



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

توسعه و تکامل

شیراز، چاپخانه

سام امام

امیرالمؤمنین

خطیب

۱۵۰۱

جلد سوم

کتاب مرکز

انتشارات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۹
۲۳	مشخصات کتاب
۲۴	اشاره
۴۰	مقدمه
۴۲	نامه های امام امیر مؤمنان علیه السلام
۴۴	۱- هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره
۴۴	اشاره
۴۴	نامه در یک نگاه
۴۶	بخش اول:
۴۶	اشاره
۴۶	ترجمه:
۴۷	شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان
۴۹	نکته ها
۴۹	۱- ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام علیه السلام
۵۱	۲- خوش بود گر محک تجربه آید به میان
۵۴	بخش دوم:
۵۴	اشاره
۵۴	ترجمه:
۵۴	شرح و تفسیر: شورشیان بصره و آتش افروزان جنگ جمل
۵۶	نکته: سرنوشت شورشیان جمل
۵۸	۲- بعد از فتح بصره به اهل کوفه
۵۸	اشاره
۵۸	نامه در یک نگاه

- ترجمه: ۶۰
- شرح و تفسیر: رضایت امام علیه السلام از مردم کوفه ۶۰
- نکته: متن کامل نامه امام علیه السلام به اهل کوفه ۶۱
- ۳- به شریح بن حارث، قاضی آن حضرت در کوفه ۶۴
- اشاره ۶۴
- نامه در یک نگاه ۶۴
- بخش اول ۶۶
- اشاره ۶۶
- ترجمه ۶۶
- شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده ای؟! ۶۷
- بخش دوم ۷۰
- اشاره ۷۰
- ترجمه ۷۰
- شرح و تفسیر: قباله ای بی نظیر ۷۱
- نکته ها ۷۷
- ۱- انگیزه تنظیم این قباله ۷۷
- ۲- شریح کیست؟ ۷۸
- ۴- به بعضی از سران سپاهش ۸۲
- اشاره ۸۲
- نامه در یک نگاه ۸۲
- ترجمه ۸۴
- شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن ۸۴
- نکته ها ۸۷
- ۱- جنایت شورشیان جمل ۸۷
- ۲- به چه کسی می توان اعتماد کرد؟ ۸۸
- ۵- به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان ۹۰

۹۰	اشاره
۹۰	نامه در یک نگاه
۹۲	ترجمه
۹۲	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است
۹۵	نکته ها
۹۵	۱-دستور العملی کامل
۹۷	۲-اشعث بن قیس کیست؟
۹۸	۳-آذربایجان در نقشه های پیشین اسلامی
۱۰۰	۶- به معاویه
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	نامه در یک نگاه
۱۰۲	ترجمه
۱۰۳	شرح و تفسیر
۱۰۶	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت
۱۱۰	۷- برای معاویه
۱۱۰	اشاره
۱۱۰	نامه در یک نگاه
۱۱۲	ترجمه
۱۱۳	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان
۱۱۶	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی علیه السلام
۱۲۲	۸- به جریر بن عبدالله بجلی هنگامی که او را به سوی معاویه (برای اتمام حجت نهایی)فرستاد
۱۲۲	اشاره
۱۲۲	نامه در یک نگاه
۱۲۴	ترجمه
۱۲۴	شرح و تفسیر: در مسیر حلّ مشکل از طریق مسالمت آمیز
۱۲۵	نکته: جریر بن عبدالله کیست؟

۱۲۸	برای معاویه
۱۲۸	اشاره
۱۲۸	نامه در یک نگاه
۱۳۲	بخش اول
۱۳۲	اشاره
۱۳۲	ترجمه
۱۳۳	شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام
۱۳۸	بخش دوم
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	ترجمه
۱۳۹	شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند
۱۴۸	بخش سوم
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	ترجمه
۱۴۸	شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!
۱۵۲	نکته: باز هم درباره قتل عثمان
۱۵۶	۱۰- به معاویه
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	نامه در یک نگاه
۱۵۸	بخش اول
۱۵۸	اشاره
۱۵۸	ترجمه
۱۵۹	شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریخ
۱۶۲	بخش دوم
۱۶۲	اشاره
۱۶۲	ترجمه

- ۱۶۲ شرح و تفسیر: از غفلت بر حذر باش
- ۱۶۶ بخش سوم
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ ترجمه
- ۱۶۶ شرح و تفسیر: همواره بر طبق هدایت گام برمی دارم
- ۱۶۹ نکته ها
- ۱۶۹ ۱-مقایسه شجاعت امام علیه السلام با دشمنانش
- ۱۷۱ ۲-آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟
- ۱۷۲ بخش چهارم
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۲ ترجمه
- ۱۷۲ شرح و تفسیر: آینده ه شوم و تاریک دشمن!
- ۱۷۴ نکته: پیش بینی هایی که انجام شد
- ۱۷۸ ۱۱- به سپاهی که آنها را به سوی دشمن فرستاد
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ نامه در یک نگاه
- ۱۸۰ ترجمه
- ۱۸۱ شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر
- ۱۸۶ ۱۲- به معقل بن قیس ریاحی، در آن هنگام که او را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر خویش به سوی شام فرستاد
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۶ نامه در یک نگاه
- ۱۸۸ ترجمه
- ۱۸۹ شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد
- ۱۹۲ نکته: معقل بن قیس کیست؟
- ۱۹۴ ۱۳- به دو نفر از سران سپاهش
- ۱۹۴ اشاره

۱۹۴	نامه در یک نگاه
۱۹۶	ترجمه
۱۹۶	شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق
۱۹۸	نکته ها
۱۹۸	۱-اشتر مردی شجاع،مدیر و مدبر
۱۹۹	۲-شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نصر
۲۰۲	۱۴- به لشکرش پیش از روبه رو شدن با دشمن در صفین
۲۰۲	اشاره
۲۰۲	نامه در یک نگاه
۲۰۴	ترجمه
۲۰۵	شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ
۲۰۹	نکته ها
۲۰۹	۱-موقعیت زنان در نهج البلاغه
۲۱۱	۲-اخلاق اسلامی در برابر دشمنان
۲۱۴	۱۵- به هنگام روبه رو شدن با دشمن در میدان جنگ
۲۱۴	اشاره
۲۱۴	نامه در یک نگاه
۲۱۶	ترجمه
۲۱۶	شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد
۲۲۰	۱۶- به هنگام جنگ به یارانش توصیه می فرمود
۲۲۰	اشاره
۲۲۰	نامه در یک نگاه
۲۲۲	ترجمه
۲۲۲	شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر
۲۲۷	نکته ها
۲۲۷	۱-اعتقادات و اعمال معاویه

- ۲۳۲ ----- ۲- فضائل امام علیه السلام از زبان دشمنش -----
- ۲۳۴ ----- ۱۷- در پاسخ به نامه معاویه نگاشته -----
- ۲۳۴ ----- اشاره -----
- ۲۳۴ ----- نامه در یک نگاه -----
- ۲۳۶ ----- بخش اول -----
- ۲۳۶ ----- اشاره -----
- ۲۳۶ ----- ترجمه -----
- ۲۳۷ ----- شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار -----
- ۲۴۴ ----- بخش دوم -----
- ۲۴۴ ----- اشاره -----
- ۲۴۴ ----- ترجمه -----
- ۲۴۴ ----- شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر -----
- ۲۴۷ ----- نکته: پیروان رسول خدا -----
- ۲۵۰ ----- ۱۸- به عبدالله بن عباس در آن زمان که از طرف امام علیه السلام فرماندار بصره بود -----
- ۲۵۰ ----- اشاره -----
- ۲۵۰ ----- نامه در یک نگاه -----
- ۲۵۲ ----- ترجمه -----
- ۲۵۳ ----- شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن -----
- ۲۵۷ ----- نکته: ویژگی های اهل بصره -----
- ۲۶۰ ----- ۱۹- به بعضی از فرماندهانش -----
- ۲۶۰ ----- اشاره -----
- ۲۶۰ ----- نامه در یک نگاه -----
- ۲۶۲ ----- ترجمه -----
- ۲۶۲ ----- شرح و تفسیر -----
- ۲۶۶ ----- نکته: اسلام و اهل ذمه -----
- ۲۶۸ ----- ۲۰- به زیاد بن ابیه جانشین فرماندار حضرت عبدالله بن عباس در بصره نوشته است -----

- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۸ نامه در یک نگاه
- ۲۷۰ ترجمه
- ۲۷۰ شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان
- ۲۷۲ نکته: چرا زیاد به این منصب گماشته شد
- ۲۷۴ ۲۱- به زیاد بن ابیه
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۴ نامه در یک نگاه
- ۲۷۶ ترجمه
- ۲۷۶ شرح و تفسیر: امام علیه السلام باز هم «زیاد» را اندرز می دهد
- ۲۸۱ نکته ها
- ۲۸۱ ۱- رابطه اعمال و پاداش ها
- ۲۸۲ ۲- «زیاد» مرد نمک نشناس
- ۲۸۴ ۲۲- به عبدالله بن عباس رحمه الله علیه مرقوم داشته
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۴ نامه در یک نگاه
- ۲۸۶ ترجمه
- ۲۸۶ شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
- ۲۸۹ نکته ها
- ۲۸۹ ۱- پاسخ به یک سؤال
- ۲۸۹ ۲- انسان فاعل مختار است
- ۲۹۲ ۲۳- پس از ضربت ابن ملجم ملعون و قبل از شهادتش به عنوان وصیت بیان فرمود
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۲ گفتار امام علیه السلام در یک نگاه
- ۲۹۴ ترجمه
- ۲۹۵ شرح و تفسیر: چند وصیت پر ارزش

- نکته ها ۳۰۰
- ۱-قصاص یا عفو؟ ۳۰۰
- ۲-معنای «لا تضيعوا سنته» ۳۰۱
- ۲۴- درباره اموال (و موقوفاتش) بعد از بازگشت از صفین مرقوم فرموده ۳۰۴
- اشاره ۳۰۴
- وصیت نامه در یک نگاه ۳۰۴
- ترجمه ۳۰۶
- شرح و تفسیر: دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه ۳۰۷
- نکته ها ۳۱۵
- ۱-پاسخ به دو سؤال ۳۱۵
- ۲-اهمیت وقف در اسلام ۳۱۷
- ۲۵- برای مأموران جمع آوری زکات ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- نامه در یک نگاه ۳۲۱
- بخش اول ۳۲۴
- اشاره ۳۲۴
- ترجمه ۳۲۴
- شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی ۳۲۵
- نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال ۳۳۰
- بخش دوم ۳۳۴
- اشاره ۳۳۴
- ترجمه ۳۳۴
- شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته های زکات دهندگان ۳۳۵
- بخش سوم ۳۴۰
- اشاره ۳۴۰
- ترجمه ۳۴۰

۳۴۱	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات
۳۴۶	نکته ها
۳۴۶	۱- تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان
۳۴۶	۲- حمایت حیوانات در اسلام
۳۵۰	۲۶- برای بعضی از مأموران گردآوری زکات
۳۵۰	اشاره
۳۵۰	نامه در یک نگاه
۳۵۲	بخش اول
۳۵۲	اشاره
۳۵۲	ترجمه
۳۵۲	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی
۳۵۶	بخش دوم
۳۵۶	اشاره
۳۵۶	ترجمه
۳۵۷	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند
۳۶۰	نکته ها
۳۶۰	۱- اصناف هشت گانه مستحقین زکات
۳۶۲	۲- امانت، اصولی ترین اصل اخلاقی در اسلام
۳۶۴	۲۷- به محمد بن ابی بکر رضی الله عنه هنگامی که او را به فرمانداری مصر منسوب کرد
۳۶۴	اشاره
۳۶۴	نامه در یک نگاه
۳۶۸	بخش اول
۳۶۸	اشاره
۳۶۸	ترجمه
۳۶۸	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه
۳۷۲	بخش دوم

۳۷۲ اشاره

۳۷۲ ترجمه

۳۷۳ شرح و تفسیر: ساده زیست ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را -

۳۷۶ بخش سوم

۳۷۶ اشاره

۳۷۶ ترجمه

۳۷۷ شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی -

۳۸۵ نکته: تعادل دو بال خوف و رجا

۳۸۸ بخش چهارم

۳۸۸ اشاره

۳۸۸ ترجمه

۳۸۹ شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمتیت -

۳۹۴ بخش پنجم

۳۹۴ اشاره

۳۹۴ ترجمه

۳۹۴ شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید -

۳۹۷ نکته ها

۳۹۷ ۱- خطر منافقان

۳۹۷ ۲- نامه ای عجیب از معتضد عباسی -

۴۰۴ ۲۸- در پاسخ معاویه

۴۰۴ اشاره

۴۰۴ نامه در یک نگاه

۴۰۸ بخش اول

۴۰۸ اشاره

۴۰۸ ترجمه

۴۰۹ شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می نشینند؟

۴۱۶	بخش دوم
۴۱۶	اشاره
۴۱۶	ترجمه
۴۱۷	شرح و تفسیر: امتیازهای بی نظیر
۴۲۱	نکته ها
۴۲۱	فضایل حمزه سیدالشهدا
۴۲۴	مقام والای جعفر بن ابی طالب
۴۲۸	بخش سوم
۴۲۸	اشاره
۴۲۸	ترجمه
۴۲۹	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت علیهم السلام
۴۳۶	نکته ها
۴۳۶	۱-داستان پر غوغای سقیفه
۴۳۷	۲-فضایل بنی هاشم در عصر جاهلیت و اسلام
۴۴۰	بخش چهارم
۴۴۰	اشاره
۴۴۰	ترجمه
۴۴۱	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست
۴۴۶	بخش پنجم
۴۴۶	اشاره
۴۴۶	ترجمه
۴۴۷	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان
۴۵۴	بخش ششم
۴۵۴	اشاره
۴۵۴	ترجمه
۴۵۵	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می کنی

- نکته: بدهکاری در لباس طلبکار! ۴۵۹
- ۲۹- به اهل بصره ۴۶۲
- اشاره ۴۶۲
- نامه در یک نگاه ۴۶۲
- ترجمه ۴۶۴
- شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره ۴۶۵
- ۳۰- به معاویه ۴۷۰
- اشاره ۴۷۰
- نامه در یک نگاه ۴۷۰
- ترجمه ۴۷۲
- شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش! ۴۷۳
- ۳۱- به امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام بازگشت از صفین ۴۸۰
- اشاره ۴۸۰
- نامه در یک نگاه ۴۸۱
- بخش اول ۴۸۴
- اشاره ۴۸۴
- ترجمه ۴۸۴
- شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟ ۴۸۴
- بخش دوم ۴۹۲
- اشاره ۴۹۲
- ترجمه ۴۹۲
- شرح و تفسیر: سبب نگاشتن نامه ۴۹۳
- بخش سوم ۴۹۸
- اشاره ۴۹۸
- ترجمه ۴۹۸
- شرح و تفسیر: محکم ترین وسیله نجات ۴۹۸

۵۰۲	بخش چهارم
۵۰۲	اشاره
۵۰۲	ترجمه
۵۰۳	شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن
۵۰۷	نکته ها
۵۰۷	۱- حیات و آبادی قلب
۵۰۹	۲- واعظان و اندرزگویان
۵۱۴	بخش پنجم
۵۱۴	اشاره
۵۱۴	ترجمه
۵۱۵	شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است
۵۲۱	نکته ها
۵۲۱	۱- رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر
۵۲۲	۲- راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۵۲۴	بخش ششم
۵۲۴	اشاره
۵۲۴	ترجمه
۵۲۴	شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر
۵۲۸	نکته: علوم نافع و غیر نافع
۵۳۰	بخش هفتم
۵۳۰	اشاره
۵۳۰	ترجمه
۵۳۱	شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه
۵۳۶	نکته: آثار تربیت در جوانی
۵۳۸	بخش هشتم
۵۳۸	اشاره

۵۳۸	ترجمه
۵۳۹	شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران
۵۴۱	نکته ها
۵۴۱	۱-مجموعهٔ پر از اسراری به نام تاریخ
۵۴۳	۲-چگونگی دسترسی امام علیه السلام به تاریخ گذشتگان
۵۴۴	بخش نهم
۵۴۴	اشاره
۵۴۴	ترجمه
۵۴۴	شرح و تفسیر
۵۵۰	بخش دهم
۵۵۰	اشاره
۵۵۰	ترجمه
۵۵۱	شرح و تفسیر: از پیمودن راه های مشکوک بپرهیز
۵۵۸	بخش یازدهم
۵۵۸	اشاره
۵۵۸	ترجمه
۵۵۹	شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست
۵۶۲	نکته: مقایسه علم و جهل بشر
۵۶۴	بخش دوازدهم
۵۶۴	اشاره
۵۶۴	ترجمه
۵۶۴	شرح و تفسیر: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را راهنمای خود قرار ده
۵۶۸	بخش سیزدهم
۵۶۸	اشاره
۵۶۸	ترجمه
۵۶۹	شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او

نکته ها ۵۷۳

۱-رابطه جهان بینی و ایدئولوژی ۵۷۳

۲-آغاز خلقت و دوام فیض ۵۷۵

بخش چهاردهم ۵۷۸

اشاره ۵۷۸

ترجمه ۵۷۸

شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند ۵۷۹

بخش پانزدهم ۵۸۴

اشاره ۵۸۴

ترجمه ۵۸۴

شرح و تفسیر: یکسان نگری منافع خویش و دیگران ۵۸۴

بخش شانزدهم ۵۹۰

اشاره ۵۹۰

ترجمه ۵۹۰

شرح و تفسیر: خزانه دار دیگران مباش ۵۹۰

بخش هفدهم ۵۹۴

اشاره ۵۹۴

ترجمه ۵۹۴

شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست! ۵۹۵

بخش هجدهم ۶۰۰

اشاره ۶۰۰

ترجمه ۶۰۰

شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن! ۶۰۰

بخش نوزدهم ۶۰۴

اشاره ۶۰۴

ترجمه ۶۰۵

- ۶۰۶ شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است
- ۶۱۹ نکته: شرایط استجاب دعا
- ۶۲۲ بخش بیستم
- ۶۲۲ اشاره
- ۶۲۲ ترجمه
- ۶۲۳ شرح و تفسیر: هدف آفرینش
- ۶۲۸ بخش بیست و یکم
- ۶۲۸ اشاره
- ۶۲۸ ترجمه
- ۶۲۹ شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن
- ۶۳۷ بخش بیست و دوم
- ۶۳۷ اشاره
- ۶۳۷ ترجمه
- ۶۳۷ شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند
- ۶۴۱ نکته: مسافران جهان دیگر
- ۶۴۲ بخش بیست و سوم
- ۶۴۲ اشاره
- ۶۴۲ ترجمه
- ۶۴۳ شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده
- ۶۵۲ بخش بیست و چهارم
- ۶۵۲ اشاره
- ۶۵۲ ترجمه
- ۶۵۴ شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانبها
- ۶۷۰ بخش بیست و پنجم
- ۶۷۰ اشاره
- ۶۷۰ ترجمه

- ۶۷۱ شرح و تفسیر: در برابر بدی ها نیکی کن!
- ۶۸۰ بخش بیست و هشتم
- ۶۸۰ اشاره
- ۶۸۰ ترجمه
- ۶۸۰ شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن
- ۶۸۶ بخش بیست و هفتم
- ۶۸۶ اشاره
- ۶۸۶ ترجمه
- ۶۸۸ شرح و تفسیر: بیست و هشت اندرز دیگر
- ۷۱۲ بخش بیست و هشتم
- ۷۱۲ اشاره
- ۷۱۲ ترجمه
- ۷۱۳ شرح و تفسیر: رفتار حکیمانه و عادلانه با زن
- ۷۱۷ نکته: موقعیت اجتماعی زنان
- ۷۲۲ بخش بیست و نهم
- ۷۲۲ اشاره
- ۷۲۲ ترجمه
- ۷۲۲ شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت ها
- ۷۲۶ بخش سی ام
- ۷۲۶ اشاره
- ۷۲۶ ترجمه
- ۷۲۶ شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار
- ۷۲۸ درباره مرکز

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۹

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۷۹-۵۴-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

اشاره

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

م ۷ / ۰۴۲۲ / ۳۸ BP

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا -
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهنا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	نامه ۴
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	نامه ۵
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	نامه ۶
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	نامه ۷
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small>

۹۹.....	نامه ۸.....
۹۹.....	نامه در یک نگاه.....
۱۰۱.....	شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....
۱۰۲.....	نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....
۱۰۵.....	نامه ۹.....
۱۰۵.....	نامه در یک نگاه.....
۱۰۹.....	بخش اول.....
۱۱۰.....	شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....
۱۱۵.....	بخش دوم.....
۱۱۶.....	شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....
۱۲۵.....	بخش سوم.....
۱۲۵.....	شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....
۱۲۹.....	نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....
۱۳۳.....	نامه ۱۰.....
۱۳۳.....	نامه در یک نگاه.....
۱۳۵.....	بخش اول.....
۱۳۶.....	شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....
۱۳۹.....	بخش دوم.....
۱۳۹.....	شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....
۱۴۳.....	بخش سوم.....
۱۴۳.....	شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....
۱۴۶.....	نکته ها.....
۱۴۶.....	۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....
۱۴۸.....	۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....
۱۴۹.....	بخش چهارم.....
۱۴۹.....	شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
نامه ۱۱	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
نامه ۱۲	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
نامه ۱۳	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
نامه ۱۴	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
نامه ۱۵	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
نامه ۱۶	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
نامه ۱۷.....	۲۱۱
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
نامه ۱۸.....	۲۲۷
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
نامه ۱۹.....	۲۳۷
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
نامه ۲۰.....	۲۴۵
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
نامه ۲۱.....	۲۵۱
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	نامه ۲۲
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	نامه ۲۳
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	نامه ۲۴
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	نامه ۲۵
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم

۳۱۲	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.....
۳۱۷	بخش سوم.....
۳۱۸	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....
۳۲۳	نکته‌ها.....
۳۲۳	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.....
۳۲۳	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....
۳۲۷	نامه ۲۶
۳۲۷	نامه در یک نگاه.....
۳۲۹	بخش اول.....
۳۲۹	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.....
۳۳۳	بخش دوم.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.....
۳۳۷	نکته‌ها.....
۳۳۷	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.....
۳۳۹	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....
۳۴۱	نامه ۲۷
۳۴۱	نامه در یک نگاه.....
۳۴۵	بخش اول.....
۳۴۵	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.....
۳۴۹	بخش دوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.....
۳۵۳	بخش سوم.....
۳۵۴	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....
۳۶۲	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.....
۳۶۵	بخش چهارم.....
۳۶۶	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.....

۳۷۱	بخش پنجم
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید.....
۳۷۴	نکته‌ها.....
۳۷۴	۱. خطر منافقان.....
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی
۳۸۱	نامه ۲۸
۳۸۱	نامه در یک نگاه
۳۸۵	بخش اول.....
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟.....
۳۹۳	بخش دوم
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر.....
۳۹۸	نکته‌ها.....
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب
۴۰۵	بخش سوم
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۱۳	نکته‌ها.....
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!.....
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام
۴۱۷	بخش چهارم
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!.....
۴۲۳	بخش پنجم
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان
۴۳۱	بخش ششم
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!.....

فهرست مطالب	۱۳
نامه ۲۹.....	۴۳۹
نامه در یک نگاه.....	۴۳۹
شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره.....	۴۴۲
نامه ۳۰.....	۴۴۷
نامه در یک نگاه.....	۴۴۷
شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!.....	۴۵۰
نامه ۳۱.....	۴۵۷
نامه در یک نگاه.....	۴۵۸
بخش اول.....	۴۶۱
شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟.....	۴۶۱
بخش دوم.....	۴۶۹
شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه.....	۴۷۰
بخش سوم.....	۴۷۵
شرح و تفسیر: محکم ترین وسیله نجات.....	۴۷۵
بخش چهارم.....	۴۷۹
شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن.....	۴۸۰
نکته‌ها.....	۴۸۴
۱. حیات و آبادی قلب.....	۴۸۴
۲. واعظان و اندرزگویان بی شمار.....	۴۸۶
بخش پنجم.....	۴۹۱
شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است.....	۴۹۲
نکته‌ها.....	۴۹۸
۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر.....	۴۹۸
۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی.....	۴۹۹
بخش ششم.....	۵۰۱
شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر.....	۵۰۱

نکته: علوم نافع و غیر نافع	۵۰۵
بخش هفتم	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی	۵۱۳
بخش هشتم	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران	۵۱۶
نکته‌ها	۵۱۸
۱. مجموعه پراز اسراری به نام تاریخ	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام <small>علیه السلام</small> به تاریخ گذشتگان	۵۲۰
بخش نهم	۵۲۱
شرح و تفسیر	۵۲۱
بخش دهم	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز	۵۲۸
بخش یازدهم	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر	۵۳۹
بخش دوازدهم	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> را راهنمای خود قرار ده	۵۴۱
بخش سیزدهم	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او	۵۴۶
نکته‌ها	۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی	۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض	۵۵۲
بخش چهاردهم	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند	۵۵۶
بخش پانزدهم	۵۶۱

۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌ها نیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....

۶۶۵.....	شرح و تفسیر: بیست و هشت اندرز دیگر.....
۶۸۹.....	بخش بیست و هشتم.....
۶۹۰.....	شرح و تفسیر: رفتار حکیمانه و عادلانه با زن.....
۶۹۴.....	نکته: موقعیت اجتماعی زنان.....
۶۹۹.....	بخش بیست و نهم.....
۶۹۹.....	شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت‌ها.....
۷۰۳.....	بخش سی‌ام (بخش آخر).....
۷۰۳.....	شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار.....

دومین بخش مهم نهج البلاغه نامه های امام علیه السلام به دوستان، دشمنان، امرا، فرماندهان و بعضی از فرزندان خویش است که در آن، مسائل بسیار پرارزشی درباره خودسازی، تقوا، آیین کشورداری، نصیحت دشمنان و باز نمودن راه برگشت برای آنان و مسائل مهم دیگری از این قبیل بحث شده است.

محتوای این نامه ها به اندازه ای زنده است که گویی امروز از امام علیه السلام صادر شده و برای مخاطبان زمان ماست.

این نامه ها که می تواند به عنوان درس برای قشرهای مختلف مردم مورد استفاده قرار گیرد، از ذخایر مهم اسلام و زندگی امیر مؤمنان علی علیه السلام است و ای کاش همه سیاستمداران جهان بدان توجه قرار می کردند و از آن برای اصلاح وضع جهان بهره می گرفتند. ترجمه فرمان مالک اشتر (دستور العملی که امام علی علیه السلام به مالک اشتر هنگام اعزام او جهت استانداری مصر فرستاد که در نامه ۵۳ در نهج البلاغه آمده است) به بعضی از زبانهای خارجی، و انتشار آن در سازمان ملل به عنوان یک سند، نمایندگان کشورها را به اعجاب و تحسین وا داشته است و آن را مورد مطالعه قرار داده اند؛ که این نمونه خود قابل تأمل می باشد.

امثال نامه مذکور در بین ۷۹ نامه ای که در این بخش آمده کم نیست، گرچه هر کدام هدف خاصی را دنبال می کند.

نامه امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام درباره مسائل عرفانی و اخلاقی و خودسازی، نامه معروف امام علیه السلام به «عثمان بن حنیف» که به عنوان اعتراض از شرکت او در یک میهمانی اشرافی مرقوم گردیده، نامه معروف امام علیه السلام به شریح قاضی، نامه امام علیه السلام به «حارث همدانی»، نامه ای که به اهل مصر همراه مالک اشتر فرستاد و نامه های متعددی که به معاویه بن ابی سفیان نوشت و او را از عواقب شوم کارهایش با خبر ساخت، همه از نامه هایی است که در نوع خود کم نظیر است.

ص: ۱۸

نامه های امام امیر مؤمنان علیه السلام

این بخش شامل نامه های برگزیده امیر مؤمنان علی علیه السلام به دشمنان و مخالفان و امرای بلاد است و در این قسمت برگزیده هایی از عهدنامه ها و وصایایش به یاران و اصحاب و خاندانش نیز آمده است.

ص: ۱۹

و من کتاب له علیه السلام

إلى أهل الكوفة، عند مسيره من المدینه إلى البصره

از نامه های امام علیه السلام است

که برای اهل کوفه به هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره نگاشته. (۱)

نامه در یک نگاه

در واقع هدف از نوشتن این نامه سه چیز بوده است: نخست اینکه امام علیه السلام روشن کند که طلحه و زبیر و عایشه که قتل عثمان را بهانه ای برای شورش بر ضد

ص: ۲۱

۱- ۱). سند نامه: مطابق نقل ابن ابی الحدید در روایات آمده است: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه به سوی بصره حرکت کرد، در مسیر خود به سرزمین ربذه رسید. از آنجا «محمد بن جعفر بن ابی طالب» را که مادرش اسماء بنت عمیس بود به همراهی «محمد بن ابی بکر» با این نامه به سوی کوفه فرستاد. در ذیل این نامه مطابق نقل ابن ابی الحدید اضافاتی آمده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته شده است. «ابن قتیبه» در الامامه و السیاسه نیز این نامه را با اضافاتی آورده است و مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل که قبل از سید رضی تألیف یافته، این نامه را ذکر کرده ولی می گوید: امام علیه السلام آن را بوسیله امام حسن علیه السلام و عمار یاسر به سوی مردم کوفه فرستاد. مرحوم شیخ طوسی نیز در امالی آن را با تفاوتی آورده است و روشن است که سید رضی تمام نامه را نقل نکرده بلکه گزیده ای از آن را ذکر نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص

(۱۹۴)

امام علیه السلام و به راه انداختن مقدمات جنگ جمل به همدستی عایشه به راه انداختن خودشان در قتل او شریک بودند در حالی که امام علیه السلام تا آنجا که ممکن بود از وی دفاع کرد.

دیگر اینکه همه مردم از روی میل و اراده خود و بدون هیچ گونه جبر و فشار با امام علیه السلام بیعت کردند و خلافت او را بر جامعه اسلامی پذیرا شدند.

سوم اینکه با توجه به فتنه ای که طلحه و زبیر و عایشه به راه انداختند، بر همه اهل کوفه لازم است که برای یاری امام علیه السلام و خاموش کردن آتش فتنه به لشکر آن حضرت ملحق شوند.

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، جَبَّهَ الْأَنْصَارِ وَسَنَامِ الْعَرَبِ. أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي أَخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعَيَانِهِ. إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ، فَكُنْتُ رَجُلًا مِنْ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرَ اسْتِعْتَابَهُ، وَأُقْتَلُ عِتَابَهُ، وَكَأَنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ أَهْيُونَ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ، وَأَرْفَقُ حَدَائِهِمَا الْعَنِيفُ.

وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتُهُ غَضَبٌ، فَأَتَيْحَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ، وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ.

ترجمه:

این نامه ای است که از بنده خدا علی امیرمؤمنان علیه السلام به سوی اهل کوفه گروه یاران شرافتمند و بلند پایگان عرب نگاشته شده است:

من از جریان کار «عثمان» شما را آگاه می سازم، آن چنان که شنیدن آن همچون دیدنش باشد؛ مردم به او عیب گرفتند و بر او طعنه زدند من در این میان یکی از مهاجران بودم که برای جلب رضایت عثمان (از طریق رضایت مردم و تغییر روشهای نادرستش) نهایت کوشش را به خرج دادم و کمتر او را سرزنش کردم (مبادا مردم تحریک به قتل او شوند) ولی طلحه و زبیر (خشونت در برابر او را به آخرین حد رساندند به گونه ای که) آسانترین فشاری که بر او وارد می کردند مانند تند راندن شتر بود و نرمترین «خدی ها»، سختترین آن بود (آوازی که شتر را به شتاب وامی دارد و خسته می کند) و از سوی عایشه نیز خشمی ناگهانی بود (که مردم را سخت بر ضد عثمان شوراند) و به دنبال آن گروهی به تنگ آمدند و بر ضد او شوریدند و او را کشتند (سپس) مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت نمودند.

حقیقت ماجرای قتل عثمان

امام علیه السلام در آغاز این نامه مطابق آنچه معمول آن زمان بوده نویسنده نامه و مخاطبان آن را معرفی می کند و می فرماید:

«این نامه ای است که از بنده خدا علی امیر مؤمنان به سوی اهل کوفه گروه یاران شرافتمند و بلندپایگان عرب نگاشته شده است»؛ (مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، جَبْهَةٍ (۱) الْأَنْصَارِ وَسَنَامِ الْعَرَبِ) .

روشن است که مراد از انصار در اینجا، انصار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه که معمولاً در مقابل مهاجران قرار داده می شوند نیست چون در کوفه جبهه انصاری نبود بلکه انصار در اینجا به معنای یاران امام علیه السلام است و تعبیر به «جبهه» اشاره به شرافتمندی آنهاست چرا که پیشانی از شریف ترین اعضای انسان است.

«سنام» گر چه در اصل به معنای کوهان شتر است ولی سپس بر چیز برجسته و هر شخص بلندپایه اطلاق شده است.

آن گاه امام علیه السلام چنین می فرماید: «اما بعد (پس از حمد و ثنای الهی) من از جریان کار عثمان شما را آگاه می سازم، آنچنان که شنیدنش همچون دیدنش باشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعْيَانِهِ).

چرا امام علیه السلام در این نامه قبل از هر چیز به سراغ ریشه های حادثه قتل عثمان می رود؟ برای اینکه این نامه در آستانه جنگ جمل برای مردم کوفه نوشته شد و می دانیم بهانه شورشیان جمل (طلحه، زبیر، عایشه و پیروانشان) مسأله خون خواهی عثمان بود و هر گاه امام علیه السلام این مسأله را کاملاً روشن می ساخت، مردم کوفه با درایت بیشتری به امام علیه السلام می پیوستند.

ص: ۲۴

۱- ۱). «جبهه» در اصل به معنای پیشانی است و از آنجا که پیشانی عضو شریف و آشکار بدن است به جمعیت نیرومندی که اقدام برای جلب خیر یا دفع شر کنند و همچنین به رییس یک جمعیت نیز اطلاق شده است.

سپس افزود: «مردم بر او عیبا گرفتند و طعنه زدند»؛ (إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ).

تقریباً همه مورخان اسلام و عموم محققان نوشته اند که ایراد مردم بر عثمان عمدتاً دو چیز بود: تقسیم ناعادلانه بیت المال و بخشش بی حساب به اطرافیان و خویشاوندان خود و دیگر سپردن پستهای کلیدی حکومت اسلامی به افراد ناصالح از میان خویشاوندان و پیروانش.

آنگاه امام علیه السلام می فرماید: «من در این میان یکی از مهاجران بودم که برای جلب رضایت عثمان (از طریق رضایت مردم از او و تغییر روشهای نادرستش) نهایت کوشش را به خرج دادم و کمتر او را سرزنش کردم (مبادا مردم تحریک به قتل او شوند) ولی طلحه و زبیر (خشونت در برابر او را به آخرین حد رساندند به گونه ای که) آسانترین فشاری که بر او وارد می کردند مانند تند راندن شتر بود و نرمترین حدی ها، سختترین آن بود (آوازی که شتر را به شتاب وا می دارد و خسته می کند) و از سوی عایشه نیز خشمی ناگهانی بود (که مردم را سخت بر ضد عثمان شوراند) و به دنبال آن گروهی به تنگ آمدند و بر ضد او شوریدند و او را کشتند»؛ (فَكُنْتُ رَجُلًا مِّنَ الْمُهَاجِرِينَ أَكْثَرَ اسْتِعْتَابَهُ (۱)، وَأَقْلُ عِتَابَهُ، وَكَانَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ أَهْوَنَ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ (۲)، وَأَرْفَقُ حَدَائِهِمَا (۳) الْعَنِيفُ (۴). وَكَانَ مِنْ عَائِشَةَ فِيهِ فَلْتَةٌ (۵) غَضِبَ، فَأَتَيْحَ (۶) لَهُ قَوْمٌ فَفَتَلَوْهُ).

ص: ۲۵

- ۱- ۱). «استعتاب» از ماده «عتبی» به معنای سرزنش کردن گرفته شده و به این مفهوم است که از دیگری می خواهیم ما را آنقدر سرزنش کند که راضی شود و سپس به معنای رضایت طلبیدن به کار رفته است.
- ۲- ۲). «وجیف» از ماده «وجف» بر وزن «وقف» به معنای اضطراب گرفته شده و از آنجایی که به هنگام سرعت سیر، اضطراب در سیر کننده پیدا می شود، این واژه به معنای سرعت نیز بکار رفته است.
- ۳- ۳). «حِداء» و همچنین «حِداء» بر وزن «دعا» به معنای آواز خواندن برای شتر به منظور سرعت بیشتر است. سپس به معنای هر گونه برانگیختن و تحریک برای انجام کاری استعمال شده است.
- ۴- ۴). «عنیف» از ماده «عنف» به معنای خشونت و شدت عمل گرفته شده.
- ۵- ۵). «فلته» به معنای کاری است که بدون مطالعه و ناگهانی انجام می شود و «فلتات اللسان» سخنانی است که از انسان بی مطالعه و از روی غفلت صادر می گردد.
- ۶- ۶). «اتیح» از ریشه «تیح» بر وزن «شیء» به معنای آماده شدن برای انجام کاری است و جمله «فاتیح له قوم» به این معناست که گروهی برای کشتن عثمان آماده شدند.

این احتمال نیز در تفسیر «اکثر استعتابه» داده شده که من از عثمان پیوسته می خواستم که رضایت مردم را جلب کند. (۱)

آن گاه می فرماید: «مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با رغبت و اختیار با من بیعت نمودند»؛ (وَبَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخْتَارِينَ).

در واقع امام علیه السلام در این بیان کوتاه و پر معنا به سه نکته اشاره می فرماید تا مردم بتوانند به خوبی درباره شورشیان جمل قضاوت کنند.

۱. او از مدافعان عثمان بود و می خواست او را به راه راست برگرداند و آتش فتنه را خاموش کند.

۲. طلحه و زبیر از عاملان اصلی فتنه بودند. گرچه شورش جنبه عمومی و مردمی داشت ولی آنان نیز بر این آتش می دمیدند و بر آن هیزم می ریختند و همچنین عایشه نیز با جمله کوتاهی که در مسجد پیغمبر در حضور مهاجران و انصار به عثمان گفت، در حالی که کفش و پیراهن پیغمبر را در دست گرفته بود، صدا زد: ای عثمان هنوز کفش و پیراهن پیغمبر کهنه نشده که تو دین و سنتش را دگرگون ساختی.

۳. بیعتی که با من شد (بر خلاف بیعت با خلیفه اول، دوم و سوم) بیعتی عام و همگانی بود و هیچ کس با فشار و اکراه با من بیعت نکرد.

به این ترتیب امام علیه السلام حقیقت را روشن ساخت تا مردم بدانند او بر حق و شورشیان جمل بر باطل اند.

نکته ها

۱- ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام علیه السلام

درباره ماجرای عثمان و اشتباهات بزرگ او در امر حکومت اسلامی که منجر

ص: ۲۶

۱- ۱). در این صورت ضمیر «استعتابه» ضمیر فاعلی است و مفعول آن محذوف است یعنی «استعتابه من الناس» در صورتی که در تفسیر اول ضمیر مفعولی است که تناسب بیشتری با جمله بعد دارد.

به شورش مردم بر ضد وی و منتهی به قتل او شد و نیز درباره پیمان شکنی طلحه و زبیر و قیام آنها بر ضد امیر مؤمنان علی علیه السلام و همچنین داستان بیعت عمومی مردم با امیر مؤمنان علیه السلام در بخشهای پیشین به قدر کافی بحث کرده ایم. (۱)

داستان نوشتن نامه از سوی امام علیه السلام به مردم کوفه داستان پر پیچ و خمی است؛ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود اشاره فشرده ای به آن دارد و خلاصه آن را در زیر مطالعه می کنید:

او از محمد بن اسحاق نقل می کند که امام علیه السلام محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر را به کوفه فرستاد تا مردم را برای کمک به علی علیه السلام آماده کنند. جمعی نزد ابو موسی اشعری که فرماندار کوفه بود و پس از قتل عثمان، امام علیه السلام او را ابقا نموده بود، رفتند و نظر وی را برای یاری به امام علیه السلام جویا شدند.

ابوموسی (که مرد خبیثی بود خباثت خود را در اینجا آشکار ساخت و) گفت:

اگر راه آخرت را می پویید در خانه بنشینید و اگر طالب دنیا هستید با این دو نفر حرکت کنید لذا مردم از همراهی با فرستادگان امام علیه السلام خودداری کردند.

فرستادگان امام علیه السلام نزد ابوموسی رفته و به او اعتراض کردند ولی ابوموسی (با نهایت تعجب) به آنها پاسخ داد: بیعت عثمان هنوز به گردن من و شما باقی است؛ اگر قرار باشد مبارزه کنیم باید از قاتلین عثمان شروع کنیم.

ص: ۲۷

۱- ۱). داستان قتل عثمان و جنگ جمل و ریشه ها و عوامل و پیامدهای آن، داستان بسیار پرماجرا و طولانی است که ما در مجلدات سابق این مجموعه، به بخشهای مهمی از آن اشاره کردیم و اکنون فهرستی از آن را برای خوانندگان بر می شماریم تا با مراجعه به آن نسبت به تمام جوانب داستان آشنا شوند: ۱. علل شورش مسلمین بر ضد عثمان، ج ۱، ص ۳۷۱ تا ۳۷۶. ۲. ماجرای جنگ جمل، ج ۱، ص ۳۸۹ تا ۳۹۱. ۳. قتل عثمان و عدم دخالت امیر مؤمنان در آن و نقش طلحه و زبیر در تحریک مردم، ج ۲، ص ۳۰. ۴. تحلیل دیگری درباره قتل عثمان، ج ۲، ص ۲۳۲ تا ۲۴۱. ۵. نقش طلحه و زبیر در ماجرای جنگ جمل، ج ۲، ص ۲۵۱. ۶. کارهایی که از عثمان سر زد و سبب خشم مردم شد، ج ۲، ص ۴۸۸. ۷. بحث دیگری درباره نقش طلحه در تحریک مردم به قتل عثمان، ج ۶، ص ۵۲۷.

فرستادگان امام علیه السلام نزد آن حضرت باز گشتند و جریان را گزارش دادند.

امام علیه السلام نامه ای به ابوموسی نوشت، ولی ابوموسی فرستاده امام علیه السلام را تهدید به قتل کرد.

امام علیه السلام نامه دیگری به ابوموسی نوشت و به همراه عبدالله بن عباس و محمد بن ابی بکر برای او فرستاد و او را از مقام خود برکنار کرد.

باز هم ابوموسی به مخالفت خود ادامه داد.

سرانجام امام علیه السلام مالک اشتر را برای خاتمه دادن به قائله ابوموسی و بسیج مردم برای جهاد با آتش افروزان جنگ جمل به کوفه فرستاد.

مالک اشتر وارد کوفه شد و در مسجد اعظم خطابه ای خواند و مردم را دعوت کرد تا با او به قصر دارالاماره بروند و در حالی وارد قصر شدند که امام حسن علیه السلام و عمار یاسر با ابوموسی مشغول جر و بحث بودند. اشتر فریادی بر سر ابوموسی کشید و گفت: «اخرج من قصرنا لا ام لك اخرج الله نفسك فوالله انك لمن المنافقين قديماً؛ از دارالاماره بیرون شو ای ناپاک خداوند مرگت دهد به خدا سوگند تو از قدیم از منافقان بودی».

ابوموسی که خود را کاملاً در ضعف دید یک شب از اشتر مهلت خواست. او به وی مهلت داد به شرط اینکه در دارالاماره نماند. پس از این ماجرا بیش از دوازده هزار نفر از کوفه برای یاری امام علیه السلام به سوی بصره شتافتند. (۱)

۲- خوش بود گر محک تجربه آید به میان

می دانیم غالب اهل سنت قائل به تنزیه صحابه هستند یعنی همه آنها را بدون استثنا افرادی پاک، با ایمان، عادل و قابل اعتماد می شمردند.

بعضی به قدری در این امر راه اغراق و مبالغه را پوییده اند که حتی مخالفان

ص: ۲۸

یک نفر از صحابه را زندیق و کافر می دانند. از جمله ابن حجر عسقلانی در کتاب «الاصابه» از ابو زرعه رازی نقل می کند که او می گوید: هر گاه کسی را دیدید که به یکی از اصحاب پیغمبر خرده می گیرد بدانید که او زندیق است (دلیل او قابل توجه است)، زیرا رسول خدا حق است و قرآن حق است و آنچه او آورده حق است و تمام اینها را صحابه برای ما آورده اند و مخالفان می خواهند شهود ما را از اعتبار بیاندازند تا کتاب و سنت از دست برود. (۱)

آنها هنگامی که در برابر حوادث مسلم تاریخی قرار می گیرند که مثلاً طلحه و زبیر و حتی عایشه آتش جنگی را در برابر خلیفه مسلمین برافروختند که توده های مردم و مهاجر و انصار با او بیعت کرده بودند و در آن جنگ بیش از ده هزار و به قولی هفده هزار نفر کشته شدند، حیران و سرگردان می شوند که در جواب چه بگویند و نیز هنگامی که می بینند معاویه بر ضد خلیفه مسلمین امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر می خیزد و جنگ صفین را به راه می اندازد و دهها هزار نفر از مسلمین و حتی افرادی از صحابه مانند عمار یاسر به دست پیروان معاویه کشته می شوند، در تنگنای عجیبی قرار می گیرند.

آنها نه این حقایق مسلم تاریخی را می توانند انکار کنند و نه حاضرند دست از تنزیه صحابه بردارند. در اینجا متوسل به منطق عجیبی می شوند.

گاه می گویند ما نباید درباره صحابه صحبت کنیم «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ...» (۲) و به این ترتیب درهای فهم و درک را بر خود می بندند. آیا هیچ فرد خردمندی می تواند چشم خود را بر حقایق تاریخی که بیانگر بسیاری از مسائل مورد نیاز امروز ماست فرو بندد.

گاه می گویند صحابه همه مجتهد بودند و هر یک به اجتهاد خود عمل کردند؛

ص: ۲۹

۱- ۱. الاصابه، ج ۱، ص ۱۷.

۲- ۲. بقره، آیه ۱۳۴.

علی علیه السلام به اجتهاد خود عمل کرد و طلحه و زبیر و عایشه و معاویه نیز به اجتهاد خود عمل کردند و همه در پیشگاه خدا معذورند.

اینها فراموش کردند که اجتهاد مربوط به مسائل نظری و مورد شک و تردید است و مسائل بدیهی و مسلم، جای اجتهاد ندارد آیا کسی می تواند با اجتهاد خود روز را شب و شب را روز کند؟ مسأله جنگ جمل یا صفین که اساس آن قیام بر ضد حکومت اسلامی و مورد قبول مسلمانان بود و ریختن خونهای آنان بر اثر جاه طلبی و هوا و هوس ها چیزی نیست که حرام بودن آن جای شک و تردید باشد تا کسی بخواهد در آن اجتهاد کند و اگر در اجتهاد خود خطا کرد معذور و مغفور باشد.

چرا این برادران حاضر نیستند دست از تعصب بردارند و اعتراف کنند صحابه پیغمبر مانند سایر گروه های مردم دارای خوب و بد و صالح و ناصالح اند؟

قرآن مجید در سوره بقره، توبه، احزاب و منافقین بحثهای زیادی درباره منافقان و نکوهش آنان دارد. این منافقان چه کسانی بودند؟ همان کسانی بودند که تعریف صحابه بر آنان کاملاً تطبیق می کند. چرا انسان شعری بگوید که در قافیه اش بماند؟

آیا بهتر این نیست که بگوییم گروهی در زمان پیغمبر ناصالح بودند و گروهی صالح و صالحان نیز دو دسته شدند گروهی بعد از پیغمبر اکرم، پاکی و قداست خود را حفظ کردند و گروهی بر اثر جاه طلبی از صراط مستقیم منحرف شدند و مصائبی برای جهان اسلام بار آوردند، آری آنها نتوانستند از عهده امتحان الهی پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برآیند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان. (۱)

ص: ۳۰

۱-۱). در ذیل خطبه سوم، ج ۱، ص ۳۷۶ به بعد و ج ۴، ص ۳۲۰ ذیل خطبه ۹۷، و ج ۵، ص ۵۱۸ ذیل خطبه ۱۳۵، توضیحات دیگری درباره تنزیه صحابه آمده است و نیز در کتاب شیعه پاسخ می گوید به طور مستوفی در این باره بحث شده است.

وَاعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهَجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَ قَلَعُوا بِهَا، وَ جَاشَتْ جَيْشَ الْمَرْجَلِ، وَقَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى الْقُطْبِ، فَأَسْرِعُوا إِلَى أَمِيرِكُمْ، وَ بَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

ترجمه:

بدانید سرای هجرت (مدینه) اهل خود را از جا کند و بیرون راند و آنها هم از آن فاصله گرفتند و (مدینه) همچون دیگی بر آتش در حال غلیان است، فتنه پیا خواسته و بر محور خود در گردش است حال که چنین است به سوی امیر و فرمانده خود بشتابید و به جهد با دشمنان خویش به خواست خداوند بزرگ، مبادرت ورزید.

شرح و تفسیر: شورشیان بصره و آتش افروزان جنگ جمل

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال معرفی ماهیت شورشیان بصره و آتش افروزان جنگ جمل است و می خواهد اهل کوفه را برای مبارزه با آنها بسیج کند تا به یاری امام علیه السلام بشتابند و آتش فتنه را خاموش کنند لذا برای ایجاد انگیزه در آنها می فرماید: «بدانید سرای هجرت (مدینه) اهل خود را از جا کند و بیرون راند و آنها هم از آن فاصله گرفتند و (مدینه) همچون دیگی بر آتش در حال غلیان است، فتنه پیا خواسته و بر محور خود در گردش است»؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهَجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَ قَلَعُوا بِهَا، وَ جَاشَتْ (۱) جَيْشَ الْمَرْجَلِ (۲)، وَ قَامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى

ص: ۳۱

۱- ۱). «جاشت» از ریشه «جیش» بر وزن «حیف» به معنای جوشیدن و به هیجان آمدن گرفته شده است.

۲- ۲). «مرجل» به معنای دیگ است خواه آنرا از سفال ساخته باشند یا مس و غیر آن، لذا هنگامی که کسی سخت عصبانی می شود می گویند: «جاشت مراجله».

اشاره به اینکه شما چرا خاموش نشسته اید در حالی که پایتخت اسلام، مدینه، یکپارچه جنب و جوش و شورش است و مؤمنان مدینه با من برای خاموش کردن آتش فتنه شورشیان در بصره یکپارچه حرکت کرده اند.

حضرت به دنبال آن می افزاید: «حال که چنین است به سوی امیر و فرمانده خود بشتابید و به جهاد با دشمنان خویش به خواست خداوند بزرگ، مبادرت ورزید؛ (فَأَسْرِعُوا إِلَىٰ أَمِيرِكُمْ، وَبَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ).

همان طور که در بالا گفته شد منظور از «دار الهجره» مدینه است که به این نام معروف بود و بزرگترین هجرت در تاریخ اسلام، هجرت مسلمانان مکه و شخص پیامبر به مدینه بود و اینکه بعضی احتمال داده اند که منظور از آن کوفه باشد یا کل بلاد اسلام احتمال بسیار بعیدی است.

تشبیه مدینه به دیگی که روی آتش گذارده شده و در حال غلیان است به خاطر حوادثی است که در اواخر زندگی عثمان پس از قتل او واقع شد.

و تعبیر به پیا خاستن فتنه و گردش بر محورش، اشاره به فتنه طلحه و زبیر و عایشه است که با طرحی از پیش تعیین شده برای کنار زدن علی علیه السلام از مرکز خلافت و یا لا اقل تجزیه کشور اسلام به گونه ای که حجاز و مدینه در دست علی علیه السلام باشد و عراق و کوفه و بصره در دست طلحه و زبیر و عایشه و شام در دست معاویه باشد. این فتنه عظیمی بود که علی علیه السلام نسبت به آن هشدار داد.

این نامه کوتاه و پر معنا تأثیر خود را در مردم کوفه گذاشت و بیش از دوازده هزار نفر بسیج شدند و در بصره به امام علی علیه السلام پیوستند و نقش مؤثری در پیروزی بر منافقان و پیمان شکنان در جنگ جمل داشتند.

ص: ۳۲

۱ - ۱). «قطب» در اصل به معنای میله ای است که در وسط سنگ زیرین آسیاب قرار دارد و سنگ رویین به دور آن می چرخد؛ سپس به هر چیزی که نقش محوری دارد قطب اطلاق شده است.

جالب این است که در تاریخ طبری آمده است که یکی از راویان خبر به نام ابوالطفیل می گوید: قبل از پیوستن لشکر کوفه به ما علی علیه السلام فرمود: دوازده هزار نفر به اضافه یک نفر از کوفه به یاری شما می شتابند و می گوید من از این خبر دقیق در تعجب فرو رفتم و با خود گفتم باید آنها را به دقت بشمارم بر سر راه لشکر به مکان مرتفعی نشستم و آنها را به دقت شماره کردم و همان گونه که علی علیه السلام گفته بود آنها دوازده هزار و یک نفر بودند نه کمتر و نه بیشتر. (۱)

نکته: سرنوشت شورشیان جمل

سرنوشت شورشیان جمل

هر مورخ محقق، بلکه هر انسان آگاهی که تاریخچه جنگ جمل را مطالعه کند می داند که علی علیه السلام گذشته از آنکه به وسیله پیغمبر اکرم منسوب به خلافت بود، توده های عظیم مردم با او بیعت کردند و رسماً به عنوان خلیفه مسلمین با پایگاهی مردمی قوی تر از خلفای پیشین، زمام امور را به دست گرفتند؛ ولی دلباختگان ثروت و مقام بر او شوریدند و خونهای زیادی در این راه ریخته شد به یقین همه آنها گناهکار و متمرّد بودند و هیچ عذری از آنها پذیرفته نیست.

ولی جالب است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود سخنی در این زمینه دارد که خلاصه اش چنین است؛ او می گوید: متکلمان و ارباب علم عقائد درباره شورشیان جمل و سرنوشت کسانی که در آن واقعه حاضر شدند اختلاف کردند، امامیه معتقدند تمامی اصحاب جمل اعم از رؤسا و پیروان کافر شدند (چون بر امام وقت و بر ضد حکومت اسلامی خروج کردند) درحالی که گروهی از اهل سنت می گویند: اینها مجتهد بودند و اجتهادشان آنان را به این راه کشاند، بنابراین گناهی نداشتند. ما نه آنها را خطاکار می دانیم و نه علی علیه السلام و اصحابش را.

ص: ۳۳

گروه سومی می گویند: اصحاب جمل خطا کار بودند؛ ولی خطای آنها بخشوده است؛ مانند خطای مجتهد در مسائل فرعی و این عقیده اکثر اشاعره است.

سپس می افزاید اصحاب ما (معتزله که ابن ابی الحدید از آنها بود) می گویند:

تمام آنها گمراه بودند مگر کسانی که بعداً توبه کردند؛ آنها می گویند: عایشه از کسانی بود که توبه کرد و همچنین طلحه و زبیر، اما عایشه در روز جمل اعتراف به خطا کرد و از علی علیه السلام تقاضای عفو نمود و روایات متواتره درباره اظهار پشیمانی او به دست ما رسیده است. او می گفت: ای کاش من ده پسر از پیغمبر آورده بودم و همه آنها در حیات من می مردند و بر آنها اشک می ریختم؛ ولی روز جمل به وجود نیامده بود و گاه می گفت: ای کاش قبل از روز جمل مرده بودم و نیز روایت شده که هر زمان به یاد روز جمل می افتاد آنقدر اشک می ریخت که مقنعه ای که بر سر داشت تر می شد. طلحه و زبیر نیز از کار خود توبه کردند. (۱)

ولی این سؤال را از ابن ابی الحدید و امثال او داریم که اگر کسی دست به کاری زد که خونهای گروهی از مسلمین ریخته شود آیا در برابر چنین حق الناس عظیمی، اظهار ندامت و پشیمانی و اشک ریختن کفایت می کند یا باید حق الناس ها را جبران کرد؟

ص: ۳۴

۲- بعد از فتح بصره به اهل کوفه

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلهم، بعد فتح البصره

از نامه های امام علیه السلام است

که بعد از فتح بصره به اهل کوفه نوشت (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در بحث سند نامه آمده، این نامه بخش کوتاهی از نامه مفصل تری است که امام علیه السلام بعد از پایان جنگ جمل برای مردم کوفه نوشت و

ص: ۳۵

۱- ۱). سند نامه: آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده قسمتی از نامه نسبتاً طولانی است که امام علیه السلام بعد از فتح بصره به مردم کوفه نوشته و اول نامه چنین است: «من عبدالله علی بن ابی طالب الی قرظه بن کعب (که یکی از سرشناسان صحابه پیغمبر بود و به کوفه فرستاده شده بود) و من قبله من المسلمین سلام علیکم فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو... این نامه را عییدالله بن ابی رافع کاتب آن حضرت در سال ۳۶ هجری نوشت و آن را شیخ مفید در کتاب النصره از کتاب جمل واقدی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۵) در کتاب تمام نهج البلاغه، ص ۷۸۸ آمده است که امام علیه السلام بعد از فتح بصره این نامه را بوسیله «زحر بن قیس جعفی» به سوی اهل کوفه فرستاد و اول نامه چنین است: «من عبدالله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین الی اهل الکوفه...».

محتوای آن قدردانی از زحمات آنان نسبت به اسلام و اهل بیت پیغمبر اکرم است؛ زیرا دعوت امام علیه السلام را پذیرفته بودند و در جنگ با شورشیان و طغیان گران جمل پایمردی به خرج داده بودند.

ص: ۳۶

وَ جَزَاكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ، وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ، وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

ترجمه:

خداوند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد، بهترین پاداشی که به فرمان بران خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا می کند، زیرا شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید.

شرح و تفسیر: رضایت امام علیه السلام از مردم کوفه

رضایت امام علیه السلام از مردم کوفه

امام علیه السلام در این نامه خطاب به اهل کوفه برای آنها دعا می کند و از خدمات و زحمات آنها سپاسگزاری می نماید و آنها را به چند وصف مهم توصیف می کند و می فرماید: «خداوند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد، بهترین پاداشی که به فرمان بران خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا می کند، زیرا شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید»؛ (وَ جَزَاكُمْ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ، وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ، وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ).

روشن است که مخاطب در این نامه اهل کوفه هستند همانطور که مرحوم سید رضی در عنوان خطبه نگاشته و شواهد نیز نشان می دهد؛ زیرا اهل بصره غالباً به لشکر طلحه و زبیر پیوستند و در خطبه های دیگر نهج البلاغه نکوهش

شده اند (۱) و این اهل کوفه بوده اند که دعوت امام علیه السلام را اجابت کردند و سر بر فرمانش نهادند و شایسته تشکر بودند.

اضافه بر این در بحث نکته ها مجموع نامه را از بعضی منابع دیگر نقل خواهیم کرد که به روشنی نشان می دهد که مخاطبان اهل کوفه بودند.

تعبیر به (عن اهل بیت نبیکم) اشاره به این است که قیام شما مردم نه تنها حمایت از اسلام و قرآن بود بلکه حمایت از اهل بیت نیز محسوب می شد و این ثواب مضاعفی برای شما می آورد.

امام علیه السلام در این نامه اوصاف پنج گانه ای برای مردم کوفه بیان کرده که شایستگی آنها را برای این دعا نشان می دهد: نخست عمل به طاعت الهی، دوم ادای شکر نعمتهای او، سوم گوش فرا دادن به فرمان، چهارم اطاعت فرمان امام علیه السلام و پنجم اجابت دعوت او که در واقع تعبیرات مختلفی از یک حقیقت است.

نکته: متن کامل نامه امام علیه السلام به اهل کوفه

متن کامل نامه امام علیه السلام به اهل کوفه

مرحوم سید رضی مطابق روش گزینشی که از آن پیروی می کند، بخش بسیار کوتاهی از نامه امام علیه السلام را آورده است در حالی که این نامه بسیار پرمحتواست و سزاوار بود تمام آن در اینجا ذکر می شد، زیرا در مجموع نامه هم فنون بلاغت، رعایت شده هم نکته های سرنوشت ساز برای مسلمانان وجود دارد.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار متن نامه را از کتاب «الکافی فی ابطال توبه الخاطئه» (نوشته شیخ مفید) از ابو مخنف چنین نقل می کند: امام علیه السلام نامه ای نوشت و با عمر بن سلمه به سوی مردم کوفه فرستاد، هنگامی که گروهی از مردم کوفه

ص: ۳۸

باخبر شدند، صدا را به تکبیر بلند کردند، صدا در کوفه پیچید و همه آگاه شدند و به سوی مسجد روان گشتند و منادی نیز مردم را به اجتماع در مسجد دعوت کرد. همه مردم کوفه که مشتاق شنیدن نامه امام علیه السلام بودند در مسجد جمع شدند و عمر بن سلمه نامه را به این شرح قرائت کرد:

« بسم الله الرحمن الرحيم از سوی بنده خدا امیر مؤمنان به قرظه بن کعب (فرماندار کوفه) و کسانی که نزد او از مسلمانان هستند. درود خدا بر شما، من خداوند یکتا را سپاس می گویم.

اما بعد: ما گروه پیمان شکنان بیعت و جدا شوندگان از جماعت و شورشیان از امت را ملاقات کردیم، با منطق و استدلال با آنها سخن گفتیم؛ ولی نتیجه ای نگرفتیم و سرانجام خداوند ما را بر آنها پیروز کرد. طلحه و زبیر کشته شدند و این در حالی بود که قبلاً با آنها اتمام حجت کردم و نصیحت و اندرز دادم و جمعی از صالحان امت را گواه گرفتم. آنها از راهنمایان اطاعت نکردند و ناصحان را اجابت نمودند. گروهی از شورشیان به عایشه پناه بردند و در اطراف او از اهل بصره گروه زیادی کشته شدند. خداوند بر صورت بقیه کوبید و فرار کردند. و همان گونه که ناقه صالح از کوه به در آمد و سرانجام مایه عذاب قوم نمود شد، شتر عایشه نیز نسبت به اهل این شهر (بصره) بدبختی فراوان به بار آورد علاوه بر اینکه گناه بزرگی در معصیت پروردگار و پیامبرش مرتکب شدند و مایه شکاف در صفوف مسلمین و ریختن خونهای مؤمنان بدون هیچ دلیل و عذر و حجت آشکار گردیدند.

هنگامی که خداوند آنها را شکست داد و فرار کردند، دستور دادم فراریان را دنبال نکنند و مجروحان را به قتل نرسانند، وارد خانه ها نشوند و پرده ای را کنار نزنند مگر با اجازه قبلی من و همه مردم بصره را امان دادم.

گروهی از مردان صالح ما شربت شهادت نوشیدند. خداوند بر حسنات آنها

ببفزايد و درجالتشان را بالا برد و ثواب صادقان و صابران بر آنها عنایت فرماید.

خداوند به شما اهل این شهر (کوفه) از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش دهد، بهترین پاداشی که به مطیعان فرمان خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا می کند، زیرا شما فرمان مرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید.

شما برادران بسیار خوب و یاوران بر حق بودید درود بر شما و رحمت خدا و برکاتش». (۱)

ص: ۴۰

۱-۱). بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۵۲، روایت ۱۹۸.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

لشریح بن الحارث قاضیه

و رُوِيَ أَنَّ شُرَيْحَ بْنَ الْحَارِثِ قَاضِيَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ، اشْتَرَى عَلَى عَهْدِهِ دَاراً بِثَمَانِينَ دِينَاراً، فَبَلَغَهُ ذَلِكَ، فَاسْتَدْعَى شُرَيْحاً، وَقَالَ لَهُ:

از نامه های امام علیه السلام است

که به شریح بن حارث، قاضی آن حضرت (در کوفه) نوشته شده است. (۱)

روایت شده است که شریح بن حارث، قاضی امیر المؤمنین علیه السلام در دوران حکومت امام علیه السلام خانه ای به هشتاد دینار خریداری کرد، این مطلب به آن حضرت رسید امام علیه السلام شریح را فرا خواند و به او چنین فرمود:

نامه در یک نگاه

این نامه که در نوع خود بی نظیر است، برخورد امام علیه السلام را با یکی از قضات

ص: ۴۱

۱- ۱). سند نامه: ماجرای این نامه را مرحوم صدوق در امالی (قبل از نهج البلاغه) نقل کرده است که با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت اندکی دارد. افرادی بعد از سید رضی رحمه الله این نامه را آورده اند، با تفاوت‌های قابل ملاحظه ای که نشان می دهد آن را از منبع دیگری قبل از نهج البلاغه گرفته اند از جمله سبط بن جوزی است که در تذکره الخواص آنرا آورده و همچنین قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و شیخ بهایی در کتاب اربعین (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۹)

معروف خود به هنگام خریداری کردن یک خانه نسبتاً گران قیمت بیان می کند و محتوای آن این است که بعد از نكوهش شریح به علت خریداری این خانه، چیزی به نام سند برای او تنظیم می کند؛ اما نه سندی مانند اسناد معمولی خانه ها، بلکه سندی بسیار عبرت انگیز و آموزنده که ناپایداری دنیا و بی اعتباری آن را کاملاً بر ملا می سازد و نشان می دهد چه اندازه مردم گرفتار غفلت و غرورند و از واقعیات دنیا دورند و به تعبیر امام علیه السلام، اگر شریح این سند اخلاقی را قبلاً مشاهده می کرد از خرید آن خانه صرف نظر می نمود.

اما چرا امام علیه السلام چنین برخوردی با شریح کرد؟ آیا به راستی آن را از اموال حرام و رشوه خریداری کرده بود؟ بعید به نظر می رسد که امام علیه السلام چنین فرصتی را به قاضی کوفه داده باشد یا اینکه می خواهد بفرماید: کسی که قاضی بر جان و مال و ناموس مردم است باید ساده زیستی را پیشه کند و الگوی مردم در این قسمت باشد.

بَلَّغْنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا.

فَقَالَ لَهُ شُرَيْحٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: فَنَظَرُ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ:

يَا شُرَيْحُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَمَّا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَ لَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيْتِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا، وَيُسْرِيلِمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا. فَانْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونَ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ، أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ! أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَذِهِ النُّسِيخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهِمٍ فَمَا فَوْقَ.

(ای شریح!) به من خبر رسیده که خانه ای به قیمت هشتاد دینار خریده ای و برای آن قباله و سندی نوشته ای و بر آن گواهانی گرفته ای! شریح عرض کرد:

آری چنین بوده است ای امیر مؤمنان. راوی این روایت می گوید: امام علیه السلام نگاهی خشم آلود به او کرد سپس چنین فرمود: «ای شریح!» بدان به زودی کسی به سراغت می آید که نه به قباله ات نگاه می کند و نه از شهودت می پرسد، تا تو را از آن خانه آشکارا خارج سازد و تنها به قبرت تحویل دهد. حال ای شریح! نگاه کن، نکنند این خانه را از غیر مال خود خریده باشی یا بهای آن را از غیر مال حلال پرداخته باشی که هم دنیا را از دست داده ای و هم آخرت را، بدان اگر هنگام

خرید این خانه نزد من آمده بودی سندی را بدین گونه برای تو می نوشتم که دیگر در خریدن این خانه حتی به بهای یک درهم یا بیشتر رغبت نکنی. (متن سند در بخش بعد آمده است)

شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده ای؟!

این خانه را از کجا آورده ای؟!

امام علیه السلام بعد از آنکه شریح را احضار کرد به او چنین فرمود: «به من خبر رسیده که خانه ای به قیمت هشتاد دینار خریده ای و برای آن قباله و سندی نوشته ای و بر آن گواهی گرفته ای»؛ (بَلَّغْنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا، وَ كَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا، أَشْهَدَتْ فِيهِ شُهُودًا).

«شریح عرض کرد: آری چنین بوده است ای امیر مؤمنان»؛ (فَقَالَ لَهُ شَرِيحٌ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

«راوی این روایت می گوید: امام علیه السلام نگاهی خشم آلود به او کرد سپس چنین فرمود»؛ (قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ الْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ لَهُ).

«ای شریح بدان بزودی کسی به سراغت می آید که نه به قباله ات نگاه می کند و نه از شهودت می پرسد تا تو را از آن خانه آشکارا خارج کند و تنها به قبرت تحویل دهد»؛ (يَا شَرِيحُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَ لَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيْتِكَ، حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا، وَ يُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا).

امام علیه السلام در حقیقت می فرماید: هرچند تو با قباله و سند این ملک را برای خود تثبیت کرده ای تا کسی مزاحم تو نشود؛ ولی هنگامی که فرشته مرگ به سراغ تو می آید اعتنایی به اسناد تو نمی کند و تو را گرفته و از آن بیرون می فرستد، چرا که اسناد و بینات به درد زندگی در دنیا می خورد نه آن زمان که انسان راهی سرای آخرت بشود.

تعبیر به «شاخص» از ماده شخوص به معنای مسافرت گرفته شده و مفهوم جمله این است: تو را به صورت مسافری به عالم دیگر می فرستند.

بعضی نیز احتمال داده اند که «شاخص» به معنای چیزی است که آشکارا دیده می شود و انسان هنگامی که از دنیا می رود روی دستها و شانه ها به صورت آشکار به سوی قبرش برده می شود و نیز این احتمال داده شده که یکی از معانی شخوص خیره شدن چشم است و اشاره به این است که بسیاری هنگام مردن چشمهای آنها باز و بی حرکت می ماند گویی به نقطه ای خیره شده اند؛ ولی معنای اول از همه مناسب تر است. جمله «و يُسَلِّمُكَ إِلَىٰ قَبْرِكَ خَالِصًا» اشاره به این است که انسان چیزی از اموال دنیا جز کفن با خود به گور نمی برد.

البته اینها همه در صورتی است که خانه را از مال حلال و طیب و طاهر خریده باشد و اگر از مال حرام یا مشکوک باشد، مصیبت بزرگتر است، لذا امام علیه السلام در ادامه این سخن به این نکته اشاره کرده می فرماید: «ای شریح نگاه کن نکند این خانه را از غیر مال خود خریده باشی یا بهای آن را از غیر مال حلال پرداخته باشی که هم دنیا را از دست داده ای و هم آخرت را»؛ «فَانظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونُ ابْتِغَتْ هَيْدَهُ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ (۱)، أَوْ نَفَذْتَ التَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ».

در تفاوت میان جمله «مِنْ غَيْرِ مَالِكَ» و جمله «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ» با اینکه ظاهراً مضمون یکی است، ممکن است گفته شود: اولی اشاره به چیزی است که ظاهراً جزء اموال شخص نیست مثلاً شریح خانه ای را که خریده قیمت آن را از بیت المال بردارد و بپردازد، چیزی که ظاهراً و واقعاً مال او نیست؛ اما «مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ» اشاره به اموالی است که ظاهراً مال اوست و در اختیار اوست؛ ولی از طریق

ص: ۴۵

۱- ۱). در بعضی از نسخ «من غیر مالکها» آمده که اشاره به همان غصبی بودن است؛ ولی با توجه به جمله «من غیر حلالک» به نظر می رسد که کاف در «غیر مالک» خطاب باشد.

رشوه و غیر آن بدست آمده که حلال نیست.

جمله «قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا» ممکن است اشاره به این باشد که مال حرام آثار وضعیه نامطلوبی دارد و باعث بدبختی انسان می شود همان گونه که در کلمات قصار حضرت آمده است که «الحجر الغصب فی الدار رهن علی خرابها؛ یک سنگ غضبی در ساخت خانه گروگان ویرانی آن است»^(۱) و یا اشاره به آن است که اگر از چنین اموال حرامی خانه خریده باشی ممکن است به زودی رسوا شوی و خسران دنیا علاوه بر آخرت دامن تو را بگیرد.

آن گاه امیر مؤمنان او را به نکته اصلی نامه توجه می دهد می فرماید:

«آگاه باش اگر هنگام خرید این خانه نزد من آمده بودی سندی را بدین گونه برای تو می نوشتم که دیگر در خریدن این خانه حتی به بهای یک درهم یا بیشتر رغبت نکنی»؛ (أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَيْدِهِ النُّسَخِ، فَلَمْ تَزْغَبْ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدَرَاهِمٍ فَمَا فَوْقَ).

جمله (بدرهم فما فوق) ممکن است به این معنا باشد که به یک درهم یا بالاتر از آن در قلت همان گونه که در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَشِيخِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا»؛ خداوند از اینکه به (موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن مثال بزند باکی ندارد».^(۲)

ص: ۴۶

۱- ۱) نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۴۰.

۲- ۲) بقره، آیه ۲۶.

وَالنُّسْخَهُ هَذِهِ:

«هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ، مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخَطَّهُ الْهَالِكِينَ. وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارُ حُدُودَ أَرْبَعَةٍ: الْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصْتَبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي، وَفِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ. اشْتَرَى هَذَا الْمُعْتَرِّ بِالْأَمَلِ، مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَحْيَالِ، هَذِهِ الدَّارُ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ، وَالدُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ، فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبَدِّلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمُزِيلِ مُلْكِ الْفِرَاعِنَةِ، مِثْلَ كَسِيرَى وَقَيْصِرٍ، وَتُبَّعٍ وَحَمِيرٍ، وَ مَنْ جَمَعَ الْمَيَالَ عَلَى الْمَيَالِ فَأَكْثَرَ، وَ مَنْ بَنَى وَ شَيَّدَ، وَ زَخْرَفَ وَ نَجَّدَ، وَ ادَّخَرَ وَ اعْتَقَدَ، وَ نَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَالِدِ، إِشْخَاصِهِهُمْ جَمِيعاً إِلَى مَوْقِفِ الْعَرَضِ وَ الْحَسَابِ، وَ مَوْضِعِ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ: إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضِيلِ الْفَضَاءِ «وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ» شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَ سَلِمَ مِنْ عِلَائِقِ الدُّنْيَا».

ترجمه

نسخه قباله این است:

این ملکی است که بنده ای ذلیل از کسی که به اجبار در آستانه کوچ کردن (از این دنیا) است، خریداری کرده خانه ای از خانه های سرای فریب و غرور، در محله فانی شوندگان، و در کوی هالکان، حدود چهارگانه این خانه چنین است:

حد اول به «اسباب آفات و بلاها» می خورد و حد دوم به «عوامل مصائب» و حد سوم به «هوا و هوسهای مهلک» و حد چهارم به «شیطان گمراه کننده» منتهی می شود و درب خانه از همین جا باز می گردد! این خانه را فریب خورده آرزوها از کسی که در سرآمد معین (و کوتاهی) از این جهان بیرون رانده می شود، به مبلغ خروج از عزت قناعت، و دخول در ذلت حرص و دنیا پرستی و خواری، خریداری نموده است؛ هر گونه عیب و نقص و کشف و خلافتی که در این معامله واقع شود و خسارتی به مشتری برسد بر عهده بیماری بخش اجسام پادشاهان و گیرنده جان جباران و زایل کننده سلطنت فراعنه همچون کسری، قیصر، تبع و حمیر است. همچنین آنها که اموالی را گردآوری کردند و بر آن افزودند و بنا کردند و محکم ساختند، آراستند و زینت نمودند، اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان باقی گذاردند، اینها همان کسانی هستند که همگی به پای حساب و محل ثواب و عقاب رانده می شوند؛ در آن هنگام که فرمان داوری الهی صادر می شود و بیهوده کاران در آنجا زیان می بینند، و شاهد این سند عقل است آن گاه که از تحت تأثیر هوا و هوس خارج شود و از علایق دنیا به سلامت بگذرد.

شرح و تفسیر: قباله ای بی نظیر

قباله ای بی نظیر

به دنبال آنچه در بخش نخست این نامه آمد، طبق بعضی از روایات شریح آن سند را از امام علیه السلام درخواست کرد و امام علیه السلام به او این گونه فرمود: «نسخه قباله این است: این ملکی است که بنده ای ذلیل از کسی که به اجبار در آستانه کوچ کردن (از این دنیا) است، خریداری کرده خانه ای از خانه های سرای فریب و غرور در محله فانی شوندگان و در کوی هالکان؛ (هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ، مِنْ مَيْتٍ قَدْ

ص: ۴۸

أَزْعَجَ (۱) لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَائِنِ، وَ خَطَّهُ (۲) الْهَالِكِينَ).

قابل توجه اینکه برای تنظیم اسناد، معمولاً جهات زیر رعایت می شود:

۱. نام فروشنده و خریدار.

۲. آدرس و نشانی ملک مورد معامله.

۳. حدود چهارگانه و در وردی آن.

۴. قیمت و بها.

۵. تعیین مسئول در برابر کشف فساد.

۶. گواهان.

امام علیه السلام در این قباله ای که برای شریح نوشته است نخست به اوصاف خریدار و فروشنده و سپس به نشانی و محل ملک اشاره فرمود که در جمله های بالا گذشت.

آنگاه به قسمت سوم؛ یعنی تعیین حدود چهارگانه آن پرداخته و می فرماید:

«این خانه چهار حد دارد:» حد اول به اسباب آفات و بلاها، و حد دوم به عوامل مصائب، و حد سوم به هوا و هوسهای مهلك و حد چهارم به شیطان گمراه کننده منتهی می شود و درب خانه از همین جا گشوده خواهد شد؛ (وَ تَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودَ أَرْبَعَةٍ: الْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي (۳) الْأَفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمَصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي (۴)، وَ فِيهِ يُشْرَعُ (۵) بِأَبْ هَذِهِ الدَّارِ).

ص: ۴۹

۱-۱). «ازعج» از «ازعاج» به معنای راندن و از جا کردن گرفته شده است.

۲-۲). «خطه» در اصل به معنی زمینی است که انسان آن را انتخاب کرده و آن را علامت گذاری و خط کشی نموده است، از ریشه «خط» گرفته شده سپس به معنای منطقه و ناحیه و کوی به کار رفته است و در جمله بالا همین معنای اخیر اراده شده است.

۳-۳). «داوعی» جمع «داعیه» به معنای سبب است.

۴-۴). «المغوی» اسم فاعل از «اغواء» به معنای گمراه کننده است.

۵-۵). «یشرع» از ریشه «اشراع» در اینگونه موارد به معنای گشودن است.

انسان در دنیا در محاصره چهار عامل خطرناک است؛ یکی از آنها انواع آفت‌هایی مانند سیلها و زلزله‌ها و بیماری‌ها و جنگ‌هاست که از بیرون به انسان تحمیل می‌شود و دیگر مصائبی است که از داخل به آن گرفتار می‌گردد؛ مانند از دست دادن اعضای مختلف بدن یا بستگان و نزدیکان، و از سوی سوم و چهارم هوا و هوس سرکش که از درون بر انسان فشار می‌آورد و شیطانی که از بیرون انسان را وسوسه می‌کند.

این چهار عامل در همه جا انسانها را احاطه کرده و ممکن است انسان با تهذیب نفس، هوا و هوس را و با ایستادگی در برابر وسوسه‌های شیطان، او را مهار کند و از این دو عامل هلاکت برهد؛ ولی آفتها و مصیبتها برای همه کس و در هر زمان و مکان غیر قابل اجتناب است؛ لذا امام علیه السلام در جای دیگر دنیا را سرایی می‌داند که در لابه لای بلاها و آفتها پیچیده شده است: (دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه). (۱)

تعبیر به «دَوَاعِی» در مورد آفتها و مصیبتها اشاره به اسباب آن است که زندگی انسانها را احاطه کرده است.

و تعبیر به «الْهَوَى الْمُرْدِی» اشاره به هوا و هوسی است که انسان را به هلاکت مادی و معنوی می‌کشاند، زیرا «رداء» به معنای هلاکت یا هوا و هوسی است که انسان را به سقوط می‌کشاند، در نتیجه هوای نفس باعث سقوط از مقام والای انسانیت و سقوط در درون جهنم است.

جمله «وَفِيهِ يُشْرَعُ يَابُ هَيْدَةَ الدَّارِ» اشاره به این است که راه نفوذ در این خانه خطرناک، شیطان است؛ هرچند بقیه عوامل هر کدام در جای خود مشکل آفرین است.

امام علیه السلام در ادامه به بیان بخش چهارم این قباله پرداخته و بهای این ملک را این گونه بیان می‌فرماید: «این خانه را فریب خورده آرزوها از کسی که در سرآمد

ص: ۵۰

معنی از این جهان بیرون رانده می شود به مبلغ خروج از عزت قناعت و دخول در ذلت حرص و دنیا پرستی و خواری خریداری کرده است؛ (اشتری هَذَا الْمُعْتَرِّ بِالْأَمَلِ، مِنْ هَذَا الْمُزْعِجِ بِالْأَجَلِ، هَذِهِ الدَّارُ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ، وَالْدُخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ). (۱)

تعبیرهای امام علیه السلام و تجانسها و تضادهایی که در این جمله ها به کار رفته قابل توجه است: «خروج» و «دخول»، «عزت» و «ذلت»، «قناعت» و «حرص».

در جمله های بالا نیز «آفت ها» و «مصیبت ها» و «مردی» و «مغوی» نیز نمونه ای از جناس مطلوب است.

سپس امام علیه السلام به سراغ پنجمین نکته مربوط به قباله ها و اسناد مالکیت می رود و آن تعیین مسئول در مقابل کشف فساد و خسارتهای ناشی از آن است؛ می فرماید: «هر گونه عیب و نقص و کشف و خلافی که در این معامله واقع شود و خسارتی که به مشتری برسد به عهده بیماری بخش اجسام پادشاهان و گیرنده جان جباران و زایل کننده سلطنت فراعنه همچون کسری، قیصر، تبع و حمیر است و همچنین آنها که مال را گردآوری کردند و بر آن افزودند و بنا کردند و محکم ساختند، آراستند و زینت نمودند، اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان باقی گذاردند؛ (فَمَا أَدْرَكَ هَذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبْلِلِ أَجْسَادِ الْمُلُوكِ، وَ سَائِلِ نَفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَ مُزِيلِ مُلْكِ الْفِرَاعِنَةِ، مِثْلِ كِسْرِي وَ قَيْصَرَ، وَ تُبَعَ وَ حَمِيرَ، وَ مَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ، وَ مَنْ بَنَى وَ شَيَّدَ، وَ زَخْرَفَ وَ نَجَّدَ، وَ ادَّخَرَ وَ اعْتَقَدَ، وَ نَظَرَ بِرَعْمِهِ لِلْوَلَدِ).

جان کلام امام علیه السلام این است که اگر در معامله ای کشف فساد شود و عیب و نقصی داشته باشد باید مسئولیت آن بر عهده کسی باشد و همچنین اگر معلوم

ص: ۵۱

۱ - ۱). «ضراعاه» به معنای ذلت است (هم معنای مصدری دارد و هم معنای اسم مصدری) این واژه به معنای فروتنی کردن نیز آمده است.

شود متاع، غصبی و مستحقاً للغير است باید بر طبق قراردادی که در معامله نوشته شده عمل شود. امام علیه السلام در اینجا می فرماید: برای جبران این نقایص باید به سراغ عزرائیل و ملک الموت رفت همان کسی که جان پادشاهان را گرفت و حکومت آنها را بر باد داد. همان کسی که کسری ها، قیصرها، تبع ها و حمیرها را به زیر خاک پنهان ساخت و کسانی را که تمام همشان جمع مال و ساختن قصرهای مرتفع و محکم و گرد آوری ضیاء و عقار بود محکوم به فنا نمود.

«مبلبل» از ریشه «بلبله» بر وزن «مزرعه» معانی متعددی دارد گاه به معنای تشویش و اضطراب گاه به معنای پراکنده ساختن و گاه به معنای فاسد کردن آمده است و در اینجا مناسب همان معنای فاسد و بیمار نمودن است که به دنبال آن سلب نفوس و در تعقیب آن زوال ملک در عبارت بالا آمده است.

در ضمن باید توجه داشت واژه کسری که در اصل خسرو بوده، مفهوم عامی دارد مثل واژه شاه و همچنین واژه قیصر برای پادشاهان روم، تبع برای پادشاهان یمن و حمیر (نیز برای گروهی از پادشاهان یمن بود) که همه به معنای پادشاه است؛ گرچه در هر کشوری تعبیر خاصی داشته است.

جمله «مَنْ بَنَى وَ شَيَّدَ» با توجه به اینکه تشدید هم به معنای محکم ساختن و هم مرتفع نمودن آمده، در اینجا قابلیت هر دو معنا را دارد و حتی جمع میان آن دو مشکل نیست؛ یعنی کسانی که بناهای مرتفع و محکم ساختند.

جمله های «زَخْرَفَ وَ نَجَّدَ» هر کدام اشاره به نوعی زینت است. «زخرف» اشاره به تزئین بنای ساختمان و «نجد» اشاره به تزئین وسایل از قبیل فرش، پستی ها و پرده ها و مانند آن است.

جمله «اعتقد» به معنای محکم کاری و نگهداری کردن از طریق تنظیم اسناد و مانند آن است که دنیا پرستان با وسواس زیاد سعی دارند ذخیره های اموال خود را با اسناد محکم از تسلط دیگران بر آن حفظ کنند و به گمان خود برای

سپس امام علیه السلام در ادامه این قباله می فرماید: «اینها همان کسانی هستند که همگی به پای حساب و محل ثواب و عقاب، رانده می شوند در آن هنگام که فرمان داوری الهی صادر می شود و بیهوده کاران در آنجا زیان می بینند»؛ (إِشْخَاصُهُمْ (۱) جَمِيعاً إِلَى مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ، وَ مَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ: إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ « وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ »). (۲)

(اشخاصهم) مطابق تفسیر بالا مبتدأست و (الی موقف الارض) به منزله خبر (۳) ولی جمعی از مفسران نهج البلاغه (اشخاص) را مبتدای مؤخر دانسته اند و جمله (فعلى مبطل اجسام الملوک...) را خبر مقدم، بنابراین مفهوم جمله چنین می شود:

فرشته های مرگ که اجسام پادشاهان را به لرزه در آوردند و ارواح آنها را قبض کردند و سلطنتشان را به زوال کشیدند بر آنهاست که مسئولان کشف فساد در املاک دنیوی را در قیامت به پای حساب و میزان اعمال بکشاند.

آری تمام قدرتها رو به زوال می رود و تمام ثروتها و املاک به جا می ماند و همه انسانها از جام مرگ می نوشند و در قیامت در پای حساب حاضر می شوند.

در پایان این قباله-مانند قباله های مردم دنیا- امام علیه السلام اشاره به شهود این معامله معنوی می کند و می فرماید: «شاهد این سند عقل است آنگاه که از تحت تأثیر هوا و هوس خارج شود و از علائق دنیا به سلامت بگذرد»؛ (شَهَدَ عَلَى ذَلِكِ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَسَلِمَ مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا).

ص: ۵۳

۱-۱). «اشخاص» به معنای احضار کردن، فرستادن و راندن است و در عبارت بالا مناسب، همان معنای اول است.

۲-۲). غافر، آیه ۷۸.

۳-۳). از جمله قرآینی که این نظر را تأیید می کند دو قرینه زیر است: الف) در کتاب دستور معالم الحکم ابن سلامه، ص ۱۳۷ نامه فوق را تا عبارت «و تبع و حمیر» پایان داده بی آنکه جمله «اشخاصهم...» را آورده باشد در حالی که نامه را ادامه داده است. ب) در کتاب حلیه الالیاء، ج ۸، ص ۱۰۲ جمله اشخاصهم را به این صورت آورده است: (و اشخصهم...) که نشان می دهد جمله مستقلی است جدای از جمله های سابق.

از آنجا که شاهد باید عادل و ثقه باشد، امام علیه السلام می فرماید: عقلی می تواند بر این امر گواهی دهد که از چنگال هوای نفس خارج شده باشد و وابستگی ها به دنیای مادی او را از بیان حق خارج نکرده باشد.

به این ترتیب ارکان شش گانه این سند معنوی را به زیباترین وجهی تبیین می کند.

نکته ها

۱- انگیزه تنظیم این قباله

این بیع نامه عجیب و بی سابقه که امام علیه السلام برای یکی از قضات خود نوشته است از جهات مختلفی شایان دقت است. نخست اینکه هشتاد دینار که مبلغ این خانه بوده در آن زمان بهای سنگینی نبوده؛ ولی چون خریدار خانه یکی از قضات است و قاضی همیشه در معرض اتهام و وسوسه های نفسانی است امام علیه السلام این مقدار را نیز برای او نمی پسندد.

از این گذشته می دانیم دوران حکومت امام علیه السلام بعد از دوران پر مخاطره عثمان بود که با ریخت و پاش گسترده بیت المال و روی آوردن گروهی از سرشناسان جامعه اسلامی به زندگی پر زرق و برق صورت گرفت و امام علیه السلام برای متوقف ساختن این جریان خطرناک همواره در خطبه ها و نامه های نهج البلاغه درباره دنیای مادی و زخارف فریبنده آن هشدار می دهد و خود نیز زندگی بسیار زاهدانه ای را در حالی که در رأس حکومت اسلامی است پیش گرفته و حتی حاضر نمی شود چیزی-هرچند مختصر- به برادرش عقیل از بیت المال ببخشد و هنگامی که به او خبر می دهند که فرماندار تو در بصره-عثمان بن حنیف- دعوت یکی از ثروتمندان آن شهر را پذیرفته و بر سر سفره رنگینی نشسته که ثروتمندان در آن دعوت شده بودند و خبری از فقرا در کنار آن نبود، سخت برآشفته می شود و نامه تندی برای او می نویسد.

همه اینها برای آن بوده است که آن فرهنگ نادرست ضد اسلامی را دگرگون سازد و مسلمانان را به فرهنگ عصر پیغمبر اکرم باز گرداند.

به یقین در آن زمان قصرها و خانه های گران قیمت که بسیار از خانه خریداری شده به وسیله شریح پر زرق و برق تر و گرانبهاتر بود، کم نبود. این نامه هشدار می شد که دست و پای خود را جمع کنند و حال و هوای حکومت امام علیه السلام را دریابند.

به یقین این نامه در همان زمان دست به دست می گشت و بسیاری از مردم از آن باخبر شدند که امام علیه السلام نامه ای به این مضمون برای شریح قاضی نوشته است و به دنبال آن عده ای واقعاً متنبه شدند و سبب شد گروهی نیز از ترس اعتراض مردم خود را با آن هماهنگ سازند.

این نامه مخصوص آن عصر و زمان نبود و برای امروز و فردا و فرداها نیز کارساز است و برای همه نسل ها در همه عصرها صادق است و مخصوص به گروه خاصی نیست.

ما امروز افرادی را می بینیم که برای بنای یک خانه قصر مانند، چه زحمتهایی می کشند؛ مصالح گران قیمت، تزیینات پرخرج و وسائل غیر ضروری از گوشه و کنار دنیا برای آن فراهم می سازند و گاه یک عمر برای رسیدن به چنین بنایی تلاش می کنند و گاه با پایان آن، عمر آنها هم پایان می گیرد و ناگفته پیداست چنین هزینه های سرسام آوری را نمیتوان از طریق حلال تحصیل کرد. در نتیجه وزر و وبال و گناه بر دوش آنهاست و لذت و نشاط آن را دیگران می برند.

۲- شریح کیست؟

شریح بن حارث ابو امیه از قبیله «بنی کنده» بود و اینکه بعضی شریح بن هانی

گفته اند، نادرست است؛ در اینکه آیا او از صحابه بود یا نه در میان مورخان گفتگو است. در کتاب اسد الغابه آمده است که او زمان پیغمبر اکرم را درک کرد ولی هرگز حضرت را ملاقات ننمود. بعضی گفته اند ملاقات نمود و نزد پیامبر آمد و مسلمان شد سپس عرض کرد: ای رسول خدا من خانواده ای پر جمعیت در یمن دارم؛ پیامبر فرمود: آنها را نزد من بیاور؛ ولی هنگامی که آنها را به مدینه آورد پیغمبر اکرم رحلت فرموده بود.

ابن اثیر در اسد الغابه می گوید: عمر او را قاضی کوفه قرار داد و این منصب تا زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام ادامه داشت و حضرت نیز او را به موجب سوابقش در این کار ابقا فرمود؛ ولی طبق روایت معتبری که در کتاب وسائل الشیعه آمده به او شرط کرد حکم نهایی را بدون اطلاع آن حضرت صادر نکند: (لما ولی امیر المؤمنین شریحا القضاء اشترط علیه ان لا ینفذ القضاء حتی یرضه علیه). (۱)

این منصب حتی تا زمان حجاج ادامه داشت.

جمعی از مورخان او را فرد باهوش و زیرکی دانسته اند؛ ولی این دلیل نمی شود که خطاهای مهمی نیز در امر قضا مرتکب نشده باشد که نمونه های آن نیز در کتب حدیث آمده است. (۲)

(دمیری) نویسنده کتاب حیاة الحیوان می نویسد: کسی به شعبی (یکی از تابعین) گفت: این ضرب المثلی که معروف شده: «ان شریحاً کان ادهی من الثعلب و احیل؛ شریح از روباه مکارتر است» به چه معناست؛ شعبی در جواب گفت: شریح در ایامی که بیماری طاعون به صورت همه گیر (در کوفه) آمده بود، به سوی سرزمین نجف رفت هنگامی که نماز می خواند روباهی می آمد و در مقابل او می ایستاد و ادا و اطوار او را در می آورد و مایه هواس پرتی او در نماز می شد

ص: ۵۶

۱-۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶ (حدیث اوّل باب سوم ابواب صفات قاضی).

۲-۲. کافی، ج ۷، ص ۳۸۵، ح ۵.

شریح برای گرفتن این روباه تدبیری اندیشید؛ پیراهن خود را بر سر چوبی کرد و آستینهایش را مشخص نمود و شب کلاه خود را بر سر آن نهاد روباه آمد در مقابل آن آدمک ایستاد و همان کارها را تکرار کرد. شریح ناگهان از پشت سر آمد و روباه را گرفت، لذا گفته می شود شریح از روباه هم مکارتر است. (۱)

ابن خلکان او را از تابعین می شمرد؛ هر چند دوران جاهلیت را درک کرده بود.

وی معتقد است شریح شصت و پنج سال بر مسند قضا نشسته بود و در این مدت تنها سه سال، آن هم در زمان فتنه عبدالله بن زبیر از قضاوت امتناع ورزید و سرانجام در زمان حجاج استعفای خود را به او داد و دیگر تا آخر عمر قضاوت نکرد.

او کوسه بود و مویی بر صورت نداشت.

در مورد سن او اختلاف است؛ بعضی سن او را صد و بیست سال و بعضی صد و ده سال و بعضی کمتر یا بیشتر از آن شمرده اند.

بی شک او سرانجام گرفتار سوء عاقبت شد؛ یکی از شواهد آن داستانی است که طبری در تاریخ خود از ابو مخنف نقل کرده است. او می گوید: هنگامی که ابن زیاد هانی بن عروه را دستگیر کرد او فریاد می زد: کجا هستند دینداران و اهل این شهر که مرا در برابر دشمنشان تنها گذاردند. این سخن را می گفت در حالی که خون بر محاسن او جاری بود در این هنگام صدای فریادهایی بر در قصر دار الاماره شنیده شد و معلوم شد به طایفه بنی مذحج خبر داده اند که بزرگ آنها هانی کشته شده آنها حرکت کردند و قصر را احاطه نمودند عیدالله بن زیاد به شریح قاضی گفت: بیا تماشا کن هانی زنده است سپس بیرون رو و به مردم خبر بده که او زنده است و او را دیده ای شریح هم این کار را انجام داد و مردم پراکنده شدند (سپس ابن زیاد) هانی را به قتل رساند. (۲)

ص: ۵۷

۱-۱. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۵۸ و سفینه البحار، ریشه شرح.

۲-۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۴ در باب حوادث سال ۶۰ قمری.

در واقع شریح که می دانست جان هانی در خطر است چرا یاران و حامیان او را امر به بازگشت کرد و رضایت ابن زیاد را بر رضایت خدا مقدم داشت.

موضع گیری های نامناسب یا سکوت معنادار در برابر امر شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اسیران در آن زمان که در کوفه بود نیز نشانه دیگری از خباثت و ضعف نفس اوست و اگر او قبیله بنی مذحج را به هنگامی که دار الاماره را در محاصره خود داشتند امر به بازگشت نمی کرد اوضاع کوفه و آینده یاران امام حسین علیه السلام به شکل دیگری رقم می خورد. (۱)

از روایتی که ابی مخنف در کتاب مقتل الحسین خود نقل کرده استفاده می شود هنگامی که مختار بر سر کار آمد او را به سبب کوتاهی هایی که در امر یاری یاران امام حسین علیه السلام کرده بود از منصبش عزل کرد. (۲)

ص: ۵۸

۱-۱). رجوع کنید به: الاصابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۷۰، شرح حال حسین بن علی علیه السلام.
۲-۲). ولی از تواریخ استفاده می شود که در زمان حجاج به کار خود باز گشته بود ولی بعداً استعفای خود را به حجاج ارائه کرد و او هم موافقت نمود. برای توضیح بیشتر به استیعاب، ص ۵۹۰ و شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید، ص ۲۸ و ۲۹ مراجعه کنید.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی بعض أمراء جيشه

از نامه های امام علیه السلام است

که به بعضی از سران سپاهش نوشته. (۱)

نامه در یک نگاه

محتوای نامه روشن است. امام علیه السلام به یکی از فرماندهان لشکرش دستور می دهد که در مقابل گروهی شورشی ایستادگی کند. نخست آنها را نصیحت کند که به راه راست باز گردند و اگر نپذیرفتند با نیروی نظامی آنها را بر سر جای خود بنشانند.

ص: ۵۹

۱- ۱). سند نامه: این نامه بخشی از نامه ای است که امام علیه السلام به بعضی از فرماندهان لشکرش نوشته است و «سبط بن الجوزی» در کتاب تذکره الخواص آن را به صورت گسترده تر و متفاوتی نقل کرده و کاملاً روشن است که از جای دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته بخصوص اینکه ابن جوزی در اوّل باب ششم از کتابش می گوید: هر کلامی از علی علیه السلام در این کتاب نقل شده با اسنادی بوده که متصل به امام علیه السلام می شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۱)

همان گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد مخاطب این نامه عثمان بن حنیف فرماندار بصره بود که در عین حال فرماندهی لشکر را نیز بر عهده داشت و لذا مرحوم سید رضی عنوان نامه را «الی بعض أمراء جیشة» قرار داده است.

ص: ۶۰

فَإِنْ عَيَّادُوا إِلَى ظِلِّ الطَّاعِيَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ، وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَى الشَّقَاقِ وَالْعَصِيَانِ فَانْهَيْدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ، وَاسْتَعِنْ بِمَنْ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ، فَإِنَّ الْمُتَكَارَةَ مَغِيْبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ، وَقَعُودُهُ أَغْنَى مِنْ نُهْوِضِهِ.

ترجمه

مخالفان را (کسانی که فرمان تو را در مقابله با لشکریان طلحه و زبیر پذیرا نیستند) نصیحت کن. اگر به سایه اطاعت باز گردند (و تسلیم فرمان تو شوند) این همان چیزی است که ما دوست داریم (و از آنها می خواهیم) و اگر حوادث، آنان را به سوی اختلاف و عصیان کشاند به کمک کسانی که از تو اطاعت می کنند با کسانی که از تو نافرمانی می کنند پیکار کن و با کسانی که مطیع اند از کسانی که سستی می ورزند خود را بی نیاز ساز؛ زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراهت دارند غیابشان بهتر از حضورشان است و قعود آنها از جنگ، از قیامشان کارسازتر است!

شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن

افراد سست را کنار بزن

قبل از ورود در تفسیر این نامه باید به شأن ورود آن توجه کنیم. جریان آن گونه که مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل نوشته است چنین بود:

«بعد از قتل عثمان و بیعت عامه مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگامی که طلحه و زبیر به اهداف خود که خلافت (یا لا اقل امارت بخشی از جهان اسلام بود)،

ص: ۶۱

نرسیدند، از مدینه به سمت مکه حرکت کردند و در مکه عبدالله بن زبیر را نزد عایشه فرستادند که به او بگوید امیر المؤمنین عثمان مظلوم کشته شد و علی بن ابی طالب امور مردم را قبضه کرد و به وسیله سفیهانی که قتل عثمان را بر عهده گرفتند بر همه چیز غلبه یافت و ما از این می ترسیم که مفاسدی از این طریق در جهان اسلام پیدا شود. اگر مصلحت می بینی در سفر به بصره همراه ما باش امید است خداوند بوسیله تو اختلاف این امت را التیام بخشد و شکاف میان آنها را پر کند و پراکندگی آنها را برطرف سازد و امورشان را بدین طریق اصلاح نماید.

عبدالله نزد عایشه آمد و پیام را رساند. عایشه در ابتدا امتناع ورزید سپس فردای آن روز موافقت خود را اعلام کرد هنگامی که طلحه و زبیر به اتفاق عایشه و گروه شورشیان به بصره رسیدند عثمان بن حنیف فرماندار امیر مؤمنان علی علیه السلام در بصره نامه ای برای آن حضرت نوشت و آن حضرت را در جریان امور گذاشت حضرت نامه مورد بحث را مرقوم داشت و برای عثمان بن حنیف فرستاد و دستور داد به اتفاق گروه وفاداران به امام علیه السلام از اهالی بصره در مقابل مخالفان بایستند. (۱)

اکنون به شرح نامه می پردازیم. امام علیه السلام می فرماید: «مخالفان را (کسانی که فرمان تو را در مقابله با لشکریان طلحه و زبیر پذیرا نیستند) نصیحت کن اگر به سایه اطاعت باز گردند (و تسلیم فرمان تو شوند) این همان چیزی است که ما دوست داریم (و از آنها می خواهیم) و اگر حوادث، آنان را به سوی اختلاف و عصیان کشاند با کمک کسانی که از تو اطاعت می کنند با کسانی که نافرمانی تو را می کنند پیکار کن و با کسانی که مطیع اند از کسانی که سستی می ورزند خود را بی نیاز ساز؛ (فَإِنْ عَادُوا إِلَى ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاكَ الَّذِي نُحِبُّ، وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ

ص: ۶۲

۱- ۱). الجمل، ص ۱۲۲.

۲- ۲). «توافت» از ریشه «وفا» گرفته شده و به معنای دست به دست هم دادن و گرد هم آمدن است و منظور در جمله بالا این است که اگر حوادث دست به دست هم بدهد و مخالفان را به ادامه سرکشی وادارد.

بِالْقَوْمِ إِلَى الشَّقَاقِ الْعِصِيَانِ فَانْهَدْ (۱) بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ وَاسْتَعْنِ بِمَنْ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ (۲) عَنْكَ).

تعبیر به «ظِلُّ الطَّاعَةِ» (سایه اطاعت) تعبیر لطیفی است و اشاره به این دارد که عصیان و سرکشی و مخالفت، همچون آفتاب سوزان است و اطاعت و تسلیم در برابر فرماندهان عدل سایه لذت بخشی است که به جامعه آرامش می دهد.

تفاوت شقاق و عصیان در این است که شقاق به معنای جدایی است و عصیان و نافرمانی چیزی فراتر از جدایی است.

آن گاه امام علیه السلام در پایان این نامه اشاره به دلیل دستور خود پرداخته می فرماید:

«زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراهت دارند غیابشان بهتر از حضورشان است و قعود آنها از جنگ از قیامشان کارسازتر است»؛ (فَإِنَّ الْمُتَكَارِهَ (۳) مَغِيْبُهُ (۴) خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ، وَ قُعودُهُ أَغْنَى مِنْ نُهوضِهِ).

این همان چیزی است که قرآن مجید نیز درباره گروهی از منافقان در سوره توبه اشاره کرده است، می فرماید: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَلْبِغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ»؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید و فساد، چیزی بر شما نمی افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند». (۵)

ص: ۶۳

۱-۱). «انهد» صیغه امر است از ریشه «نهد» به معنای برآمدن و برخاستن برای انجام کاری است.

۲-۲). «تقاعس» از ریشه «قعس» بر وزن «فحص» و به معنی کندی کردن، شانه خالی کردن و عقب نشینی نمودن از انجام کار یا نبرد است.

۳-۳). «المتكارة» به معنی کسی است که راضی به انجام کاری نیست و از انجام آن خشمگین است و از ریشه کراهت گرفته شده است.

۴-۴). «مغيبه» واژه «مغيب» و «مشهد» که بعد از آن آمده مصدر میمی است و به معنای غیبت و حضور است.

۵-۵). توبه، آیه ۴۷.

۱- جنایت شورشیان جمل

از تاریخ طبری و بعضی کتب دیگر و همچنین خطبه ۱۷۲ که سابقاً به طور مشروح درباره آن سخن گفتیم استفاده می‌شود که بعد از ورود طلحه و زبیر و لشکر آنها به بصره، عثمان بن حنیف طی نامه فوق که از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام به او رسید مأمور شد با آنها به مقابله برخیزد تا امام علیه السلام و لشکریانش وارد شوند؛ ولی مردم بصره به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند ما باید به یاری نماینده امام علیه السلام برخیزیم و گروه دیگر می‌گفتند: شورشیان راست می‌گویند ما باید به حمایت عایشه همسر پیغمبر و همراهانش برخیزیم و این دو گروه با هم به مقابله برخاستند و قابل توجه اینکه (جاریه بن قدامه) یکی از سران قبایل بصره، در مقابل عایشه آمد و گفت: ای ام المؤمنین به خدا قتل عثمان نزد ما کم اهمیت تر است از اینکه تو از خانه ات بیرون آمده‌ای و ستر و حرمت پیغمبر را کنار زده‌ای و بر این شتر ملعون سوار شده‌ای و خود را در معرض تیر و شمشیر مخالفان قرار داده‌ای و احترام خود را پایمال ساخته‌ای. اگر به میل خود آمده‌ای به خانه ات برگرد و اگر تو را با اکراه آورده‌اند از مردم کمک بخواه تا به خانه ات برگردی.

به هر حال طلحه و زبیر و همدستانش در زیر لباس خود زره پوشیدند و هنگام نماز صبح به مسجد آمدند. عثمان بن حنیف بی‌خبر از این جریان به هنگام نماز به مسجد آمد تا با مردم نماز بخواند. یاران طلحه و زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را برای نماز جلو آوردند. گروه پاسداران بیت المال که «سباجه» نامیده می‌شدند جلو آمدند و زبیر را از مسجد بیرون کردند و عثمان را برای نماز جلو آوردند؛ ولی یاران زبیر حمله کردند و عثمان بن حنیف و یارانش را عقب راندند. این جنگ و گریز تا نزدیک طلوع آفتاب ادامه یافت. جمعی فریاد کشیدند: ای اصحاب محمد از خدا بترسید آفتاب دارد طلوع میکند نماز چه شد.

سرانجام زبیر غالب شد و نماز را با مردم خواند و بعد از نماز، زبیر با یاران مسلح خود به عثمان بن حنیف و طرفدارانش حمله کردند و او را گرفتند و تا سرحد مرگ زدند و تمام موهای صورت و ابروها و مژه های چشمانش را کردند و سرانجام گروهی را شکنجه کردند و کشتند.

امام علیه السلام در خطبه ۱۷۲ به این مسأله اشاره کرده می فرماید: «به خدا سوگند اگر آنها تنها یک نفر را بدون گناه می کشتند، خونشان برای من حلال بود تا چه رسد به اینکه گروه عظیمی از مسلمانان را به قتل رسانند».

البته این درگیری غیر از درگیری دیگری است که بر سر امامت نماز بین طلحه و زبیر واقع شده که هر کدام می خواستند امامت جماعت را عهده دار شوند که عایشه میانجی گری کرد و بنا شد پسر زبیر امامت جماعت را به عهده بگیرد.

طرفداران طلحه و زبیر و عایشه جنایات عجیبی را مرتکب شدند از جمله «سبابچه» که هفتاد نفر و به روایتی چهارصد نفر بودند همه را به دستور عایشه سر بریدند و این اوضاع خونبار همچنان ادامه یافت تا لشکر امام علیه السلام وارد شد و شورشیان جمل را تار و مار کرد و طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه را با گروهی تحت الحفظ به مدینه باز گرداندند و آرامش به بصره بازگشت. (۱)

۲- به چه کسی می توان اعتماد کرد؟

امام علیه السلام در این نامه اشاره به نکته مهمی کرده است که سزاوار است مورد توجه همه مدیران و فرماندهان باشد و آن اینکه هرگز افراد سست اراده و خالی از انگیزه و تصمیم را به حساب نیاورند و آنها را به صورت سیاهی لشکر با خود به صحنه نکشانند، چرا که خطر و ضرر آنها بیش از سود و منفعت آنهاست، عدم حضور

ص: ۶۵

۱- ۱). برای شرح بیشتر به تاریخ طبری، ج، ۳، در باب حوادث سنه ۳۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۰۵ تا ۳۲۳ مراجعه شود.

آنها در صحنه مایه آرامش مبارزان است و حضورشان مایه ناراحتی و تنش.

شبهه این معنا همان گونه که اشاره شد در قرآن مجید نیز در داستان جنگ تبوک (و همچنین جنگ احد) آمده است؛ در مورد اوّل می فرماید: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید و فساد، چیزی بر شما نمی افزودند؛ و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند». (۱)

و در مورد داستان جنگ احد، در آیه بعد از آن می فرماید: «لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ»؛ آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون (و آشفته) ساختند؛ تا آنکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها ناراضی بودند». (۲)

کوتاه سخن اینکه آیات فوق، درس بزرگی به همه مسلمانان می دهد که هیچ گاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیّت و تعداد نباشند، بلکه به این فکر باشند که افراد مخلص و باایمان را انتخاب کنند هر چند نفراتشان ظاهراً کم باشد؛ همان گونه که در آیات مربوط به داستان بنی اسرائیل و طالوت و جالوت نیز آمده است: «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتَنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ». (۳)

ص: ۶۶

۱- ۱. توبه، آیه ۴۷.

۲- ۲. توبه، آیه ۴۸.

۳- ۳. بقره، آیه ۲۴۹.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی أشعث بن قیس عامل أذربیجان

از نامه های امام علیه السلام است

که به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان نوشته است. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه عمدتاً اشاره به این نکته دارد که مقامات و منصب‌ها در حکومت اسلامی وسیله آب و نان افراد نیست بلکه امانتهای الهی است که باید به دقت از آن مراقبت کنند. به همین دلیل باید نسبت به مردم استبداد به خرج ندهند و در مورد بیت المال با احتیاط تمام گام بردارند.

ص: ۶۷

۱- ۱). سند نامه: از جمله کسانی که این نامه را ذکر کرده اند نصر بن مزاحم در کتاب صفین است که آن را از آغاز کلام امام علیه السلام در این نامه نقل کرده و با توجه به اینکه نصر بن مزاحم حدود دو قرن جلوتر از سید رضی می زیسته، و علاوه بر آن نامه را به صورت کامل ذکر کرده معلوم است که از منابع دیگری اخذ کرده است. «ابن عبد ربه» نیز نامه را با اضافاتی آورده و ابن قتیبه نیز در الامامه والسیاسه کمی مختصرتر از عبارات نصر بن مزاحم ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۲)

وَإِنَّ عَمَلَكُمْ لَيْسَ لَكُمْ بِطَعْمِهِ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكُمْ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّتِهِ، وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقِهِ، وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ، وَ لَعَلِّي أَلَّا أَكُونَ شَرًّا وَلَا تَيْكَ لَكَ، وَ السَّلَامُ

ترجمه

این فرمانداری، برای تو وسیله آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است در گردنت و (بدان) تو از سوی مافوق خود تحت مراقبت هستی. تو حق نداری درباره رعیت، استبداد به خرج دهی و حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی. در دست تو بخشی از اموال خداوند عز و جل می باشد و تو یکی از خزانه داران او هستی، باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی، امید است من رییس بدی برای تو نباشم و السلام.

شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است

مقامات کشور اسلام امانت الهی است

همان گونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سید رضی در این نامه آورده است بخشی از نامه مشروح تری است که در کتاب صفین آمده است. از مجموع نامه چنین استفاده می شود که اشعث بن قیس به خاطر سوابق سویی که داشت بعد از روی کار آمدن امام علیه السلام احساس ناامنی در موقعیت خود کرد که امام علیه السلام ممکن است او را از حکومت آذربایجان بردارد و مسأله جنگ جمل و قتل عثمان

را بهانه ای برای سرکشی قرار دهد، لذا امام علیه السلام برای پیش گیری از فتنه انگیزی او این نامه را برایش نوشت و در آغاز نامه چنین فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ أَمَا بَعْدُ، فَلَوْ لَا هَنَاتُ وَ هَنَاتُ كُنَّ مِنْكَ لَكُنْتَ الْمُقَدَّمُ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ النَّاسِ وَ لَعَلَّ آخِرَ أَمْرِكَ يَحْمِدُ أَوْلَاهُ، وَ يَحْمِلُ بَعْضُهُ بَعْضًا، إِنْ اتَّقَيْتَ اللَّهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- ؛ اِذَا لَغَزْشَهِائِي چنين و چنان از تو سر نزده بود در این کار (فرمانداری آذربایجان یا بیعت کردن با امام علیه السلام) مقدم بر دیگران بودی و شاید پایان کار تو آغاز آن را جبران کند و بخشی از آن بخش دیگر را بپوشاند اگر تقوای الهی را پیشه کنی».

سپس امام علیه السلام در ادامه این نامه اشاره به قتل عثمان و بیعت مردم با او و شورش طلحه و زبیر و شکستن بیعت آن حضرت نمود و افزود که آنها عایشه را نیز با خود به سوی بصره بردند و من به اتفاق مهاجرین و انصار به سوی آنها رفتم و در میدان نبرد در مقابل هم قرار گرفتیم. من از آنها خواستم که از سرکشی باز گردند و به بیعت خود وفادار باشند و آنچه وظیفه اتمام حجت بود انجام دادم؛ ولی آنها نپذیرفتند جنگ در گرفت و شکست خوردند و گروهی مجروح شدند و گروهی فرار کردند و من دستور دادم مجروحان را نکشند و فراریان را تعقیب نکنند و هر کس سلاح خود را بر زمین بگذارد و به خانه خویش برود و در را به روی خود ببندد در امان خواهد بود. (۱)

سپس امام علیه السلام این بخش از نامه را که سید رضی نقل کرده است بیان فرمود.

امام علیه السلام در این بخش از نامه اول او را با دو جمله پرمعنا هشدار می دهد و می فرماید: «فرمانداری تو برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردنت و تو از سوی ما فوق خود تحت مراقبت هستی»؛ (وَ إِنْ عَمَلَكُ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمِهِ (۲) وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ).

ص: ۷۰

۱- ۱. تمام نهج البلاغه، ص ۸۰۳؛ واقعه صفین، ص ۲۰.

۲- ۲. «طعمه» به معنای چیز خوردنی است ولی گاه به صورت کنایه بکار می رود مثلاً می گویند فلان کس خبیث الطعمه است یعنی کسب و کار بدی دارد و در نامه بالا به معنای وسیله آب و نان است.

تعبیر بالا بیانگر دیدگاه اسلام درباره پستها و منصبهای حکومتی است. از دیدگاه اسلام رییس حکومت، وزرا، استان داران و فرماندهان تنها امانت دارانی هستند که امانت جامعه اسلامی از سوی خداوند به آنها سپرده شده و نباید آن را وسیله برتری جویی و تحصیل منافع شخصی کنند بلکه باید مانند هر امانت دار امین از آن مراقبت به عمل آورده و سالم به دست اهلش بسپارند.

در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۱) در روایات متعددی آمده که این امانت همان ولایت (و حکومت والیان صالح) است. (۲)

البته این تفسیر به آن معنا نیست که مفهوم آیه منحصر در امر حکومت و امامت بوده باشد، بلکه یکی از مصادیق بارز و مهم آن است.

سپس امام علیه السلام بعد از این هشدار گویا به بیان سه وظیفه برای اشعث به عنوان یک فرماندار می پردازد، نخست می فرماید: «تو حق نداری درباره رعیت استبداد به خرج دهی»؛ (لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَتَ (۳) فِي رَعِيَّتِهِ. (۴)

بلکه باید طبق موازین الهی و آنچه در اسلام درباره حقوق مردم پیش بینی شده رفتار کنی نه اینکه آنچه دلخواه توست خودسرانه انجام دهی و با مردم

ص: ۷۱

۱-۱. نساء، آیه ۵۸.

۲-۲. به تفسیر نور الثقلین، ذیل آیه فوق و کافی، ج ۱، ص ۲۷۶ باب ان الامام يعرف الامام الذی يعرف من بعده مراجعه شود.

۳-۳. «تفتات» در اصل از ریشه «فوت» گرفته شده که گاه به معنای از دست رفتن و گاه به معنای سبقت جستن است و طبق معنای دوم هنگامی که به باب افتعال برود به معنای استبداد و خودسری است. گویی بر همه کس در انتخاب مقصودش پیشی می گیرد. این احتمال نیز وجود دارد که از ریشه «فأت» (به همزه) گرفته شده باشد که آن نیز به معنای انفراد و استبداد است.

۴-۴. «رعیه» صفت مشبیه به معنای مراعات شده از ریشه رعی که در اصل به معنای به چرا بردن گوسفندان است که توام با مراعات و نگهداری است، گرفته شده و این تعبیر نشان می دهد که در حکومت اسلامی، دولت باید در خدمت مردم و مراقب و محافظ آنها باشد. حدیث معروف «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» نیز اشاره به این معنا دارد که همه مردم باید مراقب یکدیگر باشند و در مقابل هم مسئولند. (حدیث مزبور در بحار الانوار و جامع الاخبار و در کتابهای اهل سنت در صحیح بخاری و مسند احمد و کتب دیگر نقل شده است).

همچون بندگان و بردگان عمل کنی.

حضرت در دستور دوم می فرماید: «تو حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی»؛ (وَ لَا تُخَاطِرُ إِلَّا بِوَثِيقِهِ).

با توجه به اینکه جمله (و لا تخاطر) از ریشه خطر است و امور مهم را خطیر می گویند به سبب خطرهایی که آن را تهدید می کند، منظور امام علیه السلام این است که در اموری که با سرنوشت مردم سر و کار دارد جز با دقت و تأمل و مشورت کافی و در صورت لزوم گرفتن اذن از امام علیه السلام و پیشوایت اقدام مکن، زیرا برای حفظ امانتهای مهم باید از دست زدن به کارهای خطرناک پرهیز کرد؛ بنابراین واژه وثیقه هم تفکر و اندیشه را شامل می شود و هم مشورت و هم اجازه گرفتن از امام علیه السلام در صورت نیاز.

در دستور سوم درباره حفظ اموال بیت المال می فرماید: «در دست تو بخشی از اموال خداوند عز و جل است و تو یکی از خزانه داران او هستی باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی»؛ (وَ فِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ أَنْتَ مِنْ خَزَائِنِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ).

و در پایان به او اطمینان می دهد که اگر در مسیر صحیح گام بر دارد، امام علیه السلام نسبت به او هیچ گونه تعرضی نکند و از این نظر در امنیت باشد، می فرماید: «امید است من رییس بدی برای تو نباشم و السلام»؛ (وَ لَعَلِّي أَلَّا أَكُونَ شَرًّا وَّلَاتِكَ لَكَ وَ السَّلَامُ).

البته این تعبیر، تعبیری است بسیار متواضعانه و پدراانه.

نکته ها

۱- دستور العملی کامل

جالب این است که امام علیه السلام در این بخش کوتاه از نامه تمام گفتنی ها را که باید

ص: ۷۲

برای یک مسئول سیاسی کشور اسلامی بگویند، بیان فرموده؛ نخست ماهیت منصب او را بیان داشته تا آگاه باشد او تنها یک امانتدار است نه یک زمامدار خودکامه و مالک الرقاب مردم.

سپس به سراغ نخستین چیزی می رود که دامن زمامداران را می گیرد و آن مسأله استبداد رأی و ترجیح دادن تمایلات شخصی بر منافع مردم است.

مخصوصاً امام علیه السلام از واژه رعیت در اینجا استفاده می کند که مفهومش کسانی است که باید حال آنها مراعات شود و مصالح آنها را در نظر بگیرند.

سپس به او دستور می دهد که کارهای مهم اجتماعی را همچون کارهای شخصی نشمرد و ابعاد و آثار آن را در جامعه در نظر بگیرد و بدون اطمینان از عواقب آثار آن تصمیم نگیرد.

سرانجام به یکی از مهمترین عوامل فساد حکومتها که مسأله اموال و ذخائر کشور است، اشاره می کند و آنرا به عنوان «مال الله» معرفی می نماید؛ همان تعبیری که از قرآن مجید گرفته شده که خداوند متعال درباره بردگانی که در مسیر آزادی قرار دارند دستور می دهد سرمایه ای در اختیار آنها بگذارند تا بتوانند کسب و کار کرده دین خود را ادا نمایند؛ می فرماید: «وَ اتَّوَهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ». (۱)

سپس او را به عنوان خزانه دار اموال الهی نه صاحب اختیار معرفی کرده دستور می دهد از آن مراقبت نماید تا به دست امام علیه السلام برسد و در میان حق داران تقسیم شود.

در عین حال در پایان نامه به او اطمینان می دهد که اگر از مسیر حق منحرف نشود امام علیه السلام هرگز با او بد رفتاری نخواهد داشت؛ ولی در عین حال هشدار دیگری است که اگر اشعث نصایح سه گانه فوق را نپذیرد باید منتظر عواقب سوء کار خود باشد.

ص: ۷۳

قابل توجه اینکه نصر بن مزاحم در کتاب صفین می نویسد: «هنگامی که امام علیه السلام این نامه را به اشعث نوشت (او که دارای سوابق سوئی بود) به یاران خود گفت: نامه امام علیه السلام من را در وحشت فرو برد، او می خواهد اموال آذربایجان را از من مطالبه کند من ناچارم به سوی معاویه بروم. یارانش به او گفتند اگر بمیری برای تو از این بهتر است. آیا شهر خود و جمعیت خویش را رها می کنی و دنباله رو اهل شام می شوی؟ اشعث به اشتباه خود پی برد و سرانجام نزد امام علیه السلام آمد و در کوفه زندگی کرد». (۱)

۲- اشعث بن قیس کیست؟

در ذیل خطبه ۱۹ در جلد اول همین مجموعه که امام علیه السلام سخنان تندی در آن خطبه به اشعث بن قیس فرموده بود شرح حال اشعث را نوشته ایم.

نام اصلی او معدی کرب بود و به مناسبت موهای ژولیده و فرفری که داشت او را اشعث می نامیدند؛ تا آنجا که اسم اصلی او به فراموشی سپرده شد و این نام بر وی ماند.

او دارای سوابق سوء بسیاری است؛ در زمان جاهلیت مرتکب جنایاتی شد و از سوی قبیله دشمن اسیر گشت و با پرداختن غرامت سنگینی از سوی قومش آزاد شد.

تاریخ تاریک زندگی او نشان می دهد که او از منافقان بود و در عصر حکومت علی علیه السلام به گفته بعضی از مورخان سرچشمه های اصلی تمام مفاسد جامعه اسلامی بود. او با عمرو عاص در مسأله ایجاد نفاق در صفوف یاران علی علیه السلام در جنگ صفین همکاری کرد.

اشعث بن قیس در زمان عثمان به حکومت آذربایجان منصوب شد و امام علیه السلام

ص: ۷۴

بعد از عثمان طبق روایت بالا می خواست با او مدارا کند مبدا به سوی معاویه و شام بگریزد.

قابل توجه اینکه ابوبکر برای جلوگیری از خطرات اشعث، خواهر خود ام فروه را به او تزویج کرد و این زن سه پسر آورد که یکی از آنها محمد بود که در کربلا- از فرماندهان لشکر ابن زیاد در برابر امام حسین علیه السلام بود. اشعث دختری به نام جعده داشت که همه شنیده ایم امام مجتبی علیه السلام را مسموم ساخت و طبق روایت کافی خود اشعث نیز از کسانی است که در قتل امیر مؤمنان علی علیه السلام شرکت داشت. (۱)

این سخن را با حدیثی که درباره اشعث از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است پایان می دهیم امام علیه السلام خطاب به مردم فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْأَشْعَثَ لَا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ وَ إِنَّهُ أَقَلُّ فِي دِينِ اللَّهِ مِنْ عَفْطَةِ عَنَزِ؛ ای مردم! اشعث به اندازه پر پشه ای در پیشگاه خدا وزن و ارزش ندارد و او در دین خدا از آب بینی بز کمتر است». (۲)

لازم به ذکر است که اشعث در زمان عمر والی آذربایجان شد و در زمان عثمان باقی بود و در عصر حکومت علی علیه السلام نیز مدتی ابقا شد.

۳- آذربایجان در نقشه های پیشین اسلامی

از فتوح البلدان بلاذری و تاریخ طبری و معجم البلدان حموی اجمالاً استفاده می شود که منطقه آذربایجان در حدود سنه ۲۰ هجری زیر پرچم اسلام قرار گرفت؛ ولی چیزی نگذشت که گروهی بر ضد آن قیام کردند. خلیفه دوم اشعث بن قیس را فرستاد و بار دیگر آنجا را فتح کرد و اشعث بر حکومت آنجا باقی ماند.

ص: ۷۵

۱- ۱). کافی، ج ۸، ص ۱۶۷، ح ۱۸۷.

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۲۰ برای شرح بیشتر درباره حالات اشعث به جلد اول همین کتاب، ص ۴۴۴ به بعد ذیل خطبه ۱۹ مراجعه فرمایید.

محدوده آذربایجان آن روز از امروز گسترده تر بود و علاوه بر تبریز، خوی، سلماس، ارومیه و اردبیل، مناطقی از گیلان و مازندران را نیز شامل می شد و از طرف غرب نیز فراتر از مرزهای کنونی بود. حموی می گوید: «این منطقه خود مملکت عظیمی است، دارای برکات فراوان، خرم و سرسبز، پر آب و دارای چشمه های بسیار». یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: معاویه هر سال سی هزار هزار (سی میلیون) درهم از خراج آذربایجان دریافت می داشت و این نشان می دهد که تا چه اندازه آن منطقه گسترده و آباد بوده است. (۱)

ص: ۷۶

۱- ۱). به کتاب تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۳ و تاریخ طبری در حوادث سنه ۲۲ و همچنین معجم البلدان حموی، ج ۱، ص ۱۲۸ و فتوح البلدان بلاذری، ج ۲، ص ۴۰۰ مراجعه شود.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی معاویه

از نامه های امام علیه السلام است

که به معاویه نگاشته (۱).

نامه در یک نگاه

امام علیه السلام طی این نامه در واقع در چند چیز با معاویه اتمام حجت می کند:

نخست اینکه مسأله بیعت او همانند بیعت مردم با خلفای پیشین بود (بلکه از جهاتی برتر) بنابراین هیچ کس نمی تواند به مخالفت با آن برخیزد و باید همه با آن هماهنگ باشند.

ص: ۷۷

۱- ۱). سند نامه: این نامه بخشی از یک نامه مشروح تر است که امام علیه السلام آن را برای معاویه مرقوم داشت و همراه با «جریر بن عبدالله الجلی» به سوی معاویه فرستاد و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند نصر بن مزاحم در کتاب صفین، ابن قتیبه در الامامه والسیاسة و ابن عبد ربه در عقد الفرید است. علاوه بر اینها طبری نیز در تاریخ خود این نامه و داستان مشروحی را که درباره این نامه است را در جلد سوم کتاب خود در حوادث سنه ۳۶ آورده است. ابن عساکر نیز در تاریخ مدینه دمشق در شرح حال معاویه آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ص ۳، ۲۰۹)

دیگر اینکه کسانی که از حوزه بیعت دور بوده اند چون به آنها خیر می رسد که مهاجرین و انصار با کسی بیعت کرده اند، در نتیجه آنها نیز باید بپذیرند، همان گونه که سابقا هم چنین بوده است.

دیگر اینکه اگر کسی بخواهد از این بیعت خارج شود باید او را باز گردانند و اگر سرکشی و مقاومت کند مسلمانان می توانند با او به جنگ برخیزند.

دیگر اینکه قتل عثمان را بهانه ای برای سرپیچی از بیعت قرار دادن بسیار نادرست و بی معناست، چرا که امام علیه السلام کمترین دخالت در قتل عثمان نداشته است.

و در پایان-مطابق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه است-از معاویه دعوت می کند که با جریر بن عبداللّه که نماینده آن حضرت بود بیعت کند و آتش ها را خاموش سازد.

إِنَّهُ يَأْيَعِنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ يَأْيَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَأْيَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمَهْجَرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَيَمُّوهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْنٌ أَوْ بَدْعٌ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى. وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّنَّ مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(بیعتی که مردم در مدینه با من کردند، برای تو که در شام بودی الزام آور است، زیرا) همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد. شوری تنها از آن مهاجران و انصار است، هر گاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از او راضی و خوشنود است؛ بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می گردانند، و اگر امتناع ورزد، با او پیکار می کنند، چرا که از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می سازد. ای معاویه! به جانم سوگند اگر با نگاه عقل بنگری نه با چشم هوا و هوس، مرا از همه مبرّاتر از خون عثمان می یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می خواهی بزن و السلام.

همان گونه که در بیان سند نامه گفته شد آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا آورده، بخشی از یک نامه مفصل تر است که امام علیه السلام بعد از واقعه جمل به همراه جریر بن عبدالله بجلی که از مشاهیر صحابه بود برای معاویه فرستاد.

در آغاز این نامه که مرحوم سید رضی نقل نکرده ولی در کتاب تمام نهج البلاغه تحت شماره نامه ۲۹ آمده است، چنین می خوانیم که امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «بیعتی که مردم در مدینه با من کردند برای تو که در شام بودی الزام آور است»؛ سپس می افزاید: «همان کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط با من بیعت نمودند، بنابراین نه حاضران اختیار فسخ یا مخالفت با آن را دارند و نه کسی که غایب بوده حق رد کردن آن را دارد»؛ (إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ).

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در اینجا، نه به مسأله غدیر اشاره می کند، نه به وصیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات بسیاری که سند روشنی بر امامت اوست؛ زیرا معاویه می توانست با این کار از کنار آن بگذرد. ولی مسأله خلافت خلفای پیشین چیزی نبود که بتواند آن را انکار کند. در واقع استدلال امام علیه السلام یک استدلال به اصطلاح جدلی است که مسلمات طرف مقابل را می گیرد و با آن بر ضد وی استدلال می کند و در اینجا معاویه که خود را از طرفداران حکومت خلفای پیشین (ابوبکر، عمر، عثمان) می دانست، نمی توانست چگونگی گزینش آنها را برای خلافت انکار کند و این در حالی بود که این گزینش به صورت بسیار کامل تری در مورد حکومت علی علیه السلام واقع شده بود. عموم مهاجران و انصار در مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند و حتی طلحه و زبیر که بعداً به مخالفت برخاستند نیز جزء بیعت کنندگان بودند. سنت آن زمان بر این بود که اگر

مهاجران و انصار مدینه کسی را انتخاب می کردند غایبان و دور افتادگان آن را به رسمیت می شناختند؛ و بنابراین معاویه نمی توانست با این استدلال امام علیه السلام به مخالفت برخیزد.

از این رو امام علیه السلام در ادامه این سخن می افزاید: «شوری تنها از آن مهاجران و انصار است هر گاه همگی کسی را برگزیدند و امامش نامیدند، خداوند از آن راضی و خوشنود است»؛ (وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا).

آن گاه چنین نتیجه گیری می فرماید: «بنابراین اگر کسی از فرمان آنها با بدگویی یا بدعتی خارج گردد، مسلمانان او را به جای خود باز می گردانند و اگر امتناع ورزید، با او پیکار می کنند؛ زیرا از غیر مسیر مؤمنان تبعیت کرده و خدا او را در بیراهه رها می سازد»؛ (فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رُدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنِ أَبِي قَاتُلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ وَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى).

هرگز نباید از این استدلال که در بالا گفتیم جنبه جدلی و استفاده از مسلمات طرف مقابل دارد، چنین استنباط کرد که امام علیه السلام مسأله امامت منصوص را رها فرموده و امامت را یک مسأله انتخابی می داند نه انتصاب از سوی خدا، آن گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه از اهل سنت تصور کرده اند؛ بلکه در برابر امثال معاویه راهی جز این گونه استدلال وجود نداشت و نظیر این گونه استدلالها در قرآن مجید نیز در برابر مشرکان دیده می شود.

در بخش دیگر این نامه، امام علیه السلام به سراغ مسأله قتل عثمان می رود که معاویه - مانند طلحه و زبیر - آن را بهانه برای سرکشی در برابر امام علیه السلام قرار داده بود؛ می فرماید: «ای معاویه به جانم سوگند اگر با نگاه عقلمندی نه با چشم هوا و هوس مرا از همه مبرّاتر از خون عثمان می یابی و خواهی دانست من به کلی از آن برکنار بودم مگر اینکه در مقام تهمت برآیی و چنین نسبت ناروایی را به من

بدهی. اگر چنین است هر تهمتی می خواهی بزنی والسلام»؛ (وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أُبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى (۱)، فَتَجَنَّ (۲) مَا بَدَأَ لَكَ، وَالسَّلَامُ).

از قضایای عجیب تاریخ صدر اسلام این است که گروهی در زمان عثمان به مخالفت شدید با او برخاستند و حتی در قتل او مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشتند؛ ولی بعد از قتل عثمان ناگهان تغییر مسیر داده و به خون خواهی او برخاستند و بر کشته شدن مظلومانه او اشک تمساح ریختند. اینگونه تغییر مسیرها در دنیای سیاست های مادی، عجیب نیست؛ ولی اینها که دم از اسلام می زدند چگونه این اعمال خود را توجیه می کردند.

ماجرای قتل عثمان از علل شورش بر ضد او گرفته تا حوادثی که در این مورد رخ داد و عثمان را مجبور به توبه و کناره گیری کردند و اینکه عثمان توبه را پذیرفت اما کناره گیری را نپذیرفت و دفاع هایی که امیر مؤمنان علی علیه السلام برای حفظ جان او کرد که مبادا دامنه فتنه تمام کشور اسلام را فرا بگیرد و همچنین چگونگی قتل عثمان و حوادث بعد از آن، از مسائل مهمی است که در تاریخ اسلام بحث شده و دقت در آن می تواند مسائل زیادی را روشن سازد.

ما در این باره در بحثهای گذشته از جمله در جلد اول، در شرح خطبه شقشقیه (صفحه ۳۷۱ به بعد) و جلد دوم ذیل خطبه ۳۰ (صفحه ۲۳۷ تا ۲۴۱) و همچنین ذیل خطبه ۴۳ (صفحه ۴۸۸) مطالبی را ذکر کرده ایم.

ص: ۸۲

۱- ۱). «تجنی» در اصل از ریشه «جنایت» گرفته شده و هنگامی که به باب تفاعل میروند مفهومش این است که کسی می خواهد جنایتی را بر عهده دیگری بگذارد در حالی که او مرتکب آن نشده است و این همان مفهوم تهمت است.

۲- ۲). «تجنّ» این واژه فعل امر است از همان ریشه «تجنی» که قبلاً شرح آن داده شد و مفهوم تمام جمله این است که ای معاویه تو خود می دانی نسبت دادن خون عثمان به من یک تهمت است، حال که می دانی هر چه می خواهی در این زمینه بگو.

چرا استدلال به شورا و بیعت

می دانیم در مسأله امامت و خلافت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو نظر در میان مسلمانان هست؛ مطابق عقیده شیعه، امامت و خلافت با نص است؛ یعنی به وسیله خداوند از طریق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علیه السلام و خلیفه بعد از او تعیین شده است. آیاتی از قرآن نیز این نظر را تأیید می کند و احادیثی همچون حدیث غدیر، منزلت و حدیث ثقلین نیز گواه بر آن است. اضافه بر این شیعیان دلیل عقلی نیز بر این مسأله اقامه می کنند که اینجا جای شرح آنها نیست. (۱)

ولی اهل تسنن طرفدار شوری هستند و معتقدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین خلیفه بعد از خود را به امت واگذار کرده و آنها بر طبق شورای مهاجرین و انصار و بیعت مردم تعیین شده اند. ابو بکر در سقیفه بنی ساعده، با حضور جمع قلیلی از مهاجرین و انصار انتخاب شد و عمر با نص ابو بکر، و عثمان با چهار رأی از آرای شورای شش نفری عمر انتخاب شد و امیر مؤمنان نیز با بیعت گسترده مهاجرین و انصار و توده های مردم.

طرفداران شوری هنگامی که به خطبه شقشقیه می رسند که خلافت خلفای سه گانه نخستین را زیر سؤال می برد، گاه به سند آن اشکال می کنند و گاه به دلالت آن؛ اما هنگامی که به نامه ششم (نامه مورد بحث) می رسند با آغوش باز از آن استقبال کرده و آنرا دلیل بر حقایق مذهب خود می شمردند در حالی که هم این نامه از علی علیه السلام است و هم آن خطبه.

نکته مهم اینجا است که همیشه باید مخاطبین را در نظر گرفت؛ زیرا اعتقادات مخاطب در نحوه بیان مسائل تأثیر دارد. در خطبه شقشقیه مخاطب، عموم مردمند ولی در این نامه مخاطب، معاویه است.

ص: ۸۳

۱-۱. برای اطلاع بیشتر از این ادله قرآنی و روایی و عقلی می توانید به پیام قرآن، جلد ۹ مراجعه فرمایید.

چگونه ممکن است امام علیه السلام در این نامه برای حقایق خود در برابر معاویه به نص استدلال کند؛ چیزی که او از اساس با آن مخالف بود. باید از دلیلی استفاده کند که او نتواند در برابر آن سخن بگوید و راه انکار بیاید و آن مسأله شورا است.

شورایی که خلفای پیشین بر اساس آن انتخاب شدند؛ همان کسانی که معاویه از طرف آنها به خلافت شام نصب شد.

این همان چیزی است که در علم منطق از آن به فن جدل تعبیر می شود و آن اینکه مسلمات خصم را بگیرند و با آن بر ضد او استدلال کنند هر چند مسلمات خصم از سوی گوینده پذیرفته نشده باشد.

مثل اینکه ما با تورات و انجیل کنونی در برابر یهود و نصاری استدلال می کنیم و می گوئیم مطابق فلان فصل و فلان آیه شما چنین می گوئید و بنابراین طبق عقیده خودتان محکوم هستید. فی المثل می گوئیم: شما مسیحیان عقیده دارید عیسی را به دار آویختند و کشتند و دفن کردند و بعد از چند روز زنده شد و به آسمان رفت. بر طبق این عقیده باید مسأله رجعت انسان به زندگی در این دنیا را پذیرا شوید، هر چند ما معتقد به کشته شدن حضرت مسیح نیستیم.

در قرآن مجید نیز گونه هایی برای این مطلب می توان پیدا کرد؛ از جمله در داستان ابراهیم علیه السلام هنگامی که در برابر ستاره پرستان، ماه پرستان و آفتاب پرستان قرار گرفت با جمله «هَذَا رَبِّي» یا «هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ» (۱) مسلمات آنها را پذیرفت اما هنگامی که همگی افول کردند و افول و غروب آنها دلیل بر حادث بودن آنها بود، آنها را محکوم ساخت.

شگفت آور اینکه ابن ابی الحدید با اینکه در بسیاری از مسائل راه اعتدال را می پوید، هنگامی که به این نامه می رسد می گوید: «بدان که این فصل از کلام امیر المؤمنین با صراحت دلالت بر این دارد که انتخاب شورا راه اثبات خلافت

است، همان گونه که متکلمان ما (اهل سنت)... اما امامیه این نامه را حمل بر تقیّه می کنند و می گویند: امام علیه السلام نمی توانست در برابر معاویه واقعیت را بیان کند و تصریح کند که من از سوی رسول الله مبعوث به خلافت شدم. (۱)

خطای ابن ابی الحدید از اینجاست که اولاً به مخاطب این نامه یعنی معاویه اصلاً نگاه نکرده و ثانیاً مسأله جدل را با مسأله تقیّه اشتباه نموده است. شیعه نمی گوید امیر مؤمنان در مقابل معاویه تقیّه کرد بلکه می گوید: به چیزی استدلال کرد که او نتواند با آن مخالفت کند یعنی مسلمات نزد او را گرفت و بر ضدش با آن استدلال فرمود.

در نهج البلاغه کلمات دیگری نیز شبیه نامه بالا دیده می شود که پاسخ همه همان است که گفتیم و نیاز به تکرار ندارد.

ص: ۸۵

۱-۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۳۶ و ۳۷.

و من کتاب له علیه السلام

إليه أيضا

از نامه های امام علیه السلام است

که آن را نیز برای معاویه مرقوم داشته است. (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در بیان مدرک نامه گفته شد این نامه پاسخ نامه ای است که معاویه برای حضرت در اواخر جنگ صفین نوشت؛ نامه ای که بسیار جسورانه و بی ادبانه بود و به نکات مختلفی در آن اشاره کرده بود که مهمترین آن به رسمیت نشناختن بیعت امام علیه السلام بود به بهانه اینکه اهل شام این بیعت را نپذیرفتند. امام علیه السلام در این نامه در جواب او پاسخ دندان شکنی می دهد. (۲)

ص: ۸۷

-
- ۱- ۱). سند نامه: از جمله کسانی که این نامه را قبل از سید رضی در کتب خود نقل کرده اند ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح و مبرد در کامل و نصر بن مزاحم در کتاب صفین است. آنها نامه فوق را با تفاوت کمی نقل کرده اند و این نامه در واقع نامه ای است که امام علیه السلام در پاسخ نامه (زشت و شیطنت آمیز و منافقانه) معاویه در اثنای جنگ صفین، بلکه در اواخر آن جنگ مرقوم داشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱)
- ۲- ۲). نامه معاویه در پایان این بحث خواهد آمد.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَيْتَنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ، وَرِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ، نَمَّقَتْهَا بِضَمِّ لَمَالِكٍ، وَأَمَضَتْهَا بِسُوءِ رَأْيِكَ، وَكِتَابٌ أَمْرِي لَيْسَ لَهُ بَصِيرٌ يَهْدِيهِ، وَ لَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ، قَدْ دَعَا الْهَوَى فَأَجَابَهُ، وَقَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ لِأَعْيُنِهَا، وَ ضَلَّ خَابِطًا.

وَ مِنْهُ: لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ، وَ لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ.

الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَ الْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه ای از سوی تو به من رسید، نامه ای با اندرزهای نامربوط و سخنان رنگارنگ که با گمراهی خویش آن را تزئین کرده و با سوء رأیت امضا نموده بودی، این نامه از کسی است که نه چشم بصیرت دارد تا هدایتش کند و نه رهبری آگاه که ارشادش نماید (به همین دلیل) هوا و هوس او را به سوی خود دعوت نموده و او این دعوت را اجابت کرده، گمراهی، رهبر او شده و او از آن پیروی نموده، به همین دلیل بسیار هذیان می گوید و در گمراهی سرگردان است.

بخش دیگری از این نامه: بیعت خلافت یک بار بیشتر نبوده و نیست نه تجدید نظر در آن راه دارد نه اختیار فسخ، بنابراین آن کس که از بیعت خارج شود (بر آرای مهاجران و انصار) طعنه زده و به مخالفت برخاسته (و آن را بی اعتبار شمرده) و آن کس که درباره آن تردید به خود راه دهد منافق است.

از آنجا که معاویه در نامه خود به اصطلاح امام علیه السلام را موعظه به تقوا و پرهیزکاری کرده و به بعضی از آیات قرآن متوسل شده آیه «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱) آیه ای که هیچ ارتباطی حتی به ادعاهای باطل او نداشته، امام علیه السلام در آغاز این نامه می فرماید:

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه ای از سوی تو به من رسید، نامه ای با اندرزهای نامربوط و سخنان رنگارنگ که با گمراهی خویش آنرا تزیین کرده و با سوء رأیت امضا نموده بودی؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَتْنِي مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ (۲)، وَرِسَالَةٌ مُحَبَّرَةٌ (۳)، نَمَّقَتْهَا (۴) بِضَلَالِكَ، وَأَمْضَيْتَهَا (۵) بِسُوءِ رَأْيِكَ).

تعبیر به (موصله) اشاره به ناهمگون بودن نامه معاویه است که تمسک به بعضی از آیاتی کرده که هیچ ارتباطی به مقصود او نداشته و از یک سو امام علیه السلام را به شق عصای مسلمین؛ یعنی ایجاد اختلاف متهم می کند در حالی که کلمات او مصداق بارز ایجاد اختلاف است.

و تعبیر به (رساله محبّره) (با توجه به اینکه محبّره به معنای تزیین شده است) اشاره به این است که معاویه سعی کرده است به هر وسیله ای که ممکن است نامه خود را حق به جانب معرفی کند گاه از روز قیامت و عذاب الهی سخن می گوید،

ص: ۹۰

۱-۱. زمر، آیه ۶۵.

۲-۲. «مَوْصِلَةٌ» به معنای امور پراکنده و نامربوطی است که از اینجا و آنجا جمع می کنند، از ریشه وصل به معنای پیوند گرفته شده است.

۳-۳. «مُحَبَّرَةٌ» به معنای تزیین شده از ریشه «حبر» بر وزن «ابر» به معنای زینت کردن گرفته شده و «حبر» بر وزن «حفظ» به معنای زیبایی است.

۴-۴. «نَمَّقَ» از ماده «تَنَمِيقٌ» به معنی تزیین است ولی ثلاثی آن «نَمَّقَ» بر وزن «نَقَدَ» به معنی کتابت آمده است و هنگامی که به باب تفعیل می رود معنای تزیین را می رساند.

۵-۵. «امضیت» از ریشه «امضاء» به معنای ارسال و اجرا و نافذ کردن چیزی است و از آنجا که امضا اسناد و قراردادهای نوعی انفاذ آن است، این واژه در آنجا نیز به کار می رود.

گاه مصالح مسلمین را مطرح می کند و گاه آیات قرآن را سپر قرار می دهد.

تعبیر به (نمقتها بضلالک) اشاره به این است که تعبیرات ظاهراً زیبای نامه شبیه تعبیراتی است که منافقان گمراه هنگام عذرخواهی در مقابل پیغمبر به کار می بردند جمله (امضيتها بسوء رأيك) یا به معنای این است که امضا کردن چنین نامه ای جز از انسان کج فکر و نادان صورت نمی گیرد و یا اگر امضا را به معنای ارسال بگیریم، مفهومی است که فکر نادرست تو به تو اجازه داد که چنین نامه زشت و جسورانه ای را برای امام علیه السلام و پیشوای مسلمانان بفرستی.

امام علیه السلام در ادامه سخن، محتوای نامه معاویه و شخصیت او را در عباراتی کوتاه و پر معنا روشن می سازد و می فرماید: «این نامه از کسی است که نه چشم بصیرت دارد تا هدایتش کند و نه رهبری آگاه که ارشادش نماید (به همین دلیل) هوا و هوس او را به سوی خود دعوت نموده و او این دعوت را اجابت کرده و گمراهی، رهبر او شده و او از آن پیروی نموده به همین دلیل بسیار هذیان می گوید و در گمراهی سرگردان است»؛ (وَ كِتَابٌ أُخْرِي لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ يَهْدِيهِ، وَ لَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ، فَذُ دَعَاهُ الْهُوَى فَأَجَابَهُ، وَ قَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ، فَهَجَرَ (۱) لَأَغْطَا (۲)، وَ ضَلَّ خَابِطًا (۳).

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در این سه جمله از امور دوگانه ای استفاده کرده است که به صورت لازم و ملزوم با یکدیگر در ارتباط است؛ در جمله اول می فرماید:

«نه چشم بصیرت دارد و نه راهنما» در جمله دوم که نتیجه آن است می فرماید:

«به جای چشم بصیرت، هوای نفس او را به سوی خود دعوت می کند و به جای راهنمای آگاه، ضلالت و گمراهی قائل اوست» و در جمله سوم که نتیجه جمله دوم است می فرماید: «او پیوسته هذیان و سخنان بیهوده می گوید و به سبب

ص: ۹۱

۱- ۱). «هجر» از ریشه «هجر» بر وزن «زجر» به معنای هذیان گویی است.

۲- ۲). «لا غط» از ریشه «لغط» بر وزن «وقت» به معنای جار و جنجال به راه انداختن است.

۳- ۳). «خابط» از ریشه «خبط» بر وزن «وقت» به معنای سرگردان بودن و بی هدف گام برداشتن است.

راهنمایان گمراه، در گمراهی سرگردان است». و به راستی چنین است، زیرا نور هدایت یا باید از درون بتابد یا از برون بوسیله رهبران الهی. در غیر این صورت تاریکی درون و گمراهی برون که به وسیله مشاوران بی ایمان و ناآگاه حاصل می شود، انسان را به سوی پرتگاه می برد؛ نه سخنانش نظم منطقی دارد و نه در اعمالش برنامه عاقلانه ای دیده می شود.

سپس امام علیه السلام به پاسخ یکی از اشتباهات بزرگ معاویه که در نامه خود ذکر کرده است می پردازد او در نامه خود چنین نوشته بود که بیعت امام علیه السلام صحیح نبوده زیرا مردم شام آنرا نپذیرفته اند امام علیه السلام می فرماید: «بیعت خلافت یک بار بیشتر نیست نه تجدید نظر در آن راه دارد نه اختیار فسخ، بنابراین آنکس که از بیعت خارج شود (بر آرای مهاجران و انصار) طعنه زده و به مخالفت برخاسته (و آن را بی اعتبار شمرده) و آن کس که درباره آن تردید به خود راه دهد منافق است»؛ (لَأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ (۱)، وَ لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ. الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ). (۳)

در واقع امام علیه السلام به یکی از مسلمات نزد معاویه در مسأله خلافت استدلال می کند؛ زیرا او معتقد بود که خلافت خلفای پیشین که بر اساس آرای مهاجرین و انصار بوده رسمیت داشته است و کسانی که از مدینه دور بوده اند می بایست به آرای مهاجرین و انصار احترام بگذارند و آن را بپذیرند. سنت خلفای پیشین چنین بوده است. امام علیه السلام می فرماید: چگونه درباره خلفای پیشین رأی مهاجرین و انصار و به اصطلاح اهل حل و عقد را می پذیری؛ اما نسبت به بیعت من که

ص: ۹۲

۱-۱). «النظر» در اینجا به معنای تأمل کردن است؛ یعنی بیعت بعد از انجامش قابل تأمل و تجدید نظر نیست (این در صورتی است که نظر با (فی) متعدی بشود).

۲-۲). «مروی» به معنای کسی است که درباره چیزی شک و تردید دارد و فکر و اندیشه می کند؛ از ریشه «ترویه» که گاه به معنای سیراب کردن و گاه به معنای مطالعه کردن درباره چیزی آمده است.

۳-۳). «مداهن» به معنای چاپلوس و منافق.

بسیار گسترده تر و وسیع تر از آنان بوده است تردید به خود راه می دهی و عدم تسلیم اهل شام را مطرح می کنی این نشانه یکی از دو چیز است: یا روش پیشینان خود را باطل می شمیری و یا همچون منافقان گاه چیزی را می پذیری و گاه همانند آن را انکار می کنی.

اگر واقعاً برای پذیرش حکومت امام علیه السلام مسلمانان، اتفاق آرای تمام بخش های کشور اسلام لازم باشد، باید حکومت خلفای پیشین را باطل بدانی و حکومت تو هم که از آنان گرفته شده باطل خواهد بود.

امام علیه السلام در جمله «لَأَنْهَى بَيْعَهُ وَاحِدَهُ...» به یک واقعتی مسلم آن زمان اشاره می کند که بیعت همچون یک بیع لازم بدون هیچ حق خیار بود؛ نه تکرار در آن راه می یافته و نه خیار فسخ؛ یعنی یک بار و برای همیشه.

نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی علیه السلام

نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی علیه السلام

با توجه به اینکه نامه امام علیه السلام در اینجا ناظر به پاسخ گفتن به نامه معاویه است، ناگزیر باید متن نامه او را که در کتب تاریخ نقل شده است در اینجا بیاوریم، هر چند بسیار جسورانه و بی ادبانه است و قبلاً از خوانندگان عزیز و مخصوصاً از پیشگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام پوزش می طلبیم متن نامه چنین است:

«مَنْ عَبْدَ اللَّهِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» إِنِّي أُحِذِّرُكَ اللَّهَ أَنْ تُحْبِطَ عَمَلُكَ وَ سَابَقَتِكَ بِشَقِّ عَصِيٍّ هَٰذِهِ الْأُمَّةِ وَ تَفْرِيقِ جَمَاعَتِهَا فَاتَّقِ اللَّهَ وَ اذْكُرْ مَوْقِفَ الْقِيَامَةِ وَ اقْلَعْ عَمَّا أَسْرَفْتَ فِيهِ مِنَ الْخَوْضِ فِي دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «لَوْ تَمَالَأَ أَهْلُ صَنْعَاءَ وَ عَدَنٍ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَأَكْبَهُمْ

اللَّهُ عَلَىٰ مَنَاجِرِهِمْ فِي النَّارِ» فَكَيْفَ يَكُونُ حِيَالُ مَنْ قَتَلَ أَعْلَامَ الْمُسْلِمِينَ سِيَادَاتِ الْمُهَاجِرِينَ بَلَهُ مَا طَحَنَتْ رَحَىٰ حَزْبِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ وَ ذَوَى الْعِيَادِهِ وَ الْإِيمَانِ مِنْ شَيْخٍ كَبِيرٍ وَ شَابٍّ غَرِيرٍ كُلُّهُمْ بِاللَّهِ تَعَالَىٰ مُؤْمِنٌ وَ لَهُ مُخْلِصٌ بِرَسُولِهِ مُقَرَّرٌ عَارِفٌ فَإِنْ كُنْتَ أَبَا حَسَنِ إِنَّمَا تُحَارِبُ عَلَى الْإِمْرَةِ وَ الْخِلَافَةِ فَلَعَمْرِي لَوْ صَحَّتْ خِلَافَتُكَ لَكُنْتَ قَرِيبًا مِنْ أَنْ تُعْذَرَ فِي حَزْبِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَكِنَّهَا مَا تَصَحَّ لَكَ أَنْتَى بِصِحَّتِهَا وَ أَهْلُ الشَّامِ لَمْ يَدْخُلُوا فِيهَا فَقَدْ وَ اللَّهُ أَكَلَتْهُمْ الْحَزْبُ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا كَالثَّمَدِ فِي قَرَارِهِ الْغَدِيرِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ؛ (۱) از سوی عبدالله معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب؛ اما بعد: خداوند متعال در کتاب محکمش می گوید: «به یقین به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند وحی شده است که اگر مشرک شوی عملت باطل می شود و از زیانکاران خواهی بود» من تو را بر حذر می دارم از اینکه اعمال خود را حبط و نابود کنی و سابقه خود را به سبب ایجاد تفرقه در این امت بر باد دهی.

از خدا پرهیز و روز قیامت را به یاد آور و از ریختن خون مسلمین دست بردار.

من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر تمام اهل صنعا و عدن دست به دست هم دهند و یک نفر از مسلمین را به قتل برسانند خداوند همه آنها را به صورت در آتش دوزخ خواهد افکند، پس چگونه خواهد بود حال کسی که بزرگان اسلام و سران مهاجرین را به قتل برساند. این آسیاب جنگ را که به راه انداخته ای و اهل قرآن و صاحبان عبادت و ایمان را از پیرمرد تا جوانان نخواستی؛ کسانی که همه به خداوند متعال ایمان دارند و مخلصند و نسبت به رسولش اقرار دارند و عارفند، از بین می برد، رها ساز. اگر تو ای ابوالحسن به خاطر این جنگ می کنی که امیر و خلیفه مسلمین هستی به جانم سوگند اگر خلافت تو صحیح بود ممکن بود این عذر در جنگ با مسلمین از تو پذیرفته شود؛ ولی خلافت تو

ص: ۹۴

۱- ۱). مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱ و ابن ابی الحدید نیز این نامه را با کمی تفاوت در ج ۱۴، ص ۴۲ نقل کرده است.

صحیح نیست. چگونه ممکن است صحیح باشد در حالی که اهل شام در آن داخل نشدند و با تو بیعت نکردند. به خدا سوگند جنگ آنها را خورده و چیزی از آنها باقی نمانده جز به مانند ته مانده آبی که در آبگیر باقی می ماند. واللّٰه المستعان».

این نامه که از جهتی مودیان و از جهتی احمقانه است به خوبی بیانگر سوء رأی معاویه است، زیرا اولاً او به آیه حبط اعمال بر اثر شرک توسل می جوید در حالی که مطلقاً سخنی از شرک در میان نیامده و شق عصای مسلمین و تفرقه در میان آنها به فرض که صحیح باشد، ربطی به شرک ندارد این همان چیزی است که امام علیه السلام عنوان «موعظه موصله» به آن داده و نوعی پراکنده گویی و سخنان نامربوط شمرده است.

ثانیاً: امام علیه السلام در پاسخ نامه که مرحوم رضی بخش هایی از آن را نیاورده، می فرماید: تو مرا امر به تقوا کردی و من امیدوارم که اهل تقوا باشم و اما به خدا پناه می برم که از کسانی باشم که وقتی به آنها امر به تقوا می شود تعصب و دنیاپرستی او را به گناه می کشاند (و تو از آنها هستی).

ثالثاً: در پاسخ به مسأله حبط اعمال و سابقه در اسلام می فرماید: من اگر بر او خروج کرده بودم جا داشت مرا بر حذر داری؛ ولی من می بینم خداوند متعال می فرماید: «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللّٰهِ»؛ با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد». تو درست نگاه کن بین اهل بغی، گروه ماست یا تو؟ به یقین اهل بغی گروهی است که تو در آنی، زیرا بیعت من در مدینه که مهاجران و انصار آن را پذیرفتند، برای تو که در شام بودی الزام آور بود، همان گونه که بیعت عثمان در مدینه برای تو الزام آور شد در حالی که تو از سوی عمر امیر شام بودی و همان گونه که برای برادرت یزید بیعت عمر الزام آور شد در حالی که از سوی ابوبکر امیر شام بود.

سپس امام علیه السلام به پاسخ این نکته می پردازد که چه کسی شق عصای مسلمین کرده است و می فرماید: من باید تو را از این کار نهی کنم، رسول خدا مرا دستور داده است که با اهل بغی پیکار کنم و خطاب به یارانش فرمود: در میان شما کسی است که بر اساس تأویل قرآن پیکار می کند آن گونه که من بر تنزیل قرآن پیکار کردم و در آن هنگام که این سخن را می گفت، پیامبر اشاره به من کرد و من نخستین کسی هستم که فرمان او را اطاعت می کنم.

سپس امام علیه السلام به پاسخ بقیه نامه می پردازد که مرحوم سید رضی در بالا آن را آورد و شرح داده شد.

از آنچه گفته شد صداقت امام علیه السلام و وقاحت و حماقت معاویه کاملاً روشن می شود.

در طول تاریخ افراد طغیانگر نیز به این گونه منطقها متوسل می شدند. قرآن مجید بیان روشنی در داستان موسی و فرعون در این زمینه دارد؛ هنگامی که موسی فرعونیان را دعوت به یگانه پرستی و ترک ظلم و ستم کرد، فرعون گفت:

«إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»؛ زیرا من می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد، و یا در این زمین فساد برپا کند! (۱) در حالی که مفسد واقعی خود فرعون بود که حتی کودکان بی گناه را می کشت و شکم زنان باردار را می درید.

در اینجا با پاسخ یک سؤال بحث را پایان می دهیم و آن اینکه معاویه با آنکه می دانست محتوای نامه اش دروغ است، و اوست که شق عصای مسلمین کرده و اجماع بر بیعت را به هم زده و راه بی تقوایی و سرکشی را پیش گرفته و اگر اعمال صالحی در گذشته داشته باشد با جنگ افروزی خود آنرا بر باد داده، و او و دوستانش در خون عثمان شریک بوده اند نه علی علیه السلام، پس چرا قیافه حق به جانب به خود

ص: ۹۶

می گیرد و این همه در نامه خود دروغ می نویسد؟

پاسخ همه این سؤالات این است: معاویه این نامه را در حقیقت برای علی علیه السلام نوشت، بلکه برای مردم شام و اغفال آنها نوشت او می خواست به آنها بگوید ببینید من چه انسان صلح طلبی هستم و فریاد صلح برآورده ام؛ ولی علی گوش به سخنان من نمی دهد و در واقع این کار هم شبیه بلند کردن قرآنها بر سر نیزه بود.

او و یارانش به یقین نمی خواستند قرآن داور باشد، بلکه می خواستند از یکسو مردم شام را فریب دهند و از سوی دیگر در میان لشکر علی علیه السلام ایجاد تفرقه و نفاق کنند.

ص: ۹۷

۸- به جریر بن عبدالله بجلی هنگامی که او را به سوی معاویه (برای اتمام حجت نهایی) فرستاد

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی جریر بن عبدالله البجلی لما أرسله إلی معاویه

از نامه های امام علیه السلام است

که به جریر بن عبدالله بجلی هنگامی که او را به سوی معاویه (برای اتمام حجت نهایی) فرستاد نگاشت. (۱)

نامه در یک نگاه

محتوای نامه کاملا- روشن است امام علیه السلام می خواهد فرستاده اش جریر، به معاویه اتمام حجت نهایی را بکند که اگر آماده بیعت است بیعت کند؛ و اگر آماده بیعت نیست مفهومی این است که قصد جنگ دارد.

ص: ۹۹

۱- ۱). سند نامه: از کسانی که قبل از سید رضی این نامه را نقل کردند نصر بن مزاحم در کتاب صفین و ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۱)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَضْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خَيِّزْهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ، أَوْ سَلْمٍ مُخْزِيَةٍ، فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ، وَإِنْ اخْتَارَ السَّلْمَ فَخُذْ بِيَعْتِهِ، وَالسَّلَامَ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) هنگامی که نامه من به تو رسید معاویه را به حکم نهایی، دعوت کن و برای یک طرفه شدن کار، او را به یک نتیجه جزمی و ادار ساز سپس او را میان جنگی آواره کننده یا تسلیمی رسواگر مخیر ساز، اگر جنگ را اختیار کرد به او اعلان جنگ کن و اگر راه صلح و سلامت را پیش گرفت از او بیعت بگیر و السلام.

شرح و تفسیر: در مسیر حلّ مشکل از طریق مسالمت آمیز

در مسیر حلّ مشکل از طریق مسالمت آمیز

در تواریخ آمده است هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به جریر مأموریت داد تا نزد معاویه برود و از او بیعت بگیرد، و او پیام امام علیه السلام را به معاویه رساند معاویه پیوسته امروز و فردا می کرد تا جایی که اصحاب امیر مؤمنان او را متهم به همکاری با معاویه کردند و امام علیه السلام درباره او فرمود: آنقدر جریر نزد معاویه درنگ کرده است که یا گنهکار است و یا فریب خورده!

لذا امام علیه السلام نامه مورد بحث را برای جریر مرقوم فرمود تا بیش از این معطل نشود و یکی از دو جواب را از معاویه بگیرد یا بیعت کند یا اعلان جنگ دهد امام علیه السلام در این نامه می فرماید:

ص: ۱۰۱

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) هنگامی که نامه من به تو رسید معاویه را به حکم نهایی دعوت کن و برای یک طرفه شدن کار، او را به یک نتیجه جزمی وادار ساز. سپس او را میان جنگی آواره کننده یا تسلیمی رسواگر مخیر ساز اگر جنگ را اختیار کرد به او اعلان جنگ کن و اگر راه صلح و سلامت را پیش گرفت از او بیعت بگیر و السلام»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَأَحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَضْلِ (۱)، وَ خُذْهُ بِالْمَأْمَرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خَيْرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ (۲)، أَوْ سَلِّمْ مُخْزِيَةً (۳)، فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ (۴) إِلَيْهِ، وَإِنْ اخْتَارَ السَّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ، وَ السَّلَامَ).

هنگامی که نامه امام علیه السلام در شام به جریر رسید آن را به دست معاویه داد و خود به پا خاست و برای مردم سخن گفت و تذکر داد که همه شما از وضع عثمان آگاهید و تمام بلاد بدون گفتگو با علی بیعت کرده اند؛ یعنی با شخصی که اگر مسأله خلافت به اختیار خود ما گذاشته می شد کسی جز او را نمی پذیرفتید.

نکته: جریر بن عبدالله کیست؟

جریر بن عبدالله کیست؟

جریر بن عبدالله از مشاهیر صحابه از قبیله بجیله از قبایل یمن است. بجیله نام

ص: ۱۰۲

۱- ۱). «فصل» در اصل به معنای جدایی است و به حکم قطعی که از قاضی و غیر قاضی صادر می شود، فصل گفته می شود، زیرا میان ارباب دعوا جدایی می افکند و مسائل مشتبه را از هم جدا می سازد.

۲- ۲). «مجلیه» از ماده «اجلاء» به معنای اخراج از وطن است و ریشه اصلی آن «جلاء» به معنای آشکار شدن می باشد و به همین مناسبت به خروج از شهر نیز اطلاق شده، گویی شخص در شهر مخفی است و با خروج آشکار می گردد و «جلاء» به معنای صیقل دادن نیز، نوعی آشکار شدن رنگ حقیقی است که در زیر زنگار پوشیده شده بود.

۳- ۳). «مخزیه» از ریشه «خزی» است که به باب افعال رفته و «خزی» به معنای رسوایی و ذلت آمده است و شاید ریشه اصل رسوایی باشد که سبب ذلت هم می شود و جمعی از ارباب لغت ریشه اصلی آن را بد حالی حاصل از وقوع در بلا و رسوایی و ذلت دانسته اند.

۴- ۴). «فانبذ» از ریشه «نبذ» بر وزن «سبز» در اصل به معنی دور افکندن اشیای بی ارزش است و گاه به معنی اعلام کردن نیز آمده؛ گوئی سخنی به سوی طرف افکنده می شود خواه این سخن الغای پیمان باشد یا اعلان جنگ یا چیز دیگر و در جمله بالا به معنی اعلان جنگ است.

زنی بود معروف در آن قبیله که قبیله به نام او نامیده شد و گاهی منسوب به آن قبیله را بجلی می گویند.

جریر در سال دهم هجرت در رأس ۱۵۰ تن از قبیله بجله نزد رسول خدا آمد و اسلام آورد. پیغمبر او را احترام کرد و هنگامی که دست خود را برای بیعت گشود فرمود: بیعت به این شرط که به یکتایی خداوند و نبوت من ایمان داشته باشی نماز را به پا داری و زکات را پردازی خیر خواه مسلمانان باشی و روزه ماه رمضان را انجام دهی و والی مسلمین را اطاعت کنی.

سپس آن حضرت اوضاع منطقه زندگی او را سؤال کرد جریر عرض کرد: یا رسول الله اسلام در آن منطقه ظاهر شده و مردم بتها را شکستند. فرمود: بت «ذوالخلصه» چطور؟ عرض کرد این بت بزرگ به حال خود باقی است. حضرت وی را مأمور به نابود کردن آن ساخت. جریر با ۲۰۰ تن از قبیله خویش به آنجا شتافت و بعد از چند روز بازگشت و عرض کرد: به خدا سوگند آن را ویران کردم و به پیش چشم عبادت کنندگانش آتش زدم.

جریر همراه قبیله بجلیه در فتح قادسیه شرکت داشت و مؤثر بود. بعداً از سوی عثمان به عنوان فرماندار منطقه همدان نصب شد و بعد از قتل عثمان و رسیدن نامه امیر مؤمنان به او، مردم را به امامت حضرت و بیعت با او دعوت کرد و بعد از چندی به کوفه آمد و چون در میان مردم شام شهرتی داشت امام علیه السلام نامه خود را که برای معاویه نوشته بود بدست او داد که به شام برود؛ ولی نتوانست نقش خود را به خوبی ایفا کند و به کوفه بازگشت. مردم عراق به او بدبین شدند و او را طرفدار معاویه شمردند. جریر از بدبینی عراقیان دلگیر شد و به جزیره قرقیسا رفت و از کارهای سیاسی و اجتماعی دوری گزید.

و من کتاب له علیه السلام

إلی معاویه

از نامه های امام علیه السلام است

که (آن را نیز) برای معاویه نگاشته. (۱)

نامه در یک نگاه

با توجه به اینکه این نامه پاسخی است به نامه زشت و جسورانه معاویه به آن حضرت که مشتمل بر انبوهی از اهانت ها و شیطنت ها بوده است، نگاه نامه بیشتر به پاسخ سخنان شیطنت آمیز معاویه معطوف است.

ص: ۱۰۵

۱- ۱). سند نامه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه پس از بیان چگونگی نوشتن این نامه می گوید: این داستان مشهوری است که در کتاب صفین نصر بن مزاحم آمده است و آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده تنها قسمت پایانی این نامه است. سپس اضافه می کند: این نامه را افراد دیگری نیز در کتابهای خود آورده اند از جمله: ۱. ابن عبد ربه در عقد الفرید. ۲. بلاذری در کتاب انساب الاشراف. ۳. شیخ مفید در کتاب الفصول المختاره آن مرحوم تنها قطعه ای از این نامه را آورده است. ۴. خطیب خوارزمی در کتاب المناقب (باید توجه داشت که سه نفر اول پیش از مرحوم سید رضی می زیسته اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۷)

در بخشی از این نامه، امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌فرماید که به هنگام قیام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گروه زیادی از جمله قریش، کمر به قتل او بستند و خداوند او را از چنگال آنان نجات داد و بیش از همه قریش بر ضد او قیام کردند.

در بخش دیگری از این نامه به این نکته اشاره می‌فرماید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ‌ها خاندان خود را در خط اول قرار می‌داد و با فداکاری آنان، یارانش را حفظ می‌کرد. شهادت حمزه و جعفر و افراد دیگری از خاندان بنی هاشم را گواه این می‌شمرد. این در واقع پاسخی است به ادعای معاویه که افرادی غیر بنی هاشم؛ مانند خلیفه اول و دوم را دلسوزترین افراد نسبت به اسلام شمرده است.

در بخش سوم، حضرت اظهار شگفتی می‌کند که چگونه روزگار او را در برابر کسی همچون معاویه قرار داده که نه به اسلام خدمت کرده و نه سابقه ای در دین دارد.

و بالاخره در چهارمین بخش نامه از عدم پذیرش درخواست معاویه مبنی بر تحویل دادن قاتلان عثمان سخن می‌گویید، زیرا اگر بناست قاتلان او محاکمه و مجازات شوند این کار در اختیار رییس حکومت اسلامی است نه یک فرد شورشی.

شایان ذکر است که نوشتن نامه از سوی معاویه و پاسخ علی علیه السلام داستانی دارد که برای روشن ساختن محتوای نامه امام علیه السلام بسیار مفید است و آن اینکه: ابو مسلم خولانی که در اصل اهل یمن بود زمان جاهلیت را درک کرده بود؛ ولی هرگز پیغمبر اسلام را ندید و عمدتاً در شام زندگی می‌کرد، با عده ای از مردم شام پیش از آنکه امام علیه السلام به سوی صفین حرکت کند نزد معاویه رفت و از او خواست که با علی علیه السلام که دارای مقام والایی از نظر همنشینی با پیغمبر و قرابت و خویشاوندی با اوست و هجرت و سبقت در اسلام دارد، جنگ نکند و به او گفت تو هرگز چنین موقعیتی را نداری.

معاویه در پاسخ آنها به این بهانه متوسل شد که علی به قاتلین عثمان پناه داده اگر آنها را تحویل دهد تا قصاص شوند، با او جنگ نخواهد کرد. ابومسلم و همراهانش از معاویه خواستند که همین مطلب را در نامه ای برای علی علیه السلام بنویسد.

معاویه نامه ای به این مضمون نوشت و به ابومسلم داد تا به امیر مؤمنان برساند.

ابومسلم نامه را خدمت امام علیه السلام آورد و در حضور جمع به آن حضرت داد سپس بپا خاست و طی خطابه ای عرض کرد: من دوست ندارم ولایت امور مسلمین به دست غیر تو باشد؛ اما عثمان به ناحق کشته شد. قاتلان او را به دست ما بسپار اگر کسی مخالفت کرد نیروهای ما در اختیار توست.

امام علیه السلام پاسخ داد: فردا بیا جواب نامه ات را بگیر. ابومسلم فردا که برای گرفتن جواب نامه آمد دید که مسجد پر از جمعیت است و همه بطور دسته جمعی شعار می دهند: ما همه در قتل عثمان شرکت داشته ایم.

قابل توجه اینکه اجتماع آن گروه عظیم در مسجد از این جهت بود که احساس کردند شاید امام علیه السلام بخواهد قاتلان عثمان را به معاویه تحویل دهد تا بهانه او بر مخالفت از بین برود، لذا همه آنها و طرفدارانشان در مسجد جمع شدند تا اعلام کنند قاتل عثمان یک یا چند نفر نبوده است؛ ولی امام علیه السلام هم هرگز تصمیم نداشت که آن چند نفر را به معاویه بسپارد عملاً نیز چنین کاری ممکن نبود.

در این موقع امام علیه السلام پاسخ مکتوب معاویه را به ابومسلم داد تا به شام ببرد؛ ولی ابومسلم با خود می گفت: «الان طاب الضراب؛ اکنون برای ما جنگ کردن برای خونخواهی عثمان رواست».^(۱)

ابومسلم و همراهانش گویا نمی خواستند این حقیقت را درک کنند که اولاً قتل عثمان بعد از یک قیام مردمی بر ضد او به خاطر کارهای ناروایش بوده نه کار یک یا چند فرد و ثانیاً به فرض که بخواهند قاتلین عثمان را محاکمه و قصاص کنند،

ص: ۱۰۷

این کار مربوط به یک فرد شورشی؛ مانند معاویه نیست باید رییس حکومت اسلامی که از سوی مهاجران و انصار برگزیده شده و مردم با او بیعت کرده اند انجام گیرد.

ص: ۱۰۸

فَأَرَادَ قَوْمًا قَتَلَ نَبِيَّنَا، وَاجْتِيَا حَ أَضَلَّنَا، وَ هُمُوا بَنَا الْهُمُومَ وَ فَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ، وَ مَنَعُونَا الْعَذْبَ، وَ أَحْلَسُونَا الْخَوْفَ، وَ اضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَغَرٍّ، وَ أَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ، فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنِ حَوْزَتِهِ، وَ الرَّمِي مِنْ وَرَاءِ حُزْمَتِهِ، مُؤْمِنًا يَبْغِي بِذَلِكَ الْمَاجِرَ، وَ كَافِرًا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ، وَ مَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلَوْ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ، أَوْ عَشِيرَهُ تَقُومُ دُونَهُ، فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمْنٍ.

قبیله ما (قریش) خواستند پیامبران را به قتل برسانند (که در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود) و ما را ریشه کن کنند، آنها انواع غم و اندوه را به جان ما ریختند و هرچه می توانستند درباره ما بدی کردند، ما را از زندگی شیرین (خود) باز داشتند و با ترس و وحشت قرین ساختند، و ما را مجبور کردند که به کوهی سنگلاخ و صعب العبور پناه بریم و آتش جنگ را بر ضد ما افروختند. (هنگامی که دشمنان اسلام با تمام قوا پیا خاستند) خداوند اراده نمود که بوسیله ما از شریعتش دفاع کند و با دفاع ما شر آنها را از حریم اسلام باز دارد (در این هنگام جمعیت ما بنی هاشم به دو گروه تقسیم شده بودند؛ گروهی ایمان آورده و گروهی هنوز به صف مؤمنان نپیوسته بودند؛ ولی همه از اسلام دفاع می کردند) مؤمنان ما با این کار خواستار ثواب و اجر الهی بودند و کافران ما (که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند) به خاطر دفاع از اصل و ریشه خود و خویشاوندی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دفاع می کردند اما سایر افراد قریش (غیر از خاندان ما) که اسلام آوردند

از این ناراحتی ها بر کنار بودند یا به این عنوان که با قبایلی پیمان ترک مخاصمه داشتند (و نمی خواستند با آنها بجنگند) و یا عشیره آنها (که ایمان نیاورده بودند) از آنها حمایت می کردند از این رو جان آنها در امان بود.

شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام

بنی هاشم نخستین حامیان اسلام

همان گونه که قبلا اشاره شد این نامه پاسخی است به نامه معاویه و از آنجا که معاویه در ابتدای نامه خود دم از اسلام و عظمت پیغمبر اکرم و یاران و انصار او زده و سعی کرده است موقعیت خلفای سه گانه را بیش از حد بالا ببرد و از طرفی گویا فراموش کرده است که فرزند ابوسفیان، دشمن شماره یک اسلام است که آتش جنگهای مهم ضد اسلام را برافروخت. امام علیه السلام در این بخش از نامه چنین می فرماید: «قبیله ما (قریش) خواستند پیامبرمان را به قتل برسانند (که در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود) و ما را ریشه کن کنند. آنها انواع غم و اندوه را به جان ما ریختند و هر چه می توانستند درباره ما بدی کردند ما را از زندگی خوش و راحت باز داشتند و با ترس و وحشت قرین ساختند و ما را مجبور کردند که به کوهی سنگلاخ و صعب العبور پناه بریم و آتش جنگ را بر ضد ما افروختند؛ (فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا، وَاجْتِيَاخَ (۱) أَصْلِنَا، وَ هَمُّوا بِنَا الْهَمُومَ (۲) وَ فَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ (۳))،

ص: ۱۱۰

۱- ۱). «اجتياح» به معنای هلاک کردن، ریشه کن ساختن و ویران نمودن است از ریشه «جوح» بر وزن «قوم» به همین معنا گرفته شده است.

۲- ۲). «هموم» جمع «هم» به معنای اندوه ها، نگرانی ها، نقشه ها و تصمیم هاست و در اینجا به معنای توطئه هایی است که قریش بر ضد پیغمبر کردند و مایه غم و اندوه فراوان شدند. اصل این واژه به معنای قصد کردن است و از آنجا که قصد در بسیاری از موارد توأم با نگرانی ها و اندوه هاست، به معنای اندوه و نگرانی نیز بکار رفته است.

۳- ۳). «الافاعیل» جمع «افعال» و آن جمع «فعل» است و در این گونه موارد به معنای کارهای بزرگ و دسیسه ها و توطئه هاست.

مَنْعُونَا الْعَذْبَ (۱)، وَ أَحْلَسُونَا (۲) الْخَوْفَ، وَ اضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعَرٍ (۳)، وَ أَوْقَدُوا (۴) لَنَا نَارَ الْحَرْبِ).

این چند جمله اشاره به بخش عظیمی از تاریخ اسلام و رفتار دشمنان مخصوصاً قبیله قریش است که به اصطلاح قبیله پیغمبر بود. آزارهایی که در مکه بر پیغمبر و یارانش رساندند، مسخره کردند، سنگ باران نمودند، یارانش را شکنجه کردند و سرانجام که از پیشرفت اسلام در قبایل اطراف مکه به وحشت افتادند، تصمیم جدی گرفتند که مسلمانان را که گروه اندکی بودند در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار دهند، آن عهدنامه معروف را نوشتند که هیچ کس با مسلمانان رفت و آمد نکند، نه چیزی به آنان بفروشند نه بخرند، نه از آنها زن بگیرند نه زن بدهند. پای این عهدنامه را امضا کردند و برای تأکید در داخل خانه کعبه آویزان نمودند. مسلمانان به ناچار به شعب ابی طالب (۵) که دره ای سنگلاخ بود پناه بردند و سه سال در محرومیت شدید، سخت ترین زندگی را داشتند. در آن حد که صدای کودکان گرسنه آنها در بیرون شعب مخصوصاً در شبها که محیط خاموش بود به خوبی شنیده می شد و سرانجام هنگامی که پیغمبر اکرم به وسیله ابوطالب به آنها خبر داد که تمام عهدنامه جز نام الله را موریا نه خورده از مشاهده

ص: ۱۱۱

-
- ۱- ۱). «العذب» به معنای شیرین و گواراست که گاه جنبه ظاهری دارد و گاه جنبه باطنی و معنوی.
- ۲- ۲). «احلسونا» از ریشه «حلس» بر وزن «حرص» گرفته شده که به معنای پارچه نازکی است که زیر جهاز شتر می گذارند و در واقع به بدن شتر چسبیده است. سپس به هر چیزی که ملازم با دیگری باشد اطلاق شده است؛ مثلاً می گویند: فلان کس حلس البیت است؛ یعنی از خانه بیرون نمی آید و جمله بالا «احلسونا الخوف» به این معناست که دشمنان ترس و وحشت را دائماً بر ما مستولی می ساختند.
- ۳- ۳). «وعر» به معنی زمین سنگلاخ و صعب العبور است.
- ۴- ۴). «اوقدوا» از ریشه «ایقاد» به معنای برافروختن آتش و از ریشه «وقود» به معنای شعله ور شدن گرفته شده است.
- ۵- ۵). بر خلاف آنچه بعضی گمان می کنند، شعب ابی طالب، همان مکان قبرستان ابوطالب که الآن نزدیک پل حجون قرار دارد، نیست؛ زیرا آنجا فاصله قابل توجهی تا خانه کعبه و مسجد الحرام دارد. شعب ابی طالب دره ای بود در کنار کوه ابوقبیس در نزدیکی خانه کعبه و مسجد الحرام و لذا در تواریخ آمده که صدای گریه کودکان مسلمان از شدت گرسنگی و ناراحتی شبها از داخل شعب به کنار خانه کعبه می رسید.

آن در وحشت فرو رفتند و گروهی طرفدار آزادی مسلمانان شدند و این محاصره شکسته شد.

جمله «وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ» اشاره به زندگی مسلمانان در مدینه است که جنگهای متعددی از سوی کفار قریش که باز در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود، تحمیل شد جنگهایی که فداکارترین فرد در حمایت از پیغمبر و اسلام در آنها علی علیه السلام بود؛ جنگ بدر، احد، احزاب و مانند آن و خاندان معاویه در روشن ساختن آتش این جنگ ها بزرگ ترین سهم را داشتند. با این حال او دم از عظمت اسلام و پیغمبر اکرم و یاران و انصار او می زند و آنها را می ستاید و علی علیه السلام را به عنوان کسی که بر حسد بود معرفی می کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای ابطال ادعای واهی معاویه که خود را در نامه اش مدافع اسلام و مدافع مدافعان اسلام قلمداد کرده، دست او را گرفته به گذشته تاریخ اسلام بر می گرداند می فرماید: «(هنگامی که دشمنان اسلام با تمام قوا بر ضد ما بپا خاستند) خداوند اراده نمود که بوسیله ما از شریعتش دفاع کند و با دفاع ما شر آنها را از حریم اسلام باز دارد (در این هنگام جمعیت ما بنی هاشم به دو گروه تقسیم شده بودند گروهی ایمان آورده و گروهی هنوز به صف مؤمنان نپیوسته بودند و همه از اسلام دفاع می کردند اما) مؤمنان ما با این کار خواستار ثواب و اجر الهی بودند و کافران ما (آنها که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند) به خاطر دفاع از اصل و ریشه خود و خویشاوندی از پیغمبر اکرم دفاع می کردند»؛ (فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ (۱) عَنْ حَوْزَتِهِ، وَالرَّمِي مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ. مُؤْمِنًا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ، وَكَافِرًا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ).

جمله «وَالرَّمِي مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ» کنایه از حفظ حریم اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ زیرا تیراندازان در پشت سنگرها قرار می گیرند تا به دفاع از لشکر و حفظ

ص: ۱۱۲

۱- ۱). «ذب» به معنای دفع کردن و دور ساختن و دفاع نمودن است.

آنها بکوشند. به گفته مرحوم علامه مجلسی واژه وراء در اینجا ممکن است به معنای جلو و پیشاپیش باشد (زیرا وراء گاه به این معنا آمده) و ممکن است به معنای پشت سر باشد، همان گونه که تیراندازان بر حسب ضرورت‌های میدان جنگ گاهی در پیشاپیش لشکر قرار می گرفتند و گاهی در پشت سر به دفاع برمی خواستند.

جمله «وَ كَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ» به عقیده جمعی از مفسران نهج البلاغه اشاره به شخصیت‌هایی همچون عباس، ابوطالب، حمزه و امثال آنهاست که حتی قبل از آن که اسلام بیاورند، مدافع اسلام و پیغمبر اکرم به خاطر وفاداری به اصول عوطف خویشاوندی بودند.

جالب توجه اینکه به گفته بعضی از محققان، هنگامی که عده ای از مسلمانان در شعب ابی طالب در محاصره دشمن بودند، افرادی مانند عباس، عقیل بن ابی طالب و برادرش طالب بن ابی طالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب و پسرش حارث و برادرش ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب (او غیر از ابوسفیان بن حرب است) با مسلمانان در شعب به سر می بردند در حالی که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند. (۱)

البته بعضی معتقدند که ابوطالب و حمزه مدتها قبل از اظهار اسلام، مسلمان شده بودند و اسلام خود را به دلایلی پنهان می داشتند.

اینها همه در حالی بود که خاندان معاویه، ابوسفیان و دار و دسته اش در تمام صحنه ها بر ضد مسلمانان آشکارا و پنهان توطئه می کردند و معاویه گویا همه این مسائل مسلم تاریخی را در نامه خود به فراموشی سپرده و دم از حمایت اسلام و حامیان آن می زند و افرادی را که از این صحنه ها غایب بودند به عنوان مدافعان صف اول می شمرد.

ص: ۱۱۳

لذا امام علیه السلام می افزاید: «اما سایر افراد قریش (از غیر خاندان ما) که اسلام آوردند از این ناراحتی ها بر کنار بودند یا به این عنوان که با قبایلی پیمان ترک محاصره داشتند (و نمی خواستند با آنها بجنگند) و یا عشیره آنها (که ایمان نیاورده بودند) از آنها حمایت می کردند از این رو جان آنها در امان بود؛ (وَ مَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خَلَوْا (۱) مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ، أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ، فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانٍ أَمْنٍ).

به این ترتیب امام علیه السلام به این نکته مهم اشاره می فرماید که حامیان اصلی اسلام بنی هاشم بودند آنها که ایمان آوردند، و با جان و دل از اسلام و پیامبر دفاع می کردند و آنها که اسلام نیاورده بودند چون برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عظمت و احترام قائل بودند از او دفاع می کردند؛ اما دیگران از قریش از جمله خلفای سه گانه که معاویه در نامه اش بر خدمات و فداکاریهای آنها تکیه کرده هرگز در این صف قرار نداشتند.

البته چنان نبود که معاویه از تاریخ اسلام بی خبر باشد، بلکه برای توجیه افکارش خود را به بی خبری می زد.

ص: ۱۱۴

۱- (۱). «خلو» به معنای خالی بودن و عاری بودن است.

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ- إِذَا أَحْمَرَ النَّاسُ، وَ أَحْوَجَمَ النَّاسُ، قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ الشُّيُوفِ وَ الْأَسِنَّةِ، فَقَتَلَ عُبَيْدَةَ بْنَ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَ قَتَلَ حَمْزَةَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَ قَتَلَ جَعْفَرَ يَوْمَ مُوتِهِ، وَ أَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ، وَ لَكِنَّ أَحِبَّ إِلَيْهِمْ عَجَّلْتُ، وَ مَتَيْتُهُ أُجَلْتُ. فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ! إِذْ صَرَفْتُ يُقْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي، وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ كَسَابِقَتِي الَّتِي لَا يُدْلِي أَحَدٌ بِمِثْلِهَا، إِلَّا أَنْ يَدْعِيَ مُدْعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ، وَ لَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

ترجمه

هر گاه آتش جمع شعله ور می شد و مردم حمله می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می داد و بدین وسیله اصحابش را از آتش شمشیرها و نیزه ها مصون می داشت، عبیده بن حارث روز بدر شهید شد، و حمزه در روز احد، و جعفر در موته. کسی را هم سراغ دارم که اگر بخوادم می توانم نامش را ببرم که دوست داشت همانند آنان شهادت نصیبش شود؛ ولی اجل آن گروه (عبیده بن حارث و حمزه و جعفر) به سر رسیده بود و مرگ او به تأخیر افتاد.

شگفتا از این روزگار که مرا هم سنگ کسانی قرار می دهد که هرگز چون من برای اسلام تلاش نکرده اند و سابقه درخشانی چون من ندارند. همان سوابقی که هیچ کس به مثل آن دسترسی پیدا نکرده است مگر اینکه کسی ادعای فضیلتی برای آنها کند که من آن از آن آگاه نیستم و گمان نمی کنم خدا هم از آن آگاه باشد

(زیرا اصلاً چنین چیزی وجود نداشته تا خدا از آن آگاه باشد) و خدا را در هر حال شکر می‌گوییم.

شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند

آنها که اسلام را یاری دادند

امام علیه السلام در این بخش از نامه آنچه را در بخش قبل به اجمال بیان فرموده بود، به تفصیل بیان می‌فرماید و نشان می‌دهد چه اشخاصی از بنی هاشم در راه اسلام فداکاری کردند و شربت شهادت نوشیدند، در حالی که کسانی که معاویه به عنوان پیشگامان و فداییان اسلام نام می‌برد، هیچ کدام به این مقام نرسیدند؛ می‌فرماید: «هر گاه آتش جنگ شعله ور می‌شد و مردم حمله می‌کردند، رسول خدا اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می‌داد و بدین وسیله اصحابش را از آتش شمشیرها و نیزه‌ها مصون می‌داشت؛ (وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا احْمَرَ الْبَأْسُ (۱) وَ أَحْجَمَ (۲) النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوْقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ الْأَسِنَّةِ). (۳)

تعبیر به «احمرُّ البأسُ؛ جنگ سرخ می‌شد» اشاره به شعله ور شدن آتش جنگ است به سبب اینکه جنگ را به آتشی تشبیه می‌کنند که به هنگام شدت افروختگی کاملاً سرخ می‌شود و گاه گفته شده که سرخ شدن در اینجا کنایه از خونریزی است که به هنگام شدت جنگ آشکار می‌گردد.

جمله‌های مذکور نشان می‌دهد که بر خلاف روش فرماندهان در دنیای امروز که فرزندان و نزدیکان خود را به عقب جبهه می‌برند و بیگانگان را در صفوف

ص: ۱۱۶

۱- ۱). «البأس» در اصل به معنی شدت و قوت و قدرت است و به معنای مشکلات شدید و جنگ نیز آمده است و جمله «لا بأس به» یعنی «مشکلی ندارد» و در جمله بالا «احمر البأس» اشاره به جنگ و شعله ور شدن آن است.

۲- ۲). «احجم» از ریشه «حجم» بر وزن «رجم» به معنای بازداشتن از چیزی است و جمله «احجم الناس» به معنای خودداری کردن مردم (از پیشگام شدن) در میدان جنگ است.

۳- ۳). «اسنه» جمع «سنان» به معنای سرنیزه و «رُمح» به معنای نیزه است.

مقدم و امی دارند، پیغمبر اکرم عزیزترین بستگان خود را در صف مقدم قرار می داد تا ثابت کند چه اندازه به هدف خود معتقد است و در راه آن فداکاری می کند.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن نام سه نفر از بستگان نزدیک خود را که در سه جنگ مهم از جنگهای اسلامی شربت شهادت نوشیدند را ذکر می کند؛ نخستین آنها «عبیده بن حارث» (پسر عموی پیغمبر که در روز بدر شهید شد) و دوم حمزه عموی پیغمبر که روز احد به شهادت رسید و سومین نفر جعفر بن ابی طالب پسر عموی دیگرش که در روز جنگ موته به افتخار شهادت نایل شد می فرماید:

«عبیده بن حارث روز بدر شهید شد و حمزه در روز احد و جعفر در موته شهید شد»؛ (فَقُتِلَ عَبِيدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَقُتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ وَقُتِلَ جَعْفَرٌ يَوْمَ مُوْتَه).

بدر نام چاهی است که در میان مکه و مدینه قرار داشت که به مدینه نزدیک تر بود و به اسم حفر کننده آن چاه نامگذاری شده بود. شهادت عبیده بن حارث بن عبدالمطلب که به دست عتبه بن ربیع از مشرکان واقع شد چنین است:

هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر با مشرکان روبه رو شدند مطابق رسم جنگ تن به تن، سه نفر از شجاعان لشکر مشرکان به نامهای عتبه و برادرش شیبه و پسرش ولید به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. چند نفر از انصار به سوی آنها حرکت کردند تا هر یک در مقابل یکی از آنان قرار گیرد؛ ولی مشرکان گفتند ما هماوردهای خود را از مهاجران می خواهیم پیغمبر اکرم به حمزه، عبیده و امیر مؤمنان علیه السلام روی کرد و فرمود: آماده شوید و به سوی این سه نفر بروید عبیده با عتبه روبه رو شد و حمزه با شیبه و علی علیه السلام با ولید. علی علیه السلام با چند ضربت ولید را از پای در آورد و به قتل رساند و حمزه شیبه را به خاک افکند.

عبیده که سن بیشتری داشت در برابر عتبه قرار گرفت و ضرباتی میان آنها رد و بدل شد و سرانجام عبیده به روی خاک افتاد و نیمه جان بود. او را نزد پیغمبر اکرم بردند هنگامی که به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد: آیا من شهید

نیستم؟ حضرت فرمود: آری تو شهید راه خدا هستی.

اما حمزه بن عبدالمطلب در جنگ احد که بعد از واقعه بدر در سال سوم هجرت واقع شد به وسیله وحشی که اسم با مسّمایی داشت! به شهادت رسید.

سبب این جنگ را چنین نوشته اند که مشرکان بعد از شکست در جنگ بدر به مکه برگشتند و با یکدیگر (به رهبری ابوسفیان) هم قسم شدند که بخشی از شتران خود را بفروشند و وسائل حمله مجددی را به مسلمانان فراهم کنند در نتیجه سه هزار نفر از داخل و خارج مکه با دویست اسب و سه هزار شتر و هفتصد زره گردآوری کرده آماده حرکت به سوی مدینه شدند.

داستان این جنگ بسیار مفصل است. همین مقدار می دانیم که بر اثر اشتباه بعضی از مسلمانان و سرپیچی از فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله سرانجام این جنگ به شکست مسلمانان پایان گرفت، دندان و صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اثر سنگی که «عنه بن ابی وقاص» به سوی آن حضرت پرتاب کرد مجروح شد و حمزه مرد «شجاع لشکر اسلام» عموی باوفای پیغمبر اکرم شربت شهادت نوشید؛ «هند» همسر ابوسفیان و مادر معاویه که با گروهی از زنان، لشکر دشمن را همراهی می کردند در پایان جنگ به مثله کردن شهدای مسلمان پرداختند، هند گوش و بینی را می برید و برای خود گردن بند می ساخت. جگر حضرت حمزه را از پهلویش بیرون آورد و به دندان گرفت و قصد خوردن آن را داشت؛ ولی نتوانست و بیرون افکند و به همین دلیل مسلمانان او را هند جگرخوار و معاویه را پسر هند جگرخوار نامیدند.

اما جعفر بن ابی طالب در غزوه موته به قتل رسید. این جنگ که در سرزمین موته نزدیک شام (مرز شمالی جزیره العرب) در سال هشتم هجرت واقع شد، از اینجا نشأت گرفت که پیغمبر اکرم، رسولی از سوی خود به نام حارث بن عمیره به سوی حاکم بصری فرستاد و او را دعوت به اسلام کرد. هنگامی که او به

سرزمین موته رسید به دستور حاکم بصری به قتل رسید و این بر خلاف سنتی بود که درباره رسولان اقوام به یکدیگر انجام شد، سنتی که تا امروز نیز برقرار است. این مصیبت بر مسلمانان گران آمد و لشکری به فرمان پیغمبر در حدود سه هزار نفر به فرماندهی زید بن حارثه مأمور مقابله با شامیان شدند.

پیغمبر اکرم دستور داده بود که اگر زید شهید شود جعفر پرچم را به دست گیرد و اگر جعفر شهید شود، عبدالله بن رواحه بعد از او فرمانده لشکر شود و اگر او هم شهید شود مسلمانان یک نفر را از میان خود به فرماندهی قبول کنند.

لشکر حرکت کرد، نخست به محل کشته شدن فرستاده پیغمبر رسیدند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند؛ ولی هنگامی که دشمنان آگاه شدند لشکر عظیمی در حدود یکصد هزار نفر فراهم کردند؛ اما مسلمانان از انبوه لشکر دشمن که تعداد آنها قابل مقایسه با تعداد لشکر اسلام نبود نهراسیدند و به پیکار برخاستند و همان گونه که پیغمبر اکرم پیش بینی کرده بود، زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه یکی بعد از دیگری به شهادت رسیدند. دشمن دستهای جعفر را قطع کرد و به همین جهت پیغمبر اکرم بعداً درباره او فرمود:

او با دو بال در فضای بهشت پرواز خواهد کرد.

سرانجام مسلمانان تدبیری اندیشیدند و چنین وانمود کردند که این سه هزار نفر مقدمه لشکر اسلام است و انبوه لشکر به زودی فرامی رسد و همین سبب شد که لشکر دشمن عقب نشینی کند و مسلمانان با تلفات محدودی به مدینه بازگشتند بی آنکه شکستی را تحمل کرده باشند و در واقع این جنگ بدون پیروزی دشمن تمام شد.

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی صدق کلمات امام علیه السلام در نامه مورد بحث روشن می شود که چگونه پیغمبر اکرم همه جا خاندان بنی هاشم را در پیشاپیش صفوف رزمندگان قرار می داد و دیگران - بر خلاف گفته معاویه - در صفوف بعد قرار داشتند.

امام علیه السلام در ادامه این نامه به صورت کنایه ای که از تصریح رساتر است اشاره به نفس مبارک خود می کند که او هم مشتاق شهادت در راه اسلام بود؛ ولی خدا نخواست و اجلش فرا نرسیده بود می فرماید: «کسی هم بود که اگر بخواهم می توانم نامش را ببرم که دوست داشت همانند آنان شهادت نصیبش شود ولی اجل آن گروه (عبیده بن حارث و حمزه و جعفر) به سر رسیده بود و مرگ او به تأخیر افتاد؛ (وَ أَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَةِ وَ لَكِنَّ آجَالَهُمْ عَجَّلَتْ مَبِيَّتَهُ أُجِّلَتْ).

این جمله بر همان چیزی تأکید می کند که بارها از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیده شده بود که می گفت من به شهادت علاقه مندترم از کودک شیرخوار نسبت به پستان مادرش (۱)؛ و یا اینکه در پایان جنگ احد امام علیه السلام خدمت پیغمبر آمد و غمگین بود و عرضه داشت: جمعی از مسلمانان (از جمله عمویم حمزه) شهید شدند ولی شهادت نصیب من نشد. پیغمبر فرمود: «یا علی ابشر فان الشهاده من ورائك؛ ای علی بشارت باد بر تو، شهادت در انتظار توست (تو هم شهید راه خدا خواهی شد)». (۲)

آن گاه امام بعد از آنکه دلیل برتری و فداکاری خود و خاندانش را بر دیگران روشن ساخت، از گردش روزگار که در واقع به معنای مردم روزگار است اظهار شگفتی می کند که او و خاندانش را با این همه فضیلت در ردیف کسانی قرار می دهد که هرگز چنین سوابقی را نداشته اند، می فرماید: «شگفتا از این روزگار که مرا هم سنگ کسانی قرار می دهد که چون من برای اسلام تلاش نکردند و سابقه درخشانی چون من ندارند، همان سوابقی که هیچ کس به مثل آن دسترسی پیدا نکرده است»؛ (فَيَا عَجَبًا لِلدَّهْرِ! إِذْ صِرْتُ يُفْرَنُ بِي مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي، وَ لَمْ تَكُنْ

ص: ۱۲۰

۱- ۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲- ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

لَهُ كَسَابَتِي الَّتِي لَا يُدَلِّي (۱) أَحَدٌ بِمِثْلِهَا).

بعضی چنین پنداشته اند که این جمله اشاره به این است که مردم، آن حضرت را با معاویه مقایسه کرده اند در حالی که منظور امام علیه السلام این نیست. نظر امام علیه السلام در واقع به نامه معاویه است که خلفای سه گانه پیشین را در نامه اش مطرح کرده و فضیلت آنان را به رخ امام علیه السلام کشیده است و گر نه معاویه در نامه اش هیچ اشاره ای به سوابق خود در اسلام ننموده، زیرا اصولاً سوابقی نداشت و اگر هم داشت، سابقه ای جز سوء او و خاندان ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام نبود.

به هر حال امام علیه السلام از مردم روزگار و از جمله معاویه ابراز شگفتی می کند که چگونه او را با خلفای پیشین مقایسه می کنند. این سخن در واقع هماهنگ با چیزی است که در خطبه شششقیه آمده است که می فرماید: «مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فَيِّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صَبَرْتُ أَقْرُنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ چه زمانی در مورد مقایسه من با خلیفه اول و برتری من بر او شک و تردید واقع شد تا بخواهند مرا قرین این اشخاص (اعضای شورای معروف عمر برای خلافت بعد از او) قرار دهند».

گویا کسانی که سخن مولا را در اینجا ناظر به مقایسه با معاویه دانسته اند تحت تأثیر جمله دیگری از کلام حضرت در جای دیگر واقع شده اند.

ولی اگر به این نکته دقت شود که نامه امام علیه السلام در پاسخ به نامه معاویه است و در نامه معاویه سخن از برتری خلفای پیشین بوده است، روشن می شود که منظور امام علیه السلام همان است که ما در بالا گفتیم.

سپس در ادامه همین سخن امام علیه السلام با کنایه ای رساتر از تصریح چنین می فرماید:

«مگر اینکه کسی ادعای فضایی برای آنها کند که من از آن فضایل آگاه نیستم و

ص: ۱۲۱

۱ - ۱). «لا- یدلی» از ریشه «ادلاء» به معنای ابراز داشتن و اعلان کردن است. گفته می شود: «ادلی برأیه» یعنی رأی خود را ابراز داشت. این واژه در اصل از ماده «دلو» گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای افکندن و فرستادن دلو به چاه برای کشیدن آب است. سپس به هر گونه ابراز نظر کردن اطلاق شده است.

گمان نمی کنم خدا هم از آن آگاه باشد (زیرا اصلاً چنین چیزی وجود نداشته تا خدا از آن آگاه باشد)؛ (إِلَّا أَنْ يَدَّعِيَ مُدَّعٍ مَا لَا أَعْرِفُهُ، وَلَا أَظُنُّ اللَّهَ يَعْرِفُهُ).

این شبیه همان چیزی است که در آیه شریفه ۱۸ سوره یونس آمده است که می فرماید: «آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها زیانی می رساند و نه سودی می بخشد و می گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند». آن گاه اضافه می کند: «قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»؛ بگو آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد».

آن گاه در پایان این فراز از نامه بعد از روشن شدن سوابق اهل بیت و مخالفان، خدا را شکر و سپاس می گوید و می فرماید: «و خدا را در هر حال شکر می گویم»؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ).

جمله «فَيَا عَجَباً لِلدَّهْرِ» به این معنا نیست که امام علیه السلام روزگار را سرنوشت ساز می داند و برای آن نقشی در حوادث می شمرد آن چنان که شاید دهریون اعتقاد داشتند، بلکه منظور از دهر (روزگار) در اینجا همان مردم زمانه است که مقام آن حضرت را نشناختند و او را با کسانی قرین ساختند و مقایسه کردند که هرگز گامی همچون گام امام علیه السلام در راه اسلام برنداشته بودند، بنابراین گله از مردم روزگار است هر چند ظاهراً از خود روزگار است.

به عبارت دیگر خوبی و بدی روزگار به وسیله خوبی و بدی مردم آن زمان مشخص می شود و به گفته شاعر:

يعيب الناس كلهم زمانا و ما لزماننا عيبا سوانا

نعيب زماننا و العيب فينا و لو نطق الزمان بنا هجانا

همه مردم بر زمان عیب می نهند در حالی که زمان ما عیبی جز خود ما ندارد.

ما بر زمان عیب می گیریم در حالی که عیب در ماست و اگر زمان زبان برآورد ما را هجو خواهد کرد.

جمله « مَنْ لَمْ يَسْعَ بِقَدَمِي » مفهومی است که گامی همچون گام من برداشته و کنایه از این است که دیگران هرگز خدماتی را که من به اسلام کردم نکردند.

ص: ۱۲۳

اشاره

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتْلِهِ عُثْمَانَ إِلَيْكَ، فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَلَمْ أَرَهُ يَسِيحُنِي دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَيَّ غَيْرِكَ، وَ لَعَمْرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَيْبِكَ وَ شِقَاقِكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ، لَمَا يُكَلِّفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَ لَمَّا بَحْرٍ، وَ لَمَّا جَبَلٍ وَ لَمَّا سَهْلٍ، إِلَّا أَنَّهُ طَلَبٌ يَسُوءُكَ وَ جِدَانُهُ، وَ زُورٌ لَأَيُّسُرُكَ لُقْيَانُهُ، وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

ترجمه

اما آنچه از من خواسته ای که قاتلان عثمان را به تو بسپارم، من در این امر اندیشیدم و صلاح نمی دانم که آنان را به تو یا به دیگری تسلیم کنم (زیرا ارتباطی به تو ندارد نه ولی دم آنها هستی نه حاکم اسلام). به جانم سوگند اگر دست از گمراهی و نفاق افکنی بر نداری، به زودی کسانی را که تو از قاتلان عثمان می شمری خواهی شناخت که در تعقیب تو بر می آیند و به تو زحمت نمی دهند که برای دسترسی به آنان در صحرا و دریا و کوه و دشت به جستجوی آنها برخیزی؛ ولی بدان که تعقیب آنها نسبت به تو چیزی است که یافتنش برای تو ناراحت کننده و دیداری است که ملاقاتش هرگز تو را خوشحال نخواهد ساخت و سلام بر آنان که اهل آنند.

شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!

تو را با قاتلان عثمان چکار؟!

می دانیم معاویه در کتاب خود از امام علیه السلام درخواست کرده بود که قاتلان عثمان را به وی تحویل دهد، درخواستی بی معنا و دور از منطق؛ زیرا اگر باید

کسی به خاطر کشتن انسان بی گناهی قصاص شود این کار بر عهده امام مسلمین و خلیفه آنهاست و با موافقت ارباب دم-نه فردی شورش که ولی دم او نیست- آن هم در صورتی که ثابت شود که مقتول بی گناه بوده و قاتلان گناه کار؛ لذا امام علیه السلام در برابر این درخواست معاویه می فرماید: «اما آنچه از من خواسته ای که قاتلان عثمان را به تو بسپارم، من در این امر اندیشیدم و صلاح نمی دانم که آنان را به تو یا به دیگری تسلیم کنم (زیرا ارتباطی به تو ندارد نه ولی دم آنها هستی نه حاکم اسلام)»؛ (وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتْلِهِ عُثْمَانَ إِلَيْكَ، فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، فَلَمْ أَرَهُ يَسْعُنِي (۱) دَفْعُهُمْ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَيَّ غَيْرُكَ).

به یقین مسأله خونخواهی عثمان بهانه ای بیش نبود، بهانه ای برای بیعت نکردن و شورش بر امام مسلمانان. این مسأله از نظر تاریخی به قدری روشن است که در میان مردم به صورت ضرب المثلی در آمده هنگامی که می خواهند بگویند فلان کس بهانه جویی می کند و فلان موضوع را بهانه مخالفت خود قرار داده می گویند: «او فلان مطلب را پیراهن عثمان کرده». به یقین اگر علی علیه السلام افرادی را به او تحویل می داد معاویه قناعت نمی کرد و باز افراد دیگری را می طلبید و همچنان بهانه جویی را ادامه می داد تا پایه های حکومت خود را در شام محکم کند و این نهایت ناجوانمردی در برابر امام مسلمین بود.

از اینکه بگذریم دلایل بسیاری در دست است که معاویه حق نداشت چنین تقاضایی کند و امام علیه السلام هرگز نمی بایست به چنین تقاضایی اعتنا کند. از این گذشته هرگز این کار عملی نبود، زیرا شورش مسلمانان بر ضد عثمان شورش عام بود. شاهد این سخن داستانی است که شارح بحرانی در شرح نهج البلاغه خود آورده است، او می گوید:

«ابو هریره و ابو درداء نزد معاویه آمدند و گفتند: چرا با علی جنگ می کنی؟»

ص: ۱۲۶

۱- ۱). «یسعنی» از ریشه «وُسع» به معنای ممکن بودن و امکان پذیر بودن و در توان بودن است.

حال آنکه او به دلیل فضیلت و سابقه ای که در اسلام دارد به امر حکومت از تو سزاوارتر است. معاویه در پاسخ گفت: من هرگز ادعا ندارم که از او برترم؛ من برای آن می جنگم که قاتلان عثمان را به من تسلیم کند. آن دو نفر (که هر دو از افراد ساده ذهن بودند، بی آنکه از او سؤال کنند تو چه کاره ای که قاتلان عثمان را به تو تسلیم کند؟ رییس حکومتی یا ولی دم)، از نزد او خارج شده و به خدمت علی علیه السلام آمدند و عرض کردند: معاویه معتقد است که قاتلان عثمان نزد تو و در میان لشکریان توست آنها را به او تحویل بده و بعد از آن اگر با تو جنگ کرد می دانیم او ستمکار است.

امام علیه السلام فرمود: روز قتل عثمان حاضر نبودم تا قاتلان او را بشناسم اگر شما آنها را می شناسید به من معرفی کنید.

آنها گفتند: به ما چنین رسیده است که محمد بن ابی بکر، عمار یاسر، مالک اشتر، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق و فلان و فلان از جمله کسانی بودند که بر عثمان داخل شدند.

امام علیه السلام فرمود: اگر چنین است بروید و دستگیرشان کنید.

این دو نفر ساده لوح نزد آن بزرگواران رفتند و اظهار داشتند شما از قاتلان عثمان هستید و امیر المؤمنین دستور دستگیری شما را داده است.

در این هنگام فریاد آنها بلند شد و بیش از ده هزار تن از میان لشکر علی علیه السلام برخاستند در حالی که شمشیر خود را کشیده در دست داشتند و می گفتند ما همه او را کشته ایم.

ابو هریره و ابو درداء از این جریان مبهوت و حیران شدند و نزد معاویه باز گشتند در حالی که می گفتند: این کار سرانجام و پایانی نخواهد داشت و داستان را برای معاویه نقل کردند. (۱)

ص: ۱۲۷

۱ - ۱). ترجمه شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۶۲۸، ذیل نامه فوق. شبیه همین روایت را با مختصر تفاوتی ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، ج ۳، ص ۶۱ نقل کرده است و مشابه آنرا در بالا از ابو مسلم خولانی نقل کردیم.

آیا وقتی قاتلان عثمان و مدافعان آنها به این کثرت باشند امام می تواند همه یا یکی از آنها را تسلیم معاویه کند به فرض که معاویه ولی دم عثمان باشد و خونخواهی در دست او قرار گیرد.

از آنجا که معاویه در پایان نامه اش امام را تهدید به جنگ کرده بود، برای اینکه این تهدید بی پاسخ نماند امام علیه السلام نیز در پایان نامه خود او را با جمله های کوبنده ای که آمیخته با انواع فصاحت و بلاغت است تهدید می کند و می فرماید:

«به جانم سوگند اگر دست از گمراهی و نفاق افکنی بر نداری، به زودی کسانی را که تو از قاتلان عثمان می شمری خواهی شناخت که در تعقیب تو بر می آیند و به تو زحمت نمی دهند که برای دسترسی به آنان در صحرا و دریا و کوه و دشت به جستجوی آنها برخیزی؛ ولی بدان تعقیب آنها نسبت به تو چیزی است که یافتنش برای تو ناراحت کننده و دیداری است که ملاقاتش هرگز تو را خوشحال نخواهد ساخت و سلام بر آنان که اهل آنند»؛ (و لَعْمَرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ عَيْكَ (۱) شِقَاقِكَ (۲) لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ، لَا يَكَلْفُونَكَ طَلَبَهُمْ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ، لَا جَبَلٍ وَلَا سَهْلٍ، إِلَّا أَنَّهُ طَلَبٌ يَسْؤُوكَ وَجِدَانُهُ، وَ زَوْرٌ (۳) لَا يَسُرُّكَ لُقْيَانُهُ (۴)، وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ).

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به معاویه یاد آور می شود که قاتلان عثمان آنچنان که تو فکر می کنی (به فرض که در لشکر من باشند) یکی دو تا نیستند بلکه گروه عظیمی هستند که به زودی به سراغ تو می آیند لازم نیست زحمت جستجوی آنها را بر خود هموار کنی. آری در آینده نزدیک تو را ملاقات خواهند

ص: ۱۲۸

۱-۱. «غِيٌّ» و «غوايه» به معنای گمراهی و گمراه شدن و بیراهه رفتن است.

۲-۲. «شِقَاقٌ» به معنای تفرقه و نفاق و ناسازگاری است و در اصل به معنای شکاف و جدایی میان دو چیز است.

۳-۳. «زور» گاه معنای مصدری دارد؛ یعنی دیدار کردن و ملاقات نمودن و گاه به معنای زائر است و در جمله بالا مناسب همان معنای مصدری است.

۴-۴. «لُقْيَانٌ» و «لقاء» مصدر است به معنای ملاقات نمودن.

کرد اما ملاقاتی ناخوشایند، آمیخته با ضربات شمشیر و نیزه و این بهانه احمقانه را از دست تو خواهند گرفت.

به راستی هم چنین شد و اگر ساده لوحی جمعی از فریب خوردگان توطئه عمرو عاص به هنگام بالا بردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها نبود کار معاویه و حکومتش در شام یکسره شده بود.

نکته: باز هم درباره قتل عثمان

باز هم درباره قتل عثمان

گرچه درباره قتل عثمان و قاتلان او و عواملی که سبب شورش مسلمانان بر ضد او شد بارها در این کتاب بحث کرده ایم، باز هم لازم است به نکته دیگری به صورت فشرده اشاره کنیم.

در میان یاران علی علیه السلام از میان کسانی که پیغمبر شهادت به بهشتی بودنشان داده بود، افرادی بودند که عقیده داشتند عثمان بدلیل بدعت‌هایش مستحق قتل است.

نصر بن مزاحم در کتاب خود (صفین) نقل می‌کند: عمار در یکی از روزهای جنگ صفین در میان دوستان خود ایستاد و گفت: ای بندگان خدا با من بیایید تا نزد مردمی برویم که از شخص ستمکاری خونخواهی می‌کنند و جمعی از نیکان مخالف ظلم و ستم و آمرین به نیکی و احسان او را کشته اند. این مردم اگر دنیایشان آباد باشد باکی ندارند، هر چند دین اسلام را در حال نابودی ببینند اگر به ما بگویند چرا عثمان را کشتید خواهیم گفت: بدلیل بدعت‌هایی بود که ایجاد کرد هر چند آنها خواهند گفت: هیچ بدعتی ایجاد نکرده است. البته آنها حق دارند منکر شوند، زیرا عثمان بیت المال را در اختیار آنها گذاشته بود، می‌خوردند و می‌چریدند و اگر کوه‌ها بر سرشان فرود می‌آمد باکی نداشتند. (۱)

ص: ۱۲۹

هنگامی که مرد بزرگواری مانند عمار که به یقین از بهشتیان بود، اقرار به شرکت در قتل عثمان می کند و دلیل آن را بدعت‌های خطرناک او می داند، روشن است که امام اجازه نمی دهد اینگونه افراد از مهاجران و انصار و تابعان به دست معاویه داده شود تا آنها را به قتل برساند.

ریشه های قیام مسلمانان علیه عثمان را در پنج امر می توان جستجو کرد:

۱. تعطیل شدن حدود و موازین الهی در دوران خلیفه سوم.

۲. تقسیم بیت المال در میان بنی امیه.

۳. مسلط ساختن بنی امیه بر مراکز حساس اسلامی.

۴. ضرب و جرح یاران پیامبر صلی الله علیه و آله همچون عبدالله بن مسعود و عمار یاسر.

۵. تبعید شخصیت هایی مانند ابوذر، مالک اشتر، صعصعه بن صوحان و برادرش و عمرو بن حَمَقْ خُزاعی.

موج مخالفت با عثمان و اعتراض بر او چندان شدید و گسترده بود که حتی افرادی همچون عبدالرحمن بن عوف که پیروزی عثمان در شورای شش نفره عمر، مرهون ابتکار و خدعه او بود، علیه وی به اعتراض برخاستند. عبدالرحمن به همین جهت تا پایان عمرش با خلیفه سخن نگفت و حتی وقتی عثمان در دوران بیماری او برای عیادتش آمده بود از خلیفه روی برگردانید و حاضر به سخن گفتن با وی نشد. (۱)

در این میان عایشه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از دیگران اعمال عثمان را تخطئه می کرد و حتی پس از ضرب عمار یاسر که به دستور عثمان صورت گرفت، عایشه جامه و کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون آورد و گفت: مردم! هنوز لباس و کفش پیامبر صلی الله علیه و آله فرسوده نشده است اما شما سنت او را فراموش کرده اید.

ص: ۱۳۰

۱- ۱). انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۳؛ العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۸ و ۲۶۱ ۲۷۲.

این جمله عایشه معروف است که در مورد عثمان می گفت: «اقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتِيلَ اللَّهِ نَعْتَلًا؛ این پیر گفتار را بکشید که خدا او را بکشد». (۱)

همچنین از زمره مخالفان عثمان باید از طلحه و زبیر نام برد که بیش از همه از او انتقاد می کردند و جای بسی شگفتی است که بعدها آن دو به همراهی عایشه برای خونخواهی عثمان، بر ضد خلیفه بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام که خود با او بیعت کرده بودند، جنگ جمل را به راه انداختند.

به هر حال تعداد کسانی که با گفتار خود بر ضد عثمان شوریدند و مقدمات قتل او را فراهم ساختند بیش از آن است که در اینجا نام برده شوند.

عوامل پنج گانه بالا سبب شد که از مراکز اسلامی مهم آن روز؛ مانند کوفه، بصره و مصر افراد زیادی از مردم به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر رهسپار مدینه شوند و با دیگر همفکران خود چاره ای برای توبه و بازگشت خلیفه به اسلام واقعی یا کناره گیری او از خلافت بیندیشند. آنان خانه خلیفه را محاصره کرده و ضمن نامه ای خواستار توبه او شدند.

عثمان که از عمق اعتراض آگاه نبود کوشید تا با واسطه قرار دادن افراد بدنامی همچون مغیره بن شعبه و عمرو عاص غائله را پایان دهد؛ ولی مردم آنها را نپذیرفته و بر ضد آنان شعار دادند.

پس از این بود که عثمان چند بار دست به دامان امیر المؤمنین علیه السلام شد و حضرت نیز هر بار با تدابیر حکیمانه خویش اوضاع را آرام می کرد؛ ولی متأسفانه عثمان که فاقد اراده قوی بود و به شدت تحت تأثیر اشخاص فاسدی همچون مروان بن حکم قرار گرفته بود و در هر کاری با آنان مشورت می کرد، عملاً به تلاشهای امیر المؤمنین علیه السلام وقعی ننهاد.

ص: ۱۳۱

در نهایت بار دیگر معترضان خانه خلیفه را محاصره کردند و این بار از ورود آب به آنجا به شدت جلوگیری نمودند. در این میان امیرمؤمنان علیه السلام به درخواست خلیفه و با کمک بنی هاشم مشک پر از آب روانه خانه عثمان کرد و در این جریان برخی از بنی هاشم به دلیل درگیری با محاصره کنندگان مجروح شدند.

عثمان در ایام محاصره نامه ای برای معاویه نوشت و از او درخواست کمک کرد؛ ولی معاویه به نامه عثمان ترتیب اثر نداد و گفت که با یاران پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمی کند.

هدف محاصره کنندگان خانه خلیفه قتل او نبود بلکه می خواستند با جلوگیری از ورود آذوقه به آنجا، عثمان و دستیاران او را تسلیم خواسته های خویش کنند ولی سوء تدبیر مروان بن حکم که یک نفر از شورشیان را کشت، سبب شد که هجوم به داخل خانه آغاز گردد.

شدت هجوم به گونه ای بود که بنی امیه که محافظان جان خلیفه و کارگزاران خلافت بودند، پا به فرار نهادند و ام حبیبیه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دختر ابوسفیان (که خود از بنی امیه بود) آنان را در خانه خود مخفی کرد. سه نفر از طرفداران خلیفه که فرصت فرار نیافته بودند در درگیری با مهاجران کشته شدند و سرانجام عثمان نیز به دست آنان به قتل رسید. در این میان اشخاصی همچون محمد بن ابی بکر و کنانه بن بشر تحیبی و سودان بن حمران مرادی و عمرو بن حَمَق خُزاعی و عمیر بن صابی نقش مهمتری داشتند. (۱)

ص: ۱۳۲

۱- ۱). تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۸ به بعد و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۰ به بعد. برای تحقیق بیشتر مراجعه شود به کتاب فروغ ولایت از استاد جعفر سبحانی، ص ۳۲۷-۳۳۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۹ تا ۱۵۸، ذیل خطبه ۳۰.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلیه ایضا

از نامه های امام علیه السلام است

که آن را نیز به معاویه نوشته است. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه در حقیقت از چهار بخش تشکیل یافته است: در بخش اول امام علیه السلام معاویه را نصیحت می کند و نسبت به سرنوشتش در قیامت و عواقب کارهایش هشدار می دهد، هر چند او را اسیر شیطان می داند و امید چندانی به هدایت او ندارد.

در بخش دوم این نکته را به معاویه گوشزد می کند که چگونه می خواهد

ص: ۱۳۳

۱- ۱). سند نامه: این نامه را نصر بن مزاحم که قبل از سید رضی می زیسته، در کتاب صفین آورده و بعد از سید رضی ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال معاویه آن را نقل کرده البته آنچه را مرحوم سید رضی آورده تمام نامه نیست و نامه آغازی دارد که در مصادر نهج البلاغه آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۰) نامه مزبور ذیلی هم دارد که در کتاب تمام نهج البلاغه آمده است.

زمامداری امت اسلامی را بر عهده بگیرد در حالی که نه سابقه درخشانی در اسلام دارد و نه از خانواده شریف و با تقوایی است.

در بخش سوم این نکته را گوشزد می فرماید که چرا دعوت به جنگ کرده ای مردم را رها کن و تنها به میدان بیا و با من نبرد تن به تن کن تا تکلیف مسلمانان روشن گردد و گذشته تاریخ اسلام را که طعم شمشیر را بر جد و برادر و دایی ات نشاندم به یاد تو آورد.

و بالاخره در بخش چهارم بهانه خونخواهی عثمان را مطرح می فرماید و می گوید: تو به خوبی می دانی چه کسی قاتل عثمان بوده است چرا به سراغ او نمی روی؟ و در پایان می فرماید: می بینم که در میدان جنگ، ضجه و ناله لشکرت بلند می شود و شکست بعد از شکست دامت را می گیرد و سرانجام به کتاب خدا پناه می بری در حالی که به آن ایمان نداری.

ص: ۱۳۴

وَ كَيْفَ أَنْتَ صَائِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِرَبِّتَيْهَا، وَ خَدَعَتْ بِلَمَدِّتَيْهَا. دَعَتْكَ فَأَجَبْتَهَا، وَ قَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا، وَ أَمَرَتْكَ فَأَطَعْتَهَا. وَ إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقْفِكَ وَاقِفٌ عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مِجَنٌّ، فَاقْعَسْ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ، وَ خُذْ أَهْبَهُ الْحِسَابِ، وَ شَمِّرْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِحُكِّكَ، وَ لِمَا تُمَكِّنُ الْغَوَاةَ مِنْ سَيِّمِعِكَ، وَ إِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمُكَ مَا أَعْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا خَذَهُ، وَ بَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ، وَ جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَ الدَّمِ.

چه خواهی کرد آنگاه که لباسهای (پر زرق و برق) این دنیا را که در آن فرو رفته ای از تنت بگیرند، دنیایی که با زینتهایش خود را جلوه داده و با لذت هایش (تو را) فریب داده است!؟

این دنیا تو را فرا خواند و اجابتش نمودی و زمامت را به دست گرفت و به دنبالش رفتی، فرمانت داد اطاعتش کردی. (ولی بدان) این دنیای فریبنده به زودی تو را وارد میدان نبرد می کند که هیچ سپری در آنجا تو را نجات نخواهد داد حال که چنین است از این امر (حکومت) کناره گیر و آماده حساب الهی شو و دامن را در برابر حوادثی که بر تو نازل می شود در هم پیچ و به حاشیه نشینان فرومایه گوش فرانده. هر گاه به این دستور و رهنمود عمل نکنی به تو اعلام می کنم که خود را در غفلت فرو برده ای، زیرا فزونی نعمت تو را به طغیان وا داشته (به همین دلیل) شیطان بر تو مسلط شده و به آرزوی خود درباره تو رسیده و همچون روح و خون در سراسر وجودت جریان یافته است.

نگاهی به آینده تاریک

همان گونه که در بالا گفتیم این نامه آغازی دارد که مرحوم سید رضی آن را در نهج البلاغه نیاورده است. امام علیه السلام در آغاز این نامه بعد از حمد و ثنای الهی و اشاره به زودگذر بودن دنیا و زندگی آن، خطاب به معاویه می فرماید: ای معاویه تو ادعای چیزی می کنی که اهلش نیستی؛ نه در گذشته و نه در حال. نه دلیل بر مدعای خود (لیاقت حکومت بر مسلمانان) داری و نه شاهی از قرآن مجید و نه سخنی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله. آن گاه دست او را گرفته و به عواقب زندگی دنیا برده و وقوف او را در قیامت در پیشگاه خدا در نظرش مجسم می کند شاید از خطاهای خود باز گردد و در صراط مستقیم گام نهد؛ می فرماید: «چه خواهی کرد آن گاه که لباسهای (پر زرق و برق) این دنیا را که در آن فرو رفته ای از تنت برگیرند، دنیایی که با زینتهایش خود را جلوه داده و با لذت هایش (تو را) فریب داده است»؛ (وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ (۱) مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجْتَ (۲) بِزِينَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا).

سپس می افزاید: «این دنیا تو را فرا خواند و اجابتش نمودی و زمامت را به دست گرفت و به دنبالش رفتی، فرمانت داد اطاعتش کردی»؛ (دَعَتْكَ فَأَجَبْتَهَا، قَادَتْكَ فَأَتَّبَعْتَهَا، وَ أَمَرَتْكَ فَأَطَعْتَهَا).

امام علیه السلام در این عبارات تشبیهات جالبی برای دنیا فرموده، زرق و برق دنیا را به لباسهای رنگارنگی تشبیه کرده که در تن می پوشند و یا چادری که به سر می کشند. زینتهای دنیا را فریبنده و لذت هایش را مایه جلب و جذب به سوی

ص: ۱۳۶

۱- ۱). «جلایب» جمع «جلباب» بر وزن «مفتاح» (این واژه به کسر جیم و فتح آن هر دو گفته می شود و به معنای چادر و پارچه ای است تمام بدن را می پوشاند و به پیراهن بلند و گشاد نیز اطلاق شده است).

۲- ۲). «تبّهجت» از ریشه «بهج» و «بهجه» به معنای زیبایی و طراوت گرفته شده و «تبّهج» به معنای مسرور شدن به سبب زیبایی است.

آن شمرده. هوس بازان و کسانی که از ماهیت دنیا بی خبرند به زودی به سوی آن جلب می شوند و برای اینکه بتوانند به این زینت ها و لذات ادامه دهند سر بر فرمان دنیا می نهند و اوامرش را اطاعت می کنند.

آن گاه امام علیه السلام به عاقبت این ماجرا اشاره کرده می فرماید: «این دنیای فریبنده به زودی تو را وارد میدان نبرد می کند که هیچ سپری در آنجا تو را نجات نخواهد داد حال که چنین است از این امر (حکومت) کناره گیر و آماده حساب الهی شو و دامن را در برابر حوادثی که بر تو نازل میشود در هم پیچ و به حاشیه نشینان فرومایه گوش فرا نده»؛ (وَ إِنَّهُ يُوشِكُ (۱) أَنْ يَقْفِكَ وَاقِفٌ عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مِجَنٌّ (۲)، فَأَقْعَس (۳) عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَ خُذْ أُهْبَةً (۴) الْحِسَابِ، وَ شَمْرٌ (۵) لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ، وَ لَا تُمَكِّنِ الْغَوَاةَ (۶) مِنْ سَمْعِكَ).

امام علیه السلام در این عبارات، هم ریشه انحرافات را برای معاویه بازگو می کند و هم راه درمان این درد را نشان می دهد؛ می فرماید: بهترین راه این است که از حکومت شام کنار بروی و آماده حساب الهی شوی.

جمله «شَمْرٌ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ» یا اشاره به حوادث دردناکی است که در همین دنیا دامن معاویه و طرفدارانش را می گرفت و یا اشاره به حوادث روز قیامت است

ص: ۱۳۷

۱- ۱). «یوشک» از ماده «وشک» بر وزن «اشک» به معنای تند رفتن گرفته شده، بنابراین «یوشک» مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقق می یابد (و صحیح آن «یوشک» با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می شود).

۲- ۲). «مِجَنٌّ» به معنای سپر است.

۳- ۳). «أَقْعَسَ» صیغه امر است از ریشه «قَعَسَ» بر وزن «نَفَسَ» در اصل به معنای برآمدن سینه به طرف جلو و فرو رفتن پشت است. سپس به معنای عقب نشینی کردن از کاری آمده است و در عبارت بالا به همین معناست؛ یعنی: ای معاویه از امر خلافت عقب نشینی کن.

۴- ۴). «أُهْبَةٌ» به معنای وسائل انجام کاری است.

۵- ۵). «شَمْرٌ» از ریشه «تشمیر» و از ریشه «شمر» بر وزن «تمر» به معنای جمع کردن، برچیدن و آماده شدن آمده است و معادل آن در فارسی دامن همت به کمر زدن است.

۶- ۶). «غَوَاةٌ» جمع «غَاوَى» به معنای گمراه است.

(احتمال دوم مناسب تر به نظر می رسد) و در هر حال چون این حوادث قطعی الوقوع بوده به صورت فعل ماضی بیان شده است.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن معاویه به یک سلسله امور معنوی تهدید می کند می فرماید: «و اگر به این دستور و رهنمود عمل نکنی به تو اعلام می کنم که خود را در غفلت فرو برده ای، زیرا فزونی نعمت تو را به طغیان وا داشته (به همین دلیل) شیطان بر تو مسلط شده و به آرزوی خود درباره تو رسیده است و همچون روح و خون در سراسر وجودت جریان یافته؛ (وَ إِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمِكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ (۱) قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَا أَخَذَهُ، وَ بَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ، جَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالْدَّمِ).

بعضی جمله «إِلَّا تَفْعَلْ...» را اشاره به این دانسته اند که امام علیه السلام او را تهدید به جنگ می کند و منظور از اعلام، اعلام عملی است در حالی که هیچ یک از تعبیرات جمله های قبل و بعد از آن چنین مفهومی ندارد، بلکه مجموعه ای است از اندرزهای بیدارگر.

این نکته جالب است که معاویه در نامه اش امام علیه السلام را تهدید به جنگ نموده؛ ولی امام علیه السلام او را تهدید به سلطه شیطان بر او می کند و او را اندرز می دهد.

ص: ۱۳۸

۱ - ۱). «مترف» به معنای کسی است که دارای نعمت بسیار است و از آنجا که غالباً سبب طغیان می شود، مترف به معنای متعمان طاغی و گردن کش بکار می رود.

وَمَتَّى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةَ سِيَاسَةَ الرَّعِيَّةِ، وَوَلَمَّا أَمَرَ الْأَمَمِ؟ بِغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ، وَلَمَّا شَرَفِ يَاسِقٍ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ. وَ أُحَدِّثُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًّا فِي غَرِّهِ الْأُمْنِيِّ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ.

ترجمه

ای معاویه! چه زمانی شما حاکمان و مدبران رعیت و والیان امر امت اسلامی بوده اید آن هم بدون پیشی گرفتن در اسلام و شرافت والای معنوی؛ پناه به خدا می بریم از اینکه ریشه های شقاوت گذشته آثار پایدار بگذارد و تو را بر حذر می دارم از اینکه در طریق غفلت ناشی از آمال و آرزوهای دراز همچنان به راه خود ادامه دهی. تو را بر حذر می دارم از اینکه آشکار و نهانت یکسان نباشد (در ظاهر دم از اسلام بزنی ولی در باطن در افکار جاهلیت غوطه ور باشی).

شرح و تفسیر: از غفلت بر حذر باش

از غفلت بر حذر باش

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به عدم صلاحیت معاویه و بنی امیه برای حکومت بر امت اسلام، هر چند بر بخشی از کشور اسلام باشد اشاره می کند، زیرا می داند مسأله خونخواهی عثمان و امثال آن بهانه ای بیش نیست؛ هدف اصلی آن است که خود را بر مردم شام به عنوان یک حاکم اسلامی تحمیل کند؛ می فرماید:

«ای معاویه چه زمانی شما حاکمان و مدبران رعیت و والیان امر امت اسلامی بوده اید آنهم بدون سبقت در اسلام و شرافت والای معنوی»؛ (وَمَتَّى كُنْتُمْ يَا

مُعَاوِيَةُ سَأَسَهُ الرَّعِيَّةَ، وَوَلَاءَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ بَغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ، وَ لَا شَرَفٍ بَاسِقٍ. (۱)

درست است که خاندان بنی امیه و اجداد آنها زمانی حکمران بودند ولی این مربوط به زمان جاهلیت و کفر و شرک است و تعبیر به «وَلَاءَ أَمْرِ الْأُمَّةِ» نشان می دهد که منظور امام علیه السلام، عصر ظهور اسلام است؛ زیرا می دانیم که به هنگام ظهور اسلام خاندان بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان در جبهه مخالف اسلام کار می کردند و مدافع مشرکان و کفار بودند.

تعبیر به «سَأَسَهُ الرَّعِيَّةَ» و «وَلَاءَ أَمْرِ الْأُمَّةِ» ممکن است از قبیل عطف تفسیری باشد و هر دو اشاره به همان حکومت اسلامی داشته باشد؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که «سَأَسَهُ الرَّعِيَّةَ» مربوط به دوران قبل از اسلام و تعبیر به «وَلَاءَ أَمْرِ الْأُمَّةِ» مربوط به ظهور بعد از اسلام باشد، زیرا قبل از اسلام بنی امیه تنها زعیم قبیله خود بودند؛ ولی رعیت به معنای وسیع کلمه و به تعبیر دیگر «مردم مکه» تحت زعامت عبدالمطلب و بعد از او ابوطالب قرار داشتند.

امام علیه السلام در تعبیر خود به «بَغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ...» به این واقعیت اشاره می کند که حکومت و زمامداری بر امت اسلامی نیاز به شرایطی دارد از جمله پیشگام بودن در اسلام و شرافت والای نسب در حالی که معاویه فرزند ابوسفیانی است که تا آخرین لحظه ها در برابر پیغمبر اکرم مقاومت کرد و داستان آلودگیهای مادر معاویه معروف است.

آن گاه امام علیه السلام در ضمن سه جمله به او هشدار می دهد؛ نخست می فرماید:

«پناه به خدا می بریم از اینکه ریشه های شقاوت پیشین آثار پایدار بگذارد»؛ (وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ).

این جمله احتمالاً اشاره به آن است که معاویه به خاطر وراثت نامناسبی که از پدر و مادر (ابوسفیان و هند جگرخوار) داشت و سالیان دراز با پیغمبر اسلام

ص: ۱۴۰

۱- ۱). «باسق» به معنای بلند و مرتفع از ریشه «بسوق» بر وزن «طلوع» گرفته شده.

همراه پدرش مبارزه کرد، زمینه های شقاوت و انحراف در او آماده بود و جز با خودسازی و تلاش فراوان رهایی از آن ممکن نبود.

و در دومین جمله می افزاید: «و تو را بر حذر می دارم از اینکه در طریق غفلت ناشی از آمال و آرزوهای دراز همچنان به راه خود ادامه دهی»؛ (وَ أُحَذِّرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي غَرِّهِ ^(۱) الْأُمِّيَّةِ). ^(۲)

این جمله نظر به همان چیزی دارد که بارها در روایات اسلامی به آن اشاره شده که آرزوهای دور و دراز، انسان را از خدا و روز جزا و حتی موقعیت خویش در دنیا غافل می سازد (و اما طول الامل فینسی الاخره). ^(۳)

و در سومین جمله می فرماید: «تو را بر حذر می دارم از اینکه آشکار و نهانت یکسان نباشد (در ظاهر دم از اسلام بزنی ولی در باطن در راه شرک و افکار جاهلیت گام برداری)»؛ (مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيَّةِ).

این جمله اشاره به نفاق معاویه است که در ظاهر به عنوان خونخواهی عثمان و دفاع از مقام خلافت برخاسته بود ولی در باطن هدفی جز حکومت بر شام نداشت و می دانیم که حالت نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن و گفتار و رفتار از شرک هم خطرناک تر است، زیرا مسلمانان تکلیف خود را با مشرکان و دشمنان اسلام می دانند در حالی که ممکن است منافقان را به خاطر پوششی که از اسلام در ظاهر دارند شناسند و از پشت به آنها خنجر بزنند.

ص: ۱۴۱

۱-۱). «غَرِّهِ» به معنای غفلت، بی خبری و غرور است.

۲-۲). «الْأُمِّيَّة» به معنای آرزو است و ریشه اصلی آن «منی» بر وزن «رمی» به معنای تقدیر و فرض است و اینکه به آرزوها تمنی و امنیه گفته می شود به این دلیل است که انسان مطالبی را در عالم خیال خود برای آینده فرض و تقدیر می کند و به آن دل می بندد. واژه امنیه غالباً در مواردی به کار می رود که آرزوهای دست نیافتنی در میان است.

۳-۳). کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.

وَقَدْ دَعَوْتِ إِلَى الْحَرْبِ، فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَ اُخْرِجِ إِلَيَّ، وَ أَعْيِفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ، لَتَعْلَمَ أَيْنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَالْمُعْطَى عَلَى بَصِيرِهِ! فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ فَأَيُّلَ حَيْدِكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالَاتِكَ شَدْخَا يَوْمَ يَدْرٍ، وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي، مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا وَ لَا اسْتَحَدَّثْتُ نَبِيًّا. وَ إِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ.

تو مرا به جنگ دعوت کردی (اگر راست می گویی) مردم را کنار بگذار و خودت تنها به میدان بیا و هر دو لشکر را از جنگ معاف کن تا بدانی چه کسی گناهان بر قلبش زنگار نهاده و چه کسی پرده بر دیده او افتاده است؟! من ابوالحسن هستم، قاتل جد و برادر و دایی تو در روز بدر، و بر مغز آنها کوبیدم و همان شمشیر اکنون با من است و با همان قلب (و همان جرأت و شهامت) با دشمنم روبه رو می شوم من نه بدعتی در دین گذاشته ام نه پیامبر جدیدی انتخاب کرده ام من بر همان طریقی هستم که شما پس از آنکه با اکراه آنرا پذیرفتید با میل خود ترکش کردید!

شرح و تفسیر: همواره بر طبق هدایت گام برمی دارم

همواره بر طبق هدایت گام برمی دارم

امام علیه السلام در این بخش از نامه به پاسخ بخش دیگری از نامه معاویه می پردازد؛ معاویه با کلمات زننده و جسورانه و بی ادبانه امام علیه السلام را تهدید به جنگ می کند و

حضرت را به عنوان کسی که بر چشمش پرده افکنده شده و قلبش زنگار گرفته نام می برد. راستی عجیب است کسی که از بازماندگان عصر جاهلیت و فرزند سرسخت ترین دشمنان اسلام است به کسی که تمام وجودش از کودکی تا پایان عمر در خدمت اسلام بوده و شجاع ترین مرد عرب شمرده می شود این گونه جسورانه سخن بگوید.

به هر حال می فرماید: «تو مرا به جنگ دعوت کردی (اگر راست می گویی) مردم را کنار بگذار و خودت تنها به میدان بیا و هر دو لشکر را از جنگ معاف کن تا بدانی چه کسی گناهان بر قلبش زنگار نهاده و چه کسی پرده بر دیده او افتاده است»؛ (وَ قَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَرْبِ، فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَ اخْرُجْ إِلَيَّ، وَ أَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ، لَتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ، وَالْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ).

امام علیه السلام بی آنکه معاویه را صریحاً به تعبیراتی که خودش داشته خطاب نماید، پاسخ دندان شکنی به معاویه می دهد که اگر در تهدید به جنگ صادق است، به جای اینکه خون های مسلمین از دو طرف ریخته شود تک و تنها به میدان بیاید و در برابر امام علیه السلام قرار گیرد و به یقین معاویه پاسخی برای این پیشنهاد نداشت، زیرا هرگز خود را مرد چنین میدانی نمی دانست.

مرحوم مغنیه از کتاب الامامه و السياسه نکته جالبی در اینجا نقل کرده که هنگامی که این پیام به معاویه رسید عمرو بن عاص به معاویه گفت: آیا تو می ترسی به میدان علی بروی؟ و الله من می روم، هر چند هزار بار کشته شوم؛ لذا در ایام صفین عمرو بن عاص در برابر علی علیه السلام به میدان آمد و امام علیه السلام نیزه ای بر او زد و او به زمین افتاد در اینجا عمرو برای نجات خود چاره ای جز این ندید که لباس خود را بالا بزند و عورتش را آشکار سازد، چرا که می دانست امام علیه السلام حیا می کند و باز می گردد و از کشته شدن نجات می یابد.

به همین دلیل بعد از آن معاویه به عمرو بن عاص می گفت: دو چیز تو را از

مرگ نجات داد: اوّل عورتت و دوم حیاى على بن ابى طالب.

سپس امام عليه السلام در تأیید این سخن می فرماید: «من ابوالحسن هستم، قاتل جد و برادر و دایی تو در روز بدر، و بر مغز آنها کوبیدم و همان شمشیر اکنون با من است و با همان قلب (و همان جرأت و شهامت) با دشمنم روبرو می شوم»، «فَأَنَا أَبُو حَسَنِ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالِكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي».

می دانیم که «عتبه بن ربیع» پدر هند که مادر معاویه بود روز جنگ بدر در برابر «عبیده بن حارث» (پسر عموی علی علیه السلام) قرار گرفت، امام علیه السلام به کمک عبیده شتافت و او را به قتل رساند، برادر معاویه به نام «شبیبه بن ابوسفیان» در برابر حمزه قرار گرفت و امام علیه السلام به کمک حمزه او را به خاک افکند و دایی معاویه که «ولید بن عتبه» نام داشت به تنهایی در برابر امام علیه السلام قرار گرفت و امام علیه السلام او را بر خاک افکند.

با توجه به اینکه «شدخ» به معنای شکستن چیز تو خالی است، این تعبیر امام علیه السلام بیانگر این حقیقت است که جد و برادر و دایی معاویه که در روز جنگ بدر کشته شدند مجموعه هایی تو خالی داشتند که خالی از مغز متفکر بود.

در حالی که معاویه در نامه اش الفاظ تند و داغ ولی تو خالی بکار می برد، علی علیه السلام تعبیراتی ملایم تر و آمیخته با قوت و قدرت واقعی ذکر می کند. معاویه دعوت به جنگ گروهها می کند، علی علیه السلام او را دعوت به جنگ تن به تن؛ یعنی معاویه را فرا می خواند.

معاویه بی آنکه ادعای خود را با یک مدرک تاریخی تأیید کند، سخن می گوید و علی علیه السلام دست او را گرفته به سوابق تاریخی روشن و آشکار از جنگ بدر می برد و به او گوشزد می کند که من همان علی بن ابی طالبم و شمشیرم همان شمشیر و قلب نیرومندم همان قلب است و شجاعتم همان شجاعت.

آن گاه به نکته دیگری اشاره می کند و آن ثبات و بقا در مسیر معنوی اسلام است می فرماید: «من نه بدعتی در دین گذاشته ام نه پیامبر جدیدی انتخاب کرده ام من بر همان طریقی هستم که شما پس از آنکه با اکراه آنرا پذیرفتید با میل خود ترکش کردید»؛ (مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا، وَلَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا. وَإِنِّي لَعَلَى الْمُنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرِهِينَ).

اشاره به اینکه ابوسفیان و دار و دسته اش روز فتح مکه با اکراه اسلام را ظاهراً پذیرفتند و قراین تاریخی نشان می دهد که اعتقاد راستین به اسلام نداشت و لذا بعد از آنکه بنی امیه حکومت را در زمان خلیفه سوم به دست گرفتند، بسیاری از اصول اسلام و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاردند و بیت المال مسلمین را غارت کردند و نیازمندان را که مالک اصلی آن بودند محروم ساختند.

از آنچه در بالا گفته شد معلوم گردید که منظور امام علیه السلام از اینکه می فرماید:

«شما اسلام را با میل خود ترک کردید»، مربوط به بعد از پذیرش اسلام است؛ یعنی نخست با اکراه آن را پذیرفتید سپس پس از آنکه قدرت پیدا کردید سنت های پیغمبر را یکی پس از دیگری شکستید. شاهد این سخن آنکه امام علیه السلام می گوید: «من هرگز دینم را تغییر ندادم و سنت را نشکستم»، بنابراین آنچه جمعی از شارحین نهج البلاغه گفتند که جمله «تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ» راجع به عدم پذیرش اسلام قبل از فتح مکه است با توجه به سخنی که امام علیه السلام درباره خود می گوید تفسیر صحیحی به نظر نمی رسد. به خصوص که واژه ترک در جایی گفته می شود که انسان قبلاً چیزی را پذیرفته باشد یا به مکانی رفته باشد و یا آن را رها سازد.

نکته ها

۱- مقایسه شجاعت امام علیه السلام با دشمنانش

از نکات جالبی که درباره میزان شجاعت معاویه و عمرو عاص در تواریخ

آمده این است که واقدی مورخ معروف طبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده، می نویسد: - بعد از آنکه علی علیه السلام شهید شد و معاویه بر عریکه قدرت نشست، روزی به عمرو عاص گفت: ای ابا عبد الله (کنیه عمرو عاص ابا عبد الله بود) هر زمان که تو را می بینم خنده ام می گیرد. عمرو گفت: برای چه؟ گفت: من به یاد روزی می افتم که علی در صفین به تو حمله کرد و تو از وحشت برای اینکه از مرگ حتمی نجات یابی عورت خود را آشکار ساختی (و علی حیا کرد و تو نجات یافتی) عمرو گفت: من هم از دیدن تو بیشتر خنده ام می گیرد، زیرا به یاد آن روز می افتم که علی فریاد زد و تو را به میدان دعوت کرد ناگهان نفس در سینه ات پیچید و زبان در دهانت قفل شد و آب دهانت در گلویت گیر کرد و لرزه بر اندامت افتاد و چیز دیگری از تو سر زد که نمی خواهم بگویم. معاویه گفت چگونه ممکن است چنین چیزی شده باشد در حالی که دو قبیله عک و اشعریون از من حمایت می کردند؟ عمرو گفت: تو خود می دانی که آنچه را گفتم واقع شد در حالی که آن دو قبیله هم اطراف تو را گرفته بودند حال فکر کن اگر به میدان می آمدی چه بر سرت می آمد معاویه که پاسخی برای این سخن نداشت گفت: ای ابا عبد الله شوخی را رها کن و سخنان جدی بگو، ترس و فرار از علی بر هیچ کس عیب نیست؛ (ان الجبن و الفرار من علی لا عار علی احد فیهما). (۱)

ص: ۱۴۷

۱-۱). از نکات جالب تاریخ اینکه شبیه این داستان درباره بسر بن ارطاه که او را یکی از شجاعان عرب می دانستند واقع شد. ابن عبد البر در کتاب استیعاب (ج ۱، ص ۱۶۴) آورده است که بسر با معاویه در صفین حضور داشت. معاویه بسر را تشجیع به جنگ با امیر مؤمنان کرد و به او گفت: «من شنیده ام تو آرزو داری با او روبه رو شوی اگر بر او پیروز شوی دنیا و آخرت در اختیار توست» و پیوسته او را تشجیع می کرد و به او وعده می داد تا اینکه بسر چشمش به امیر مؤمنان افتاد که در میدان جنگ بود. بسر به سوی امام علیه السلام آمد و با امام درگیر شد. حضرت با ضربه ای او را بر زمین افکند او نیز متوسل به همان چیزی شد که عمرو عاص متوسل شده بود؛ یعنی پیراهن خود را بالا زد و عورت خود را نمایان ساخت. امام از او چشم پوشید همان گونه که از عمرو عاص چشم پوشیده بود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۶ و ۳۱۷)

۲- آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟

ابن ابی الحدید می گوید: از استاد نقیب پرسیدم آیا معاویه در جنگ بدر همراه مشرکان حاضر بود؟ گفت: آری سه نفر از اولاد ابوسفیان حنظله، عمرو و معاویه در این جنگ حضور داشتند یکی از آنها (حنظله) کشته شد و دیگری (عمرو) اسیر گشت و معاویه فرار کرد و پیاده به سوی مکه به راه افتاد هنگامی که به مکه رسید هر دو پای او ورم کرده بود و دو ماه معالجه کرد تا بهبودی یافت.

سپس استاد او می افزاید: هیچ یک از مورخان در این مسأله تردید ندارند که حنظله به دست علی علیه السلام کشته شد و برادرش عمرو اسیر گشت. علاوه بر این غیر از معاویه کسی در جنگ بدر فرار کرد، که از همه اینها شجاع تر بود و آن عمرو بن عبدود، یکه تاز میدان بود. او در جنگ بدر حضور داشت و با پای پیاده فرار کرد و هنگامی که به مکه رسید بیمار بود و بعد از بهبودی در جنگ خندق شرکت کرد و به دست علی علیه السلام کشته شد و آنچه از دست امام علیه السلام روز بدر رفته بود روز خندق جبران شد.

سپس می افزاید: مردی از اعمش سؤال کرد: آیا معاویه از بدریون بود؟ گفت:

آری معاویه در جنگ بدر حضور داشت؛ ولی در لشکر دشمن.

امام علیه السلام نیز در یکی از نامه های خود به داستان فرار معاویه اشاره می فرماید و می گوید: من چیزی را به خاطر تو می آورم که حتماً فراموش نکرده ای، در آن روز که برادرت حنظله کشته شد و برادر دیگری را اسیر کردم و به سراغ تو آمدم فرار کردی و اگر نه این بود که من فرار کنندگان را تعقیب نمی کنم، تو سومین آنها بودی. (۱)

ص: ۱۴۸

وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِرًا بِدَمِ عُثْمَانَ. وَ لَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا، فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَضَعُجُ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْكَ ضَجِيجَ الْجَمَالِ بِالْأَثْقَالِ، وَ كَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ، وَ الْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَ مَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَ هِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ.

ترجمه

تو گمان کردی برای انتقام خون عثمان آمده ای، درحالی که خوب می دانی خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شد و اگر به راستی طالب خون او هستی، از همان جا که میدانی آنرا طلب کن، گویا تو را می بینم که از رویارویی در جنگ ضجه و ناله می کنی همچون شتران سنگین بار و گویا تو را مشاهده می کنم که با جمعیت خود بر اثر ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست و کشتگانی که پشت سر هم روی زمین می افتند، ناله و فریاد بر آورده ای و مرا به کتاب خدا دعوت می کنی و این در حالی است که جمعیت تو به آن کافر و منکرند یا بیعت خود را شکسته اند.

شرح و تفسیر: آینده ه شوم و تاریک دشمن!

آینده ه شوم و تاریک دشمن!

در آخرین بخش این نامه امام علیه السلام باز به از داستان قتل عثمان سخن می گوید که معاویه آن را بهانه ای برای تمرد و مخالفت خود قرار داده بود و خونخواهی

عثمان را بهانه کرده بود می فرماید: «تو گمان کردی برای انتقام خون عثمان آمده ای درحالی که خوب می دانی خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شد و اگر به راستی طالب خون او هستی، از همان جا که میدانی آن را طلب کن»؛ (وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ نَائِرًا (۱) بِدَمِ عُثْمَانَ. وَ لَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا).

اشاره به اینکه اگر شرکای خون عثمان را می خواهی دوستان تو طلحه و زبیر بودند و اگر به دنبال کسانی هستی که او را تنها گذاشتند و فریاد استغاثه او را پاسخ ندادند، خودت بودی که عثمان به تو نوشت و از تو تقاضای کمک کرد؛ ولی تو هیچ گامی برای او بر نداشتی، بنابراین تو در خونخواهی عثمان صادق نیستی و اگر صادق بودی مسیری غیر از این داشتی.

سپس امام علیه السلام آینده جمعیت معاویه و جنگ او را با یارانش چنین پیشگویی می کند، می فرماید: «گویا تو را می بینم که از رویارویی در جنگ ضجه و ناله می کنی همچون شتران سنگین بار»؛ (فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَضَعُجُ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْكَ (۲) ضَجِيجَ الْجِمَالِ (۳) بِالْأَثْقَالِ).

همان گونه که می دانیم این پیشگویی در جنگ صفین واقع شد و هنگامی که لشکر امام علیه السلام عرصه را بر لشکر معاویه تنگ کرده بودند و مالک اشتر به سراپرده معاویه نزدیک می شد و چیزی نمانده بود او را به قتل برساند، فریاد و ناله معاویه و همراهانش بلند شد.

و در پیشگویی دوم می فرماید: «و گویا تو را مشاهده می کنم که با جمعیت خود بر اثر ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست و کشتگانی که پشت سر هم

ص: ۱۵۰

۱-۱). «نائر» به معنای خونخواه از ریشه «نثر» بر وزن «سرد» به معنای خونخواهی گرفته شده و اینکه درباره بعضی از معصومین علیهم السلام گفته می شود: «یا ثار الله» یعنی ای کسی که خونخواهش خداست نه یک فرد و یک قبیله.

۲-۲). «عضّ» از ریشه «عضّ» به معنای دندان گرفتن گرفته شده است.

۳-۳). «جمال» جمع «جمل» به معنای شتر است؛ مانند «جبال» که جمع «جبل» است.

روی زمین می افتند، ناله و فریاد بر آورده ای و مرا به کتاب خدا دعوت می کنی و این در حالی است که جمعیت تو به آن کافر و منکرند یا بیعت خود را شکسته اند؛ (وَ كَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِّنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَ مَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَ هِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ). (۱)

این پیشگویی نیز کاملاً به وقوع پیوست و هنگامی که لشکر شام زیر ضربات یاران علی علیه السلام توان خود را از دست داده بودند و پی در پی روی خاک می افتادند، گروهی به همراهی عمرو عاص قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و گفتند: ما تسلیم کتاب الله هستیم و هر چه بگویند سر بر فرمانش می نهیم. این در حالی بود که گروهی از شامیان در حقیقت کافر و منکر کتاب الله بودند؛ زیرا با امام علیه السلام به حق بیعت نکرده بودند و گروه دیگری در میان آنها از بیعت کنندگان با امام علیه السلام بودند که بر خلاف تمام اصول شناخته شده اسلامی و رسم دیرینه ای که در میان عرب بود بیعت خود را شکستند و به معاویه و دشمنان امام علیه السلام پیوستند.

البته ممکن است کسانی ایراد کنند که این تعبیر امام علیه السلام راه سوء استفاده را به دشمن برای استفاده ناصواب از قرآن مجید به هنگام نزدیک شدن به شکست نهایی نشان داد؛ ولی این سخن صحیح نیست، زیرا امام علیه السلام تنها اشاره مجمل و کمرنگی به این جریان می کند که برای معاویه و یارانش در آن زمان مفهوم نبود، زیرا تنها سخن از دعوت به کتاب الله به میان آورده، هر چند امروز برای ما که از ماجرای تاریخی آن آگاهیم، این اشاره اشاره گویایی است.

نکته: پیش بینی هایی که انجام شد

پیش بینی هایی که انجام شد

پیشگویی هایی که امام علیه السلام در این نامه کرده و برای معاویه نوشته است دقیقاً

ص: ۱۵۱

۱- ۱). «حائده» به معنای مایل شونده از طریق مستقیم از ریشه «حید» بر وزن «صید» به معنای میل به یک طرف. این واژه به معنای بیعت شکن نیز بکار می رود.

صورت گرفت، زیرا صبح روز سه شنبه دهم ماه صفر سال ۳۷ هجری پس از نماز صبح دو لشکر به سختی با یکدیگر نبرد کردند. لشکر شام سخت و امانده شد و لشکر امام علیه السلام که با سخنان گرم و آتشین مالک اشتر پیش می رفت، چیزی نمانده بود که لشکر شام را به کلی متلاشی کند و معاویه را به قتل برسانند یا اسیر کنند.

عمار بن ربیع می گوید: اشتر در میان یارانش ایستاد و گفت: «تمام خاندانم به فدایتان باد آنچه‌تان به شدت حمله کنید که خدا را از خود خوشنود سازید و آیین حق را عزت بخشید به من نگاه کنید به هر سو حمله کردم حمله کنید».

اشتر چنان غرق در جنگ شده بود که کلاهش را از سر برداشت و بر قربوس زین (قسمت برجسته جلوی زین) گذارد و فریاد می زد: مؤمنان استقامت کنید.

ابن ابی الحدید در اینجا می گوید: آفرین به مادری که او را زاد اگر کسی سوگند یاد کند که بعد از علی علیه السلام در میان عرب و عجم کسی شجاع تر از اشتر نبوده، خلافتی نگفته است.

سرانجام مالک اشتر و همراهانش لشکر شام را در هم پیچیدند، پرچم داران آنها را کشتند و تا لشکرگاه آنان پیش تاختند. این جنگ تا شب هم ادامه یافت که آن شب به نام «لیله الهیر» (۱) معروف شد.

در این هنگام اشتر فرمانده میمنه لشکر بود و ابن عباس فرمانده میسره و علی علیه السلام در قلب سپاه و نشانه های پیروزی و پیشرفت کاملاً آشکار شد.

این جریان را به معاویه گزارش دادند و او عمرو عاص را طلبید و گفت امشب شبی است که تا فردا کار ما یکسره خواهد شد فکری کن و نقشه ای طرح نما.

عمرو گفت مردان تو توان مردان علی علیه السلام را ندارند به علاوه تو مثل علی علیه السلام نیستی هدف او شهادت در راه خداست و هدف تو دنیا، از همه گذشته عراقیان از

ص: ۱۵۲

۱- ۱). «هریر» در لغت به معنای زوزه کشیدن سگ به هنگام ناراحتی است و این اشاره به ناله و فریاد شامیان در آن شب دارد.

پیروزی تو وحشت دارند، زیرا می دانند تو به آنها ستم می کنی ولی شامیان از پیروزی علی علیه السلام ترسی ندارند، زیرا می دانند او مردی با محبت است و به کسی ظلم و ستم نخواهد کرد. تنها راهی که به نظر من می رسد این است که لشکر تو به هنگام صبح قرآن را بر نیزه کنند و بگویند ما به حکومت قرآن راضی هستیم، این کار میان لشکر علی علیه السلام اختلاف خواهد افکند و جنگ سرنوشت دیگری پیدا می کند. و چنین شد که شرح آن را در گذشته بیان کردیم. (۱)

ص: ۱۵۳

۱-۱). به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۵۶ مراجعه شود.

اشاره

و من وصیه له علیه السلام

وصی بها جيشا بعثه إلى العدو

از وصایا و سفارشهای امام علیه السلام است

به سپاهی که آنها را به سوی دشمن فرستاد (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در شرح سند نامه ذکر شده است، این نامه بخشی از نامه ای است که امام علیه السلام برای دو نفر از فرماندهان لشکر هنگام حرکت به سوی صفین مرقوم داشت و گفته شده که امام علیه السلام، مالک اشتر را امیر بر هر دو فرمانده قرار داد.

ص: ۱۵۵

۱-۱). سند نامه: این نامه را پیش از سید رضی، نصر بن مزاحم که حدود ۲۰۰ سال قبل از سید رضی می زیسته، در کتاب صفین آورده و حسن بن شعبه حرّانی در تحف العقول و دینوری در کتاب الاخبار الطوال نقل کرده اند. ابن میثم بحرانی که از شارحان نهج البلاغه است این نامه را با اضافات قابل توجهی آورده که نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۴) نویسنده مصادر تصریح می کند که این نامه بخشی از نامه مفصل تری است که امام علیه السلام آن را به زیاد بن نصر حارثی و شریح بن هانی که فرمانده دو لشکر از لشکریان امام علیه السلام بودند نگاشت. در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این نامه تحت شماره ۱ از نامه امیر مؤمنان علی علیه السلام در ص ۹۴۵ آمده است.

امام علیه السلام در این نامه تمام امور مهمی را که مربوط به روشهای لشکرکشی و موضع گیری در برابر دشمن است و چگونگی استفاده از فرصت ها و پرهیز از کمین دشمن و چگونگی حمایت از لشکر در شبها به هنگام استراحت و مسائل دقیق دیگری از این قبیل را بیان فرموده است. به راستی دقت نظر امام علیه السلام به قدری عمیق است که برنامه تنظیمی حضرتش در هر عصر و زمان برای لشکریان اسلام قابل استفاده است.

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدُ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مَعَكُمْ كُرْكُمٌ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِذَاءٌ، وَ دُونَكُمْ مَرَدًّا. وَ لَتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ، وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صِيَاصِي الْجِبَالِ، وَ مَنَاكِبِ الْهَضَابِ، لئَلَّا يَأْتِيَكُمْ الْعِدُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَهُ أَوْ أَمْنٍ. وَ اعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَ عُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ. وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانزِلُوا جَمِيعًا وَ إِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا، وَ إِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرَّمَاحَ كِفَّةً، وَ لَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً.

ترجمه

هنگامی که به دشمن رسیدید یا دشمن به سراغ شما آمد، لشکرگاه خود را در جلوی تپه ها یا دامنه کوهها یا کنار نهرها قرار دهید تا سبب حفاظت و ایمنی شما گردد و بهتر بتوانید از پیش رو به دفاع پردازید و باید همواره پیکار شما با دشمن از یک سو یا دو سو باشد (نه بیشتر زیرا تعدد جهات باعث تجزیه لشکر و تشتت قوا و آسیب پذیری آن می شود) مراقبان و دیدبانهایی بر قلّه کوهها و روی تپه ها و بلندیها قرار دهید مبادا دشمن از جایی که محل خطر یا مورد اطمینان شماست ناگهان به شما حمله کند و بدانید مقدمه لشکر چشمهای لشکرند، و چشمهای مقدمه، پیشگامان و نیروی اطلاعاتی لشکرند.

از پراکندگی و تفرقه سخت پرهیزید؛ بنابراین هنگامی که توقف کردید و پیاده شدید، همه با هم پیاده شوید و هر گاه کوچ کردید همه با هم کوچ کنید و هنگامی که پرده های تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را با نیزه به صورت

دایره ای در اطراف لشکر قرار دهید (و لشکر در وسط آن استراحت کند) ولی خوابتان باید بسیار سبک و کوتاه باشد همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می نوشد و یا مضمضه می کند.

شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر

آرایش صحیح لشکر

امام علیه السلام در این نامه و دستور العمل هفت فرمان مهم جنگی را برای آرایش صحیح لشکر و پیروزی بر دشمن بیان فرموده که دقت نظر آن حضرت را در مسائل مربوط به فرماندهی لشکر نشان می دهد.

نخست می فرماید: «هنگامی که به دشمن رسیدید یا او به سراغ شما آمد، لشکرگاه خود را در جلو تپه ها یا دامنه کوهها یا کنار نهرها قرار دهید تا سبب حفاظت و ایمنی شما گردد و بهتر بتوانید از پیش رو به دفاع پردازید؛ (فَإِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدُ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مَعَكُمْ كَرُّكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ (۱)، أَوْ سِفَاحِ (۲) الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ (۳) الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِذَاءٌ (۴)، وَ دُونَكُمْ مَرَدًّا). (۵)

امام علیه السلام هدف از این دستور را بیان فرموده، زیرا هنگامی که لشکر در کنار بلندی ها یا دامنه کوه یا کنار نهر باشد، این احتمال که دشمن لشکر را دور بزند و از عقب حمله کند و یا لشکر را به محاصره در آورد بسیار ضعیف خواهد بود.

ص: ۱۵۸

-
- ۱-۱). «اشراف» جمع «شرف» بر وزن «هدف» به معنای مکان مرتفع است و تعبیر به «قبل الاشراف» یعنی در جلوی بلندیها.
 - ۲-۲). «سفاح» در اصل به معنای ریزش آب است سپس به دامنه کوه «سفاح» گفته شده، زیرا آب از آن فرو می ریزد این واژه به عنوان کنایه در مورد زنا نیز بکار رفته است.
 - ۳-۳). «اثناء» جمع «ثنی» بر وزن «صنف» به معنای پیچ و خم است این واژه «اثناء» نیز به معنای وسط چیزی به کار می رود.
 - ۴-۴). «رذء» به معنای یار و یاور است.
 - ۵-۵). «مرء» گاه به معنای مانع و گاه به معنای محل بازگشت به کار می رود و در جمله بالا-همان گونه که گفتیم - هر دو معنا قابل قبول است.

امام علیه السلام در بیان دلیل این دستور به دو نکته اشاره می کند؛ نخست اینکه این گونه موضع گیری به شما کمک می کند و دیگر اینکه مانع حمله دشمن است.

مفهوم جمله دوم روشن است، زیرا دشمن در چنین شرایطی نمی تواند از پشت سر حمله کند و مفهوم جمله اول ممکن است این باشد که اگر لشکرگاه در دامنه شیب داری باشد، حرکت به سوی دشمن آسان تر است و حرکت دشمن به سوی لشکر اسلام سخت تر، البته این سخن تنها در مورد دامنه کوه ها و تپه ها صادق است.

این احتمال نیز در معنای «مرد» وجود دارد که منظور از «مرد» محل بازگشت بوده باشد یعنی هر گاه گروهی از شما بخواهند ساعتی عقب نشینی کرده و استراحت کنند و آماده حمله مجدد شوند، دامنه کوه ها و مانند آن محل بازگشت خوبی برای آنان خواهد بود.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که چنین موضعی فایده سومی نیز دارد و آن اینکه افراد بزدل و ترسو از لشکر خودی کمتر می توانند فرار کنند، زیرا پشت سر مانعی وجود دارد.

سپس امام علیه السلام به دستور دوم اشاره کرده می فرماید: «و باید همواره پیکار شما با دشمن از یک سو یا دو سو باشد (نه بیشتر، زیرا تعدد جهات باعث تجزیه لشکر و تشتت قوا و آسیب پذیری آن می شود)»؛ (و لَتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ).

به همین دلیل یکی از دام های دشمنان در گذشته و امروز این بوده که برای در هم شکستن مخالفین خود جبهه های متعددی در جنگهای نظامی یا سیاسی بگشایند تا نیروی مخالف را تجزیه و تشتت کنند. ممکن است منظور از دو جبهه، دو جبهه مختلف مثلاً شرقی و غربی نباشد، بلکه دو جبهه باشد که به اصطلاح امروز به صورت دایره و گازانبری پیش می رود و نتیجه اش ممکن است به محاصره کامل دشمن بینجامد.

آن گاه در سومین دستور می فرماید: «مراقبان و دیدبان هایی بر قلّه کوهها و روی تپه ها و بلندیها قرار دهید مبادا دشمن از جایی که محل خطر یا مورد اطمینان شماست ناگهان به شما حمله کند»؛ (وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي (۱) الْجِبَالِ، وَ مَنَاقِبِ (۲) الْهَضَابِ، لِنَلَّا يَا تَيْكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ).

امام علیه السلام در این دستور دو نقطه حساس را مورد توجه قرار داده است؛ یکی قلّه کوه ها و دیگر فراز تپه ها و بلندی ها، چرا که اشراف بر تمام اطراف دارند و قرار دادن دیده بان در آنجا جلوی حمله های غافلگیرانه را می گیرد.

تعبیر به «مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ» ناظر به این است که حمله غافلگیرانه دشمن ممکن است از محلی باشد که انتظار آن نمی رود یا محلی که انتظار آن می رود، بنابراین باید دیده بان ها تمام این نقاط را زیر نظر داشته باشند.

در چهارمین دستور اشاره به یکی از تقسیمات مهم لشکر کرده می فرماید: «و بدانید مقدمه لشکر چشمهای لشکرند، و چشمهای مقدمه، پیشگامان و نیروی اطلاعاتی لشکرند»؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عِيُونُهُمْ، وَ عِيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ).

در گذشته چنین معمول بود که هرگز انبوه لشکر همه با هم حرکت نمی کردند بلکه گروهی از زبده ها را به عنوان مقدمه به فاصله ای جلوتر می فرستادند و در میان این گروه افراد زبده تری بودند که پیشاهنگان و طلایه داران بودند که در واقع به عنوان نیروهای اطلاعاتی زبردست لشکر عمل می کردند و به محض آگاهی از وضع دشمن، فرمانده اصلی لشکر را با خبر می ساختند تا بتوانند موضع گیری صحیحی داشته باشند.

ص: ۱۶۰

۱-۱). «صیاصی» جمع «صیصیه» یا «صیصه» در اصل به معنی شانه ای است که بافنده تار و پود پارچه خود را با آن نظم می بخشد و یا شاخکی که در پای بعضی از پرندگان است سپس به قلعه های محکم که بر فراز کوه ها ساخته می شود و نیز به قلعه کوه ها اطلاق شده است و در عبارت بالا معنی اخیر اراده شده است.

۲-۲). «مناکب» جمع «منکب» بر وزن «مغرب» به معنای شانه و دوش است و با توجه به اینکه هضاب جمع هضبه (بر وزن حمزه) به معنای کوه های پهن نسبتاً مسطح است، «مناکب هضاب» به معنای قسمت های بالای این گونه کوه هاست که شانه کوه محسوب می شود.

در دستور پنجم آنها را به شدت از تفرقه بر حذر می‌دارد می‌فرماید: «از پراکندگی و تفرقه سخت بپرهیزید، بنابراین هنگامی که توقف کردید و پیاده شدید، همه با هم پیاده شوید و هر گاه کوچ کردید همه با هم کوچ کنید؛ (وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَأَنْزِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا أَرْتَحَلْتُمْ فَأَرْتَحِلُوا جَمِيعًا).

با توجه به اینکه امام علیه السلام این دستورات را به «زیاد بن نصر حارثی» و «شریح بن هانی» که سرکرده مقدمه لشکر بودند بیان می‌کند منظور این است که مقدمه لشکر به صورت پراکنده عمل نکنند و همه با هم باشند تا ضعف و فتور به آنها دست ندهد.

حضرت در ششمین دستور شیوه آسایش شبانه لشکر را بیان کرده و می‌فرماید: «و هنگامی که پرده های تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را با نیزه به صورت دایره ای در اطراف لشکر قرار دهید (و لشکر در وسط آن استراحت کند)؛ (وَ إِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً). (۱)

این همان چیزی است که در دنیای امروز نیز چه در میدان جنگ و چه در غیر آن افرادی را می‌گمارند که به اصطلاح کشیک دهند و از لشکر یا اماکن حساس در داخل شهرها و پادگان ها مراقبت به عمل آورند و به محض اینکه احساس خطری کنند، زنگ های بیدار باش را به صدا در بیاورند و امروز به عنوان نیروی حفاظت از آن یاد می‌شود.

در هفتمین و آخرین دستور به بدنه لشکر نیز توصیه می‌کند که هنگام استراحت شبانه به سراغ خواب عمیق نروند همانند کسانی که آسوده در خانه هایشان در بستر می‌خوابند. می‌فرماید: «ولی خوابتان باید بسیار سبک و کوتاه باشد همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می‌نوشد و یا مضمضه

ص: ۱۶۱

۱- ۱). «کفه» جمع «کفاف» به معنای شیئی مدور است و کفه ترازو را به همین مناسبت کفه می‌گویند که به صورت دایره می‌باشد.

می کند»؛ (وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً).

درست شبیه کسی که در انتظار مسافر یا میهمان یا فرد عزیز دیگری است که شب وارد می شود اندکی می خوابد و بیدار می شود سپس می خوابد و باز بیدار می شود. لشکر اسلام در مقابل دشمن باید این گونه استراحت کنند مبادا دشمن با شیخون ضایعات فراوانی به بار آورد. این معنا تشبیه به جرعه جرعه نوشیدن یا مضمضه آب در دهان است.

البته این نکات دقیق هفتگانه در بیان امام علیه السلام، دستوراتی درباره مقدمات لشکر و مسیر راه است؛ اما تاکتیک های مربوط به میدان جنگ را در بعضی از خطبه های گذشته بیان فرموده است. (به خطبه ۱۱ در جلد اول صفحه ۴۸۷ و خطبه ۶۶ در جلد سوم صفحه ۹۱ به بعد و خطبه ۱۲۴ جلد پنجم صفحه ۲۵۸ به بعد مراجعه شود).

ص: ۱۶۲

اشاره

و من وصیه له علیه السلام

وصی بها معقل بن قیس الریاحی حین أنفذه إلی الشام

فی ثلاثه آلاف مقدمه له

از وصایای و سفارش های امام علیه السلام است

که معقل بن قیس ریاحی، در آن هنگام که او را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر خویش به سوی شام فرستاد. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه همانند سایر نامه هایی که امام علیه السلام به فرماندهان سپاهش می نویسد با

ص: ۱۶۳

۱ - ۱). سند نامه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که در نبرد امام علیه السلام با شامیان هنگامی که به مدائن رسید، معقل بن قیس ریاحی را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر به سوی شام فرستاد و به او سفارش هایی فرمود که شریف رضی بخشی از آن را برگزیده است. بخش دیگری از این وصیت را نیز نصر بن مزاحم در کتاب صفین آورده است و بدون شک مصدری که شریف رضی از آن نقل نموده غیر از کتاب صفین نصر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۶) سپس می افزاید: مرحوم ابن میثم نیز در شرح خود بر نهج البلاغه اضافه ای را بر آنچه سید رضی آورده است نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری اخذ کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۸۰) و شگفتنا اینکه در کتاب تمام نهج البلاغه چیزی اضافه بر آنچه سید رضی آورده است جز یکی دو کلمه در پایان آن دیده نمی شود. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۴)

توصیه به تقوا و پرهیزکاری شروع می شود؛ همان تقوایی که خمیر مایه هر گونه سعادت است. آن گاه دستوراتی در مورد بسیج نیروها و چگونگی حرکت به سوی دشمن و نخستین برخورد با آنها بیان می فرماید.

امام علیه السلام در این نامه مرتب تأکید می کند که آغازگر جنگ نباشید و چنان به دشمن نزدیک نشوید که احساس آمادگی جنگ کند و آنقدر دور نایستید که حمل بر ضعف و ترس نماید. لشگر را خسته نکنید. در مسیر راه، آغاز شب استراحت و سحرگاهان حرکت کنید و در وسط روز که هوا گرم است اطراق کنید و... وصایای دیگری که همه از روح بلند امام علیه السلام و صلح طلبی آن حضرت و رعایت اخلاق اسلامی حتی در مقابل دشمن حکایت می کند.

ص: ۱۶۴

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ. وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ. وَسِرِّ الْبُرْدَيْنِ، وَغَوَّزِ بِالنَّاسِ، وَرَفَّهُ فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَيِّكِنًا، وَقَدَّرَهُ مُقَامًا لَا ظِعْنَ، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرَوْحَ ظَهْرِكَ. فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحْرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَهِ اللَّهِ. فَإِذَا لَقَيْتَ الْعَدُوَّ فَاقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًا، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوًّا مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْسَبَ الْحَرْبَ. وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعِدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَأْنُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.

ترجمه

تقوای الهی را پیشه کن، همان خدایی که سرانجام باید به لقای او برسی و عاقبتی جز حضور در پیشگاهش نداری، جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن، صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت در آور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر، در ابتدای شب حرکت مکن چرا که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای توقف تعیین نموده نه کوچ کردن؛ بنابراین شب هنگام بدنت را آرام ساز و مرکب ها را نیز آسوده بگذار و پس از توقف به هنگام سحرگاه یا وقتی که سپیده می دمد به یاری خدا حرکت نما و هنگامی که دشمن را ملاقات کردی، در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گیر، نه آنقدر به دشمن نزدیک شو مانند کسی که می خواهد آتش جنگ را برافروزد و نه آنقدر دوری کن، همانند کسی که از جنگ می ترسد (این گونه باش) تا فرمان من به تو برسد، مبادا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت جنگ را آغاز کنی.

شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد

دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد

امام علیه السلام در آغاز این نامه فرمانده لشکر (معقل بن قیس) را به تقوای الهی سفارش می کند و می فرماید: «تقوای خداوند را پیشه کن؛ همان خدایی که سرانجام باید به لقای او برسی و عاقبتی جز حضور در پیشگاهش نداری»؛ (اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ).

این تعبیرات در حقیقت برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ» (۱) و در جای دیگر می فرماید: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (۲).

آری هر که باشی و به هر جا برسی عاقبت باید به لقای الله بشتابی و در محضر عدلش حضور یابی و حساب اعمال خود را پس دهی.

اگر امام علیه السلام نامه خود را با توصیه به تقوا و یادآوری معاد آغاز می کند، به جهت آثار مختلف آن است، زیرا از یک سو سبب می شود که دستورهای دنبال آن را مو به مو اجرا کند و از سوی دیگر چون برنامه لشکر، برنامه جهاد فی سبیل الله و سیر الی الله است، به آنها روحیه می دهد و آمادگی آنان را برای پیکار با دشمن بیشتر می کند.

آن گاه امام علیه السلام به ده دستور جنگی در مورد اعزام نیروها به میدان نبرد و چگونگی مقابله با دشمن، اشاره می فرماید که در واقع همه جنبه مقدماتی و آمادگی دارد؛ نخست می فرماید: «جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن»؛ (وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ).

این دستور نخستین، بیانگر روح مسالمت جوی انسان است که نمی خواهد آغازگر جنگ، مسلمانان باشند و تا دشمن شروع نکند، آنها اقدام به جنگ نکنند.

ص: ۱۶۶

۱- ۱. بقره، آیه ۲۲۳.

۲- ۲. نجم، آیه ۴۲.

قرآن مجید می فرماید: «وَإِنْ جُنْحُوا لِلْسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی؛ و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست». (۱)

سپس در دومین، سومین و چهارمین دستور می افزاید: «صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت در آور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر»؛ (و سِرِّ الْبُرْدَيْنِ (۲)، وَ غَوَّزٍ (۳) بِالنَّاسِ، رَفُّهُ (۴) فِي السَّيْرِ).

بدیهی است هر گاه لشکر عجلاننه و با شتاب به سوی میدان حرکت کند و ملا-حظه سرما و گرما و استراحت را ننماید، هنگامی که وارد میدان می شود خسته و ناتوان است و پیکار با دشمن برای او بسیار دشوار.

آن گاه در پنجمین و ششمین دستور می فرماید: «در ابتدای شب حرکت مکن چرا که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آنرا برای توقف تعیین نموده نه کوچ کردن، بنابراین شب هنگام بدنت را آرام ساز و مرکب ها را نیز آسوده بگذار و پس از توقف به هنگام سحر یا وقتی که سپیده می دمد به یاری خدا حرکت نما»؛ (وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَنًا، وَقَدْرَهُ مُقَامًا لَا ظَعْنًا، فَأَرِخْ فِيهِ بَدَنَكَ، رَوْحَ ظَهْرِكَ. فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَبْطُحُ (۵) السَّحْرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ

ص: ۱۶۷

۱-۱. انفال، آیه ۶۱.

۲-۲. «بردین» تشبیه «برد» به معنای سرماست و اشاره به صبح و عصر است که هوا نسبتاً خنک تر است.

۳-۳. «غور» از ماده «غور» بر وزن «قول» در منابع لغت دو معنا برای آن ذکر شده است: نخست خوابیدن در نیمه روز که گاه از آن تعبیر به قیلوله می شود و دوم فرو رفتن در باطن و عمق چیزی است و در جمله بالا- معنای اول اراده شده است و گاه این واژه به معنای حمله و غارت کردن نیز بکار رفته است.

۴-۴. «رفه» از ریشه «ترفیه» و از ریشه «رفوه» به معنای آسایش و راحت بودن زندگی گرفته شده و رفاه نیز به عنوان یکی از مصدرهای این واژه ذکر شده است.

۵-۵. «ینبطح» از ریشه «بطح» بر وزن «فتح» به معنای گستردن است و جمله «ینبطح السحر» به معنای گسترش سحر گاهان و آشکار شدن نشانه های آن است. این واژه گاه به معنای دراز کشیدن در روی زمین نیز آمده است.

عَلَىٰ بَرَكَهَ اللَّهِ).

این سخن اشاره به همان چیزی است که بارها در قرآن مجید آمده است که شب را خداوند مایه آرامش قرار داده: «فَالْقُلُوبُ الْأَضْيَابُحَ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَيِّكِنًا»؛ خداوند شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش قرار داده است». (۱) همین مضمون در سوره یونس، آیه ۶۷، قصص، آیه ۷۳، غافر، آیه ۶۱ و در آیات دیگر نیز آمده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه قرآن شب را وسیله آسایش و آرامش قرار داده در حالی که امام علیه السلام سخن از آغاز شب می گوید و سحر را استثنا می کند.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه منظور از شب تمام شب است به استثنای سحر که مقدار کمی از آخر شب است. از دستوراتی که درباره نماز شب داده شده به خوبی استفاده می شود که آخر شب مستثناست، لحظه بیداری و هشیاری و حرکت و جدیت و استغفار و توبه است همان گونه که در آیه قرآن آمده است: «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ». (۲)

از اینکه امام علیه السلام روی اوّل شب تکیه می کند به نظر می رسد علت آن است که بسیاری عادت دارند کاری را که از عصر شروع کرده اند تا مدتی از شب ادامه دهند، امام علیه السلام می فرماید: شب که آغاز شد توقف کنید و به نماز بایستید و سپس استراحت کنید.

جمله «رَوْحَ ظَهْرَكَ» به عقیده بعضی از مفسران اشاره به استراحت دادن مرکب های سواری مانند اسب است و بعضی آن را اشاره به شتران بارکش می دانند که نیازهای لشکر را با خود به سوی میدان جنگ می برد و مانعی ندارد که هر دو در این جمله مراد باشد.

ص: ۱۶۸

۱-۱. انعام، آیه ۹۶.

۲-۲. آل عمران، آیه ۱۷.

باید توجه داشت که یکی از معانی «ظهر» که در کتب لغت آمده حیواناتی است که بار بر دوش آنها می نهند و یا سوار بر آنها می شوند و اینکه بعضی از مفسران نهج البلاغه معنای «ظهر» را محدود به شتران بارکش یا محدود به اسبهای سواری کرده اند، درست به نظر نمی رسد.

آن گاه در هفتمین، هشتمین و نهمین دستور می فرماید: «و هنگامی که دشمن را ملاقات کردی در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گیر نه آنقدر به دشمن نزدیک شو مانند کسی که می خواهد آتش جنگ را بر افروزد و نه آنقدر دوری کن همانند کسی که از جنگ می ترسد (این گونه باش) تا فرمان من به تو برسد»؛ (فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَفَقِّفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَيْطًا، وَ لَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوًّا مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشَبَ (۱) الْحَرْبَ. وَ لَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعِدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي).

قرار گرفتن فرمانده لشکر در وسط آنها از یک سو مایه قوت قلب لشکر است و از سوی دیگر آسان تر می تواند فرمانش به تمام لشکر برساند.

در دهمین و آخرین دستور می فرماید: «مبادا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت با آنها پیکار کنید»؛ (وَ لَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَاؤُهُمْ (۲) عَلَى قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَ الْإِعْذَارِ (۳) إِلَيْهِمْ).

نکته: معقل بن قیس کیست؟

معقل بن قیس کیست؟

بعضی از مورخان گفته اند که او از مردان شجاع کوفه بود و فرماندهی بعضی

ص: ۱۶۹

۱-۱). «ینشب» از ریشه «نشوب» بر وزن «سجود» به معنای درگیر شدن و دخالت کردن در چیزی و گاه به معنای شعله ور شدن جنگ است و انشاب که از باب افعال است به معنای فرو بردن چنگ در گریبان کسی است و گاه به معنای برافروختن آتش جنگ می آید.

۲-۲). «شنان» مصدر است به معنای خصومت و دشمنی داشتن.

۳-۳). «اعذار» به معنای اتمام حجت کردن و راه عذر را بر دیگری بستن است.

از لشکرها را در زمان عمر بن خطاب به عهده داشت و او از شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و حضرت او را به فرماندهی بعضی از سپاهیان انتخاب می کرد و در روز جنگ جمل یکی از امیران لشکر بود. در ایمان و اخلاص او نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام همین بس که قبل از جنگ صفین هنگامی که لشکر در نخیله (منزلگاهی نزدیک کوفه) اجتماع کرده بودند، امام علیه السلام خطبه ای درباره جهاد در برابر شورشیان شام ایراد فرمود، معقل عرض کرد: «و الله یا امیر المؤمنین لا یتخلف عنک الا ظنن و لا یتربص بک الا منافق؛ به خدا سوگند ای امیر مؤمنان هیچ کس در این سفر از تو جدا نمی شود مگر فرد متهم و مورد سوء ظن و تردید نمی کند درباره تو مگر منافق».

در بعضی از روایات آمده است که در یکی از معرکه ها، مستورد که یکی از خوارج بود با معقل روبه رو شد. او نیزه ای بدست داشت و معقل شمشیری، او نیزه اش را در بدن معقل فرو کرد و معقل محکم با شمشیرش بر او کوفت و هر دو جان سپردند معقل به شهادت رسید و مستورد به جهنم. (۱)

ص: ۱۷۰

۱- ۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۲؛ تاریخ الامم و الملوک للطبری، ج ۴، ص ۱۴۴.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی أميرین من أمراء جیشه

از نامه های امام علیه السلام است

که به دو نفر از سران سپاهش نگاشته. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه در واقع بیانگر دو چیز است؛ نخست دستوری است به آن دو فرمانده لشکر که از مالک اشتر پیروی کنند و زیر نظر او قرار گیرند و دیگر اینکه اوصافی از مالک اشتر را بیان کرده که شایستگی او را برای هر فرماندهی نشان می دهد.

ص: ۱۷۱

۱- ۱). سند نامه: این نامه در تاریخ طبری (ج ۳، ص ۵۶۴) و در کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۱۵۳ آمده است. مصادر نهج البلاغه نیز به این دو که قبل از مرحوم سید رضی می زیستند نیز اشاره کرده است و در تاریخ طبری چنین آمده که امام علیه السلام این نامه را برای زیاد بن نصر و شریح بن هانی که دو فرمانده مقدمه سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام به سوی صفین بودند، نگاشته است. هنگامی که آنها به نیروهای معاویه نزدیک شدند با یکی از فرماندهان لشکر او که نامش ابو الاعور سلمی بود برخورد کردند و او را به اطاعت از امیر مؤمنان علیه السلام دعوت نمودند ولی او نپذیرفت جریان را بوسیله نامه ای به امام علیه السلام گزارش کردند امام علیه السلام مالک اشتر را به عنوان فرمانده همراه با این نامه نزد آنان فرستاد.

وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمْ يَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيْزِكُمْ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعًا وَمِجَنًّا، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهُنْهُ وَلَا سَقَطْتُهُ وَلَا بُطُوهَ عَمَّا الْإِسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

ترجمه

من مالک بن حارث اشتر را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم؛ گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید. او را زره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی کند، در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی دهد.

شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق

مالک فرماندهی لایق

امام علیه السلام در این نامه که به زیاد بن نصر و شریح بن هانی نوشته است نخست به مأموریت مهم مالک اشتر اشاره کرده و می فرماید: «من مالک بن حارث اشتر را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید»؛ (وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمْ يَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيْزِكُمْ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا).

سپس می افزاید: «او را زره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که

ص: ۱۷۳

۱- ۱). «حیز» به معنای مکان، حوزه و ناحیه است و از ریشه «حیازه» به معنای تملک کردن و در اختیار گرفتن است.

بیم سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی کند. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی دهد؛ (وَ اجْعَلَاهُ دِرْعًا وَ مَجْنًا (۱)، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهُنَّهٗ وَ لَا سَيْقَطَتُهُ (۲) وَ لَا بُطُوَّةَ عَمَّا اِلْتَرَاعَ اِلَيْهِ اَحْزَمٌ (۳)، وَ لَا اِسْرَاعَهُ اِلَى مَا الْبُطُءُ عَنْهُ اَمْتَلٌ). (۴)

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می شود که فرمانده لشکر باید کاملاً از نفرات خود حفاظت کند همچون زره و سپر برای افراد، آن گونه برنامه ریزی کند که ضایعات به حداقل برسد و کشته و مجروح کمتر باشد.

نکته دیگری که امام علیه السلام در این چند جمله بیان فرموده ویژگی های چهار گانه ای است که برای اشتر برشمرده که اگر در فرمانده ای جمع شود، آن فرمانده از هر نظر لایق و شایسته است.

۱. اینکه سستی به خرج ندهد و در برابر فشارهای دشمن و سنگینی برنامه های جنگی مانند کوه استوار باشد.

۲. در محاسبات خود کمتر دچار اشتباه شود، موقعیت نیروهای خودی و دشمن را به طور کامل ارزیابی کند و مطابق آن برنامه ریزی نماید.

۳. در میدان جنگ مسائلی پیش می آید که دقیقه ها و ثانیه ها در آن سرنوشت ساز است و باید با سرعت هر چه تمام تر عمل کرد. فرمانده لایق باید این دقیقه ها و ثانیه ها را بشناسد و بر طبق آن موضع گیری کند.

۴. به هنگام مبارزه لحظاتی پیش می آید که در آن خونسردی و ترک شتاب لازم است؛ مثلاً در جایی که دشمن تدریجاً به دام می افتد، اگر کار عجولانه ای شود از دام بیرون خواهد رفت. در این گونه موارد باید خونسرد بود.

ص: ۱۷۴

۱-۱). «مجنّ» به معنای سپر است، از ریشه «جنّ» بر وزن «فن» به معنای پوشانیدن گرفته شده است.

۲-۲). «سقطه» به معنای لغزش و سقوط است.

۳-۳). «احزم» از ریشه «حزم» بر وزن «نظم» به معنای محکم کاری کردن گرفته شده.

۴-۴). «امثل» به معنای افضل است.

به یقین فرماندهی که این چهار وصف در او باشد فرمانده بسیار با ارزشی است و این همان چیزی است که در مالک اشتر به اضافه صفات دیگر جمع بود.

نکته ها

۱- اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر

درباره مالک اشتر و شرح حال او به خواست خدا در ذیل بحث از نامه ۵۳ عهدنامه معروف مالک اشتر سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها اشاره ای به بعضی از ویژگی های او می شود.

ابن ابی الحدید در پایان همین نامه تحت عنوان «نبذ من الاقوال الحکیمه» سخنانی درباره مسائل مربوط به مدیریت و تدبیر امر جامعه بیان کرده و از افراد مختلفی سخنان کوتاهی در این زمینه بیان می کند سپس در پایان آن می گوید:

امیر مؤمنان علیه السلام همه آنچه را این گروه بیان کردند در یک جمله خلاصه کرده و درباره مالک اشتر بیان فرموده، آنجا که می گوید: «لا یخاف... وَ لَا بُطُوهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ، وَ لَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلُ؛ در آنجا که سرعت لازم است کندی نمی کند و در آنجا که کندی و خونسردی سزاوارتر است شتاب نمی کند».

در ذیل همین نامه می گوید: ارباب حدیث روایتی نقل کرده اند که دلالت بر فضیلت مهمی درباره اشتر می کند و گواهی قاطع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نسبت به ایمان او نشان می دهد و آن اینکه هنگامی که ابوذر در ربه در آستانه مرگ قرار گرفت (و همسرش بسیار بی تاب می کرد که بعد از مرگ وی چگونه وسائل غسل و کفن و دفن او را فراهم کند در حالی که در آن بیابان تنهاست) به همسرش گفت: بی تابی نکن که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: یکی از شما در بیابانی از دنیا خواهید رفت و گروهی از مؤمنان بر جنازه او حاضر می شوند و یقین دارم

آن فرد منم، بنابراین مراقب و منتظر باش که مؤمنانی از راه می‌رسند و امر کفن و دفن مرا بر عهده خواهند گرفت.

آن گاه از ابن‌عبدالبر در کتاب الاستیعاب نقل می‌کند، آن گروه که بعد از مرگ ابوذر ناگهان حاضر شدند، جماعتی بودند از جمله «حجر بن عدی» و «مالک اشتر» و این همان حجر بن عدی است که معاویه او را شهید کرد و از بزرگان و شخصیت‌های شیعه بود.

همسر ابوذر می‌گوید: هنگامی که ابوذر از دنیا رفت ناگهان گروهی از سواران را دیدم که همچون عقاب به سرعت در کنار جنازه او حاضر شدند رو به من کردند گفتند: ای زن چه مشکلی داری؟ گفتم: مردی از مسلمانان از دنیا رفته او را کفن کنید. سؤال کردند: او کیست؟ گفتم: ابوذر گفتند: همان یار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم؟ گفتم: آری، گفتند: پدران و مادران ما به فدای او. سپس با سرعت مراسم کفن و دفن او را انجام دادند. (۱)

این حدیث هم دلیل روشنی بر عظمت ابوذر است و هم مالک اشتر. شرح بیشتر را درباره این شخصیت والا مقام و بی‌نظیر اسلامی که از وفادارترین دوستان امیر مؤمنان علیه‌السلام بود، امام علیه‌السلام در چهار موضع دیگر نهج البلاغه بیان فرموده است؛ از جمله در نامه ۳۴ و ۳۸ و کلمات قصار شماره ۴۴۳ و ذیل نامه ۵۳ (فرمان مالک اشتر) که شرح آن را به خواست خدا خواهیم آورد.

۲- شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر

همان گونه که در بالا گفتیم امام علیه‌السلام این نامه کوتاه و پرمعنا را برای دو نفر از فرماندهان لشکری که به سوی میدان صفین فرستاده بود مرقوم داشت.

در مورد نفر اول یعنی شریح بن هانی، ابن‌عبدالبر در استیعاب می‌گوید: او

ص: ۱۷۶

(۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۰ (با تلخیص).

از کسانی بود که جاهلیت و اسلام را درک کرد و از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می شود و از بزرگان اصحاب علی علیه السلام و یاران نزدیک او بود که در تمام میدانهای نبرد با آن حضرت همراهی می کرد. (۱)

ذهبی در تاریخ خود آورده است که او در سال ۷۸ در عصر حجاج شهید شد در حالی که یکصد و بیست سال از عمر او گذشته بود و از قاسم بن مخیمه نقل می کند که می گوید، من در طائفه بنی حارث مردی برتر از شریح بن هانی ندیدم. (۲)

اما در مورد زیاد بن نضر که دومین فرمانده این سپاه بود مرحوم محقق نمازی شاهرودی در مستدرک علم رجال الحدیث می نویسد: او از ارکان اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و حضرت او را امیر طائفه مذحج و اشعریین قرار داده بود و امام علیه السلام او را با شریح بن هانی همراه دوازده هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر به سوی صفین فرستاد و از تاریخ طبری نقل می کند که امام علیه السلام به مالک اشتر دستور داد زیاد بن نضر را فرمانده میمنه لشکر و شریح بن هانی را فرمانده میسره لشکرش قرار بدهد و از جمله مأموریتهای او این بود که علی علیه السلام او را همراه عبدالله بن عباس برای گفتگوی با خوارج فرستاد و در پایان می افزاید: از مجموع این امور استفاده می شود که او مردی عالم و با کمال و صاحب ایمان و عدالت بود.

(۳)

ص: ۱۷۷

۱-۱. استیعاب، ج ۲، ص ۷۲.

۲-۲. تاریخ اسلام ذهبی، ج ۵، ص ۴۲۳.

۳-۳. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۴۵۵.

اشاره

و من وصیه له علیه السلام

لعسکره قبل لقاء العدو بصفین

از سفارشهای امام علیه السلام است

به لشکرش پیش از روبه رو شدن با دشمن در صفین. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه نیز مانند نامه های سابق مشتمل بر یک سلسله دستورات اخلاقی و انسانی درباره نبرد با دشمن است دستوراتی که بیانگر روح عطوفت و رأفت

ص: ۱۷۹

۱- ۱). سند نامه: نویسنده کتاب مصادر تصریح می کند که این وصیت و سفارش به طور متواتر از امام علیه السلام نقل شده است امام علیه السلام بارها همین سخنان را به عنوان توصیه و سفارش به اصحاب و یارانش می نمود. گروهی از کسانی که قبل از سید رضی بوده اند آنرا در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله طبری است که در کتاب تاریخ معروف خود در حوادث سال ۳۷ از عبد الرحمن بن جندب از پدرش نقل می کند که علی علیه السلام در هر میدان نبردی که با دشمن روبه رو می شدیم همین سفارشها را به ما می فرمود و نیز نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود همین مضمون را نقل کرده است، مرحوم کلینی نیز در کتاب فروع کافی در کتاب جهاد آن را از همان راوی (عبد الرحمن بن جندب از پدرش) آورده است همچنین مسعودی در مروج الذهب و ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح؛ و بعد می افزاید با توجه به این همه از راویان قبل از سید رضی نیازی نمی بینیم که نام کسانی را که بعد از سید رضی این نامه را از امام علیه السلام نقل کرده اند بیاوریم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۷)

اسلامی است و نشان می دهد مسائل اخلاقی در هیچ جا حتی در میدان جنگ نباید فراموش شود. دستوراتی که دنیای امروز بعد از گذشت ۱۴ قرن هنوز در ابتدای راه آن است و تنها بخشی از آن را توصیه می کند، توصیه ای که هرگز با عمل همراه نبوده است.

مخصوصاً امام علیه السلام در این وصیت درباره زنان سفارش زیادی می کند که کمترین آزاری به آنها نرسانند حتی اگر آنها دشنام عرضی به شما بدهند و رؤسای شما را سب و لعنت کنند. امام علیه السلام در این وصایای خود نخستین چیزی را که بر آن تاکید می کند این است که یارانش آغازگر جنگ نباشند، سفارشی که همه جا به یارانش می کرد.

ص: ۱۸۰

لَمَّا تَقَاتَلُوهُمْ حَيَّتِي يَدُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمِيدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ، وَتَزَكَّكُمْ إِيَّاهُمْ حَيَّتِي يَدُوكُمْ حُجَّةً أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ
الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَمَّا تَقَاتَلُوا مُدْبِرًا، وَ لَا تُصَيِّبُوا مُعَوِّرًا، وَ لَا تُجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ، وَ لَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى، وَ إِنِ شِئْتُمْ أَنْ تُعْرَضَ كُمْ، وَ
سَبَبِنَ أَمْرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقَوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ؛ إِنْ كُنَّا لَنُؤَمِّرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ إِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ؛ وَ إِنِ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ
الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعَيِّرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

ترجمه

با آنها ن جنگید تا آنها جنگ را آغاز کنند، زیرا به حمد خدا شما دارای حجت و دلیل هستید (شما پیرو امام علیه السلام و پیشوایی می باشید که خدا و خلق بر آن اتفاق دارند)، بنابراین اگر آنها آغازگر جنگ باشند، حجت و دلیل دیگری برای شما بر ضد آنهاست و هنگامی که به اذن خدا دشمن شکست خورد فراریان را نکشید، و بر ناتوان ها ضربه ای وارد نکنید، و مجروحان را به قتل نرسانید، زنان را با اذیت و آزار به هیجان نیاورید، هر چند آنها به شما دشنام دهند و به سرانتان بدگویی کنند، زیرا آنها از نظر قوا ناتوان و از نظر روحیه و عقل و خرد ضعیف اند و در آن زمان که زنان مشرکان (در عصر پیامبر) به ما بدگویی می کردند و دشنام می دادند (از سوی آن حضرت) دستور داده می شد که از آزار و اذیت آنها خودداری کنیم، حتی در زمان جاهلیت اگر مردی دست به روی زنی بلند می کرد و سنگی به سوی او پرتاب می نمود و یا او را با چوب می زد، همین امر باعث ننگ او و فرزندانش می شد!

بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ

در اینکه مخاطبان این نامه جنگ جویان جمل هستند یا صفین در میان مورخان و شارحان نهج البلاغه گفتگوست. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (۱) این توصیه را مربوط به جنگ جمل می داند، هر چند در جای دیگر نیز برای صفین نقل کرده است. مسعودی در مروج الذهب نیز آن را مربوط به جنگ جمل می داند.

ابن میثم این مشکل را در شرح نهج البلاغه خود حل کرده و می گوید: «این سفارشی بود که امام علیه السلام برای تمام صحنه های جنگ بیان می فرمود و همه جا بر آن تکیه می کرد» و قبل از ابن میثم نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ خود نیز آن را نقل کرده اند و با توجه به اینکه محتوا یک دستور عام است این سخن بعید به نظر نمی رسد.

به هر حال امام علیه السلام در این سفارش بر پنج نکته تأکید فرموده است:

نخست می فرماید: «با آنها نجنگید تا آنها جنگ را آغاز کنند، زیرا بحمد الله شما دارای حجت و دلیل هستید (شما پیرو امام علیه السلام و پیشوایی هستید که خدا و خلق بر آن اتفاق دارند) بنابراین اگر آنها آغازگر جنگ باشند حجت و دلیل دیگری برای شما بر ضد آنهاست»؛ (لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ، وَ تَرَكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَأُوكُمْ حُجَّةً أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ).

این دستوری است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به سپاهیان اسلام می داد و نتیجه اش همان است که امام علیه السلام در این گفتار بیان فرموده است که سپاه اسلام دارای دو دلیل روشن بر ضد دشمن می شوند؛ نخست اینکه پیروی آنها از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام بر اساس موازین صحیح و منطقی بوده است. دیگر اینکه وقتی آنها

ص: ۱۸۲

جنگ را آغاز کنند عملاً دلیل دیگری بر ضد خود اقامه کرده اند، زیرا سبب کشتن افراد بی گناه و کوشیدن در ایجاد فساد بر روی زمین و مصداق محارب خدا و رسول می شوند، زیرا هر کس اسلحه به روی مردم بی گناه کشد محارب است.

بنابراین مشمول آیه شریفه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً...» (۱) می شوند.

افزون بر این آنها مصداق آیه شریفه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»؛ هر کس به شما حمله کرد همانند حمله وی بر او حمله کنید» (۲).

سپس امام علیه السلام به بیان سه دستور مهم دیگر می پردازد و می فرماید: «و هنگامی که به اذن خدا دشمن شکست خورد، فراریان را نکشید و بر ناتوان ها ضربه ای وارد نکنید و مجروحان را به قتل نرسانید»؛ (فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا، وَلَا تُصِيبُوا مُعْوَرًا (۳)، وَلَا تُجْهِزُوا (۴) عَلَى جَرِيحٍ).

این سه دستور کاملاً جنبه اخلاقی دارد زیرا هدف در هم شکستن حرکت دشمن است نه انتقام جویی. کسی که صحنه نبرد را ترک کرده و فرار می کند کشتن آن مفهومی ندارد همچنین آن کس که ناتوان و آسیب پذیر شده، وارد کردن ضربت بر او با اصول جوانمردی سازگار نیست؛ مانند کسی که سلاح خود را از دست داده و یا از جنگیدن باز مانده و ناتوان شده و دیگر خطری از ناحیه او

ص: ۱۸۳

۱-۱. مائده، آیه ۳۳.

۲-۲. بقره، آیه ۱۹۴.

۳-۳. «معور» در اصل از ریشه «عار» و «عور» بر وزن «غور» به معنای عیب گرفته شده است. سپس به معنای نقاط آسیب پذیر به کار رفته و معور به کسی گفته می شود که توانایی دفاع از خود را ندارد و در برابر حمله مخالفین آسیب پذیر است و عضو جنسی را از این جهت عورت گفته اند که آشکار ساختن آن مایه عیب و عار است.

۴-۴. «لا- تجهیزوا» از ریشه «اجهاز» به معنای تسریع در قتل مجروحان و پایان دادن به عمر آنهاست، شبیه چیزی که امروز به عنوان زدن تیر خلاص گفته می شود.

احساس نمی شود؛ همچنین مجروحانی که بر خاک افتاده اند و توان جنگیدن در آنها باقی نمانده، با اصول انسانی سازگار نیست.

علمای تستری در شرح نهج البلاغه خود در اینجا سؤالی مطرح کرده و آن اینکه از بعضی روایات (مانند روایتی که مرحوم کلینی در جلد پنجم کافی نقل کرده) استفاده می شود که امام علیه السلام چنین دستوری را در جنگ جمل داد و در جنگ صفین عکس آن را فرمود و اجازه داد فراریان و مجروحان را بکشند.

ولی در روایت دیگری پاسخ این سؤال آمده است؛ امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَتَّبِعُوا مُدْبِرًا وَلَا يَقْتُلُوا أَسِيرًا وَلَا يُجَهِّزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ هَذَا إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنْ أَهْلِ الْبُغْيِ أَحَدٌ وَلَا يَكُنْ لَهُمْ فَتْنٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِذَا كَانَ لَهُمْ فَتْنٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا فَإِنْ أَسِيرَهُمْ يُقْتَلُ وَ مُدْبِرَهُمْ يُتَّبَعُ وَ جَرِيحَهُمْ يُجَهَّزُ عَلَيْهِ؛ طرفداران عدالت، حق ندارند فراریان را دنبال کنند و اسیری را به قتل برسانند و مجروحی را بکشند و این در صورتی است که از لشکر دشمن کسی که جنگ را ادامه دهد باقی نمانده باشد، اما اگر هنوز گروهی دارند جنگ را ادامه می دهند (و از ناحیه آنها احساس خطر می شود) اسیرانشان به قتل می رسند و فراریان را دنبال می کنند و مجروحان را می کشند» (۱).

کوتاه سخن اینکه رعایت آن اصول انسانی مربوط به جایی است که لشکر دشمن متلاشی شده و احتمال بازگشت و حمله مجدد در کار نیست و می دانیم که در جنگ بصره لشکر دشمن به طور کامل متلاشی شد.

آن گاه امام علیه السلام در پنجمین دستور می فرماید: «زنان را با اذیت و آزار به هیجان نیاورید، هر چند آنها به شما دشنام دهند و به سرانتان بدگویی کنند»؛ (وَ لَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى، وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَ سَبَبْنَ أُمَّرَاءَكُمْ).

آن گاه امام علیه السلام به بیان دلیل این دستور پرداخته می فرماید: «زیرا آنها از نظر قوا

ص: ۱۸۴

ناتوان و از نظر روحیه و عقل و خرد ضعیف اند؛ (فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ).

از آنجا که زنان توان نبرد ندارند، کینه خود را با دشنام دادن ابراز می کنند و از آنجا که روح و خردشان ضعیف است، انتقام جویی را در بدگویی و بدزبانی نشان می دهند؛ به همین دلیل افراد آگاه و بیدار نباید در برابر بدزبانی آنها واکنش نشان دهند. بگذارند عقده دل را با این سب و دشنام ها وا کنند و آرام بگیرند و به یقین اگر در برابر این سخنان زشت عکس العملی نشان داده شود، هیجان آنها بیشتر می شود و چه بسا سر از کفرگویی در آورند.

آن گاه امام علیه السلام اشاره به سیره و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر زنان مشرک می کند و می فرماید: «و در آن زمان که زنان مشرکان (در عصر پیامبر) به ما بدگویی می کردند و دشنام می دادند (از سوی آن حضرت) دستور داده می شد که از آزار و اذیت خودداری کنیم؛ (إِنْ كُنَّا لَنُؤَمَّرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ).

آن گاه امام علیه السلام به نکته سومی در این باره اشاره کرده می فرماید: «حتی در زمان جاهلیت اگر مردی دست به روی زنی بلند می کرد و سنگی به سوی او پرتاب می نمود و یا او را با چوب می زد، همین امر باعث ننگ او و فرزندانش می شد؛ (وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ (۱) أَوِ الْهَرَاوَةِ (۲) فَيَعَيِّرُ بِهَا وَ عَقْبُهُ (۳) مِنْ بَعْدِهِ).

هر گاه مردم عصر جاهلیت چنین باشند و هر گاه مسلمانان در برابر مشرکان مأمور به خویشتن داری شوند، در عصر ظهور اسلام و در برابر زنان مسلمان ناآگاه، به طریق اولی باید خویشتن داری نشان دهند.

ص: ۱۸۵

۱-۱). «فهر» به معنای قطعه سنگ صافی است که مشت انسان را پر می کند و «فهر» بر وزن «شعر» به سنگ هایی گفته می شود که با آن ادویه را نرم می کنند.

۲-۲). «هراوه» به معنای قطعه چوبی مانند عصا و چماق است.

۳-۳). «عقب» به معنی فرزند است خواه پسر باشد یا دختر.

امام علیه السلام که این دستور را درباره زنان به لشکریان خود می داد، خودش در عمل به آن پیشگام بود. ر تاریخ جنگ جمل آمده است هنگامی که علی علیه السلام و لشکریانش پیروز شدند، از یکی از کوچه های بصره عبور می کرد همسر عبدالله بن خلف (یکی از سرشناسان بصره) که بر در خانه خود ایستاده بود، رو به امام علیه السلام کرد و گفت: «یا قاتل الاحبه لا مرحبا بک ایتم الله منک ولدک کما ایتمت بنی عبدالله بن خلف؛ ای قاتل دوستان! خوش نیامدی خدا فرزندان را یتیم کند همان گونه که فرزندان عبدالله بن خلف را یتیم کردی» امام علیه السلام هیچ پاسخی به او نداد ولی ایستاد و اشاره به گوشه ای از خانه آن زن کرد آن زن این اشاره پرمعنا را فهمید و ساکت شد و به خانه برگشت. او می دانست که آن زن، عبدالله بن زبیر و مروان بن حکم را در خانه خود پنهان کرده است و امام علیه السلام هم به همان نقطه خانه که آنها پنهان بودند اشاره کرد؛ یعنی اگر بخواهم این دو را بیرون می کشم و به سزای اعمالشان می رسانم ولی امام علیه السلام با حلم و کرمی که داشت از این کار صرف نظر فرمود. (۱)

نکته ها

۱- موقعیت زنان در نهج البلاغه

در چندین مورد از خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه نکوهشی از زنان دیده می شود و بعضی از ناآگاهان آن را به عنوان زن ستیزی تفسیر می کنند در حالی که قرآینی همراه این بیانات امام علیه السلام است که نشان می دهد نظر امام علیه السلام به گروه خاصی است.

مثلاً بعضی از این عبارات بعد از جنگ جمل که یکی از آتش افروزانش یکی از همسران مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، وارد شده که نشان می دهد هدف امام علیه السلام

ص: ۱۸۶

نکوهش از چنین زنانی است که مسیر صحیح را رها کرده و آلت دست فرصت طلبان سیاسی مانند طلحه و زبیر می شوند، کاری که منجر به ریخته شدن خون هزاران نفر از مسلمانان شد و امام علیه السلام در پایان جنگ، آن زن را به احترام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با نهایت احترام همراه برادرش و گروهی از محافظان به مدینه بازگرداند.

در نامه مورد بحث نیز از زنانی نکوهش شده که زبان آنها آلوده به دشنام و بدگویی و سخنان زشت و خشن می شود. امام علیه السلام آنها را ضعیف العقل و ناتوان می شمرد.

بنابراین اگر قراین حالیه و مقالیه را در همه جا در نظر بگیریم پاسخ این گونه ایرادات روشن می شود.

و لذا در حدیثی در اصول کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که بعد از اشاره به عیب و نقصان گروهی از زنان در پایان می فرماید: «إِلَّا الْمُسْلِمَاتُ مِنْهُنَّ؛ غَيْرَ از زنان مسلمان». (۱)

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْإِمْرَأَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ؛ یک زن صالحه برتر است از یک هزار مرد ناصالح». (۲)

در حدیث مفصلی از امام صادق علیه السلام که در کتاب کافی آمده نیز تقسیم بندی روشنی درباره زنان دیده می شود که امام علیه السلام گروهی از آنان را مایه سعادت مردان می داند و گروهی را اسباب غبن می شمارد؛ (فَمَنْ يَظْفَرُ بِصَالِحِهِنَّ يَسْعُدُ وَ مَنْ يُغَبِّنُ فَلَيْسَ لَهُ اِنْتِقَامٌ). (۳)

روایات سه گانه بالا- و همچنین روایات دیگری که در همان باب از کافی (باب اصناف النساء) آمده قرینه روشنی است بر تفسیری که درباره سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه آوردیم.

ص: ۱۸۷

۱- ۱. کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۴.

۲- ۲. وسائل الشیعه، باب ۸۹ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۲.

۳- ۳. اصول کافی، ج ۵، ص ۳۲۳، ح ۳ باب اصناف النساء.

آنچه در نامه بالا- و بعضی از نامه های گذشته و آینده آمده است، بیانگر روش اسلام در میدان نبرد و در برابر دشمنان است. روشی که تمام موازین صحیح نبرد را آمیخته با مسائل اخلاقی نشان می دهد. بر خلاف روش دنیای مادی و روش دشمنان امام علیه السلام که هیچ قید و شرطی را در میدان جنگ پذیرا نبودند. ناجوانمردانه ترین کارها اگر به اهداف آنها کمک می کرد، مجاز بود؛ و بهترین دستورهای انسانی و اخلاقی اگر در مسیر منافع آنها نبود، ممنوع شمرده می شد. این تفاوت را به خوبی می توان در طرز رفتار امام علیه السلام و طرز رفتار معاویه مشاهده کرد.

بعضی از تحلیل گران پیشین و امروز که افکارشان تحت تأثیر مکتب های مادی بوده و هست همین تفاوت را دلیل بر برتری سیاستهای معاویه بر سیاست امام علیه السلام می گیرند.

در اینجا بد نیست به سخنی از جاحظ در این زمینه گوش فرا دهیم او می گوید: بعضی از کسانی که خود را عاقل و دانا و فهیم می دانند و در واقع عوام هستند و خود را از خواص می پندارند، گمان می کنند که معاویه بهتر از علی علیه السلام فکر می کرد و در مسائل سیاسی دقیق تر می اندیشید در حالی که مطلب چنین نیست، زیرا علی علیه السلام در جنگهایش کاری جز آنچه موافق کتاب و سنت بود انجام نمی داد در حالی که معاویه بر خلاف کتاب و سنت عمل می کرد و هر گونه نیرنگی را اعم از حلال و حرام به کار می برد و در جنگهایش مطابق سیره پادشاهان ظالم غیر مسلمان عمل می کرد. علی علیه السلام دستور می داد که آغازگر جنگ نباشید، فراریان را تعقیب نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید، درهای بسته را نگشایید و خودش این برنامه را در تمام جنگها به کار می برد در حالی که جنگ جویانی (همچون لشکر معاویه) به هیچ قید و شرط اخلاقی مقید نبودند، اگر دشمن در خواب بود به او حمله می کردند و از سوزاندن و غرق کردن دشمن پروا نداشتند هنگامی که

گروهی از عوام خدعه و نیرنگهای معاویه را دیدند و نتایج آن را بررسی کردند در حالی که علی علیه السلام مرتکب هیچ یک از آنها نشد به واسطه کوتاهی عقل و قلت علم و دانش تصور کردند این دلیل بر برتری سیاست معاویه بر سیاست علی علیه السلام است. (۱)

نکته مهمی که نباید از آن غفلت کرد این است که علی علیه السلام - و تمام مردان الهی - مهمترین هدفشان حفظ ارزش ها بود و حتی آن را بر پیروزی در میدان جنگ ترجیح می دادند؛ زیرا پیروزی موقتی بود و حفظ ارزش ها ماندگار است و اگر با این دید به برنامه های انبیا و اولیا نگاه کنیم پاسخ بسیاری از سؤالات روشن می شود.

بعضی سؤال می کنند چرا هنگامی که عمرو عاص و بصر بن ارطاه در زیر شمشیر علی علیه السلام قرار گرفته بود، حضرت به زندگانی این دو موجود کثیف و خونخوار پایان نداد، زیرا آنها پیراهن خود را بالا زده بودند و عورت خود را نمایان ساخته بودند. پاسخ این است که امام علیه السلام حفظ ارزشها را بر این امور مقدم می داشت و این یک مکتب عالی الهی و انسانی است که ممکن است بسیاری آن را برنتابند.

در دنیای امروز سخن از حفظ ارزش ها در میدان جنگ، زیاد به میان می آید؛ ولی بسیاری از سلاح ها جزء سلاح های ممنوعه شمرده می شود و دستوراتی درباره عدم حمله به غیر نظامیان و رفتار انسانی با اسیران داده شده است؛ ولی همان گونه که بارها و بارها در تاریخ معاصر دیده ایم، به هنگام عمل هیچ یک از آنها به رسمیت شناخته نمی شود. با سلاحهای کشتار جمعی مانند بمب اتم و سلاحهای شیمیایی گروه زیادی از انسانها را می کشند و غیر نظامیان را به خاک و خون می کشند و اسیران جنگی را زیر بدترین شکنجه ها قرار می دهند و می توان

ص: ۱۸۹

گفت اعمال اینها از اعمال کسانی که دم از ارزشها نمی زدند و مرتکب انواع خلافها می شدند بدتر است، زیرا در سخن؛ از ارزشها حمایت کردن و در عمل مخالفت نمودن چیزی جز نفاق نیست و کسانی که چنین عمل می کنند جزء منافقانند.

ص: ۱۹۰

اشاره

و من دعاء له عليه السلام

كان يقول إذا لقي العدو محاربا

از دعاهای امام علیه السلام است.

که همواره به هنگام روبه رو شدن با دشمن در میدان جنگ می خواند. (۱)

نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این دعا ناراحتی خود را از بروز و ظهور جنگ، آشکار می سازد و از کثرت اعدا و پراکندگی مسلمانان در نبودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خدا شکایت

ص: ۱۹۱

۱- ۱). سند دعاء: این دعا را قبل از مرحوم سید رضی، جمع دیگر از معاریف در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله نصر بن مزاحم در کتاب صفین آن را با چهار سند از امام علیه السلام نقل کرده است که اضافات قابل ملاحظه ای بر آنچه مرحوم سید رضی آورده است دارد. مرحوم شیخ مفید نیز آن را در کتاب النصره ذکر کرده و می فرماید: امام علیه السلام این دعا را روز جنگ جمل می خواند. در کتاب صفین عبد العزیز بن یحیی الجلودی نیز مطابق نقل مرحوم علامه مجلسی آمده است. (و سید بن طاووس آن را در محج الدعوات ذکر کرده است). و در روایات بالا گاه اشاره به جنگ جمل و گاه اشاره به جنگ صفین و یوم الهزیر شده است و از بعضی استفاده می شود که امام علیه السلام هر زمان به سوی میدان جنگ حرکت می کرد این دعا را قرائت می فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۲۰)

می برد و سرانجام از خداوند صلح و عدالت و پایان گرفتن جنگ را طلب می کند.

اینها همه نشان می دهد که اسلام هرگز طرفدار جنگ نیست و جنگ همواره امری تحمیلی محسوب می شود، زیرا آثار زیانبار جنگ ها گاهی در نسل های متوالی ادامه دارد؛ مخصوصا در جنگ های امروز که آثار تخریبی ان بسیار بیش از گذشته است.

مثلا- سالیان درازی است که آتش جنگ های جهانی خاموش شده؛ ولی هنوز معلولان فراوان آن در گوشه و کنار جهان به چشم می خورند.

ص: ۱۹۲

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ، وَ مَدَّتِ الْأَعْنَاقُ، وَ شَخَّصَتِ الْأَبْصَارُ، وَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ، وَ أَنْضِيَتِ الْأَبْدَانُ. اللَّهُمَّ قَدْ صَرَخَ مَكْنُونُ الشَّنَانِ، وَ جَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَهُ نَبِيِّنَا، وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَ تَشْتَتُّ أَهْوَانِنَا «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ».

ترجمه

خداوند! قلبها به تو پیوسته، گردن ها به سوی تو کشیده شده، چشم ها به جانب تو خیره گشته، قدم ها در راه تو جابجا شده و بدنها فرسوده گردیده است.

خداوند! کینه نهانی این گروه آشکار شده و دیگ های دشمنی و عداوت در سینه آنان به جوش آمده است، خداوند! شکایت خود را به سوی تو می آوریم که پیامبرمان از میان ما رفته، دشمنان ما فراوان گشته و خواسته ها و اهداف مان مختلف و متشت شده است.

پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (و درهای پیروزی، صلح و عدالت را به روی ما بگشا) که تو بهترین داوری کنندگانی.

شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد

دعای جامعی برای میدان نبرد

همان گونه که در بالا اشاره شد حضرت هر زمان که در میدان جنگ در برابر دشمن قرار می گرفت، این دعا را می خواند. این نشان می دهد که امام علیه السلام همواره

ص: ۱۹۳

یارانش را به این نکته توجه می داد که این جنگ برای برتری جویی و غلبه بر دشمن به منظور رسیدن به مال و مقام نیست، بلکه جهادی است که از مهم ترین عبادتها محسوب می شود و باید به نام خدا و به یاد خدا در این میدان گام نهاد و پیروزی خود را از او خواست، با نیتی خالص گام برداشت و با قلبی مملو از عشق خدا بر دشمنان حق حمله آورد.

نخست عرضه می دارد: «خداوندا! قلب ها به تو پیوسته، گردن ها به سوی تو کشیده شده، چشمها به جانب تو خیره گشته، قدم ها در راه تو جابجا شده و بدن ها فرسوده گردیده است»؛ (اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتْ (۱) الْقُلُوبُ وَ مُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ شَخَّصَتْ (۲) الْأَبْصَارُ وَ نَقَلَتْ الْأَقْدَامُ وَ أَنْضِيَتْ (۳) الْأَبْدَانُ).

اشاره به اینکه هدف نهایی تویی و هر گامی که بر می داریم برای تو و به سوی توست.

آری مجاهدان اسلام در تمام برنامه هایی که دارند هدفشان خداست، لذا قرآن مجید می فرماید:

« ما كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا يُرْعَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »؛ سزاوار نیست که اهل مدینه و کسانی از اعراب بادیه نشین که اطراف آنها هستند، از پیامبر خدا جدا

ص: ۱۹۴

۱- ۱). «افضت» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضاء او وارد شده است.

۲- ۲). «شخصت» از ریشه «شخص» به معنی خیره شدن چشم است به چیزی به گونه ای که پلک را باز و بسته نکند.

۳- ۳). «انضیت» از ریشه «انضاء» به معنای لاغر و نحیف کردن بدن انسان یا حیوان است و به معنای فرسوده و رنجور ساختن نیز آمده است.

شوند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم‌پوشند؛ زیرا هیچ‌گونه تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ‌گامی که موجب خشم کافران می‌شود بر نمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند مگر اینکه به خاطر آن عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند و هیچ‌مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) صرف نمی‌کند و هیچ‌سرزمینی را (به سوی میدان جهاد یا در بازگشت) نمی‌پیمایند جز اینکه برای آنها نوشته می‌شود؛ تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد». (۱)

سپس امام علیه‌السلام در ادامه این سخن به انگیزه دشمنان برای جنگ با او اشاره می‌کند تا سربازانش به حقیقت امر آشنا گردند؛ عرضه می‌دارد: «خداوند کینه‌نهایی این گروه آشکار شده و دیگ‌های دشمنی و عداوت در سینه آنان به جوش آمده است»؛ (اللَّهُمَّ قَدْ صَرَخَ مَكْنُونُ الشَّانِ، وَ جَاشَتْ (۲) مَرَاجِلُ (۳) الْأَضْغَانِ). (۴)

اشاره به اینکه اینها همان کینه‌های عصر جاهلیت و زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است که در زمان پیروزی آن حضرت همه را مخفی داشتند و به ظاهر مسلمان شدند ولی کینه و عداوت را در دل پنهان می‌کردند و این منافقان بعد از زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌زمینه را برای آشکار ساختن آن کینه‌ها مناسب دیدند.

چه کسی انکار می‌کند که معاویه، فرزند دشمن شماره یک پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوسفیان و هند معروف به جگرخوار است و هم‌دستان او گروهی از منافقان و دشمنان اسلام در عصر ظهور اسلام و یا فرزندان آنها بودند و احقاد بدریه و حنیثیه و غیر آن را در برابر امام علیه‌السلام بروز دادند.

ص: ۱۹۵

۱- ۱. توبه، آیه ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲- ۲. «جاشت» از ریشه «جیش» بر وزن «عیش» به معنای جوشیدن و به غلیان آمدن است. این واژه در غلیان ظاهری اشیا و یا غلیان معنوی و درونی؛ مانند غلیان غم و غصه در درون سینه‌ها اطلاق می‌شود.

۳- ۳. «مراجل» جمع «مرجل» بر وزن «منبر» به معنای دیگ است.

۴- ۴. «اضغان» جمع ضغن به معنای کینه است.

این درسی است برای اصحاب و یارانش تا بدانند با که می جنگند و برای چه جهاد می کنند.

آن گاه در پایان این دعا بار دیگر دست توّسل را به دامان لطف پروردگار زده، با تعبیری که از صفای دل و نورانیت باطن و محبت به همه کس حتی به دشمن حکایت می کند عرضه می دارد: «خداوندا! شکایت خود را به سوی تو می آوریم که پیامبران از میان ما رفته، دشمنان ما فراوان گشته و خواسته ها و اهداف ما مختلف و متشتت شده است. پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (و درهای پیروزی، صلح و عدالت را به روی ما بگشا) که تو بهترین داوری کننده گانی؛ (اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَهُ نَبِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَتَشْتُّتَ أَهْوَائِنَا «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (۱).

این تعبیرات بیانگر نهایت لطف و محبت امام علیه السلام حتی نسبت به دشمنان فریب خورده و گمراه اوست تعبیر به «قَوْمِنَا» و تعبیر به (داوری کن) به جای (پیروز نما) و تعبیراتی که با صیغه جمع بیان شده «غَيْبَهُ نَبِيِّنَا، وَ تَشْتُّتَ أَهْوَائِنَا» همه نشان می دهد که هدف نهایی امام علیه السلام آن است که آنها به سوی حق باز گردند و با سایر مسلمانان دست به دست هم دهند و در برابر دشمنان بایستند.

ص: ۱۹۶

اشاره

و كان يقول له عليه السلام

لأصحابه عند الحرب

از سخنان امام علیه السلام است

که به هنگام جنگ به یارانش توصیه می فرمود. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه-یا صحیح تر این کلام-از سخنان امام علیه السلام است که در میدان جنگ به عنوان تعلیم فنون و رموز نبرد با دشمن برای یارانش بیان می فرمود. در وصایا و سفارش هایی که گذشت، آداب حرکت به سوی میدان جنگ و چگونگی موضع گیری در مقابل دشمن بیان شده بود. امام علیه السلام در این کلام فنون جنگ را به

ص: ۱۹۷

۱- ۱). سند نامه: این سخن در حقیقت بخشی از کلامی است که امام علیه السلام به یارانش در روزی از ایام صفین بیان فرمود و از کلام ابن ابی الحدید چنین استفاده می شود که این کلام، ادامه خطبه ۶۲ (طبق شماره بندی نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۶۴) است. به هر حال از جمله کسانی که قبل از سید رضی بخشی از آن را نقل کرده اند مرحوم کلینی در کتاب کافی در کتاب الجهاد است که چند جمله ای از آن را آورده و نصر بن مزاحم نیز در کتاب صفین خود قسمتی از آن را ذکر کرده است. شگفت آنکه در کتاب تمام نهج البلاغه نیز تنها بخشی از این کلام آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۲)

یارانش می آموزد و در بخش آخر این کلام در واقع به سؤالی که بعضی از یارانش صریحاً مطرح می کردند یا در دل داشتند پاسخ می گوید که اگر ما با معاویه و یاران و انصارش می جنگیم، جنگ با مسلمانان محسوب نمی شود. اگر بنی امیه و در رأس آنها ابوسفیان اظهار اسلام کردند در واقع تظاهری به اسلام بیش نبود، لذا هنگامی که اعوان و یارانی برای اظهار کفر یافتند آن را ظاهر ساختند.

ص: ۱۹۸

لَمَّا تَشْتَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّهَ بِعِيدِهَا كَرَّهًا، وَ لَمَّا جَوْلَهُ بِعِيدِهَا حَمَلَهُ، وَ أَعْطُوا الشُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَ وَطَّئُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا وَ اذْمُرُوا أَنْفُسَ كُمْ عَلَى الطَّغْنِ الدَّعَسِيِّ، وَ الضَّرْبِ الطَّلْحَفِيِّ، وَ أَمِيتُوا الْمَأْصُوتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشْلِ. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

ترجمه

از فرار و عقب نشینی هایی که بعد از آن حمله تازه ای به دشمن است نگران نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن، حمله صورت می گیرد ناراحت نشوید. حق شمشیرها را ادا کنید و جای در غلطیدن دشمن را مهیا سازید. خود را برای زدن سخت ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمشیر بر پیکر دشمن به هیجان در آورید، صداها را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است.

سوگند به آن کس که دانه را شکافته و انسانها را آفریده دشمنان ما، اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند آشکار ساختند.

شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر

تقویت عزم و اراده لشکر

امام علیه السلام در این گفتار پر مغز و پر محتوای خود شش دستور مهم جنگی را در عباراتی کوتاه بیان می کند.

در دستور اوّل و دوم چنین می فرماید: «از فرار و عقب نشینی هایی که پس از آن حمله تازه ای به دشمن است نگران نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن حمله صورت می گیرد ناراحت نشوید»؛ (لَا تَشْتَدَنَّ عَلَيْكُمْ فِرَّةٌ (۱) بَعْدَهَا كِرَّةٌ (۲)، وَ لَا جَوْلَةٌ (۳) بَعْدَهَا حَمَلَةٌ).

منظور از جمله اوّل این است که گاه شرایط ایجاب می کند که جنگجویان به طور موقت فرار کنند تا دشمن به دنبال آنها بشتابد، ناگهان برگردند و او را غافلگیر ساخته با یک حمله شدید در هم بشکنند. در واقع نوعی عقب نشینی تاکتیکی است که در جنگ ها معمول است و گاه مخالفت با آن برای لشکر گران تمام می شود، لذا امام علیه السلام می فرماید: از چنین فرار و عقب نشینی نگران نباشید. در جمله دوم اشاره به جولان به این سمت و آن سمت قبل از حمله است، زیرا گاه می شود که سرباز شجاع برای حمله به دشمن محل خود را در میدان تغییر می دهد و جابه جا می کند تا نقطه ای را که از آن نقطه بهتر می تواند حمله کند به دست آورد و یا دشمن را خسته کند؛ بنابراین نه فراری که بعد از آن، حمله مجددی است ایرادی دارد و نه جولانهایی که بعد از آن حملات شروع می شود.

به تعبیر دیگر بعضی از افراد مغرور تصوّر می کنند که فرار به هر صورت که باشد ننگ است و همچنین معطل کردن دشمن در میدان با جولانهای مکرر؛ در حالی که هیچ یک عیب نیست، بلکه نوعی روش مبارزه و در بسیاری از موارد عامل پیروزی است.

آن گاه در سومین و چهارمین دستور می فرماید: «حق شمشیرها را ادا کنید و

ص: ۲۰۰

۱- (۱). «فره» به معنای یک بار فرار کردن است.

۲- (۲). «کره» به معنای یک بار بازگشت و حمله بر دشمن است و علی علیه السلام را از این رو کزار گفته اند که پیوسته به دشمن باز می گشت و حمله خود را تکرار می کرد.

۳- (۳). «جوله» به معنای جولان دادن و به این طرف و آن طرف حرکت کردن است. (این واژه هم معنای مصدری دارد و هم اسم مصدری). بعضی نیز «جوله» را به معنای فرار کوتاه مدت ذکر کرده اند؛ ولی با توجه به کلام امیر مؤمنان در بالا این معنا بعید به نظر می رسد.

جای در غلطیدن دشمن را مهیا سازید؛ (وَ أَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَ وَطَّئُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا). (۱)

شمشیر مهم ترین ابزار مبارزه و جنگ در آن زمان بود. هنگامی که شمشیرزن در برابر دشمن قرار می گیرد باید از این وسیله جنگی حداکثر استفاده را بنماید و ادای حقیقتش همین است.

جمله «وَ طَّئُوا لِلْجُنُوبِ...» اشاره به این است که ضربات خود را چنان محکم بر دشمن وارد سازید که با همان ضربات نخستین بر خاک بیفتند؛ گویی جایگایشان را از پیش برای فرو غلطیدن و به خاک افتادن فراهم ساخته اید.

بعضی نیز احتمال داده اند که اشاره به لشکر خودی است یعنی در عین اینکه هدفشان پیروزی بر دشمن است آماده شهادت در راه خدا نیز باشید و پهلوهای خود را برای قرار گرفتن بر خاک آماده سازید.

ولی با توجه به جمله قبل و جمله بعد از آن، این معنا بعید به نظر می رسد، زیرا هر دو دعوت به ضربات کاری بر دشمن است.

حضرت در پنجمین و ششمین دستور که در واقع ادامه همان بحث ضربات کاری بر دشمن است می فرماید: «خود را برای زدن سخت ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمشیر بر پیکر دشمن به هیجان در آورید؛ (وَ اذْمُرُوا (۲) أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ (۳) الدَّعْسِيِّ (۴)، وَالضَّرْبِ الطَّلْحِيِّ). (۵)

ص: ۲۰۱

۱-۱). «مصارع» جمع «مصارع» به معنای محلی است که کسی بر زمین می افتد.

۲-۲). «اذمروا» امر است از ریشه «ذمر» بر وزن «امر» به معنای تهییج کردن و برانگیختن است.

۳-۳). «الطعن» به معنی فرو کردن نیزه در بدن دشمن است. این واژه به صورت کنایی به معنی عیب جویی نیز به کار می رود.

۴-۴). «دعسی» از ریشه «دعس» بر وزن «درس» به معنای پر کردن و گاه به معنای اثر گذاشتن آمده است. این واژه در جایی که نیزه ای بر بدن دشمن فرو کنند و گویی جوف او را پر می کند و بر بدن او اثر می گذارد به کار رفته است.

۵-۵). «طلحف» به معنای شدید است.

در واقع امام علیه السلام جنگجویان را به استفاده کردن از تمام وسائل جنگی آن زمان ترغیب می کند آن هم استفاده در حد اعلی؛ نیزه را چنان بر پیکر دشمن وارد کنند که در اندامش فرو رود و او را به خاک افکند و شمشیر را چنان بر بدن او وارد سازند که او را به خاک افکند و برای انجام این کار باید خود را تهییج کنند و هیجان لازم را در درون خویش به یاری خدا به وجود آورند، زیرا پیروزی از آن گروهی است که سخت تر می جنگند و سلاح خود را بر پیکر دشمن محکم تر می کوبند.

در هفتمین و آخرین دستور می فرماید: «صداها را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است»؛ (وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشْلِ).

آنها که در جنگ داد و فریاد می کنند از یک سو ممکن است نشانه ترس و وحشت در نظر دشمن باشد و سبب شود که روحیه دشمن بالا رود و از سوی دیگر به همان اندازه که نیروی جسمی و فکری صرف در فریادها می شود از نیروی مبارزه با دشمن می کاهد به همین دلیل امام علیه السلام دستور می دهد که نیروی خود را صرف داد و فریاد نکنند و توجه خود را به طور کامل معطوف به مبارزه با دشمن نمایند.

البته این کار منافات با تکبیرهایی که به هنگام پیروزی گفته می شود ندارد حتی آن تکبیرها هم باید محدود و حساب شده باشد و زیاده روی در آن بر خلاف این دستور است.

به همین دلیل در داستان جنگ بدر می خوانیم: هنگامی که مشرکان چشمشان به لشکر پیغمبر اسلام افتاد که با تعداد کم در مقابل آنها حاضر شده بودند تصور کردند که گروهی از مسلمانان در پشت تل ها کمین کرده اند تا در فرصت مناسب بیرون آیند و حمله کنند، لذا عمر بن وهب را با جماعتی برای تحقیق درباره این مطلب در اطراف میدان فرستادند. عمر بن وهب گرداگرد لشکر اسلام را

جستجو کرد سپس بازگشت و به سران مشرکان گفت: آنها هیچ کمین و مددکاری غیر خودشان ندارند؛ ولی من گمان می کنم شترهای بارکش یثرب مرگ را برای شما با خود به ارمغان آورده اند. سپس افزود: «أَمَّا تَرَوْهُمْ خُرُسٌ لَا يَتَكَلَّمُونَ يَتَلَمَّظُونَ تَلَمَّظَ الْأَفَاعِي مَا لَهُمْ مَلْجَأٌ إِلَّا سِيُوفَهُمْ وَ مَا أَرَاهُمْ يُؤَلُّونَ حَتَّى يُقْتَلُوا وَ لَا يُقْتَلُونَ حَتَّى يَقْتُلُوا بَعْدَ دِهِمِ فَارْتَوُوا رَأَيْكُمْ؛ آیا نمی بینید آنها خاموشند و سخن نمی گویند گویی زبان خود را همچون زبان مار افعی در اطراف دهان می گردانند آنها هیچ پناهگاهی جز شمشیرهایشان ندارند و هرگز فرار نخواهند کرد تا کشته شوند و کشته نمی شوند تا از ما به تعداد خودشان به قتل برسانند مطلب چنین است حال هر تصمیمی می خواهید بگیرید». (۱)

سپس امام علیه السلام در پایان این گفتار نکته دیگری بیان می کند و در واقع پاسخی است به سؤال مقدر یا سؤال مذکور در کلمات یارانش که معاویه و یارانش ظاهراً مسلمانند چگونه ما با مسلمانان بجنگیم؟ امام علیه السلام می فرماید: «سوگند به آن کس که دانه را شکافته و انسانها را آفریده دشمنان ما اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را پنهان کرده بودند آشکار کردند»؛ (فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ (۲)، مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ).

اینکه امام علیه السلام در سوگند خود و بیان صفات خداوند، روی شکافتن دانه ها در زیر خاک و آفرینش انسان تکیه می کند به دلیل آن است که از عجیب ترین و شگفت انگیزترین افعال خداوند همین است؛ هسته ها هنگامی که با پوست های بسیار محکم در زیر خاک قرار می گیرند و رطوبت کافی به آنها می رسد، جنب و

ص: ۲۰۳

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۵۲.

۲- ۲). «نسمه» به معنای انسان و گاه به معنای روح و گاه به هر موجود ذی روحی اطلاق می شود. ریشه اصلی آن همان نسیم به معنای وزش ملایم باد است.

جوشی در درون هسته آغاز می گردد و نطفه زنده شروع به نمو می کند و ساقه لطیفی از آن آشکار می گردد. همین ساقه لطیف هنگامی که جا را بر خود تنگ می بیند هسته را می شکافد و سر بیرون می کشد و از مادر خود جدا می گردد و راه نمو را پیش می گیرد تا زمانی که به صورت درخت برومندی در آید. همچنین هنگامی که نطفه انسان در رحم مادر قرار می گیرد، روز به روز آفرینش جدیدی می بیند و شکل تازه ای به خود می گیرد و با یک سلسله تحولات پیچیده و بسیار دقیق و ظریف و در عین حال سریع، مبدل به انسان کاملی می شود و هنگامی که رحم مادر را برای ادامه رشد و نمو کافی نمی بیند تصمیم بر خروج می گیرد و با هیجان و تب و تاب شدید مادر، قدم به عرصه دنیا می گذارد.

مطالعه درباره تولد گیاهان و انسانها به راستی انسان را به عظمت بی پایان خدا آشنا می سازد و به همین دلیل گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به هنگام سوگند، خدا را با این اوصاف یاد می کردند و نباید فراموش کرد که این در زمانی بود که علم گیاه شناسی و جنین شناسی هرگز متولد نشده بود.

نکته ها

۱- اعتقادات و اعمال معاویه

در آخرین جمله گفتار بالا- امام علیه السلام تصریح می کند که مخالفانش (معاویه و یارانش) هرگز اسلام را با دل و جان نپذیرفته بودند، بلکه به حکم اجبار به آن تن در دادند و هنگامی که یارانی پیدا کردند کفر درون را آشکار ساختند.

ممکن است این سخن بر بعضی از ناآگاهان از برادران اهل سنت گران آید، ولی مطالعه کتب صحاح و سایر منابع معروف اهل سنت نشان می دهد که واقعیتی آشکار است؛ ما در اینجا بخشی از روایاتی را که در منابع معروف آنان آمده درباره عقاید و اعمال معاویه بیان می کنیم بی آنکه چیزی بر آن بیافزاییم و

داوری را بر عهده خوانندگان می گذاریم.

۱. در صحیح مسلم آمده است که عبد الرحمان بن عبد رب الكعبه می گوید:

وارد مسجد الحرام شدم دیدم عبدالله بن عمرو عاص در سایه کعبه نشسته و مردم گرد او جمع شده اند به او گفتم: پسر عمویت معاویه دستور می دهد که ما اموالمان را در میان خود به باطل بخوریم و مسلمانان را به قتل برسانیم در حالی که خداوند می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ...» و می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...» (۱) عبدالله ساکت شد سپس گفت: در اطاعت خدا از او اطاعت کن و در معصیت خدا با او مخالفت نما. (۲)

۲. در تاریخ طبری آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوسفیان را مشاهده کرد که سوار بر الاغی می آید، معاویه افسار آن را به دست دارد و یزید (برادر معاویه) از پشت سر آن را می راند (و در روایتی عتبه برادر معاویه زمام آن را در دست داشت و معاویه از پشت سر آن را می راند) رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را دید و فرمود:

« لعن الله القائد والراكب و السائق؛ خدا لعنت کند سوار و زمام دار و کسی که آن را از پشت سر می راند». (۳)

۳. و در تاریخ طبری نیز آمده است که روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به نقطه ای از اطراف خود کرد و فرمود: از این سو مردی از امت من می آید که بر غیر دین من محشور خواهد شد. ناگهان معاویه پیدا شد. (۴)

۴. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب اخبار الملوک چنین نقل می کند:

روزی معاویه شنید مؤذن می گوید: «اشهد ان لا اله الا الله» معاویه سه بار آن را تکرار کرد؛ ولی هنگامی که مؤذن گفت: «اشهد انّ محمداً رسول الله» معاویه گفت:

ص: ۲۰۵

۱- ۱. نساء، آیه ۲۹.

۲- ۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۸.

۳- ۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

۴- ۴. تاریخ طبری، ج ۸، ۱۸۶، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

عجب ای فرزند عبدالله (منظورش پیغمبر اسلام بود) تو همت بلندی داشتی راضی نشدی جز اینکه اسم خودت را در کنار اسم خدا قرار دهی و شهادت به نبوت را تکرار نکرد. (۱)

۵. احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از عبدالله بن بریده نقل می کند که می گوید: من و پدرم وارد بر معاویه شدیم ما را بر فرشی (که در کنار او بود) نشانند سپس غذایی آوردند و خوردیم. سپس شراب آوردند معاویه از آن نوشید و به دست پدرم داد، پدرم گفت: از آن روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده هرگز از آن نوشیده ام. (۲)

۶. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود می گوید: «قد طعن كثير من اصحابنا في دين معاوية و لم يقتصروا على تفسيقه و قالوا عنه: انه كان ملحدا لا يعتقد النبوه و نقلوا عنه في فلتات كلامه و سقطات الفاظه ما يدل على ذلك؛ اصحاب ما (منظور ابن ابی الحدید گروه معتزله از اهل سنت است) معاویه را فقط فاسق نمی دانند، بلکه اعتقادات او را نیز مخدوش می شمارند و گفته اند او ملحد بود و اعتقادی به نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نداشت و سخنانی که گاه از زبان او می پرید و دلالت بر این معنا داشت را نقل کرده اند». (۳)

۷. مشکلات ایمان و عمل معاویه به اندازه ای بود که حسن بصری مطابق آنچه ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است می گوید: به خدا سوگند اگر عمرو بن عاص با معاویه بیعت نکرده بود امر حکومت برای او استقرار نمی یافت. معاویه به عمرو گفت: با من بیعت کن عمرو گفت: برای چه؟ برای آخرت؟ و الله آخرتی با تو نیست یا برای دنیا؟ به خدا سوگند دنیا نیز با تو نخواهد بود مگر اینکه من با تو شرکت کنم! معاویه گفت: تو شریک من در دنیا باش عمرو گفت: بنویس برای

ص: ۲۰۶

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۲-۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷.

۳-۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ص ۵، ۱۲۹.

من حکومت مصر و اطراف آن را معاویه نوشت: سپس می افزاید: عتبه بن ابوسفیان وارد بر معاویه شد در حالی که با عمرو بن عاص درباره مصر سخن می گفت و عمرو به او گفت: من دینم را در مقابل حکومت مصر به تو می فروشم عتبه گفت: این مرد دینش را ثمن و بهای معامله قرار داد. (۱)

۸. ابن اثیر نیز در کامل التواریخ از حسن بصری نقل می کند که می گوید: چهار چیز در معاویه بود که حتی اگر تنها یکی از آنها را داشت موجب هلاکت (اخروی) وی می شد: نخست اینکه امر حکومت را با شمشیر به دست گرفت در حالی که بقایای صحابه و صاحبان فضیلت که از او برتر بودند وجود داشتند. دوم اینکه فرزند شراب خوارش را که لباس ابریشمین می پوشید و طنبور می زد، خلیفه بعد از خود کرد. سوم اینکه ادعا کرد زیاد برادر من است در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: فرزند به پدر رسمیش ملحق می شود و نصیب فرد زناکار سنگ است. چهارم اینکه حجر بن عدی (آن مرد پاک ایمان) را به قتل رساند. (۲)

۹. مطابق آنچه بیهقی در کتاب «محاسن و مساوی» آورده است، یک نفر مرد شامی از ابن عباس سؤال کرد ناکثین (پیمان شکنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان خبر داده بود) چه کسانی بودند؟ ابن عباس گفت: کسانی که با علی علیه السلام در مدینه بیعت کردند سپس بیعت خود را شکستند و در بصره در جنگ جمل در برابر او حضور پیدا کردند و منظور از «قاسطین» معاویه و اصحاب اوست و «مارقین» اشاره به اهل نهروان است. (۳)

۱۰. این قسمت را با سخن عجیبی که در مروج الذهب مسعودی و در موفقیات زبیر بن بکار و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است پایان

ص: ۲۰۷

۱- ۱. عقد الفرید، ج ۵، ص ۸۷.

۲- ۲. کامل التواریخ، ج ۳، ص ۴۸۷.

۳- ۳. المحاسن و المساوی، ص ۴۳ چاپ بیروت (مطابق نقل شرح احقاق الحق، ج ۱۵، ص ۶۲).

می دهیم (توجه داشته باشید که در میان این سه نفر کسی وجود دارد مانند زبیر بن بکار که نه تنها تمایلی به اعتقادات شیعه نداشت بلکه با آنها مخالف بود).

مطرف فرزند مغیره بن شعبه می گوید: همراه پدرم بر معاویه وارد شدم پدرم کراراً به سراغ او می رفت و با او به گفتگو می پرداخت سپس به منزل باز می گشت و از عقل و هوش و کیاست معاویه سخن می گفت ولی شبی از نزد او به منزل باز گشت بسیار ناراحت بود و غذا و شام نخورد من دیدم او بسیار غمگین است کمی مهلت دادم و دانستم که حادثه ای پیش آمده است، گفتم: چرا تو را امشب غمگین می بینم؟ گفت: فرزندم من از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم می آیم.

گفتم: چه کسی؟ گفت: من با او (معاویه) خلوت کرده بودم و به او گفتم: ای امیر مؤمنان سنی از تو گذشته اگر راه عدالت پیش گیری و کارهای خیر انجام دهی بهتر است و اگر برادرانت از بنی هاشم را در نظر بگیری و صله رحم بجا بیاوری بسیار مناسب است، زیرا آنها امروز هیچ خطری برای تو ندارند و این کار سبب می شود که نیک نامی و ثواب آن برای تو بماند.

معاویه گفت: هیئات هیئات کدام نام نیک، اخو تیم (ابوبکر که از قبیله تیم بود) به حکومت رسید و عدالت کرد، هنگامی که از دنیا رفت فراموش شد فقط کسی می گوید: ابوبکر چنین و چنان. سپس اخو عدی (عمر که از قبیله عدی بود) به حکومت رسید، ده سال تلاش و کوشش کرد و هنگامی که از دنیا رفت نام او هم فراموش شد جز اینکه بعضی می گویند عمر چنین و چنان کرد؛ ولی ابن ابی کبشه (لقبی که مشرکان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می دهند) همه روز پنج بار (بر فراز مناره ها) فریاد می زنند: (اشهد ان محمداً رسول الله) با این حال چه نام نیکی و چه عملی از من باقی می ماند؟ ای بی پدر! وَاللَّهِ اِلَّا دَفْنَا دَفْنَا؛ به خدا سوگند باید کاری کرد که این نام دفن شود و یا اینکه باید کاری کرد که بنی هاشم برای همیشه

دفن و فراموش شوند» (۱).

بار دیگر تکرار می کنیم که هیچ یک از نکات ده گانه بالا از ما نیست، ما عین عبارات دانشمندان اهل سنت را درباره معاویه آوردیم بی آنکه چیزی به آن بیافزاییم.

۲- فضائل امام علیه السلام از زبان دشمنش

با اینکه عمرو عاص صد در صد پشتیبان معاویه بود و اگر نقشه های شیطانی او نبود به یقین معاویه در کار خود پیروز نمی شد؛ ولی با این حال از او صریح اللهجه تر بود و در موارد لزوم با صراحت از برتری فوق العاده علی علیه السلام نسبت به او و همچنین از لشکر شجاع آن حضرت سخن می گفت.

نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود اشعار عجیبی از عمرو عاص نقل می کند که معاویه را در آن شدیداً تحقیر می کند از جمله درباره لشکریان علی علیه السلام چنین می گوید:

فَإِنْ وَرَدَتْ فَأَوْلُهَا وَرُوداً فَإِنْ سَدَّتْ فَلَيْسَ بِدِي صُدُود

«هر گاه سواران لشکر علی علیه السلام وارد معرکه شوند، پیشگامند و اگر جلو لشکر دشمن خود را بگیرند، کسی قادر بر جلوگیری از آنها نیست».

سپس می افزاید:

وَمَا هِيَ مِنْ أَبِي حَسَنِ بِنُكْرٍ وَلَا هُوَ مِنْ مَسَائِكِكَ بِالْبَعِيدِ

«فضایل علی علیه السلام ناشناخته نیست و نقطه ضعفهای تو دور از نظر نیست».

آن گاه اشاره به درخواست معاویه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت به حکومت شام کرده می گوید:

ص: ۲۰۹

۱- ۱). الموفقیات، ص ۵۷۶، چاپ وزارت اوقاف، بغداد، سال ۱۳۹۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹، چاپ بیروت، سال ۱۹۸۲؛ شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

وَقُلْتَ لَهُ مُقَالَهٖ مُسْتَكْبِرِينَ ضَعِيفِ الرَّكْنِ مُنْقَطِعِ الْوَرِيدِ

دَعْن لِي الشَّامَ حَسْبُكَ يَا ابْنَ هِنْدٍ مِنَ السَّوْآهِ وَالرَّأْيِ الرَّهِيدِ

وَلَوْ أُعْطَا كَهَا مَا اَزْدَدَتْ عِزًّا وَلَا لَكَ لَوْ أَجَابَكَ مِنْ مَزِيدِ

«تو همچون فقیر مستمند ناتوان در مانده ای از علی علیه السلام تقاضا کردی که شام را به تو واگذار د. همان نقطه ضعفها و تدبیر نادرست برای تو کافی است.

و اگر حکومت شام را به تو واگذار چیزی عزیز نخواهی شد و اگر تقاضای تو را اجابت کند فزونی نخواهی یافت».

هنگامی که اشعار عمرو بن عاص به گوش معاویه رسید او را فراخواند گفت:

از تو تعجب می کنم، تو فکر و تدبیر مرا نکوهش می کنی و علی علیه السلام را بزرگ می شمردی در حالی که علی علیه السلام تو را رسوا ساخت. عمرو در پاسخ گفت: اما تحقیر فکر و رأی تو از من صادر شد؛ ولی بزرگ شمردن علی علیه السلام چیزی نیست که بر تو مخفی باشد تو از آن نسبت به من آگاه تری با این تفاوت که تو آن را مخفی می داری و من آشکار می سازم. و اما رسوا شدن من به دست علی علیه السلام، او کسی نیست که اگر انسانی با او ملاقات کند رسوا شود. (۱)

ص: ۲۱۰

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی معاویه جواباً عن کتاب منه إلیه

از نامه های امام علیه السلام است

که در پاسخ به نامه معاویه نگاشته. (۱)

نامه در یک نگاه

به گفته نصر بن مزاحم در کتاب صفین، روزی امام علیه السلام فرمود: فردا صبح شخصاً پا به میدان می گذارم و با این گروه می جنگم. این سخن در میان لشکر شام منتشر شد و آنها در وحشت عمیقی فرو رفتند.

در این هنگام معاویه نامه ای برای امیر مؤمنان علی علیه السلام نوشت که خلاصه

ص: ۲۱۱

۱-۱). سند نامه: نویسنده مصادر نهج البلاغه می گوید: این نامه را جمعی از مؤلفان قبل از سید رضی در کتابهای خود آورده اند؛ مانند: نصر بن مزاحم در کتاب صفین، بیهقی در المحاسن و المساوی، ابن قتیبه در الامامه و السیاسة، مسعودی در مروج الذهب و ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح و طبق گفته نصر بن مزاحم امام علیه السلام این نامه را دو یا سه روز قبل از لیله الهریر نگاشت (لیله الهریر شبی در اواخر جنگ صفین که آتش جنگ بر خلاف معمول خاموش نشد و تا صبح دو لشکر با هم جنگیدند و آثار شکست در لشکر معاویه ظاهر شد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴)

مضمونش چنین است: «من گمان می کنم اگر می دانستی کار جنگ به اینجا می رسد اقدام بر جنگ نمی کردی و از گذشته پیشیمان می شدی من از تو درخواست کرده ام که حکومت شام را به من واگذاری به این شرط که مستقل باشم نه با تو بیعت کنم و نه از تو اطاعت. این را نپذیرفتی و الآن من شام را در اختیار دارم و باز همان خواسته را از تو می کنم. ما همه از فرزندان عبد مناف هستیم، همواره عزیز و آزاد بوده ایم.

هنگامی که این نامه به امام علیه السلام رسید فرمود: راستی وضع معاویه و نامه اش هر دو عجیب است؛ سپس کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع را فرا خواند و دستور داد نامه مورد بحث را برای معاویه بنویسند و به سخنان ناروای او پاسخ گویند. (۱)

البته مرحوم سید رضی آنگونه که دأب و عادت اوست، بخشی از نامه را که در آغاز آن بوده است ذکر نکرده ولی قسمت مهم و عمده نامه را آورده است. (۲)

ص: ۲۱۲

۱- ۱). مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- ۲). به کتاب تمام نهج البلاغه، ص ۸۵۲ مراجعه شود.

وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتِكَ أَمْسٍ. وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسِ بَقِيَّتِ، أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ. وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشُّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ، وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ، وَلَكِنْ لَيْسَ أُمَّيَّةُ كَهَاشِمٍ، وَلا حَزْبُ كَعَبِيدِ الْمُطَّلِبِ، وَلا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيْقِ، وَلا الصَّرِيْحُ كَاللَّصِيْقِ، وَلا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. وَلَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَّبِعُ سَلْفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

ترجمه

و اما اینکه از من خواسته ای شام را به تو واگذارم (و در برابر آن نه بیعت کنی و نه اطاعت، بلکه فعال ما یشاء باشی بدان) من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید و اما اینکه گفته ای جنگ (صفین) همه عرب را جز اندکی در کام خود فرو برده، آگاه باش آن کس که بر حق بوده (و در راه خدا شهید شده) جایگاهش بهشت است و آن کس که به راه باطل کشته شده در آتش است و اما اینکه ادعا کرده ای ما در جنگ و نفرات (از تمام جهات) یکسان هستیم، چنین نیست؛ زیرا تو در شک (به مبانی اسلام) از من در یقین و ایمان (به آنها) فراتر نیستی؛ و اهل شام بر دنیا از اهل عراق به آخرت حریص تر نیستند؛ اما اینکه گفته ای ما همه فرزندان عبد مناف هستیم (بنابراین همه در شرافت و استحقاق

حکومت و پیشوایی مردم یکسانیم) من هم قبول دارم (که همه از نسل عبد مناف هستیم ولی امیه هرگز همانند هاشم و حرب همچون عبدالمطلب و ابوسفیان چون ابوطالب نبودند و نیز هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده نیستند و نه فرزندان صحیح النسب همانند منسوبان مشکوک. آن کسی که طرفدار حق است هرگز چون کسی نیست که طرفدار باطل است و نه انسان با ایمان همچون فرد مفسد؛ چه بد هستند نسلی که از نسل پیشین خود پیروی می کنند که در آتش دوزخ سرنگون شده اند (و به آنها افتخار دارند).

شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار

بدهکارانی در چهره طلبکار

همان گونه که قبلاً گفتیم، این نامه پاسخی است به نامه ای که معاویه خدمت آن حضرت نوشته و سخنانی طلب کارانه در آن آورده است. معاویه قاعدتا دستور می داد اینگونه نامه ها را بر فراز منابر یا در برابر لشکر بخوانند تا خود را از گناه بزرگی که مرتکب شده تبرئه نماید و نیز قاعدتا این نامه به دست یاران امام علیه السلام نیز افتاده است و امکان داشته افراد ظاهربین تحت تأثیر آن واقع شوند؛ بنابراین چاره ای نبوده جز اینکه امام علیه السلام انگشت مبارک بر فقرات مختلف این نامه بگذارد و جواب قاطع به آن بدهد.

به همین دلیل می بینیم که امام علیه السلام به چهار نکته اساسی در برابر چهار ادعای معاویه اشاره نموده و این چنین پاسخ می دهد.

نخست می فرماید: «و اما اینکه از من خواسته ای شام را به تو واگذارم (و در برابر آن نه بیعت کنی و نه اطاعت، بلکه فعال ما یشاء باشی بدان) من چیزی را که دیروز از تو منع کردم امروز به تو نخواهم بخشید»؛ (وَ أَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسًا).

زیرا آن منع بسبب حکم الهی بوده که امارت هیچ بخشی از حکومت اسلامی را نباید به ظالمان و مفسدان داد و این حکم همچنان به قوت خود باقی است؛ این مسأله امری سیاسی و گذرا نبوده که با تغییر شرایط سیاسی عوض شود.

این سخن در واقع پاسخی است به کسانی که می گویند آیا بهتر نبود امام علیه السلام به طور موقت شام را به معاویه واگذار می کرد و بعد از استقرار حکومت خود از او پس می گرفت.

آنها که چنین می گویند، به این نکته توجه ندارند که اگر امام علیه السلام حکومت شام (و طبق بعضی از نقل ها حکومت مصر، چون آن را نیز تقاضا داشت) به معاویه واگذار می کرد و پایه های حکومتش تقویت می شد، تکان دادن او از جایش امکان نداشت در حالی که ما می بینیم امام علیه السلام با لشکریانش در صفین او را تا آستانه شکست قطعی و دفع شر او از کشور اسلام پیش برد و اگر ناآگاهی و خباثت بعضی از کسانی که ظاهراً در لشکر امام علیه السلام بودند نبود، کار یکسره می شد.

سپس به پاسخ دومین بخش از نامه او پرداخته می فرماید: «و اما اینکه گفته ای جنگ (صفین) همه عرب را جز اندکی در کام خود فرو برده، آگاه باش آن کس که بر حق بوده (و در راه خدا شهید شده) جایگاهش بهشت است و آن کس که به راه باطل کشته شده در آتش است»؛ (وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ (۱) إِلَّا حُشَاشَاتٍ (۲) أَنْفُسٍ بَقِيَتْ، أَلَا وَ مَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ).

سپس به پاسخ سومین بخش از نامه او که گفته بود من با تو از نظر جنگ و لشکر یکسان هستیم (هر دو برای یک هدف می جنگیم و یک چیز می طلبیم) پرداخته و می فرماید: «و اما اینکه ادعا کرده ای ما در جنگ و نفرات (از تمام

ص: ۲۱۵

۱- ۱). طبق بعضی از روایات در جنگ صفین چهل و پنج هزار نفر از لشکر شام و بیست و پنج هزار نفر از لشکر عراق کشته شدند.

۲- ۲). «حشاشات» جمع «حشاشه» به معنای نفس آخر و واپسین دم است.

جهات) یکسان هستیم، چنین نیست، زیرا تو در شک (به مبانی اسلام) از من در یقین و ایمان (به آنها) فراتر نیستی و اهل شام بر دنیا از اهل عراق به آخرت حریص تر نخواهند بود؛ (وَ أَمَّا اسْتَوْأُوْنَا فِي الْحَرْبِ وَالرَّجَالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَى (۱) عَلَي الشَّكِّ مِنِّي عَلَي الْيَقِينِ، وَ لَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَي الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَي الْآخِرَةِ).

اشاره به اینکه دو تفاوت در میان یاران من و طرفداران توست: اینها همراه امام عادل می جنگند که به وظیفه خود یقین دارد و آنها را در راه روشنی سیر می دهد در حالی که تو هدف روشنی نداری جز اینکه به مال و مقامی برسی.

دیگر اینکه همراهان تو گروهی دنیاپرستند که با وعده های مادی، سران آنها را به میدان کشیده ای و قدم به میدانی گذارده اند که شاید غنایمی نصیبشان شود در حالی که فرماندهان لشکر من نه وعده جایزه ای به آنها داده شده و نه حتی فکر آن را می کنند.

به تعبیر دیگر تو هرگز یقین به استحقاق خلافت بر مردم نداری در حالی که من یقین دارم و طرفداران تو برای دنیا می جنگند در حالی که پیروان من هدفشان خداست و برای اقامه حکومت الهی نبرد می کنند؛ به این دو دلیل ما در کار خود کوشاتر و مصمم تریم در حالی که تو و پیروانت چنین نیستید. در نتیجه هرگز یکسان نخواهیم بود و پیروزی نهایی از آن ماست و همان گونه که امام علیه السلام پیش بینی کرده بود، سربازانش به مرز پیروزی رسیدند؛ افسوس که گروهی ناآگاه به همراهی جمعی از منافقان نتیجه نهایی را عقیم گذاشتند.

آن گاه امام علیه السلام به چهارمین ادعای معاویه پرداخته و به آن پاسخ می گوید، و می فرماید: «اما اینکه گفته ای ما همه فرزندان عبد مناف هستیم (بنابراین همه در شرافت و استحقاق حکومت و پیشوایی مردم یکسانیم) من هم قبول دارم (که

ص: ۲۱۶

(۱- ۱). «امضی» به معنای نافذتر و مؤثرتر در اقدام و عمل از «مضی» به معنای عبور و گذر کردن گرفته شده است.

همه از نسل عبد مناف هستیم؛ (وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ).

آن گاه امام علیه السلام به تفاوت هایی که میان او و معاویه وجود داشته پرداخته و آن را در پنج قسمت بیان می دارد.

نخست اشاره به شرافت نسبی می کند و می فرماید: «ولی امیّه هرگز همانند هاشم و حرب همچون عبدالمطلب و ابوسفیان چون ابوطالب نبودند»؛ (وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمَّيَّةُ كَهَاشِمٍ، وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ).

اشاره به اینکه جد اعلای تو امیّه و جدّ ادنای تو حرب و پدرت ابوسفیان بود که همگی در میان عرب به شرارت و پستی معروف بودند در حالی که جدّ اعلای من، هاشم و جدّ ادنای من عبدالمطلب و پدرم ابوطالب است که همه از سادات عرب و سخاوتمندان و پاکان و نیکان بودند؛ چگونه می توان آنها را با یکدیگر یکسان دانست.

آن گاه به تفاوت دوم و سوم اشاره کرده می فرماید: «و نیز هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده نیستند و نه فرزندان صحیح النسب همانند منسوبان مشکوک»؛ (وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ (۱)، وَ لَا الصَّرِيحُ (۲) كَاللَّصِيقِ (۳)).

اشاره به اینکه من از نخستین مهاجران از مکه به مدینه ام که همواره در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم ولی تو و پدرت ابوسفیان همچنان در شرک و کفر در مکه ماندید تا روزی که مکه به وسیله لشکر اسلام فتح شد و پیامبر صلی الله علیه و آله حکم آزادی تو و سایر اسیران را با گفتن: «اذهبوا انتم الطلقاء» صادر فرمود.

از سوی دیگر نسب ما روشن است ولی درباره نسب تو بسیار گفتگوست؛ گروهی تو را فرزند ابوسفیان نمی دانند، بلکه فرزند نامشروع مسافر بن ابی عمرو

ص: ۲۱۷

۱- ۱). «طریق» به معنای اسیر آزاد شده است از ریشه «طلاق» به معنای رهایی گرفته شده است.

۲- ۲). «صریح» به کسی گفته می شود که نسب او خالص و روشن باشد.

۳- ۳). «لصیق» نقطه مقابل صریح است و به معنای کسی است که نسب او روشن نیست و او را به شخص یا قبیله ای نسبت می دهند.

که از بردگان ابوسفیان بود می شناسند البته این سخن منافات با آنچه امام علیه السلام درباره پدر معاویه یعنی ابوسفیان فرموده است ندارد، زیرا آن جمله بر حسب ظاهر بیان شده و این جمله اشاره به این است که اگر در نسب تو دقت شود جای گفتگو وجود دارد.

گرچه ابن ابی الحدید این تفسیر را برای جمله اخیر با اعتقاد خود هماهنگ ندانسته و به سراغ تفسیر دیگری می رود و می گوید: منظور از صریح، کسی است که با اعتقاد راسخ اسلام را پذیرفته و لصیق، آن کسی است که از ترس شمشیر و یا به انگیزه علاقه به دنیا، اسلام را پذیرا شده است. (۱)

گرچه این تفسیر خلاف ظاهر عبارت است ولی به فرض اینکه چنین باشد باز در این میان اعتراف به تفاوت آشکاری بین امام علیه السلام و معاویه خواهد بود.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر تفاوت ها در صفات و افعال دینی و انسانی پرداخته می فرماید: «آن کسی که طرفدار حق است هرگز چون کسی نیست که طرفدار باطل است و نه انسان با ایمان همچون فرد مفسد»؛ (وَلَمَّا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُذْغِلِ). (۲)

اشاره به اینکه نه تنها نسب ما بنی هاشم با نسب بنی امیه قابل قیاس نیست، صفات و اعمال ما نیز قابل مقایسه نیست ما همواره در راه حق گام برداشتیم و دودمان بنی امیه بر طریق باطل؛ ما خالصانه به اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم ولی شما منافقانه اظهار ایمان کردید (و مدارک آن در تاریخ اسلام ثبت است).

امام علیه السلام در پایان این فقره می فرماید: «چه بد هستند نسلی که از نسل پیشین خود پیروی می کنند که در آتش دوزخ سرنگون شده اند»؛ (وَلَيْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ

ص: ۲۱۸

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

۲- ۲). «مدغل» به معنای مفسد و فتنه انگیز است از ریشه «دغل» به معنای فتنه و فساد گرفته شده.

يَتَّبِعُ سَلْفًا هَوَى (۱) فِي نَارِ جَهَنَّمَ).

قابل توجه اینکه امام علیه السلام معاویه را تنها به انحراف اسلاف و جد و پدرش نکوهش نمی کند، بلکه تکیه سخن امام علیه السلام بر این است که این فرزند همان راه پدران را که اهل دوزخند پیروی می کند.

ص: ۲۱۹

۱ - ۱). «هوی» از ریشه «هوی» به ضم ها و تشدید یا در اصل به معنای سقوط کردن از بلندی است و چون نتیجه آن هلاکت است، گاهی به هلاکت نیز اطلاق می شود.

وَ فِي أَيُّدِينَا بَعْدَ فَضْلِ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَدَلَّلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ، وَ نَعَشْنَا بِهَا الدَّلِيلَ.

وَ لَمَّا أَدَخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا، وَ أَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَ كَرْهًا، كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً، عَلَيَّ حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَ ذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوْلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا، وَ لَا عَلَيَّ نَفْسِكَ سَبِيلًا، وَ السَّلَامُ.

(علامه بر اینها) فضل و برتری نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان (گردن کش و ظالم) را ذلیل، و ذلیلان (محروم و پاکباز) را عزیز و بلند مرتبه ساختیم و هنگامی که خداوند عرب را دسته دسته در دین خود داخل ساخت و این امت از روی میل و رغبت یا (منافقان از روی) ترس و وحشت در برابر اسلام تسلیم شدند، شما از گروهی بودید که وارد اسلام شدید یا به انگیزه رغبت (در دنیا و نیل به مقام و منصب) و یا از روی ترس (از مجازات به سبب جنایات سابقتان) این در حالی بود که پیشگامان به جهت سبقتشان، رستگار شدند و مهاجران نخستین به فضل و برتری خویش نایل شدند بنابراین، شیطان را از خود بهره مند مساز و راه او را در وجود خویش باز مگذار و السلام.

شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر

نبوت افتخار برتر

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود اشاره به بخشی از نامه معاویه می کند که

گفته بود «لبعضنا فضل علی بعض؛ ما هیچ کدام بر دیگری فضیلتی نداریم و به فرض که فضیلت مختصری هم باشد نه عزیز را دلیل می کند و نه ذلیل را عزیز» و پاسخ کوبنده ای به او می دهد و می فرماید: «(علاوه بر اینها) فضل و برتری نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان (گردن کش و ظالم) را ذلیل و ذلیلان (محروم و پاکباز) را عزیز و بلند مرتبه ساختیم؛ (وَفِي أَيْدِينَا بَعْدُ فَضْلُ النَّبِيِّ الَّتِي أَذَلَّلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ، وَ نَعَشْنَا (۱) بِهَا الذَّلِيلَ).

اشاره به اینکه اسلام آمد، ابوسفیان ها و ابوجهل ها و امثال آنان را که سالیان دراز بر مردم حکومت ظالمانه داشتند خوار کرد و سلمان ها و مقدادها و عمار یاسرها و بلال ها را که غالبا برده و اسیر و ذلیل بودند، بر اوج عزت نشانند با این حال چگونه می گویی نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اثر گذار در این زمینه نبود.

آن گاه امام علیه السلام دست معاویه را گرفته و به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله می برد و چگونگی پذیرش اسلام را از ناحیه او و خاندانش نشان می دهد و می فرماید: «و هنگامی که خداوند عرب را دسته دسته در دین خود داخل ساخت و این امت از روی میل و رغبت یا (منافقان از روی) ترس و وحشت در برابر اسلام تسلیم شدند، شما از گروهی بودید که وارد اسلام شدید یا به انگیزه رغبت (در دنیا و نیل به مقام و منصب) و یا از روی ترس (از مجازات به سبب جنایات سابقتان)؛ (وَلَمَّا أَذْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا، وَ أَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَ كَرْهًا، كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً).

اشاره به جریان فتح مکه، همان گونه که قرآن مجید می گوید: «إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ* وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ»

ص: ۲۲۲

۱- ۱). «نعشنا» از ریشه «نعش» به معنای بالا بردن است و نعش میت رای به این سبب نعش می گویند که دارای ارتفاعی است یا اینکه به روی دستها بلند می شود، در جمله بالا- منظور این است که افراد ذلیل اما باایمان و پاک دل در سایه اسلام به عزت رسیدند.

إِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا» (۱) در آن روز افراد بی غرض صفحه دل را از لوث عشق به بت ها پاک کردند و مخلصانه وارد اسلام شدند؛ ولی مشرکان متعصب و شیطان صفتانی که سال ها با اسلام در حال جنگ بودند به ظاهر و از روی ناچاری تسلیم شدند.

ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام و پدر معاویه از کسانی بود که در آن روز ظاهراً مسلمان شد و خانواده و بستگان او نیز به پیروی او اظهار اسلام کردند.

از همان روز نقشه ها عوض شد و دشمنان اسلام به این فکر افتادند که از طریق نفوذ در صفوف مسلمانان، روزی به حکومت رسند و بر جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زنند. تعبیر به «رغبه» در جمله بالا اشاره به همین معناست و این رغبت هیچ منافاتی با رهبت ندارد؛ یعنی پذیرش اسلام از ناحیه آنها آمیزه ای از ترس و امید رسیدن به مقام در آینده بود.

آیا چنین اسلامی را می توان با اسلام امیر مؤمنان علی علیه السلام که در آغاز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر آن همه دشمنان و در زمان تنهایی پیامبر اکرم صورت گرفت، یکسان دانست؟

به همین دلیل امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «این در حالی بود که پیشگامان به جهت سبقتشان، رستگار شدند و مهاجران نخستین به فضل و برتری خویش نایل آمدند»؛ (عَلَى حِينٍ فَمَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَ ذَهَبَ الْمُهِاجِرُونَ الْأَوْلُونَ بِفَضْلِهِمْ).

این سخن به چند گروه بودن مسلمانان که در قرآن مجید نیز آمده اشاره دارد در آنجا که می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهِاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (۲) گروهی از پیشگامان در اسلام بودند که امام علیه السلام در این میان پیشگام پیشگامان بود و گروه دیگری اسلام را پذیرفتند و

ص: ۲۲۳

۱-۱. فتح، آیه ۱-۳.

۲-۲. توبه آیه، ۱۰۰.

اقدام به هجرت از مکه به مدینه کردند. گروه سومی از پاکان در مدینه به آنها پیوستند و انصار و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و گروه چهارمی که نسل بعدی آنها را تشکیل می دادند با میل و رغبت به آنها ملحق شدند؛ ولی جایگاه معاویه در میان کدام یک از این چهار گروه بود؟ باید گفت هیچ کدام و عجب اینکه با این شرایط، خود را با امام علیه السلام و بنی هاشم مقایسه می کند و خویش را در اسلام هم ردیف علی علیه السلام می شمرد! و تاریخ اسلام از این شگفتی ها بسیار دارد.

در پایان امام علیه السلام به او هشدار می دهد و می فرماید: «بنابراین، شیطان را از خود بهره مند مساز و راه او را در وجود خویش باز مگذار و السلام»؛ (فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيْبًا، وَ لَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيْلًا، وَ السَّلَامُ).

اشاره به اینکه با این سخنان، خود را فریب می دهی و با این مقایسه های نابه جا، شیطان را بر خود مسلط می سازی و در نتیجه موقعیت خویش را فراموش می کنی و می خواهی بر جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زنی کاری که دنیا و آخرت تو را تباه خواهد کرد.

نکته: پیروان رسول خدا

پیروان رسول خدا

پیروان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را با استفاده از آیه شریفه ۱۰۰ از سوره براءت می توان به چند گروه تقسیم می کنند:

نخست: گروه سابقین؛ یعنی پیشگامان اسلام و کسانی که در روزهای تنهایی پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و دست بیعت به او دادند که از میان زنان، نخستین فرد، خدیجه کبری و از میان مردان علی علیه السلام بود. سپس افراد دیگری به آنها پیوستند.

سابقین افتخار بزرگی دارند، چرا که در آن شرایط جان خود را در طبق اخلاص گذارده تقدیم به اسلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند.

ص: ۲۲۴

گروه دوم مهاجرانند که البته سابقین نیز جزء آنها بودند و آنها کسانی هستند که در مکه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون کار بر مسلمین در مکه تنگ شد و جان پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطر قرار گرفت به دنبال هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند؛ یعنی از تمام زندگی و خانه و کاشانه خود چشم پوشیدند و به همراه خانواده به مدینه آمدند در حالی که نه در آنجا خانه ای داشتند نه وسیله ای برای امرار معاش و تا سالیان دراز با مشکلات دست و پنجه نرم می کردند و سرانجام خداوند گشایشی برایشان فراهم کرد.

البته گروه دیگری نیز بودند که قبل از هجرت مسلمین از مکه به مدینه برای نجات از شر اشرار قریش و مشرکان به حبشه هجرت کردند و بعد از مدتی که اسلام در مدینه استقرار یافت از حبشه به مدینه آمدند.

گروه سوم انصارند که اهل مدینه بودند، اسلام آوردند و مهاجران را با آغوش باز پذیرفتند و با اینکه غالباً زندگی سختی داشتند، با مهاجران مواسات کردند و آنچه را داشتند در واقع با آنان تقسیم نمودند.

البته در میان انصار هم سابقین و غیر سابقین وجود دارند که قرآن هم به آنها اشاره کرده: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» (۱) یعنی آنها که در پیوستن به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه پیشگام شدند و یا آنها که قبلاً به مکه آمده بودند و در محل «عقبه» (در نزدیکی مکه) با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کردند. گروه مهاجران و انصار و سابقان را مجموعاً صحابه می نامند.

گروه چهارم کسانی هستند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مشاهده نکردند و در واقع نسلی بعد از مهاجران و انصار بودند، این نسل دوم را تابعین می گویند که پیروی از مهاجران و انصار کردند و در قرآن به عنوان «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» (۲) و به

ص: ۲۲۵

۱- ۱) توجه داشته باشید که در قرائت مشهور، انصار به کسر خوانده شده که عطف است بر مهاجرین، نه با ضمه که عطف بر سابقین باشد.

۲- ۲) توبه، آیه ۱۰۰.

عنوان «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» (۱) و نیز به عنوان «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ» (۲) در قرآن مجید آمده است این گروه همان گونه که اشاره شد زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک نکردند و یا آن حضرت را ندیدند؛ ولی صحابه را دیدند و درک کردند.

گروه پنجم تابعین تابعین اند؛ آنها کسانی بودند که صحابه را نیز درک نکرده و ندیدند؛ بلکه در واقع شاگرد تابعین هستند.

البته در اینکه این گروه های پنج گانه همه آنها افراد نیکی بودند و یا اگر در آغاز جزء نیکان بودند، در ادامه زندگی بر همان مسیر باقی ماندند یا نه سخن بسیار است که در بحث تنزیه صحابه آورده شده است. (۳)

ص: ۲۲۶

۱- ۱). جمعه، آیه ۳.

۲- ۲). حشر، آیه ۱۰.

۳- ۳). درباره تنزیه صحابه می توانید به تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۰۰ سوره توبه تحت عنوان «آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟» بحث کافی شده است و همچنین در ذیل خطبه شقشقیه، خطبه سوم، ج ۱، ص ۳۷۶ تحت عنوان «آیا همه صحابه راه پیامبر را پیمودند؟» و نیز در همین جلد از شرح نهج البلاغه، ذیل نامه اول بحثهایی آورده ایم. برای شرح بیشتر می توانید به کتاب شیعه پاسخ می گوید در بحث تنزیه صحابه مراجعه کنید.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی عبدالله بن عباس و هو عامله علی البصره

از نامه های امام علیه السلام است

که به عبدالله بن عباس در آن زمان که از طرف امام علیه السلام فرماندار بصره بود، نگاشته شد. (۱)

نامه در یک نگاه

مرحوم ابن میثم در مقدمه شرح این نامه می نویسد که ابن عباس بعد از آنکه از طرف امیر مؤمنان علی علیه السلام والی بصره شد نسبت به بنی تمیم راه خشونت را پیش گرفت؛ زیرا عداوت آنها را در روز جمل نسبت به امام علیه السلام و لشکر امام علیه السلام به خاطر داشت. آنها از پیروان طلحه و زبیر و عایشه در آن روز بودند و ابن

ص: ۲۲۷

۱ - ۱). سند نامه: نویسنده مصادر نهج البلاغه درباره این نامه می گوید: ابن میثم در شرح نهج البلاغه خود آن را نقل کرده؛ ولی سیاق کلامش به خوبی نشان می دهد که این نامه را از غیر نهج البلاغه در اختیار داشته است و همچنین ابو هلال عسکری در کتاب صناعتین و باقلانی در اعجاز القرآن و سید امیر یحیی علوی در کتاب الطراز بخشی از این نامه را نقل نموده و با توجه به تفاوت های موجود روشن می شود که منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص

(۲۴۱)

عباس به آنها حمله کرد و آنان را دور راند و آنها را پیروان شتر و یاران عسکر - نام شتر عایشه عسکر بود- و حزب شیطان می نامید. این کار بر گروهی از شیعیان امام علیه السلام از بنی تمیم سخت آمد که از جمله آنها جاریه بن قدامه بود. او نامه ای خدمت امام علیه السلام نوشت و از ابن عباس شکایت کرد و همین امر سبب شد که امام علیه السلام نامه مورد بحث را برای ابن عباس بنویسد.

در این نامه به چند امر اشاره می کند.

نخست اینکه بنی تمیم طایفه ای هستند که مردان شجاع بزرگی دارند و حتی در زمان جاهلیت و پس از آن در عصر اسلام کسی در دلیری بر آنان پیشی نمی گرفت. دیگر اینکه با ما خویشاوندی دارند و دستور صله رحم ایجاب می کند ما با آنها نیکی کنیم.

سرانجام امام علیه السلام به این نکته اشاره می کند که آنچه از خیر و شر بر زبان و دست تو جاری شود نتیجه نیک و بد آن دامان مرا نیز می گیرد، بنابراین نسبت به بنی تمیم خوش رفتار باش.

ص: ۲۲۸

وَاعْلَمَ أَنَّ الْبَصِيرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِيسَ، وَ مَغْرَسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَ اخْلَعْلُعُ عُقْدَةِ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ، وَ قَدْ بَلَغَنِي تَنَمُّرُكَ لِيْنِي تَمِيمَ، وَ غَلْظَتُكَ عَلَيَّهِمْ، وَ إِنَّ بَيْنِي تَمِيمَ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرُ، وَ إِنَّهُمْ لَمْ يُسَدِّقُوا بَوْغَمَ فِي حِرَاهِلِيَّةٍ وَ لَا إِشِيْلَامَ، وَ إِنَّ لَهُمْ بَنِيًّا رَحِمًا مِائِسَةً، وَ قَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مِأْجُورُونَ عَلَى صِلَتِهَا وَ مِأْزُورُونَ عَلَى قَطِيْعَتِهَا، فَارْبِعُ أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيمَا جَزَى عَلَى لِسَانِكَ وَ يَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ! فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ، وَ كُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَ لَا يَفِيْلَنَّ رَأْيِي فِيكَ، وَ السَّلَامُ.

ترجمه

بدان بصره محل هبوط ابليس و کشتزار فتنه هاست، به همین دلیل با اهل آن به نیکی رفتار کن و گره ترس و وحشت را از دل‌های آنها بگشا (تا آتش فتنه خاموش شود و آنها احساس امنیت کنند) بدرفتاری تو با طائفه بنی تمیم و خشونت تو به آنها را به من گزارش داده اند (ولی بدان آنها فضایی دارند از جمله اینکه) طائفه بنی تمیم کسانی هستند که هر گاه رییس نیرومندی از آنها غایب گردد (و از دنیا برود) مرد نیرومند دیگری در میان آنها ظاهر می شود، نه در عصر جاهلیت و نه در عصر اسلام کسی در نبرد بر آنان پیشی نمی گرفت (علاوه بر این) آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت خاص دارند که ما نزد خداوند به وسیله صله رحم نسبت به آنها مأجور خواهیم بود و با قطع آن مؤاخذه خواهیم شد، بنابراین ای ابو العباس، خدا تو را رحمت کند خویشتن دار باش و مدارا کن در آنچه بر زبان و دست تو از خیر و شر جاری می شود، چرا که هر دو

در این امور شریک هستیم و سعی کن که حسن ظن من به تو پایدار بماند و نظرم درباره (شایستگی های تو برای امر حکومت) دگرگون نشود و السلام.

شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن

آتش فتنه را با مدارا خاموش کن

هنگامی که طلحه و زبیر به اتفاق عایشه با گروهی از ماجراجویان فاسد وارد بصره شدند و در آنجا پرچم مخالفت بر ضد امیر مؤمنان علی علیه السلام را برافراشتند، بصریان از آنان استقبال کرده و لشکر عظیمی را برای جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام برپا کردند. فتنه عظیمی را برپا نمودند و سرانجام شکست خوردند و متلاشی شدند و شاید انتظار داشتند که امام علیه السلام بعد از پیروزیش دستور قتل گروهی از آنان را صادر کند؛ ولی امام علیه السلام با آنها از در محبت وارد شد همان کاری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه کرد و همین باعث شد که آرامش کامل به بصره باز گردد.

امام علیه السلام در آغاز این نامه که به فرماندار بصره، ابن عباس، نگاشته است به همین معنا اشاره کرده و می فرماید: «بدان بصره محل نزول ابلیس و کشتزار فتنه هاست. به همین دلیل با اهل آن به نیکی رفتار کن و گره ترس و وحشت را از دل های آنها بگشا (تا آتش فتنه خاموش شود و آنها شرمند گردند و احساس امنیت کنند)»؛ (وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الْبَصِيرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِيسَ، وَ مَغْرَسُ (۱) الْفِتْنِ، فَحَادِثُ (۲) أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَ أَحْلَلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ).

اینکه می فرماید: بصره مهبط و جایگاه فرود ابلیس و محل رویش فتنه هاست، اشاره به این است که آنجا اقوام گوناگونی زندگی می کنند که هم نسبت به یکدیگر مشکل دارند و هم نسبت به بیرون این سرزمین و شاید به همین دلیل،

ص: ۲۳۰

۱-۱). «مغرس» در اصل به معنای محل غرس درختان است. سپس به محل پیدایش هر امری اطلاق شده است.

۲-۲). «حادث» صیغه امر از «محدثه» است و به معنای مراقبت و بررسی و زدودن زنگار است؛ یعنی زنگار کینه ها را از قلبشان بدین وسیله بزدا.

طلحه و زبیر و عایشه آنجا را برای فتنه انگیزی بر ضد امام امیر مؤمنان علیه السلام انتخاب کردند به خصوص اینکه آنجا مهم ترین بندر عراق است و بنادر معمولاً مرکز رفت و آمد اقوام مختلف اند. به همین دلیل افکار التقاطی و نفوذی و مفساد اخلاقی در این گونه بندرگاه ها بیشتر است مگر اینکه اهالی آن تحت آموزش مستمر اخلاقی قرار گیرند. بعضی نیز معتقدند؛ هنگامی که ابلیس به زمین فرود آمد، بصره را جایگاه نخستین خود انتخاب کرد؛ ولی دلیلی برای این مطلب اقامه نکرده اند.

مهم این است که امام علیه السلام به ابن عباس دستور می دهد: بهترین راه برای آرام کردن این شهر آن است که به مضمون آیه شریفه «اذْفَعْ بِأَلْتِنِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ* وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (۱) عمل کند؛ یعنی بدی هایی را که آنها در جنگ جمل داشتند با نیکی پاسخ گوید تا آنان شرمنده احسان او گردند و دست از هر گونه مخالفت بردارند به علاوه بخشی از مخالفت آنها ممکن است به علت ترس از انتقام و مکافات عمل باشد هنگامی که با آنها به نیکی رفتار شود آتش این خوف و ترس فرو می نشیند و آرامش جای آن را می گیرد.

امام علیه السلام به این معنا در کلمات قصار اشاره فرموده و به صورت اصل کلی می فرماید:

«عَاتِبِ اخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ أَرِدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ؛ برادرت را به هنگام خطا کردن با نیکی سرزنش کن و شر او را از طریق بخشش از خودت دور ساز.» (۲)

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر این مقدمه وارد اصل مقصود می شود و می فرماید:

«بد رفتاری تو با طایفه بنی تمیم و خشونت تو به آنها را به من گزارش داده اند»؛ (وَ قَدْ بَلَغَنِي تَنَمُّرُكَ (۳) لِيْنِي تَمِيمٍ، وَ غَلَطْتُكَ عَلَيْهِمْ).

ص: ۲۳۱

۱-۱. فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵.

۲-۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۵۸.

۳-۳. «تنمر» به معنای خشمگین شدن و بد رفتاری نمودن است و از ریشه «نمر» بر وزن «کبد» به معنای پلنگ است.

آن گاه امام علیه السلام صفاتی برای طایفه بنی تمیم ذکر می کند که دلیل بر شایستگی آنها برای عفو و گذشت و نیکی کردن است.

در نخستین صفت می فرماید: «طایفه بنی تمیم کسانی هستند که هر گاه رییس نیرومندی از آنها غایب گردد (و از دنیا برود) مرد نیرومند دیگری در میان آنها ظاهر می شود؛ (وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَّمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ).

تعبیر به نجم (ستاره) اشاره به این است که آنها همیشه دارای شخصیت های برجسته ای بودند که اگر یکی از آنها از بین می رفته، دیگری جای او را می گرفته و به سبب همین، مردان مدیر و مدبر همیشه در میان قبایل عرب درخشیده اند.

در دومین وصف آنها به شجاعتشان اشاره کرده و می فرماید: «و نه در عصر جاهلیت و نه در عصر اسلام کسی در نبرد بر آنان پیشی نمی گرفت؛ (وَإِنَّهُمْ لَمَّ يُسَبِّقُوا بِوَعْمٍ (۱) فِي جَاهِلِيَّتِهِ وَ لَا إِسْلَامٍ).

با توجه به اینکه «وغم» در لغت هم به معنای جنگ تفسیر شده و هم به معنای حقد و حسد، این احتمال در تفسیر جمله بالا داده شده است که آنها جمعیتی انتقام جوی کینه توزند و اگر کسی مزاحم آنان شود سخت در مقابل او می ایستند و فتنه برپا می کنند؛ ولی با توجه به اینکه امام علیه السلام در این چند جمله در مقام مدح آنهاست این تفسیر به نظر درست نمی رسد.

در سومین و آخرین وصف می فرماید: «(اضافه بر اینها) آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت خاص دارند که ما نزد خداوند بوسیله صله رحم نسبت به آنها مأجور خواهیم بود و با قطع آن مؤاخذه خواهیم شد؛ (وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِمًا مَّأْسَهُ (۲)، وَ قَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صَلَاتِهَا، وَ مَأْزُورُونَ (۳) عَلَى قَطِيعَتِهَا).

مفسران نهج البلاغه دلیل این خویشاوندی را این می دانند که بنی تمیم و بنی هاشم

ص: ۲۳۲

۱- ۱. «وغم» این واژه هم به معنای جنگ آمده و هم به معنای کینه.

۲- ۲. «مأسه» در اینجا به معنای نزدیک و قریب است از ریشه «مس» به معنای تماس گرفته شده است.

۳- ۳. «مازورون» به معنای گناه کاران از ماده «وزر» به معنای گناه گرفته شده است.

به واسطه جد اعلای آنها که یاس بن مضر بود (مطابق این بیان هاشم با سیزده واسطه به یاس می رسد) همچنین بنی تمیم نیز با واسطه های زیادی به او می رسند؛ ولی از آنجا که مسأله رحم در اسلام بسیار اهمیّت دارد امام علیه السلام حتی با این مقدار واسطه باز هم آنها را رحم قریب شمرده است. علاوه بر این، بعضی گفته اند که در میان هاشم و تمیم از طریق دامادی و ازدواج دو فامیل با یکدیگر رابطه ای برقرار بود. و بعضی نیز گفته اند که یکی از همسران علی علیه السلام به نام لیلا بنت مسعود حنظلیه از بنی تمیم بود؛ ولی با توجه به اینکه ارتباط سببی به عنوان رحم شناخته نمی شود؛ بلکه باید رابطه نسبی باشد، این دو تفسیر بعید به نظر می رسد.

ابن ابی الحدید و بعضی دیگر فضایل دیگری برای طائفه بنی تمیم نیز بر شمرده اند که از مجموع آنها استفاده می شود که این طایفه به راستی طایفه ای ممتاز بوده اند.

در ضمن از کلام امام علیه السلام این نکته استفاده می شود که مسأله صله رحم در اسلام بسیار گسترده است که حتی با فاصله زیاد در اجداد باز هم مشمول این حکم اسلامی است که امام علیه السلام می فرماید: اگر آن را مراعات نکنی در پیشگاه خدا مسئول هستی و مراعات آن مایه خیر و برکت است.

در پایان این نامه، امام علیه السلام به ابن عباس دستور مدارا کردن و خویشتن داری در برابر مخالفان به طور کلی و بنی تمیم به طور خاص می دهد و می فرماید:

«بنابر این ای ابوالعباس، خدا تو را رحمت کند خویشتن دار باش و مدارا کن در آنچه بر زبان و دست تو از خیر و شر جاری می شود زیرا هر دو در این امور شریک هستیم و سعی کن که حسن ظن من نسبت به تو پایدار بماند و نظرم درباره (شایستگی های تو برای امر حکومت) دگرگون نشود؛ و السلام»؛ (فَارْبَعٌ (۱))

ص: ۲۳۳

۱- ۱). «اربع» از ماده «ربوع» به معنای مدارا کردن و خویشتن داری نمودن است.

أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَ يَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرًّا! فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ، وَ كُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَ لَا يَفِيلَنَّ (۱) رَأْيِي فِيكَ، وَ السَّلَامُ).

منظور از خیر و شر، سود و زیان است؛ یعنی کارهایی که ممکن است منشأ ظلم و یا زیانی شود و شر به معنای ظلم و ستم نیست؛ زیرا ابن عباس کسی نبود که بر کسانی ظلم کند.

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در دستوری که درباره مدارا کردن با مخالفان می دهد به این نکته اشاره می فرماید که تو نماینده منی و هر کاری از تو سر زند، هم به حساب تو می نویسند و هم به حساب من، بنابراین باید کاملاً مراقب باشی. این سخن مانند آن است که به علمای دین گفته می شود مراقب کار خود باشید زیرا کارهایی که شما انجام می دهید هم به حساب خودتان می نویسند و هم به حساب اسلام.

امام علیه السلام در آن جمله آخر هشدار می دهد که اگر خویشان داری و مدارا را پیشه نکند ممکن است نظر امام علیه السلام درباره او تغییر کند و این تأکید دیگری است بر دستوری که حضرت بیان فرمود.

در عبارت بالا- امام علیه السلام ابن عباس را به عنوان «ابوالعباس» خطاب می کند و کنیه اوست و در عرب معمول است که هنگامی که می خواهند به کسی احترام بگذارند نام اصلی او را نمی برند بلکه او را به کنیه صدا می زنند یا به لقب و در اینجا امام علیه السلام احترام عبدالله بن عباس را کاملاً حفظ فرموده و او را به کنیه اش صدا زده است.

نکته: ویژگی های اهل بصره

ویژگی های اهل بصره

در خطبه های متعددی از نهج البلاغه از جمله، خطبه ۱۳ و ۱۴ مذمت های

ص: ۲۳۴

۱- (۱). «یفیل» از ریشه «فیل» بر وزن «میل» به معنای نادرست یا ضعیف بودن است.

شدیدی از اهل بصره شده و همان گونه که در نامه بالا نیز ملاحظه کردید، امیر مؤمنان علی علیه السلام بصره را مهبط شیطان و محل ورود ابلیس و پایگاه فتنه ها می شمرد ولی به قرینه بعضی از روایات که مدح فراوانی از اهل بصره اعم از زنان، مردان، کودکان و بزرگان شده، استفاده می شود که امام علیه السلام مقطع خاصی از زمان را در نظر داشته است؛ همان زمانی که آتش جنگ جمل را برافروختند و از سرکشان و پیمان شکنانی همچون طلحه و زبیر حمایت کردند و گروه زیادی از مسلمان را به کشتن دادند.

بنابراین نکوهش های مزبور دلیل بر آن نیست که هر کس در آن شهر وارد شود و یا افراد بومی آن شهر همیشه و در طول تاریخ صفات نکوهیده ای دارند و اهل صلاح و سعادت نیستند. به خصوص اینکه در میان آنها دانشمندان، علما، قاریان و موالیان اهل بیت فراوان بوده و هستند.

برای توضیح بیشتر به جلد اول، ذیل خطبه ۱۳ مراجعه فرمایید.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

الی بعض عماله

از نامه های امام علیه السلام است

که به بعضی از فرماندهانش نگاشته (۱)

نامه در یک نگاه

مخاطب این نامه آن گونه که از تاریخ یعقوبی و تاریخ بلاذری استفاده می شود عمر بن ابو سلمه (مسلمه) ارحبی است که به گفته بعضی حاکم بر فارس و بحرین بود (۲) که نسبت به بعضی از گروه هایی که تحت حاکمیت او قرار داشتند و از طایفه مجوس بودند، خشونت به کار برده بود و آنها شکایت نامه ای خدمت امام علیه السلام فرستادند. امام علیه السلام ناراحت شد و نامه مورد بحث را برای او مرقوم داشت

ص: ۲۳۷

-
- ۱- ۱). سند نامه: این نامه در کتاب هایی قبل از سید رضی نیز آمده است از جمله در انساب الاشراف بلاذری (متوفای ۲۷۹) و ابن واضح (معروف به یعقوبی متوفای ۲۸۴) در تاریخ خود با تفاوت هایی و اضافاتی نسبت به آنچه در نهج البلاغه آمده آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۲)
- ۲- ۲). شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل نامه فوق.

و او را دعوت به رعایت اعتدال و ترک خشونت فرمود.

جالب اینکه توصیه امام علیه السلام در این نامه درباره غیر مسلمین است، آنهایی که به عنوان «اهل ذمه» در داخل کشور اسلام زندگی مسالمت آمیز داشتند و باید مورد رأفت و محبت اسلامی قرار گیرند و جان و مال و عرض آنها محفوظ باشد، امام هیچ گونه خشونت را در حق آنها نمی پذیرد.

ولی از آنجا که نزدیکی بیش از حدّ به آنها ممکن بود سبب مشکلات دیگری شود امام علیه السلام دستور رعایت اعتدال را به این فرماندار می دهد.

ص: ۲۳۸

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَّوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنُوا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقَصِّصُوا وَيُجَفَّوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جَلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرْفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسِيَّةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْرُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) گروهی از زعما و کدخدایان اهل شهر تو از خشونت و قساوت و تحقیر و بد رفتاری تو شکایت کردند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن (بیش از حد) یافتم، زیرا مشرکند و نه سزاوار دوری و بد رفتاری؛ چرا که با آنان پیمان بسته ایم (و اهل ذمه هستند) بنابراین لباسی از نرمش همراه کمی شدت و خشونت برای آنان بر خود ببوشان و با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن و نزدیک ساختن و تقریب را با دور نمودن و ابعاد آنها با هم بیامیز؛ اِنْ شَاءَ اللَّهُ.

شرح و تفسیر

شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهروندان

همان گونه که در بالا گفته شد، مخاطب این نامه فرماندار فارس و بحرین بود که نسبت به گروهی از مجوس که در آنجا می زیستند با خشونت رفتار می کرد و آنها چون معتقد به عدالت و خلق نیکوی امام علیه السلام بودند به امام علیه السلام شکایت

ص: ۲۳۹

کردند، امام علیه السلام این نامه را که در عین کوتاهی، بسیار پر محتواست و می تواند برنامه ای برای همه زمامداران باشد برای او مرقوم داشت. فرمود: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) گروهی از زعما و کدخدایان اهل شهر تو از خشونت و قساوت و تحقیر و بد رفتاری تو شکایت کردند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن (بیش از حد) یافتم، زیرا مشرکند و نه سزاوار دوری و بد رفتاری، چرا که با آنان پیمان بسته ایم (و اهل ذمه هستند)؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ (۱) أَهْلَ بَلَدِكَ شَكُوا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنُوا لِشُرِكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصُوا وَيُجَفَّوا لِعَهْدِهِمْ).

امام علیه السلام در تعبیرات خود روی چهار نقطه از اعمال ناروای آن فرماندار انگشت نهاده؛ نخست خشونت و دیگر قساوت و بی رحمی و سوم تحقیر کردن آنها و چهارم بد رفتاری نسبت به آنهاست؛ گر چه این چهار مفهوم با هم نزدیکند ولی تفاوت های دقیقی با هم دارند. لذا امام علیه السلام به تمام آنها اشاره کرده و به دنبال آن نظر مبارک خود را چنین اعلام می کند که از یک سو باید توجه داشت آنها مشرکند، زیرا مجوس به عنوان دو گانه پرست و ثنوی شناخته می شود، چون معتقد به دو مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن بوده اند، هر چند زرتشتی های امروز مدعی هستند که ما موحدیم نه مشرک، اما منابع دینی آنها غیر از این را می گوید. به هر حال امام علیه السلام با ملاحظه تفاوت اعتقادی، نزدیک شدن بیش از حد به آنها را نهی می کند و در عین حال این نکته را یاد آور می شود که آنها تحت پیمان ذمه هستند؛ یعنی با مسلمانان هم زیستی مسالمت آمیز دارند آنها متعهدند که به اسلام احترام بگذارند و حکومت اسلامی نیز متعهد است که از جان و ناموس آنها دفاع کند و نسبت به آنان خوش رفتاری نماید، بنابراین به خاطر این

ص: ۲۴۰

۱- ۱). «دهاقین» جمع «دهقان» از ریشه فارسی «دهگان» یا «دهبان» گرفته شده که به معنای بزرگ ده، رییس، کدخدا و زعیم به کار می رود و گاه به هر کشاورزی نیز اطلاق می شود؛ ولی در عبارت بالا- معنای اول مناسب تر است، زیرا شکایت را رؤسا و بزرگان محل می نویسند.

پیمان ذمه، جفا کردن و بدرفتاری در حق آنها جایز نیست.

آن گاه امام علیه السلام مطلب را روشن تر ساخته و چنین می فرماید: «بنابراین لباسی از نرمش همراه کمی شدت و خشونت برای آنان بر خود بپوشان و با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن و نزدیک ساختن و تقریب را با دور نمودن و ابعاد آنها با هم بیامیز؛ ان شاء الله؛ (فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَابًا (۱) مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرْفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَ دَاوِلٌ (۲) لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَ امْرُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَ الْإِدْنَاءِ، وَ الْإِبْعَادِ الْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

بدیهی است اینگونه رفتار با افرادی که مسلمان نیستند ولی در سایه حکومت اسلامی باید زندگی سالمی داشته باشند، بهترین رفتار است؛ از یک سو به آنان آرامش می دهد و هر گونه فکر طغیان و سرکشی را از وجودشان بر می چیند و از سویی دیگر رفتار حکومت اسلامی را حمل بر ضعف و ناتوانی که ممکن است آن هم سرچشمه طغیان گردد نخواهند کرد. این بهترین طریق رفتار با این اقلیت هاست.

بدیهی است آنچه امام علیه السلام در این نامه بیان فرموده منحصر به اشخاص و یا زمان و مکان معینی نیست بلکه برنامه حساب شده ای است که در همه جا کار آیی دارد. بلکه می توان گفت حکومت نسبت به افراد خودی نیز باید همین گونه معامله کند. اگر زیاد در مقابل آنها نرمش نشان دهد، ممکن است حمل بر ضعف او کنند و گروهی جرأت بر قانون شکنی پیدا نمایند و اگر قوانین را با خشونت و

ص: ۲۴۱

۱- ۱). «جلباب» به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می شود و برای آن معانی مختلفی ذکر شده گاه به معنای چادر «ملحفه» و گاه به معنای روسری «مقنعه» و گاه به معنای پیراهن بلند و گشاد معنا شده و در نامه مورد بحث جنبه کنایی دارد و منظور از آن پوشش معنوی است که مدیر و فرمانده گروه بر خود می پوشد که امام علیه السلام می فرماید ترکیبی از نرمش و شدت باشد.

۲- ۲). «داول» صیغه امر است از «مداوله» به معنای گردانیدن و گردش دادن و چیزی را به جای دیگری نشان دادن و یا شخصی را به جای شخص دیگری قرار دادن و در نامه بالا منظور این است که گاه با محبت با آنها رفتار کن و گاه با کمی خشونت.

شدت اجرا کند، سبب رمیدن مردم و از دست دادن عشق و علاقه آنها نسبت به حکومت خواهد شد. به هر حال اعتدال در میان نرمش و خشونت، یکی از اصول ثابت مدیریت و فرماندهی در تمام سطوح است.

حتی در مورد خداوند و سیاست الهی نسبت به بندگان همین اصل رعایت شده و آنها را بین خوف و رجا نگه می دارد، قرآن مجید می فرماید:

« تَبَيَّنَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ »؛ ای پیامبر! بندگانم را آگاه کن که آمرزنده مهربان منم* و (اینکه) عذاب من همان عذاب دردناک است. (۱)

و در دعای معروف افتتاح می خوانیم: « وَأَيَّقَنْتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْغَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقَمَةِ »؛ یقین دارم تو در جای رحمت، ارحم الراحمینی و در جای کیفر، اشد المعاقبین هستی.

بعضی از مفسران نهج البلاغه در اینجا سؤالی مطرح کرده اند و آن اینکه امام علیه السلام چگونه دستور می دهد که غیر مسلمانان را زیاد به خود نزدیک نکن در حالی که قرآن با صراحت می گوید: آنهایی که از در جنگ با شما در نیامدند و شما را از سرزمین خود آواره نساختند (و هیچ گونه عداوت و دشمنی با شما نداشتند) خداوند از نیکی با آنها و اجرای عدالت در حقشان نهی نمی کند «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ». (۲)

ولی پاسخ این ایراد روشن است و آن اینکه امام علیه السلام نمی فرماید به آنها نیکی نکن، بلکه می فرماید اعتدال را رعایت کن؛ نه بیش از حد نزدیک شوند که جرأت بر مخالفت پیدا کنند و نه دور شوند که سبب رنجش و طغیانشان گردد.

ص: ۲۴۲

۱-۱. حجر، آیه ۴۹ و ۵۰.

۲-۲. ممتحنه، آیه ۸.

رابطه اسلام و مسلمین را با غیر مسلمانان می توان در چهار صورت خلاصه کرد

۱. اهل ذمه: آنها صاحبان کتب آسمانی هستند که در داخل کشورهای اسلامی به صورت اقلیتی مذهبی زندگی می کنند هر گاه آنها تظاهر بر خلاف قوانین اسلام نکنند و به مسلمین احترام بگذارند مسلمانان نیز موظفند آنها را محترم بشمارند.

حکومت اسلامی نیز موظف است جان و مال و ناموس آنها را حفظ کند. ذمه به معنای پیمان است در واقع آنها پیمان هم زیستی مسالمت آمیز با مسلمین دارند که یکی از شرایطش پرداختن مالیات کوچک و مختصری است به نام «جزیه» که در برابر این وجه مختصر؛ حکومت اسلامی خدمات مهمی را در مورد آنها متعهد است و همان گونه که در نامه بالا دیدیم، امیر مؤمنان علی علیه السلام نامه اعتراض آمیزی به فرماندارش در مناطقی که اهل ذمه بودند می نویسد و او را دعوت به خوش رفتاری با آنها می کند.

احکام اهل ذمه در کتب فقهی در ذیل کتاب جهاد به صورت گسترده آمده است.

۲. کفار حربی: آنها همان گونه که از نامشان پیداست کسانی هستند که در حال جنگ با مسلمانانند و به همین دلیل نه تنها احترامی ندارند بلکه مسلمانان مأمور به جهاد در مقابل آنان هستند.

احکام کفار حربی نیز در فقه اسلام در کتاب الجهاد به طور مشروح آمده است.

۳. کفار معاهد: آنهایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی نمی کنند ولی روابطی با مسلمانان از نظر تجاری، سیاسی و امثال آن دارند و حقوق یکدیگر را محترم می شمارند. مصداق بارز آن زمان ماست؛ تمام کشورهای که

رابطه سیاسی با مسلمانان دارند و مبادله سفیر، کاردار و امثال آن در کشور یکدیگر انجام می دهند. آنها نیز در هر کجا باشند چه به داخل کشورهای اسلامی سفر کنند چه در خارج تماس داشته باشند، همه چیزشان محترم است.

احکام این گروه نیز در همان کتاب جهاد و در کتب تفسیر، در تفسیر سوره براءت آمده است.

۴. کفار مهادن: آنهايي هستند که در بیرون کشورهای اسلامی زندگی می کنند و معاهده و رابطه خاص سیاسی با مسلمانان ندارند ولی در حال جنگ و پیکار و مبارزه و مخالفت نیز نیستند. اسلام درباره آنها نیز دستور به خوش رفتاری و مسالمت داده از جمله در آیه ۸ سوره ممتحنه درباره آنها فرموده است که نهی نمی کند خداوند از نیکی کردن و رفتار عادلانه با کسانی که با شما در حال جنگ نیستند و شما را از خانه و کاشانه خود بیرون نرانند.

ص: ۲۴۴

۲۰- به زیاد بن ایبه جانشین فرماندار حضرت عبدالله بن عباس در بصره نوشته است

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی زیاد ابن ایبه و هو خلیفه عامله عبدالله بن عباس علی البصره،

و عبدالله عامل أمير المؤمنین علیه السلام یومئذ علیها و علی کور الأهواز و فارس

و کرمان و غیرها:

از نامه های امام علیه السلام است

که به زیاد بن ایبه جانشین فرماندار حضرت عبدالله بن عباس در بصره نوشته است و عبدالله بن عباس در آن زمان فرمانداری بصره، اهواز، فارس، کرمان و دیگر نواحی آنجا را از طرف امام علیه السلام عهده دار بود. (۱)

نامه در یک نگاه

از این نامه مخصوصاً با توجه به صدر آن، که در تاریخ یعقوبی آمده، استفاده می شود که «زیاد» قصد خیانت در بیت المال و طفره رفتن از پرداختن تمام خراج

ص: ۲۴۵

۱- ۱). سند نامه: این نامه قبل از مرحوم سید رضی، در کتاب انساب الاشراف بلاذری و در تاریخ یعقوبی (با تفاوت هایی) آمده است. و در مصادر نهج البلاغه به کتاب اول اشاره شده و سپس افزوده است که این نامه را بیهقی در المحاسن و المساوی نیز نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، صفحه ۲۳۲)

را داشت. امام علیه السلام از طریق بعضی از عیون خود از این امر آگاه شد و این نامه شدید اللحن را برای او نوشت که خراج را باید به طور کامل به بیت المال بپردازد و نزد امام علیه السلام بفرستد و امام علیه السلام او را تهدید کرد که اگر از این کار خودداری نماید او را شدیداً مجازات خواهد کرد.

از این نامه و مانند آن روشن می شود که امام علیه السلام عمال و مراقبینی بر تمام مسئولان حکومتی گماشته بود که مسائل مهم را مرتباً گزارش می دادند، و اگر مسئولی پا از مأموریت خود فراتر می نهاد امام علیه السلام به او هشدار می داد.

وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسِيماً صَادِقاً، لَئِن بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَعِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامِ.

ترجمه

صادقانه به خداوند سوگند یاد می‌کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال مسلمین چیزی کم یا زیاد، به خیانت برداشته ای آنچنان بر تو سخت می‌گیرم که در زندگی تو را کم بهره، سنگین بار و حقیر و ذلیل سازد؛ والسلام.

شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان

هشدار شدید به متخلفان

از تاریخ یعقوبی استفاده می‌شود که امام علیه السلام در آغاز این نامه چنین مرقوم داشت: «ان رسولی اخبرنی بعجب زعم انک قلت له فیما بینک و بینہ: ان الاکراد حاجت بک فکسرت علیک کسیراً من الخراج و قلت له: لا تعلم بذلک امیر المؤمنین؛ فرستاده من چیز تعجب آوری را به من خبر داد او می‌گوید: تو این سخن را به عنوان یک راز به او گفته ای که کردهای منطقه سرکشی کردند و از پرداختن بسیاری از خراج خودداری ورزیدند و گفته ای: این سخن را به امیر مؤمنان علیه السلام نگوی (شاید به گمان اینکه امام علیه السلام از مقدار خراج که قرارداد شده دقیقاً خبر نداشته باشد و هر چه برای او بفرستند می‌پذیرد)».

از این قسمت نامه به خوبی استفاده می‌شود که زیاد برای تقلیل خراج توطئه

کرده بود و به عنوان اینکه اگر از پرداختن خراج به طور کامل خودداری کردند می خواست بخشی از خراج را به نفع خود بردارد و برای بیت المال نفرستد.

امام علیه السلام از توطئه او آگاه شد و این نامه شدید اللحن را برای او فرستاد و فرمود:

«صادقانه به خداوند سوگند یاد می کنم اگر به من گزارش رسد که از بیت المال مسلمین چیزی کم یا زیاد به خیانت برداشته ای آنچنان بر تو سخت می گیرم که در زندگی تو را کم بهره، سنگین بار و حقیر و ذلیل سازد. والسلام»؛ (وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسِيماً صَادِقاً، لَئِن بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهِرِ ضَبِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ).

تعبیر امام علیه السلام به اینکه قسمی را یاد می کند که قسم صدق است مفهومش این نیست که ممکن است که قسم غیر صادقانه ای از امام علیه السلام صادر شود، بلکه نوعی تأکید بر جدی بودن این قسم است.

نکته دیگر این است که امام علیه السلام به او صریحاً نفرمود تو خیانت کرده ای، بلکه سخن را به نحو مشروط بیان کرد که «اگر به من برسد که مرتکب چنین خیانتی شده ای» زیرا در این گونه موارد اگر پرده را از روی کار شخص متخلف کنار بزنند او جسورتر می شود. فصاحت و بلاغت ایجاب می کند که پرده را کمی کنار بزنند و مطلب را به صورت مشروط بیان کنند تا او جسور نشود و قصد فرار از منطقه و با خود بردن اموال را نکند.

این نکته نیز حایز اهمیت است که امام علیه السلام می فرماید، چنان بر تو سخت می گیرم که سه بلا بر سر تو بیاید نخست اینکه در زندگی کم بهره شوی، آبرویت بریزد و کاری به تو نسیارند.

دوم اینکه تو سنگین بار گردی که ممکن است منظور سنگین بار شدن در دنیا باشد؛ یعنی مسئولیت خیانت بر دوش او قرار گیرد و به دنبال آن مجازات شود و یا بر اثر بی نوایی پشتش برای اداره زندگی شخصی خود سنگین گردد. بعضی از

شارحان نیز احتمال داده اند که منظور سنگینی پشت از نظر مسئولیت اخروی است همان گونه که در آیه شریفه آمده است: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلِيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می کشند، و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از دروغ هایی که به خدا می بستند سؤال خواهند شد». (۱)

ولی این احتمال بعید به نظر می رسد، زیرا امام علیه السلام می فرماید: من کاری می کنم که این عواقب سه گانه را برای تو به بار آورد و می دانیم مسئولیت روز قیامت بر اثر خیانت قطعی خواهد بود و نیازی به سخت گیری امام علیه السلام بر او نیست.

جمله «ضَيْلُ الْأَمْرِ» با توجه به اینکه «ضَيْلٌ» به معنای حقیر، ضعیف و کوچک است مفهومی این است که اگر خیانت کنی و مردم تو را به خیانت بشناسند، در آینده در میان مردم حقیر، ضعیف و سر به زیر خواهی بود.

اصولاً خیانت مخصوصاً خیانت در اموال به ویژه خیانت در بیت المال مایه رسوایی شدید در دنیا و آخرت است و این منحصر به زیاد نبود که در صورت خیانت سرنوشت های سه گانه ای را که امام علیه السلام در نامه بالا نوشته است پیدا کند، بلکه این سرنوشت ها در انتظار تمام خائنان مخصوصاً خائنان به بیت المال است.

پشت آنها از بار گناه و مسئولیت و مجازات سنگین می شود، بهره آنها کم و شخصیت آنها حقیر و بی مقدار خواهد شد.

نکته: چرا زیاد به این منصب گماشته شد

چرا زیاد به این منصب گماشته شد

درباره تاریخچه زندگی «زیاد» سؤالات زیادی مطرح است نخست اینکه چرا

ص: ۲۴۹

او را زید بن ابیه (زیاد فرزند پدرش) می گویند که حکایت از نامشروع بودن نطفه او دارد و دیگر اینکه چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام در دوران حکومت خود چنان منصبی به او داد و یا لا اقل عبدالله بن عباس که به یقین شناختی از او داشت او را به چنین مقامی نصب کرد و سرانجام اینکه پایان کار او به کجا کشید و دودمانش چه نقش تخریبی در تاریخ اسلام داشتند.

پاسخ این سؤالات را به خواست خدا در ذیل نامه ۴۴ که تناسب بیشتری با این مطالب دارد بیان خواهیم کرد.

ص: ۲۵۰

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی زیاد أیضا

از نامه های امام علیه السلام است

که آن را نیز برای زیاد نوشته است. (۱)

نامه در یک نگاه

از صدر این نامه که در انساب الاشراف بلاذری آمده، استفاده می شود که افرادی به امام علیه السلام خبر داده بودند که زیاد مرتکب کارهای خلافی می شود از جمله اینکه سفره رنگین با چند نوع غذا ترتیب می دهد و در برخورد با افراد،

ص: ۲۵۱

۱- ۱). سند نامه: این نامه را بلاذری در انساب الاشراف آورده است و در واقع آنچه مرحوم سید رضی در اینجا ذکر کرده بخشی از نامه مفصلی است که امام علیه السلام برای زیاد فرستاد. در مصادر نهج البلاغه نیز تنها از همین منبع ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۳) ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه خود در ذیل نامه ۴۴ آنچه را بلاذری در انساب الاشراف آورده، با تفاوت های قابل ملاحظه ای ذکر کرده و چون این تفاوت ها نسبتاً زیاد است حمل بر اختلاف نسخ بعید به نظر می رسد شاید ابن ابی الحدید منبع دیگری در اختیار داشته است که این نامه را با آن شرح و تفصیل از آن نقل نموده است.

متکبرانه برخورد می کند. امام علیه السلام در این نامه او را از اسراف، تکبر و دنیاپرستی بر حذر می دارد و به او تأکید می فرماید که به فکر آخرتش باشد.

ص: ۲۵۲

فَدَعَ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا، وَ اذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا، وَ اَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ، وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ. اُتْرَجُو اَنْ يُعْطِيكَ
اللَّهُ اَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ اَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ! وَ تَطْمِئِنُّ - وَ اَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النِّعَمِ؛ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَ الْمَازِلَةَ - اَنْ يُوجِبَ لَكَ
ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟ وَ اِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا اَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَيَّ مَا قَدَّمَ، وَ السَّلَامُ.

ترجمه

(ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه روی را پیشه کن و از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیابت از پیش بفرست، آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟ تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می داری و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می شود و بر آنچه قبلا برای خود ذخیره کرده وارد می گردد؛ و السلام.

شرح و تفسیر: امام علیه السلام باز هم «زیاد» را اندرز می دهد

امام علیه السلام باز هم «زیاد» را اندرز می دهد

همان گونه که قبلا اشاره شد این نامه مقدمه ای دارد که با توجه به آن، تفسیر آنچه را مرحوم سید رضی آورده می توان دریافت. در مقدمه این نامه چنین آمده

که سعد (فرستاده امیر مؤمنان علی علیه السلام) گفته است که تو به او دشنام داده ای و تهدید کرده ای و بر اثر کبر و غرور اجازه ملاقات به او نداده ای. چه چیز تو را به این تکبر فرا خوانده در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگی شایسته ذات پاک خداست و هر کس در این امر با خدا به منازعه برخیزد خدا او را در هم می شکند؟ (اضافه بر این) سعد به من خبر داده که تو انواع مختلف غذاها را در روز واحد بر سر سفره خود حاضر می کنی و همه روز بدن خود را با روغن مخصوص چرب می کنی (که در واقع نوعی وسیله آرایش آن روز بود). (۱)

سپس امام علیه السلام به او دستور صدقه در راه خدا و کمک به ضعفا و فقرا می دهد و همچنین به او می فرماید: سخنان تو سخنان نیکان است اما عملت عمل خاطیان و گنهکاران. اگر واقعاً چنین باشد به خود ستم کردی و اعمالت را بر باد دادی.... (۲)

با توجه به آنچه در بالا آمد به سراغ تفسیر نامه مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده است می رویم. امام علیه السلام نخست چهار دستور ضمن عباراتی کوتاه و پر معنا به زیاد می دهد ابتدا می فرماید: «ای زیاد) اسراف را کنار بگذار و میانه روی را پیشه نما»؛ (فَدَعَ الْأِسْرَافَ مُقْتَصِدًا).

اشاره به سفره های رنگین زیاد و تجمل پرستی اوست که این کار برای همه مسلمانان نکوهیده است مخصوصاً برای حاکمان و منصوبین از طرف آنها.

البته اسراف منحصر به زیاده روی در غذا و امثال آن نیست، بلکه زیاده روی در همه چیز در اسلام نکوهش شده است حتی در عبادات که گاهی سبب خستگی و بی میلی نسبت به اطاعت و عبادت می شود.

ص: ۲۵۴

۱-۱). درباره استفاده از انواع روغن ها (و کرمها) برای نرم کردن موها و صورت و بدن و آنچه در آن زمان معمول بوده و آنچه مستحب و مکروه است، مرحوم صاحب وسائل در وسائل الشیعه در جلد اول که از باب ۱۰۲ آداب الحمام شروع می شود، روایات فراوانی ذکر کرده است و از تعبیر امام علیه السلام در عبارت بالا- بر می آید که زیاده روی در این کار برنامه افراد ثروتمند و متمتع بوده است.

۲-۲). این مضمون را بلاذری در انساب الاشراف و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود (ج ۱۶، ص ۱۹۶) آورده اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَإِنَّ الْقَضِيَّةَ أَمْرٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّ السَّرْفَ أَمْرٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ حَتَّى طَرَحَكَ النَّوَاهَ فَإِنَّهَا تَصِيْلُحُ لِلشَّيْءِ وَحَتَّى صَيَّبَكَ فَضَلَ شَرَابِكَ؛ میانه روی چیزی است که خداوند متعال آن را دوست دارد و خداوند اسراف را مبعوض می شمرد حتی دور انداختن یک هسته خرما، زیرا به درد چیزی می خورد و حتی ریختن اضافه آب که در ظرف آب خوری باقی می ماند». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در دومین توصیه به او می فرماید: «و از امروز به فکر فردا باش»؛ (وَ اذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تکیه کرده است گاه می فرماید: «وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ هر کار خیری را برای خودتان از پیش می فرستید آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت». (۲)

گاه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و تقوای الهی داشته باشید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است». (۳)

پیدا است هر گاه انسان توجه داشته باشد که امروز را فردایی است، فردایی جاودان که نیاز او به اموال و ثروتهای دنیا در آن روز بسیار بیشتر است، به یقین به جای عیاشی و خوش گذرانی به کارهای خیر روی می آورد و بیش از حد نیاز خود را در این دنیا برای آن روز ذخیره می کند.

حضرت در سومین و چهارمین توصیه می فرماید: «و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیابت از پیش بفرست»؛

ص: ۲۵۵

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۶.

۲- ۲. بقره، آیه ۱۱۰.

۳- ۳. حشر، آیه ۱۸.

﴿وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضُرُورَتِكَ وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ﴾.

در واقع آنچه را امام علیه السلام در جمله «وَأَذْكُرُ فِي الْيَوْمِ غَدًا» با اشاره فرموده در دو جمله اخیر به تفصیل بیان داشته و به یاد فردا بودن را در این عبارت تفسیر می کند و آن نگاه داشتن مال به اندازه نیاز و از پیش فرستادن برای روز حاجت به خصوص اینکه انسان می داند مال و ثروت هر چه باشد در این دنیا فانی می شود و اگر فانی نشود به هنگام مرگ از انسان جدا می گردد و کمترین چیزی از آن را نمی تواند با خود ببرد حتی بعضی از اقوام گذشته که بسیاری از اموال نفیس سلاطین و ثروتمندان را همراه آنها دفن می کردند، در واقع گنجی می ساختند برای نسلهای بعد و کمترین چیزی از آن عاید آنها نشد.

شبه همین معنا با تعبیر جالب و پر معنای دیگری در وصیت نامه معروف آن حضرت به امام حسن علیه السلام (نامه ۳۱) آمده است آنجا که می فرماید: «فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثَقْلٌ ذَلِكُ وَبِأَلَّا عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجِدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَا فَيْكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمُهُ وَحَمَلُهُ إِيَّاهُ؛ بِيَشٍ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مِنْ (ثَرَوَاتٍ وَ أَمْوَالٍ) رَا بَر دُوش مَكِير كِه سَنَكِينِي آن بَر تُو وَبَال خَوَاهِد بُوَد وَ هَر گَاه نِيَا زَمَنْدِي رَا يَافْتِي كِه مِي تُوَانَد زَاد وَ تُو شِه تُو رَا تَا قِيَا مَت بَر دُوش گِيرَد وَ فَرْدَا كِه بِه آن نِيَا زَمَنْد شُوي بِه تُو بَا ز گَرْدَانَد اِيْن رَا غَنِيْمَت شَمَار وَ اِيْن زَاد وَ تُو شِه رَا بَر دُوش او بگذارد».

آنچه در چهار صفت بالا آمد در واقع اشاره به همان چیزی است که بعضی از آگاهان، به امام علیه السلام درباره اسراف کاری زیاد و خیانتش نسبت به بیت المال خبر داده بودند.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از نقاط ضعف او که همان تکبر در برابر ارباب رجوع و مستضعفان است، اشاره کرده و می فرماید: «آیا تو امید داری که خداوند پاداش متواضعان را به تو دهد در حالی که نزد او از متکبران باشی؟»؛ (أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ!).

به یقین کسی که امید به پاداش گروهی از مؤمنان دارد باید همانند آنها عمل کند و تناقض در رفتار و خواست درونی خود نداشته باشد. این درست به آن می ماند که شخص کشاورزی امید به برداشت محصول فراوان از زمین زراعتی خود داشته باشد در حالی که نه بذری افشاند و نه آبیاری کرده است.

امام علیه السلام در واقع روی نقطه بسیار حساسی در اینجا انگشت گذارده است که به تعبیر خود آن حضرت در حدیثی که در غرر الحکم از وی نقل شده: «احذر الکبر فانه رأس الطغیان و معصیه الرحمن؛ از کبر بپرهیز، زیرا سرچشمه طغیان ها و معاصی الهی است» اشاره دارد. (۱)

به تعبیر دیگر از همان حضرت: «أَقْبَحُ الْخُلُقِ التَّكْبُرُ؛ زشت ترین اخلاق تکبر است». (۲)

در تعبیر دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می خوانیم: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی از کبر باشد، هرگز داخل در بهشت نخواهد شد». (۳)

آن گاه امام علیه السلام بار دیگر به مسأله انفاق در راه خدا بر می گردد و می فرماید: «تو طمع داری که ثواب انفاق کنندگان را خداوند برای تو قرار دهد در صورتی که در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری و مستمندان و بیوه زنان را از آن باز می داری»؛ (وَتَ طَمَعٌ - وَ أَنْتَ مُتَمَرِّغٌ (۴) فِي النَّعِيمِ، تَمَنَعُهُ الضَّعِيفَ وَ الْأَزْمَلَةَ (۵) - أَنْ يُوجِبَ لَكَ

ص: ۲۵۷

۱-۱. غرر الحکم، ح ۲۶۰۹.

۲-۲. همان مدرک، ح ۲۸۹۸.

۳-۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۴-۴. «متمرغ» به معنای کسی است که در خاک می غلطد از ریشه «تمرغ» به معنای در خاک غلط زدن گرفته شده است.

۵-۵. «ارمله» به زنی گفته می شود که شوهرش از دنیا رفته است (بیوه زن) و «ارمل» به مردی گفته می شود که زوجه اش از دنیا رفته است این واژه گاهی به معنای از دست دادن زاد و توشه نیز به کار می رود و در اصل از ریشه «رمل» به معنای شن گرفته شده گویی این گونه افراد از شدت ناتوانی، فقر و نیاز به زمین می چسبند. واژه «ارامل» به مساکین نیز اطلاق می شود.

این حالت مخصوص به زیاد نبود و نیست، بسیاریند کسانی که به هنگام دعا از خدا تقاضای پاداش های بسیاری می کنند؛ ولی در عمل چیزی که سبب آن باشد انجام نمی دهند و در واقع این تقاضا و دعا نوعی نفاق و دوگانگی خواسته ها و اعمال است که برای رسیدن به سعادت باید از وجود انسان ریشه کن شود آنچه را می خواهد، هماهنگ با آن عمل کند، هرچند از خدا بیش از آن را طلب نماید.

آن گاه امام علیه السلام نامه را با بیان قاعده ای کلی که شامل تمام توصیه های گذشته و فراتر از آن می شود، به پایان می برد و می فرماید: «و (بدان) انسان تنها به آنچه از پیش فرستاده جزا داده می شود و بر آنچه قبلاً برای خود ذخیره کرده وارد می گردد و السلام»؛ (وَ إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ، وَ السَّلَامُ).

نکته ها

۱- رابطه اعمال و پاداش ها

آنچه از تعلیمات قرآن مجید استفاده می شود این است که اساس کار در قیامت بر رابطه میان اعمال و پاداش ها و کیفرهاست یا مشاهده اعمال و نتیجه آنها می باشد؛ «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱) در حالی که بسیاری از مردم اساس را شفاعت و عفو الهی و مانند آن می دانند و به همین دلیل چندان به اعمال خود توجه ندارند و همین طرز فکر گاهی آنها را در ترک واجبات و ارتکاب محرمات سهل انگار می کند. به یقین شفاعت حق است، عفو الهی یک واقعیت است؛ ولی اینها اساس نجات در روز قیامت نیست. آن روز «یوم الدین» است یوم جزا و گرفتن نتیجه اعمال.

امام علیه السلام نیز در نامه بالا به این مسأله تأکید فرموده و می گوید: تنها انسان به

ص: ۲۵۸

اموری جزا داده می شود که از پیش فرستاده و بر اموری وارد می گردد که قبلاً ذخیره نموده است.

اگر اساس را بر این بگذاریم، به یقین اعمال ما بسیار پاک تر خواهد شد.

۲- «زیاد» مرد نمک شناس

درباره زیاد و فرزندش عبیدالله و زشتی های اعمال و عقاید آنها سخن بسیار است که بخش قابل ملاحظه ای از آن در ذیل نامه ۴۴ به خواست خدا خواهد آمد ولی در اینجا سزاوار است اشاره کوتاهی با ذکر کلامی از ابن ابی الحدید به این مسأله داشته باشیم:

«خداوند روی زیاد را سیاه کند که آن همه محبت و احسان علی علیه السلام را با اعمال زشت و جنایات در مورد شیعیان و دوستان علی علیه السلام و اسراف در لعن آن حضرت تلافی کرد، او در برابر معاویه در نکوهش از اعمال امیر مؤمنان علی علیه السلام به قدری زیاده روی کرد که معاویه انتظار آن را نداشت؛ ولی او برای خوش آیند معاویه این کار را نکرد، بلکه با طبع کثیف و قلب پر از عناد خود این کار را انجام می داد و خدا می خواست که او را رسوا کند و او را به مادرش باز گرداند تا از نسب او خیر دهد! آری! از کوزه همان برون تراود که در اوست. و بعد از او فرزندش (عبیدالله) آمد و اعمال زشت پدر را (نسبت به شیعیان و خاندان آن حضرت) آن گونه که می دانیم به نهایت رساند».^(۱)

ص: ۲۵۹

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۳۹، ذیل نامه ۲۱.

اشاره

و من كتاب له عليه السلام

إلى عبدالله بن العباس رحمه الله تعالى،

و كان عبد الله يقول: «ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله صلى الله عليه و آله، كانتفاعى بهذا الكلام!»

از نامه های امام علیه السلام است

که به عبدالله بن عباس رحمه الله عليه مرقوم داشته و عبدالله همواره می گفت: پس از سخنان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از هیچ سخنی به اندازه این سخن سود نبردم. (۱)

نامه در یک نگاه

هدف اصلی این نامه آن است که امام علیه السلام مخاطب خود، ابن عباس و به یک معنا تمام رهروان راه حق را به این نکته مهم توجه دهد که سرور و شادی انسان

ص: ۲۶۱

۱- ۱). سند نامه: به گفته نویسندگان مصادره نهج البلاغه، این نامه از روایات متواتری است که گروه زیادی قبل از سید رضی و بعد از او در کتاب های خود آورده اند. از جمله کسانی را که قبل از سید رضی نام می برد: نصر بن مزاحم در کتاب صفین، مرحوم کلینی در روضه الکافی، بلاذری در انساب الاشراف و یعقوبی در کتاب تاریخش و بعد از مرحوم سید رضی گروه دیگری را نیز نام می برد و از مجموع این نقلها استفاده می شود که نامه، نامه بسیار مشهور و معروفی بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴)

نباید نسبت به مواهب مادی دنیا که در دسترس او قرار می گیرد باشد، و غم و اندوه او نباید مربوط به مواهبی که از دست می رود بوده باشد، بلکه سرور و شادی باید فقط برای نیل به مواهب معنوی و اخروی، و تأسّف و اندوه به جهت از دست رفتن آنها باشد.

روح این نامه همان چیزی است که در قرآن مجید در سوره حدید آمده است:

« لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ »؛ این به جهت آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسّف نخورید، و به آنچه به شما داده شده است دلّبسته و شادمان نباشید». (۱)

اگر این دستور را انسان در زندگی به کار بندد هرگز دگرگونی های روزگار و طوفان های زندگی او را تکان نخواهد داد.

ص: ۲۶۲

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرِهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُفَوِّتَهُ، وَيَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ، فَلْيَكُنْ سِرُّورُكَ بِمَا نَلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَ لِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا، وَ مَا نَلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا، وَ مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا، وَ لِيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می شود به خاطر رسیدن به چیزی که هرگز از دستش نمی رفت! و ناراحت می شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی رسید، حال که چنین است شادی و سرور تو باید به خاطر چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آورده ای و تأسف و اندوهت به سبب امور معنوی و اخروی باشد که از دست داده ای.

بنابراین به خاطر آنچه از دنیا به دست آورده ای زیاد خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست داده ای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همت خود را به آنچه بعد از مرگ و پایان زندگی است متوجه ساز.

شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا

خوشحالی و تأسف بیجا

در این نامه، امام علیه السلام نخست به دو نکته مهم و سرنوشت ساز که در سراسر زندگی انسان تأثیر گذار است اشاره کرده و می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) انسان گاه مسرور می شود به سبب رسیدن به چیزی که هرگز از دستش

ص: ۲۶۳

نمی رفت! و ناراحت می شود به سبب از دست دادن چیزی که هرگز به او نمی رسید؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسِيرُهُ دَرَكٌ (۱) مَا لَمْ يَكُنْ لِيُقَوِّتَهُ وَيَسُوُّهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ).

مواهب دنیا بر دو گونه است؛ بخشی از آن با سعی و کوشش به دست می آید و با سستی و تبلی از دست می رود. بخشی دیگر چنان است که بدون سعی و کوشش در اختیار او قرار می گیرد و قسمتی چنان است که به هر حال از دست می رود، هر چند نهایت سعی و تلاش را بنماید.

بخش اول محدوده اختیارات انسان است و آیه شریفه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۲) اشاره به آن دارد؛ ولی بخش دوم محدوده قضا و قدر حتمی است که از تحت اختیار انسان بیرون است.

امام علیه السلام در حقیقت به این نکته اشاره می کند که بسیاری از چیزهایی که مایه مسرت انسان است از بخش دوم است. به هر حال اموری بوده که طبق قضا و قدر الهی در اختیار او قرار می گرفته، بنابراین مسرور شدن به سبب آن بیهوده است؛ مثل اینکه کسی به سبب طلوع آفتاب مسرور شود و در نقطه مقابل اموری است که با هیچ سعی و کوششی به دست نمی آید و اگر کسی به خاطر از دست رفتن آن غمگین شود، بیهوده غمگین شده؛ مثل اینکه برای غروب آفتاب غمگین گردد که چرا آفتاب چهره خود را پنهان کرد.

مواهب مادی اعم از اموال، ثروت ها، مقامات و پیروزی ها و همچنین شکست ها، ناکامی ها و از دست رفتن امکانات، در بسیاری از مواقع از همین قبیل است؛ نه آمدنش اختیاری بوده و نه از دست رفتنش، نه آمدنش باید مایه سرور باشد و نه از دست رفتنش مایه تأسف.

ص: ۲۶۴

۱-۱). «درک» در بسیاری از نسخه های نهج البلاغه «درک» بر وزن «نمک» آمده است؛ ولی در بعضی «درک» بر وزن «ارک» آمده است و هر دو به یک معناست و آن به دست آوردن چیزی است.

۲-۲). نجم، آیه ۳۹.

هنگامی که ما از این دیدگاه به حوادث زندگی خود نگاه کنیم و پیروزی‌ها و شکست‌ها را از این منظر ببینیم، نه پیروزی‌ها موجب شادی و ذوق زدگی می‌شود و نه شکست‌ها مایه اندوه و غم.

آن‌گاه امام علیه السلام چنین ادامه می‌دهد: «حال که چنین است شادی و سرور تو باید به خاطر چیزی باشد که در مسیر آخرت به دست آورده‌ای و تأسف و اندوهت به سبب امور معنوی و اخروی باشد که از دست داده‌ای»؛ (فَلْيَكُنْ سُورُوكَ بِمَا نَلْتَّ مِنْ آخِرَتِكَ، وَ لِيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا).

دلیل آن هم روشن است مواهب مادی چه اختیاری و چه غیر اختیاری به سرعت رو به فنا می‌رود و حتی در زمان وجودش قابل اعتماد نیست و دائماً در معرض آفت‌ها و آسیب‌هاست و محرومیت‌های مادی نیز زودگذر و پایان‌پذیر است؛ آنچه همیشه باقی می‌ماند، مواهب اخروی است و آنچه برای از دست رفتنش باید تأسف خورد، همین مواهب جاودانی است.

امام علیه السلام در پایان در یک نتیجه‌گیری شفاف و روشن می‌فرماید: «بنابراین آنچه از دنیا به دست آورده‌ای زیاد به آن خوشحال نباش و آنچه را از دنیا از دست داده‌ای بر آن تأسف نخور و جزع نکن؛ تمام همت خود را برای آنچه بعد از مرگ و پایان زندگی است قرار ده»؛ (وَ مَا نَلْتَّ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرْحًا، وَ مَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا، وَ لِيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ).

در پایان این نامه لازم است توجه کنیم که مواهب دنیا بر دو قسم است و مواهب آخرت یک نوع بیش نیست، مواهب دنیا گاه با تلاش و کوشش به دست می‌آید و گاه بدون تلاش و کوشش، و به تعبیر بعضی: «گر نستانی به ستم می‌دهند» و از آنجا که انسان در بسیاری از مواردی که به نعمتی می‌رسد یا از نعمتی محروم می‌شود، نمی‌داند دقیقاً از کدام قسم است به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: به آنچه می‌رسی زیاد مسرور و شادمان مباش چه بسا از آن نوع

مواهبی بوده که هرگز از دست نمی رفت، همچنین از آنچه محروم می شوی نگران نباش چه بسا چیزی بوده که هرگز به دست نمی آمده است؛ ولی تمام همت خود را برای آخرت بگمار که آن را جز با سعی و تلاش و کوشش به کسی نمی دهند. همان گونه که امام علیه السلام در جای دیگر از نهج البلاغه می فرماید: «لَا تُكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ؛ از کسانی مباش که امید نجات در آخرت دارد و عمل صالحی انجام نمی دهد».^(۱)

نکته ها

۱- پاسخ به یک سؤال

در تعبیر امام علیه السلام در نامه بالا آمده بود که باید شادی تو برای اموری باشد که از آخرت بدست آورده ای در حالی که می دانیم آخرت در آینده به دست می آید نه در دنیا.

ولی باید توجه داشت که اولاً بسیاری از امور معنوی است که انسان در دنیا به دست می آورد و نوعی امور اخروی محسوب می شود؛ مانند موفقیت در سیر و سلوک الی الله. ثانیاً این جمله ناظر به اسباب نائل شدن به مواهب اخروی است؛ کسی که دارای اعمال صالح و صفات پسندیده در این دنیاست می توان گفت که به مواهب اخروی نائل شده است؛ زیرا اسبابش را از امروز فراهم ساخته است و به تعبیر دیگر نائل شدن به اسباب، نوعی نیل به مسببات است.

۲- انسان فاعل مختار است

در بحث جبر و اختیار ثابت شده است که طبق دلایل عقلی و آیات فراوان در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام انسان در اعمال خود فاعل مختار است و

ص: ۲۶۶

۱- ۱). نهج البلاغه کلمات قصار ۱۰۵.

محال است انسان مجبور بر گناه باشد و خداوند عادل او را مجازات کند و ممکن نیست مجبور بر اعمال صالح باشد و خداوند پاداشی به عنوان استحقاق به او بدهد؛ ولی بی شک در زندگی انسان اموری وجود دارد که از اختیار او بیرون است و خداوند هرگز نه او را مجازات می کند و نه پاداشی می دهد؛ مثل اینکه انسان در چه زمان و چه مکان و از کدام پدر و مادر و با چه خصوصیات جسمانی متولد شود. این امور ممکن است در چگونگی اعمال انسان اثر بگذارد ولی تأثیر قطعی و غیر قابل اجتناب نمی گذارد و به تعبیر دیگر این امور ممکن است زمینه هایی برای اعمال صالح و غیر صالح فراهم سازد؛ اما حرف آخر را اراده انسان می زند که تصمیم می گیرد کاری را انجام دهد یا ندهد.

البته آنها که زمینه های مساعدتری برای اعمال صالح دارند نسبت به آنها که از زمینه های نامساعدتری برخوردارند پاداش کمتری دارند و به عکس آنها که زمینه های مساعدتری برای گناه دارند و آن را ترک می کنند پاداش بیشتری از کسانی که زمینه های نامساعدتری دارند، خواهند داشت که با ذکر دو مثال می توان آن را روشن ساخت؛ بسیاری از مردم به مسجد می روند ولی همسایه مسجد با کسی که در یک کیلومتری آن قرار دارد یکسان نیست.

مسلمانان روزه می گیرند ولی پاداش کسی که مزاج قوی و نیرومندی دارد با کسی که مزاج ضعیفی دارد نمی تواند یکسان باشد. شرح این مطلب در کتب مختلف آمده است.

و من کلام له علیه السلام

قاله قبل موته علی سبیل الوصیه لما ضربه ابن ملجم لعنه الله

از سخنان امام علیه السلام است

که پس از ضربت ابن ملجم ملعون و قبل از شهادتش به عنوان وصیت بیان فرمود. (۱)

گفتار امام علیه السلام در یک نگاه

این وصیت نامه در عین اختصار از چهار بخش تشکیل شده است.

در بخش اول، امام علیه السلام توصیه به تمسک به دو رکن مهم اسلام: توحید و نبوت کرده و می فرماید: هیچ گونه شرک به زندگی خود راه ندهید و سنت پیغمبر

ص: ۲۶۹

۱- ۱). سند این کلام: این وصیت را مرحوم کلینی در کتاب کافی با تفاوت هایی ذکر کرده و می گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام ضربت خورد، گروهی از عیادت کنندگان اطراف بستر او را گرفته بودند. کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، وصیتی فرما: امام علیه السلام فرمود: متکایی برای من بیاورید تا بر آن تکیه کنم سپس بیان نسبتاً مشهوری فرمود که آنچه مرحوم سید رضی آورده است بخشی از آن است. بخشی از این کلام را مسعودی در مروج الذهب و نیز در کتاب اثبات الوصیه و ابن عساکر در تاریخ خود در حوادث مربوط به شهادت آن حضرت آورده است.

اکرم صلی الله علیه و آله را ضایع مکنید.

در بخش دوم، از دوران زندگانی خود سخن می گوید و آن را به سه مرحله تقسیم می کند که هر یک در مقایسه با دیگری درس عبرتی است برای مخاطب و می فرماید: روزی که سالم بودم و روزی که در بسترم و روزی که از میان شما می روم سه روز عبرت انگیز است.

در بخش سوم، امام علیه السلام طرز رفتار با قاتلش را که آمیخته با نهایت محبت و عطف است، بیان می کند که اگر زنده بماند، او را عفو خواهد کرد و اگر از بستر شهادت برنخیزد، گرچه اولیای دم می توانند قصاص کنند، باز هم توصیه به عفو می فرماید.

و در بخش چهارم چگونگی برخورد خود را با مرگ شرح می دهد و می فرماید:

من هرگز مرگ (شهادت) را ناخوش نداشتم و همچون تشنه ای که به سرچشمه می رسد از ورود به آن شادم.

ص: ۲۷۰

وَصِيَّتِي لَكُمْ: أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا؛ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ.

أَقِيمُوا هِدْيَةَ الْعُمُودَيْنِ، وَ أَوْقِدُوا هِدْيَةَ الْمَصِيبَاحَيْنِ، وَ خَلَاكُمْ دَمًّا! أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَ إِنْ أَفَنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُوبَةٌ، وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» وَ اللَّهُ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٍ كَرِهْتُهُ، وَ لَا طَالِعٍ أَنْكَرْتُهُ؛ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ، وَ طَالِبٍ وَجَدٍّ؛ «وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ».

ترجمه

وصیت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ پر فروغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست.

من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می گویم).

اگر زنده بمانم، ولی خون خویشم (و می توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم بپوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خداست و برای شما حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید «آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد».

به خدا سوگند چیزی از نشانه های مرگ به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم.

من نسبت به مرگ همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان (یأس و) تاریکی ها به آب برسد و یا همچون کسی که گمشده (نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیت معتقدم) که «آنچه نزد خدا (در سرای دیگر) است برای نیکان بهتر است».

شرح و تفسیر: چند وصیت پر ارزش

چند وصیت پر ارزش

همان گونه که در بالا اشاره شد آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده است، بخشی از سخن مشروح تری است که امام علیه السلام در آخرین ساعات عمرش به عنوان سرمایه ای گرانبها برای همه امت اسلامی به یادگار گذاشت. در بخش اول این وصیت چنین می فرماید: «وصیت من به شما این است که چیزی را همتای خدا قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید، این دو ستون استوار را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگه دارید و دیگر نکوهشی بر شما نیست»؛ (وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا؛ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَدْيِي الْعَمُودَيْنِ، وَ أَوْقِدُوا هَدْيِي الْمِصْبَاحَيْنِ، وَ خَلَاكُمْ دَمًّا!).

با توجه به اینکه امام علیه السلام تأکید بر این دارد که مطلقاً چیزی را همتای خدا قرار ندهید، تمام شاخه های شرک را بدین وسیله نفی می کند؛ اعم از شرک در ذات و صفات و افعال، شرک در عبادت و غیر آن و اگر توحیدی خالص از انواع شرک باشد تمام روح و جان انسان را روشن می کند و از او وجودی ملکوتی و به تمام معنا روحانی می سازد.

حضرت در دومین تأکیدی که بر عدم تضییع سنت پیغمبر دارد، عمل به تمامی آن را لازم می شمرد به عکس کسانی که در آن زمان و هر زمان اهل تبعیض اند و در واقع خود را فریب می دهند، نمی خواهد به سراغ جهاد واجب و

امر به معروف و نهی از منکر بروند، به نماز شب و نوافل روی می آورند. حاضر نیستند از محرمات چشم پوشند و فقط به عزاداری شهیدان بسنده می کنند.

جالب توجه اینکه امام علیه السلام این دو اصل اساسی را گاه به ستون های خیمه تشبیه کرده و گاه به دو چراغ نورانی؛ خیمه های کوچک معمولاً یک ستون دارد ولی خیمه های بزرگ و تشکیلاتی دارای دو ستون معمولاً در کنار هر ستونی چراغی آویزان است و یا به گفته بعضی نور از آن ستون ها برمی خیزد. به هر حال خیمه دین بدون این دو اصل برپا نمی شود و فضای آن بدون این چراغ ها ظلمانی و کاملاً تاریک است.

و اما جمله «خَلَاكُمْ دَمٌّ» همان گونه که در شرح خطبه ۱۴۹ در جلد پنجم نوشته ایم، در میان اعراب به صورت ضرب المثل در آمده و مفهومش این است که ملامت و نکوهش و مذمتی بر شما نیست، چرا که وظیفه خود را انجام داده اید؛ یعنی شما آنچه را که گفتم انجام دهید دیگر هیچ مشکلی ندارید؛ اما اینکه نخستین کسی که این جمله را به کار برد چه کسی بود، شرح آن را در همان جلد نوشته ایم.

سپس امام علیه السلام در بخش دوم این خطبه در عباراتی بسیار کوتاه و پر معنا، زندگی خود را درس عبرت بزرگی دانسته و برای یارانش بیان می کند و می گوید:

«من دیروز یار و همنشین شما بودم و امروز (که در بستر شهادت افتاده ام) عبرتی برای شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد (و دنیا را وداع می گویم)؛ (أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ).

یعنی من که فاتح خیبر و احزاب و بدرم و دیروز به صورت انسانی نیرومند در میان شما بودم، با گذشت یک روز دگرگون شدم و اکنون با فرق شکافته از بیداد ابن ملجم در بستر شهادت هستم و همین فرق شکافته من به شما درس بی وفایی دنیا می دهد و فردا که جای خالی مرا ببینید، احساس می کنید که دنیا تا

چه اندازه بی اعتبار است؛ به همین سادگی مردی شجاع و قهرمانی بی بدیل از دنیا چشم می پوشد و در برابر حوادث تسلیم می گردد.

در تاریخ بشر، شبیه این حادثه کم نیست که افراد یا گروهها و کشورهای نیرومندی با گذشت زمان کوتاهی به کلی دگرگون شدند و از نسیمی دفتر ایام برای آنها به هم خورد و به گفته شاعر:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جا ماند و نی نادری

آری نادر شاه در اوج عظمت در حالی که قصد حمله به بعضی از کشورها را داشت، شب در بستر خوابیده بود، آشپز او که از عصبانیت نادر نسبت به بعضی از مواد غذایی ترسیده بود با کارد سر او را برید و صبحگاهان همه چیز تمام شد.

از همه روشن تر، سرگذشت اقوام پیشین است که به طور مکرر در قرآن مجید آمده است. فرعون ها، نمرودها و قوم عاد و ثمود که در عین عظمت و قدرت با مشیت و اراده الهی در چند لحظه به علت اعمالشان مورد غضب الهی قرار گرفتند یا در میان امواج دفن شدند، یا صیحه آسمانی و یا زلزله ای ویران گر آنها را در هم کوبید.

این مسأله منحصر به بدان عالم نیست، نیکان و بدان همه مشمول بی اعتباری دنیا هستند.

آن گاه امام علیه السلام در سومین بخش در ارتباط با قاتل خود سخن می گوید و با پیامی کریمانه و بسیار محبت آمیز به فرزندان و یاران خود درباره او توصیه می کند و می فرماید: «اگر زنده بمانم، ولی خون خویشم (و می توانم قصاص یا عفو کنم) و اگر از دنیا چشم پوشم فنا (در دنیا) میعاد و قرارگاه من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب قرب به خدا و برای شما (در صورتی که از میان شما بروم) حسنه و نیکی در نزد خداست؛ بنابراین عفو کنید. آیا دوست ندارید

خدا شما را بیامرزد؛ (إِنَّ أَتَقَ فَاَنَّا وَلِيُّ دَمِي، وَ إِنِ افْنُ فَاَلْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَ إِنِ افْعُ فَاَلْعَفُو لِي قُرْبِيهِ، وَ هُوَ لَكُمْ حَسِيْنُهُ، فَاَعْفُوا) «أَلَا تُجِبُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (۱).

آنچه امام علیه السلام در جمله اخیر فرمود، برگرفته از آیه شریفه سوره نور است که در ذیل آیات «افک» آمده است، هنگامی که گروهی از منافقان به همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تهمت زدند و قرآن مجید او را به کلی تبرئه کرد و از تهمت‌ها مبرا نمود.

بعضی از ثروتمندان اصحاب قسم یاد کردند که بعد از این حادثه از کمک مادی به افرادی که دامن به این شایعه دروغین زده بودند خودداری کنند آیه شریفه نازل و به آنها دستور گذشت داد و در ذیل آن فرمود: «آیا دوست ندارید خداوند شما را بیامرزد» یعنی همان گونه که انتظار عفو الهی دارید دیگران هم انتظار عفو از شما را در برابر کارهای خلافی که انجام داده اند دارند.

به یقین قصاص در اسلام اصلی است که به گفته قرآن، مایه حیات جامعه در گروی آن است؛ ولی در عین حال ترک قصاص و عفو کردن درباره کسانی که شایسته عفوند، فضیلتی است بسیار بزرگ و مقامی است والا.

سرانجام در چهارمین و آخرین بخش از این وصیت، موضع خود را در برابر مرگ و شهادت بیان می کند؛ همان چیزی که در موارد دیگری از نهج البلاغه نیز منعکس است و آن اینکه من نه تنها از مرگ نمی ترسم، بلکه عاشق بی قرار مرگی هستم که در راه خدا و برای خدا باشد. می فرماید: «به خدا سوگند چیزی از نشانه های مرگ به طور ناگهانی به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم و طلایه ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم من نسبت به مرگ همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد و ناگهان در میان تاریکی ها به آن برسد و یا همچون کسی که گمشده (بسیار نفیس) خود را ناگهان پیدا کند (چرا که من به این واقعیت معتقدم) که آنچه نزد خداست (در سرای

ص: ۲۷۵

دیگر) برای نیکان بهتر است؛ (وَ اللَّهُ مَيَّا فَجِيءَ أُنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَ لَمَّا طَالَعَ أَنْكَرْتُهُ، وَمَيَّا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدٍّ، وَ طَالِبٍ وَجَدٍّ؛ (وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ)).

جمله اخیر برگرفته از آیه شریفه ۱۹۸ سوره آل عمران است. در آغاز آیه، از پاداش پرهیزکاران سخن می گوید و سرانجام با جمله مزبور آیه را پایان می دهد.

آنچه در بخش اخیر این وصیت نامه آمده همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام بارها در نهج البلاغه و غیر آن بیان فرموده. امام علیه السلام جای خود دارد، مؤمنان عادی هم هرگز از مرگ نمی ترسند مخصوصاً اگر مرگ آمیخته با شهادت در راه خدا باشد. کسانی از مرگ می ترسند که یا ایمان به زندگی پس از مرگ ندارند و مرگ را فنا و نابودی همه چیز می پندارند و از آن وحشت می کنند یا اینکه ایمان به زندگی پس از مرگ دارند ولی پرونده اعمالشان به گونه ای سیاه و تاریک است که می دانند مرگ برای آنان آغاز ناراحتی و عذاب است؛ اما آنها که هم ایمان به آخرت دارند و هم پرونده اعمالشان پاک و نورانی است، دلیلی ندارد که از مرگ بترسند، بلکه به بیان امام علیه السلام در خطبه ۵ نهج البلاغه علاقه آنها به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر هم بیشتر است (وَ اللَّهُ لَابْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بَثْدَى أَمَهُ).

بی جهت نیست که طبق روایت مشهور هنگامی که عبد الرحمن ملجم مرادی فرق نازنین امام علیه السلام را در محراب عبادت شکافت، امام علیه السلام فرمود: «فُرْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ؛ به پروردگار کعبه رستگار شدم».

با توجه به اینکه «قارب» طبق آنچه در لسان العرب و بعضی از کتب آمده است به معنای کسی است که شبانه به دنبال آب می رود و یا کسی که فاصله میان او و سرچشمه آب یک شب راه است، استفاده می شود که جمله «كقارب ورد و طالب وجد» اشاره به این است که من مرگ و شهادت را همچون تشنه کامی که زودتر از آنچه فکر می کرد به سرچشمه آب رسید، به دست آوردم و گمشده خود

را که سالها در انتظارش بودم یافتم.

چقدر تفاوت است میان این سخن و سخن زورمندان از خدا بی خبر که وقتی در چنگال مرگ گرفتار می شوند، می لرزند و فریاد می کشند و ذلیلانه تقاضای بازگشت به دنیا می کنند.

مرحوم سید رضی در پایان این نامه می گوید: «قال السيد الشريف رحمه الله عليه: أقول: وقد مضى بعض هذا الكلام فيما تقدم من الخطب، إلا أن فيه هاهنا زيادة أوجب تكريره؛ بخشي از این سخن در گذشته در ضمن خطبه های پیشین (خطبه ۱۴۹) گذشت ولی به جهت اضافه ای که در اینجا بود آن را تکرار نمودیم».

نکته ها

۱- قصاص یا عفو؟

همان گونه که در بالا اشاره شد حکم قصاص در اسلام برای حفظ جامعه انسانی از شر اشرار تشریح شده است و همان گونه که قرآن کریم می فرماید:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (۱) و آنها که در زمان ما با حکم قصاص مخالفت می کنند، در واقع ترحم بر پلنگ تیز دندان دارند و به بی گناهان جامعه که گرفتار این گرگ صفتان می شوند، اهمیتی نمی دهند. همواره افراد شروری پیدا می شوند که اگر احساس امنیت از قصاص کنند، کسی نمی تواند جلودار آنها باشد. یکی از عوامل افزایش قتل نفس در بعضی از جوامع همان الغای حکم حکیمانانه قصاص است.

ولی اسلام برای اینکه جلو خشونت ها را تا حد ممکن بگیرد و کسانی را که بر اثر هیجان های آنی یا فریب خوردن، دست به قتل نفس زده اند از نظر دور ندارد، در کنار حکم قصاص، حکم عفو را قرار داده است و اولیای خدا همواره این

ص: ۲۷۷

گزینه را انتخاب می کردند و به همین دلیل امام علیه السلام در وصیت بالا فرزندان و یاران نزدیک خود را توصیه به عفو قاتل می کند آن هم قاتلی همچون ابن ملجم.

در اینجا این سؤال پیش می آید که با این توصیه امام علیه السلام چرا فرزندان گرامی آن حضرت قصاص را ترجیح دادند؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه احساسات مردم در برابر این جنایت به قدری شدید بود که عفو ابن ملجم سبب ناآرامی جامعه آن روز می شد و عاشقان امام علیه السلام قدرت تحمل چنین عفوی را نداشتند. به علاوه اگر ابن ملجم را زندانی می کردند، جمعیت هجوم بر زندان می بردند و اگر آزادش می گذاشتند او را قطعه قطعه می کردند پس بهتر این بود که با قصاص آرامش به جامعه باز گردد.

۲- معنای «لا تضيعوا سنته»

اساس اسلام همان است که امام علیه السلام در این وصیت نامه پر نور و پر محتوا بیان فرمود: توحید و حفظ سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توحید در همه ابعاد، به ویژه توحید در عبودیت و افعال و خدا را سرچشمه تمام خیرات و برکات دانستن و تنها دست به دامان کبریایی او دراز کردن؛ خداوندی که شفاعت شفیعیان نیز به اذن او انجام می گیرد و روزی همه بندگان به دست اوست. مرگ و حیات از ناحیه او و عزت و ذلت به فرمان اوست.

حفظ سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن است که نه تنها در سخن، بلکه در عمل پیاده شود. با نهایت تأسف گروهی تنها به نام اسلام قناعت کرده و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به کلی فراموش کرده اند.

گروه دیگری با انواع تفسیر به رأی ها و توجیه ها و به اصطلاح قرائت های جدید و نو آنچه را می خواستند بر سنت تحمیل کرده و هوای نفس خود را جانشین سنت کرده اند تا آنجا که امام علیه السلام در وصیت دیگری که در همان بستر

شهادت فرموده است می گوید: نکند دور افتادگان از قرآن به قرآن عمل کنند و شما تربیت شدگان در سایه قرآن آن را به فراموشی سپارید. دیگران امانت و صداقت از خود نشان دهند و شما خیانت و کذب. دیگران در دنیای خود متحد باشند و شما در دین خود مختلف و پراکنده؛ «وَاللّٰهُ اللّٰهُ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ». (۱)

از این بیم داریم، آن روز که «لا يبقى من الاسلام الا اسمه و لا يبقى من القرآن الا رسمه» نزدیک باشد.

ص: ۲۷۹

اشاره

و من وصیه له علیه السلام

بما يعمل فی أمواله، کتبها بعد منصرفه من صفین:

از وصایا و سفارشهای امام علیه السلام است

که درباره اموال (و موقوفاتش) بعد از بازگشت از صفین مرقوم فرموده است. (۱)

وصیت نامه در یک نگاه

قسمت عمده این وصیت نامه همان گونه که از لحن آن پیداست در واقع وقف نامه است نه وصیت نامه. تنها بخش کوچکی مربوط به وصیت می شود و

ص: ۲۸۱

۱- ۱). سند وصیت نامه: بر حسب آنچه در مصادر نهج البلاغه آمده این وصیت را مرحوم کلینی پیش از شریف رضی در کتاب فروع کافی، ج ۷، ص ۴۹ از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده (ولی آنچه در کافی موجود است با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت بسیار دارد) و شیخ طوسی رحمه الله بعد از شریف رضی در کتاب تهذیب آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۴) از کتاب تمام نهج البلاغه چنین استفاده می شود که وصیت نامه، بسیار مفصل تر از آنچه سید رضی آورده است بوده و در واقع آنچه در نهج البلاغه آمده گوشه ای از آن وصیت نامه است ولی گوشه ای گویا و پرمعنا. (برای آگاهی بیشتر به کتاب تمام نهج البلاغه، ص ۹۸۸ مراجعه شود).

حاصل آن بیان متولی وقف یعنی فرزندان رشید امیر مؤمنان علیه السلام امام حسن علیه السلام و بعد از او امام حسین علیه السلام و مصارف موقوفه و چگونگی تقسیم آن و نیز نحوه اداره نخلستان هاست. از مجموع این وصیت نامه استفاده می شود که امام نخلستان های متعددی در مناطق مختلف داشته که یا از سهمیه غنایم جنگی به دست آمده بود و یا با تلاش و کار و کوشش خود آن حضرت که همه آنها را وقف خاص و در مواردی وقف عام نمود تا استفاده آن فراگیر باشد.

تنها در بخش اخیر وصیت نامه اشاره ای به کنیزان شده که چگونه راه آزادی به روی آنها گشوده شود.

در ضمن از کلام سید رضی در ذیل نامه استفاده می شود که آنچه را مرحوم سید نسبت به آن اهتمام می ورزیده بخش هایی است که از نظر فصاحت و بلاغت برجستگی خاصی داشته است.

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي مِالِهِ، ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، لِيُؤَلِّجَهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ مِنْهَا: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِبَدَلِكَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَّثَ بِحَسَنِ حَدَّثَ وَحَسَيْنُ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصِيدَرُهُ مَصِيدَرُهُ. وَإِنَّ لِبَنَاتِي فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِيَنِي عَلِيٌّ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَيَّ ابْنِي فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَهُ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَكْرِيماً لِحُزْمَتِهِ، وَتَشْرِيفاً لِرُحْمَتِهِ. وَبِشَرِّطِ عَلِيٍّ الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرَكَ الْمَالَ عَلَيَّ أَصُولَهُ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أَمَرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ، وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هَيْدَةَ الْقُرَى وَدَيْهَ حَتَّى تُشَكَلَ أَرْضُهَا غِرَاساً. وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي -اللاتي أطوف عليهن- لَهَا وَلَعْدٌ، أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتَمَسَّكَ عَلَيَّ وَلَدَهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدَهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، فَدَفَّرَ عَنْهَا الرَّقُّ، وَحَزَّرَهَا الْعِتْقُ.

ترجمه

این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان در مورد اموالش (موقوفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خوشنودی خداوند است تا از این طریق او را وارد بهشت کند و امنیت و آرامش سرای دیگر را به او عطا فرماید. سرپرستی این موقوفه بر عهده حسن بن علی است که به طور شایسته (دور از اسراف و تبذیر) از درآمد آن مصرف کند و بخش دیگری از آن را (در راه خدا) انفاق نماید و اگر برای «حسن» حادثه ای رخ دهد، و (برادرش) حسین زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می گیرد و همان کاری را که حسن

انجام می داد، برادرش انجام می دهد. پسران فاطمه همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیها السلام) سهم دارند و من سرپرستی آن را به پسران فاطمه واگذاردم فقط به برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله و تکریم احترام او و گرمی داشت پیوند خویشاوندیش

(بنده خدا علی بن ابی طالب) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می کند که اصل این اموال را حفظ کند و تنها از میوه و درآمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده انفاق نماید و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل های این آبادی ها را نفروشد تا همه این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک پارچه آباد شود) و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند بردگی از گردنش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می شود.

شرح و تفسیر: دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه

دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه

همان گونه که قبلا نیز اشاره شد این وصیت نامه عمدتاً وقف نامه است و لذا ارکان وقف از جمله واقف، موقوف علیهم، متولی و... در آن یکی پس از دیگری بازگو شده است.

نخست سخن از واقف و هدف اصلی او به میان آمده است، می فرماید: «این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان در مورد اموالش (و موقوفاتش) صادر کرده و هدفش جلب خوشنودی خداوند است تا از این طریق او را وارد بهشت کند و امنیت و آرامش سرای دیگر را به او عطا فرماید؛ (هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءً وَجْهَ اللَّهِ، لِيُؤَلِّجَهُ بِهِ

از این عبارت به خوبی استفاده می شود که یکی از شرایط وقف که قصد قربت است در این وقف نامه مورد توجه قرار گرفته است و بلافاصله بعد از ذکر نام واقف به آن اشاره شده است.

تعبیر امیر مؤمنین علیه السلام بعد از ذکر نام مبارک خود برای این است که نشان دهد این وقف نامه در ایام حکومتش تحریر یافته هر چند آن حضرت بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همیشه به عنوان امیر مؤمنان-از سوی آگاهان-شناخته می شد.

سپس امام علیه السلام در بخش دیگری از این وصیت نامه (وقف نامه) که مرحوم سید رضی آن را با تعبیر به «منها» جدا ساخته است چهار نکته را بیان می کند: در بیان شخص متولی و حق التولیه و مصارف وقف و کسانی که بعد از وفات یا شهادت متولی اول، قائم مقام او می شوند می فرماید: «سرپرستی این موقوفه بر عهده حسن بن علی است که به طور شایسته (دور از اسراف و تبذیر) از درآمد آن مصرف کند و بخش دیگری از آن را (در راه خدا) انفاق نماید و اگر برای حسن حادثه ای رخ دهد، و (برادرش) حسین زنده باشد سرپرستی آن را بعد از وی به عهده می گیرد و همان کاری را که حسن انجام می داد، برادرش انجام می دهد»؛ (مِنْهَا: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنِ حَدَثٌ وَ حُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَ أَضَدَّرَهُ مَضَدَّرَهُ).

جمله «يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ»؛ از آن به طور شایسته مصرف می کند» ممکن است اشاره به حق التولیه باشد و ممکن است اشاره به استفاده از موقوفه به عنوان موقوف علیهم؛ ولی احتمال اول با توجه به جمله هایی که در آینده می آید شایسته تر است.

از جمله «و يُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ» به خوبی استفاده می شود که این موقوفه هم جنبه وقف خاص داشته و هم وقف عام؛ بخشی از آن تعلق به فرزندان آن

حضرت داشته و بخشی دیگر به همه نیازمندان و مؤمنان.

جمله «وَأَصْدِرُهُ مَصْدَرَةٌ» اگر ضمیر «مصدره» به موقوفه برگردد، مفهومش این است که امام حسین علیه السلام نیز همان گونه که امام حسن علیه السلام درباره درآمد موقوفه عمل می کرد، عمل کند و اگر ضمیر به امام حسن علیه السلام برگردد مفهومش این است که همان روش امام حسن علیه السلام را دنبال کند، گرچه نتیجه هر دو یکی است؛ ولی از نظر تفسیر عبارت، با هم متفاوتند و در هر حال احتمال اول قوی تر به نظر می رسد. (۱)

آن گاه امام علیه السلام به سراغ شرح بیشتری برای موقوف علیهم می رود و می فرماید:

«پسران فاطمه علیها السلام همان مقدار از این موقوفه سهم دارند که پسران علی (از غیر فاطمه علیها السلام) سهم دارند؛ (وَإِنَّ لِبَنِي فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ).»

این جمله دو تفسیر دارد: نخست همان که در بالا اشاره شد که استفاده امام حسن و امام حسین علیهما السلام از حق التولیه، مانع استفاده آنها از درآمد آن موقوفه به عنوان موقوف علیهم نیست. آنها هم متولی هستند و هم در زمره موقوف علیهم.

تفسیر دوم اینکه امتیازی در استفاده از این موقوفه میان هیچ یک از فرزندان علی علیه السلام نیست؛ چه آنها که از نسل فاطمه علیها السلام هستند و چه آنها که از همسران دیگر امیر مؤمنان علیه السلام.

امام علیه السلام در این جمله نمی فرماید: «فرزندان من از نسل فاطمه» بلکه می گوید فرزندان فاطمه علیها السلام و این برای نهایت احترام به مقام شامخ آن حضرت است.

امام علیه السلام در ادامه، به بیان این نکته می پردازد که چرا تولیت را به فرزندان فاطمه علیها السلام سپرده است نه سایر فرزندان؛ می فرماید: «و من سرپرستی آن را به

ص: ۲۸۶

۱- ۱). عبارتی که در روایت کافی به جای این روایت آمده، نشان می دهد که تفسیر دوم مناسب تر است زیرا در عبارت کافی چنین آمده: «و ان حدث بحسن حدث و حسین حی... و ان حسینا یفعل فیہ مثل الذی امرت به حسناً» که مفهومش این است که امام حسین علیه السلام همان برنامه ای را در مورد موقوفه اجرا می کند که امام حسن علیه السلام دستور اجرای آن را داشت. (کافی، ج ۷، ص ۵۰)

پسران فاطمه واگذاردم فقط برای خدا و به جهت تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله و تکریم احترام او و گرامی داشت پیوند خویشاوندیش؛ (وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذَلِكَ إِلَيَّ ابْنِي فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَهُ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفاً لِرَسُولِهِ).

در واقع امام علیه السلام چهار دلیل بر این انتخاب بیان فرموده که همه با هم مرتبط است: جلب خشنودی خدا، تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله، اکرام و احترام او و بزرگداشت پیوند خویشاوندیش.

به گفته ابن ابی الحدید هنگامی که کارها بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نزدیک ترین افراد شایسته او سپرده شود، پذیرش آن از سوی مردم بهتر خواهد بود، زیرا آنها بهتر از هر کس دیگر از آیین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باخبرند و بهتر از هر کس می توانند آن را پاسداری نمایند.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن می گوید: «در این تعبیر امام علیه السلام رمز و اشاره و انتقادی است به کسانی که امر (خلافت) را از اهل بیت رسول الله علیهم السلام برگرداندند. در حالی که مناسب تر و اولی این بود که ریاست را بعد از او به خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تقرب به رسول الله صلی الله علیه و آله بسپارند و اجانب را در این کار مقدم ندارند، زیرا هیبت نبوت و رسالت در صورتی که سلطان حاکم در خلق از بیت نبوت بود بیشتر می شد تا اینکه حکومت به دست کسانی باشد که از نسب صاحب دعوت دور باشند». (۱)

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا امام علیه السلام متولیان بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام را معین نفرموده است.

پاسخ سؤال این است که امام علیه السلام بیان فرموده و در روایاتی که تمام این وصیت نامه در آن آمده است به طور مشروح دیده می شود ولی مرحوم سید رضی که برنامه

ص: ۲۸۷

گزینشی در نقل کلمات آن حضرت داشته آن قسمت را حذف کرده است به طور خلاصه امام علیه السلام بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام نخست تولیت را به سایر فرزندان و اگر در میان فرد مناسبی نبود به مردان دیگری از آل ابی طالب که مورد قبول بوده باشند منتقل می کند و در صورتی که در میان آنها هم فرد مورد قبولی برای این کار نبود به سراغ فردی از بنی هاشم می رود. (۱)

در آخرین بخش از این وقف نامه، امام علیه السلام از چگونگی نگهداری و رسیدگی به این موقوفات سخن می گوید و دو دستور مهم در این زمینه صادر می کند؛ نخست می فرماید: «بنده خدا علی بن ابی طالب) با کسی که این اموال در دست اوست شرط می کند که اصل این اموال را حفظ نماید و تنها از میوه و در آمدش در راهی که به او دستور داده شده و راهنمایی گردیده انفاق کند؛ (وَ يَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرَكَ الْمَالَ عَلَى أَصُولِهِ، وَ يُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَ هُدِيَ لَهُ).

آنچه را امام علیه السلام در اینجا بیان فرموده قاعده ای کلی در تمام موقوفه هاست که باید اصل آن مال سالم بماند و تنها در آمدش در موارد وقف صرف شود. حتی این تعبیر گاه به هنگام اجرای صیغه عقد وقف، گفته می شود که «ان لا یباع و لا یوهب» یا در تعریف وقف می گویند: «الوقف حبس العین و تسبیل الثمره» ولی امام علیه السلام به عنوان تأکید آن را بیان فرموده مبادا کسانی از موقوف علیهم به این فکر باشند که بخشی از نخلستان را بفروشند و از ثمن آن استفاده کنند.

در دومین دستور می فرماید: «و (شرط نمود که) چیزی از اولاد نخل های این آبادی ها را نفروشد تا همه این سرزمین زیر پوشش نخل قرار گیرد (و یک پارچه آباد شود)»؛ (وَ أَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ دِيَّهٍ حَتَّى تُشَكَلَ أَرْضُهَا غَرَسًا).

«ودیه» به معنای نهال کوچکی است که از کنار نخل بیرون می آید و تدریجاً ریشه می دواند و قوی تر می شود تا زمانی که جدا کردن آن میسر باشد آن گاه آن را

ص: ۲۸۸

جدا کرده و در جای مناسبی غرس می کنند و تعبیر به «أَوْلَمَادِ نَخِيلٍ» به همین مناسبت است و این کار دو فایده دارد: نخست اینکه فضاهای خالی نخلستان بدین وسیله پر می شود و به گفته امام علیه السلام «تُشَكِّلَ أَرْضُهَا غِرَاساً».

این جمله همان گونه که مرحوم سید رضی در پایان وصیت نامه آن را توضیح داده مفهومی است که آنقدر از نهال های جدید نخل استفاده شود و نخلستان پر درخت شود که برای بیننده تشخیص آن مشکل گردد که آیا این همان نخلستان سابق است.

به هر حال تأکید امام علیه السلام بر گسترش عمران و آبادی این موقوفات، قابل توجه است به خصوص اینکه گفته می شود اگر نهال های کنار نخل را به زودی قطع کنند و برای فروش آماده کنند گاهی به خود نخل آسیب می رسانند، بنابراین لازم است آن را تا زمان معینی حفظ کنند و بعد طبق دستور امام علیه السلام و مطابق مفاد وقف نامه آن را در همان نخلستان و در همان سرزمینی که پرورش یافته و از همه جا برای رشد و نمو آن مساعدتر است بنشانند.

این دستور نه تنها برای موقوفات امام علیه السلام که برای تمام موقوفات قابل توجه است، هر چند متأسفانه متولیان سودجو گاه برعکس آن عمل کرده و نخلستان را در معرض آفات قرار می دهند، چرا که اگر نخلستان پر نخل نباشد سرما و گرما زودتر به آن آسیب می رساند؛ اما هنگامی که تمام زمین نخلستان پر از نخل شود، آفات و آسیب های آن کمتر خواهد بود.

این سخن بدان معنا نیست که فاصله های معقول در میان درختان نادیده گرفته شود که آن هم سبب تضعیف باغ می شود.

در ضمن به این نکته باید توجه کرد که بچه های نخل ممکن است جزء منافع محسوب شوند و حرمت بیع وقف شامل آن نگردد؛ ولی با این حال امام علیه السلام می فرماید تا زمانی که خود نخلستان آن را نیاز دارد به خارج از نخلستان نفروشد.

امام علیه السلام در پایان این وصیت نامه و بعد از بیان مسائل مربوط به موقوفات به مسائل مربوط به همسران کنیز خود پرداخته و وضع آنها را روشن می سازد، به گونه ای که بعد از او همه آزاد شوند؛ می فرماید: «و هر کدام از کنیزانم که با آنها آمیزش داشته ام صاحب فرزند یا باردار است، از سهم ارث فرزندش آزاد می شود و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او نیز آزاد است و بند بردگی از گردنش برداشته شده و به آزاد شدگان ملحق می شود»؛ (وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي - اللَّاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ (۱) - لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتَمْسِكُ عَلَيَّ وَلَدَهَا وَ هِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَ هِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَ حَرَّرَهَا الْعِتْقُ).

در آن زمان امام علیه السلام چندین کنیز که در حکم همسران آن حضرت بودند در اختیار داشت و فرزندان متعددی از آنها متولد شدند و شاید هدف امام علیه السلام از تکثیر اولاد این بود که آل علی و بنی هاشم فزونی یابند و خطراتی که از سوی دشمنان آنها را تهدید می کرد سبب انقراض این نسل شریف نگردد.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه تکلیف کنیزانی را که فرزندی داشتند یا باردار بودند معین نموده و طبق قاعده فقهی معروف که مورد اتفاق همه فقهاست، این گونه کنیزان از سهم الارث فرزندشان آزاد می شوند و یا به تعبیر دیگر جزء سهم الارث فرزند قرار می گیرند و بلافاصله آزادی شامل حال آنها می شود، زیرا هیچ کس نمی تواند مالک پدر و مادر خود شود.

ولی درباره کنیزانی که صاحب فرزند نبودند، در این عبارت حکمی ذکر نشده و در روایات دیگری که از این وصیت نامه در کتاب کافی و جز آن به گونه مشروح تری آمده، تکلیف آنها نیز مشخص شده است که امام علیه السلام دستور آزادی

ص: ۲۹۰

۱- ۱). تعبیر به «اطوف علیهن» تعبیر کنایی زیبایی است برای آمیزش جنسی، زیرا از طواف یک نوع گردش فهمیده می شود که هنگامی که با «علی» همراه باشد همان گردش دورانی است به خصوص اینکه طبق گفته لسان العرب این تعبیر معمولاً در حرکت شبانه به کار می رود و اگر مربوط به روز باشد باید با قرینه ای همراه گردد.

همه آنها را داده اند ولی مرحوم سید رضی به خاطر تلخیص و گزینش، تنها به این بخش قناعت کرده است.

این نشان می دهد که تا چه حد امام علیه السلام به آزادی بردگان و کنیزان اهمیت می داده و در طول تاریخ زندگی پر برکتش نیز-طبق بعضی از روایات-هزار برده از دست رنج خود خرید و آزاد کرد (أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْتَقَ أَلْفَ نَسِيمَةٍ مِنْ كَدِّ يَدِهِ). (۱)

مسئله برنامه تدریجی اسلام برای آزادی بردگان در اسلام، مسئله ای است بسیار دامنه دار که نشان می دهد اسلام اصل را بر آزادی انسانها گذاشته حتی در آن جامعه ای که تار و پودش با مسئله بردگی پیوند داشت؛ ولی برای رسیدن به این هدف برنامه مفصل و دراز مدتی چیده بود، زیرا اعلام آزادی فوری همه آنها تنش های زیادی ایجاد می کرد و حتی سبب بیچارگی و نابودی بسیاری از بردگان می شد. (۲)

جمله «فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا» اشاره به این نکته است که تصور نشود که اگر کنیزی باردار یا صاحب فرزند بود و فرزندش بعد از مرگ مولی از دنیا رفت، آن کنیز به حالت بردگی بازگشت می کند؛ امام علیه السلام می فرماید: بردگی از او برداشته شده و آزادی به سراغ او آمده است؛ یعنی دیگر او قابل بازگشت نیست.

مرحوم سید رضی در پایان این وصیت نامه می گوید: «قال الشريف: قوله عليه السلام في هذه الوصية: «و ألا يبيع من نخلها وديه»، الوديه: الفسيلة، و جمعها وديّ.

و قوله عليه السلام: «حتى تشكل أرضها غراسا» هو من أفصح الكلام، والمراد به أن الأرض يكثر فيها غراس النخل حتى يراها الناظر على غير تلك الصفة التي عرفها بها فيشكل عليه أمرها و يحسبها غيرها». تعبیر امام علیه السلام به «ودیه» به معنای نهال نخل است که جمع آن «ودی» (بر وزن علی) است.

ص: ۲۹۱

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۲، روایت ۳.

۲- ۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۱۲-۴۲۳.

و جمله دیگر حضرت که می فرماید: «حتی تشکل أرضها غراسا» از فصیح ترین سخنان است و مفهوم آن این است که آنقدر درختان و نهال های خرما زیاد شود و صحنه نخلستان را بپوشاند به گونه ای که هر کس آن را قبلا دیده باشد تشخیص آن بر او مشکل شود و گمان کند به سرزمین دیگری گام نهاده است».

نکته ها

۱- پاسخ به دو سؤال

درباره این وصیت نامه چند سؤال مطرح است:

۱. از تعبیر وصیت نامه استفاده می شود که امام علیه السلام اموال قابل ملاحظه ای داشته است که آنها را در حیات خود وقف نموده است، با توجه به زهد فوق العاده آن حضرت، این اموال از کجا بدست آمده بود؟

همان گونه که در بالا نیز به طور اشاره بیان کردیم، امام علیه السلام سه منبع درآمد داشت؛ یکی منبع سهم غنایم که عاید همه سربازان اسلام می شد و گاه مبلغ قابل توجهی را تشکیل می داد. دوم اینکه خراج اراضی خراجیه که تعلق به عموم مسلمانان داشت، نه خصوص جنگ جویان و مقدار آن بعد از فتوحات اسلامی بسیار زیاد بود، سهمی از آن نیز به امام علیه السلام تقدیم می شد. سوم اینکه امام علیه السلام سالیان دراز به غرس اشجار و تربیت نخلستان پرداخت و باغهای متعددی ایجاد کرد سپس آنها را به صورت وقف خاص و عام در آورد، بخشی را برای فرزندان خود و آل ابی طالب و بنی هاشم و بخشی را به عنوان انفاق فی سبیل الله قرار داد و اگر مالی از آن حضرت به ارث باقی ماند، مقدار کمی بود.

در روایات نیز آمده است که برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اموال و باغاتی بود که خلفا به بهانه اینکه پیغمبران چیزی از خود به ارث نمی گذارند تمام آنها را جزء بیت المال کردند.

ابن عبد ربه در استيعاب می گوید: «قتل علی و لا مال احتجبه و لا دنیا اصابها؛ علی علیه السلام به شهادت رسید در حالی که نه مالی اندوخته بود و نه مواهب دنیوی برای خود فراهم ساخته بود».^(۱)

ابن ابی الحدید نیز از بعضی خرده گیران نقل می کند که بر امیر مؤمنان علی علیه السلام خرده گرفته اند و گفته اند: ابو بکر از دنیا رفت و دینار و درهمی از خود به یادگار نگذاشت؛ ولی هنگامی که علی علیه السلام چشم از دنیا پوشید، نخلستان های بسیاری از خود به یادگار گذاشت. سپس در پاسخ آن می نویسد: همه می دانند که علی علیه السلام چشمه های متعددی با زحمت خود در شهر مدینه، یثرب و سویعه احداث کرد و به وسیله آن زمین های مواتی را آباد نمود. سپس همه آنها را از ملک خود خارج ساخت و وقف مسلمین کرد و از دنیا نرفت در حالی که چیزی از آنها در ملکش باشد.

آن حضرت چیزی از مال، کم یا زیاد برای فرزندانش به ارث نگذاشت مگر چند غلام و کنیز (که دستور آزادی آنها را داده بود) و هفتصد درهم از سهم او از بیت المال که برای به دست آوردن خادمی برای خانواده اش ذخیره کرده بود.^(۲)

۲. سؤال دیگر اینکه چگونه امام علیه السلام می فرماید: حسن را متولی وقف ساختم و اگر حسن چشم از جهان ببوشد و حسین زنده باشد، او جانشین برادر خود خواهد شد. مگر امام علیه السلام از طریق علم غیب نمی دانست که شهادت امام حسین علیهما السلام سالها بعد از شهادت امام حسن علیه السلام خواهد بود؟

پاسخ این سؤال و سؤالات فراوان دیگری از این قبیل یک جمله است و آن اینکه امامان در کارهای عادی خود تکیه بر علم عادی داشتند که از مجاری معمولی حاصل می شود، نه علم غیب؛ همان گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در مسائل مربوط به زندگی خود و یارانش تکیه بر علم حاصله از مجاری عادی داشت و از علم غیب جز در موارد استثنایی استفاده نمی فرمود.

ص: ۲۹۳

۱-۱. استيعاب، ج ۳، ص ۱۱۲۶.

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

اهتمام امیر مؤمنان علی علیه السلام به امر وقف و پیشگام بودن در این کار خیر به خوبی نشان می دهد که این مسأله ارزش فوق العاده ای در اسلام دارد.

گر چه وقف را اسلام ابداع نکرد و قبل از اسلام نیز در مذاهب دیگر اوقاف بسیاری وجود داشت ولی اسلام اهمیت خاصی برای آن قائل شد و تحت عنوان صدقات جاریه بر آن تأکید کرد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که از کنار باغستانی عبور می کرد، مردی را دید که مشغول غرس درختی است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: می خواهی غرسی بهتر از این را به تو یادآوری کنم؟ سپس اذکار مهمی را به او تعلیم فرمود.

آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا من تو را گواه می گیرم که تمام این باغ را بر فقهای مسلمین از اهل صفة وقف کردم. در اینجا این آیات شریفه نازل شد:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۱)» (۲) به این ترتیب، وقف به عنوان یک سنت حسنه اسلامی مورد تأیید قرار گرفت.

در بعضی از روایات از جابر ابن عبدالله نقل شده که تمام صحابه که اموالی داشتند، وقفی از خود به یادگار گذاشتند.

در امالی شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «خَيْرٌ مَا يُخَلِّفُهُ الرَّجُلُ بَعْدَهُ ثَلَاثَةٌ وَلَدٌ بَارٌّ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ سُنَّةُ خَيْرٍ يُقْتَدَى بِهَ فِيهَا وَ صَدَقَةٌ تَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ؛ بهترین چیزی که انسان بعد از خود به یادگار می گذارد سه چیز است:

فرزند نیکوکاری که برای انسان استغفار کند و سنت نیکی که مردم در آن به او اقتدا نمایند و صدقه ای که بعد از او جریان داشته باشد». (۳)

ص: ۲۹۴

۱- ۱. لیل، آیه ۵-۷.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، صفحه ۱۸۲، ح ۴.

۳- ۳. وسائل الشیعه، ج ۱۳، کتاب الوقوف و الصدقات، باب ح ۱۰، ۱.

احادیث در این زمینه فراوان است و باید توجه داشت که یکی از طرق پیشگیری از تکاثر و ثروت اندوزی، گسترش دادن سنت وقف است که اموال را از چنگ افراد معدود بیرون می آورد و منافع آن را در اختیار نیازمندان قرار می دهد.

ص: ۲۹۵

و من وصیه له علیه السلام

كان يكتبها لمن يستعمله على الصدقات

قال الشريف: وإنما ذكرنا هنا جملاً ليعلم بها أنه عليه السلام كان يقيم عماد الحق، ويشرع أمثله العدل، في صغير الأمور و كبيرها و دقيقتها و جليلها.

از وصایای امام علیه السلام است

که آن را برای مأموران جمع آوری زکات مرقوم می داشت.

مرحوم شریف رضی می گوید: ما بخشی از این نامه را در اینجا آوردیم تا معلوم گردد، امام علیه السلام همواره ارکان حق را به پا می داشت و فرمان به عدل می داد؛ در کارهای کوچک و بزرگ؛ پر ارزش یا کم ارزش. (۱)

ص: ۲۹۷

۱- ۱). سند نامه: این نامه را مرحوم کلینی در باب «ادب المصدّق» از کتاب الزکاه در کتاب کافی به سند معتبر نقل کرده است و شیخ الطائفه شیخ طوسی نیز در باب «الزیادات فی الزکاه» آن را با همان سند از کلینی آورده است. نویسنده کتاب الغارات (ابراهیم ثقفی) نیز آن را به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: این وصیت نامه در میان علما و دانشمندان قبل از سید رضی معروف بوده است و از جمله کسانی که وی به آن اشاره می کند مرحوم شیخ مفید در مقنعه است. سپس اضافه می کند: (کسانی بعد از سید رضی مانند) ابن ادریس در سرائر آن را از مقنعه نقل کرده و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را با تفاوت های مختصری ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص

(۲۵۷)

این وصیت نامه که امام علیه السلام همواره به دست عاملان جمع آوری زکات می داد، مشتمل بر نکات بسیار دقیق و ظریف و حساب شده ای است که ادب اسلامی و نهایت رعایت عدالت را درباره همه مسلمین و از آن فراتر حتی درباره حیوانات نشان می دهد.

در بخش اول این نامه، به مأموران جمع آوری زکات توصیه می کند که با قصد قربت و نیت خالصانه و تقوای الهی حرکت کنند و هرگز به تهدید و تخویف متوسل نشوند و بیش از حق الهی را از کسی نگیرند.

در بخش دوم به نکات ظریف و دقیقی در مورد نخستین برخورد با مردمی که زکات در اموال آنهاست، اشاره می کند که آمیخته با نهایت لطف و محبت و ادب است.

در بخش سوم چگونگی جدا کردن حق الله از اموال مردم از طریق قرعه را شرح می دهد تا هیچ گونه اجحافی به کسی در این قسمت نشود.

در بخش چهارم دستورات متعددی می دهد درباره خوش رفتاری با چهارپایانی که به عنوان زکات گرفته می شوند که برتر و بالاتر از حقوقی است که مدعیان حمایت حیوانات اظهار می کنند.

مرحوم کلینی بعد از آنکه این نامه را از امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند می افزاید: امام صادق علیه السلام در اینجا گریست و به راوی که برید بن معاویه است فرمود: ای برید به خدا سوگند که همه حرمتها (بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) بر باد رفت و عمل به کتاب الله و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله به فراموشی سپرده شد و بعد از شهادت امیر مؤمنان صلی الله علیه و آله، هیچ حقی در میان مردم برپا داشته نشد.

جالب اینکه نویسنده مصادر بعد از ذکر این بخش از کلام امام صادق علیه السلام می گوید: به خداوند متعال سوگند یاد می کنم که پیش از اینکه به روایت مرحوم

کلینی در کافی راجع به گریه امام صادق علیه السلام هنگام ذکر این روایت، دست یابم بارها به هنگام مطالعه این نامه گریه کردم و اشک ریختم. (۱)

ص: ۲۹۹

۱-۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۸.

انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحَدَهُ لَأَشْرِيكَ لَهُ، وَ لَا تُرْوَعَنَّ مُسْلِمًا وَ لَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَ لَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ؛ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَ لَا تُخَدِّجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ، ثُمَّ تَقُولُ: عِبَادَ اللَّهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ، لِأَخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَ إِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُغَيِّبَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ.

ترجمه

(تو ای مأمور جمع آوری زکات) با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را مترسان و از سرزمین او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر.

هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشمه یا چاه آب فرود آی، بی آنکه داخل خانه های آنها شوی سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرار گیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحیت چیزی فروگذار ننما و بعد از سلام و تحیت به آنها می گویی: ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم، آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ویش بدهید، اگر کسی

(از آنها) گفت: نه (چیزی به اموال تعلق نمی گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی.

شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی

اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی

امام علیه السلام در این نامه نخست دستوری کلی و جامع در عبارات کوتاهی به گردآورندگان زکات می دهد. سپس وارد جزئیات می شود که این خود یکی از روشهای پسندیده فصاحت و بلاغت است، می فرماید: «با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی همتا حرکت کن و در مسیر خود هیچ مسلمانی را نترسان و از سرزمین او در حالی که از تو ناخشنود باشد، نگذر و بیش از حق خداوند در اموالش را از وی نگیر»؛ (انْطَلِقْ عَلٰی تَقْوٰی اللّٰهِ وَحَدِّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ لَا تُرَوِّعَنَّ (۱) مُسْلِمًا وَ لَا تَجْتَازَنَّ (۲) عَلَيْهِ كَارِهًا، وَ لَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللّٰهِ فِي مَالِهِ).

امام علیه السلام در این عبارت، افزون بر دستور به تقوا سه مطلب مهم را یادآور می شود؛ نخست اینکه: مأمور جمع آوری زکات نباید مردم را بترساند و با خشونت رفتار کند، زیرا در گذشته مأموران اخذ مالیات هنگامی که وارد منطقه ای می شدند، مردم از ترس اینکه مبالغ سنگینی از آنها بخواهند که در طاقت آنها نباشد، در وحشت فرو می رفتند؛ ولی هنگامی که بنا بر ارفاق باشد، نه تنها نمی ترسند بلکه از آنها استقبال می کنند.

ص: ۳۰۲

۱-۱). «لا تروعن» از ریشه «روع» بر وزن «قول» به معنای ترساندن گرفته شده، بعضی از علما نیز گفته اند که «روع» ممکن است به معنای شدت ترساندن باشد.

۲-۲). «تجتازن» از ریش «اجتياز» به معنای عبور کردن گرفته شده است.

در دستور دوم می فرماید: نه تنها نباید آنها را بترسانی، بلکه نباید از حضور تو ناخشنود باشند تو را مأمور از طرف امیری بخشنده و مهربان، جواد و کریم بدانند و حضورت را گرامی دارند.

در جمله سوم پیش از آنکه بفرماید حق خدا را به طور کامل بگیر، می فرماید:

بیش از حق خداوند از آنها نگیر و این تأکید بر نهایت تقوا و پرهیز از گرفتن بی دلیل اموال مردم است.

آن گاه امام علیه السلام بعد از این دستور کلی وارد جزئیات می شود و تمام مسیر گردآوری کنندگان زکات و کیفیت برخورد آنها را با مردمی که حقوق الهی در اموالشان است به طرز جالبی شرح می دهد و می فرماید: «و هنگامی که وارد آبادی قبیله شدی در کنار سرچشمه یا چاه آب فرود آی بی آنکه داخل خانه های آنها شوی»؛ (فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ (۱) فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ آبِيائَهُمْ).

اشاره به اینکه نباید خود را بر مردم تحمیل کنی، چرا که ممکن است وضع مساعدی نداشته باشند که از میهمان پذیرایی کنند درحالی که طبیعت آنها پذیرایی از میهمان است و یا اینکه نخواهند از نزدیک از وضع مالی آنها با خبر شوی و یا اینکه اگر وارد بر شخصی شوی دیگران ناراحت شوند که چرا نماینده امام علیه السلام به نزد آنها نیامده و یا صاحب خانه توقع امتیازی داشته باشد. بر اساس این جهات امام علیه السلام دستور می دهد در کنار چشمه یا چاه آب وارد شود و انتخاب چشمه یا چاه آب برای این است که عبور همه به آنجا می افتد و در واقع مرکزی است که برای همه آشناست و ظاهراً مأمور جمع آوری صدقه به تنهایی این راه را طی نمی کرد بلکه نفراتی را به عنوان کمک با خود می برد و خیمه و خرگاهی به همراه داشتند که آن را در کنار چشمه یا چاه آب برپا می کردند و در آنجا ساکن می شدند.

ص: ۳۰۳

۱- ۱). «حی» گاه به معنای موجود زنده می آید و گاه به معنای قبیله چرا که مجموع قبیله به منزله انسان واحد زنده ای شمرده می شود و در استعمالات امروز به معنای منطقه مسکونی نیز بکار می رود.

آن گاه می افزاید: «سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرارگیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحیت چیزی فروگذار ننما»؛ (ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْذِجِ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ).

به یقین، با آرامش و وقار به سوی آنها رفتن و سلام و تحیت کامل داشتن سبب آرامش آنان می گردد و مردم از آمدن چنین مأمورانی وحشت و ناراحتی به خود راه نمی دهند.

این دستورات برای خنثی کردن ذهنیتی است که در گذشته در زمان پادشاهان و امرای ظالم معمول بوده که مأموران خشن را برای گرفتن مالیات و خراج می گماردند که مردم وجود آنها را شبیه بلاهای آسمانی تصور می کردند.

با توجه به اینکه «لَمَّا تُخْذِجِ» از ریشه «خداج» (بر وزن علاج) در اصل به معنای جنینی است که ناقص یا قبل از موعد متولد می شود و سپس به هر امر ناقصی گفته شده، استفاده می شود که امام علیه السلام تأکید دارد که نماینده او در تحیت و خوش آمد گفتن هیچ کوتاهی نکند و مانند بسیاری از مأموران و نمایندگان حکومت ها که از موضع برتر با مردم سخن می گویند و حتی از پاسخ سلام هم ابا دارند، با آنان رفتار نکند و به تعبیری دیگر برخورد او با توده مردم، برخورد دو دوست پر محبت با یکدیگر باشد.

آن گاه امام علیه السلام انگشت روی جزئیات مربوط به طرز مطالبه زکات گذارده و آن را به صورت جالبی شرح می دهد.

نخست اینکه می فرماید: «و بعد از سلام و تحیت به آنها می گویی: ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه اش مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است از شما بگیرم آیا در اموال شما حقی برای خدا وجود دارد که به ویش بدهید»؛ (ثُمَّ تَقُولُ: عِبَادَ اللَّهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَوَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ، لِأَخَذِ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَيَّ وَوَلِيِّهِ).

این نکته قابل توجه است که در این عبارت روی سه چیز تکیه شده: یکی اینکه مردم بندگان خدا هستند. دوم اینکه جمع آوری کننده زکات فرستاده ولی الله و خلیفه الله است. سوم اینکه آنچه را می خواهد بگیرد حق الله است که در اموال آنها وجود دارد.

این تعبيرات قلب هر شنونده ای را نرم می کند و او را برای ادای زکات آماده می سازد و تأثیر روانی آن تا حدی است که با عشق و علاقه و شوق زکات را تحویل می دهد. پیش خود فکر می کند که نماینده ولی الله آمده و مرا به عنوان بنده خدا معرفی کرده و از من چیزی جز حق خدا نمی خواهد.

جمله «فَهَلْ لَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ» به اضافه جمله هایی که بعد از آن می آید به یکی از مترقی ترین روشهای اخذ مالیات که گاه در بعضی از مناطق، در دنیای امروز روی آن تکه می شود اشاره دارد و آن اعتماد کردن بر خود مردم است؛ یعنی آنها را امین و راستگو و درستکار شناختن و از خودشان درباره زکات اموالشان توضیح خواستن. تجربه نشان داده است که این گونه اعتماد سازی اثر مهمی دارد. بر عکس اگر مردم را دروغ گو و خائن فرض کنند و برخورد یک طلب کار با یک بدهکار مرموز و نادرست با آنها داشته باشند، سبب می شود که آنها اموال خود را مخفی سازند و تا آنجا که ممکن است از پرداختن مالیات اسلامی فرار کنند و به تعبیر امروز برای خودشان دو دفتر درست کنند: دفتری برای حساب و کتاب واقعی اموال و دفتری هم برای مأموران مالیات.

این نکته نیز قابل توجه است که در عصر ما و در کشور ما در سالهای اخیر این روش از سوی مأموران جمع آوری مالیات آزمایش شد و نتیجه آن افزایش حجم مالیات بر درآمدها بود.

در روش سنتی ما در مسأله خمس نیز دقیقاً مطلب همین گونه است که مردم با ایمان با انگیزه های الهی به سراغ علمای دینی می روند و اموال خود را دقیقاً

صورت برداری کرده به آنها ارائه می دهند تا خمس آنها را تعیین کنند بدون آنکه اجبار و فشاری در کار باشد.

البته آنچه گفته شد اصلی عمومی درباره همه کسانی است که اموالشان مشمول حکم زکات است ولی ممکن است در این میان استثنائاتی نیز وجود داشته باشد که بعضی از زورمندان در برابر حکومت اسلامی بایستند و آشکارا نسبت به پرداختن زکات مخالفت کنند. در این گونه موارد حکومت با آنها برخورد کند و حق الله را به زور از آنها بستاند تا سبب جرأت بعضی دیگر نشود ولی همان گونه که گفتیم این یک استثناست.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «اگر کسی (از آنها) گفت: نه (چیزی به اموالم تعلق نمی گیرد) دیگر به او مراجعه نکن و اگر کسی گفت: آری، همراهش برو بی آنکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او سخت گیری نمایی یا کار او را مشکل سازی؛ (فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ (۱) لَكَ مُنْعَمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعَسِّفَهُ (۲) أَوْ تُزْهِقَهُ (۳)).»

جالب اینکه امام علیه السلام نهایت لطف و محبت را درباره کسی که اظهار می دارد، زکاتی در اموال او وجود دارد به خرج داده و در چهار جمله بسیار کوتاه، چهار دستور به مأمور گردآوری زکات می دهد: نخست اینکه نباید او را بترساند که مثلاً اگر زکات را به طور کامل ندهی مجازات خواهی شد و دیگر اینکه با تهدید چیزی از او نگیرد و سوم اینکه در گرفتن زکات سخت گیری ننماید و چهارم

ص: ۳۰۶

۱- ۱). «انعم» از ریشه «انعام» گاه به معنای بخشیدن نعمتی است و گاه به معنای گفتن نعم (آری). در جمله بالا معنای اخیر اراده شده است به قرینه جمله ما قبل «فان قال قائل لا».

۲- ۲). «تعسف» از ریشه «عسف» بر وزن «کسب» در اصل به معنای بیراهه رفتن است سپس به ظلم و ستم که آن نیز مصداق بیراهه رفتن است اطلاق شده است.

۳- ۳). «ترهق» از ریشه «ارهاق» از ریشه «رهق» بر وزن «شفق» که در اصل به معنای پوشاندن یا پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در بسیاری از موارد معنای سخت گیری را می دهد. در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

اینکه مشکلاتی برای او فراهم نسازد؛ یعنی درست مانند یک شریک مهربان و بزرگوار و با گذشت با او رفتار کند. حال که او اعتراف به وجود حق الله در اموالش کرده، این حق شناسیش را محترم بشمار و ادب و انسانیت را با ادب و انسانیت پاسخ بگو.

نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال

آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال

آنچه در توصیه بالا آمده گوشه ای از دستورات اسلام در مورد وظایف جمع آوری کنندگان زکات و اموال بیت المال و چگونگی برخورد با صاحبان اموال است.

قرآن مجید به عنوان پایه گذار این مطلب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از اموال آنها زکات بگیر، زکاتی که آنها را پاک و پاکیزه می کند و سپس دستور می دهد که بعد از گرفتن زکات به آنها درود بفرست و برای آنها دعا کن که مایه آرامش آنهاست؛ «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ».

(۱)

و در این زمینه در منابع حدیث نیز روایات متعددی وارد شده که جزئیات بیشتری را بیان می دارد؛ مرحوم علامه مجلسی در جلد ۹۳ در باب ۹ تحت عنوان «ادب المصدق» احادیث متعددی در ده صفحه (صفحه ۸۰ تا ۹۰) ذکر می کند.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَهَى أَنْ يُخْلَفَ النَّاسُ عَلَى صِدْقَاتِهِمْ وَ قَالَ هُمْ فِيهَا مَيِّمُونَ يَعْنِي أَنَّهُ مَنْ أَنْكَرَ أَنْ يَكُونَ لَهُ مَيْالٌ تَجِبُ فِيهِ زَكَاةٌ وَ لَمْ يُوْجَدْ ظَاهِرًا عِنْدَهُ لَمْ يُسْتَحْلَفْ؛ رَسُولُ خِدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم را نسبت به زکاتی که بر عهده دارند

ص: ۳۰۷

قسم ندهید، هرچه می گویند بپذیرید، زیرا آنها مورد اعتمادند و اگر کسی انکار کرد که مال واجب الزکاتی دارد و یقین به کذب او نبود، باید پذیرفت». (۱)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که به یکی از یارانش هنگامی که او را برای گردآوری زکات مأمور ساخت، دستورهای مفصلی داد از جمله اینکه: «أَنْ يَتَلَقَّاهُمْ بِسَيْطِ الْوَجْهِ وَ لَيْنِ الْجَانِبِ وَ أَمْرَهُ أَنْ يَلْزَمَ التَّوَاضُّعَ وَ يَجْتَنِبَ التَّكْبُرَ؛ با چهره گشاده و نرمش و تواضع با مردم برخورد کند و از تکبر پرهیزد». (۲)

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که می فرمود: «وَ إِذَا كَانَ الْجَدْبُ أُخْرُوا حَتَّى يُخْصِبُوا؛ در خشک سالی گرفتن زکات را به تأخیر بیاورید تا خشک سالی برطرف شود». (۳)

مرحوم شیخ حر عاملی نیز در کتاب وسائل الشیعه جلد ۶ در کتاب الزکاه باب ۱۴ احادیث متعددی در این زمینه آورده است و مجموع این احادیث نشان می دهد که اسلام از بکار گرفتن هر گونه خشونت به هنگام جمع آوری مالیات اسلامی نهی کرده و نهایت ارفاق را نسبت به مشمولین زکات لازم می شمرد و به تعبیر دیگر پرداخت زکات را تبدیل به یک مسأله ای انسانی و اخلاقی کرده که افراد با ایمان در آن پیشگام می شوند و از برکات معنوی و مادی آن بهره می گیرند نه به صورت گرفتن بدهی ها از یک بدهکار نافرمان و متخلف.

البته ممکن است این گونه برخورد محبت آمیز ضایعاتی داشته باشد و بعضی افراد از آن سوء استفاده کنند و حقوق مالی خود را نپردازند؛ ولی تجربه نشان داده که برکات مادی و معنوی آن بیشتر از ضایعات آن است به خصوص که می دانیم

ص: ۳۰۸

۱-۱. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۸۵.

۲-۲. همان مدرک.

۳-۳. همان مدرک.

پرداختن زکات و مانند آن در اسلام نوعی عبادت است و در عبادت قصد قربت لازم است و این قصد هنگامی حاصل می شود که انسان با میل و اختیار و علاقه خود به سراغ آن برود.

مرحوم کلینی در جلد سوم کافی نیز در بابی که تحت عنوان «ادب المصدق» ذکر کرده، هشت روایت در این زمینه آورده است که رحمت، رأفت و ادب اسلامی را در آن مثال می زند؛ از جمله اینکه هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فردی از طایفه بنی ثقیف را به عنوان فرماندار برای بخشی از آبادی های اطراف کوفه انتخاب کرد، در حضور مردم به او دستور داد در جمع آوری خراج، کوتاهی نکن و حتی یک درهم از آن را ترک ننما. سپس به او فرمود: هنگامی که خواستی به منطقه مأموریت خود بروی نزد من آی. آن شخص می گوید: هنگامی که نزد حضرت رفتم فرمود: آنچه را درباره خراج به تو گفتم برای حفظ ظاهر بود ولی اکنون به تو می گویم: «ایاک ان تضرب مسلما او یهودیا او نصرانیا فی درهم خراج او تبع دابه عمل فی درهم فانما امرنا ان نأخذ منهم العفو؛ مبادا مسلمان یا یهودی یا نصرانی را به خاطر یک درهم خراج مضروب سازی یا چهارپایان مورد نیاز آنها را از آنها بگیری، زیرا به ما دستور داده شده است که (خراج و زکات را) از اضافات بگیریم». (۱)

ص: ۳۰۹

فَخُذْ مَا أُعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَ لَمَّا عَنَيْفٍ بِهِ. وَ لَمَّا تَنْفَرَنْ بِهَيْمَةٍ وَ لَا تُفْرِعَنَّهَا، وَ لَا تَسْوَأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَ اصْدَعْ الْمَالَ صِدْعَيْنِ ثُمَّ خَيْرُهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اصْدَعْ الْبَاقِيَ صِدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيْرُهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ. فَإِنْ اسْتَيْقَالَكَ فَأَقْلُهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ. وَ لَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا وَ لَمَّا هَرَمَهُ وَ لَمَّا مَكْسُورَةً وَ لَمَّا مَهْلُوسَةً، وَ لَمَّا ذَاتَ عَوَارٍ، وَ لَمَّا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِعِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيُقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ، وَ لَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَ أَمِينًا حَفِيزًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَ لَا مُجْحِفٍ، وَ لَا مُلْغِبٍ وَ لَا مُتَعَبٍ.

ترجمه

آنچه را از زکات طلا و نقره (یا قیمت زکات غلات) می دهد بپذیر (و با او گفتگو درباره کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن) و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست. آن گاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سخت گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایی را فرار نده و ناراحت نساز و صاحبش را درباره آن ناراحت نکن (به هنگام گرفتن حق بیت المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر نما که یک قسمت را انتخاب کند و بعد از

انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو؛ سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هر گاه یکی را انتخاب کرد در این انتخاب متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می دهی (و صاحب مال را مخیر می سازی تا یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازه (زکات و) حق خداوند در مال او باشد، آن گاه حق خدا را از او بگیر و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان گونه که در بار اول انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را از مال او دریافت داری، ولی هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر.

شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته های زکات دهندگان

نهایت احترام به خواسته های زکات دهندگان

آن گاه می افزاید: «اگر زکات، زکات طلا و نقره (درهم و دینار و یا قیمت زکات غلات بود) هر چه می دهد بپذیر (و با او گفتگو درباره کم و زیاد آن نکن، او به تو اعتماد کرده تو هم به او اعتماد کن)؛ (فَخُذْ مَا أُعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ).

«و اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اذن او داخل نشو، زیرا بیشتر آنها از آن اوست»؛ (فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ (۱) أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ).

سپس می افزاید: «آن گاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سخت گیر نسبت به او رفتار نکن، چهارپایی را فرار مده و ناراحت نساز و صاحبش را درباره آن ناراحت نکن»؛ (فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَ لَا

ص: ۳۱۲

۱ - ۱). «ماشیه» در اصل به معنای راه رونده از ریشه «مشی» است. سپس به چهارپایان اعم از شتر، گاو و گوسفند اطلاق می شود؛ اما غالباً به گوسفندان گفته می شود و جمع آن مواشی است و در عبارت بالا منظور گاو و گوسفند است به قرینه ذکر ابل (شتر) بعد از آن.

عَنِيفٍ (۱) بِهِ، وَ لَا تُنْفِرَنَّ بَهِيمَةً وَ لَا تُفْزِعَنَّهَا (۲)، وَ لَا تَسْأَلَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا).

منظور از این جمله آن است که احترام مالکان اموال را در مورد اموالشان حفظ کن، سرزده وارد آغل گوسفندان یا شتران نشو و به صورت افراد طلب کار و زورگو چیزی را مطالبه نکن حتی نسبت به چهارپایان نیز مدارا نما؛ حرکت یا صدایی که باعث وحشت آنها شود انجام مده، چرا که هم این حیوانات و هم صاحب آنها ممکن است ناراحت شوند. و این نهایت محبت و ادبی است که امام علیه السلام به آن توصیه می کند که حتی حقوق حیوانات هم به هنگام جمع آوری زکات رعایت بشود، چه رسد به حقوق و احترام انسان ها.

آن گاه برای اینکه تقسیم عادلانه باشد و در انتخاب گوسفند یا شتر زکات نگرانی برای صاحبان اموال پیدا نشود و در انتخاب، اجحاف و ظلمی بر مالک و بیت المال حاصل نگردد، دستور به قرعه کشی می دهد و هنگام قرعه کشی انتخاب را به صاحب مال وا می گذارد و می فرماید: «(به هنگام گرفتن حق بیت المال) حیوانات را به دو بخش تقسیم کن سپس صاحب مال را مخیر کن که یک قسمت را برگزیند و بعد از انتخاب، متعرض آنچه او انتخاب کرده نشو.

سپس باقیمانده را نیز به دو بخش تقسیم کن و باز او را مخیر نما (تا یکی را انتخاب کند) و هر گاه یکی را برگزید در این انتخاب متعرض آنچه برگزیده نشو و همچنان این تقسیم را ادامه می دهی (و صاحب مال را مخیر می سازی یکی را انتخاب کرده کنار بگذارد) تا آنجا که باقیمانده به اندازه (زکات و) حق خداوند در مال او باشد آن گاه حق خدا را از او بگیر؛ (وَ اِضْءَعِ (۳) الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ

ص: ۳۱۳

۱- ۱). «عنیف» به معنای خشن و سخت گیر است از ریشه «عنف» بر وزن «قفل» گرفته شده است.

۲- ۲). «لا- تفزعن» از ریشه «فزع» به معنای ترسیدن و به وحشت افتادن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال برود به معنای ترساندن و به وحشت انداختن است.

۳- ۳). «اصدع» از ریشه «صدع» (بر وزن «صبر») به معنای شکافتن و جدا ساختن گرفته شده و این واژه (صدع) به صورت اسم مصدری و به معنای بخش جدا شده از چیزی آمده است.

خَيْرُهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اضِدَّعِ الْبَاقِيَ صِدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيْرُهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَرَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ؛ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ).

آن گاه امام علیه السلام می افزاید: «و اگر صاحب مال پشیمان شد و از تو تقاضا کرد که تقسیم را تجدید کنی، تقاضای او را بپذیر و آن دو دسته را با هم بار دیگر مخلوط کن سپس همان گونه که در بار اول انجام دادی، تقسیم را تکرار کن تا حق خدا را در مال او دریافت داری؛ (فَإِنْ اسْتَفَالَكَ (۱) فَأَقْلُهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ).

در اینجا دو نکته حائز اهمیت است: نخست اینکه مفهوم جمله های بالا- این نیست که به هنگام تقسیم کردن خوب ها را در یک بخش قرار بدهند و متوسطها را در بخش دیگر آن گاه مالک را مخیر سازند که یکی از آن دو بخش را انتخاب کند زیرا اولاً معمولاً گوسفندان یا شتران در شرایط عادی مخلوط هستند و به هنگام تقسیم، طبعاً بخشی از خوب در یک طرف و بخشی در طرف دیگر قرار می گیرد. ثانیاً: این کار نوعی قرعه کشی است و در مفهوم قرعه کشی این جمله نهفته است که باید تقسیمی نسبتاً عادلانه صورت گیرد و بعد یکی از دو بخش را بوسیله قرعه یا بوسیله انتخاب شخصی جدا کنند.

نکته دیگر اینکه می دانیم که در زکات شتر، سن و سال آنها در مقدار زکات تأثیر دارد و مثل زکات گوسفند نیست، بنابراین یا باید مسأله سن و سال در این تقسیم کردن رعایت گردد و یا بگوییم که این نوع تقسیم ناظر به مسأله زکات گوسفند و گاو است.

ص: ۳۱۴

۱- ۱). «استقال» از ریشه «استقاله» به معنای طلب فسخ کردن و به هم زدن قراردادی یا توافقی است و ریشه اصلی آن قیلوله است که معنای خواب نیمروز یا استراحت در نیمروز است. از آنجا که هنگامی که انسان از قراردادی پشیمان می شود اگر آن را به هم زنند و فسخ کنند مایه راحتی او می گردد، اقاله به آن اطلاق شده و مطالبه آن استقاله است.

در ضمن از مجموع این کلام، این مطلب استفاده می شود که در پرداخت زکات هم می توان قیمت را محاسبه کرد (به قرینه تعبیر به ذهب و فضه که در آغاز این کلام آمد) زیرا سخن تنها از زکات درهم و دینار نیست، بلکه منظور مطلق زکات است) و هم می توان از عین مالی که زکات به آن تعلق گرفته پرداخت.

این نکته قابل توجه است که در روایات اسلامی و کلمات فقهای حیوانات ممتاز؛ مانند گوسفند پرواری و شترهای پرارزش و حیوان باردار و حیوانات نر که برای بارور ساختن حیوانات ماده از آنها استفاده می شود، استثنا شده اند؛ یعنی مأمور جمع آوری زکات برای جلب محبت صاحبان این اموال، نخبه ها را به خودشان واگذار می کند تا زکات را با طیب خاطر بپردازند. (۱)

آن گاه امام علیه السلام دستور می دهد که پنج نوع از حیواناتی که به نحوی ناقص و کم ارزش هستند به عنوان زکات انتخاب نشود؛ می فرماید: «هرگز حیوان مسن و فرتوت و دست و پا شکسته و بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر»؛ (وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا وَلَا هَرْمَةً وَلَا مَكْشُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً (۲)، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ (۳)).

با توجه به اینکه «عود» و «هرم» هر دو به معنای حیوان پیر است، به نظر می رسد که «عود» حیوانی است که سنی از آن گذشته و «هرم» به معنی پیر و فرتوت است یعنی چیزی فراتر از حیوان مسن.

«مهلوسه» گاه به معنای حیوان بیمار مسلول و گاه به معنای هر گونه حیوان

ص: ۳۱۵

۱- ۱). به جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۱۶۰ مراجعه شود.

۲- ۲). «مهلوسه» از ریشه «هلاس» بر وزن «غبار» و «هلس» بر وزن «درس» به معنای بیماری سل است، بنابراین «مهلوس» همان حیوان مبتلا به این بیماری است ولی گاه این واژه به معنای هر گونه بیماری به کار می رود. بعضی از ارباب لغت نیز هلاس را به معنای بیماری هایی که سبب لاغری می شود گرفته اند و از آنجایی که بیماری سل شخص مبتلا را کاملاً لاغر می کند، در مورد این بیماری به کار رفته است.

۳- ۳). «عوار» از ریشه «عار» و «عور» بر وزن «غور» گرفته شده و به معنای عیب است و از آنجا که آشکار ساختن آلت جنسی مایه عیب است به آن «عوره» اطلاق شده است این واژه در مورد خانه بی حفاظ و لباس معیوب نیز به کار می رود.

بیمار تفسیر شده است و مناسب معنای دوم است و حیوان «ذات عوار» به معنای حیوانی است که عیب و نقصی دارد؛ مثلاً فاقد چشم یا گوش یا مانند آن است.

شایان ذکر است که فقها گفته اند، منظور از این دستور آن است که اگر تمام نصاب سالم بوده باشد نمی تواند حیوان ناسالمی را از جایی دیگر بیاورد و به عنوان زکات پردازد؛ ولی اگر تمام نصاب حیوان بیمار و معیوب است، مانعی ندارد زکات را از همان پردازد و نیز اگر قسمتی معیوب و قسمتی سالم است، زکات به نسبت از سالم و معیوب گرفته می شود و این نشانه رعایت عدالت اسلامی در مسائل مربوط به بحث زکات است. (۱)

گفتنی است که اسلام از یک سو دستور می دهد که حیوانات معیوب، پیر و فرتوت و بیمار را به عنوان زکات نپذیرید، زیرا ارزش زکات را به عنوان یک عبادت پایین می آورد و به مقتضای آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ هرگز به حقیقت نیکوکاری و قرب الی الله نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید در راه خدا انفاق کنید» (۲) و از سویی دیگر دستور می دهد که اموال نخبه و گران قیمت را در اختیار صاحب قیمت بگذارید و به عنوان زکات نگیرید، زیرا بسیاری از مردم از این کار ناراحت می شوند و به مصداق «إِنْ يَسْئَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ»؛ چرا که هر گاه اموال شما را طلب کند و بر آن تأکید نماید، بخل می ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می سازد». (۳) و به این ترتیب تعادل را در مسأله ادای زکات کاملاً رعایت کرده است.

ص: ۳۱۶

۱-۱. به جواهرالکلام، ج ۱۵، ص ۱۳۵ مراجعه شود.

۲-۲. آل عمران، آیه ۹۲.

۳-۳. محمد، آیه ۳۷.

وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ، وَلَا تُوَكَّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَآمِنًا حَفِيفًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتَعَبٍ. ثُمَّ اخْرُجْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نَصِيْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ إِلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقِهِ بَيْنَ فَصِّ يَلِيهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيُضْرَ ذَلِكَ بَوْلِدِهَا، وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا، وَلَا يُعْدِلُ بَيْنَ صَوَابَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلَا يُرْفِقُ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلَا يُسَيِّتَانِ بِالنَّقَبِ الظَّالِعِ، وَلَا يُورِذُهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدْرِ، وَلَا يَعْدِلُ بِهَا عَنِ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَىٰ جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلَا يُرَوِّحَهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلَا يُيْمِهَلُّهَا عِنْدَ النَّطَافِ وَالْأَعْشَابِ، حَتَّىٰ تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدْنَا مُنْقِيَاتٍ، غَيْرِ مُنْعِيَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَكْبَرُ لَأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

آنها (حيوانات زکات) را به غير از کسی که به دینش اطمینان داری و نسبت به اموال مسلمین دلسوزتر است مسپار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و او در میان مسلمانان تقسیم کند. تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سخت گیر و اجحاف گر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند، سپس آنچه را نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم و هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه اش زیان وارد شود و

در سوار

شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکنند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شتر خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید.

امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می رسد، آنها را سیراب کند و از کناره های جاده علف دار به درون جاده های خشک و بی گیاه منحرف نسازد و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و چون به آب و علفزار می رسد به آنها مهلت دهد (تا به اندازه کافی آب بنوشند و از علفها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می آیند به اذن خدا فربه و سر حال باشند نه خسته و کوفته و هدف نهایی این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد) (و بدان عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون تر خواهد کرد؛ ان شاء الله.

شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات

رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات

در بخش گذشته، امام علیه السلام دستورات لازم درباره چگونگی اخذ زکات از کسانی که زکات بر آنها واجب است را بیان فرمود. در این بخش از نامه، سخن درباره چگونگی حفظ این اموال و طرز رفتار با حیواناتی که به عنوان زکات پرداخته شده اند.

نخست امام علیه السلام صفات کسانی را که مأمور انتقال زکات به سوی بیت المال می شوند، بیان می کند و چندین ویژگی برای آنها برمی شمرد. در نخستین و دومین صفت می فرماید: «آنها را به غیر از کسی که به دینش اطمینان داری

و نسبت به اموال مسلمین دلسوز است، مسپار تا آن را (سالم) به ولی مسلمین برساند و در میان مسلمانان تقسیم کند؛ (وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوصِّلَهُ إِلَىٰ وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ).

بنابراین مهمترین شرط، در این گونه مسائل امانت و وثاقت و شرط دوم رفق، مدارا و دلسوزی است و اگر این دو شرط در متصدیان بیت المال و خزانه داران کشورهای اسلامی رعایت شود به یقین مشکلی در امور مالی پیدا نخواهد شد؛ نه خیانتی رخ می دهد و نه حیف و میل و افراط و تفریطی.

سپس در ادامه این سخن، هشت وصف دیگر برای مأموران انتقال این اموال و چوپان ها بیان کرده و می فرماید: «تنها کسانی را مأمور این کار کن که خیرخواه و مهربان و امین و حافظ باشند، سخت گیر و اجحاف گر نباشند، حیوانات را خسته نکنند و به زحمت نیندازند؛ (وَلَا تُؤْكَلُ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَ أَمِينًا حَفِيزًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ (۱) وَ لَا مُجْحِفٍ (۲)، وَ لَا مُلْغِبٍ (۳) وَ لَا مُتْعِبٍ (۴)).

به یقین این اوصاف هشت گانه ارتباط نزدیک با یکدیگر دارند؛ چوپانی که ناصح و شفیق است مسلماً حیوانات را خسته نمی کند و تند نمی راند، زیرا هم حیوانات به زحمت می افتند که بر خلاف عدل اسلامی است و هم وزن آنها کم می شود و یا بیمار می گردند که به زیان مصرف کنندگان است.

قابل توجه اینکه این دستورات را امام علیه السلام هنگامی بیان فرمود که نه از حقوق حیوانات سخنی در میان دانشمندان جهان مطرح بود و نه از حقوق بشر؛ ولی

ص: ۳۱۹

۱-۱). «معنف» از ریشه «عنف» بر وزن «فعل» به معنای گرفتن چیزی با شدت و قساوت است.

۲-۲). «مجحف» از ریشه «اجحاف» از ریشه «جحف» بر وزن «حرف» به معنای اصرار بر ضرر زدن به کسی است.

۳-۳). «ملغب» از ریشه «لغوب» به معنای خسته شدن و خستگی گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای خسته کردن است.

۴-۴). «متعب» این واژه که از ریشه «تعب» به معنای خستگی گرفته شده، هنگامی که باب افعال برود مفهوم آن خسته کردن است، با «ملغب» قریب المعناست؛ ولی بعضی گفته اند: «لغوب» به معنای تعب و زحمت روحی است در حالی که تعب رنج جسمانی را نیز شامل می شود.

اسلام به عنوان آئینی مملو از برنامه های اخلاقی، حرمت حیوانات و حقوق آنها را نیز فراموش نکرده و مشمول محبت و رأفت قرار داده است (توضیح بیشتری در این زمینه در بحث نکات خواهد آمد).

آن گاه در دستور دیگری می فرماید: «سپس آنچه نزد تو جمع شده فوراً به سوی ما روانه کن تا آن را در مصارفی که خداوند امر فرموده صرف کنیم»؛ (ثُمَّ اخْدُرْ (۱) إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ).

این دستور به دو دلیل داده شده است: نخست اینکه ممکن است نیازمندانی به صورت فوق العاده در انتظار کمک های بیت المال باشند که اگر حق آنها زودتر برسد، مشکلاتشان حل خواهد شد و دیگر اینکه تأخیر در رساندن این اموال، معرض آفات است و برای نجات از آن آفات باید تعجیل کرد و اموال زکات را به ولی امر مسلمین رسانید.

بعضی از شارحان نهج البلاغه از این جمله احکام فقهی متعددی استفاده کرده اند: نخست اینکه نقل زکات از شهری به شهر دیگر جایز است و دیگر اینکه مأموران جمع آوری زکات حق ندارند خودسرانه آنها را تقسیم کنند و سوم اینکه زکات باید به دست ولی امر مسلمین برسد و زیر نظر او تقسیم گردد.

بدیهی است این دستور مربوط به مناطق نزدیک به مرکز حکومت امام علیه السلام است و اما مناطق دور دست که انتقال مال زکات به غیر صورت نقدی عملاً امکان پذیر نیست حکم دیگری دارد؛ یعنی نمایندگان امام علیه السلام می توانند آن را در مرکز نمایندگی خود جمع آوری و تقسیم کنند.

آن گاه امام علیه السلام درباره کیفیت نقل حیوانات زکوی به نماینده خود دستورات

ص: ۳۲۰

۱- ۱). «احدر» از ریشه «حدر» بر وزن «حرف» به معنای به سرعت حرکت کردن و نیز به معنای پایین آوردن چیزی از بلندی است و در اینجا معنای اول مراد است؛ یعنی حیوانات زکات را که جمع آوری کردی به سرعت نزد ما بیاور تا به اهلش برسانیم.

ده گانه دقیق و ظریفی می دهد و می فرماید: «هنگامی که امین تو آنها را در اختیار گرفت به او سفارش کن که میان شتر ماده و نوزادش جدایی نیفکند و شیر آن را چنان ندوشد که به بچه اش زیان وارد شود و در سوار شدن بر شتران، آنها را به زحمت نیفکند و عدالت را در این امر در میان آنها رعایت کند (گاه بر این سوار شود و گاه بر دیگری) و نیز حال شتر خسته و یا زخمی را که سواری دادن برایش مشکل است رعایت کند و با حیوانی که سم او ساییده یا لنگ شده مدارا نماید؛ (فَاِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ (۱) إِلَيْهِ أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقِهِ وَ بَيْنَ فَصِّ يَلِيهَا (۲)، وَ لَا يَمْصُرَ (۳) لَبَنَهَا فَيُضِرَّ ذَلِكَ بَوْلِدَهَا؛ وَ لَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا، وَ لِيُعْدِلَ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَ بَيْنَهَا، وَ لِيُرْفَهُ عَلَى اللَّاغِبِ، وَ لِيَسْتَأْنِ (۴) بِالنَّقَبِ (۵) وَ الظَّالِعِ (۶)).

آنچه در بالا آمد شش قسمت از دستوراتی است که امام علیه السلام برای مراعات حال حیوانات زکوی بیان فرموده که هم جمع انسانی و اخلاقی دارد و نشان می دهد که اسلام حتی مراعات حال حیوانات را نیز لازم می شمرد؛ حیواناتی که زبان برای گفتن ندارند و قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

آن گاه در ادامه این سخن چند دستور دیگر می دهد و می فرماید: «امین تو باید هنگامی که در اثنای راه به غدیرهای آب می رسد، آنها را سیراب کند و از کناره های جاده علف دار به درون جاده های خشک و بی گیاه منحرف نسازد

ص: ۳۲۱

۱- ۱). «او عِز» از ریشه «وعِز» بر وزن «وعظ» به معنای پیشنهاد کردن و سفارش نمودن کاری به دیگری است.
 ۲- ۲). «فصیل» به معنای بچه شتری است که از شیر باز گرفته شده و از ریشه «فصل» به معنای جدایی است؛ ولی با توجه به اینکه امام علیه السلام بعد از این جمله دستور می دهد که تمام شیر ناقه را ندوشند تا بچه او هم بهره ای داشته باشد، استفاده می شود که منظور از فصیل در اینجا بچه شتری است که در آستانه از شیر باز گرفتن است و هنوز از شیر باز گرفته نشده (به تعبیر ادبا مجاز به علاقه اول و مشارفت است).

۳- ۳). «لا یمصر» از ریشه «مصر» بر وزن «نصر» به معنای دوشیدن شیر به طور کامل است.

۴- ۴). «یستأن» از ریشه «أنی» بر وزن «امر» به معنای مهلت دادن گرفته شده و هنگامی که به باب استفعال برود، به معنای انتظار کشیدن و مدارا کردن است.

۵- ۵). «نقب» به معنای شتری است که کف پای او ساییده شده (و به زحمت راه می رود).

۶- ۶). «ظالع» از ریشه «ظلع» بر وزن «زرع» به معنای لنگیدن گرفته شده است.

و ساعاتی به آن حیوانات استراحت دهد و آن گاه که به آب و علفزار می رسد به آنها مهلت دهد (تا به اندازه کافی آب بنوشند و از علفها تغذیه کنند) تا هنگامی که نزد ما می آیند به اذن خدا فربه و سرحال باشند نه خسته و کوفته؛ (و لِيُورِدَهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدْرِ (۱)، وَ لَمَا يَعِيدُ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ (۲) الطُّرُقِ، وَ لِيُرْوِحَهَا فِي السَّاعَاتِ وَ لِيَمَهِّلَهَا عِنْدَ النَّطَافِ (۳) وَ الْأَعْشَابِ (۴)، حَتَّى تَأْتِينَا بِأَذْنِ اللَّهِ بَدْنًا (۵) مُنْقِيَاتٍ (۶)، غَيْرِ مُتْعَبَاتٍ وَ لَا مَجْهُودَاتٍ).

در این چهار دستور اخیر امام علیه السلام، بیشتر به آب و علف این حیوانات نظر دارد. هدف آن است که اینها تشنگی نکشند، گرسنه نشوند، در مسیر راه به اندازه کافی آب بنوشند و در کنار جاده ها که غالباً علف وجود دارد، از آن استفاده کنند.

این دستورات افزون بر اینکه جنبه اخلاقی و انسانی دارد، به نفع بیت المال و نیازمندی است که از حقوق بیت المال بهره می گیرند؛ لذا در آخر این عبارات فرمود:

باید چنان کنند که این حیوانات سالم و سرحال و چاق و فربه به نزد ما آیند.

در پایان این نامه، به هدف نهایی اشاره کرده و می فرماید: «هدف این است که آنها را مطابق دستور خداوند و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله (در میان نیازمندان) تقسیم کنیم (بی آنکه منافع شخصی در آن وجود داشته باشد)؛ (لِنُقَسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله).

آن گاه اضافه می کند: «عمل به این برنامه پاداش تو را بیشتر و هدایت تو را افزون تر خواهد کرد إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ (فَإِنَّ ذَلِكَ أَكْبَرُ لَأَجْرِكَ، وَ أَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

ص: ۳۲۲

۱-۱). «غدر» جمع «غدير» به معنای برکه آب است.

۲-۲). «جواد» جمع «جاده» به معنای راه وسیع است.

۳-۳). «نطاف» جمع «نطفه» به معنای آب زلال است.

۴-۴). «الاعشاب» جمع «عشب» بر وزن «قفل» به معنای گیاهان سبز است.

۵-۵). «بدن» جمع «بادن» به معنای حیوان چاق و فربه است.

۶-۶). «منقیات» جمع «منقيه» به معنی حیوانی است که چربی فراوان داشته باشد.

۱- تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان

امام علیه السلام در این نامه نورانی سه بار بر این مطلب تأکید فرموده که اموال زکات بعد از جمع آوری باید در میان نیازمندان تقسیم شود. حضرت تعبیر به «مال المسلمین» کرده؛ در یک جا می فرماید: «فیقسمه بینهم» و در جای دیگر می فرماید: «نصیره حیث امر الله» و در پایان نامه نیز می فرماید: «نقسمها علی کتاب الله و سنه نبیه». این تکرار، هر چند به گفته ابن ابی الحدید در ابتدا مخالف بلاغت به نظر می رسد، ولی با توجه به اینکه خاطرات زمان عثمان که بیت المال در میان افراد خاصی تقسیم می شد و نیازمندان محروم می ماندند و همان سبب فتنه و آشوب بر علیه او شد، در نظرها باقی مانده بود، امام علیه السلام برای اطمینان بخشیدن به مردم در یک نامه سه بار این نکته را تکرار می کند که هدف ما این است که مال مسلمین را در میان آنها تقسیم کنیم و نیازمندان را به حقوقشان برسانیم.

۲- حمایت حیوانات در اسلام

مردم جهان از قدیم الایام به طور سنتی برای حیواناتی که از آنها استفاده می کردند، احترام قائل بودند و اصولی را درباره آنها رعایت می کردند و در بعضی از موارد به صورت افراطی در می آمد و شکل پرستش به خود می گرفت همان گونه که امروز در میان جمعی از هندوها نیز دیده می شود تا اینکه در این اواخر به مدافعان از حیوانات شکل جمیعت دادند و اصول و مقرراتی قائل شدند و اگر کسانی از آن تخلف کنند مورد اعتراض قرار می گیرند، هر چند این موضوع مانند سایر موضوعاتی که مربوط به حقوق بشر یا حمایت زندانیان و کودکان و امثال آنهاست در بسیاری از موارد رنگ سیاسی به خود گرفته و تبدیل به چماقی برای کوبیدن بر سر مخالفان شده است؛ گاه هزاران انسان بی گناه را

می کشند و در سال مییادرها دلار سلاحهای کشتار جمعی صادر می کنند و صدای کسی بلند نمی شود؛ اما یک یا چند حیوان اگر مورد آزار قرار گیرند فریادشان بلند می شود.

ولی اسلام حد اعتدال را از آغاز در این مسأله رعایت کرده و سفارشهای اکید و دقیق و ظریفی درباره حیوانات نموده که هر انسان منصفی را به تحسین وادار می دارد.

در کتب روایی ما، روایات زیادی در این باره وارد شده است؛ از جمله در ابواب مربوط به حج به تناسب استفاده از حیوانات به عنوان مرکب در مسیر حج، ابوابی تحت عنوان «ابواب احکام الدواب فی السفر و غیره» دیده می شود.

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در جلد هشتم تحت همین عنوان روایات فراوانی در بیش از پنجاه باب ذکر کرده است که ذیلاً بعضی از روایات آن را که در باب اول ذکر کرده از نظر می گذرانیم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خِصَالٌ يَبْدَأُ بِعَلْفِهَا إِذَا نَزَلَ وَيَعْرِضُ عَلَيْهَا الْمَاءَ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّهَا وَ لَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا يُكَلِّفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تُطِيقُ؛ برای چهارپایان بر صاحبان آنها حقوق (شش گانه) است نخست اینکه هنگامی که به منزل رسید و پیاده شد اول آذوقه آنها را آماده کند (چرا که این حیوان از صاحبش خسته تر است به علاوه زبان تقاضا ندارد) و هر زمان که از کنار آب بگذرد، آب را بر او عرضه کند (تا اگر تشنه باشد بنوشد) و هرگز به صورتش تازیانه نزند چرا که او تسبیح و حمد خدا می گوید و هرگز بر پشت آن هنگام توقف ننشیند مگر در هنگام جنگ (اشاره به اینکه هنگامی که سواران به هم می رسند، یا از کنار فرد پیاده ای عبور می کنند و برای احوال بررسی و مطالب دیگر توقف می نمایند باید از مرکب پیاده شوند، حرفهایشان که تمام شد سوار شوند و به راه خود ادامه دهند، زیرا این زحمت را به حیوان دادن که در حال توقف سوار آن باشند و پیاده

نشوند، زحمتی است بدون دلیل؛ ولی در میدان جنگ چنین نیست (زیرا پیاده شدن از مرکب به هر حال خطرناک است) و بیش از طاقتش چیزی بر آن بار نکند و بیش از توانایش آن را راه نبرد». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام شبیه همین معنا تحت عنوان «لِلدَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا سِتَّةُ حُقُوقٍ؛ برای چهارپایان بر صاحبان آنها شش حق است» نقل شده و در روایت دیگری هفت حق ذکر شده است.

تعبیرات ظریفی در این روایت آمده که اسلام کوچکترین مسائل را درباره این موضوع از نظر دور نداشته و انسانیترین دستورات را در این باره داده است.

بسیارند کسانی که هنگامی که مرکب آنها کم و زیادی می کند با شلاق به جان آن می افتند و گاه عصبانیت خود را در موضوعات دیگر، بر سر حیوان خالی می کنند؛ ولی اسلام تأکید می کند که بی دلیل مرکب را آزار ندهند. در حدیث می خوانیم که امام سجاد زین العابدین علیه السلام چهل بار از مدینه به مکه برای زیارت خانه خدا از شتری استفاده کرد و در تمام این مدت حتی یک تازیانه به آن شتر نزد. (۲)

در حدیث معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت آمده است می خوانیم:

«خداوند زنی را به خاطر گربه ای وارد دوزخ ساخت چرا که آن را بسته بود نه رهایش می کرد که خودش غذا پیدا کند و نه غذایی به او می داد». (۳)

حتی از بعضی روایات استفاده می شود که نباید فحش و ناسزا به حیوانات داد. (۴) این تعبیر نشان می دهد که حیوانات هم برای خود فهم و شعوری دارند و از فحش و ناسزا متأثر می شوند. به علاوه هنگامی که زبان انسان آلوده شد، تدریجاً برای او یک عادت می شود و در مورد انسانها نیز آن را به کار می برد.

ص: ۳۲۵

۱-۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ابواب احکام الدواب، باب ۹، ص ۳۵۰، ح ۱.

۲-۲. همان مدرک، باب ۱۰، ص ۳۵۳، ح ۹.

۳-۳. کنز العمال، ح ۴۳۶۹۵ و وسائل الشیعه، باب ۵۳ از احکام الدواب، ص ۳۹۷.

۴-۴. تهذیب، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۴.

اشاره

و من عهد له علیه السلام

إلی بعض عماله و قد بعثه علی الصدقه

از نامه های امام علیه السلام است

که برای بعضی از مأموران گردآوری زکات مرقوم داشته است. (۱)

نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این نامه، قبل از هر چیز، مخنف بن سلیم را از نفاق و دوگانگی ظاهر و باطن بر حذر می دارد و از بد رفتاری با مردم و خود برترینی و بی اعتنایی به آنها نهی می کند و در بخش دیگری تأکید می کند که تو به عنوان عامل جمع آوری زکات حقی در آن داری که ما به تو می پردازیم؛ ولی بقیه آن متعلق به نیازمندان امت است که باید به آنها برسد.

ص: ۳۲۷

۱- ۱). سند نامه: مطابق آنچه قاضی نعمان مصری (متوفای ۳۶۳) در کتاب دعائم الاسلام آورده، امام علیه السلام این نامه را برای «مخنف بن سلیم الازدی» که از فرمانداران آن حضرت بود، نوشت و آنچه قاضی نعمان در کتاب مزبور آورده فشرده تر از چیزی است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است و مرحوم حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل در کتاب زکات باب ۱۲ حدیث ۳ آن را ذکر کرده نویسنده مصادر نهج البلاغه نیز مدرک دیگری از کسانی که قبل از سید رضی می زیستند غیر از آنچه در بالا آمد نقل نکرده است.

حضرت در پایان نامه، او را از هر گونه خیانت در این امانت بر حذر می دارد و خیانت به ائمت و امام ائمت را بدترین خیانت می شمرد.

ص: ۳۲۸

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سِرَائِرِ أَمْرِهِ وَ خَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ. وَأَمْرُهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَى غَيْرِهِ فِيمَا أَسْرَرَ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفَعَلَهُ وَمَقَالَتَهُ، فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ وَأَمْرُهُ أَلَّا يَجِبَهُمْ وَلَا يَغُضُّهُمْ، وَلَا يَزُغِبَ عَنْهُمْ تَفْضُلًا بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمْ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ.

او را به تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه نیست، و نه احدی غیر از او ناظر و حافظ اعمال.

به او دستور داده، هر عملی را از اطاعت های خدا که آشکارا انجام می دهد در پنهانی خلاف آن را انجام ندهد، آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخنش بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و بندگی خالصانه را بجا آورده است. با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهره عبوس با آنها روبه رو نشو) و به آنها بهتان نزن (که مقدار زکاتشان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته اند) و نسبت به آنها به جهت اینکه رییس بر آنان هستی، بی اعتنایی نکن، چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع آوری زکات.

شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی

برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی

امام علیه السلام در بخش اول این نامه سه دستور به کار گزار خود می دهد و هر کدام از

این دستورات با جمله «امر» آغاز می شود.

نخست دستور به تقوای الهی در نهان و آشکار می دهد و می فرماید: «او را به تقوای الهی در امور پنهانی و اعمال مخفی خود دستور می دهد در آنجا که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه نیست و نه احدی غیر از او ناظر و حافظ اعمال»؛ (أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَ خَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَشَهِيدَ غَيْرُهُ، وَ لَا وَكِيلَ دُونَهُ).

شایان توجه است که امام علیه السلام در این جمله بر یکی از مهم ترین مصادیق تقوا انگشت می گذارد؛ یعنی تقوا در امور پنهانی، اعم از نیت درون و اعمال برون که هیچ کس جز خدا شاهد و گواه آن نیست و این مهم ترین چیزی است که جز از طریق ایمان به خدا و اعتقاد به حضور او در همه جا و در هر زمان، حاصل نمی شود. مشکلاتی که در جوامع انسانی پیش می آید و آسیب هایی که به مردم می رسد غالباً مربوط به همین قسمت است؛ تصمیماتی به تنهایی گرفته می شود و کارهایی دور از چشم مردم انجام می گیرد و در آن منافع عموم فدای منافع نامشروع اشخاص می گردد.

جمله «حَيْثُ لَشَهِيدَ غَيْرُهُ، وَ لَا وَكِيلَ دُونَهُ» به یقین ناظر به افراد عادی است که در خلوت حضور ندارند؛ ولی فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال انسانند، در هر مکان و هر زمان با او هستند و مراقب اعمال اویند، و از همه بالاتر ذات پاک پروردگار همه جا حضور دارد و چیزی از بندگان بر او مخفی نیست.

سپس به او فرمان دوم را می دهد و می فرماید: «به او امر کرده که هیچ عملی را از اطاعت های خدا آشکارا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آن را انجام می دهد»؛ (وَ أَمْرُهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَيْ غَيْرِهِ فِيمَا أَسْرًا).

یعنی باید ظاهر و باطن خود را یکی کرد، زیرا اختلاف ظاهر و باطن و خلوت و جلوت مصداق آشکار نفاق است و مسلمان از نفاق بیگانه است.

سپس امام علیه السلام تعبیری دارد که در واقع به منزله دلیل برای دستور گذشته است، می فرماید: «آن کس که پنهان و آشکارش، عمل و سخنش بر خلاف یکدیگر نباشد امانت الهی را ادا کرده و بندگی خالصانه را انجام داده است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ، وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ).

مفهوم این سخن آن است که آنهایی که پنهان و آشکارشان متفاوت است و گفتارشان با رفتارشان هماهنگ نیست، خائن و غیر مخلص اند و به واقع چنین است. چه خیانتی از این بدتر که انسان اعمال نیک ریاکارانه در برابر مردم انجام دهد و آن گاه که به خلوت می رود کار دیگر کند؛ یا با زبانش وعده های نیکی دهد و پاکی و تقوا را بستايد؛ ولی عملش بر ضد آن باشد و مایه بی اعتمادی و سلب عقیده مردم گردد. این کارها از هر کس که باشد نازیباست و از دولت مردان اسلام نازیباتر.

امام علیه السلام در این فرمایش خود در مسأله اخلاص و امانت، روی دو چیز انگشت گذاشته اند: یکی هماهنگی خلوت و جلوت و دیگری هماهنگی گفتار و کردار و در واقع اخلاص بر همین دو رکن استوار است و ریاکاران هر دو یا یکی از آن دو را از دست می دهند.

البته رعایت این اصل بیش از هر کس در مسئولین اموال بیت المال اهمیت دارد که باید حفیظ و امین باشند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «من خالفت سریرته علانیته فهو منافق کائنا من کان و حیث کان و فی ای ارض کان و علی ای رتبه کان؛ کسی که باطنش با ظاهرش مخالف باشد او منافق است هر کس باشد و در هر جا که باشد و در هر سرزمین و در هر رتبه و مقامی که باشد». (۱)

ص: ۳۳۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از لقمان حکیم آمده است: «لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ يُخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَ قَلْبُهُ فِعْلَهُ وَ عَلَانِيَتُهُ سِرِّيَّتَهُ؛ منافق سه نشانه دارد: زبانش با قلبش مخالف است و قلبش با عملش و آشکارش با نهانش». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در سومین امرش سه دستور به نماینده خود می دهد و می فرماید: «با مردم برخورد بد نداشته باش (و با چهره عبوس با آنها روبه رو نشو) و به آنها بهتان نزن (که مقدار زکاتشان بیش از آن بوده است که آنها اظهار داشته اند) و نسبت به آنها به خاطر اینکه رییس بر آنان هستی، بی اعتنایی نکن چه اینکه آنها برادران دینی تو هستند و یاوران در استخراج حقوق و جمع آوری زکات»؛ (وَ أَمْرُهُ أَلَّا يَجِبَهُمْ وَ لَمَّا يَعْضَهُهُمْ، وَ لَمَّا يَزْغَبُ عَنْهُمْ تَفْضُلًا بِالْأَمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمْ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَ الْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ).

اینها نکات روانی بسیار مهم در مسأله جمع آوری حقوق بیت المال و به یک معنا در تمام امور مربوط به مدیریت است؛ برخورد خوب با مردم، اعتماد بر آنها و عدم برتری جویی، اموری هستند که مردم را برای ادای حقوق و انجام وظایف خود تشویق می کنند و سبب می شوند بدون نیاز به بازرسی و مأموران غلاظ و شداد و پرونده و دادگاه به وظایف خود در برابر حکومت یا کسی که مدیر بر آنهاست عمل نمایند. تجربیات عصر ما نیز صدق این گفتار و صحت این بیان را روشن ساخته است.

درست است که امکان دارد بعضی از این مسأله سوء استفاده کنند و حقوق بیت المال را نبردازند؛ ولی به یقین ضایعات این گونه رفتار بسیار کمتر از بی اعتنایی و برخورد خشن نسبت به آنهاست.

ص: ۳۳۲

وَإِنَّ لَكَ فِي هِدَايَةِ الصَّادِقِ نَصِيحاً مَفْرُوضاً، وَحَقّاً مَعْلُوماً، وَشُرَكَاءَ أَهْلِ مَسِيكِنِهِ، وَضِعْفَاءَ ذَوِي فَاقِهِ، وَإِنَّا مُؤَفُّوكَ حَقِّكَ، فَوْفَهُمْ حُقُوقُهُمْ، وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُوماً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَبُؤْسِي لِمَنْ خَصِمَهُ عِنْدَ اللَّهِ - الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَيْدُفُوعُونَ وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ! وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ وَلَمْ يُنْزِرْهُ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَى! وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمِّهِ، وَأَفْظَعَ الْغِيْشِ غِيْشُ الْأَيْمَةِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینوایان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل بپردازی. اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند، بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده اند و بدهکاران و رشکسته و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند (این گونه افراد، خائنان به بیت المال اند) و آن کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (و بدان) به یقین بزرگترین خیانت، خیانت به اُمّت است و رسواترین غش و تقلّب، غش و تقلّب نسبت به پیشوایان اسلام است و السلام.

کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند

امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره می کند که می تواند به منزله دلیل برای گفتار سابقش باشد و آن اینکه کار گزار امام علیه السلام، نباید این حقیقت را فراموش کند که او تنها به عنوان عامل جمع آوری زکات، حق معینی دارد و گروه های دیگر از مستحقین زکات با او شریک اند و اگر رعایت حق آنها را نکند سرنوشتش در قیامت بسیار شوم و تاریک خواهد بود، می فرماید: «(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است و شریکانی از مستمندان و بینوایان داری، به یقین ما حق تو را به طور کامل خواهیم داد تو هم باید حق آنها را به طور کامل بپردازی»؛ (وَإِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا، وَحَقًّا مَعْلُومًا، وَشُرَكَاءَ أَهْلِ مَسْكَنَتِهِ، وَضِعْفَاءَ ذَوِي فَاقِهِ، وَإِنَّا مُؤَفِّوُكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ).

اشاره به اینکه مبادا در مورد زکات که طبق صریح آیه قرآن مجید مال مشترکی است در میان هشت گروه، معامله مال اختصاصی و شخصی کنی.

آن گاه به آثار زیان بار تخلف از این دستور اشاره کرده و می فرماید: «اگر چنین نکنی از کسانی خواهی بود که در قیامت بیش از همه دشمن و شاکی دارند»؛ (وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

اشاره به اینکه در دادگاه عدل الهی گاه انسان یک یا چند مخالف دارد، شاید بتواند به نحوی رضایت آنها را جلب کند و گاه هزاران هزار شاکی دارد که جلب رضایت همه آنها غیر ممکن است و کسانی که در زکات و اموال بیت المال خیانت کنند از این گروه اند.

حضرت در ادامه می فرماید: «بدا به حال کسی که در پیشگاه خداوند، فقرا و مساکین و سائلان و کسانی که از حقشان محروم شده اند و بدهکاران ورشکسته

و در راه ماندگان (همگی) خصم و شاکی او باشند؛ (و بُؤْسِي (۱) لِمَنْ خَصِمَهُ عِنْدَ اللَّهِ - الْفُقَرَاءُ وَ الْمَسَاكِينُ وَ السَّائِلُونَ وَ الْمَدْفُوعُونَ (۲)، وَ الْغَارِمُونَ وَ ابْنُ السَّبِيلِ).

واژه های «فقراء»، «مساکین»، «سائلون» و «مدفوعون» همه اشاره به گروه نیازمندانند؛ با این تفاوت که بسیاری از مفسران قرآن مجید معتقدند که مسکین از فقیر بیچاره تر است گویی شدت فقر او به حدی است که او را زمین گیر کرده است (زیرا «مسکین» از ماده «سکون» است). آنها باید کاملاً مورد توجه باشند و ای بسا به سبب شرم و حیا مطلقاً از کسی و حتی از بیت المال درخواست نکنند در حالی که «سائلون» شرم و حیا را کنار گذاشته و از باب ناچار درخواست کمک می کنند و «مدفوعون» کسانی هستند که ممکن است بالقوه غنی و بی نیاز باشند؛ یعنی اموال قابل ملاحظه ای دارند؛ اما اموالشان را غاصبان گرفته و آنها را از حقشان محروم ساخته اند و فعلاً فقیر و نیازمندند.

«غارمون» به معنای بدهکارانی است که از پرداخت بدهی خود عاجز شده اند یا بدون تقصیر ورشکست گردیده اند.

بعضی از مفسران نهج البلاغه، «مدفوعون» را معادل «فی سبیل الله» که در مصارف زکات آمده دانسته اند به اعتبار اینکه آنها را به وسیله زکات به کارهای الهی و ادار می کنند و «سائلون» را معادل فی الرقاب (بردگانی که در رنج و زحمتند) دانسته اند به اعتبار اینکه تقاضای آزادی از بردگی را دارند.

به این ترتیب از مصارف هشت گانه زکات شش مصرف در اینجا ذکر شده و یک مصرف که «عاملون علیها» (کسانی که فعلیتی برای جمع آوری زکات می کنند) هستند، قبلاً امام علیه السلام به آن اشاره کرده و باقی می ماند هشتمین مصرف که مؤلفه قلوبهم باشد که در عبارت امام علیه السلام نیامده شاید به این دلیل که در آن

ص: ۳۳۵

۱ - ۱). «بؤسی» به معنای شدت گرفتاری و بد حالی است که گاه بر اثر فقر و گاه عوامل دیگر حاصل می شود مانند «بأساء» و «بؤس» بر وزن «قفل».

۲ - ۲). «مدفوعون» به معنای افرادی است که ممنوع شده اند و در اینجا به معنای ممنوع از حق و محروم است.

محیط محل ابتلا- نبوده است. به علاوه به گفته مرحوم علامه مجلسی، امام علیه السلام در این بیان خود در صدد ذکر همه مصارف هشت گانه نبوده است تا بخواهیم با تکلفاتی همه آنها را در کلام امام علیه السلام درج کنیم.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به استدلال محکمی پرداخته و بدی حال خیانت کاران نسبت به بیت المال را این گونه شرح داده و می فرماید: «این گونه افراد، خائنان به بیت المال اند) و آن کس که امانت را سبک بشمرد و در وادی خیانت گام بگذارد و خویشتن و دینش را از آن پاک نسازد درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در سرای آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود؛ (وَمَنْ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ، وَ رَتَعَ (۱) فِي الْخِيَانَةِ، وَ لَمْ يُنْزِرْهُ نَفْسَهُ وَ دِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ (۲) بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ أذْلُ وَ أَخْرَى).

اما ذلت و رسوایی در دنیا به سبب آن است که خیانت های گسترده معمولاً- پنهان نمی ماند و دیر یا زود فاش می شود و صاحب آن رسوا می گردد و مردم با چشم حقارت به او نگاه می کنند و در آخرت که نامه های افراد به دستشان داده می شود، و «یوم البروز» و روز آشکار شدن اعمال پنهانی است، پرونده آنها در برابر اهل محشر گشوده می شود و ذلت و رسوایی بزرگ در آنجاست.

شایان توجه اینکه امام علیه السلام تنها تعبیر به خیانت در امانت نمی کند، بلکه سبک شمردن امانت را هم به عنوان «استهان بالامانه» عیب بزرگی می شمرد و این به خاطر اهمیت فوق العاده امانت است.

آن گاه امام علیه السلام در پایان این نامه به نکته دیگری اشاره می فرماید که خیانت گاه

ص: ۳۳۶

۱- ۱). «رتع» از ریشه «رتع» بر وزن «فتح» به معنای خوردن و نوشیدن فراوان مخصوصاً در فصل بهار و در روستاهاست ولی به معنای وسیع کلمه به هر گونه خوردن و نوشیدن اطلاق می شود و حتی به چریدن حیوانات در صحراها نیز گفته می شود و مرتع را به همین جهت مرتع گفته اند.

۲- ۲). «احل» از ریشه «حلول» به معنای وارد شدن است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای وارد ساختن است .

درباره یک شخص است و گاه درباره یک امت و به یقین خیانت درباره یک امت بسیار زشت تر است و خطرناک تر است. می فرماید: «(و بدان) به یقین بزرگترین خیانت، خیانت به امت است و رسواترین غش و تقلب، غش و تقلب به پیشوایان اسلام است و السلام»؛ (وَ إِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَ أَفْظَعَ (۱) الْغِشِّ (۲) غِشُّ الْأَئِمَّةِ، وَ السَّلَامُ).

دلیل آن روشن است، زیرا اگر انسان به یک یا چند نفر خیانت کند ممکن است روزی پشیمان شود و آنها را پیدا کند و به نحوی رضایتشان را جلب نماید، ولی اگر خیانت به امتی صورت گیرد، جبران کردن آن بسیار مشکل و گاه محال است. به علاوه خیانت به امت، خیانت به امام امت نیز خواهد بود و جلب رضای او نیز بسیار مشکل است.

امام علیه السلام در این عبارت از دو عنوان استفاده فرموده اند: یکی مسأله خیانت و دیگری غش (تقلب) و این بدان جهت است که بسیاری از خیانت کاران از پنهان کاری و غش برای کار خود استفاده می کنند که در واقع مرتکب دو خلاف می شوند یکی غش و دیگری خیانت از طریق غش، از این رو امام علیه السلام به هر دو عنوان اشاره فرموده است. علت اینکه غش را در برابر امامان و پیشوایان علیهم السلام ذکر کرده، آن است که خائنان، از امام علیه السلام و پیشوایان علیهم السلام در هراسند به همین دلیل خیانت خود را از طریق غش و پنهان کاری اعمال می کنند.

نکته ها

۱- اصناف هشت گانه مستحقین زکات

در قرآن مجید در آیه ۶۰ سوره توبه هشت مصرف برای زکات ذکر نموده

ص: ۳۳۷

۱- ۱). «افضع» از ریشه «فضاعت» به معنای بسیار زشت بودن گرفته شده است.

۲- ۲). «الغش» این واژه گاهی به کسر غین و گاهی به فتح غین خوانده می شود. هر گاه به کسر غین باشد جنبه اسم مصدری دارد و به معنی فریب کاری و تقلب و خیانت است و اگر به فتح غین باشد معنای مصدری دارد و به معنی خیانت کردن و تقلب نمودن است.

است؛ آنجا که می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» و تمام این مصارف هشتگانه را در سه اصل کلی می توان خلاصه کرد.

نخست نیازمندانند که شامل فقرا و مساکین و بردگانی که در زحمتند و بدهکاران و ورشکستگان بدون تقصیر و آنها که در راه مانده اند. این پنج گروه هر یک به نحوی نیازمندند؛ بعضی برای گذران روزانه خود، غذا، لباس و مسکن بعضی برای بدهکاری و بعضی به سبب واماندن در راه و از دست دادن اندوخته های خود برای سفر (هرچند در وطن خود بی نیاز و غنی باشند) و بعضی برای نجات از بردگی.

گروه دوم کسانی هستند که برای جمع آوری زکات و حفظ آن و رساندن آن به بیت المال زحمت می کشند که باید اجره المثل کار آنها داده شود.

گروه سوم مصالح عامه مسلمین است؛ هزینه های جهاد، بنای مساجد، تأسیس مدارس، وسائل تبلیغ و آنهایی که مسلمان نیستند؛ ولی برای تألیف قلوب و جلب محبت، از زکات کمک هایی به آنها داده می شود.

این گروه های سه گانه که به صورت هشت مصرف در قرآن مجید ذکر شده اند در واقع در برگیرنده تمام نیازهای جامعه اسلامی هستند و اگر زکات (و همچنین خمس) به طور دقیق پرداخته شود، قسمت عمده مشکلات مالی حل خواهد شد. همان گونه که در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَدَّوْا زَكَاهَ أَمْوَالِهِمْ مَا بَقِيَ مُسْلِمٌ فَقِيْرًا مُّحْتَاجًا... وَ إِنَّ النَّاسَ مِمَّا افْتَقَرُوا وَ لَا اِحْتِاجُوا وَ لَا جَاعُوا وَ لَا عَرَوْا إِلَّا بِجُدُوبِ الْأَغْنِيَاءِ؛ اگر همه مردم زکات اموال خود را بپردازند، مسلمانی فقیر و نیازمند باقی نخواهد ماند... و مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به سبب گناه ثروتمندان». (۱)

ص: ۳۳۸

امانت و درست کاری و در کنارش صدق و راست گویی دو اصل بسیار مهم از آموزه های دینی است که نه تنها در قرآن مجید و روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیعی دارد، بلکه جزء اساسی ترین تعلیمات همه انبیا بوده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه راستگویی و ادای امانت، جزء برنامه های اصلی او بود، خواه امانت مربوط به نیکوکار یا بدکار باشد». (۱)

این دو به اندازه ای اهمیت دارند که به عنوان نشانه های اصلی ایمان و تقوا شمرده شده اند، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَمَّا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صِيَامَتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَيْجِ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَ لَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه به فزونی نماز و روزه مردم و کثرت حج و انفاق و کمک های آنها و سر و صدایشان در عبادات شبانه نکنید، بلکه به راستگویی و ادای امانت آنها نگاه کنید (تا به ایمان و تقوای آنها پی ببرید)». (۲)

در حدیث مشابهی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا تَعْتَرُوا بِصِيَامَتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبَّمَا لَهَجَ بِالصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ حَتَّى لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لَكِنْ اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ فریب نماز و روزه بعضی ها را نخورید زیرا ممکن است بعضی چنان شیفته نماز و روزه باشند که اگر آن را ترک کنند به وحشت می افتند، لیکن آنها را به راستگویی و ادای امانت بیازمایید». (۳) نیز تعبیرات تکان دهنده دیگری که در روایات دیگر آمده است.

ص: ۳۳۹

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱.

۲- ۲. امالی صدوق، ص ۳۰۰، ح ۶.

۳- ۳. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۲.

دلیل این همه تأکیدات نیز روشن است، زیرا مهم ترین سرمایه جامعه اسلامی اعتماد متقابل به یکدیگر است که اگر اعتماد و اطمینان نباشد، رشته های همکاری از هم می گسلد و سرمایه بزرگ یعنی اعتماد و اطمینان در صورتی حفظ می شود که اصل صداقت و امانت بر جامعه حاکم باشد، زیرا با خیانت و دروغ کاخ با شکوه اعتماد فرو می ریزد و جامعه انسانی به صورت بیابان وحشتناکی در می آید که پناهگاهی در آن نیست.

و از همه خیانت ها مهم تر- همان گونه که امام علیه السلام در این نامه اشاره فرموده- خیانت به ائمت و خیانت به بیت المال و حکومت اسلامی است که آثار زیانبار آن بسیار گسترده تر از خیانت های فردی است.

اشاره

و من عهد له علیه السلام

إلی محمد بن أبی بکر-رضی الله عنه-حین قلده مصر

از نامه های علی علیه السلام است

که به محمد بن ابی بکر رضی الله عنه هنگامی که او را به فرمانداری مصر منسوب کرد، نگاشت. (۱)

نامه در یک نگاه

در کتاب الغارات آمده است که امام علیه السلام هنگامی که این نامه را برای محمد بن ابی بکر رحمه الله نوشت او پیوسته در آن نگاه می کرد و از دستورات و آدابش بهره می گرفت. بعد از مدتی که عمرو بن عاص در مصر بر او غلبه کرد و او را کشت،

ص: ۳۴۱

۱- ۱). سند نامه: به گفته مصادر نهج البلاغه این فرمان را قبل از مرحوم سید رضی نویسنده کتاب الغارات ابراهیم بن هلال ثقفی و نویسنده کتاب تحف العقول ابن شعبه حرانی در کتاب های خود نقل کرده اند و بعد از سید رضی شیخ طوسی در امالی و طبری در بشاره المصطفی و گروه دیگری آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۵) از کتاب الغارات و کتاب تمام نهج البلاغه و غیر آن استفاده می شود که عهدنامه بسیار گسترده تر از آنچه سید رضی آورده است بوده و مرحوم سید رضی بخشی از آن را به صورت فشرده نقل کرده است.

تمام نامه های او را جمع آوری کرد و به سوی معاویه فرستاد. معاویه در این عهدنامه نگاه می کرد و در شگفتی فرو می رفت. ولید بن عقبه که نزد معاویه بود و شگفتی معاویه را از مطالعه این عهدنامه دید به او گفت: دستور بده این نامه ها را بسوزانند! معاویه گفت: چقدر اشتباه می کنی. ولید گفت: آیا صحیح این است که مردم بدانند احادیث ابو تراب (علی بن ابی طالب) نزد توست و از آن درس می آموزی؟ معاویه گفت: وای بر تو به من می گویی علم و دانشی مثل این را بسوزانم به خدا سوگند مطالب علمی جامع تر و استوارتر از این تا کنون نشنیدم.

ولید گفت: اگر این گونه علم و داوری او را می ستایی پس چرا با او پیکار می کنی؟ گفت: اگر نبود که ابو تراب عثمان را به قتل رساند سپس می خواست بر ما حکومت کند، ما از او درس فرا می گرفتیم. سپس کمی مکث کرد و نگاه به کسانی که اطراف او نشسته بودند نمود و گفت: ما نمی گوئیم اینها از نامه های علی بن ابی طالب و از سخنان اوست بلکه می گوئیم: از نامه های ابوبکر است و نزد فرزندش محمد بوده و ما آنها را مطالعه می کنیم و از آن بهره می گیریم.

این نامه ها همچنان در خزاین بنی امیه وجود داشت تا زمانی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسید و او آشکارا بیان کرد که اینها از احادیث علی بن ابی طالب است.

الغارات سپس می افزاید: هنگامی که خبر شهادت محمد بن ابی بکر و افتادن این نامه (مانند سایر نامه های او) به دست معاویه به آن حضرت رسید، سخت متأثر و ناراحت شد (که چرا چنین گوهر گرانبهائی به دست نااهل افتاده است). (۱)

به هر حال این عهدنامه مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده، شامل چند بخش است: نخست امام علیه السلام دستوراتی درباره طرز برخورد با مردم و رعایت

ص: ۳۴۲

۱- ۱). الغارات، ص ۲۵۱؛ این سخن را ابن ابی الحدید به طور فشرده، در شرح نهج البلاغه خود (ج ۶، ص ۷۹) و صاحب کتاب تمام نهج البلاغه، در ص ۹۰۳، بعد از ذکر تمام نامه آورده اند.

تواضع و عدالت و نشان دادن قدرت در برابر زورمندان و محبت در برابر ضعیفان می دهد.

در بخش دوم در یک بحث کلی و جامع، یکی از صفات متقین را در طرز برخورد آنها با دنیا و مواهب مادی در عباراتی جامع، گویا و پرمعنا شرح می دهد که چگونه آنها توانسته اند از نعمت های الهی در دنیا بهره مند شوند بی آنکه گرفتار دنیاپرستی گردند.

امام علیه السلام در بخش سوم، اشاره ای به پایان زندگی و مرگ می کند و تعبیراتی دارد که دقت در آن هر انسانی را از خواب غفلت بیدار می سازد.

امام علیه السلام در بخش چهارم، متوجه محمد بن ابی بکر شده و اهمیت مأموریتی را که به او واگذار کرده (حکومت مصر) به او گوشزد می کند و دستوراتی در این زمینه به او می دهد.

در بخش پنجم و آخرین بخش، باز امام علیه السلام از یک تحلیل کلی درباره تفاوت های پیشوایان هدایت و پیشوایان ضلالت سخن می گوید و به خطرات منافقین در جامعه اسلامی اشاره می فرماید.

ولی با توجه به اینکه عهدنامه بسیار گسترده تر از آن است که مرحوم سید رضی آورده، بخش های مهم و متعدد دیگری نیز در این عهدنامه که همه آن در کتاب الغارات و تمام نهج البلاغه و مانند آن آمده است، دیده می شود.

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَيْكَ، وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَيْكَ، وَ ابْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرِ، حَتَّىٰ لَمَّا يَطْمِئِنَّ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفَتِكَ لَهُمْ، وَ لَمَّا يَتَأَسَّ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَيْدِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يُسَائِلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَ الْكَبِيرَةِ، وَ الظَّاهِرَةِ وَ الْمُسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَدِّبْ فَانْتُمْ أَظْلَمُ، وَ إِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

بالهای محبت و حمایت را برای آنها بگستران و در برابر همه متواضع باش، چهره خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن) مساوات را در میان آنها حتی در نگاه ها و مشاهده با گوشه چشم رعایت نما، تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند؛ زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او به مقتضای کرمش عمل کرده است.

برخورد خوب با همه

همان گونه که در بالا اشاره شد، نخستین بخش این نامه ناظر به یک سلسله از دستورات اخلاقی است که محمد بن ابی بکر مأمور می شود آنها را در برابر مردم انجام دهد و در واقع همه مسلمانان در برابر یکدیگر باید چنین باشند، و آن

نخست رعایت محبت درباره همه مردم است؛ می فرماید: «بالهای محبت و حمایت را با تواضع برای آنها بگستران؛» (فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ).

این تعبیر در واقع برگرفته از قرآن مجید است که در برخورد با مؤمنان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ و پر و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند فرود آر» (۱) که تعبیری کنایی است و از طرز رفتار مرغ با جوجه های خود گرفته شده است هنگامی که جوجه ها نزد مادرشان می آیند، مادر بال های خود را می گستراند و آنها را در زیر بال و پر خود می گیرد که هم اظهار محبت نسبت به آنهاست و هم حمایت.

در دومین دستور می فرماید: «و در برابر همه متواضع باش؛» (وَ أَلِنْ لَّهُمْ جَانِبَكَ).

این تعبیر نیز برگرفته از قرآن مجید است، آنجا که می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ؛ به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان نرم و مهربان شدی.» (۳)

در سومین دستور می فرماید: «چهره خویش را برای آنها گشاده دار (و نسبت به همه خوب برخورد کن)؛» (وَ ابْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ).

مبادا با قیافه عبوس و تندخویی با کسی برخورد کنی که این کار باعث پراکندگی مردم از اطراف توست، همان گونه که قرآن مجید به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد و می گوید: «و لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند.» (۴)

۱-۱. شعراء، آیه ۲۱۵.

۲-۲. «الن» از ریشه «لین» بر وزن «چین» به معنای نرمش گرفته شده است.

۳-۳. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴-۴. آل عمران، آیه ۱۵۹.

چهارمین دستور ناظر به عدالت در همه زمینه ها حتی در جزئیات است؛ می فرماید: «مساوات را در میان آنها حتی در نگاه ها و مشاهده با گوشه چشم رعایت کن تا بزرگان و زورمندان کشور در نقض عدالت به نفع آنها طمع نورزند و ضعفا از عدالت تو مأیوس نشوند»؛ (و آس (۱) بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ (۲) وَ النَّظَرِ، حَتَّى لَمَّا يَطْمَعِ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ (۳) لَّهُمْ (۴) وَ لَمَّا يَيْئَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ). (۵)

اشاره به اینکه اگر فردی ثروتمند و زورمند با فردی ضعیف و مستمند در برابر تو جهت داوری یا غیر آن حضور می یابند آنقدر عدالت را در میان آنها رعایت کن که اگر چند ثانیه به این نگاه می کنی به همان اندازه به دیگری نگاه کن نه اینکه تمام توجه خود را به آن فرد ثروتمند اختصاص دهی و فقیر و ضعیف را نادیده بگیری. هر گاه حتی در این جزئیات رعایت عدالت کنی، هرگز در امور مهم تر انتظار تبعیض و ظلم و جور و طرفداری از گروه خاصی، از تو نخواهند داشت.

این همان دستوری است که در برنامه های قضایی اسلام در مورد عدالت قاضی وارد شده که باید آن دو نفر که برای دادخواهی نزد قاضی حاضر می شوند کاملاً به صورت یکسان با آنها رفتار شود. اگر بخواهند بنشینند، هر دو بنشینند و اگر بناست بایستند، هر دو بایستند، اگر قاضی به یکی سلام کند و تحیت می گوید

ص: ۳۴۷

-
- ۱- ۱). «آس» از ریشه «مواساه» به معنای برابر ساختن با یکدیگر گرفته شده است.
 - ۲- ۲). «لحظه» نگاه کردن با گوشه چشم است به خلاف «نظره» که نگاه کردن با تمام چشم است و عبارت بالا اشاره به این است که نه تنها در نگاه مستقیم و با تمام چشم، بلکه نگاه کردن با گوشه چشم هم باید نسبت به آنها یکسان باشد.
 - ۳- ۳). «حیف» به معنای انحراف از حق و ظلم و جور است خواه در قضاوت و داوری باشد یا در امور دیگر.
 - ۴- ۴). ضمیر در «لهم» به «عظماء» برمی گردد و معنای جمله این است که زورمندان طمع نکنند که به نفع آنها ظلم و ستمی بر دیگران روا داری و این احتمال که ضمیر به «رعیت» برگردد بسیار بعید است، زیرا «لام» باید به معنای «علی» استعمال شود به علاوه کلمه «رعیت» و «ضعفاء» در جمله های قبل نیامده است تا ضمیر به آن برگردد و اگر در آغاز نامه بوده فاصله زیادی می شود.
 - ۵- ۵). ضمیر «علیهم» به «ضعفا» بر می گردد و «علی» در اینجا به معنای لام است؛ یعنی ضعفا از عدالت در حقشان مأیوس نشوند. در بعضی از نسخ به جای «علی» «ب» آمده است که مناسب تر به نظر می رسد.

به دیگری نیز سلام و تحیت کند. اگر لحظاتی به یکی نگاه می کند به همان اندازه به دیگری نگاه کند. اصرار اسلام به رعایت این گونه دستورات برای پیشگیری از ظلم و ستم های فراتر است و ما تصور نمی کنیم در هیچ یک از قوانین قضایی و حکومتی دنیا یک چنین دقت هایی در مورد رعایت اصل عدالت شده باشد.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلْيُؤَسِّبْ بَيْنَهُمْ فِي الْإِشَارَةِ وَ فِي النَّظَرِ وَ فِي الْمَجْلِسِ؛ کسی که عهده دار قضاوت در میان مردم شد، باید در میان آنها در اشاره و در نگاه و در مجلس، مساوات برقرار سازد (و یکی را بر دیگری در هیچ چیز برتری ندهد)». (۱)

شبه همین معنا در نامه ۴۶ که برای بعضی از کارگزاران امام علیه السلام نوشته شده آمده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن دلیلی برای این دستور بیان کرده، می فرماید:

«زیرا خداوند از شما بندگان در مورد اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان، بازخواست خواهد کرد، اگر کیفیتان کند شما استحقاق بیشتر از آن را دارید و اگر عفوتان نماید او کریم تر است»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَ الْكَبِيرَةِ، وَ الظَّاهِرَةِ وَ الْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَ إِنْ يَغْفِرْ فَهُوَ أَكْرَمُ).

ص: ۳۴۸

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَيَكُونُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَيَكُنْتُ، وَآكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلْتُ، فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ؛ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلَّغِ؛ وَالْمَتَجَرِّ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ عَدَا فِي آخِرَتِهِمْ. لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَ لَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةِ.

بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالی که با اهل دنیا در آخرت (تاریک) آنها شرکت نکردند آنها در دنیا بهترین مسکن (مسکن های ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزیدند و بهترین خوراک ها (خوراک ساده و حلال و مورد نیاز) را تناول کردند و همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردند، نصیبشان شد و آنچه را جباران مستکبر از آن بهره گرفتند، بهره آنان گشت (زیرا زندگی ساده اینها لذت بخش تر از زندگی پر زرق و برق آنان بود) سپس آنها (پرهیزکاران) از این جهان با زاد و توشه کافی و تجارتنی پر سود، به سوی سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنیا بهره مند شدند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند، در سربایی که هر چه تقاضا کنند اجابت می شود و هیچ گونه لذتی از آنها دریغ نخواهد شد.

ساده زیست ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود بحث جامعی درباره صفات پرهیزکاران و افتخارات و امتیازات آنها دارد تا درسی برای محمد بن ابی بکر و سایر مردم مصر باشد.

نخست می فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذر بهره گرفتند و هم از سرای آخرت، با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالی که با اهل دنیا در آخرت (تاریک) آنها شرکت نکردند؛ (وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجَلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَ لَمْ يُشَارِكُوا (۱) أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ).

آن گاه امام علیه السلام به شرح این معنا پرداخته و می فرماید: «آنها در دنیا بهترین مسکن (مسکن های ساده و دور از تکلف و زرق و برق) را برگزیدند و بهترین خوراک ها (خوراک ساده و حلال و مورد نیاز) را تناول کردند و همان لذتی را که متعلمان از دنیا بردند، نصیبشان شد و آنچه را جباران مستکبر از آن بهره گرفتند، بهره آنان گشت (زندگی ساده آنها لذت بخش تر از زندگی پر زرق و برق جباران بود)؛ (سَيَكُونُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلٍ مَّا سَكَنَتْ، وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلٍ مَّا أَكَلَتْ، فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظَى بِهِ الْمُتَرَفُّونَ (۲)، وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَّارَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ).

مفهوم این سخن آن نیست که پرهیزکاران زهد پیشه، مانند اهل دنیا سفره های رنگین و کاخ های زیبا و لباس های زربفت برای خود تهیه می بینند بلکه منظور

ص: ۳۵۰

۱-۱). ضمیر در «لم یشارکوا» به متقین و پرهیزکاران بر می گردد و مفهومش این است که پرهیزکاران در آخرت پر از عذاب دنیاپرستان شرکت ندارند؛ ولی در چندین نسخ و نیز نسخه تصحیح شده نهج البلاغه «لم یشارکهم» آمده که بسیار مناسب تر است و مفهومش این است که اهل دنیا در آخرت پرهیزکاران شرکت ندارند در حالی که اهل دنیا در دنیای آنها به صورت معقول شریکند.

۲-۲). «مترف» همان گونه که در شرح نامه ۱۰ گفتیم به معنای ثروتمندان مغرور و گردنکش است.

این است که آنها از آن زندگی ساده خود به همان اندازه لذت می برند که متنعمان، لذت می برند؛ زیرا از یک سو به اندازه نیاز تهیه می کنند و انسان نیازمند هنگامی که به مقصود خود برسد بسیار لذت می برد همچون انسان گرسنه ای که به غذای ساده ای دست یابد و از سوی دیگر چون می دانند حلال است و رضای خدا در آن است و عقاب اخروی ندارد، با روحی آرام و فکری راحت و قلبی مطمئن از این مواهب ساده بهره می گیرند.

بسیارند کسانی که در یک خانه ساده و کوچک با وسایلی محدود و غذا و لباسی کم ارزش زندگی می کنند؛ ولی بر اثر روحیات عالی، از زندگی خود کاملاً راضی هستند و آرامش بی نظیری احساس می کنند و خود را بسیار خوشبخت می بینند در حالی که اکثر ثروتمندان که در کاخ های مجلل و با بهترین وسایل زندگی و سفره های بسیار رنگین روزگار می گذرانند، گرفتار پریشانی خاطر، اضطراب و گاه افسردگی و بیماری روانی هستند. تجربه این موضوع واقعیت گفتار مولا علی علیه السلام را در جمله های بالا کاملاً روشن می سازد.

اضافه بر اینها، پرهیزکاران چون زندگی کاملاً ساده ای دارند به هنگام ترک دنیا حسرتی بر دل آنها نمی ماند؛ ولی جباران متکبر و مترف با آن زندگی زیبا و پر زرق و برق به هنگام جدایی از دنیا بالاترین حسرت را دارند به خصوص اینکه اگر اعتقادی به آخرت داشته باشند می دانند وزر و وبال این همه ثروت ها به گردن آنها خواهد بود.

این بدر می رود از باغ به صد حسرت و داغ وان چه دارد که به حسرت بگذارد آن را

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «سپس آنها (پرهیزکاران) از این جهان با زاد و توشه کافی و تجارتي پر سود، به سوی سفر آخرت رفتند. از لذت زهد در دنیا بهره مند شدند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند در

سرایي که هر چه تقاضا کنند اجابت می شود و هیچ گونه لذتی از آنها دریغ نخواهد شد؛ (ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ (۱)، وَالْمَشَجِرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّةَ زُهَيْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ (۲) غَدَاً فِي آخِرَتِهِمْ، لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةِ).

جمله «لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ» اشاره به آیه شریفه «لَهُمْ فِيهَا فَائِزَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ»؛ برای آنها در بهشت میوه بسیار لذت بخشی است، و هر چه بخواهند در اختیارشان خواهد بود» (۳)؛ و جمله «وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةِ» اشاره است به آیه شریفه «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»؛ و برای شما هر چه دلتان بخواهد در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما داده می شود» (۴).

بعضی از شارحان و مترجمان نهج البلاغه جمله «لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ وَ لَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةِ» را ناظر به حال متقیان در دنیا دانسته اند که دعاهاى آنها بر اثر ایمان و حسن یقین و عمل مستجاب می شود و هیچ یک از لذات دنیا از آنها دریغ نخواهد شد؛ ولی این تفسیر صحیح به نظر نمی رسد، زیرا این جمله دنبال جمله ای است که درباره آخرت سخن می گوید و آنچه درباره حال متقیان در دنیا بود در جمله های قبل آمده است و همان گونه که در بالا گفتیم این دو جمله اشاره به آیاتی از قرآن مجید است که ذکر شد.

ص: ۳۵۲

۱-۱). «المبْلَغ» در اینجا به معنای زاد و توشه ای است که انسان را به مقصد می رساند از ریشه «بلوغ» به معنای رسیدن گرفته شده.

۲-۲). «جیران اللّٰه» به معنای همسایگان خدا، معنای کنایی دارد، زیرا مسلم است خداوند خانه ای ندارد تا همسایه ای داشته باشد و اشاره به مقام قرب معنوی با پروردگار است.

۳-۳). یس، آیه ۵۷.

۴-۴). فصلت آیه، ۳۱.

فَاخِذُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَاعْبُدُوا لَهُ عِبَادَتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، خَطْبٍ جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَّا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا أَوْ شَرٌّ لَّا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا فَمَنْ أَقْرَبَ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِيهَا! وَمَنْ أَقْرَبَ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِيهَا! وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ؛ وَالدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ. فَاحْذَرُوا نَارًا قَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَحَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ. دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْتَمِعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبِيدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدَرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنْ أَحْسَنَ النَّاسَ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ.

ترجمه

ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودنش بر حذر باشید و آمادگی های لازم را برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه ای پر اهمیت را به همراه می آورد (و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که هیچ گاه نیکی با آن نخواهد بود، پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزدیک تر است و کدام فرد از عمل کننده برای آتش، به آتش و عذاب نزدیک تر می باشد. شما رانده ها و تعقیب شدگان مرگ هستید (و سرانجام صید می شوید) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مرگ از سایه شما با شما همراه تر است؛ مرگ با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می شود (و پایان عمر دور

نیست) بر حذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارتش شدید و عذابش پیوسته تجدید می شود، آنجا محلی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی شود و غم و اندوه هرگز برطرف نمی گردد، اگر می توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بنده (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازه خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسند (و خوف و رجای آنها کاملاً یکسان است).

شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی

هشدارهای پی در پی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بار دیگر به سراغ یک مطلب کلی و عام می رود که هم شامل مخاطبش محمد بن ابی بکر می شود و هم ناظر به همه مردم است در آغاز نامه که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده نیز آمده است که امام علیه السلام به محمد بن ابی بکر دستور داد که این نامه را برای همگان بخواند «ای بندگان خدا از مرگ و نزدیک بودنش بر حذر باشید و آمادگی های لازم را برای آن فراهم سازید، زیرا امری عظیم و حادثه ای پر اهمیت را به همراه می آورد (و آن اینکه) یا خیری به همراه دارد که هرگز شری در آن نیست و یا شری که هیچ گاه نیکی با آن نخواهد بود؛ (فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ، وَ أَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، وَ خَطْبٍ (۱) جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَّا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَدًا، أَوْ شَرٌّ لَّا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَدًا).

بارها گفته اند و گفته ایم که اگر در هر چیز تردید باشد، در مرگ و پایان زندگی برای همه انسانها بدون استثنا شک و تردیدی نیست و با توجه به اینکه مرگ را

ص: ۳۵۴

۱- ۱). «خطب» به معنای کار و حادثه مهم است ولی غالباً در حوادث ناخوشایند به کار می رود.

آغاز حرکت به سوی آخرت می دانیم باید برای این سفر دور و دراز آماده شد و آنچه برای پیمودن سالم این راه لازم است فراهم کرد.

امام علیه السلام مرگ را از این نظر پر اهمیت و عظیم می شمرد که سرنوشت ساز است و انسان را به سوی یکی از دو سرنوشت می برد یا کانونی پر از خیر و سعادت و آرامش و سلامت که همان بهشت جاویدان خداست و یا کانونی پر از شر و بدبختی و عذاب است که هرگز نجاتی از آن امکان ندارد و چون انسان نمی داند جزء کدام یک از این دو گروه است باید شدیداً بر حذر باشد.

درباره تفاوت میان «امر عظیم» و «خطب جلیل» در حالی که هر دو قریب المعنا هستند؛ شارحان نهج البلاغه تا آنجا که می دانیم سخنی در این باره نگفته اند؛ ولی ممکن است «امر عظیم» اشاره به انتقال از این دنیا باشد؛ انتقالی که بازگشتی در آن نیست و «خطب جلیل» اشاره به محاسبه اعمال و جزای بر آنها باشد. این احتمال نیز وجود دارد که «امر عظیم» اشاره به جمله «خیر لا یکون مع شر أبدا» و خطب جلیلی که مفهوم آن مصیبت سخت است اشاره به جمله «شر لا یکون مع خیر أبدا» باشد.

اینجا این سؤال پیش می آید که امام علیه السلام در این عبارت مردم را فقط به دو گروه تقسیم کرده است: گروهی که کاملاً سعادت‌مندند و در کانونی از خیر و برکت اند و هیچ گونه شر و بدی در آن راه ندارد و گروهی به عکس که غرق شرور و بدبختی ها هستند و هیچ خیری عاید آنها نمی شود؛ در حالی که می دانیم گروه سوم نیز وجود دارند که مطابق تعبیر قرآن مجید: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ کسانی که کار خوب و بد را به هم آمیخته اند؛ امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد؛ به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است». (۱)

ص: ۳۵۵

شارحان نهج البلاغه در برابر این سؤال پاسخ های مختلفی گفته اند که گاه بسیار آمیخته با تکلف است. روشن ترین پاسخ این است که امام علیه السلام در اینجا ناظر به افراد شاخصی است که در مسیر اطاعت یا عصیان گام بر می دارند و ناظر به همه افراد نیست؛ به تعبیر دیگر، این حصر اضافی است نسبت به مؤمنان کامل الایمان و سردمداران کفر و ظلم، نه حصر حقیقی نسبت به همه.

در قرآن مجید نیز تعبیراتی همچون تعبیرات امام علیه السلام دیده می شود؛ مثلاً- در سوره هود می خوانیم: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا...* وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا؛ گروهی از آنها بدبخت و گروهی سعادت مندند اما کسانی که بدبخت شدند، در آتش اند و برای آنان در آنجا ناله های دردناک و نعره های طولانی است...*، جاودانه در آن خواهند ماند...* اما کسانی که سعادت مند شدند تا آسمانها و زمین برپاست، جاودانه در بهشت خواهند ماند.» (۱)

در حدیثی از امام جواد علیه السلام از پدران نقل شده که فرمود: به امیر مؤمنان عرض کردند: مرگ را برای ما توصیف کن فرمود: از شخص آگاهی سؤال کردید:

«هُوَ أَحَدٌ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرُدُّ عَلَيْهِ إِمَّا بَشَارَةٌ بِنَعِيمِ الْأَيْدِ وَ إِمَّا بَشَارَةٌ بِعَذَابِ الْأَيْدِ وَ إِمَّا تَخْزِينٌ وَ تَهْوِيلٌ وَ أَمْرُهُ مُبْهَمٌ لَا تَدْرِي مِنْ أَى الْفَرْقِ هُوَ فَأَمَّا وَلَيْتِنَا الْمَطِيعُ لَأَمْرِنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ بِنَعِيمِ الْأَيْدِ؛ یکی از سه حالت به هنگام مرگ بر انسان وارد می شود یا بشارت به نعمت های جاودانی یا بشارت به عذاب جاودانی و یا حالت اندوه و ترس و سرنوشت مبهم که نمی داند سرانجام به کدام گروه ملحق خواهد شد اما دوستان ما که مطیع اوامر ما باشند (جزء گروه اولند و) بشارت به نعمت های جاودانی داده خواهند شد.» (۲)

ص: ۳۵۶

۱- ۱. هود، آیه ۱۰۵-۱۰۸.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

در اواخر این روایت نیز آمده که بعضی از گروه سوم مدتی در دوزخ می مانند؛ سپس شفاعت اهل بیت شامل حال آنها می شود و گروهی بعد از مدتی طولانی مشمول شفاعت می شوند.

از اینجا روشن می شود آنچه ابن ابی الحدید از عبارات امام علیه السلام در اینجا به نفع مذهب خود استفاده کرده که «هر کس وارد دوزخ شد تا ابد در آن می ماند (و گنه کاران با کافران یکسانند و راه خروجی از عذاب الهی برای آنها نیست)، زیرا اگر راه نجاتی وجود داشت می بایست بفرماید: مرگ گاهی آغازگر شری است که به دنبالش ممکن است خیر باشد و چنین نفرموده است.» (۱) این سخن نادرست است و با سایر کلمات امام علیه السلام و آیات متعددی از قرآن مجید ناسازگار می باشد؛ بلکه منظور امام در اینجا بیان حال دو گروه مؤمنان خالص و کافران است. اما کسانی که به تعبیر آیه شریفه ۱۰۲ سوره توبه: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا؛ اعمال نیک را با اعمال بد آمیخته اند»؛ به یقین مورد توجه امام علیه السلام در این عبارت نبوده است.

آن گاه امام علیه السلام شرط ورود در بهشت و سبب ورود در دوزخ را در دو جمله کوتاه بیان فرموده و می فرماید: «پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزدیکتر است و کدام فرد از عمل کننده برای آتش، به آتش و عذاب نزدیکتر؟» (فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا، وَ مَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا).

اشاره به اینکه اساس کار بر اعمال انسان ها گذارده شده است نه تمنیات و آرزوها؛ این اعمال است که انسان را بهشتی یا دوزخی می کند و حتی شفاعت شفیعان در حاشیه قرار دارد.

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در اینجا می فرماید که عاملان بهشت از همه به بهشت نزدیک ترند و عاملان دوزخ به دوزخ و نمی فرماید: عاملان اعمال صالح

ص: ۳۵۷

و عاصیان؛ این کنایه لطیفی است که عمل صالح گویی بهشت است و معصیت گویی دوزخ است.

سپس امام علیه السلام به این نکته اشاره می فرماید که مرگ، هیچ کس را رها نمی کند و فرار از چنگال آن برای احدی ممکن نیست و چون چنین است باید آن را بسیار جدی گرفت؛ می فرماید: «شما رانده شدگان و تعقیب شدگان مرگ هستید (و صید شدگان به وسیله آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مرگ از سایه شما با شما همراه تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می شود (و پایان عمر دور نیست)»؛ (وَ أَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَيِّتِ، إِنَّ أَقْمَتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَ هِيَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَيِّتِ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ (۲)، وَ الدُّنْيَا تُطَوَّى مِنْ خَلْفِكُمْ).

تعبیر به «طُرْدَاءُ الْمَيِّتِ» یکی از معانی آن صیدی است که صیاد به دنبال آن می رود و مفهومش این است که این صیاد به قدری چیره دست است که انسان ها که صید او هستند چه بایستند و چه فرار کنند آنها را خواهد گرفت و احدی از چنگال او رهایی نمی یابد. همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ»؛ هر جا باشید مرگ شما را در می یابد

ص: ۳۵۸

۱- ۱). «طرداء» جمع طرید و به گفته بعضی جمع «طریده» از ریشه «طرد» به معنای دور کردن گرفته شده و به معنای شخص تبعید شده یا صیدی که صیاد به دنبال آن می دود و پیوسته او را از خود دور می سازد نیز به کار رفته است.

۲- ۲). «نواصی» جمع «ناصیه» به معنای موی پیش سر است (نه به معنای پیشانی) بعضی از ارباب لغت که در اقلیت هستند «ناصیه» را به معنای قسمت پیش سر یا موهای آن تفسیر کرده اند و بعضی اصل را قسمت پیش سر می دانند و موی پیش سر را به مناسبت اینکه بر آن رویده ناصیه می گویند؛ ولی موارد استعمال این لغت در قرآن مجید به خوبی نشان می دهد که معنای اول (موی پیش سر) مناسب تر است، زیرا هم در قرآن و هم در بسیاری از دعاها ناصیه با واژه اخذ (گرفتن) همراه شده و به یقین آنچه را می توان گرفت موی پیش سر است که طرف مقابل را وادار به تسلیم می کند نه خود پیش سر که قابل گرفتن نیست. در ضمن، اخذ به ناصیه در بسیاری از موارد، معنای کنایه دارد و آن سلطه بر شخص یا چیزی است.

هر چند در برجهای محکم باشید». (۱)

جمله «هُوَ الزَّم لَكُمْ مِنْ ظَلِكُمْ» اشاره به این است که عوامل مرگ، همیشه همراه انسان است همچون سایه که به دنبال انسان حرکت می کند، زیرا مرگ عوامل زیادی در درون وجود انسان دارد؛ یک ایست کوتاه قلبی یا پاره شدن یکی از مویرگ های باریک مغز و یا پرت شدن کمی غذا در درون دستگاه تنفس، هر یک از اینها ممکن است عامل مرگ انسان شود. در بیرون وجود انسان نیز حوادث تلخ، زلزله ها، صاعقه ها، سیل ها، حشرات موذی، حیوانات خطرناک و امثال آن پیوسته زندگی انسان ها را تهدید می کنند و هرگز انسان نمی تواند به جایی برود که از عوامل درونی و برونی مرگ رهایی یابد.

تعبیر به «الزم» (ملازم تر و همراه تر) شاید به سبب این است که سایه در تاریکی شب با انسان نیست؛ ولی عوامل مرگ شب و روز ندارد.

جمله «الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ؛ مرگ با موی پیش سر شما گره خورده» کنایه از این است که در برابر آن هیچ گونه مقاومت از سوی شما ممکن نیست؛ مانند کسی که موهای پیش سر او را محکم بچسبند که هر گونه تحرک از او گرفته می شود.

قرآن مجید نیز درباره سرنوشت مجرمان در قیامت می فرماید: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ؛ مجرمان از چهره هایشان شناخته می شوند آن گاه آنها را با موهای پیش سر و پاهایشان می گیرند (و به دوزخ می افکنند)». (۲)

جمله «الدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ؛ دنیا پشت سر شما پیچیده می شود» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان از هر مرحله زندگی که می گذرد، آن مرحله گویی همچون فرشی که پشت سر انسان پیچیده و جمع می شود قابل بازگشت

ص: ۳۵۹

۱-۱. نساء، آیه ۷۸.

۲-۲. الرحمن آیه، ۴۱.

نیست؛ پیران به جوانی باز نمی گردند و جوانان به کودکی؛ بنابراین در واقع هر لحظه برای انسان مرگی است و حیات جدیدی، مرگی که بازگشت در آن تصور نمی شود.

امام علیه السلام بعد از بیان مشکلات مرگ و پایان زندگی و حوادث هولناکی که انسان در پیش دارد به سراغ شرح دوزخ و عذاب دردناک و گوناگون آن می پردازد و می فرماید: «(ای بندگان خدا) بر حذر باشید از آتشی که عمقش زیاد، حرارتش شدید و عذابش پیوسته تجدید می شود»؛ (فَاخْذِرُوا نَارًا قَعْرَهَا بَعِيدٌ وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ).

درباره عمق آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحابش در مسجد نشسته بودند ناگهان صدای عظیمی شنیدند و متوحش شدند. پیغمبر فرمود: «أَتَعْرِفُونَ مَا هَذِهِ الْهَدَّةُ؟» می دانید این صدای عظیم مربوط به چیست؟» عرض کردند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود: «حجر القی من اعلی جهنم منذ سبعین سنه الان وصل الی قعرها؛ قطعه سنگی بود که از فراز جهنم هفتاد سال پیش سقوط کرده بود و الان به قعر دوزخ رسید و این صدا از آنجاست».

(۱)

و در مورد شدت آتش دوزخ همین بس که در حدیثی آمده است، آتش دوزخ را هفتاد بار خاموش کردند که به صورت آتش دنیا در آمد؛ «إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ وَقَدْ أُطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ التَّهَبَّتْ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيُّ أَنْ يُطِيقَهَا». (۲)

درباره عذاب های جدید و تازه دوزخ قرآن مجید بیان روشنی دارد؛ می فرماید: «كُلَّمَا نَضِيَ جُحْتُ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ؛ هر گاه

ص: ۳۶۰

۱-۱). منهاج البرائه، ج ۱۹، ص ۸۹ شبیه همین معنا در عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۸۰ آمده است.

۲-۲). بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۸۸، ح ۲۱.

پوست های تن آنها (در آن) بسوزد پوست های دیگری به جای آن برای آنها قرار می دهیم، تا کیفر (الهی) را بچشند». (۱)

آن گاه حضرت می افزاید: «آنجا سرایی است که در آن رحمت وجود ندارد و هیچ سخنی (و درخواستی) از کسی شنیده نمی شود و غم و اندوه هرگز برطرف نمی گردد»؛ (دَارُ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَ لَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَ لَا تُفْرَجُ فِيهَا كَرْبَةٌ).

در قرآن مجید می خوانیم: «وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ... قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ؛ و آنها که در آتشند به مأموران دوزخ می گویند: (از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد... آنها می گویند: پس هر چه می خواهید (خدا را) بخوانید ولی دعای کافران (به اجابت نمی رسد و) جز در گمراهی نیست». (۲)

در جایی دیگر از قرآن مجید می خوانیم: «وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنتُمْ؛ آنها فریاد می کشند: «ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)» می گوید: شما (در اینجا) ماندگار هستید». (۳) همچنین در جای دیگری از قرآن مجید می خوانیم: «وَ هُمْ يَصِيطِرْخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ؛ آنها در دوزخ فریاد می زنند: پروردگارا! ما را بیرون آور تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می دادیم (به آنها گفته می شود: آیا شما را به اندازه ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می شود عمر ندادیم و انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ اکنون بچشید که برای ستمکاران هیچ یابوری نیست». (۴)

ص: ۳۶۱

۱-۱. نساء، آیه ۵۶.

۲-۲. غافر، آیه ۴۹ و ۵۰.

۳-۳. زخرف، آیه ۷۷.

۴-۴. فاطر، آیه ۳۷.

از کتاب تمام نهج البلاغه که همه نامه را ذکر کرده استفاده می شود که امام علیه السلام بعد از ذکر شرایط بسیار سخت و دردناک دوزخ به بخشی از نعمت های بهشتی و رحمت گسترده الهی اشاره می کند که مرحوم سید رضی به عنوان تلخیص از ذکر آن خودداری کرده است.

بر این اساس، امام علیه السلام در ادامه این نامه بعد از ذکر عذاب بسیار خوفناک دوزخ و مواهب بسیار امیدوار کننده بهشت، به بیان یک اصل مهم اسلامی؛ یعنی لزوم جمع میان خوف و رجاء است پرداخته و می فرماید: «اگر می توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال (بسیار) به خدا حسن ظن داشته باشید (چنین کنید و) میان این دو جمع نمایید، زیرا حسن ظن بنده (خاص خدا) به پروردگار خویش به اندازه خوفش از اوست و آنها که بیش از همه به خدا حسن ظن دارند کسانی هستند که بیش از همه از (عذاب او) ترسند (و میان خوف و رجای آنها تعادل کامل برقرار است)»؛ (وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَنْ يَحْسَنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ).

در اینجا امام علیه السلام به مسأله مهم خوف و رجاء اشاره فرموده و آنها را در حد توازن و تعادل برای مؤمنان لازم می شمارد، همان گونه که شرح آن را در بحث نکات خواهیم داد و این به آن جهت است که مخاطبان با شنیدن عذاب های شدید دوزخ که در کلام امام علیه السلام آمده از رحمت خدا مأیوس نشوند و با شنیدن نعمت های بی پایان بهشت، خود را ایمن از عذاب او نینند.

نکته: تعادل دو بال خوف و رجاء

تعادل دو بال خوف و رجاء

رجاء در واقع عامل حرکت به سوی سعادت و به منزله موتور محرک

که آن یک نفر من باشم و اگر بگویند یک نفر را در همه عالم مورد رحمت قرار می دهد، امید دارم آن یک نفر من باشم».

(۱)

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که به هم خوردن تعادل خوف و رجا یا سبب غرور و دور ماندن از خدا می شود، یا یأس از رحمت او را به دنبال دارد که آن هم مانعی بر سر راه اطاعت و بندگی است.

ص: ۳۶۴

۱-۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۶۷.

وَاعْلَمَ - يَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي بَكْرٍ - أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْفُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَيَّ نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِخَ عَنِّ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُسَيِّخِطُ اللَّهُ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ. صِلِ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفِرَاقٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنِّ وَقْتِهَا لِاسْتِغَالٍ. وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ.

ترجمه

ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزرگترین بخش و امیت از کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند، «بنابراین شایسته است که با خواسته های دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس برترین جهاد است) بر تو لازم است که از دینت دفاع کنی هر چند بیش از یک ساعت از عمر تو باقی نمانده باشد. هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور چرا که خداوند جای همه کس را می گیرد و کسی نمی تواند جای او را بگیرد.

نماز را در اوقات خودش بجای آر نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمال تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آن گونه که باید و شاید و به طور کامل انجام دهی اعمال دیگر سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت می نگرند سپس به سایر اعمال).

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، بار دیگر محمد بن ابی بکر را مخاطب ساخته و چهار دستور مهم به او می دهد. نخست به عنوان مقدمه می فرماید: «ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سرپرست و والی بزرگ ترین بخش و امت از کشور (اسلام) نمودم و آن اهل مصرند؛ (وَ اَعْلَمُ - يَا مُحَمَّدُ بَنَ اَبِي بَكْرٍ - اَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ اَعْظَمَ اَجْنَادِي فِي نَفْسِي اَهْلَ مِصْرَ).»

اجناد جمع جند در اصل به معنای لشکر است ولی گاه به بخش های مختلف یک کشور یا به کسانی که در آن بخش زندگی می کنند نیز اطلاق می شود. به هر حال این جمله بخوبی نشان می دهد که امام علیه السلام برای اهل مصر اهمیت و احترام بسیاری قائل بود و آنها را بزرگترین گروه امت اسلامی می دانست، زیرا مصر یک سرزمین بزرگ تاریخی، دارای تمدنی کهن و مردمی آگاه و باهوش و پر تلاش است.

آن گاه امام علیه السلام به بیان نخستین و مهم ترین توصیه خود می پردازد و می فرماید:

«بنابراین شایسته است که با خواسته های دلت مخالفت کنی (چرا که جهاد با نفس برترین جهاد است)؛ (فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ (۱) أَنْ تُخَالَفَ عَلَي نَفْسِكَ).»

جهاد با نفس بر همه لازم است ولی بر والیان و استانداران و فرمانداران لازم تر، زیرا آنان همیشه در معرض وسوسه های نفس و شیطان قرار دارند و اگر در این مبارزه مغلوب شوند، ظلم و فساد، مناطق تحت فرمانشان را فرا می گیرد.

سپس به بیان دومین دستور پرداخته می فرماید: «بر تو لازم است که از دینت دفاع کنی، هر چند بیش از یک ساعت از روزگار تو باقی نمانده باشد؛ (وَ أَنْ تُنَافِحَ (۲)»

۱- ۱). «محقوق» از ریشه «حق» گرفته شده و در اینجا به معنای شایسته و سزاوار است.

۲- ۲). «تنافح» از ریشه «منافحه» به معنای دفاع از چیزی گرفته شده و ریشه آن «نفتح» بر وزن «فتح» است که غالباً به معنای نسیم ملایم و بوی خوش می آید و گاه به معنای دفع کردن چیزی است و «منافحه» از همین معنا گرفته شده است.

عَنْ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ).

روشن است که بعد از جهاد اکبر که جهاد با نفس است برای حفظ دین باید به سراغ جهاد اصغر رفت که جهاد با دشمن است. امام علیه السلام در این قسمت به اندازه ای تأکید می کند که اگر تنها یک ساعت از عمر یا حکومت او باقی باشد در دفاع از دین دریغ ندارد و چیزی فروگذار نکند.

آن گاه به سراغ دستور سوم رفته می فرماید: «هرگز خداوند را برای جلب رضای کسی از مخلوقش به خشم نیاور، زیرا خداوند جای همه کس را می گیرد و کسی نمی تواند جای او را بگیرد»؛ (وَ لَا تُشِيْخِطِ اللّٰهَ بِرِضْوَىٰ أَحَدٍ مِّنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللّٰهِ خَلْفًا مِّنْ غَيْرِهِ، وَ لَيْسَ مِنَ اللّٰهِ خَلْفٌ فِيْ غَيْرِهِ).

انسان بسیاری از اوقات بر سر دوراهی گرفتار می شود؛ راهی به سوی رضای خدا می رود و راهی به سوی رضای خلق، در آنجا که خلق چیزی زاید بر حق خود را بخواهند در اینجا مؤمنان خالص از غیر آنها شناخته می شوند؛ مؤمنان خالص در آن راه گام می گذارند که رضای خداست، زیرا می دانند که با جلب رضایت و حمایت او هیچ کس نمی تواند کاری بر خلاف آنها انجام دهد در حالی که اگر برای جلب رضای بعضی از زیاده خواهان، رضای خدا را زیر پا بگذارند، کاملاً بی دفاع خواهند ماند.

آنچه را امام علیه السلام در سومین نصیحت به محمد بن ابی بکر فرمود، در روایت دیگر به عنوان یکی از نشانه های ایمان خالص آمده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «مِنْ صِيْغَةِ يٰقِيْنِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللّٰهِ؛ از نشانه های سلامت ایمان مؤمن این است که رضایت مخلوق را به بهای به دست آوردن غضب پروردگار طلب نکند». (۱)

ص: ۳۶۷

تجربه نشان داده آنها که مرتکب این کار می شوند سرانجام هم رضایت خالق را از دست می دهند و هم رضایت مخلوق را و آنها که رضایت خالق را می طلبند، هر چند در پاره ای از موارد سبب خشم مخلوق شوند، سرانجام هم رضای خدا را به دست آورده اند و هم رضای مخلوق را.

از این فراتر در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ طَلَبَ رِضَا مَخْلُوقٍ بِسَخَطِ الْخَالِقِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقُ؛ کسی که خشنودی مخلوقی را با خشم پروردگار طلب کند سرانجام خداوند متعال آن مخلوق را بر سر او مسلط می کند (تا به او ستم نماید)». (۱)

سپس امام علیه السلام در چهارمین توصیه خود به محمد بن ابی بکر به مسأله نماز که از مهم ترین ارکان اسلام است، می پردازد و می فرماید: «نماز را در اوقات خودش بجای آر، نه آنکه به هنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و نه آنکه به هنگام اشتغال به کار آن را تأخیر بیندازی و بدان تمام اعمال تابع نماز تو خواهد بود (اگر نماز را آن گونه که باید و شاید و به طور کامل انجام دهی اعمال دیگر سامان خواهد یافت و در قیامت نیز نخست به نمازت می نگرند سپس به سایر اعمال)»؛ (صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْفَتْهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَ لَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفِرَاعٍ، وَ لَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاسْتِغَالٍ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ).

بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته اند امام علیه السلام در نخستین سفارش در مورد نماز به این نظر دارد که نماز را پیش از وقت (مثلاً- نماز ظهر را پیش از ظهر و نماز صبح را قبل از طلوع فجر) به خاطر فراغت و بیکاری به جای نیاور؛ ولی با توجه به اینکه کمتر کسی دیده ایم و شنیده ایم که نماز خود را قبل از ظهر یا قبل از غروب و طلوع فجر به جا آورد، زیرا این مطلب بر همه حتی برای افراد کاهل نماز هم مسلم است که نماز قبل از وقت محتوایی ندارد، با توجه به این نکته، احتمال دیگری در تفسیر این جمله هست که فرمایش امام علیه السلام ناظر به نماز

ص: ۳۶۸

اول وقت و آخر وقت است؛ می فرماید: چنان نباش که اگر بیکار باشی نماز را اول وقت بخوانی و اگر مشغول به کار باشی نماز را موکول به آخر وقت کنی، بلکه همیشه و در هر حال کار خود را تعطیل کن و نماز را در اول وقتش به جای آور.

در واقع اشاره به همان جمله معروف است که انسان به نمازش نگوید کار دارم بلکه به کارش بگوید نماز دارد.

به یقین تقید به نماز در اول وقت روح و جان و زندگی انسان را نورانی می کند و کارهای دیگر او از برکت نماز سامان می یابد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ بَيِّضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ وَإِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بَغَيْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَيِّوْدَاءُ مُظْلَمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ؛ هنگامی که نماز در اول وقت خوانده شود به سوی صاحبش باز می گردد در حالی که سفید و نورانی است و به او می گوید: مرا محفوظ داشتی خداوند تو را حفظ کند و هنگامی که در غیر وقت و بدون رعایت حدود انجام شود به صاحبش باز می گردد در حالی که سیاه و تاریک است و به او می گوید مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند». (۱)

جمله «و اعلم...» همان گونه که در بالا اشاره شد دو معنا دارد یکی اینکه در دنیا سایر اعمال انسان تابع نماز اوست اگر نماز را به درستی انجام دهد از برکت نماز سایر اعمال او نیز به درستی انجام خواهد گرفت و دیگر اینکه در آخرت همان گونه که در روایات آمده نخستین چیزی که مورد حساب قرار می گیرد، نماز است و سپس سایر اعمال «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا؛ نخستین چیزی که بندگان با آن حساب می شوند نماز است اگر نماز مقبول شد بقیه اعمال قبول می شود». (۲)

ص: ۳۶۹

۱- ۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۸، باب من حافظ علی صلاته، ح ۴.

۲- ۲. همان مدرک.

وَمِنْهُ فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَىٰ وَ إِمَامٍ الرَّدَىٰ وَ وَلِيِّ النَّبِيِّ، وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ.

لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنِّي لَمَّا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَ لَمَّا مُشْرِكًا؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ، وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشْرِكِهِ. لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللُّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.

ترجمه

در بخش دیگری از این نامه آمده است: امام هدایت و امام گمراهی هرگز یکسان نیستند همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من بر اتمم نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک، چرا که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می دارد و مشرک را خداوند به وسیله شرکش (رسوا و) خوار و ذلیل می کند. تنها آنان که از شرشان بر شما می ترسم کسانی اند که در دل منافق اند، و در زبان به ظاهر دانا (و مؤمن)، سخنانی می گویند که شما می پسندید؛ ولی اعمالی انجام می دهند که شما آن را زشت و ناپسند می شمارید.

شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید

تنها از این گروه بترسید

در آخرین بخش از این نامه مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده (و از تعبیر به «منه» بر می آید که آنچه در نهج البلاغه آمده تمام نامه نبوده، بلکه بخش هایی از آن است) امام علیه السلام به نکته ای بسیار مهم و اساسی توجه کرده و می فرماید: «امام

هدایت و امام گمراهی هرگز یکسان نیستند همچنین دستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود؛ (وَمِنْهُ: فَإِنَّهُ لَأَسْوَأُ، إِمَامُ الْهُدَى وَ إِمَامُ الرَّدَى (۱) وَ وَلِيُّ النَّبِيِّ، وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ).

روشن است که تعبیر به «إِمَامُ الْهُدَى» در این جمله اشاره به خود آن حضرت و تعبیر به «إِمَامُ الرَّدَى» اشاره به معاویه است که بر خلاف دستور پیامبر و خواسته قاطبه مسلمین پرچم مخالفت بر افراشت و جنگ های خونین و هلاکت بسیاری از مسلمین را سبب گردید.

واژه «امام» غالباً به معنای پیشوای حق است؛ ولی گاه در پیشوای باطل هم به کار می رود. در قرآن مجید می خوانیم: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ؛ وَ أَنَا [فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش (دوزخ) دعوت می کنند». (۲)

دلیل تطبیق «إِمَامُ الرَّدَى» در جمله فوق بر معاویه علاوه بر قرائن حالیه صراحت بخش هایی از این نامه است که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده است؛ در بخشی از این نامه طبق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده است می خوانیم: «ایاکم و دعوه الکذاب ابن هند؛ از خواسته ها و دعوت های این مرد دروغگو فرزند هند (جگر خوار) پرهیزید».

آن گاه امام علیه السلام در تکمیل همین سخن به حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استناد می جوید و می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من بر امتم نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک، چرا که مؤمن ایمانش او را از کار خلاف باز می دارد و مشرک را خداوند به وسیله سرکشی (رسوا و) خوار و ذلیل می کند. تنها آنان که از شرشان بر شما می ترسم کسانی اند که در دل منافقند و در زبان به ظاهر دانا، سخنانی می گویند که شما می پسندید؛ ولی اعمالی انجام می دهند که شما آن را زشت

ص: ۳۷۲

۱- ۱). «الردي» از ریشه «ردی» بر وزن «رأی» به معنای هلاکت و یا سقوط از بلندی توأم با هلاکت است.

۲- ۲). قصص، آیه ۴۱.

و ناپسند می شمارید؛ (وَ لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَ لَا مُشْرِكًا؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ (۱) اللَّهُ بِشِرْكِهِ. وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ (۲)، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ).

این یک واقعیت است که مؤمنان واقعی پشت و پناه اسلام و امت اسلامی هستند و مشرکان شناخته شده به سبب شرکشان، مردم از آنها فاصله می گیرند و اگر بخواهند از درِ عداوت در آیند، مؤمنان به فرمان خداوند دست به دست هم می دهند و آنها را در هم می کوبند؛ ولی مشکل بزرگ جامعه اسلامی و هر جامعه ای دشمنانی هستند که لباس دوستی بر تن می کنند، همان افراد دو چهره ای که چهره زیبایی از خود نشان می دهند و چهره زشت درونی خود را مستور می دارند، در میان صفوف مسلمین رفت و آمد دارند و از اسرار آنها آگاه می شوند و هر جا بتوانند از پشت به آنها خنجر می زنند. آیات الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را دست آویز خود قرار می دهند؛ ولی در عمل بر خلاف رفتار می کنند.

مصدق بارز این سخن در زمان علی علیه السلام، معاویه و اطرافیانش بودند که به نام خونخواهی عثمان که ظاهراً جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، قیام کردند و به هنگام ناچاری قرآن ها را بر سر نیزه ها بالا بردند. نماز می خواندند و در نماز جمعه سخنان زیبا و موافق کتاب و سنت می گفتند؛ ولی برای تضعیف امام هدایت؛ علی علیه السلام که هم از سوی خدا منسوب شده بود و هم از سوی خلق، هیچ فرصتی را از دست نمی دادند. از قتل بی گناهان و غارت اموال مسلمین و شیخون زدن به مناطق مرزی عراق ابا نداشتند و با استفاده از این روش سرانجام توانستند بر جای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تکیه زنند و اسلام را به قهقرا ببرند.

ص: ۳۷۳

۱- ۱). «یقمع» از ریشه «قمع» بر وزن «منع» به معنای بازداشتن و مغلوب ساختن و خوار کردن است.

۲- ۲). «جنان» به معنای قلب است و «جنان» جمع «جنه» به معنای باغ و بهشت است و همه اینها از ریشه «جن» بر وزن «فن» به معنای مستور شدن گرفته شده و از آنجا که قلب در درون سینه مستور است و زمین باغ ها در زیر درختان مستور است، این واژه در مورد آنها به کار رفته است.

۱- خطر منافقان

امام علیه السلام در این نامه از خطر مهمی که محمد بن ابی بکر و جامعه مردم مصر، بلکه همه جوامع اسلامی را تهدید می کند؛ یعنی خطر منافقان سخن به میان آورده و مردم را به سه گروه تقسیم می کند: مؤمن، مشرک و منافق سپس می فرماید: مؤمنان هیچ خطری برای جامعه اسلامی ندارند زیرا ایمانشان به آنها اجازه نمی دهد دست به کاری بزنند که خطری برای اسلام و مسلمین ایجاد کند و مشرکان معاند که به اصطلاح شمشیر را از رو بسته اند خطر آنها نیز چندان مهم نیست، زیرا شناخته شده اند و مسلمانان باایمان، مراقب توطئه های آنها هستند؛ اما مشکل مهم از سوی منافقان است کسانی که در میان اهل ایمان زندگی می کنند و به اصطلاح شمشیر را زیر لباس بسته اند، سخنانی می گویند که خوشایند مؤمنان است و افکار و عواطف آنها را به سوی خودشان جلب و جذب می کنند؛ اما در لحظات حساس و در هر زمان که فرصتی به دست آورند زهر خود را می ریزند و ضربه به اسلام و مسلمین می زنند.

گر چه آنها نفاق خود را مکتوم می دارند و تخریب را به صورت پنهانی انجام می دهند ولی چنان نیستند که نتوان آنها را با دقت تشخیص داد. قرآن مجید علائم متعددی برای شناخت اهل نفاق در سوره «بقره» و سوره «منافقون» بیان فرموده که با دقت در آن می توان آنها را شناخت و از خطرات آنها مصون ماند.

درباره ریشه های نفاق و برنامه ریزی دقیق منافقان و نفاق در طول تاریخ و خطرات این گروه بحث های مشروحی در خطبه ۱۹۴ (جلد هفتم از صفحه ۶۰۶ تا ۶۱۹) بیان شده است و همچنین در ذیل خطبه ۲۱۰ بیان شده است.

۲- نامه ای عجیب از معتضد عباسی

از شگفتی های دوران عباسیان نامه ای است که معتضد عباسی به صورت -

بخش نامه ای مستدل برای نواحی مختلف فرستاد. این نامه را مورخ معروف، طبری در حوادث سال ۲۸۴ در تاریخ خود نقل کرده و کامل ابن اثیر (هر چند با لحن مخالف) به آن اشاره کرده است و ما آن را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید که از آن تلخیص خوبی دارد نقل می کنیم.

ابن ابی الحدید در جلد ۱۵ از شرح نهج البلاغه خود در ذیل همین نامه امام علیه السلام به محمد بن ابی بکر می نویسد: طبری چنین می گوید: در این سنه (سنه ۲۸۴) معتضد عباسی تصمیم گرفت لعن معاویه را بر تمام منابر گسترش دهد و دستور داد نامه ای نوشتند (مستدل) که برای مردم خوانده شود. وزیرش عبید الله بن سلیمان او را از ایجاد تنش در میان گروهی از مردم بر حذر داشت و گفت: ممکن است این کار به فتنه بینجامد؛ ولی معتضد اعتنایی به سخنان او نکرد.

نخستین چیزی که معتضد به آن ابتدا کرد این بود که مردم مشغول کار خود باشند و از اجتماعات پرهیزند و عصیبت را کنار بگذارند و به عنوان شهادت دادن، نزد سلطان نروند مگر اینکه از آنها خواسته شود و داستان سرایان را از نشستن بر سر جاده ها (و گردآوری مردم در اطراف خود) منع کنند و دستور داد نسخه هایی از این نامه تهیه شود و در دو طرف بغداد در محلات و کوچه ها و بازارها روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی همان سال برای مردم بخوانند سپس روز جمعه از آن خودداری کنند و از اجتماع مردم به صورت گروهی در دو مسجد معروف بغداد جلوگیری کنند و به سقاهاپی که در آن دو مسجد به مردم آب می دادند، سفارش شد که برای معاویه طلب رحمت نکنند چون قبلاً عادت آنها بر این بود که به هنگام آب دادن برای او طلب رحمت می کردند.

به هر حال روز جمعه نامه خوانده نشد، هر چند مردم انتظار داشتند آن را استماع کنند. در این هنگام وزیر معتضد «عبید الله بن سلیمان» متوسل به قاضی یوسف شد که حيله ای بیندیشد و معتضد را از این کار منصرف نماید. قاضی یوسف به

سراغ معتضد رفت و گفت من از این می ترسم که توده مردم با شنیدن این نامه حرکتی اعتراض آمیز آغاز کنند. معتضد گفت: من با شمشیر آنها را بر سر جای خود می نشانم. قاضی گفت: با آل ابو طالب چه خواهی کرد؟ آنها از این موقعیت استفاده می کنند و در همه جا مردم را به سوی خود دعوت می نمایند و به یقین توجه مردم به آنها بیشتر از توجه به بنی العباس است. معتضد با شنیدن این سخن ساکت شد و پاسخی نداد و بعد از آن اقدامی در این زمینه نکرد.

نامه بسیار مفصل و مستدل است و بخشی از آن چنین است: «خبرهایی به امیر مؤمنان (منظور در اینجا معتضد عباسی است) رسیده که گروهی از مردم گرفتار اشتباهاتی در دین خود و فساد در عقاید و تعصب هایی نابجا شده اند که عامل اصلی آن پیشوایان ضلالت بوده اند و از این رو سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کرده و به بدعت ها روی آورده اند.

این جریان بر امیر مؤمنان سخت آمده و سکوت در برابر آن را جایز نشمرده و آن را مخالف وظایف دینی خود دیده که باید در برابر انحرافات ساکت ننشیند و برای ارشاد جاهلان و اقامه حجت در مقابل معاندان قیام کند.

به همین دلیل امیرالمؤمنین (معتضد) به شما مسلمانان خبر می دهد که خداوند متعال، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به آیینش مبعوث ساخت و به او فرمان داد که فرمان او را اجرا کند. آن حضرت از خانواده خود شروع کرد؛ گروهی ایمان آوردند و دعوت او را پذیرفتند و سر بر فرمانش نهادند و گروهی به مخالفت برخاستند و از هر گونه کارشکنی فروگذاری نکردند- سپس بعد از ذکر اعمال این دو گروه با عباراتی جالب و زیبا چنین ادامه می دهد- بدترین دشمن پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و کسی که از همه بیشتر مخالفت می کرد و سر آغاز هر جنگ و عداوتی بود و آغازگر هر فتنه ای محسوب می شد و هر پرچمی بر ضد اسلام برافراشته می شد، صاحب و رهبر و رییس آن ابوسفیان و پیروانش از بنی امیه ملعون در

کتاب خدا و بر زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواقف متعدّد بودند. سرانجام اسلام پیشی گرفت و این دشمن سرسخت مغلوب و منکوب شد و به ناچار در برابر اسلام تسلیم گشت در حالی که قلبش اسلام را نپذیرفته بود و شرک و کفر را در دل پنهان می داشت. خداوند در قرآن مجید درباره آنها فرموده: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» (۱) و همه اتفاق دارند که این شجره ملعونه همان بنی امیه هستند و در سنت نبوی که راویان ثقه آن را نقل کرده اند، وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی ابوسفیان را بر چهارپایی سوار دید که معاویه زمام آن را در دست داشت و یزید (برادر معاویه) آن چهارپا را می راند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّاکِبَ وَ الْقَائِمَ وَ السَّائِقَ؛ خدا لعنت کند سوار و زمامدار و کسی که آن را از پشت سر می راند».

نیز راویان روایت کرده اند که در روز بیعت عثمان، ابوسفیان - که در آن زمان نابینا شده بود (و حاضران در مجلس) که گمان می کرد همه از بنی امیه هستند - صدا زد: «تَلَقَّوْهَا يَا بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ تَلَقَّفَ الْكُرْهَ فَوَ اللَّهُ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ؛ ای فرزندان عبد شمس - ای بنی امیه - خلافت را همچون گوی از میدان برابید به خدا سوگند نه بهشتی در کار است و نه دوزخی» و این عبارت به یقین کفر صریح است که لعنت الهی شامل حال گوینده آن می شود.

در روایت دیگری آمده است که ابوسفیان روز فتح مکه بلال را بر بام کعبه دید - هنوز نابینا نشده بود - که مشغول اذان است و می گوید: «اشهد أنّ محمداً رسول الله»؛ ابوسفیان گفت: خوشا به حال عتبه بن ربیع (یکی از بستگان ابوسفیان که در جنگ بدر کشته شده بود) که از دنیا رفت و چنین منظره ای را ندید.

ص: ۳۷۷

و در روایت دیگری آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواب وحشتناکی دید و ناراحت شد؛ می گویند بعد از این خواب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خندان دیده نشد، زیرا در خواب دیده بود عده ای از بنی امیه مانند میمون ها به روی منبرش بالا می روند و پایین می آیند.

در روایت دیگری آمده، روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از این گذرگاه کوه که می بینی به زودی مردی بیرون می آید که بر مذهب من محشور نخواهد شد» ناگهان معاویه ظاهر شد.

در حدیث دیگری آمده است که پیغمبر فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَيَّ مِنْبَرِي فَأَقْتُلُوهُ؛ هنگامی که معاویه را بر منبر من ببینید او را به قتل برسانید» و روایات کوبنده دیگری درباره معاویه که در کتب معروف نقل شده است.

سپس در ادامه این نامه داستان شهادت عمار یاسر به وسیله لشکر شام نقل شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به او فرموده بود: «گروه طغیان گر تو را می کشند در حالی که تو آنها را به بهشت می خوانی و آنها تو را به دوزخ دعوت می کنند».

آنگاه به شهادت گروهی از صلحا و بزرگان اسلام از نیکان اصحاب و تابعین و اهل فضیلت و دین، به دست معاویه به طور مشروح اشاره می کند، افرادی مانند «عمرو بن حنظل» و «حجر بن عدی الکندی».

سپس به معرفی فرزندش یزید، آن شراب خوار مست میمون باز اشاره کرده و جنایت معاویه را در گرفتن بیعت برای او با قهر و غلبه و تهدید و تطمیع، یادآور می شود.

آن گاه به بخشی از کفریات یزید می پردازد از جمله تمسک او به شعر ذیل که آشکارا دم از کفر و شرک و بی ایمانی می زند آنجا که می گوید:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرٍ شَهْدُوا جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

ای کاش نیاکان من که در میدان بدر بودند، ناله خزرج را از ضربات نیزه ها

سپس در ادامه می افزاید: اضافه بر اینها بنی مروان (شاخه ای از بنی امیه) احکام خدا را آشکارا دگرگون یا تعطیل کردند؛ اموال بیت المال را در میان خود تقسیم نمودند؛ احترام حرم مکه را سلب کردند و از هر گونه تخریب و آتش سوزی در خانه خدا ابا نداشتند و پناهندگان به آن را کشتند و زمین را از جور و عدوان پر کردند و ظلم آنها همه بلاد را فرا گرفت تا آنکه خشم خدا بر آنها فرود آمد و قهر و غضب الهی بر آنان نازل شد. گروهی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند و از آنها انتقام گرفتند و بدین وسیله، خون آنها و پدران مرتدشان ریخته شد و خداوند ظالمان را ریشه کن ساخت.

آن گاه در ادامه این نامه می افزاید: ای مردم! اوامر الهی را اطاعت کنید آنجا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَاْفِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» (۲) و نیز می فرماید: «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (۳) بنابراین بر شما ای مردم! لازم است کسی را که خدا و رسولش او را لعن کرده، لعن کنید.

آن گاه ابوسفیان و معاویه و یزید و مروان بن حکم و فرزندان و نوه های آنها را

ص: ۳۷۹

۱- ۱). اصل این شعر از «عبدالله زبعر» است که از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در روز احد بعد از شهادت گروهی از مسلمین که از طایفه خزرج بودند این شعر را با اشعار دیگری سرود و یزید آن را تطبیق بر حاثه کربلا کرد و منظورش این بود که ای کاش نیاکان من از بنی امیه امروز بودند و ناله و زاری اهل بیت امام حسین علیهم السلام و یارانش را مشاهده می کردند. طبری ابیات دیگر یزید را نیز در کتاب خود نقل کرده که در متن نامه معتضد وجود داشته است هر چند ابن ابی الحدید در تلخیص خود آن را حذف کرده و از جمله آن ابیات این است: فاحلوا و استحلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لعبت هاشم بالملک فلا- خبر جاء و لا وحی نزل «نیاکان من اگر این کار مرا می دیدند هلهله می کردند و فریاد شوق برمی کشیدند و می گفتند: ای یزید دست مریزاد بنی هاشم داعیه سلطنت داشتند و (آن را به نام دین و آیین خدا وانمود کردند) نه خبری از سوی خدا آمده و نه وحیی نازل شده است.

۲- ۲). احزاب، آیه ۶۴.

۳- ۳). بقره، آیه ۱۵۹.

لعن می کند و می افزاید: «اللَّهُمَّ الْعَنْ أُمَّةَ الْكُفْرِ وَ قَادَةَ الضَّلَالِ وَ أَعْيَادَ الدِّينِ مُجَاهِدِي الرَّسُولِ وَ مُعْطِي الأَحْكَامِ وَ مُبَدِّلِي الْكِتَابِ وَ مُتَّهِكِي الدَّمِ الْحَرَامِ؛ خداوندا پیشوایان کفر و رهبر ضلالت و دشمنان دین و آنها که با رسولت جنگ کردند و احکامت را تعطیل نمودند و کتابت را تحریف کردند و خون بی گناهان را ریختند، لعن و نفرین فرما».

آنچه در بالا آمد بخش فشرده ای از نامه طولانی «معتضد عباسی» است که در منابع معروف تاریخی نقل شده است. (۱)

بدیهی است که نقل نامه «معتضد بالله» به معنای تأیید تمام کارهایش در دوران خلافتش نیست.

این نکته نیز قابل توجه است که مخالفت وزیر معتضد «عبیدالله بن سلیمان» با نشر این نامه به این سبب بود که در حالاتش نوشتند: «کان منحرفاً عن علی علیه السلام؛ با امیر مؤمنان علی علیه السلام مخالف بود» و مسأله شورش مردم بهانه ای بیش نبود.

ص: ۳۸۰

۱- (۱). تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۲-۱۸۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۷۳-۱۸۰.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی معاویه جواباً

از نامه های امام علیه السلام است

که در پاسخ معاویه نگاشته است (۱)

قال الشریف: و هو من محاسن الكتب

شریف رضی می گوید: این نامه از نامه های بسیار جالب است.

نامه در یک نگاه

این نامه همان گونه که در طلیعه آن در نهج البلاغه آمده، پاسخی است به یکی

ص: ۳۸۱

۱- ۱). سند نامه: نویسنده مصادر نهج البلاغه (مرحوم سید عبد الزهراء الحسینی الخطیب) می نویسد: این نامه از نامه های مشهور حضرت است و متن آن به قدری عالی است که ما را از بررسی سندش بی نیاز می کند (و پیدا است که از غیر امام علیه السلام صادر نشده است) اضافه بر این قبل از سید رضی، ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، آن را با اضافاتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۸) و در جایی دیگر درباره این نامه می گوید: از کسانی که قبل از سید رضی آن را با تفاوت هایی نقل کرده اند که نشان می دهد از منبع دیگری از غیر نهج البلاغه استفاده نموده اند، قلقشندی در کتاب صبح الاعشی و نویری در نهایه الارب است. (همان مدرک، ص ۲۷۵)

از نامه های معاویه به امام علیه السلام؛ که معاویه در آن بسیار جسورانه با امام علیه السلام سخن گفته و از هیچ گونه هتاکی فروگذار نکرده است. در بخش اول از نامه اش به عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام پرداخته و آن را مقدمه ای برای بیان فضایل اصحاب و یاران آن حضرت قرار داده سپس به طرفداری از خلیفه اول، دوم و سوم پرداخته و از منزلت اولی و دومی و مظلومیت سومی سخن به میان آورده و امام علیه السلام را متهم ساخته که در قتل عثمان شرکت داشته و نیز متهم به حسادت ابوبکر و کراهت خلافت عمر نموده و در همه جا از تعبیرات زننده و نیش های زشت و آزار دهنده کمک گرفته و در پایان امام علیه السلام را با نهایت بی ادبی متهم به لجاجت نموده و می گوید: قتله عثمان را به ما بسپار و شورایی برای انتخاب خلیفه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آماده ساز؛ ما بیعت تو را نپذیرفته ایم و سر بر فرمانت نمی نهیم و بهره تو از ناحیه ما تنها شمشیر است و تا پایان ایستاده ایم.

از تعبیرات این نامه کاملاً پیداست که معاویه دو هدف را دنبال می کرده است:

نخست اینکه امام علیه السلام را عصبانی و خشمگین کند تا سخنان تندی بگوید و آن را بهانه کند و پیراهن عثمان دیگری بسازد و نیز درباره خلفای سه گانه زیاد اغراق می کند و امام علیه السلام را به حسادت نسبت به آنها متهم می سازد تا امام علیه السلام سخنی بر ضد آنها بگوید و آن نیز ضمیمه پیراهن عثمان شود.

این سخن یک استنباط نیست بلکه مطلبی است که صریحاً در تاریخ آمده که بر زبان عمرو عاص جاری شد، ابن ابی الحدید می نویسد: عمرو بن عاص به معاویه سفارش کرد که نامه ای برای علی علیه السلام بنویسد تا او را شدیداً تحریک کند و به خشم آورد تا سخنی از او در جواب صادر شود که اسباب نکوهش او گردد و روش او را ناهنجار سازد. مخصوصاً تأکید کرد تا می توانی از ابوبکر و عمر در نامه ات تعریف کن. معاویه نیز پیشنهاد عمرو بن عاص را پذیرفت و نامه ای را که در بالا به خلاصه آن اشاره کردیم برای او نوشت.

اما عصاره نامه امام علیه السلام در یک نگاه:

این نامه مشتمل بر چند بخش است: امام علیه السلام در بخش اول به افشای ادعاهای دروغین معاویه می پردازد و در پاسخ او که نوشته بود: خداوند محمد را برای دینش برگزید و با یارانش او را تأیید کرد امام علیه السلام از این بیان بسیار اظهار شگفتی می کند و می گوید: تو را با این امور چکار، داستان تو مانند داستان کسی است که خرما را به سرزمین هجر برد (منطقه ای است بسیار پر خرما که در بحرین قرار دارد و این ضرب المثل شبیه ضرب المثلی است که ما در فارسی داریم و می گوئیم: کار فلان کس همچون زیره به کرمان بردن است) و یا استاد بزرگ خود را به مسابقه دعوت نماید؛ بر سر جایت بنشین و فضایل خاندان ما را برای ما که از آن آگاه تریم بازگو نکن.

در بخش دوم، امام علیه السلام به منظور یادآوری نعمت های خدا-نه برای آگاه کردن معاویه که او از این امور باخبر بود-به بیان فضایل بنی هاشم پرداخته و از حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار سخن به میان می آورد و در پایان می افزاید: اگر خداوند نهی از خودستایی نکرده بود، فضایل فراوانی را بر می شمردم که دل های مؤمنان از آن باخبر و گوشه های شنوندگان با آن آشناست.

در سومین بخش از نامه، اشاره به نکته اصلی ادعاهای معاویه می کند و به مقایسه ای بین بنی هاشم و بنی امیه می پردازد و می فرماید: ما علاوه بر اینکه از خویشاوندان نزدیک پیامبریم، آیین او را پیش از همه پذیرفته ایم و بیش از همه با آن آشناییم و به همین دلیل به خلافت سزاوارتریم. مگر مهاجران در روز سقیفه با استناد به خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله بر انصار که مدعی خلافت بودند، پیروز نشدند؟ اگر این امر دلیل برتری است پس حق با ماست.

در بخش چهارم این نامه به نقد یکی دیگر از سخنان جسورانه و بی پایه معاویه پرداخته، می فرماید: تو نوشته ای مرا همچون شتر مهار شده به سوی

بیعت می کشاندند با این سخن خود را رسوا کردی، زیرا مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود مادامی که در دین خود ثابت قدم بماند. تو در مورد عثمان و چگونگی رفتار من با او سخن گفتی. چه کسی بیشتر با عثمان دشمنی کرد؟ آن کس که به یاری او برخاست و از او خواست که به کار مردم رسیدگی کند تا شورش فرو نشیند؟ (اشاره به توصیه های امام علیه السلام به عثمان است) یا آن کس که عثمان از او یاری طلبید و او دریغ کرد و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد (اشاره به وضع معاویه در برابر قتل عثمان است).

در پنجمین و آخرین بخش از نامه، امام علیه السلام در پاسخ تهدید معاویه به لشکرکشی و حمله نظامی می فرماید: تو با این سخن مرا به خنده واداشتی، فرزندان عبدالمطلب را در کجا دیدی که پشت به دشمن کنند و یا از شمشیر او بهراسند.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ أَصِيحُ طِفَاءِ اللَّهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِدِينِهِ، وَتَأْيِيدِهِ إِيَّاهُ بِمَنْ أُيِّدُهُ مِنْ أَصِيحَابِهِ؛ فَلَقَدْ خَبَأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا؛ إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ الثَّمَرِ إِلَى هَجْرٍ، أَوْ دَاعِي مُسَيِّدِهِ إِلَى النُّضَالِ. وَزَعَمْتَ أَنْ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اغْتِرْلَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ. وَمَا أَنْتَ وَالْفَاضِلَ وَالْمَفْضُولَ، وَالسَّائِسَ وَالْمَسُوسَ! وَمَا لِلطُّلُقَاءِ وَأَبْنَاءِ الطُّلُقَاءِ، وَالتَّمْيِيزِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ، وَتَرْتِيبِ دَرَجَاتِهِمْ، وَتَعْرِيفِ طَبَقَاتِهِمْ! هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قَدْحُ لَيْسٍ مِنْهَا، وَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا! أَلَا تَزْبَعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظُلْمِكَ، وَتَعْرِفُ قُصُورَ ذُرْعِكَ، وَتَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدْرُ! فَمَا عَلَيْكَ غَلْبَةُ الْمَغْلُوبِ، وَلَا ظَفَرُ الظَّافِرِ!

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه ات به من رسید نامه ای که در آن یادآور شده ای که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای آیینش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد به راستی دنیا چه شگفتی هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می ماند که خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هجر (سرزمینی که مرکز خرما بود) می برد و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید. تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند! مطلبی را یادآور

شده ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زیانی به تو نمی‌رساند، اساساً تو را با برتر و غیر برتر و ریس و زیر دست چکار؟ اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟ هیئات تو خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار به جایی رسیده که محکومی می‌خواهد خودش به داوری بنشیند. ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی، و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی، و چرا به آنجا که مقدرات برای عقب‌راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) چکار؟ تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طرف و آن طرف حرکت می‌کنی.

شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟

چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟

همان گونه که در بالا آمد، این نامه به گفته مرحوم شریف رضی از جالب‌ترین نامه‌هاست که امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن، مسائل مهمی را با عبارات بسیار گویا و رسا به معاویه گوشزد کرده است.

در آغاز به بحثی اشاره می‌کند که معاویه درباره عظمت پیامبر اکرم و آیین او ذکر کرده و می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) نامه‌ات به من رسید نامه‌ای که در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای آیینش برگزید و با اصحابش او را تأیید کرد برستی دنیا چه شگفتی‌هایی در خود از سوی تو برای ما نهفته؟ چرا که می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی و به ما از نعمت وجود پیغمبر ما در میان ما خبر دهی، کار تو به کسی می‌ماند که

خرما را (از نقاط دیگر) به سرزمین هَجْر (سرزمینی که مرکز خرما بود) ببرد و یا همچون شاگرد تیراندازی که بخواهد از طریق دعوت به مبارزه، استادش را بیازماید؛ (أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ أَضْرَفَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِدِينِهِ، وَتَأْيِيدُهُ إِيَّاهُ بِمَنْ أَيْدَهُ مِنْ أَضِحَّابِهِ؛ فَلَقَدْ خَبَأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَبًا؛ إِذْ طَفِقْتَ (۱) تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ (۲) اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا، وَنِعْمَتِهِ عَلَيْنَا فِي نَبِيِّنَا، فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجْرٍ، أَوْ دَاعِي مُسَدِّدِهِ (۳) إِلَى النُّضَالِ). (۴)

امام علیه السلام برای بیان زشت بودن سخنان معاویه در مورد توصیف اسلام و عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام که نخستین مسلمان و نفس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نقطه مرکزی اسلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، دو مثال ذکر فرموده که هر یک از دیگری رساتر و گویاتر است. نخست به ضرب المثل معروف عرب تمثیل جسته که می گویند: «فَلَمَّا نَزَلَ التَّمْرُ إِلَى هَجْرٍ» این ضرب المثل مربوط به تاجری است که از شهر هَجْر (یکی از شهرهای بحرین) که مرکز پرورش خرما بود برخاست و به بصره آمده تا متاعی خریداری کند و به هَجْر ببرد هر چه نگاه کرد چیزی ارزان تر از خرما ندید. سرمایه خود را تبدیل به خرما کرد و آن را به هَجْر آورد و در انتظار گران شدن خرما آنها را در انبار ذخیره نمود؛ ولی از بخت بد او روز به روز خرما ارزان تر شد تا آنجا که خرماهای او در انبار فاسد گشت و سرمایه اش بر باد رفت. این ضرب المثل را عرب درباره کسی می گوید که بخواهد

ص: ۳۸۷

-
- ۱-۱). «طَفِقْتَ» از ریشه «طَفِقَ» بر وزن «طَبِقَ» به معنای آغاز کردن و شروع نمودن در انجام کاری است.
 - ۲-۲). «بَلَاءٌ» به معنای امتحان و آزمایش است و از آنجا که گاه بوسیله نعمت کسی را آزمایش می کنند و گاه بوسیله مصیبت، این واژه در معنای نعمت و درد و رنج و مصیبت هر دو به کار می رود و در جمله بالا به معنای نعمت است.
 - ۳-۳). «مَسَدَدٌ» از ریشه «سَدَدٌ» بر وزن «نَهَادٌ» به معنای استواری و استحکام است و سد را بدین جهت سد گفته اند که دیواره ای محکم و استوار دارد و مسدد به معنای کسی است که دیگری را تعلیم می دهد و استوار می دارد.
 - ۴-۴). «نُضَالٌ» به معنای تیراندازی دو نفر به یکدیگر است و سپس به هر گونه مبارزه و درگیری و کشمکش اطلاق شده است.

مطالبی نزد کسی بیان کند که او از آن آگاه تر و داناتر است. معاویه نیز در واقع شبیه آن تاجر احمق بود که می خواست عظمت اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای علی علیه السلام شرح دهد و معادل این ضرب المثل در فارسی همان چیزی است که معروف است می گوئیم: فلان کس زیره به کرمان می برد یا حکمت به لقمان می آموزد.

در مثال دوم، امام علیه السلام معاویه را به تیراندازی (ناشی) تشبیه می کند که نزد استادی درس تیراندازی فرا گرفته سپس جسورانه در مقابل استاد برمی خیزد و او را دعوت به مسابقه برای امتحان و آزمایش او می کند که کاری است مضحک و خنده آور.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: امام علیه السلام در این تشبیه توابع فراوانی نموده که معاویه را به عنوان شاگردی، هر چند ناآگاه و جسور برای خود پذیرفته است.

به هر حال آنها که می خواهند بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام راستین را بیاموزند، کانونش سخنان و رفتار علی علیه السلام است و چقدر زشت و ناپسند است که دور افتادگان و «طلقاً» بخواهند اسلام را به آن حضرت معرفی کنند.

آن گاه امام علیه السلام به بخش دیگری از سخنان معاویه که درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله است و به خلیفه اول و دوم و سوم اشاره کرده، می پردازد و چنین می فرماید: «تو گمان کردی که برترین اشخاص در اسلام، فلان و فلانند مطلبی را یادآور شده ای که اگر راست باشد به تو مربوط نیست و اگر دروغ باشد زبانی به تو نمی رساند اساساً تو را با برتر و غیر برتر و رییس و زیردست چکار؟» (و زَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْأَسْلِمِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ؛ فَذَكَرْتَ أَمْرًا إِنْ تَمَّ اعْتَرَلَكَ كُلُّهُ، وَإِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقَكَ تَلْمُهُ (۱)). وَ مَا أَنْتَ وَ الْفَاضِلَ وَ الْمَفْضُولَ وَ السَّائِسَ وَ الْمَسُوسَ!).

همان گونه که در سابق اشاره شد هدف معاویه از بردن نام خلیفه اول و دوم و سوم و ذکر فضایل آنها در نامه خود این بوده است که امام علیه السلام را عصبانی کند و

ص: ۳۸۸

۱- ۱). «تلم» در اصل به معنای شکستن و شکاف دادن و معنای اسم مصدری آن همان شکاف و عیب است؛ سپس به هر گونه خسارت زدن، و عیب نهادن اطلاق شده است و در جمله بالا به معنای ضرر و زیان به کار رفته است.

سخنی بگوید و او آن را بهانه کار خود سازد. امام علیه السلام با جمله های بسیار متین و حساب شده ای که در این فراز از نامه است او را به کلی از میدان برون کرده و سر به زیر ساخته است. در واقع امام علیه السلام می خواهد بفرماید که تو فرزند ابوسفیان، جرثومه کفر و شرک و بت پرستی و دشمن شماره یک اسلام و آتش افروز جنگ های ضد اسلامی هستی. تو در دامان هند جگرخوار پرورش یافته ای و خاندان تو با اسلام بیگانه بوده است اکنون می خواهی برای صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین مقام کنی و فاضل و مفضول بسازی.

حضرت در ادامه به صورتی کوبنده تر و آشکارتر می افزاید: «اسیران آزاد شده از کفار زمان جاهلیت و فرزندان آنها را با امتیاز نهادن میان مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟»؛ (وَمَا لِلطُّلُقَاءِ وَ أَوْلَادِ الطُّلُقَاءِ، التَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأُولَى، وَ تَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ، وَ تَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ!).

گویا فراموش کرده ای که تو در روز فتح مکه که آخرین سنگر دشمنان اسلام فتح شد، زیر تیغ مجاهدان بودی و راهی برای فرار نداشتی و همچنین پدرت ابوسفیان، به همین دلیل در برابر اسلام و رسول خدا تسلیم شدید و آن حضرت بر شما منت نهاد و همه را آزاد کرد. حال آمده اید بر کرسی داوری نشسته اید و درباره صحابه پیغمبر به قضاوت می پردازید؟ راستی شرم آور است کسی که دارای چنین سابقه ای است و خانواده ای با این پیشینه سوء دارد بخواهد در این گونه مسائل دخالت کند.

در واقع باید لبه تیز انتقاد را متوجه کسانی کرد که امثال معاویه را بعد از پیغمبر پر و بال دادند و سوابق او را فراموش کردند و فرمانداری بخش عظیمی از کشور اسلام را به او سپردند. آری در زمان خلیفه دوم بود که معاویه به این مقام منسوب شد و سرزنش، متوجه مسلمانانی است که با این فاصله کم، سوابق خاندان بنی امیه را به فراموشی سپردند و به حکومت آنها تن در دادند و بر ضد آنها قیام

نکردند. با آن همه روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع مختلف اسلامی در مذمت بنی امیه و شخص معاویه و خطرات حکومت آنها بیان شده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن و برای تأکید بیشتر می افزاید: «هیئات تو خود را در صفی قرار می دهی که از آن بیگانه ای، کار به جایی رسیده که محکومی می خواهی در این مسائل، داوری کند؛» (هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ (۱) قَدْحٌ (۲) لَيْسَ مِنْهَا، وَ طَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا).

جمله «حَنَّ قَدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا» ضرب المثلی است در میان عرب که ریشه آن از آنجا گرفته شده که گروهی از بنی الحنان (طایفه ای از عرب) می خواستند با هم قمار کنند و چوب های تیر را برای این کار آماده کرده بودند. جد آنها یک چوب تیر عوضی و ناکارآمد در میان آن چوبهای تیر انداخت و تقسیم کننده چوبهای تیر مردی کور بود، هنگامی که به چوب تیر تقلبی برخورد کرد از صدای آن متوجه شد که آن از چوبهای اصلی نیست گفت: «حَنَّ قَدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا» چوب تیری که از جنس چوبهای اصلی نیست صدا کرد و تقلبی بودن آن فاش شد سپس این ضرب المثل را برای هر کسی که خود را داخل در قوم و جماعتی می کرد که شایستگی هم ردیفی آنها را نداشت بکار بردند و امام علیه السلام در اینجا این ضرب المثل را در مورد معاویه به کار برده که تو خود را داری با جماعتی مخلوط می کنی که از آنها نیستی. کفار آزاد شده روز فتح مکه کجا و مهاجران و مجاهدان نخستین کجا. (۳)

قابل توجه اینکه امام علیه السلام در عبارت بالا صریحا می فرماید: تو با آن سوابق در زمره محکومان هستی چگونه بر کرسی حاکمان نشسته ای و دعوی داوری داری؟

ص: ۳۹۰

۱- ۱. «حَنَّ» از ریشه «حنین» به معنای ناله کردن و مطلق صدا دادن آمده است.

۲- ۲. «قدح» به معنای چوبه تیر است قبل از آنکه پیکان در یک طرف آن و پر در طرف دیگر قرار گیرد.

۳- ۳. اقتباس از بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶۵.

آن گاه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «ای انسان (غافل و بی‌خبر) چرا بر سر جای خود نمی‌نشینی و از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نیستی و چرا به آنجا که مقدرات برای عقب‌راندن تو تعیین کرده باز نمی‌گردی؟ تو را با غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند (در پیدایش و پیشرفت اسلام و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) چکار؟» (۱) **أَلَا تَزْبِغُ (۱) أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَي ظَلْعِكَ (۲) وَ تَعْرِفُ قُصُورَ ذُرْعِكَ (۳) وَ تَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخْرَكَ الْقَدَرُ فَمَا عَلَيْكَ غَلْبَةُ الْمَغْلُوبِ، وَ لَا ظَفْرُ الظَّافِرِ!**

امام علیه السلام در این سه جمله، نخست به او هشدار می‌دهد که بر سر جای خود بنشیند و پا را از گلیم خویش درازتر نکند.

در جمله دوم به او دستور خودشناسی می‌دهد که تو باید بدانی مرد این میدان نیستی و از آن ناتوان تری که بخواهی زمام حکومت بخشی از کشور اسلامی را به دست بگیری و یا بخواهی برای تشخیص مهاجران و انصار و ترتیب درجات آنها به داوری بنشینی، پس چه بهتر که در همان مرتبه‌ای که مقدرات برای تو رقم زده جای گیری و از آن تجاوز نکنی و در «صف النعال» بنشینی.

در جمله سوم می‌فرماید: درست است که مهاجران و انصار در مبارزه با شرک و بت پرستی غالب شدند و بت پرستان و دشمنان اسلام مغلوب گشتند؛ ولی این مربوط به پیامبر و صحابه اوست تو را چکار که در این باره سخن می‌گویی و از پیروزی مسلمین و شکست کفار به عنوان یکی از افتخارات خود بحث می‌کنی.

جمله «فَمَا عَلَيْكَ...» که با فای تفریع شروع شده، اشاره به این نکته است که تو فردی عقب مانده از اسلامی که در آخرین لحظات پیروزی اسلام با پدرت

ص: ۳۹۱

۱- ۱). «تربیع» از ریشه «ربع» بر وزن «رفع» به معنای توقف و انتظار است و جمله «ألا- تربیع» یعنی چرا توقف نمی‌کنی و دست بر نمی‌داری.

۲- ۲). «ظلع» به معنای لنگیدن و لنگ لنگان راه رفتن است و جمله «اربع علی ظلعک» در میان عرب ضرب المثلی است و درباره کسی گفته می‌شود که توانایی انجام چیزی را ندارد و با تلاش بیهوده به سراغ آن می‌رود و به او گفته می‌شود: آرام بگیر.

۳- ۳). «ذرع» به معنای گشودن دست و فاصله دو دست است و «قصور ذرع» کنایه از ضعف و ناتوانی است.

ابوسفیان ظاهراً تسلیم شدید، بنابراین تو از گردونه این بحث به کلی خارج هستی که بخواهی در میان مهاجران نخستین، قضاوت کنی و درجات آنها را تعیین نمایی.

در چهارمین و آخرین جمله می افزاید: «تو همان کسی هستی که همواره در بیابان (گمراهی) سرگردانی و از راه راست (و حد اعتدال) به این طرف و آن طرف حرکت می کنی»؛ (وَإِنَّكَ لَلذَّهَابُ فِي التِّيهِ، رَوَّاعٌ عَنِ الْقَصْدِ).

«تیه» در اصل به معنی سرگردانی است سپس به بیابانی که راه به جایی نمی برد و انسان در آن سرگردان می شود اطلاق شده است همان گونه که به بیابان سینا که بنی اسرائیل در آن چهل سال سرگردان بودند، تیه گفته شده.

امام علیه السلام در این جمله اخیر در واقع مسیر معاویه را از دو جهت بر خطا می بیند؛ نخست اینکه خود را در یک وادی گرفتار کرده که در آن راه به جایی نمی برد و طریق مقصد نامعلوم است و دیگر اینکه به فرض که طریق مقصد معلوم باشد، او راه مستقیم را انتخاب نمی کند، بلکه از مسیر صحیح منحرف می گردد.

«رَوَّاعٌ» صیغه مبالغه از ریشه روغ (بر وزن ذوق) به معنی حرکت های انحرافی است که گاهی به این طرف و گاه به آن طرف می روند. می گویند: روباه برای اینکه به دام نیفتد، به این صورت حرکت می کند. امام علیه السلام به مخاطب خود در اینجا می گوید: تو همواره به این طرف و آن طرف مکارانه مایل می شوی و هرگز در مسیر اعتدال حرکت نمی کنی؛ گاه مدافع صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله می شوی و گاه در مقابل صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله دست به شمشیر میبری و به جنگ برمی خیزی.

أَلَمْ تَرَى غَيْرَ مُخْبِرٍ لَمَكَ، وَ لَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أَحَدْتُ - أَنْ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَ لِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّى إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِدْنَا قِيلَ: سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ، وَ خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ! أَوْ لَا تَرَى أَنْ قَوْمًا قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - لِكُلِّ فَضْلٍ - حَتَّى إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَ ذُو الْجَنَاحَيْنِ!» وَ لَوْ لَمَّا مَيَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنَ تَرْكِيهِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ، لَمَذَكَرَ ذَاكَرٌ فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَمَّا تَمُجَّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ. فَدَعُ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا.

ترجمه

من نمی خواهم (درباره فضایل بنی هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سپاس و شکرگزارى نعمت خداوند بازگو می کنم، آیا تو نمی بینی گروهی از مهاجران و انصار را که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند؛ اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سید الشهداء» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت. آیا نمی بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی پیدا کردند؛ ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از ما رخ داد، لقب «طیار»، پرواز کننده در آسمان بهشت با دو بال، به او داده شد و اگر نه این بود که خداوند نهی از خودستایی کرده، گوینده ای (اشاره به خود امام است) فضایی را برمی شمرد که دلهای مؤمنان آگاه با آن آشناست و

گوش های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد، بنابراین دست از این سخنان بردار و گمراهان را از خود دور کن (و بدان) ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش یافتگان و تربیت شدگان و رهین هدایت ما هستند.

شرح و تفسیر: امتیازهای بی نظیر

امتیازهای بی نظیر

امام علیه السلام بعد از آنکه در فصل گذشته از این نامه، معاویه را در هدفی که داشت مایوس ساخت، زیرا او می خواست با برشمردن فضایل خلفای سه گانه سخنی از امام علیه السلام بر ضد آنها بشنود و آن را پیراهن عثمان دیگری سازد؛ ولی امام علیه السلام دست رد بر سینه او زد و گفت تو در این میان نامحرمی و حق ورود در این مسأله و داوری میان مهاجران و انصار را نداری.

آن گاه در این بخش از نامه به بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام با بهترین تعبیرات و محکم ترین اسناد می پردازد تا به صورت غیر مستقیم ادعاهای معاویه را ابطال کند می فرماید: «من نمی خواهم (درباره فضایل بنی هاشم) به تو خبر دهم بلکه به عنوان سپاس و شکرگزاری نعمت خداوند بازگو می کنم آیا تو نمی بینی جمعیتی از مهاجران و انصار که در راه خداوند شربت شهادت نوشیدند، هر کدام دارای مقام و مرتبتی شدند اما هنگامی که شهید ما حمزه به شهادت رسید به او «سید الشهداء» گفته شد (سرور شهیدان راه خدا) و رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام نماز بر او (به جای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت: «أَلَمْ تَرَى غَيْرَ مُخْبِرٍ لِمَكَ، وَ لَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُخِذْتُ - أَنْ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ لِكُلِّ فَضْلٍ، حَتَّى إِذَا اسْتَشْهَدَ شَهِدْنَا قِيلَ: سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ».

در روایات اسلامی آمده، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر پنج تکبیری را که می گفت گروهی از فرشتگان با او بر حمزه نماز می گذاردند و به این ترتیب چهارده گروه از فرشتگان یکی پس از دیگری آمدند و پشت سر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر او نماز گزاردند. (۱)

به هر حال هدف امام علیه السلام از این سخن آن است که اگر فضایل را از شهادت شروع کنیم برترین فضیلت از آن خاندان ماست، زیرا حمزه سید الشهداء از ماست. درست است که همه شهیدان مقام والایی دارند؛ ولی این شهید هاشمی مقامش از همه والاتر بود.

البته این لقب برای حمزه، در مورد شهدای عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله است و گر نه مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام در شهادت بر مقام امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا مقام والاتری است. و جالب اینکه ابن ابی الحدید درباره شهادت امیر مؤمنان علیه السلام نیز همین سخن را بیان کرده است. (۲)

سپس امام علیه السلام در ادامه سخن به بیان فضیلت دیگری از شهدای بنی هاشم پرداخته و داستان شهادت جعفر طیار را ذکر می کند. خطاب به معاویه می فرماید: «آیا نمی بینی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد و هر کدام (در اسلام) مقام و منزلتی یافتند، ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از ما رخ داد، لقب «طیار»، پرواز کننده در آسمان بهشت با دو بال به او داده شد؛ (أَوَلَا تَرَى أَنَّ قَوْمًا قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَ لِكُلِّ فَضْلٍ - حَتَّى إِذَا فَعَلَ بِوَاحِدِنَا مَا فَعَلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ: «الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَذُو الْجَنَّاحِينَ»).

در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری از مغازی واقعی چنین نقل شده است که

ص: ۳۹۵

۱- ۱). این حدیث (هفتاد تکبیر) به طور اجمال در کافی (ج ۳، ص ۱۸۶، باب من زاد علی خمس تکبیرات، ح ۳) آمده است ولی آنچه در بالا آمد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چهارده بار نماز با چهارده گروه از فرشتگان خواند در شرح نهج البلاغه ابن میثم آمده است.

۲- ۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از شهادت جعفر بن ابی طالب وارد بر اسما همسر او شد و خبر شهادت جعفر را به اسما داد سپس فرمود: ای اسما آیا بشارتی به تو بدهم؟ عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت باد فرمود: خداوند متعال برای جعفر دو بال قرار داده که در آسمان بهشت با آن پرواز می کند. اسما گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا این بشارت را به همه مردم بده. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست و بر فراز منبر رفت و فرمود: «الا- ان جعفر اقد استشهد و قد جعل الله له جناحین یطیر بهما فی الجنة؛ آگاه باشید جعفر (در میدان موته) به شهادت رسید و خداوند (به جای دو دستش که قطع شد) دو بال برای او قرار داد که در آسمان بهشت با آن پرواز می کند». (۱)

سپس امام علیه السلام بعد از ذکر این دو مورد مهم از فضایل بنی هاشم به یک بیان کلی می پردازد و می فرماید: «و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده است که انسان، خودستایی کند، گوینده فضیلتی را برمی شمرد که دلهای مؤمنان آگاه با آن آشناست و گوش های شنوندگان از شنیدن آن ابا ندارد»؛ (و لَوْ لَأ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَرْكِيهِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ، لَمَذَكَرَ ذَاكَ فَضَائِلَ جَمَّةً، تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لَا تَمُجُّهَا (۲) آذَانُ السَّامِعِينَ).

اشاره به اینکه فضایل ما اهل بیت همه جا را پر کرده و یکی دو تا نیست و به قدری شهرت دارد که نه تنها مؤمنان، بلکه منافقان و بیگانگان از اسلام نیز با آن آشنا هستند و گروه زیادی آن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده اند هر چند امثال تو (معاویه) با آن آشنا نباشید؛ ولی از آنجا که ممکن است حمل بر خودستایی شود من از بازگو کردن آن فضایل فراوان چشم پوشی می کنم و آن را به داوری مؤمنان

ص: ۳۹۶

-
- ۱- ۱). شرح نهج البلاغه تستری، ج ۳، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۱.
- ۲- ۲). «تمج» از ریشه «مج» بر وزن «حج» به معنای بیرون ریختن چیزی از مایعات از دهان است. سپس آن واژه در مورد شنیدن سخنان به وسیله گوش نیز به کار رفته است؛ معنای جمله بالا این است که گوش ها این فضایل را از خود بیرون نمی ریزد، بلکه آن را پذیرا می شود.

و اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله که هنوز بسیاری از آنها در میان مسلمانان زندگی می کنند و می گذارم.

سرانجام امام علیه السلام در پایان این فراز از نامه گویی بر معاویه فریاد می زند و می فرماید: «پس دست از این سخن ها بردار و گمراهان را از خود دور کن ما برگزیده و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم و مردم پرورش یافتگان و تربیت شدگان و رهین هدایت ما هستند»؛ (فَدَعَ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ (۱) فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا).

به اعتراف شارحان نهج البلاغه، این جمله بسیار فصیح و بلیغ محتوای بسیار والایی دارد و پاسخ دندان شکنی به سخنان بی ارزش معاویه است.

زیرا با توجه به اینکه «صنائع» جمع صنیعه و این واژه به معنی برگزیده و پرورش یافته و رهین منت است، امام علیه السلام می فرماید: جای تردید نیست که آفتاب نبوت از خانه ما طلوع کرد. خداوند برگزیده خودش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از خاندان ما انتخاب نمود و او را پرورش داد و در آغوش وحی تربیت نمود؛ هنگامی که به اوج کمال و علم و هدایت رسید به هدایت مردم پرداخت و ما هم به دنبال او همین راه را برگزیدیم، بنابراین ما تربیت یافتگان و برگزیدگان خداییم و مردم تربیت یافته و ساخته و پرداخته برنامه های ما، از این رو جای این ندارد که ما را با دیگران مقایسه کنی و در نامه خود نام افرادی را ببری که اگر هدایت شده اند به وسیله ما هدایت شده اند.

در تفسیر «صَنَائِعُ لَنَا» بعضی راه افراط را پوییده اند و مردم را مصنوع

ص: ۳۹۷

۱- ۱). «رمیه» به معنای صیدی است که با تیراندازی به دست بیاید. و جمع آن «رمایا» است و جمله «من مالت به الرمیه» اشاره به کسی است که دنبال صیدی می رود و آن صید او را از مسیر اصلی منحرف می سازد و ای بسا در بیابان گمراه می شود. امام علیه السلام، با این سخن به معاویه می گوید: افرادی مثل عمرو بن عاص کسانی هستند که دنبال صید مقام و مال دنیا هستند و به همین دلیل از جاده حق منحرف شده اند تو زمام اختیار خود را به این گمراهان مسپار.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام یا برده آنها دانسته اند در حالی که این سخن با آیات قرآن سازگار نیست؛ قرآن درباره موسی در یک جا می فرماید: «وَاصْبِرْ لِنَفْسِكَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجُبٌ غَاطِيَةٌ» (۱) و در جای دیگر می فرماید:

«وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي؛ وَ مَن مَّحَبَّتِي أَزْ خُودِمِ بَرِّ تَوَافَكُنْدَم، تَا تَحْتِ مَرَاقَبْتِ پَرُورِشِ يَابِي» (۲).

متأسفانه تفسیر بالا بهانه ای به دست مخالفان داد و جالب اینکه در حدیثی معتبر از عیون اخبار الرضا علیه السلام می خوانیم که اباصلت خدمت آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا این چیست که مردم از شما نقل می کنند؟ امام علیه السلام فرمود: چه چیز؟ عرض کرد: می گویند: شما ادعا می کنید که همه مردم بردگان شما هستند (إِنَّكُمْ تَدَّعُونَ أَنَّ النَّاسَ لَكُمْ عَبِيدٌ) امام علیه السلام سخت برآشف و فرمود:

«اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ شَاهِدٌ بِأَنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ قَطُّ وَ لَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِّنْ آبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَطُّ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ بِمَا لَنَا مِنَ الْمَظَالِمِ عِنْدَ هَيْدِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنَّ هَيْدِهِ مِنْهَا؛ خُودِنْدَا تُو كِهْ آفَرِيدْ گَارِ آسْمَانِ هَا وَ زَمِينِ هَسْتِي وَ اَزِ پِنهَانِ وَ آشْكَارِ آگَاهِي تُو خُودِ گُوَاهِي كِهْ مَنِ هَرْ گَزِ چنين سخني نگفتم و از هيچ يک از پدران و اجدادم هرگز نشنيدم پروردگارا تو به ظلم هايي که از اين امت بر ما رفته است آگاهی و اين تهمت نیز یکی از آنهاست» (۳).

نکته ها

فضایل حمزه سیدالشهدا

درباره شخصیت حمزه و خدمات گران بهای او به اسلام و شهادت جانسوز

ص: ۳۹۸

۱- ۱. طه، آیه ۴۱.

۲- ۲. طه، آیه ۳۹.

۳- ۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴.

او مطالب بسیاری در منابع اسلامی آمده است که ذیلاً به بخشی از آن اشاره می شود.

۱. در تفسیر فرات کوفی آمده است: «یدفع یوم القیامه الی علی لواء الحمد و الی حمزه لواء التکبیر و الی جعفر لواء التسبیح؛ روز قیامت پرچم حمد و ستایش خدا به دست علی علیه السلام و پرچم تکبیر به دست حمزه و پرچم تسبیح به دست جعفر سپرده می شود». (۱)

۲. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: «یأتی بالرمح الذی کان یقاتل حمزه اعداء اللّٰه فی الدنیا فیناوله ایاه و یقول: یا عم رسول اللّٰه ذد الجحیم عن اولیائک برمحک؛ روز قیامت علی علیه السلام نیزه ای که حمزه با آن، با دشمنان خدا در دنیا جهاد می کرد، به دست حمزه می دهد و می گوید: ای عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله دوزخ را با این نیزه از دوستان دور کن». (۲)

۳. در کتاب الاصابه فی تمیز الصحابه نوشته ابن حجر عسقلانی آمده است:

«حمزه عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله دو سال یا چهار سال با او تفاوت سنّی داشت و هر دو از یک زن به نام ثویبه شیر خورده بودند و برادر رضاعی محسوب می شدند (البته این شیر خواری مربوط به دو فرزند ثویبه بوده است، در دو زایمان که میان آن، دو یا چهار سال فاصله بود) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به لقب اسد اللّٰه و سید الشهداء مفتخر ساخت و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از شهادت حمزه و مثله شدن بدنش از سوی کفار قریش بسیار ناراحت شد و در کنار جسد حمزه ایستاد و فرمود: «رحمک اللّٰه ای عم لکنّت وصولاً للرحم فعولاً للخیرات؛ خدا رحمت کند ای عمو تو بسیار صله رحم بجا می آوردی و بسیار کار خیر انجام می دادی». (۳)

ص: ۳۹۹

۱-۱. سفینه البحار، ماده حمزه.

۲-۲. همان مدرک.

۳-۳. الاصابه، ج ۱، ص ۳۵۴.

۴. در کتاب اسدالغابه فی معرفه الصحابه نوشته ابن اثیر آمده است: «هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از واقعه احد به مدینه باز گشت صدای گریه و زاری را برای شهدای قبیله انصار از خانه های آنها شنید (در حالی که خانه حمزه خاموش بود، زیرا او از مهاجرین بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لکن حمزه لا- بواکی له؛ افسوس که عمویم حمزه عزادارانی ندارد». این سخن به گوش انصار رسید به زنانشان گفتند: پیش از آنکه برای شهیدان خود گریه کنید برای حمزه سوگواری نمایید.

واقدی (مورخ معروف) می گوید: این کار به عنوان یک سنت در میان مردم مدینه باقی ماند و تا امروز نیز همان برنامه را ادامه می دهند». (۱)

۵. در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از خاک قبر حمزه تسبیحی ساخته بود و ذکر خدا را با آن تسبیح می گفت. (۲)

روایات در فضیلت حضرت حمزه و فداکاری او در هنگام غربت اسلام و حمایت بی دریغ او از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت شجاعانه اش فراوان است؛ این مختصر را با حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده پایان می بخشیم: یکی از یاران آن حضرت می گوید: ما در خدمتش بودیم، سخن از حوادثی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای محروم ساختن امیر مومنان علی علیه السلام از خلافت به وجود آمد. کسی عرض کرد: خداوند تو را سالم بدارد؛ بنی هاشم افراد نیرومندی داشتند چرا در مقابل این جریان مقاومت نکردند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری بنی هاشم مردان شجاع و دلیری همچون جعفر و حمزه داشتند؛ ولی افسوس که شهید شدند و افراد ضعیفی باقی ماندند؛ «أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ حَمْزَةَ وَجَعْفَرَ كَانَا بِحَضْرَتَيْهِمَا مَا وَصَلَا إِلَى مَا وَصَلَا إِلَيْهِ؛ به خدا سوگند اگر حمزه و جعفر در برابر خلیفه اول و دوم بودند به هدف خود نمی رسیدند». (۳)

ص: ۴۰۰

۱- ۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۴۸.

۲- ۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۸۰ و بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۳۳، ح ۱۶.

۳- ۳. کافی، ج ۸، ص ۱۸۹، ح ۲۱۶ (با کمی تلخیص).

امام علیه السلام در نامه بالا اشاره پر معنایی به مقام و منزلت جعفر در میان شهدای عالی قدر اسلام فرمود، در روایات اسلامی نیز تعبیرات مهمی در این باره دیده می شود:

۱. در کتاب کافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت، خداوند همه خلائق را در صحنه محشر جمع می کند اولین کسی را که صدا می زنند نوح است از او سؤال می شود آیا دعوت الهی را به مردم رساندی؟ عرض می کند:

آری! به او گفته می شود: چه کسی بر این امر گواهی می دهد؟ می گوید: محمد بن عبدالله (که شاهد و ناظر همه امت ها بوده است) نوح حرکت می کند و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می آید در حالی که علی علیه السلام با اوست عرض می کند: خداوند از من سؤال کرده است که ابلاغ دعوت کرده ام عرضه داشته ام آری از من سؤال شد چه کسی گواهی می دهد عرض کردم: محمد صلی الله علیه و آله. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ای جعفر و ای حمزه بروید و (از سوی من) گواهی دهید که او ابلاغ رسالت کرده است. سپس امام صادق علیه السلام افزود: جعفر و حمزه (به دستور پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله) گواه ابلاغ انبیا هستند. کسی که حاضر بود عرض کرد: پس علی علیه السلام کجا خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: او مقامش از این هم بالاتر است (هُوَ أَعْظَمُ مَنْزِلَةً مِنْ ذَلِكَ). (۱)

۲. ابن ابی الحدید از ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین نقل می کند که جعفر فضایل فراوانی دارد و احادیث بسیاری در این زمینه نقل شده از جمله اینکه هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد جعفر بن ابی طالب از حبشه باز گشته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و این جمله معروف را فرمود: «ما ادری بایهما اشد فرحا بقدم جعفر ام بفتح خیبر؟ نمی دانم کدام یک از این دو برای من سرور آفرین تر است آمدن جعفر (از حبشه) یا فتح

ص: ۴۰۱

۳. ابن عساکر در تاریخ دمشق در روایتی نقل می کند که علی علیه السلام نخستین مردی بود که اسلام آورد بعد از او زید بن حارثه و سپس جعفر بن ابوطالب. (۲)

۴. در کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه آمده است که جعفر به مستمندان و فقرا علاقه فراوانی داشت در کنار آنها می نشست و به آنها خدمت می کرد و با آنها سخن می گفت به گونه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ابو المساکین نامید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَ خُلُقِي؛ تو از نظر خلقت و خوی شبیه منی» سپس می افزاید: این حدیث را بخاری و مسلم در کتاب خود نقل کرده اند. (۳)

۵. ابن عساکر در تاریخ دمشق از انس بن مالک از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «نَحْنُ بُنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَ حَمْرَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَ جَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ؛ ما فرزندان عبدالمطلب بزرگان اهل بهشتیم من و حمزه سید الشهداء و جعفر ذو الجناحین و علی و فاطمه و حسن و حسین». (۴)

در فضیلت جعفر نیز احادیث فراوانی است، با حدیثی از امام باقر علیه السلام این سخن را پایان می دهیم فرمود: خداوند به رسولش وحی فرستاد که من چهار خصلت جعفر را پاداش می دهم پیامبر صلی الله علیه و آله به سراغ جعفر فرستاد و این خبر را با او در میان گذاشت. جعفر عرض کرد: اگر نه این بود که خداوند به تو خبر داده بود، من چیزی در این باره نمی گفتم (خصال چهارگانه من این است) من هرگز شراب ننوشیدم (حتی در عصر جاهلیت که معمول بود) زیرا می دانستم اگر

ص: ۴۰۲

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۲. این حدیث را ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ نقل کرده است.

۲-۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۶.

۳-۳. الاصابه، ج ۱، ص ۲۳۷، شرح حال جعفر.

۴-۴. مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۸.

شراب بنوشم عقل من زایل می شود و هرگز دروغ نگفتم، زیرا می دانستم دروغ شخصیت انسان را پایین می آورد و هرگز دامانم آلوده بی عفتی نشد، زیرا می ترسیدم خانواده من نیز گرفتار شوند و هرگز برای بت سجده نکردم، چون می دانستم بت نه زیانی می رساند و نه سودی می دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر شانه او زد و فرمود: سزاوار است که خداوند متعال برای تو دو بال قرار دهد که با آن همراه فرشتگان در بهشت پرواز کنی. (۱)

اضافه بر همه اینها از افتخارات جعفر آن است که رئیس مهاجران به حبشه بود، بنابراین دو هجرت داشت (هجرت به سوی حبشه و هجرت به سوی مدینه) و به دو قبله نماز خواند (در آغاز اسلام به سوی بیت المقدس و سپس در مدینه به سوی کعبه) و دو بار با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد (بیعتی در آغاز اسلام و بیعتی در فتح مکه) همان گونه که در احادیث وارد شده است. (۲)

ص: ۴۰۳

-
- ۱- ۱. من لا یحضره الفقیه، ج، ۴، ص ۳۹۷، این حدیث را ابن عساکر نیز در مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۶۷ آورده است.
۲- ۲. سفینه البحار، ماده جعفر.

لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عِزِّنَا وَ لَا عَادِي طَوْلَنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا؛ فَكَحْنَا وَ أَنْكَحْنَا، فَعَلَ الْأَكْفَاءُ، وَ لَسْتُمْ! هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ مِنْكُمْ الْمَكْذُوبُ، وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَخْلَافِ، وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صَبِيهُ النَّارِ، وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ مِنْكُمْ حَمَالَةُ الْحَطَبِ، فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ! فَإِسْلَامُنَا قَدْ سُمِعَ، وَ جَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ، وَ كِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَا، وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: «وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِئِي الْمُؤْمِنِينَ» فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَى بِالْقَرَابَةِ، وَ تَارَةً أَوْلَى بِالطَّاعَةِ. وَ لَمَّا اخْتَرَجَ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَجُوا عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَ إِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ.

هرگز عزت دیرین و عطایای پیشین ما بر قوم و قبیله شما (بنی امیه) مانع نشد که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم به همین دلیل ما از طایفه شما همسر گرفتیم و از دختران قبیله خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم طراز همنند، در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید. چگونه می توان این دو گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست و از میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابو جهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از میان شما شیر پیمان های ضد اسلامی (ابو سفیان) از میان ما دو سرور جوانان

بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و از میان شما کودکان آتش (اولاد مروان و فرزندان عقبه بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیها السلام) و از شما حماله الحطب (ام جمیل همسر ابو لهب و خواهر ابو سفیان) و امور فراوان دیگر از فضایی که ما داریم و ردایی که شما دارید، بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست، کتاب خدا آنچه را (دشمن) از ما دور ساخته برای ما جمع نموده است و شاهد آن سخن خداوند متعال است که فرموده: «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند» و نیز فرموده:

«سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و همچنین این پیامبر (که راه پر افتخار او را ادامه داد) و کسانی که به او ایمان آورده اند، و خداوند، سرپرست و یاور مؤمنان است»، پس ما از یک طرف به سبب قرابت و خویشاوندی (پیامبر صلی الله علیه و آله) از دیگران سزاوارتریم و از سوی دیگر به سبب اطاعت (از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) زیرا آن روز که مهاجران، در سقیفه در برابر انصار (برای اثبات حقایق خود نسبت به خلافت) استدلال به قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند و بر آنها پیروز شدند اگر این دلیل پیروزی است پس حق با ماست نه با شما (چرا که ما از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تریم) و اگر دلیل دیگری داشتند ادعای انصار بر جای خود باقی است (و آنها هم در خلافت حقی دارند که آن را به عنوان منا امیر و منکم امیر مطالبه می کردند)».

شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت علیهم السلام

نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت علیهم السلام

امام علیه السلام در این بخش از نامه به نکات مهم دیگری اشاره می کند؛ نخست اینکه به معاویه هشدار می دهد تصور نکن اگر طایفه بنی هاشم با بعضی از

بنی امیه در آمیخته اند و ازدواج کرده اند، دلیل بر یکسان بودن آنهاست، بلکه این نوعی تفضل و ایثار بوده است می فرماید: «هرگز عزت دیرین و عطایای پیشین ما بر قوم و قبیله شما مانع نشد که ما با شما آمیزش و اختلاط داشته باشیم؛ به همین دلیل ما از طایفه شما همسر گرفتیم و از دختران قبیله خویش به شما همسر دادیم همچون اقوامی که هم طراز همند در حالی که شما هرگز در این پایه نبودید»؛ (لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمَ عَزِّنَا وَ لَمَّا عَادِي طَوْلِنَا (۱) عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِنَفْسِنَا؛ فَكَحْنَا أَنْكَحْنَا، فَعَلَ الْأَكْفَاءُ (۲)، وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ!).

امام علیه السلام این سخن را از این جهت می گوید که لحن نامه معاویه این بوده که بنی امیه را هم طراز بنی هاشم می دانست در حالی که بنی هاشم کانون نبوت و ولایت و بنی امیه سردمدار کفر و شقاوت بودند؛ ولی هنگامی که ظاهراً مسلمان شدند، اسلام با آنها معامله هم طراز و اکفاء کرد؛ به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود ازدواج نمود و پیغمبر دخترش ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن برای اینکه با دلیل روشن و برهان دندان شکن، تفاوت بنی هاشم و بنی امیه و خاندان وابسته به آنها را روشن سازد می فرماید: «چگونه می توان این دو گروه را با هم یکسان دانست در حالی که از میان ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاست و از میان شما تکذیب کننده (ای همچون ابو جهل)، از میان ما شیر خدا (حمزه) و از میان شما شیر پیمان های ضد اسلامی (ابو سفیان) از میان ما دو سرور جوانان بهشت (حسن و حسین علیهما السلام) و از میان

ص: ۴۰۷

-
- ۱- ۱). «طول» به معنای امکانات و توانایی مالی است، به معنای فضل و بخشش نیز آمده است و در اصل از «طول» در مقابل «عرض» گرفته شده، زیرا توانایی های مالی یا جسمی یک نوع طول قدرت انسان را می رساند و «ذی الطول» به معنای بخشنده است، بنابراین تعبیر «عادی طولنا» در جمله بالا به معنای عطایای همیشگی ماست.
- ۲- ۲). «الاکفاء» جمع «کفو» بر وزن «فقل» به معنای هم ردیف و هم طراز در شخصیت است.

شما کودکان آتش (اولاد مروان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط) از ما بهترین زنان جهان (فاطمه علیها السلام) و از شما حماله الحطب (ام جمیل همسر ابو لهب و خواهر ابو سفیان) و امور فراوان دیگر از فضایی که ما داریم و رذایی که شما دارید؛ (وَ أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنكُمُ الْمَكْذِبُ، وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَمِنكُمُ أَسَدُ الْأَخْلَافِ (۱))، وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمِنكُمُ صَبِيهُ النَّارِ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَمِنكُمُ حَمَالَةُ الْحَطَبِ، فِي كَثِيرٍ مِّمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمُ!).

به این ترتیب امام علیه السلام با بیان این اسناد زنده موقعیت خاندان بنی هاشم و رسوایی های بنی امیه و هم پیمانان آنان را بر شمرده به گونه ای که جای انکار برای کسی باقی نمی ماند و این است معنای فصاحت و بلاغت در سخن.

در اینکه منظور از مکذّب کیست، شارحان نهج البلاغه نظرات متفاوتی داده اند و گاه افراد گمنامی را به عنوان مکذّب بر شمرده اند که انسان را به تعجب می آورد در حالی که روشن ترین مصداق مکذّب در تاریخ اسلام همان ابو جهل است چه او را از بنی امیه بدانیم و چه ندانیم، زیرا امام علیه السلام فضیحت های بنی امیه و اقوام وابسته به آنها را بیان می کند که هم عقیده و هم پیمان آنان بودند.

در مورد «اسدالله» هیچ گفتگویی در میان مفسران نیست که منظور حضرت حمزه است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به این لقب مفتخر ساخت و در مورد «اسد الاحلاف» نیز احتمالات متعددی داده شده در حالی که روشن ترین تفسیر آن ابو سفیان است که در جنگ هایش بر ضد اسلام از طوایف مختلف مشرکان پیمان می گرفت که آخرین جنگ احزاب بود.

همچنین در مورد تفسیر «صَبِيهُ النَّارِ» (کودکان دوزخ) نظرات مختلفی از سوی شارحان نهج البلاغه ابراز شده ولی از همه مناسب تر این است که منظور

ص: ۴۰۸

۱- ۱). «الاحلاف» جمع «حلف» بر وزن «جلف» به معنی پیمان و «حلف» بر وزن «حرف» به معنی سوگند یاد کردن است و از آنجا که پیمانها را با سوگند مؤکد می سازند به آن حلف گفته می شود.

بچه های عقبه بن ابی معیط باشند که وقتی در روز جنگ بدر ضربات هولناکی بر بدن این مرد خطرناک سنگ دل وارد شد، چشمش به پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد و با صدایی ترحم آمیز گفت: «من للصبیه یا محمد؛ یا محمد من می روم تکلیف فرزندانم چه خواهد شد؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «النار؛ آتش دوزخ». (۱)

اشاره به اینکه شما مسلمانان را به قتل می رسانید و هیچ فکر فرزندان آنها نیستید اما اکنون به فکر فرزندان خود افتاده اید فرزندان که در آینده مسیر شما را طی می کنند و در صف دشمنان اسلام خواهند بود. تاریخ هم به ما می گوید که فرزندان از او پا گرفتند که منشأ شرارت بودند از جمله ولید بن عقبه بود.

منظور از «خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» به اتفاق همه شارحان نهج البلاغه و سایر علمای اسلام بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام است زیرا همان گونه که در صحیح مسلم آمده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام بیماری وفات خود برای آرامش بخشیدن به دخترش فاطمه فرمود: «يَا فَاطِمَةُ أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟». (۲) شبیه همین حدیث در صحیح بخاری جلد ۷ صفحه ۱۴۲ و در مسند احمد و مستدرک حاکم بجای این تعبیر «سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» آمده که فراگیرتر است. (۳)

اما «حماله الحطب» که در قرآن در سوره مسد به او اشاره شده به اتفاق شارحان نهج البلاغه و مفسران قرآن منظور ام جمیل همسر ابو لهب، خواهر ابو سفیان و عمه معاویه است.

از مجموع آنچه در بالا آمده به خوبی موقعیت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم و موقعیت خاندان بنی امیه و خاندان وابسته به آنها روشن می شود و امام علیه السلام با

ص: ۴۰۹

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۷.

۲-۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۳-۳. مسند احمد، ج ۳ ص ۸۰ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۶.

بیان خود که از ذیل آن استفاده می شود، مسائل زیاد دیگری نیز بوده است و روی ملاحظاتی بیان فرموده، پاسخ کوبنده ای به معاویه در برابر ادعاهایش داد.

آن گاه امام علیه السلام برای تأکید آنچه گذشت می افزاید: «بنابراین دوران اسلام ما به گوش همه رسیده و کارها و شرافت ما در عصر جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست»؛ (فَإِسْلَامُنَا قَدْ سُمِعَ، وَ جَاهِلِيَّتُنَا لَا تُدْفَعُ).

اشاره به اینکه اسلام از ما آغاز شد و نخستین مسلمانان ما بودیم و همواره مدافع اسلام و قرآن بودیم. در زمان جاهلیت نیز به نیک نامی و درست کاری و امانت در میان همه مردم معروف بودیم و همان گونه که در روایتی در حالات جعفر خواندیم که خداوند برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به سبب چهار فضیلت برجسته در زمان جاهلیت ستود به عکس بنی امیه و خاندان وابسته به آنها که معروف به حيله گری و شیطنت و فساد و خون ریزی بودند.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود از کتاب «عبریه محمد» از نویسنده معروف مصری «عقاد» نقل می کند که می گوید: بنی هاشم همواره صاحبان عقیده و فضایل اخلاقی و حسن ظاهر بودند و بنی امیه حيله گرانی بودند با ظواهر ناپسند و ما در تمام صفات، این اختلاف را بین بنی هاشم و بنی امیه می بینیم. (۱)

جالب اینکه ابن ابی الحدید در بیان این تفاوت ها بحثی طولانی در حدود یکصد صفحه در سه فصل دارد: در فصل نخست فضایل بنی هاشم را نسبت به بنی امیه (فرزندان عبد شمس) نقل می کند و در فصل دوم از اموری که بنی امیه به آن افتخار می کردند سخن می گوید و در فصل سوم از این افتخارات موهوم پاسخ می دهد. (۲)

آن گاه امام علیه السلام بعد از این دلایل قوی تاریخی به سراغ قرآن مجید می رود و با

ص: ۴۱۰

۱-۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۱.

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۸-۲۹۵.

دو آیه از آن حقایق و اولویت بنی هاشم را اثبات می کند می فرماید: «کتاب خدا آنچه را (دشمن) از ما دور ساخته و جدا کرده برای ما جمع نموده است و آن سخن خداوند متعال است که فرموده: «خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر سزاوارترند و نیز فرموده: «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و همچنین این پیامبر (که راه پر افتخار او را ادامه داد) و کسانی که به او ایمان آورده اند و خداوند، سرپرست و یاور مؤمنان است»؛ (وَ كِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَدَّ عَنَّا، وَ هُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى « وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ » (۱) وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: « إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلدِّينِ أَتْبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ »). (۲)

حضرت در تفسیر و تطبیق این آیه می افزاید: «پس ما از یک طرف به سبب قرابت و خویشاوندی (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) از دیگران سزاوارتریم و از سوی دیگر به سبب اطاعت (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله)؛ (فَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقُرَابَةِ، وَ تَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ).

در واقع، امام علیه السلام با ذکر این دو آیه تمام راهها را بر معاویه می بندد که اگر معیار در جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، قرابت با او باشد، ما از همه سزاوارتریم، چرا که نزدیک تریم و اگر معیار، آشنایی با تعلیمات و اطاعت از دستورات آن حضرت باشد ما از همه آشناتر و نسبت به آیین او مطیع تریم در حالی که خاندان بنی امیه و کسان دیگری که بر کرسی خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند هیچ یک از این دو اولویت را ندارند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر خویشاوندی به تنهایی می تواند دلیل بر صلاحیت جانشینی پیغمبر اکرم گردد. پاسخ آن است که امام علیه السلام ناظر به

ص: ۴۱۱

۱- ۱. انفال، آیه ۷۵.

۲- ۲. آل عمران آیه، ۶۸.

استدلالی است که در سقیفه بنی ساعده از سوی طرفداران خلیفه اول شد؛ آنها قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله را دلیل بر اولویت خود دانستند. امام علیه السلام می فرماید که اگر معیار این باشد ما از همه آنها اقریم.

به یقین معیار اصلی همان است که امام علیه السلام در جمله دوم گفته است و از آن تعبیر به طاعت نموده، طاعتی زاییده از علم و ایمان. کسی که نسبت به مکتب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از همه آگاه تر و ایمانش به آن بیشتر باشد، شایستگی بیشتری برای خلافت او دارد. به همین دلیل ما امیر مؤمنان علی علیه السلام را از همه شایسته تر می دانیم و از آن بالاتر اینکه خداوند به موجب شایستگی های بی نظیری که در آن حضرت بود خودش او را برگزید.

سپس امام علیه السلام به توضیح بیشتری درباره آنچه در بالا- به آن اشاره کرد پرداخته می فرماید: «آن روز که مهاجران، در سقیفه در برابر انصار (برای اثبات حقایق خود نسبت به خلافت) استدلال به قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند، بر آنها پیروز شدند اگر این دلیل پیروزی است پس حق با ماست نه با شما (چرا که ما از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تریم) و اگر دلیل دیگری دارد ادعای انصار بر جای خود باقی ست (و آنها هم در خلافت حقی دارند که آن را به عنوان منا امیر و منکم امیر مطالبه می کردند)؛ (وَ لَمَّا اخْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَجُوا (۱) عَلَيْهِمْ، فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ، وَإِنْ يَكُنْ بغيرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَى دَعْوَاهُمْ).

در واقع امام علیه السلام پاسخ ضمنی به سخنان معاویه در مورد خلیفه اول و دوم می دهد که معاویه در نامه اش آنها را به رخ کشیده بود می فرماید: نه تنها بنی امیه

ص: ۴۱۲

۱- ۱). «فلجوا» از ریشه «فلج» بر وزن «فتح» به معنای پیروزی شدن گرفته شده و «فلج» بر وزن «حرج» اسم مصدر و به معنای پیروزی است. و واژه «فلج» بر وزن «حرج» به معنای شکاف و فاصله میان دو چیز که گاه سبب زمین گیر شدن می شود نیز اطلاق شده است.

شایستگی برای خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله ندارند، زیرا نه از مهاجران بودند و نه از انصار، بلکه از طلقا یعنی همان مشرکان آزاد شده روز فتح مکه بودند. خلفای نخستین نیز به استناد سخنان خودشان شایستگی برای این کار نداشتند، زیرا از آنها شایسته تر وجود داشت. اگر معیار شایستگی -طبق استدلال آنها- قرابت باشد علی علیه السلام از همه آنها به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود؛ هم پسر عموی پیامبر و هم داماد او. اگر دیگران شاخ و برگ این شجره نبوت باشند، علی علیه السلام میوه آن درخت بود و همچنین امامان اهل بیت علیهم السلام.

مجدداً تکرار می کنیم که این استدلال در واقع استدلال به مسلمات خصم است که در منطق از آن به عنوان استدلالات جدلی تعبیر می کنند؛ یعنی آنچه را او مسلم داشته از او می گیرند و به او باز می گردانند و خلع سلاحش می کنند.

نکته ها

۱- داستان پر غوغای سقیفه

امام علیه السلام در این بخش از نامه به داستان پرماجرایی سقیفه بنی ساعده که برای انتخاب خلیفه بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل شد اشاره فرموده است. ما داستان سقیفه را با ذکر قسمتهای حساس تاریخی به استناد منابع معتبر در ذیل خطبه ۶۷ تحت عنوان «مسأله خلافت و داستان سقیفه بنی ساعده» به طور مشروح آوردیم و از این توطئه عجیب پرده برداشتیم. در اینجا چند نکته را اضافه می کنیم:

نخست اینکه طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در کامل تصریح کرده اند که جمعیت انصار که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند یا گروهی از آنها در برابر پیشنهاد عمر نسبت برای بیعت با ابوبکر گفتند: «لَمَّا تُبَايَعُ إِلَّا عَلِيٌّ؛ ما تنها با علی بیعت می کنیم» (این در حالی بود که علی علیه السلام و بنی هاشم و از جمله زبیر

و همچنین گروه دیگری از مهاجران در سقیفه حاضر نبودند). طبری بعد از ذکر این مطلب می گوید: بعد از این جریان عمر به سراغ منزل علی علیه السلام آمد و در آنجا طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران حضور داشتند، گفت: «وَاللَّهِ لَنُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ به خدا سوگند این خانه را با شما آتش می زنیم یا بیرون آید و بیعت کنید». (۱)

و از جمله کسانی که با عمر در این حمله به خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام همراه بودند، اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم بودند. (۲)

دیگر اینکه جمعی از انصار که در بیعت با ابوبکر پیشقدم شدند هر کدام بعداً به مقامی رسیدند از جمله بشیر بن سعد بود که جزو مشاوران عالی خلیفه شد و دیگر اسید بن حضیر که سرپرست نیروی انتظامی مدینه شد سوم سلمه بن اسلم بود که به مقام معاونت اسید رسید. (۳)

۲- فضایل بنی هاشم در عصر جاهلیت و اسلام

گفته شد که ابن ابی الحدید در ذیل این نامه بحث بسیار مشروحی (حدود یکصد صفحه) درباره فضایل بنی هاشم و مقایسه آن با نقاط ضعف و منفی بنی عبد شمس (عبد شمس پدر امیه بود) ذکر می کند.

از جمله اینکه بنی هاشم شهیدان بزرگواری همچون علی علیه السلام و حمزه و جعفر به اسلام تقدیم کردند در حالی که بنی امیه دلقک هایی همچون حکم بن ابی العاص داشتند که معروف است گاه راه رفتن پیامبر را تقلید می کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دید و او را نفرین کرد. بعد از آن هرگز نمی توانست به طور صاف و مستقیم راه برود.

ص: ۴۱۴

۱- ۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ (حوادث سنه ۱۱).

۲- ۲). سفینه البحار، ماده اسد.

۳- ۳). به کتاب الامامه والسیاسه، ص ۹ به بعد مراجعه شود.

دیگر اینکه یکی از پیمان‌های افتخارآمیز در عصر جاهلیت «حلف الفضول» بود پیمانی که برای حمایت از ضعیفان و دفاع از مظلومان بسته شده بود. در این پیمان، بنی هاشم و اقوامی از قبایل عرب شرکت داشتند ولی احدی از بنی عبد شمس در آن شرکت نداشتند.

دیگر اینکه بنی امیه در زمان جاهلیت کارهایی مرتکب شدند که احدی از عرب مرتکب آن نمی شد؛ از جمله اینکه امیه یکی از همسرانش را در حیات خودش به همسری فرزندش ابو عمرو در آورد. در حالی که دامان بنی هاشم از این گونه آلودگی‌ها پاک بود.

نیز عبدالمطلب که از بزرگان بنی هاشم بود فضایل بی نظیری داشت؛ او زمزم را حفر کرد و راه اسماعیل و هاجر را ادامه داد؛ برای خون انسان اهمّیت فوق العاده ای قائل شد و دیه آن را یک صد شتر قرار داد که اسلام آمد و آن را نیز امضا کرد؛ به هنگام هجوم لشکر فیل (لشکر ابرهه) به مکه، قریش عموماً از مکه فرار کردند؛ ولی عبدالمطلب که در آن زمان جوانی بود گفت: «وَاللّٰهِ لَا اَخْرُجُ مِنْ حَرَمِ اللّٰهِ؛ به خدا سوگند من از حرم خداوند بیرون نمی روم» و فضایل فراوان دیگر.

برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۵ صفحه ۱۹۸ تا ۲۹۵ مراجعه کنید. البته در ضمن این صفحات به بعضی از مفاخر که متملقان و چاپلوسان برای بنی امیه شمرده اند اشاره می کند و آنها را پاسخ می گوید.

وَزَعَمْتَ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، وَ عَلَى كُلِّهِمْ بَغِيْتُ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجَنَائِبُ عَلَيْكَ، فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ.

وَ تِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرَةٌ عَنْكَ عَارُهَا

وَ قُلْتَ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمُخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُ؛ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ! وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ عَضَاضِهِ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مِمَّا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ، وَ لَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ! وَ هِذِهِ حُجَّتِي إِلَى غَيْرِكَ فَصِيدُهَا، وَ لِكِنِّي أَطَلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ مِنْ ذِكْرِهَا.

ترجمه

تو چنین پنداشتی که من نسبت به خلفای پیشین حسد ورزیدم و بر آنها ستم کردم اگر این گونه باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم (و ابدا به تو مربوط نیست به گفته شاعر: «این عیبی است (اگر عیب باشد) که گرد عار آن بر تو نمی نشیند.» تو گفته ای که مرا همچون شتر افسار زده ای می کشیدند تا بیعت کنم به خدا سوگند خواسته ای مذمت کنی ولی (ناخود آگاه) مدح و ثنا گفته ای و خواسته ای رسوا کنی ولی خودت رسوا شده ای. این امر برای یک مسلمان عیب نیست که مظلوم واقع شود ما دام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند. این دلیل و حجت من است در برابر غیر تو و من به همین مقدار که بیان آن پیش آمد برای تو اشاره کردم.

این امور به تو مربوط نیست

امام علیه السلام در این بخش از نامه، یکی دیگر از سخنان ناموزون معاویه را می آورد که او در نامه اش به امام علیه السلام صریحاً گفته بود: «تو به ابو بکر حسد ورزیدی و از بیعتش سر باز زدی و نسبت به عمر نیز حسادت داشتی و از همه بیشتر به عثمان حسد داشتی و زشتی های کار او را برملا ساختی و در فهم و دین و روش و عقل او تردید کردی...».

امام علیه السلام می فرماید: «تو چنین پنداشتی که من نسبت به خلفای پیشین حسد ورزیدم و بر آنها ستم کردم اگر این گونه باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم (و ابداً به تو مربوط نیست به گفته شاعر): «این عیبی است (اگر عیب باشد) که گرد عار آن بر تو نمی نشیند»؛ (وَ زَعَمْتَ أَنِّي لِكُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ، عَلَيَّ كُلِّهِمْ بَغِيْتُ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَيْسَتْ الْجَنَائِبُ عَلَيْكَ، فَيَكُونُ الْعُذْرُ إِلَيْكَ

وَ تِلْكَ شَكَاةٌ (۱) ظَاهِرٌ (۲) عَنْكَ عَارُهَا

).

به این ترتیب، امام علیه السلام معاویه را از ورود در این صحنه کنار می زند و آن را نوعی فضولی در کار دیگران می شمرد و می گوید: اگر من مشکلی با خلفا داشته ام باید آنها یا فرزندان آنها مدعی شوند؛ اما تو که از طلقا هستی و در آخرین مرحله از روی ناچاری در فتح مکه اسلام را پذیرا شدی، حق نداری در این موضوع وارد شوی.

آن مصرع از شعر که امام در این کلامش به آن استناد فرموده از (ابو ذویب هزلی) است مردی که دوران جاهلیت اسلام را درک کرد و هنگام رحلت پیغمبر

ص: ۴۱۸

۱- ۱). «شکاه» و «شکو» و «شکاء» و «شکوی» در اصل به معنای بیماری است و سپس بر هر گونه عیب و نقص اطلاق شده است و شکایت به معنای اظهار ناراحتی و تظلم آمده است.

۲- ۲). واژه «ظاهر» هنگامی که با عن متعدی بشود به معنای زایل شدن و برطرف گردیدن است و جمله «ظاهر عنک عارها» مفهومی است که عیب و عار آن بر تو نیست.

اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و مسلمان شد و در ردیف مسلمانان ظاهر الصلاح در آمد و مصرع اول این شعر چنین است:

و عیثها الواشون انی احبها

سعایت کنندگان دوست مرا سرزنش کردند که من او را دوست دارم؛ ولی این عیبی است (اگر عیب باشد) که ننگ عارش از تو دور است.

این شعر به صورت ضرب المثلی در آمده برای کسی که امری را بد می شمرد در حالی که ربطی به او ندارد.

تعبیر به «رَعَمَتْ» مفهومی است که اولاً- نسبتی را که درباره من به عنوان حسد می دهی دروغ است، به خصوص اینکه مرا در سخت شریک قتل عثمان پنداشتی در حالی که من مردم را از کشتن او نهی می کردم و ثانیاً به فرض که این نسبت درست باشد ارتباطی به تو ندارد.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به پاسخ بخش دیگری از نامه معاویه می پردازد و می فرماید: «تو گفته ای که مرا همچون شتر افسار شده ای می کشیدند تا بیعت کنم به خدا سوگند خواسته ای مذمت کنی ولی (ناخود آگاه) مدح و ثنا گفته ای و خواسته ای رسوا کنی ولی خودت رسوا شده ای»؛ (وَقُلْتَ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ (۱) حَتَّى أَبَايَعُ؛ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ!).

اشاره به اینکه تو اولاً اعتراف کرده ای که من مظلوم واقع شده ام و دیگران به من ستم کرده اند، این مدح من مظلوم است و نکوهش ظالمان. ثانیاً ثابت کرده ای خلافت به اجماع صحابه نبود؛ در حالی که تو مدافع چنان خلافتی هستی و

ص: ۴۱۹

۱- ۱). «المخشوش» در اصل به شتری می گویند که بینی آن را سوراخ کرده و طناب یا چوبی که متصل به طنابی است در آن قرار داده اند و هنگامی که آن طناب را بکشند، حیوان به هر سو که مایل باشند می رود زیرا در مقابل درد آن نمی تواند مقاومت کند.

گفته ای خلیفه اول از همه در پیشگاه خدا برتر و والاتر بود چگونه ممکن است چنین باشد در حالی که چنین ستمی با نخستین مسلمان و نزدیک ترین فرد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آگاهترین و داناترین آنها بنماید؟ این تناقض گویی تو دلیل بر رسوایی توست.

آن گاه در شرح این سخن می افزاید: «این امر برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند»؛ (وَمَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاظِهِ (۱) فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ، وَلَا مُرْتَابًا يَتَّقِينَهُ!).

آری نیکان و پاکان در طول تاریخ بر اثر حق گویی و حق جویی و عدم تسلیم در برابر خواسته های ظالمان، مورد ظلم و ستم قرار گرفته اند، این افتخار آنها بوده و هست.

اشاره به اینکه اگر چنین مظلومیتی عیب باشد باید بگویی در جنگ احد که پیشانی و دندان پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله حامیان پدرت شکست و پهلوی حمزه که به وسیله مادرت شکافته شد و جگرش را بیرون کشید و به دهان گذارد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حمزه در خور مذمت و پدرت و مشرکان مکه و مادرت هند شایسته مدح و تقدیرند.

آیا هیچ عاقلی چنین سخنی را می پذیرد؟ و اگر به گذشته تاریخ باز گردیم پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و یحیی و زکریا و حضرت مسیح علیهم السلام و غیر آنها را می بینیم که در راه حق طلبی مورد ستم و ظلم قرار گرفتند.

امام علیه السلام در پایان این فراز از نامه می فرماید: «این دلیل و حجت من است در برابر غیر تو و من به همین مقدار که بیان آن پیش آمد برای تو ذکر کردم»؛ (وَهَذِهِ

ص: ۴۲۰

۱- ۱). «غضاظه» به معنای نقصان و عیب است و از ریشه «غض» به معنای کوتاه کردن و پایین انداختن و ناقص نمودن گرفته شده.

حُجَّتِي إِلَىٰ غَيْرِكَ قَصْدُهَا، وَ لَكِنِّي أَطَلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ (۱) مِنْ ذِكْرِهَا).

اشاره به اینکه مخاطب واقعی من در این سخن خلفایی هستند که مرا به زور به بیعت خودشان مجبور ساختند ولی چون تو، این مسأله را مطرح کردی به مقداری که لازم بود گوشزد کردم.

ص: ۴۲۱

۱- ۱). «سنح» از ریشه «سنوح» بر وزن «فتوح» به معنای به خاطر آمدن است.

ثُمَّ ذَكَرْتَ مِا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرِ عُثْمَانَ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَيْدِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ، فَأَيْنَا كَانَ أَعْيَدِي لَهُ، وَ أَهْيَدِي إِلَي مَقَاتِلِهِ! أَمْ مَنْ
 يَدَلُّ لَهُ نُصِيرَتَهُ فَاسِي تَقَعْدَهُ اسْتِكْفَهُ، أَمْ مَنْ اسْتَنْصِرَهُ فَتَرَاحِي عَنْهُ وَ بَثَّ الْمُنُونَ إِلَيْهِ، حَيْثِي أَتَى قَدْرُهُ عَلَيْهِ. كَلَّا اللَّهُ لَ «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ
 الْمُعْوِقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ إِخْوَانِهِمْ هَلَمَّ إِلَيْنَا وَ لَمَّا يَأْتُونَ الْبُؤْسَ إِلَّا قَلِيلًا». وَ مَا كُنْتُ لِأَعْتِيدَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْتَقِمَ عَلَيْهِ أَخِي دَاثًا؛ فَإِنْ
 كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَ هِدَايَتِي لَهُ؛ فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ.

وَ قَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّ الْمُتَنَصِّحُ

وَ مَا أَرَدْتُ «إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ».

ترجمه

سپس تو وضع مرا در برابر عثمان یادآور شدی (و مرا بر ترک یاری او سرزنش کردی) حق توست که با این گفتار (نادرست) از خویشاوندت دفاع کنی؛ ولی کدام یک از ما دشمنیش نسبت به او بیشتر بود و راه را برای کشتنش هموار ساخت؟ آیا کسی که آماده یاری او بود؛ ولی (او یاریش را نپذیرفت) و از او خواست که بر جای خود بنشیند و دست از این کار بکشد و یا کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تأخیر کرد و مرگ را به سوی او فرستاد تا زندگانش به سر آمد؟ هرگز چنین نیست که تو می گویی (و همه کسانی که در جریان قتل عثمان حضور داشتند این حقیقت را به خوبی می دانند). به خدا سوگند (به شهادت قرآن مجید) «خداوند کسانی که مردم را (از جنگ) باز

می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: «به سوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید)» به خوبی می شناسد؛ و آنها (مردمی ضعیف اند و) جز اندکی پیکار نمی کنند».

ولی هرگز سزاوار نبود که من از این موضوع عذرخواهی کنم که بر عثمان به سبب بدعت هایی که (در تقسیم بیت المال و مناصب کشور اسلامی در میان ناهلان) گذارده بود عیب گرفتم و او را به علت (این کارها) سرزنش نمودم اگر گناه من ارشاد و هدایت او باشد (هیچ مانعی ندارد و اگر به این کار ملامت شوم افتخار می کنم) چه بسیار کسانی که ملامت می شوند و بی گناهند (و به گفته شاعر) گاه شخص ناصح و خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می کند متهم می شود. «من جز اصلاح- تا آنجا که توانایی دارم هدفی نداشته و ندارم- و توفیق من (در این کار)، جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می گردم».

شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان

مقصران اصلی در قتل عثمان

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به پاسخ یکی دیگر از ایرادات یا صحیح تر سفسطه های معاویه پرداخته می فرماید: «تو وضع مرا در برابر عثمان یادآور شدی (و مرا بر ترک یاری او سرزنش کردی) حق توست که با این گفتار (نادرست) از خویشاوندت دفاع کنی؛ ولی کدام یک از ما دشمنیش نسبت به او بیشتر بود و راه را برای کشتنش هموار ساخت؟ آیا کسی که آماده یاری او بود ولی (او یاریش را نپذیرفت) و از او خواست که بر جای خود بنشیند و دست از این کار بکشد و یا کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تأخیر کرد و مرگ را به سوی او فرستاد تا زندگانش به سر آمد؟»
(ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَ أَمْرٍ

عُثْمَانُ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ، فَأَيْنَا كَانَ أَعْدَى (۱) لَهُ، وَ أَهْدَى إِلَيَّ مَقَاتِلَهُ (۲) ! أَمْ مِنْ بَدَلٍ لَهُ نُصْرَتُهُ فَاسْتَقْعَدَهُ (۳) وَ اسْتَكَفَّهُ، أَمْ مِنْ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَخَى عَنْهُ وَ بَثَّ الْمُنُونَ (۴) إِلَيْهِ، حَتَّى أَتَى قَدْرَهُ عَلَيْهِ).

تاریخ اسلام گواهی می دهد که نسبتی را که معاویه به علی علیه السلام داد که در خون عثمان شرکت داشته و یا دفاع لازم را از او نکرده نسبت دروغی بود که برای فریب مردم ساخته بود و در همین راه از پیراهن خونین عثمان برای برانگیختن توده های ناآگاه بر ضد علی علیه السلام بهره گرفت در حالی که امام علیه السلام کراراً به عثمان نصیحت کرده بود که اشتباهات خود را اصلاح کند، بیت المال را در میان بنی امیه و اطرافیانش تقسیم ننماید و مقامات مهم اسلامی را به دست آنها نسپارد و به درد دل مردم گوش فرا دهد که متأسفانه عثمان هرگز نپذیرفت. علی علیه السلام به هنگام هجوم توده های خشمگین مردم به خانه عثمان فرزندان خود را برای دفاع از او فرستاد.

در حالی که معاویه قدمی برای حمایت از عثمان بر نداشت با اینکه عثمان به او نامه نوشته بود و از او خواسته بود که با لشگری از شامیان به دفاع از او برخیزد.

جالب است بشنوید هنگامی که معاویه بر مسند خلافت نشست، روزی به ابو الطفیل صحابی معروف گفت: تو از قاتلان عثمان نبودی؟ ابو الطفیل گفت: نه

ص: ۴۲۵

۱- ۱). «اعدی» به معنای دشمن تر از ریشه عداوت گرفته شده است.

۲- ۲). «مقاتل» جمع «مقتل» به معنی محل قتل یا موضعی از بدن که آسیب رساندن به آن سبب قتل انسان می شود.

۳- ۳). «فاستقعد» از مجموع قراین این جمله استفاده می شود که ضمیر فاعلی به عثمان برمی گردد و ضمیر مفعولی به امام علیه السلام یعنی عثمان نصرت امام علیه السلام را نپذیرفت و از آن حضرت خواست که در جای خود بنشیند و دست از یاریش بردارد؛ ولی بعضی به عکس معنا کرده اند و گفته اند: امام علیه السلام از عثمان خواست که بر جای خود بنشیند و به مطالبات مردم پاسخ گوید. این معنا بعید به نظر می رسد و اگر روی فای تفریع در «فاستقعد» دقت شود ترجیح معنای اول واضح می گردد.

۴- ۴). «بث» در اصل به معنای پراکنده ساختن است و «منون» به معنای مرگ، بنابراین «بث المنون» یعنی عوامل مرگ را فراهم ساخت.

ولی او رایاری هم نکردم. معاویه گفت: چرا یاری نکردی؟ ابوالطفیل گفت: هیچ یک از مهاجران و انصار او را یاری نکردند معاویه گفت: بر همه آنها واجب بود که عثمان را یاری کنند. ابوالطفیل گفت: تو با این لشگری که در شام داشتی چرا نیامدی تا او را یاری کنی معاویه گفت: همین که من امروز خون خواهی او می کنم یاری اوست ابو الطفیل خندید و گفت: کار تو و عثمان همانند چیزی است که شاعر می گوید:

لَا أَلْفَيْتَكَ بَعْدَ الْمَوْتِ تَنْدُبُنِي وَ فِي حَيَاتِي مَا زَوَّدْتَنِي زَادِي

تو در حیات من هیچ خدمتی به من نکردی ولی بعد از مرگم می خواهی بر من گریه کنی. (۱)

آن گاه امام علیه السلام به عنوان تأکید و توضیح آنچه در جمله های قبل آمد مبنی بر اینکه معاویه به دعوت عثمان برای یاریش هرگز گوش نداد و حالا دیگران را سرزنش می کند می فرماید: «هرگز چنین نیست که تو می گویی (و همه کسانی که در ماجرای عثمان حضور داشتند این حقیقت را به خوبی می دانند) به خدا سوگند (به شهادت قرآن مجید) «خداوند کسانی که مردم را (از جنگ) باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: «به سوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید) به خوبی می شناسد»؛ (كَلَّا وَاللَّهِ لَ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ ۲ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا)». (۲)

می دانیم این آیه درباره دو گروه از منافقان است: گروهی که رسماً در میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری نمودند و گروه دیگری که به برادران مسلمانان می گفتند: به سوی ما بیایید و دست از این

ص: ۴۲۶

۱-۱. الامامه والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲-۳. احزاب، آیه ۱۸.

پیکار خطرناک بردارید. آنها اهل جهاد و پیکار با دشمن نبودند و جز به مقدار کمی آن هم از روی ریا یا اکراه در جهاد شرکت نمی کردند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه مزبور اشاره به دو گروه نباشد، بلکه وضع یک گروه را در دو حالت بیان می کند و اشاره به آن دسته از منافقان است که وقتی در میان مجاهدان بوده اند آنها را از جنگ باز می داشتند و هنگامی که به کنار می رفتند دیگران را به سوی خود دعوت می نمودند.

به هر حال استفاده امام علیه السلام از این آیه شریفه اشاره به این دارد که اگر تو (معاویه) در برابر مردم در مورد جریان قتل عثمان پرده پوشی کنی، از خدا مخفی نمی ماند که وی از تو یاری طلبید و هرگز به سراغش نیامدی (و از قتل او خوشحال شدی) شاید خلافت به تو برسد.

البته معاویه که یک سیاست باز حرفه ای بود می دانست هنگامی که مهاجران و انصار در برابر شورش مردم بر ضد عثمان سکوت کرده و کمتر کسی از او دفاع می کند، چنانچه به میدان بیاید و به دفاع از عثمان پردازد، مقابل مهاجران و انصار قرار گرفته است و این معنا برای او در آینده گران تمام می شود به همین دلیل اعتنایی به دعوت عثمان برای یاری نکرد، هر چند به حسب ظاهر با او هم پیمان بود.

در اینجا سؤالی پیش می آید که آیه شریفه فوق (آیه ۱۸ سوره احزاب) که درباره موضع گیری منافقان در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گوید ممکن است مدح ضمنی برای عثمان محسوب شود، چون در اینجا او به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تشبیه شده است.

ولی جمله های بعد نشان می دهد که این تشبیه فقط ناظر به تشبیه معاویه به منافقان بوده و به بیان دیگر تشبیه در یک جهت است، زیرا امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «ولی هرگز سزاوار نبود که من از این موضوع عذرخواهی کنم

که بر عثمان به سبب بدعت‌هایی که (در مورد تقسیم بیت المال و پست‌های کشور اسلامی در میان ناهلان) گذارده بود، عیب بگیریم و او را به خاطر (این کارها) سرزنش نمایم. اگر گناه من ارشاد و هدایت او باشد (هیچ مانعی ندارد و اگر به این کار ملامت شوم افتخار می‌کنم) چه بسیار کسانی که ملامت می‌شوند و بی‌گناهند (و به گفته شاعر) گاه شخص ناصح و خیرخواه از بس اصرار در نصیحت می‌کند متهم می‌شود؛ (وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَدِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْتَقِمُ (۱) عَلَيْهِ أَحْدَانًا (۲)؛ فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَ هِدَايَتِي لَهُ، فَزُبَّ مَلُومٌ لَا ذَنْبَ لَهُ. وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّ (۳) الْمُتَنَصِّحُ). (۴)

امام علیه السلام در پایان این سخن می‌فرماید: «من جز اصلاح- تا آنجا که توانایی دارم، هدفی نداشته و ندارم- و توفیق من (در این کار)، جز به (یاری) خدا نیست. تنها بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می‌گردم؛ (وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُتِيْبُ). (۵)

بی‌شک، امام علیه السلام از معدود کسانی بود که از ریختن خون عثمان ممانعت می‌کرد و فرزندان خود (امام حسن و امام حسین علیهما السلام را) به دفاع از او تشویق می‌کرد. (۶)

در تاریخ ابن عساکر آمده است هنگامی که عثمان در محاصره شدید قرار گرفت پیکی به سوی معاویه فرستاد که فوراً با لشکری برای یاری من از شام

ص: ۴۲۸

۱- ۱). «انقم» از ریشه «نقم» بر وزن «قلم» در اصل به معنای انکار کردن چیزی است. سپس به معنای انتقام گرفتن و خرده گرفتن آمده و در اینجا به همین معناست.

۲- ۲). «احداث» جمع «حدث» بر وزن «عبث» به معنای هر چیز تازه و نیز به معنای بدعت آمده است و در اینجا به همین معناست.

۳- ۳). «الظن» به معنای تهمت است از ریشه ظنّ به معنای گمان بد گرفته شده است.

۴- ۴). «المتنصح» به معنای فرد خیرخواه و بسیار نصیحت کننده است.

۵- ۵). هود، آیه ۸۸.

۶- ۶). الامامه والسياسة، ج ۱، ص ۵۹ و تاریخ مدینه دمشق، ج ص ۳۹، ۴۱۸.

حرکت کن. معاویه همراه با دو نفر دیگر سوار بر شتران تندرو شدند و خود را به مدینه رساندند. وی چون بر عثمان وارد شد؛ عثمان سؤال کرد لشکری با خود آورده ای؟ گفت: نه، پرسید: چرا؟ گفت: برای اینکه ترسیدم اگر لشکر شام در این امر دخالت کنند مردم تو را زودتر به قتل رسانند؛ ولی شتران تندرو با خود آوردم تا سه روزه تو را به شام برساند. عثمان خشمگین شد و به معاویه بدگفت و پیشنهاد او را غلط شمرد و معاویه از نزد عثمان خارج شد و به سوی شام بازگشت. (۱)

در تاریخ طبری در حوادث سال ۳۵ هجری آمده است که شورشیان عثمان را در محاصره شدیدی قرار دادند و همه چیز حتی آب را از او قطع کردند «و قد کان یدخل بالشیء مما یرید؛ علی علیه السلام نیازهای او را برطرف می کرد». (۲)

نیز در همین کتاب، طبری می نویسد: هنگامی که شورشیان آب و غذا را بر عثمان قطع کردند، علی علیه السلام شدیداً ناراحت شد و گفت: ای مردم این کاری که شما انجام می دهید نه شیبه کار مسلمانان است و نه کافران، آب و غذا را از او قطع نکنید. روم و فارس حتی با اسیران خود چنین نمی کردند چرا و به چه عنوان او را در محاصره قرار داده و قتلش را حلال می شمرد؟ (۳)

طبری در ادامه این سخن می افزاید: هنگامی که جمعیت به در خانه عثمان حمله بردند، امام حسن علیه السلام و بعضی دیگر از فرزندان صحابه آنها را نهی کردند. (۴)

ولی از آنجا که امام علیه السلام پیش از این حادثه بارها از عثمان در برابر کارهای ناروایش انتقاد می کرد و کراراً او را نصیحت و ارشاد می فرمود که دست از این اعمال بردارد و در برابر مردم حاضر شود، درد دل مردم را بشنود و به خواسته های حق آنها پاسخ گوید. این امور بهانه ای به دست معاویه و امثال او داد

ص: ۴۲۹

۱-۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۳۳۷.

۲-۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۱۶ تا ۴۱۸.

۳-۳. همان مدرک.

۴-۴. همان مدرک.

که تو مردم را بر ضد عثمان به شورش واداشتی. امام علیه السلام می فرماید: اگر ارشاد و نصیحت که مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر است گناه محسوب می شود من به این گناه اعتراف می کنم ولی هیچ مسلمان با ایمانی چنین کاری را گناه نمی داند، بلکه از فرایض مسلم اسلام می شمرد.

لازم به یادآوری است که جمله «رب ملوم لا ذنب له؛ چه بسیار کسانی که ملامت می شوند و گناهی ندارند» یکی از ضرب المثل های عرب است و گفته اند:

نخستین کسی که این جمله را گفته است «اکثم بن صیفی» بوده است.

جمله «وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنَّ الْمُتَنَصِّحُ

؛ گاهی کسی که بسیار در نصیحت اصرار دارد متهم می شود» مصرع دومی است از یک شعر که مصرع اولش «و کم سقت

فی آثار کم من نصیحه

؛ چقدر درباره کارهای شما پند و نصیحت کردم» و گفته اند این شعر از شاعری است به نام الریاشی. (۱)

ص: ۴۳۰

وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلَا لِصَحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارِ! مَتَى أَلْفَيْتَ بَيْنِي عَبْدَ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ
وَبِالسَّيْفِ مُخَوِّفِينَ

فَلَبَّثْتُ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلُ

فَسَ يَطْلُبُكَ مَنِ تَطْلُبُ، وَ يَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَشْتَبِعُ، وَ أَنَا مُرْقِلٌ نَخِرُوكَ فِي جَحْفَلٍ مِّنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ التَّابِعِينَ لَهُمْ
بِإِحْسَانٍ، شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ، سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ، مُتَسَرِّبِلِينَ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ؛ أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ، وَ قَدْ صَحِبْتَهُمْ ذُرِّيَّةَ بَدْرِيَّةٍ، وَ سُيُوفَ
هَاشِمِيَّةٍ، قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَ خَالِكَ وَ جَدِّكَ وَ أَهْلِكَ «وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ».

تو (در نامه خود) گفته ای که نزد تو برای من و یارانم جز شمشیر چیزی نیست (و مرا به جنگ تهدید کردی) به راستی بعد از
گریه مرت به خنده آوردی! چه زمان یاد داری که فرزندان عبد المطلب به دشمن پشت کرده باشند و از شمشیر بترسند (و به
گفته شاعر): «پس کمی صبر کن که حریت به میدان می آید»، آری به زودی آن کس که او را دنبال می کنی به تعقیب تو بر
می خیزد و آنچه را از آن فرار می کنی در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان
به سرعت به سوی تو خواهم آمد، لشکری که جمعیتشان به هم فشرده است و به هنگام حرکت غبارشان آسمان را تیره و تار
می کند، آنها لباس شهادت در تن دارند و بهترین ملاقات برای آنها ملاقات با

پروردگارشان است و همراه آنها لشکری از فرزندان بدرند با شمشیرهای هاشمی که می دانی لبه تیز آنها با پیکر برادر و دایی و جد و خاندانت چه کرد» و آن (مجازات) از سایر ستمکاران دور نیست».

شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می کنی

مرا به جنگ تهدید می کنی

امام علیه السلام در این بخش از نامه که آخرین بخش آن است به یکی دیگر از تعبیراتی که در نامه معاویه آمده بود اشاره می کند که همان تهدید به جنگ است، می فرماید: «و (در نامه خود) گفته ای که نزد تو برای من و یارانم جز شمشیر چیزی نیست (و مرا به جنگ تهدید کردی) به راستی بعد از گریه مرا به خنده درآوردی. چه زمان یاد داری که فرزندان عبدالمطلب به دشمن پشت کرده باشند و از شمشیر بترسند (و به گفته شاعر): (پس کمی صبر کن که حریفت به میدان می آید)؛ (وَ ذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَ لِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارِ (۱) مَتَى الْفَيْتِ (۲) بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ (۳)، وَ بِالسَّيْفِ مُخَوِّفِينَ، فَ بُئْتُ قَلِيلًا يَلْحَقِ الْهَيْجَا (۴) حَمَلُ

).

جمله «لَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارِ» ضرب المثلی است برای کسی که در ضمن بیان پاره ای از مطالب جدی ناگهان سخنی بی اساس و بی پایه می گوید و منظور امام علیه السلام این است که تهدید به جنگ در برابر علی علیه السلام و بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب خنده آور است؛ آنها مرد میدان و فرزند شمشیر و پیشروان جهادند و

ص: ۴۳۲

۱-۱). «استعبار» از ریشه «عبر» بر وزن «ابر» به معنی اشک ریختن است.

۲-۲). «الفیت» از ریشه «الفاء» به معنای یافتن ناگهانی است.

۳-۳). «ناکلین» جمع «ناکل» به معنای انسان ضعیف و ترسویی است که از کار عقب نشینی می کند. از ریشه «نکول» به معنای ترس و عقب نشینی گرفته شده است.

۴-۴). «هیجاء» به معنای جنگ است، چون انسان را به هیجان وا میدارد.

شما شکست خوردگان بدر و احزاب و فتح مکه و به شهادت تاریخ اسلام افرادی ضعیف و ناتوان هستید. آیا تهدید شما نسبت به ما خنده آور نیست؟

گفتمی است جمله «لَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ» بر این نکته تکیه دارد که اگر کسی را در حال عادی بخندانند چندان مهم نیست؛ اما اگر شخصی مشغول گریستن باشد، سخنی بگویند که او بخندد معلوم می شود که آن سخن فوق العاده خنده آور است.

جمله «لَبِثَ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَاءُ حَمَلًا»

مصراع بعدش چنین است «ما احسن

الموت اذ الموت نزل»

این شعر در میان عرب به شکل ضرب المثلی در آمده و اصل آن چنین بود که در یکی از جنگ های عصر جاهلیت شترهای مردی از قبیله «قشیر» به نام حمل بن بدر به غارت برده شد. او که مرد شجاعی بود رفت و بر راهزنان شبیخون زد و شتران خود را گرفت و این شعر را سرود که ترجمه اش این است: کمی صبر کن حَمَل به میدان می آید و چه زیبا ست مرگ (در مسیر دفاع از شرف خویش) هنگامی که به سراغ انسان می آید.

امام علیه السلام در ادامه این سخن، معاویه را با عباراتی بسیار کوبنده و فصیح و بلیغ به طور جدی تهدید می کند و می فرماید: «پس به زودی آن کس که او را دنبال می کنی به تعقیب تو بر خواهد خواست و آنچه را از آن فرار می کنی در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان به سرعت به سوی تو خواهم آمد»؛ (فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ، وَ يَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَشْتَبِعُهُ، وَ أَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي جِحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ).

اشاره به اینکه جنگ جویانی که با من همکاری می کنند امتحان خود را در غزوات اسلامی داده اند. آنها از سه گروه تشکیل شده اند مهاجران و انصار و نسلی که بعد از آنها به وجود آمدند و در طریق آنها گام نهاده اند؛ ولی کسانی که با

تو همراهی می کنند همان شکست خوردگان غزوات اسلامی و فرزندان آنها و رسوبات دوران جاهلیتند.

جمله «مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ» بر گرفته از این آیه شریفه است: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱).

آن گاه امام علیه السلام نیروهای خود را در چند جمله معرفی می کند:

نخست می فرماید: «لشکری که جمعیتشان شدید و به هم فشرده است»؛ (شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ).

سپس می فرماید: «و به هنگام حرکت غبارشان آسمان را تیره و تاریک می کند»؛ (سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ). (۲)

در سومین معرفی می افزاید: «آنها لباس شهادت در تن دارند و بهترین ملاقات برای آنها ملاقات با پروردگارشان است»؛ (مُتَسَرِّبِلِينَ (۳) سَرَابِيلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ اللَّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ).

در چهارمین وصف می فرماید: «و همراه آنها لشکری از فرزندان بدرند با شمشیرهای هاشمی که می دانی لبه تیز آنها با پیکر برادر و دایی و جد و خاندانت چه کرد و آن (مجازات) از ستمکاران دور نیست»؛ (وَ قَدْ صَدَّ حَبْتُهُمْ ذُرِّيَّةً بِدْرِيَّةٍ سُوْفٌ هَاشِمِيَّةٌ، قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا (۴) فِي أُخْيِكَ وَ خَالِكَ وَ جَدِّكَ وَ أَهْلِكَ «وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ»).

ص: ۴۳۴

۱-۱. توبه، آیه ۱۰۰.

۲-۲. «قتام» به معنای غبار است.

۳-۳. «متسربلین» در اصل از سربال به معنای پیراهن گرفته شده و متسربل به کسی می گویند که پیراهنی در بر کند و در اینجا امام علیه السلام شهادت را تشبیه به پیراهنی کرده است که جنگجویان از لشکرش آن را در تن پوشیده اند؛ پیراهنی است زینتی و زیبا.

۴-۴. «نصال» جمع «نصل» بر وزن «نسل» به معنای پیکان تیر یا لبه شمشیر است.

امام علیه السلام تمام گفتنی‌ها را در بیان این چهار وصف آورده است؛ از یک سو ایمان آنها به خدا و عشقشان به شهادت و لقای پروردگار که مهم‌ترین انگیزه جهاد است و دیگر سابقه درخشان آنها، همچون شرکت در جنگ بدر و در هم کوبیدن دشمن با شمشیرهای هاشمی و اضافه بر اینها عدد بی‌شمار و انبوه؛ و به حق که تعبیرات امام علیه السلام در این نامه فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و گویاترین و کوبنده‌ترین تعبیرات است.

تعبیر به «مرفل» که دلالت بر سرعت دارد و «جحفل» که به لشکر عظیمی اطلاق می‌شود که سواران بسیاری در آن حضور دارند و تعبیر به «سَاطِعٌ قَتَاْمُهُمْ»؛ غبار آنها در آسمان پراکنده است» همه اشاره به این دارد که این لشکر با انگیزه تمام به سرعت به سوی میدان جهاد می‌رود؛ نه تردیدی در نیاتشان است و نه شکی در هدف دارند؛ بلکه با قاطعیت گام به میدان جهاد نهاده‌اند و عاشق شهادت در راه خدا هستند.

تعبیر به «ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ» مفهومی است که آنها فرزندان جنگ بدرند گویی در آن میدان پرورش یافته‌اند. با توجه به اینکه در لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام شمار زیادی از جنگجویان بدر بودند، این تعبیر کاملاً مطابق واقع است. بعضی گفته‌اند مفاد این تعبیر آن است که در لشکر امام علیه السلام گروهی از فرزندان جنگجویان بدر حضور دارند در حالی که این تفسیر با تعبیر امام علیه السلام سازگار نیست.

منظور از «اخیک» برادر معاویه، حنظله بن ابی سفیان است و مقصود از «خالک» دایی معاویه و لید بن عتبه و منظور امام از «جدک» جد معاویه، جد مادری او عتبه بن ربیع است و منظور از «اهلک»؛ خاندان معاویه جمعی از عمو زادگان او هستند که در جنگ بدر در صفوف لشکر کفر حضور داشتند.

جمله «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَبَعِيدٍ» برگرفته از آیه ۸۳ از سوره هود است که

اشاره به عذاب دردناک و شدید قوم لوط می کند. قومی که عذابشان از همه اقوام ستمکار و مشرک شدیدتر بود، زیرا خداوند شهرهای آنها را زیر و رو کرد سپس بارانی از سنگ بر ویرانه های آن فرستاد. «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِّنْ سَجَّيْلٍ مَّنْضُودٍ * مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ». (۱)

شایان توجه است که در کتاب صفین نصر بن مزاحم آمده است روزی سعد بن قیس، صحابی معروف برخاست و در میان یاران خود خطبه خواند و گفت:

اصحاب و یاران محمد صلی الله علیه و آله با ما هستند و در میان جمعیت ما به خدایی که نسبت به بندگانش بصیر است سوگند اگر فرمانده ما غلامی حبشی بود در حالی که هفتاد نفر از بدریین با ما هستند، می بایست بینا و خوش دل باشیم حال چگونه خواهد بود در حالی که رییس ما پسر عموی پیغمبر ما از رزمندگان بدر است، او که در کوچکی با پیغمبر نماز خواند و در بزرگی با او جهاد کرد در حالی که معاویه از مشرکان آزاد شده روز فتح مکه است. پدرش نیز چنین بود؛ ولی گروهی را اغوا کرده و وارد آتش دوزخ نموده و داغ ننگ را بر پیشانی آنها زده است. (۲)

نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!

بدهکاری در لباس طلبکار!

ضرب المثل معروفی است که از قدیم گفته اند: «اگر می خواهی بدهکار نشوی طلبکار شو» و معاویه از کسانی بود که از این ضرب المثل استفاده فراوان می کرد و نامه معاویه که امام علیه السلام نامه فوق را در جواب او نگاشته، مصداق بارز آن است، زیرا او در حالی که مرتکب کارهای خلاف متعددی شده بود و پیشینه سویی

ص: ۴۳۶

۱-۱. هود، آیه ۸۲ و ۸۳.

۲-۲. صفین، ص ۲۳۶.

داشت، دست بالا گرفته و نامه ای بسیار طلب کارانه برای امام علیه السلام نوشته است.

اگر لیست بدهکاری های اجتماعی و اخلاقی و سوابق او را در نظر بگیریم خواهیم دید که:

۱. او از نظر خانوادگی وضع عجیبی داشت؛ پدرش ابوسفیان دشمن شماره یک اسلام و آتش افروز جنگ های ضد اسلامی بود و مادرش هند معروف به جگرخوار زنی بود که در میدان جنگ احد پهلوی افسر رشید اسلام حمزه بن عبدالمطلب را شکافت و جگر او را بیرون کشید و بر دهان گذاشت.

۲. از نظر ایمان به اسلام، نیز در آخرین مرحله یعنی سال فتح مکه و تحت فشار، خودش و پدرش ظاهراً به مسلمانان پیوستند.

۳. او از بیعت با امام مسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام که مهاجرین و انصار و توده های عظیم مردم با او بیعت کرده بودند، سر باز زد.

۴. پرچم مخالفت بر ضد حکومت اسلامی را به بهانه خونخواهی عثمان برافراشت و گروه کثیری از منافقان و مطرودین زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را اطراف خود جمع کرد.

۵. بیت المال مسلمانان را بازیچه دست خود قرار داد؛ کاخ عظیمی همچون کاخ شاهان برای خود ساخت و اموال بیت المال را به جاعلان حدیث و رؤسای قبایل و کسانی که از او حمایت می کردند و تملق می گفتند، بی حساب و کتاب بخشید.

۶. از ریختن خون بی گناهان پروا نداشت. محمد بن ابی بکر، مرد صالح خدا و مالک اشتر، سردار رشید اسلام و عمار یاسر، صحابی معروف و محبوب پیغمبر با توطئه او شهید شدند و با شیخون هایی که به مرزهای عراق می زد گروهی از بی گناهان را به خاک و خون می کشید.

۷. با اینکه در دفاع از عثمان - علی رقم تقاضای یاری از سوی او - کوتاهی

کرده بود خود را وارث خون عثمان معرفی کرد و به خون خواهی او برخاست.

معاویه علی رقم این بدهکاری ها، در نامه خود به طلبکاری برخاست؛ از یک سو به حمایت اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و مهاجران و انصار برمی خیزد و در دفاع از آنها داد سخن می دهد و ظهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و قیامش را عطیه بزرگ الهی می شمرد و امام علیه السلام را در یاری صحابه مقصر می داند و از سویی دیگر امام علیه السلام را متهم به شرکت در خون عثمان می کند و از سوی سوم بیعت اجباری امام علیه السلام را با خلیفه اول نقیصه ای برای امام ذکر می کند.

ولی امام علیه السلام در پاسخ نامه او با تعبیراتی بسیار کوبنده و در عین حال فصیح و بلیغ او را خلع سلاح می کند. دست او را گرفته به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله می برد و قیام او و پدرش بر ضد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را به او نشان می دهد و شرکت بستگان نزدیکش را در جنگ بدر در صف مشرکان و سپس کشته شدن آنها را به دست سپاه اسلام یادآور می شود و با صراحت به او می گوید: ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان اهمیت قیام او برای شخصی مانند علی علیه السلام از قبیل «زیره به کرمان بردن» یا «خرما به هجر نقل کردن» است. سپس کوتاهی های او را در حمایت از عثمان یادآور می شود و با عباراتی رسا وضع خاندان بنی امیه و خاندان بنی هاشم را در جاهلیت و اسلام ترسیم می کند و شایستگی بی قید و شرط خود را برای مقام خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله با دلایل روشنی بیان می دارد و نسبت به بیعت اجباریش می فرماید:

تو خواستی مرا نکوهش کنی ولی ناخود آگاه مدح و ستایش کردی. و سرانجام تهدید معاویه را نسبت به جنگ با خود، پاسخ می گوید که تهدیدی مضحک و بی معناست نسبت به کسی که فرزند جنگ و پرورش یافته میدان های جهاد است.

در مجموع همان گونه که شارحان نهج البلاغه گفته اند و سابقاً نیز به آن اشاره کردیم، این نامه امام علیه السلام از بهترین نامه هاست که اهداف امام علیه السلام را به بهترین وجهی بیان کرده است.

اشاره

ومن کتاب له علیه السلام

إلی أهل البصره

از نامه های امام علیه السلام است

که به اهل بصره نگاشت. (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در شرح سند نامه ذیلا آمده، این نامه مربوط به فتنه ای است که معاویه در بصره به راه انداخت و ماجرای آن به طور فشرده چنین بود که بعضی از اطرافیان معاویه بعد از اشغال مصر به دست عمرو بن عاص و کشته شدن

ص: ۴۳۹

۱- ۱). سند نامه: این نامه مربوط به فتنه ای است که معاویه به وسیله فردی به نام ابن حصرمی در بصره به وجود آورد و هدفش سلطه بر بصره بود، او دستور داشت از کینه هایی که شکست خوردگان جنگ جمل در بصره به دل داشتند و همچنین از ماجرای خون عثمان بهره گیری کند و مردم را بشورانند و بصره را از قلمرو امیر مؤمنان علی علیه السلام بیرون ببرد که موفق به این کار نشد و خودش نیز کشته شد. این حادثه را «ابراهیم ثقفی» در کتاب معروف الغارات آورده است و امام علیه السلام پس از فرونشاندن این فتنه به وسیله بعضی از یاران خود، این نامه را برای مردم بصره نگاشت. باید توجه داشت که کتاب الغارات قبل از سید رضی نگاشته شده، بنابراین از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (نویسنده این کتاب ابراهیم بن هلال ثقفی در سال ۲۸۳ چشم از جهان فرو بست). (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۹)

محمد بن ابی بکر به او گفتند: فردی را به بصره بفرست تا آنجا را نیز از تحت حکومت علی علیه السلام خارج سازد. معاویه این پیشنهاد را پذیرفت و با عمرو عاص مشورت کرد او نیز روی موافق نشان داد سرانجام یکی از فرماندهان لشکر خود، به نام ابن حضرمی را روانه بصره کرد و این در حالی بود که عبدالله بن عباس والی بصره برای تسلیت به امیر مؤمنان علیه السلام در مورد شهادت محمد بن ابی بکر به کوفه رفته بود و زیاد بن ابیه را به جای خود گماشته بود. معاویه به ابن حضرمی دستور داده بود که از احساسات خون خواهی عثمان و کینه ای که گروهی از جنگ جمل در دل داشتند بهره گیری کند و از قبایل مختلف بصره برای این هدف بهره گیری نماید.

عبدالله بن عباس به سرعت به بصره برگشت و جریان فتنه را برای امام علیه السلام گزارش داد. امام علیه السلام یکی از مردان خود را به نام اعین که در بصره نفوذ داشت مأمور کرد تا به بصره برود و مردم را از اطراف ابن حضرمی پراکنده سازد. اعین تا حد زیادی در کار خود موفق شد؛ ولی چون به دست گروهی از خوارج به شهادت رسید و خبر شهادت او به امام علیه السلام واصل گشت امام علیه السلام فرد نافذ الکلمه دیگری را به نام جاریه بن قدامه همراه نامه مورد بحث که در واقع تهدیدی است برای شورشیان و متمردان بصره، به سوی بصره گسیل داشت و دستور داد نامه را برای عموم مردم بخواند. آنچه در نهج البلاغه آمده تنها بخشی از این نامه است.

مخالفان امام علیه السلام پس از یک درگیری شدید شکست خوردند و ابن حضرمی در خانه ای پناهنده شد. جاریه دستور داد خانه را آتش زدند. ابن حضرمی و هفتاد نفر از طرفدارانش هلاک شدند و فتنه خاموش شد. (۱)

ص: ۴۴۰

وَقَدْ كَانَ مِنْ انْتِشَارِ حَيْلِكُمْ وَشِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَغْبُوا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ. فَإِنْ خَطَبْتُ بِكُمْ الْأُمُورَ الْمُرْدِيَّةَ، وَسَيَفُهُ الْأَسْرَاءَ الْجَائِرَةَ، إِلَى مُنَايَدَتِي وَخِلَافِي، فَهِيَ أَنَا ذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي. وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأُوقِعَنَّ بِكُمْ وَقَعَهُ لَا يَكُونُ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلْعَقِهِ لَاعِقٍ؛ مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِدَى الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَ لِدَى النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مَتَّهَمًا إِلَى بَرِيٍّ، وَلَا نَاكِثًا إِلَى وَفِيٍّ.

ترجمه

به یقین پراکندگی شما (از اطراف من) و دشمنی و پیمان شکنی شما (در آستانه جنگ جمل) چیزی نبود که شما از آن آگاه نباشید؛ ولی من مجرمان شما را عفو کردم و شمشیر را از فراریان برداشتم و کسانی را که به جانب من آمدند پذیرفتم (و از تقصیرشان در گذشتم).

حال اگر افکار مهلک و آرای ضعیف و منحرف از مسیر حق، شما را به ستیزه جویی و مخالفت با من بکشاند من همان مرد دیروزم. سپاه من آماده و اسبها را زین کرده و جهاز بر شتران گذارده ام و اگر مرا مجبور به حرکت به سوی خود سازید حمله ای به شما بیاورم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد.

در عین حال از فضل و برتری مطیعان شما آگاهم و حق ناصحان را به خوبی می شناسم و هرگز به جهت وجود متهمی، شخص بی گناه را کیفر نمی دهم و وفادار را به خاطر پیمان شکن مجازات نمی کنم.

خاموش کردن آتش فتنه در بصره

امام علیه السلام در این نامه کوتاه و پر معنا و بسیار حساب شده برای خاموش کردن آتش فتنه معاویه در بصره بر دو اصل تکیه می کند: نخست تهدید بسیار کوبنده ای نسبت به پیمان شکنان دارد و به آنها یاد آور می شود که اگر دست از فتنه گری بر ندارند با لشکری انبوه به سراغ آنها می آید و چنان آنان را در هم می کوبد که جنگ جمل را فراموش کنند. سپس بر اصل رحمت و عطوفت نسبت به کسانی که وفادارند یا از کرده خود پشیمانند تکیه می فرماید و به آنها بشارت می دهد که جان و مال و عرضشان محفوظ خواهد بود.

در آغاز می فرماید: «پراکندگی شما (از اطراف من) و دشمنی و پیمان شکنی شما (در آستانه جنگ جمل) چیزی نبود که شما از آن آگاه نباشید ولی من مجرمان شما را عفو کردم و شمشیر را از فراریان برداشتم و کسانی را که به جانب من آمدند پذیرفتم (و از تقصیرشان در گذشتم)؛ (وَ قَدْ كَانَ مِنْ اَنْتِشَارِ حَنْبَلِكُمْ (۱) شَقَاقِكُمْ (۲) مَا لَمْ تَغْبُوا (۳) عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَ رَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَ قَبَلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ).

در واقع امام علیه السلام با این سخنان خود، سمپاشی معاویه و گروه طرفداران او را خنثی می کند. او تصمیم داشت با یادآوری خاطره جنگ جمل آنها را بر ضد امام علیه السلام بشوراند ولی امام علیه السلام با یادآوری خاطره آن جنگ می خواهد آتش فتنه و فساد را خاموش کند می فرماید: شما پیمان شکنی کردید و بر ضد من قیام کردید؛ ولی پس از شکست نه فرمان قتل عام دادم و نه اجازه تعقیب مجرمان؛ فرمان عفو

ص: ۴۴۲

۱-۱. «حبل» به معنای ریسمان و طناب است. و جمله «انتشار حبلکم» کنایه از پراکندگی جمعیت است.

۲-۲. «شقاق» در اصل به معنای عداوت و دشمنی است و در اینجا به معنای پیمان شکنی و ترک در بیعت است.

۳-۳. «تغبوا» از ریشه «غبوت» به معنای جهل و غفلت است بنابراین «لم تغبوا عنه» یعنی از آن غافل و بی خبر نیستید.

عمومی صادر کردم و مجرمان شما را بخشیدم و کسانی که به سوی من آمدند آنها را پذیرفتم و گذشته آنان را به فراموشی سپردم، بنابراین حق شناس باشید و با دشمنان من طرح دوستی نریزید.

در بعضی از روایات آمده که امام علیه السلام بعد از پیروزی در جنگ جمل دستور داد منادی با صدای رسا ندا در دهد: «لَا تَتَّبِعُوا مُؤَلِّيًّا وَلَا تُجِزُوا عَلَيَّ جَرِيحًا؛ فراریان را تعقیب نکنید و مجروحان (بی دفاع) را به قتل نرسانید». (۱)

نیز دستور داد منادی ندا دهد: «مَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ؛ آن کس که به خانه خود بازگردد و در خانه را ببندد در امان است و آن کس که اسلحه بر زمین بگذارد در امان است». (۲) و این شبیه فرمان عفو عمومی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه است.

آن گاه برای خاموش کردن این آتش، سخن از شدت عمل در برابر افراد خیره سر و لجوج به میان می آورد و می فرماید: «حال اگر افکار مهلک و آرای ضعیف و منحرف از مسیر حق، شما را به ستیزه جویی و مخالفت با من بکشاند من همان مرد دیروزم. سپاه من آماده و اسبها را زین کرده و جهاز بر شتران گذارده ام»؛ (فَإِنْ خَطَّتْ (۳) بِكُمْ الْأُمُورُ الْمُزْدِيَّةَ، وَسَيْفُهُ الْأَرَاءِ الْجَائِرَةَ، إِلَى مُنَابَذَتِي (۴) خِلَافِي، فَهِيَ أَنَا ذَا (۵) قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي (۶)، وَرَحَلْتُ (۷) رِكَابِي).

ص: ۴۴۳

۱- ۱. کافی، ج ۵، ص ۳۲.

۲- ۲. همان مدرک، ص ۱۲، ح ۲.

۳- ۳. «خطت» از ریشه «خطو» بر وزن «ختم» به معنای گام برداشتن است و خطوه به معنای گام است و گام فاصله ای است که میان دو پا به هنگام راه رفتن ایجاد می شود. این واژه به وسیله باء متعددی می شود و مفهوم آن در جمله بالا این است: افکار مهلک و آرای سخیف و مفسد، شما را به سوی مخالفت من ببرد...

۴- ۴. «منابذه» به معنی مخالفت و مبارزه و در اصل از ریشه «نبد» به معنی افکندن گرفته شده گویی در مخالفت، کسی را از صلح به سوی درگیری می افکنند.

۵- ۵. «ها انا ذا» مرکب از سه کلمه است: «ها» برای تنبیه، «انا» ضمیر متکلم وحده و «ذا» اسم اشاره و مفهوم آن این است که آگاه باشید، من همانم که شما می شناسید.

۶- ۶. «جیاد» جمع «جواد» به معنای اسب ممتاز است.

۷- ۷. «رحلت» از ریشه «رحل» بر وزن «نخل» به معنای جهاز بر شتر گذاردن است و «رکاب» به معنای شتر است.

آن گاه امام علیه السلام می افزاید: «و اگر مرا مجبور به حرکت به سوی خود سازید حمله ای به شما بیاورم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد»؛ (وَلَيْسَ أَلْجَأُ تُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لِأَوْقَعَنْ بِكُمْ وَقَعَهُ (۱) لَمَا يَكُونُ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعْقِهِ لَاعِقٍ).

اشاره به اینکه در جنگ جمل عِدّه و عِيده و جمعیت و آمادگی من بسیار کم بود؛ ولی امروز لشکر من منسجم و انبوه و هر گونه وسیله ای در اختیار آنان قرار دارد، بنابراین اگر جنگی رخ دهد قابل مقایسه با آن نخواهد بود و آن محبت های جنگ جمل نیز در آن محلی ندارد، چرا که آن محبت ها را فراموش کردید و گویا سبب جرأت و جسارت شما شد.

جمله «لَعْقَهُ لَاعِقٍ» با توجه به اینکه لعقه (بر وزن قهوه) به معنای لیسیدن و لعقه (بر وزن بقعه) مقدار چیزی است که در یک قاشق جای می گیرد، کنایه از شیء بسیار کم است و در فارسی در این گونه موارد می گوئیم قطره ای است در مقابل دریا.

ولی برای اینکه مبدا دشمن از این سخن سوء استفاده کند و تصور نماید امام علیه السلام با این سخن همه اهل بصره را تهدید می کند و می گوید خشک و تر را با هم می سوزانم و بی گناه و گناهکار را کیفر می دهم اضافه می فرماید: «در عین حال از فضل و برتری مطیعان شما آگاهم و حق ناصحان را به خوبی می شناسم و هرگز به جهت وجود متهمی، شخص بی گناه را کیفر نمی دهم و وفادار را به خاطر پیمان شکن مجازات نمی کنم»؛ (مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِإِدْيِ الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَ لِإِدْيِ النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَمًا إِلَى بَرِيٍّ، وَ لَا نَاكِثًا إِلَى وَفِيٍّ).

در بعضی از روایات آمده است، زیاد که از معاونین ابن عباس، فرماندار بصره بود و به هنگام مسافرت ابن عباس به کوفه برای تسلیت شهادت محمد بن

ص: ۴۴۴

ابو بکر خدمت امام علیه السلام، زمام امور بصره را در دست داشت، خطبه داغی خواند و طی آن تهدید کرد که من میان گنهکار و بی گناه تفاوت نمی گذارم و پدر را به خاطر فرزند و همسایه را به جرم همسایه کیفر می دهم و همه را در هم می گویم مگر اینکه به راه راست آید. (۱)

احتمال دارد این سخن به گوش امام علیه السلام رسیده باشد و امام علیه السلام می خواهد با بیان نورانی خود که عدل اسلامی در آن موج می زند گفتار زیاد را اصلاح کند.

ص: ۴۴۵

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی معاویه

از نامه های امام علیه السلام است

به معاویه. (۱)

نامه در یک نگاه

مرحوم سید رضی آغاز این نامه را نیاورده است. آغاز آن مطابق آنچه در نقل ابن ابی الحدید آمده است چنین است: «اما بعد فقد بلغنی کتابک تذکر فیہ مشاغبتی...؛ نامه توبه من رسید که در آن مرا متهم ساخته ای که شر و فتنه درباره تو و یارانت برپا کرده ام...».

ص: ۴۴۷

۱- ۱). سند نامه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که ابن ابی الحدید در شرح خود و همچنین ابن میثم در شرحی که بر نهج البلاغه نوشته است این نامه را با اضافات قابل ملاحظه ای آورده اند و در نهج البلاغه نیست این نکته نشان می دهد منبع دیگری برای این نامه در دسترس آنها بوده به علاوه در میان نقل ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز تفاوت هایی وجود دارد که نشان می دهد هر کدام منبعی غیر از دیگری داشته اند همچنین علوی در کتاب الطراز بخشی از این نامه را با تعبیراتی متفاوت با تعبیرات سید رضی ذکر کرده و آن هم دلیل بر این است که از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷۰)

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که این نامه نامه ای ابتدایی از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام نیست، بلکه پاسخی است به نامه معاویه که امام علیه السلام را متهم به ایجاد آشوب و ظلم و ستم کرده و امام علیه السلام پاسخ کوبنده ای به او می دهد که برنامه من امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمکاران و ملحدان و منافقان است و بر اساس دستور پروردگار در قرآن مجید، این امور را انجام می دهم.

امام علیه السلام بعد از آنکه دامن خود را از این تهمت های ناروا پاک می شمرد، به نصیحت کردن معاویه می پردازد که این بخش از نامه در آنچه سید رضی در اینجا نقل کرده، منعکس است.

امام علیه السلام به او می فرماید: راه حق را بشناس که نشانه هایش روشن است و عذری در شناختن آن نداری. هرگز از مسیر حق منحرف نشو که در بیابان زندگی سرگردان می شوی و خدا نعمتش را از تو بر می گیرد و نعمت و مجازاتش را بر تو نازل می کند. مراقب خویشتن باش باز هم مراقب خویشتن باش؛ مبادا نفس سرکش، تو را به زیان و خسران و کفر و ترک ایمان بکشاند.

فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَانظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَىٰ مَعْرِفِهِ مَا لَا تُعْذِرُ بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَامًا وَاضِحَةً، وَسُبُلًا نَبِيْرَةً، وَمَحَجَّةً نَهْجَةً، وَغَايَةً مُّطْلَبَةً، يَرُدُّهَا الْأَكْبَاسُ، وَيُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ؛ مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، خَبَطَ فِي التِّيْهِ، وَغَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ، وَأَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ. فَنَفْسِكَ نَفْسِكَ، فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لِمَكَ سَبِيلَكَ، وَحَيْثُ تَنَاهَتْ بِمَكَ أُمُورِكَ، فَقَدْ أُجْرِيَتْ إِلَيْ غَايَةِ خُسْرٍ، وَمَحَلِّهِ كُفْرٍ، فَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَجَتْكَ شَرًّا، وَأَقْحَمَتْكَ غَيًّا، وَأُورَدَتْكَ الْمَهَالِكَةَ، وَأَوْعَرَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَةَ.

ترجمه

از خداوند در مورد آنچه در اختیار داری بترس و در حقی که خداوند بر تو دارد نظر کن و به معرفت و شناسایی چیزی که در ندانستن آن معذور نیستی باز گرد، زیرا اطاعت (اوامر و نواهی الهی) نشانه های واضح، راههای نورانی، جاده های روشن و آشکار و مستقیم، و سرانجامی خواستنی دارد که هوشمندان به آن می رسند و فرومایگان و نابخردان از آن منحرف می شوند. هر کس از آن روی برتابد از حق منحرف شده و در بیابان بدبختی و گمراهی سرگردان خواهد شد؛ خداوند نعمتش را از او می گیرد و بلا و مجازاتش را بر او می فرستد.

زنهار زنهار مراقب خویشتن باش که خداوند سرنوشت نهایی تو را از این راه که می روی روشن ساخته و آنچه را که امور زندگانی تو به آن منتهی می شود بیان کرده (سرنوشتی شوم و عاقبتی مذموم داری) چرا که تو به سوی عاقبتی زیانبار و منزلگاه کفر پیش می روی، زیرا هوای نفست تو را به درون شر وارد ساخته و در

پرتگاه گمراهی انداخته و در مهلکه ها داخل نموده و راه های نجات را بر تو دشوار ساخته است.

شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!

به فکر عاقبت کار خود باش!

برای روشن شدن اهداف امام علیه السلام از این نامه جا داشت نامه معاویه را در اینجا می آوریم، زیرا جواب نامه همیشه ناظر به متن آن نامه است؛ ولی متأسفانه نامه او در هیچ کتابی - تا آنجا که اطلاع داریم - نقل نشده است، گر چه نامه امام علیه السلام آغازی دارد که مرحوم سید رضی آن را نقل نکرده و با توجه به آغاز آن بخش هایی از محتوای نامه معاویه نیز روشن می شود، زیرا امام علیه السلام در آغاز این نامه مطابق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده است چنین می فرماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ مُشَاعِبَتِي، وَتَسْتَفْبِيحٌ مُوَازَرَتِي، وَتَزَعْمُنِي مُتَجَبِّراً، وَعَنْ حَقِّ اللَّهِ مُقَصِّراً. فَسُبْحَانَ اللَّهِ، كَيْفَ تَسْتَجِيرُ الْغَيْبَةَ، وَتَسْتَحْسِنُ الْعُضْيَةَ. فَإِنِّي لَمْ أَشَاغِبْ إِلَّا فِي أَمْرٍ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ نَهْيٍ عَنْ مُنْكَرٍ. وَلَمْ أَنْجَبِرْ إِلَّا عَلَى بَاغٍ مَارِقٍ، أَوْ مُلْحِدٍ كَافِرٍ، وَلَمْ أَخْذُ فِي ذَلِكَ إِلَّا بِقَوْلِ اللَّهِ - سُبْحَانَهُ - : «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ» وَأَمَّا التَّفْصِيرُ فِي حَقِّ اللَّهِ - تَعَالَى - فَمَعَاذَ اللَّهِ وَإِنَّمَا الْمُقَصِّرُ فِي حَقِّ اللَّهِ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - مَنْ عَطَلَ الْحُقُوقَ الْمُؤَكَّدَةَ، وَرَكَنَ إِلَى الْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدِعَةَ، وَأَخْلَعَ إِلَى الضَّلَالَةِ الْمُحِيرَةَ. وَمِنَ الْعَجَبِ أَنْ تَصِفَ، يَا مُعَاوِيَةُ، الْإِحْسَانَ، وَتُخَالِفَ الْبُرْهَانَ، وَتَنْكُثَ الْوَعَاظَ الَّتِي هِيَ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - طَلَبَةٌ، وَ عَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ، مَعَ نَبِيِّدِ الْإِسْلَامِ، وَ تَضْيِيعِ الْأَحْكَامِ، وَ طَمَسِ الْأَعْلَامِ، وَ الْجَرِي فِي الْهَوَى، وَ التَّهْوُسِ فِي الرَّدَى».

ص: ۴۵۰

«به نام خداوند بخشنده مهربان. این نامه ای است از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان.

اما بعد نامه تو به من رسید که در آن مرا متهم ساخته بودی که بر ضد تو فتنه برپا کرده ام و مردم را شورانده ام و کمک کردن به من را در برنامه هایم زشت شمرده و چنین پنداشته ای که من ستمگرم و در ادای حق الهی مقصر. سبحان الله چگونه تو غیبت (و تهمت) را مجاز می شمری؟ به یقین من مردم را جز در انجام امر به معروف و نهی از منکر به هیجان نیاورده ام و جز بر طغیان گران و خارجان از دین یا ملحدان منافق (کافر) ستم روا نداشته ام و من در این راه به گفته خداوند (در قرآن مجید) تمسک جسته ام آنجا که می فرماید: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران آنها باشند» (۱) و اما اینکه گفته ای من در حق خداوند متعال کوتاهی کرده ام، پناه بر خدا هرگز چنین نبوده؛ کسی در حق خداوند متعال کوتاهی می کند که حقوق مسلم الهی را تعطیل کند و تکیه بر هوا و هوس ها و بدعت ها نماید و همواره به سراغ ضلالت های حیران کننده برود. شگفتا ای معاویه تو از نیکی سخن می گویی؛ ولی با برهان عقل مخالفت می کنی و پیمان های الهی را که خداوند از بندگانش گرفته می شکنی. اسلام را رها ساخته، احکام را ضایع نموده و نشانه های الهی را محو کرده ای و در مسیر هوا و هوس به سوی هلاکت گام بر می داری».

آنچه مرحوم سید رضی آورده در ادامه این مقدمه است به این ترتیب که:

امام علیه السلام به دنبال آن مقدمه معاویه را از طرق گوناگون نصیحت می کند و اندرز می دهد و اتمام حجت می فرماید؛ نخست در سه جمله کوتاه و پر معنا می فرماید:

«از خداوند در مورد آنچه در اختیار داری بترس و در حق خداوند بر خود نظر

ص: ۴۵۱

کن و به معرفت و شناسایی چیزی که در ندانستن آن معذور نیستی باز گرد؛ (فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ، وَ أَنْظِرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَ ارْجِعْ إِلَى مَعْرِفِهِ مَا لَا تُعْذِرُ بِجَهَالَتِهِ).

جمله اول «فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ» ممکن است اشاره به مقامی باشد که در اختیار گرفته یا اموال مسلمین و یا همه نعمت های الهی که به او داده شده است.

امام علیه السلام به او هشدار می دهد مقامی را که غضب کرده ای باز گردان و نعمت های الهی را در طریق طاعت او صرف کن.

جمله دوم: «وَ أَنْظِرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ» اشاره به این است که خداوند در برابر آن همه نعمت که به بندگانش داده حقی بر آنان دارد و آن اینکه او را اطاعت کنند و از آنچه نهی کرده است خودداری نمایند که اگر این حق را ادا نکنند در آخرت عذاب دردناکی خواهند داشت.

جمله سوم: «وَ ارْجِعْ إِلَى مَعْرِفِهِ مَا لَمْ تُعْذِرْ بِجَهَالَتِهِ» به عقیده جمعی از مفسران نهج البلاغه اشاره به معرفت امام علیه السلام واجب الاطاعه است که در روایتی معروف آمده: «من مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية؛ کسی که از دنیا برود در حالی که امام علیه السلام زمان خود را نشناخته باشد مرگ او همچون مرگ عصر جاهلیت است». (۱)

این احتمال در تفسیر این جمله نیز هست که اشاره به تمام معارف الهیه و دینی باشد که انسان در برابر جهل به آن معذور نیست. به این ترتیب امام علیه السلام معاویه را به معرفت اصول و فروع دین و وظایفی که در برابر خدا و خلق دارد، توصیه می کند.

ص: ۴۵۲

۱- ۱). این حدیث با همین تعبیر در کتب شیعه مانند وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹۲، ح ۲۳، باب ۳۳ از ابواب کتاب امر به معروف و نهی از منکر و در کتب اهل سنت با تعبیرات مشابهی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ مانند: «من مات و لیس علیه امام فمیتة ميتة جاهلية». (المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۸۹) در حدیث دیگری از معاویه بن ابی سفیان نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات بغير امام مات ميتة جاهلية». (مسند احمد، ج ص ۴، ۹۶)

امام علیه السلام در ادامه این سخن به عنوان استدلال بر آنچه بیان فرمود (معذور در جهل به آن نیستی) می افزاید: «زیرا اطاعت (اوامر و نواهی الهی) نشانه های واضح، راه های نورانی، جاده های روشن و آشکار و مستقیم، و سرانجامی خواستنی دارد که هوشمندان به آن می رسند و فرومایگان و نابخردان از آن منحرف می شوند»؛ (فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَغْلَامًا وَاضِحَةً، وَ سُبُلًا تَيِّرَةً، وَ مَحَجَّةً (۱) نَهَجَةً (۲)، وَ غَايَةً مُطَلَبَةً، يَرُدُّهَا الْأَكْيَاسُ (۳)، وَ يُخَالِفُهَا الْأُنْكَاسُ (۴)).

امام علیه السلام در این گفتار معاویه اتمام حجت می کند که هرگز در قیامت نمی توانی بگویی راه تاریک بود و پر پیچ و خم و من آن را شناختم می فرماید: نشانه های آن روشن است؛ آیات بینات از یک سو، احادیث معتبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی دیگر و دلایل روشن عقلی از سوی سوم همگی نشانه های این راه هستند که در جای جای آن خودنمایی می کنند. به علاوه جاده تاریک نیست «سُبُلًا تَيِّرَةً» و مسیر شاه راه است نه کوره راه: «مَحَجَّةً نَهَجَةً» و هدف نهایی آن که سعادت جاویدان است نیز برای همه معلوم است.

جالب اینکه امام هم «سبیل» را که جمع سیل است در کلام خود آورده و هم «محجه» را که به معنای جاده وسیع و آشکار است، زیرا انسان معمولاً از جاده های فرعی حرکت می کند تا خود را به جاده اصلی برساند. سپس به سوی مقصد پیش برود و اگر «سبیل» با صیغه جمع و «محجه» با صیغه مفرد آمده، ناظر به همین است که جاده فرعی که آغاز حرکت است متعدد است؛ اما جاده اصلی معمولاً یکی است.

ص: ۴۵۳

۱-۱). «محجه» به معنای جاده وسیع و روشن و مستقیم است.

۲-۲). «نهجه» گاه معنای اسم مصدری دارد و به معنای روش می آید و گاه معنای وصفی و به معنای واضح و روشن است.

۳-۳). «اکیاس» جمع «کینس» به معنای هوشیار و هوشمند است.

۴-۴). «الانکاس» جمع «نکس» بر وزن «حرص» به معنای انسان ضعیف و پست و نابخرد است و از ریشه «نکس» بر وزن «عکس» به معنای وارونه شدن چیزی گرفته شده است.

اما تعبیر به «غَايَةُ مُطْلَبَةٍ» گاه به تشدید طا خوانده شده و گاه به تشدید لام و در بعضی از نسخ «مطلوبه» آمده است که همه آنها به همان معنای مطلوب است.

امام علیه السلام می فرماید: اطاعت خداوند دارای هدف مطلوبی است که منظور از آن قرب الی الله و رسیدن به سعادت جاویدان و نجات در آخرت و شمول لطف و رحمت الهی در دنیا است. هوشمندان به سراغ این هدف می روند، چون حاضر نیستند سعادت جاویدان و رضای پروردگار را با اموال و مقامات و شهوات دنیا معاوضه کنند، همان گونه که در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است:

«الْكَيْسُ مَنْ أَحْيَا فَضَائِلَهُ وَ أَمَاتَ رَذَائِلَهُ؛ هوشمند کسی است که فضایلش را احیا کند و رذایلش را بمیراند» (۱) و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم فرمود: «إِنَّمَا الْكَيْسُ الْكَيْسُ الْآخِرَهُ؛ هوشمند واقعی کسی است که در مورد آخرت هوشمندی داشته باشد». (۲)

در مقابل، فرومایگان با این هدف مخالف اند و تنها به زرق و برق دنیای زودگذر و ناپایدار و بی اعتبار قناعت می کنند و گرانبهارترین متاع را به کم ارزش ترین آن می فروشند که خود دلیل بر سفاهت آنهاست.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به معاویه هشدار می دهد که از صراط مستقیم و طاعت خداوند منحرف مشو، زیرا: «هر کس از آن روی برتابد از حق منحرف شده و در بیابان بدبختی و گمراهی سرگردان خواهد شد؛ خداوند نعمتش را از او می گیرد و بلا و مجازاتش را بر او می فرستد؛ (مَنْ نَكَبَ (۳) عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، حَبَطَ فِي الثَّيْبِ، وَ غَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ، وَ أَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ).

ص: ۴۵۴

۱-۱. غررالحکم، ص ۳۲۲، ح ۷۴۶۴.

۲-۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۲.

۳-۳. «نکب» از ریشه «نکب» بر وزن «نقب» به معنای انحراف از مسیر است و ناکب کسی است که از راه منحرف شود و روی بر گرداند. از این جهت به پشت کردن دنیا به انسان نکبت دنیا گفته می شود.

در این چهار جمله، امام علیه السلام نخست به نتیجه مستقیم انحراف از مسیر طاعت خدا که دوری از حق و سرگردانی است اشاره می کند و سپس به نتیجه نهایی آن که محروم ماندن از نعمت های الهی و گرفتار شدن در چنگال عذاب اوست، می پردازد.

دو جمله اول در واقع به منزله مقدمه و دو جمله سوم و چهارم به منزله نتیجه و ذی المقدمه است و این گفتار امام علیه السلام گویا اشاره به آیه شریفه است که می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (۱)

سپس امام علیه السلام می افزاید: «زنهار زنهار مراقب خویشتن باش که خداوند سرنوشت نهایی تو را از این راه که می روی روشن ساخته و آنچه را که امور زندگانی تو به آن منتهی می شود بیان کرده (سرنوشتی شوم و عاقبتی مدموم) چرا که تو به سوی عاقبتی زیانبار و منزلگاه کفر پیش می روی»؛ (فَنَفْسٍ بِكَ نَفْسٍ كَا! فَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لِمَكَ سَبِيلَكَ، وَ حَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ، فَقَدْ أُجْرِيَتْ إِلَيَّ غَايَةُ حُشْرٍ، وَ مَحَلَّهُ كُفْرٍ).

این تعبیر در واقع برگرفته از همان تعبیری است که در قرآن مجید آمده است:

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ؛ مراقب خود باشید» (۲) و تعبیر امام علیه السلام اشاره به این است که این راهی را که در پیش گرفته ای سرانجامی جز بدبختی و خسران و کفر ندارد؛ از خواب غفلت بیدار شو و باز گرد.

جمله «قَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لِمَكَ سَبِيلَكَ» را بسیاری از شارحان این گونه معنا کرده اند که خداوند راه روشن نجات را برای تو تبیین کرده در حالی که این مطلب در عبارات قبل آمده بود و نیازی به تکرار نداشت. منظور از این جمله چیز دیگری

ص: ۴۵۵

۱-۱. انفال، آیه ۵۳.

۲-۲. مائده، آیه ۱۰۵.

است و آن اینکه می فرماید: خداوند این مسیر خطایی را که می پیمایی و خداوند نتیجه شوم آن را برای تو بیان ساخته». اگر دقت کنیم جمله های بعد نیز با همین معنا متناسب است.

امام علیه السلام در بخش پایان این نامه (مطابق آنچه مرحوم سید رضی آورده است) با چهار جمله دیگر معاویه را به عاقبت شوم اعمالش آشناتر می سازد و می فرماید: «زیرا هوای نفست تو را به درون شر وارد ساخته و در پرتگاه ضلالت و گمراهی انداخته و در مهلکه ها داخل نموده و راه های نجات را بر تو دشوار ساخته است»؛ (فَمَا نَفْسِكَ قَدْ أَوْلَجْتِكَ (۱) شَرًّا، وَ أَقْحَمْتِكَ (۲) غَيًّا (۳)، وَ أَوْرَدْتِكَ الْمَهَالِكَ، وَ أَوَعَرْتَ (۴) عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ).

هر یک از این جمله های چهارگانه به یکی از ابعاد عاقبت شوم اعمال معاویه و هر کس که راه او را طی کند اشاره دارد. نخست گرفتار شدن. چه شری از این بدتر که دست انسان به خون بی گناهان آلوده شود و اموال بیت المال را به غیر اهلش بدهد و چه غی و گمراهی از این فراتر که انسان از حد خود تجاوز کند و قدر خود را نشناسد و با نداشتن لیاقت ها و شایستگی ها، ادعای خلافت و پیشوایی خلق و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کند و چه مهلکه ای از این بدتر که انسان خود را در مسیرهایی بیفکند که به جهنم منتهی می شود و چه مشکلی از این مشکل تر که انسان آنقدر گناه کند که راه بازگشت را به روی خود ببندد.

ص: ۴۵۶

۱- ۱). «اولجتک» از ریشه «ایلاج» و «ولوج» به معنای ورود و دخول در چیزی گرفته شده، بنابراین «اولجتک شرّاً» که از باب افعال است و دو مفعول می گیرد مفهومی این است که تو را وارد شر می کند.

۲- ۲). «اقحمتک» از ریشه «اقحام» به معنای پرت کردن چیزی است اندرون شیء دیگر؛ این فعل نیز دو مفعول می گیرد و معنای جمله این است که تو را در گمراهی پرتاب می کند.

۳- ۳) غیّ» به معنای گمراهی است.

۴- ۴). «اوعرت» از ریشه «ایعار» و «وعر» بر وزن «وقت» در اصل به معنای سختی و دشواری و صعوبت است و جمله «اوعرت علیک المسالک» مفهومی این است که راه های نجات را بر تو سخت و دشوار می کند و به همین جهت به سرزمین صعب العبور و سنگلاخ «وعیر» گفته می شود.

و من وصیه له علیه السلام

للحسن بن علی علیهما السلام، کتبتها إلیه «بحاضرین» عند انصرافه من صفین

از وصایای و سفارشهای امام علیه السلام است

که به امام حسن مجتبی علیه السلام در حالی که در سرزمین حاضرین (۱) (نزدیک شام) هنگام بازگشت از صفین بود نگاشت.

(۲)

ص: ۴۵۷

۱- ۱). این واژه گاه به صورت تشبیه (با فتح راء) و گاه به صورت جمع (با کسر راء) خوانده شده. در صورت اول اشاره به مکانی است که در میان حلب و قنسرین از اراضی شام واقع شده و در صورت دوم ممکن است اشاره به همان مکان به اعتبار حضور اقوام مختلف در آنجا باشد.

۲- ۲). سند نامه: این نامه به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، از مشهورترین نامه ها و وصایای امام امیر مؤمنان علیه السلام است که گروهی از برجسته ترین دانشمندان اسلام آن را پیش از تولد سید رضی در کتاب های خود آورده اند؛ از جمله مرحوم کلینی در کتاب الرسائل و مرحوم حسن بن عبدالله عسکری (از اساتید شیخ صدوق) در کتاب الزواجر والمواعظ و نویسنده عقد الفرید در دو بخش از کتاب خود در باب مواعظ الالباء للابناء و نویسنده کتاب تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه در ضمن سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام. شیخ صدوق نیز بخش هایی از آن را در دو جای کتاب من لا یحضر آورده است. بعد از سید رضی نیز گروه کثیری آن را در کتاب های خود ذکر کرده اند. مرحوم سید بن طاووس در آخر کتاب کشف المحجبه، ضمن بیان این وصیت نامه با اسناد متعددی آن را نقل می کند. مجموعه اسنادی که بزرگان برای این نامه ذکر کرده اند به شش سند بالغ می شود (و از مجموع این اسناد و نقل این همه بزرگان به خوبی روشن می شود که در انتساب این نامه به امیر مؤمنان علی علیه السلام جای هیچ گونه تأملی نیست. اضافه بر اینکه محتوای آن نیز به قدری عالی است که صدور آن از غیر امام معصوم امکان ندارد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۱)

این وصیت نامه که بعد از نامه مالک اشتر طولانی ترین نامه های امام علیه السلام در نهج البلاغه است، یک دوره کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله است در حقیقت از سی بخش تشکیل می شود.

امام علیه السلام در بخش اول، خود و فرزندش را به عنوان نویسنده نامه و مخاطب آن با عباراتی بسیار پرمعنا که با روح مجموع نامه هماهنگ است معرفی می کند.

در بخش دوم، نامه را به عنوان وصیت پدری دلسوز و پر محبت برای فرزندی که شدیداً مورد علاقه پدر است می نگارد.

در بخش سوم تا بخش دهم، وصیت به تقوا، بررسی تاریخ پیشینیان، توصیه به احتیاط در همه امور و تفقه در دین و شکیبایی در برابر مشکلات و توکل بر خداوند و سپردن کارها به دست او و توجه به این حقیقت که قلب و روح جوان آماده پذیرش هر گونه تعلیماتی است و تأکید بر این معنا که پدربت تجربیات عمر خود را بدون زحمت در اختیار تو می گذارد و سپس توصیه به آشنایی هر چه بیشتر به کتاب خدا و حلال و حرام الهی و سرانجام به اقتدا کردن به سنت صالحات پیشین و لزوم پرهیز از شبهات، توصیه می کند.

در بخش یازدهم تا بخش بیستم نخست از فزونی مجهولات انسان در برابر معلومات و هشدار نسبت به هر گونه انحراف از حق و تأکید بر پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اینکه هیچ کس بدون تأسی بر او به جایی نمی رسد سپس تأکید بر مسأله توحید و شرح بخشی از صفات خداوند و آن گاه ترسیم ناپایداری دنیا با ذکر یک مثال زیبا سخن می گوید.

آنگاه این درس را به فرزند دلبندهش می آموزد که خود را میزان داوری برای دیگران قرار دهد؛ آنچه را برای خود می پسندد برای آنها پسندد و آنچه برای

خود نمی پسندد برای دیگران نپسندد. آن گاه از آفات اخلاقی مهمی؛ مانند خودبینی سخن می گوید و خدمت به خلق را به عنوان یک زاد و توشه ای مهم برای آخرت می شمرد و نسبت به راه پر پیچ و خمی که در مسیر آخرت است هشدار می دهد. از اهمیت دعا و اینکه کلید همه خیرات و برکات است به طور مشروح سخن می گوید و هدف آفرینش انسان را که همان زندگی جاویدان آخرت است نه چند روزه زندگی بی حاصل دنیا، برای فرزندش روشن می سازد.

سپس در بخش بیست و یکم تا سی ام یاد مرگ را وسیله بیداری می شمرد و از پیمودن راه دنیا پرستان بر حذر می دارد، از گذر سریع و ناخواسته عمر سخن می گوید و راه های تهذیب نفس و پرهیز از آرزوهای دور و دراز را نشان می دهد و در ضمن، یک سلسله مسائل مهم اخلاقی را بر می شمرد و بر آن تأکید می ورزد.

آن گاه از طرز معاشرت با برادران دینی سخن می گوید و نکات مهمی را در این زمینه یادآور می شود. بر حفظ حقوق مردم و نیکی به برادران مسلمان تأکید می کند. سپس اندرزهای مهمی در زمینه حریص نبودن برای به دست آوردن روزی، بحث می کند. پس از آن، بخشی از مسائل مهم مربوط به حفظ حرمت زنان و رفتار صحیح با آنها را یادآور می شود. سپس از مسائل مربوط به مدیریت زندگی و تقسیم کار در میان افراد سخن می گوید و سرانجام با توصیه به سپردن خویشتن به خدا و درخواست خیر دنیا و آخرت از او، نامه را پایان می دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، خوانندگان عزیز تصدیق می کنند که تا چه حد محتوای این نامه از نظر تربیت نفوس، فوق العاده دارای اهمیت است.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که مخاطب در این نامه، طبق غالب متون نهج البلاغه، امام حسن مجتبی علیه السلام است و در اکثر طرق این نامه (که به گفته علامه تستری در شرح این نامه به پنج طریق بالغ می شود) مخاطب آن حضرت است و تنها در یکی از طرق روایت این نامه، مخاطب محمد بن حنفیه شمرده شده است. بعضی از شارحان تأکید بر مطلب دوم دارند که

مخاطب محمد بن حنفیه است و ظاهراً دلیلشان این است که بعضی از تعبیرات این نامه نسبت به مخاطب خود با مقام عصمت امام سازگار نیست در حالی که می دانیم این گونه تعبیرات در مقام اندرز و نصیحت پدرانه به فرزند، مطلبی رایج است. مهم این است که گر چه مخاطب در این نامه یک نفر است؛ ولی هدف همه شیعیان و مسلمانان جهان، بلکه فرزندان آدم؛ گویی امام علیه السلام به عنوان پدر همه انسان ها سخن می گوید و مخاطبش امام حسن علیه السلام به عنوان همه فرزندان، مورد نظر است.

اینکه بعضی گفته اند امام علیه السلام با توجه به مقام والای امامت و عصمت نیاز به نصیحت و اندرز ندارد اشتباه بزرگی است، زیرا مقام والای امامت و عصمت هرگز با تأکید بر مسائل مهم اخلاقی منافات ندارد. به همین دلیل در آن زمان که امام علیه السلام در بستر شهادت افتاده بود فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با نام، مخاطب قرار داد و دستوراتی به آنها فرمود که از آن غافل نبودند.

نیز آنچه بعضی گفته اند که امام حسن علیه السلام در زمان صدور این نامه بیش از سی سال داشت و با تعبیری که در این نامه آمده که می فرماید: قلب جوان آماده پذیرش هر گونه تعلیمات است، سازگار نیست، اشتباه است؛ زیرا انسان در سن سی سالگی هنوز جوان است. علاوه بر این، اشاره شد که مخاطب در این نامه همه انسان ها به عنوان فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام هستند.

شایان توجه اینکه در کتاب الامامه و السیاسه آمده است که در داستان سقیفه هنگامی که ابو عبیده جراح می خواست امیر مؤمنان علی علیه السلام را از خلافت کنار بزند گفت: «یا بن عم انک حدیث السن و هؤلاء مشیخه قومک؛ عمو زاده تو هنوز جوانی و اینها (ابو بکر و امثال او) پیرمردان با تجربه قوم تو هستند (۱)» و می دانیم امام علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال داشت.

ص: ۴۶۰

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرَّرِ لِلزَّمَانِ، الْمُدِيرِ الْعُمَرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا؛ إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ، وَرَهِينِهِ الْأَيَّامِ، وَرَمِيهِ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدِ الدُّنْيَا، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَخَلِيفِ الْهُمُومِ، وَقَرِينِ الْأَحْزَانِ، وَنُصْبِ الْأَفَاتِ، وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ.

ترجمه

این نامه از سوی پدری (دلسوز و مهربان) است که عمرش رو به پایان است، او به سخت گیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن) است، همان کسی که در منزلگاه پیشینیان که از دنیا چشم پوشیده اند سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد. این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و چشم از جهان فرو بستند) کسی که هدف بیماری ها و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟

این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟

این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می کند، زیرا معمولاً به هنگام

نوشتن نامه می نویسند من فلان الی فلان؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می شود. امام علیه السلام به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن علیه السلام را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزه‌های بسیار مهم آینده هموار می سازد.

ابتدا شش صفت برای خود و سپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می کند.

نخست می فرماید: «این نامه از سوی پدری است که عمرش رو به فناست، او به سخت گیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب است (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن). همان کسی که در منزلگاه پیشینیان از دنیا رفته سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد»؛ (مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمَقَرِّ لِلزَّمَانِ (۱)، الْمُدَبِّرِ الْعُمَرِ، الْمُشْتَشِيمِ لِلدُّنْيَا (۲)، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ (۳) عَنْهَا غَدًا).

امام علیه السلام با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می کند؛ نخست اینکه به فرزندش می فهماند من با کوله بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزه‌ها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمارانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش تر خواهد بود. سوم اینکه پسرش بداند به زودی پدر می رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزه‌ها آماده تر می سازد.

تعبیر به «فَانِ» (که در اصل فانی بوده و به خاطر هماهنگ شدن با جمله های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از

ص: ۴۶۲

۱-۱). «زمان» در اصل به همان معنای معروف آن است که شامل اوقات کوتاه و طولانی می شود؛ ولی از آنجا که زمان در این دنیا همراه با حوادث گوناگون تلخ و شیرین است، این واژه گاه اشاره به همین معناست و «المقر للزمان» اشاره به کسی است که قبول دارد که دنیا دار حوادث است ولی در عمل با آن هماهنگ نیست.

۲-۲). در بسیاری از متون و شروح نهج البلاغه بعد از این وصف صفت دیگری نیز به عنوان «الذام للدنیا؛ نکوهش گر دنیا» آمده است که با توجه به آن، هفت وصف می شود.

۳-۳). «الظاعن» به معنای کوچ کننده از ریشه «ظعن» بر وزن «ظعن» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.

دست داده ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «الْمُقَرَّرُ لِلزَّمَانِ» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین هایی است که خواه ناخواه پیش می آید.

جمله «الْمُؤَدَّبُ الْعُمَرُ» تأکیدی است بر اینکه من در سرایشی پایان عمر قرار گرفته ام و جمله «الْمُسْتَسْلِمُ لِلدُّنْيَا» اشاره به غلبه حوادث بر انسان است.

جمله «السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى» اشاره به این است که این منزلی که ما در آن مسکن می کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته ایم و گاه ما می سازیم و به آیندگان تحویل می دهیم.

سرانجام جمله «وَالظَّاعِنِ عَنْهَا عَدَاً» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی ها و آگاهی ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه ام.

آن گاه امام علیه السلام مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می کند و می فرماید: «این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و از جهان چشم فرو بستند) کسی که هدف بیماری هاست و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوه ها، قرین غم ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است؛ (إِلَى الْمُؤَلُّودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ (۱) الْأَسْقَامِ، وَ رَهِينِهِ (۲) الْأَيَّامِ، وَ رَمِيهِ (۳) الْمَصَائِبِ، وَ عَبْدِ الدُّنْيَا، وَ تَاجِرِ

ص: ۴۶۳

۱-۱. «غرض» به معنی هدفی است که به سوی آن تیراندازی می شود.

۲-۲. «رهینه» به معنای گروگان است.

۳-۳. «رمیه»، تعبیر دیگری از «غرض» و «هدف» است (صفت مشبهه ای است که معنای مفعولی دارد).

الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَابِي، وَ أُسِيرِ الْمَوْتِ، وَ حَلِيفِ (۱) الْهُمُومِ، وَ قَرِينِ الْأَحْزَانِ، وَ نُصْبِ الْأَفَاتِ، وَ صَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَ خَلِيفِهِ الْأَمْوَاتِ).

نخستین وصفی که امام علیه السلام در اینجا برای فرزندش - و به بیان دیگر برای همه انسانها - ذکر می کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیایی خالی از هر گونه مشکلات و ناراحتی ها و ناکامی ها می خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج ها و مصائب است «الْمُؤْمَلِ مَا لَا يُدْرِكُ».

جمله «السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَمَكَ» مفهومش این است که همه انسان ها در طریقی گام می نهند که انتهای آن مرگ و هلاکت است، همان گونه که قرآن می گوید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۲) و هیچ گونه استثنایی هم برای آن ذکر نمی کند.

جمله «غَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری هاست؛ در کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعبیر به «وَرَهِيْنِهِ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه «رهینه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رها می سازد و به قبر می سپرد.

تعبیر به «وَرَمِيْهِ الْمَصِيْبَاتِ» با توجه به اینکه «رمیه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه گیری برای پرتاب تیرها می شود اشاره به این است که مصیبت ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می دهد از هر سو او را نشانه گیری کرده اند. کسی را نمی یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار

ص: ۴۶۴

۱- ۱). «حلیف» به معنای هم پیمان از ریشه «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند و پیمان گرفته شده است.

۲- ۲). آل عمران، آیه ۱۸۵.

نشود همان گونه که امام علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه؛ دنیا سرایی است که در لابه لای بلاها پیچیده شده و به بی وفایی معروف است» (۱).

از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می شود غالباً نمی بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می کند می بیند تیر مصیبتی بر جان او نشسته و به گفته شاعر:

و لو انی ارمى بنبل رأیتها و لکننی ارمى بغير سهام

«اگر تیری که به سوی من پرتاب می شد تیر را می دیدم و می دانستم از کدام سو پرتاب شده ولی نه تیر دنیا را می بینم (و نمی دانم از چه سویی پرتاب شده».

جمله «وَعَبِيدِ الدُّنْيَا وَ تَاجِرِ الْغُرُورِ» اشاره به این است که انسان همچون برده ای در چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به هر سو می برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه هایی را با تلاش در این دنیا به دست می آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه ای از مکر و فریب است. سرمایه هایی که به زودی از دست می رود و دیگران همیشه به آن چشم دوخته اند.

فقره «غَرِيمِ الْمَنَآيَا» انسان را به شخص بدهکاری تشبیه می کند که طلبکار او مرگ است؛ مرگی که جان او را می گیرد و جسمش را در خاک پنهان می سازد و تعبیر به «أَسِيرِ الْمَيُوتِ» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می کند؛ گاه می فرماید: بدهکار مرگ و گاه می فرماید: اسیر موت است.

جملات «حَلِيفِ الْهُمُومِ؛ هم پیمان اندوه ها» و «قَرِينِ الْأَخْزَانِ؛ قرین غمها» اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی، غم بیماری، غم از دست دادن فرصت ها، غم خیانت های بعضی از دوستان و غم

ص: ۴۶۵

توطئه های دشمنان. آیا می توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم ها نشده باشد.

در اینجا اشاره به داستان معروف اسکندر بد نیست؛ هنگامی که می خواست از دنیا برود مادرش زنده بود و می دانست بسیار ناراحت می شود. تدبیری اندیشید که مایه تخفیف آلام او شود به او گفت: مادر بر مرگ من اشک بریز و عزای مرا گرم کن؛ ولی تنها گریه مکن گروهی را دعوت کن که تو را در این امر یاری کنند و کسانی که برای من گریه کنند؛ نه برای گرفتاری ها و مصائب خویشان.

مادر وصیت فرزند را بعد از مرگ او عمل کرد به سراغ همسایگان و دوستان و خویشاوندان و آشنایان رفت. از هر کس سؤال می کرد که تو غم و اندوهی نداری؟ غم خود را با او در میان گذاشت؛ یکی گفت همسرم از دنیا رفته دیگری گفت به مصیبت فرزند گرفتارم، سومی گفت در معاملات زیان سختی دیده ام و چهارمی از بیماری و درد خود سخن گفت. مادر فهمید که دلی بی غم در این جهان نیست و طبق ضرب المثل معروف «البلیه اذا عمت طابت؛ بلا و مصیبت هر گاه عمومی شود قابل تحمل است» مصیبت فرزند برای او قابل تحمل شد.

تعبیر به «نُصِبِ الْآفَاتِ وَ صَيْرِيعِ الشَّهَوَاتِ» با توجه به اینکه «نصب» به معنای اهدافی است که تیر اندازان آن را نشانه گیری می کنند و «صریع» به معنای کسی است که مغلوب می شود و به زمین می افتد، اشاره به آفات مختلفی است که از هر سو انسان را هدف گیری می کند و شهواتی که انسان را به زانو در آورده تاب مقاومت در برابر آن ندارد.

جمله «خَلِيفَهُ الْأُمَمَاتِ» اشاره به این است که ای انسان فراموش نکن تو جانشین مردگانی و در آینده به آنها خواهی پیوست و کسان دیگری جانشین تو می شوند و این رشته همچنان ادامه می یابد و سر دراز دارد.

جالب اینکه امام علیه السلام در معرفی خود شش صفت و در معرفی فرزندش چهارده صفت از مشکلاتی که هر انسانی در زندگی دنیا با آن روبه روست، بیان فرموده است؛ یعنی در واقع در مقابل هر وصف خویش دو وصف از فرزندش و در برابر هر مشکل خود دو مشکل از مخاطبش را بازگو می کند.

ص: ۴۶۷

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنَتْ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ، وَإِقْبَالِ الآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي، غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمُّ نَفْسِي، فَصَدَفَنِي رَأْيِي، وَصَيَّرَنِي عَنْ هَوَايَ، وَصَيَّرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ، وَصِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ. وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته است. این توجه سبب شده اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتم را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست و چون تو را جزیبی از وجود خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرگ دامانت را بگیرد دامن مرا گرفته به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم.

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود، از وضع خویشتن شروع می کند و در ضمن، انگیزه خود را برای اقدام به این وصیت نامه اخلاقی و انسانی شرح می دهد و به طور خلاصه می فرماید: من به خود نگاه کردم دیدم ستاره عمرم رو به افول نهاده و باید در فکر خویشتن باشم و آماده سفر آخرت شوم؛ ولی از آنجا که تو را بخشی از وجود خود، بلکه تمام وجود خود می بینم خود را ناگزیر از این اندرزها و نصیحت ها و هشدارها دیدم. می فرماید:

«اما بعد آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَ جُمُوحِ (۱) الدَّهْرِ عَلَيَّ وَ إِقْبَالِ الْآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي (۲) عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَ الْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي). (۳)

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین نتیجه گیری می کند که: «این توجه سبب شده، اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتم را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست»؛ (غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي

ص: ۴۷۰

- ۱- ۱). «جموح» به معنای سرکشی کردن و «جموح» بر وزن «قبول» در اصل به معنای حیوان چموش است. سپس به انسان های سرکش و حتی حوادث و برنامه هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق شده است.
- ۲- ۲). «یزع» از ریشه «وزع» بر وزن «وضع» به معنای باز داشتن گرفته شده است.
- ۳- ۳). «ما ورائی» اشاره به مردم دنیا، مقامات، ثروت ها و امثال آن است و هدف امام علیه السلام بیان این حقیقت است که توجه به قرب انتقال از دنیا مرا از امور دنیوی باز داشته و متوجه سرنوشت آینده ام ساخته و جای تعجب است که بعضی از شارحان نهج البلاغه، «ما ورائی» را به معنای آخرت گرفته اند در حالی که مفهوم جمله در این صورت چنین می شود: توجه به پایان عمر مرا از اهتمام به امر آخرت باز داشته و این تفسیری است نادرست.

دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي، فَصَدَفَنِي (۱) رَأْيِي وَ صَرَفَنِي عَنِ هَوَايَ، وَ صَرَّحَ لِي مَخْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى (۲) بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ، وَ صِدْقٍ لَا يَشُوْبُهُ كَذِبٌ).

اشاره به اینکه پشت کردن دنیا، سبب بیداری انسان است، زیرا خود را در آستانه انتقال از دنیا می بیند و همین امر موجب می شود که از هوای نفس پرهیزد و به طور جدی به سرنوشت خویش بیندیشد؛ از هوا و هوس پرهیزد، سرگرمی های غافل کننده را کنار زند، به خویشتن راست بگوید و دور از هر گونه تعصب و سهل انگاری، به آینده خود؛ یعنی سفر آخرت فکر کند.

امام علیه السلام این مقدمه را ظاهراً به دو منظور بیان فرمود: نخست اینکه مخاطب کاملاً باور کند که آنچه به او گفته می شود کاملاً جدی است و نتیجه مطالعه ای عمیق نسبت به حال و آینده است. دیگر اینکه به فرزندش نیز هشدار دهد که چنین آینده ای را نیز در پیش دارد و همیشه جوان نمی ماند (هرچند جوانی دلیل بر اعتماد و اطمینان به زندگی نیست) بلکه چیزی نمی گذرد که کاروان عمر به منزلگاه نهایی نزدیک می شود. مبادا فرزندش گرفتار غرور جوانی شود و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد.

آن گاه امام علیه السلام به سراغ این نکته می رود که چرا به فکر اندرز گسترده ای به فرزندش افتاده در حالی که توجه امام علیه السلام به سرنوشت خویش است می فرماید:

«چون تو را جزیی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرگ دامانت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه گاه و پشتوانه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم»؛ (وَ وَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَ كَأَنَّ

ص: ۴۷۱

۱-۱). «صدف» از ریشه «صدف» بر وزن «حذف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چیزی است.

۲-۲). «افضی» از ریشه «افضاء» و از ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است گویی در «فضای» او وارد شده است.

الْمَوْتُ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِراً (۱) بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ).

تعبیر امام علیه السلام به اینکه تو را بعضی از وجود خود یافتم تفسیر روشنی دارد، زیرا فرزند از پدر و مادر متولد می شود و اجزای او برگرفته از اجزای آنهاست. اما اینکه می فرماید: تو را تمام وجود خودم یافتم؛ ممکن است اشاره به این باشد که تو امام بعد از من و جانشین منی، بنابراین تمام وجود من در تو تجلی می کند و تو تجلی گاه تمام وجود منی.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله اشاره به مجموعه صفات جسمانی و روحانی باشد که به حکم قانون وراثت از پدران به فرزندان می رسد و فرزندان واجد صفات روحانی و جسمانی پدرند.

در میان عرب نیز ضرب المثل هایی است از جمله شعر معروف شاعر است که می گوید:

انما اولادنا بیننا اکبادنا تمشی علی الارض

فرزندان ما جگران ما هستند که بر روی زمین راه می روند. (۲)

در شرح نهج البلاغه مرحوم تستری آمده است که مردی اعرابی فرزند از دست رفته اش را دفن کرد و سپس گفت:

دفنت بنفسی بعض نفسی فاصحبت و للنفس منها دافن و دفین

بخشی از وجودم را با دست خود به خاک سپردم و نگریستم که دفن کننده و دفن شونده یکی است. (۳)

جمله «حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً...» در واقع توضیحی و دلیلی است در اینکه چگونه فرزند دلبندش بعض وجود او و یا کل همه وجود اوست می فرماید: به همین دلیل

ص: ۴۷۲

۱-۱). «مستظها» از ریشه «استظهار» به معنای طلب پشتیبانی از کسی یا از چیزی است.

۲-۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۶۱.

۳-۳). شرح نهج البلاغه تستری، ج ۸، ص ۳۳۰.

هر مصیبتی و هر درد و رنجی به تو برسد گویی به من رسیده حتی اگر مرگ دامنت را بگیرد گویی دامن مرا گرفته است، چون همه چیز خود را در تو می بینم و تو تمام هستی منی. به هر حال این اهتمام امام علیه السلام به امر فرزندش انگیزه اصلی بیان این وصیت نامه طولانی که مجموعه ای است از بهترین اندرزها و هدایت ها در زمینه توحید، معاد، آداب زندگی، آداب تهذیب نفس و راه و رسم درست زیستن در جامعه و از آنجا که امام علیه السلام به مقتضای حدیث معروف «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (۱) پدر تمام امت است، مخاطب در این وصیت نامه در واقع همه امتند.

جمله «إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لِمَكَ أَوْ فَنِيْتُ» اشاره به جاودانگی محتوای این نامه است و در واقع چنین است با اینکه بیش از هزار سال بر آن گذشته کاملاً تازه و شاداب، بالنده و پربار است و مصداق روشنی است از آیه شریفه «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا». (۲)

ص: ۴۷۳

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲- ۲). ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

اشاره

فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بُنَى - وَ لُزُومِ أَمْرِهِ، وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ. وَ أَيُّ سَبَبِ أَوْثُقٍ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ.

ترجمه

پسرم تو را به تقوای الهی و التزام به فرمانش و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن به ریسمان (لطف و عنایت) او توصیه می کنم و کدام وسیله می تواند میان تو و خداوند مطمئن تر از «حبل الله» باشد اگر به آن چنگ زنی و دامن آن را بگیری.

شرح و تفسیر: محکم ترین وسیله نجات

محکم ترین وسیله نجات

در این بخش از نامه، امام علیه السلام اندرزهای روح پرور و سازنده خود را آغاز می کند و در عبارات کوتاه چهار دستور به فرزندش می دهد؛ دستوراتی که عصاره همه فضیلتهاست می فرماید: «پسرم تو را به تقوای الهی و التزام به فرمان او و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می کنم»؛ (فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بُنَى - وَ لُزُومِ أَمْرِهِ، وَ عِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَ الْإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ).

سفارش به تقوا همان سفارشی است که همه انبیا و اوصیا سرآغاز برنامه های خود بعد از ایمان به پروردگار قرار داده اند؛ همان تقوایی که زاد و توشه راه آخرت و ملاک فضیلت و برتری انسان ها بر یکدیگر و کلید در بهشت است. تقوا

به معنای خدا ترسی درونی و پرهیز از هر گونه گناه و احساس مسئولیت در پیشگاه پروردگار که سد محکمی در میان انسان و گناهان ایجاد می کند. مرحله ادنای آن عدالت و مرحله اعلای آن عصمت است.

در دومین دستور به التزام به اوامر الهی اشاره می کند، همان چیزی که بارها در قرآن مجید به عنوان «اطيعوا الله» آمده و از میوه های درخت پر بار تقواست.

تعبیر به «عَمَّ آرَهُ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ» اشاره به اهمیت ذکر الله است که بدون آن خانه قلب ویران می شود و جولانگاه لشکر شیطان. قرآن مجید می فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱) هم آبادی دل ها و هم آرامش آن در سایه ذکر خداست نه تنها ذکر لفظی - هر چند ذکر لفظی هم بسیار مهم است - بلکه ذکر عملی آن گونه که در روایات وارد شده که امام باقر علیه السلام فرمود: «سه چیز است که انجام آن از مشکل ترین کارهاست و سومین آن را «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» ذکر خدا در هر حال» بیان فرمود سپس در تفسیر ذکر چنین می فرماید: «وَهُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيُحُولُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۲)؛ ذکر خدا آن است که چون تصمیمی بر معصیت می گیرد خداوند عز و جل را یاد کند و یاد خدا میان او و آن معصیت حائل شود و این همان چیزی است که خداوند عز و جل در قرآن فرموده است: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) در این هنگام بینا می شوند». (۳)

و تعبیر به «الإِعْتِصَامُ بِحَبْلِهِ» اشاره به چنگ زدن به قرآن مجید است که همه

ص: ۴۷۶

۱-۱. رعد، آیه ۲۸.

۲-۲. اعراف، آیه ۲۰۱.

۳-۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص روایت ۱۵۱، ۶.

برنامه های سعادت در آن هست و در خود قرآن به آن اشاره شده است:

« وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا »؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن، و هر گونه وحدت الهی)، چنگ زنید و پراکنده نشوید». (۱)

می دانیم برای حبل الله در آیه شریفه مزبور معانی بسیاری ذکر کرده اند؛ بعضی از مفسران آن را اشاره به قرآن، بعضی اشاره به اسلام و بعضی گفته اند که منظور خاندان پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام است ولی در میان این تفاسیر اختلافی نیست، زیرا «حبل الله» به معنای ارتباط با خداست که تمام اینها را شامل می شود.

و به همین دلیل امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «و کدام وسیله می تواند میان تو و خداوند مطمئن تر از حبل الله باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری»؛ (وَ أَيْ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ).

تعبیر به حبل (ریسمان و طناب) اشاره به این است که انسان بدون تربیت الهی در قعر چاه طبیعت گرفتار است، ریسمانی محکم لازم است که به آن چنگ زند و از آن چاه در آید و این ریسمان همان قرآن و اسلام و عترت است.

درباره تقوا و اهمیت و حقیقت و آثار آن در خطبه ۱۵۷، جلد ۶ صفحه ۱۷۲ به بعد و خطبه ۱۶۱، صفحه ۲۷۴ به بعد بحث شده است.

ص: ۴۷۷

أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَ أَمِنُهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَ نَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ قَرِّزْهُ بِالْفَنَاءِ، وَ بَصِّرْهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا، وَ حَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ، وَ اعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِيَيْنِ، ذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيْمَا فَعَلُوا وَ عَمَّا انْتَقَلُوا، وَ أَيْنَ حَلُّوا وَ نَزَلُوا! فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْيَاءِ، وَ حَلُّوا دِيَارَ الْغُزْبَةِ، وَ كَانَتْكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ.

(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی کن و با یاد مرگ رام نما و آن را به اقرار به فناى دنیا و دار، با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از هجوم حوادث روزگار و زشتی های گردش شب و روز آن را بر حذر دار.

اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی را که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند. هر گاه در وضع آنها بنگری خواهی دید که از میان دوستان خود خارج شدند و در دیار غربت بار انداختند. گویا طولی نمی کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت).

دل را با اندرز زنده کن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه، دوازده اندرز مهم که سبب تکامل روح و جان و پیدایش حیات معنوی در انسان است بیان فرموده اند.

نخست می فرماید: «(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را (با زهد (و بی اعتنائی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی کن و با یاد مرگ رام نما و آن را به اقرار به فنای دنیا وا دار؛ (أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَ أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَ قَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَ نَوِّزْهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلَّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ قَرِّزْهُ [\(۱\)](#) بِالْفَنَاءِ).

امام علیه السلام در این شش دستور از احیای قلب شروع می کند قلب که در این گونه موارد به معنای روح و عقل و ادراک است تا زنده نشود هیچ قدمی به سوی تکامل و تعالی برداشته نخواهد شد و سیر الی الله در همان جا متوقف می گردد.

آنچه مایه حیات قلب است موعظه ها و اندرزهایی است که از سوی خداوند در قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام در روایاتشان و همچنین از سوی حوادث روزگار و تاریخ بشر بیان می شود.

حقیقت موعظه و اندرز، توصیه به نیکی ها و خوبی ها و پرهیز از بدی ها و زشتی هاست که هر گاه با دلایل و شواهد همراه باشد و از دل بر آید و آمیخته با خیرخواهی و دلسوزی باشد بر دل می نشیند.

جمله «أُمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ؛ دل را با زهد بمیران» منظور قلبی است که اسیر هوا و هوس ها باشد. چنین قلبی باید با زهد بمیرد و حیاتی با موعظه از سر بگیرد. این تعبیر بسیار جالبی است که امام علیه السلام نخست به احیای قلب دستور می دهد و بعد

ص: ۴۸۰

۱- ۱). «قَرِّزْ» از ریشه «تقریر» در دو معنای بکار رفته: نخست تثبیت و قرار دادن چیزی در محلش و دیگر به اقرار و ادا شدن کسی نسبت به چیزی. در جمله بالا معنای دوم اراده شده است یعنی قلب خود را درباره فنای دنیا به اقرار و ادا.

به اماته و میراندن او؛ دستور نخستین ناظر به جنبه های مثبت عقل و روح و دستور دوم ناظر به جنبه های منفی و اسیر بودن عقل در چنگال شهوات است. در واقع قلب و روح انسان به باغی می ماند که درختان بارور و بوته هایی از گل های رنگارنگ دارد و در عین حال علف هرزه های فراوانی در لابه لای آن درختان به چشم می خورد. احیای این باغ به پرورش دادن آن درختان و بوته های گل است و میراندن آن به حذف و نابودی علف هرزه های مزاحم است.

بعد از آنکه قلب با موعظه زنده شد و عوامل مزاحم با زهد حذف گردید، نوبت به تقویت آن می رسد امام علیه السلام در جمله «وَقُوهُ بِالْيَقِينِ» به تقویت آن به یقین سخن می گوید، یقینی که از مطالعه اسرار آفرینش و یا عبادت و بندگی خدا حاصل می شود و به دنبال تقویت، به نورانی کردن دل می پردازد و در جمله «وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ» طریق نورانی ساختن آن را که فزونی علم و دانش است نشان می دهد.

از آنجا که روح آدمی ممکن است سرکشی کند، راه مهار کردن آن را در پنجمین و ششمین جمله ها «وَدَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» نشان می دهد، زیرا یاد مرگ و اقرار به فنا، هر انسان سرکش و چموشی را وادار به تسلیم می کند.

بسیار دیده ایم هنگامی که عزیزی در یک حادثه ناگهانی از دنیا می رود و افراد زیادی از نیکان و بدان در تشییع و مجالس یادبود او شرکت می کنند، آثار تذلل و تسلیم در همه چهره ها نمایان است. ممکن است این تأثیر موقتی باشد؛ ولی به هر حال نشان می دهد که ذکر موت و اقرار به فنا اگر ادامه یابد، همواره در مهار کردن نفس سرکش و شهوات نقش اصلی را خواهد داشت.

به دنبال این شش دستور و در تکمیل جمله های پنجم و ششم، امام علیه السلام چند دستور دیگر می دهد می فرماید: «با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از

هجوم حوادث روزگار و زشتی های گردش شب و روز آن را بر حذر دار؛ (و بَصْرُهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَ حَذْرُهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَ فُحْشَ (۱) تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ).

گاه بر قلب انسان پرده های غفلت و هوا و هوس چنان فرو می افتد که از درک حقایق مربوط به زندگی و سعادت خویش باز می ماند. برای کنار زدن این پرده های غفلت و بینا ساختن دل، چیزی بهتر از آن نیست که انسان حوادث تلخ دنیا و آفات و بلاها و دگرگونی های ناگهانی را که در زندگی قدرتمندان جهان نمونه های زیادی از آن دیده می شود، مورد دقت قرار دهد و بینایی را به دل باز گرداند.

تعبیر به «فَجَائِعَ الدُّنْيَا» اشاره به فجایع مردم دنیاست که همواره دگرگونی هایی را به دنبال دارد، یا اشاره به حوادث تلخی است که ناخواسته در زندگی انسان ها رخ می دهد.

جمله «صَوْلَةَ الدَّهْرِ» با توجه به اینکه «صوله» به معنای حمله قاهرانه است، خواه این حمله از سوی حیوان درنده ای باشد یا انسان نیرومند ظالم، اشاره به آفات و بلاها و بیماری ها و ناکامی هاست که همچون حیوان درنده ای به انسان حمله می کند در حالی که در مقابل آن قادر به دفاع از خویشتن نیست.

فقره «فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه فحش به معنای هر گونه کار زشت و ناخوش آیند است اشاره به این دارد که با گذشت روزها و شب ها در گوناگونی های ناخوش آیندی در زندگی فرد و جوامع بشری رخ می دهد و فضای زندگی را تیره و تار می سازد. اگر انسان در این امور دقت کند بر بینایی او نسبت به حقایق این جهان و مسیر صحیح زندگی می افزاید.

ص: ۴۸۲

۱- ۱). «فحش» به هر کاری گفته می شود که از حد اعتدال خارج شود و صورت زشتی به خود بگیرد به همین دلیل به تمام منکرات و قبایح آشکار، فحش و فحشا گفته می شود، هر چند در عرف امروز ما، فحشا در مورد انحرافات جنسی به کار می رود. (فحش گاهی معنای مصدری دارد و گاه معنای اسم مصدری).

آن گاه امام علیه السلام به شرح این مطلب می پردازد و می فرماید: «و اخبار گذشتگان را براو (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند»؛ (وَ اعْرِضْ عَلَيْهِ أَحْيَارَ الْمَاضِيْنَ، وَ ذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِيْنَ، وَ سِرِّ فِي دِيَارِهِمْ وَ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا عَمَّا انْتَقَلُوا وَ أَيْنَ حَلُّوا (۱) وَ نَزَلُوا).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تأکید نموده از جمله می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ؛ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟». (۲)

نیز می فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دل‌هایی که در سینه هاست کور می گردد». (۳)

مهم این است که در گوشه و کنار این کره خاکی در بسیاری از شهرها و روستاها آثاری از پیشینیان دیده می شود؛ آثاری خاموش که گذشت روزگار آنها را به ویرانی کشیده؛ ولی در عین خاموشی هزار زبان دارند و با ما سخن می گویند و سرانجام زندگی دنیا را به همه ما نشان می دهند بسیاری از مردم به دیدن این آثار می روند و به آن افتخار می کنند که این آثار تاریخی نشانگر تمدن پیشین ماست در حالی که اگر از آنها درس عبرت بگیرند سزاوار تر است آن گونه که

ص: ۴۸۳

۱- ۱). «حلو» از ریشه «حل» گاه به معنای گشودن گره و حل مشکل آمده و گاه به معنای وارد شدن در مکانی است و در جمله بالا معنای دوم اراده شده است.

۲- ۲). روم، آیه ۴۲.

۳- ۳). حج، آیه ۴۶.

خاقانی ها از دیدن کاخ کسری ها چنان درسی آموختند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن شرح بیشتری بیان کرده می فرماید: «هر گاه در وضع آنها بنگری خواهی دید آنها از میان دوستان خود خارج شده در دیار غربت بار انداختند گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت)»؛ (فَأِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَبِ، وَ حَلُّوا دِيَارَ الْغُرْبَةِ، وَ كَأَنَّكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ).

آری در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت که همه ما بدون استثنا همان مسیر پیشینیان را خواهیم پیمود، تردید نخواهیم کرد. روزی فرا می رسد که با همسر، فرزند، دوستان، اموال، مقامات و وسایل زندگی وداع خواهیم گفت، همه را می گذاریم و می رویم.

نکته ها

۱- حیات و آبادی قلب

امام علیه السلام در آغاز این فقره به احیای قلب به وسیله موعظه اشاره فرموده و در فراز قبل به عمران و آبادی قلب به یقین منظور از قلب در این عبارات و امثال آن، آن عضو مخصوصی نیست ه در درون سینه است و کارش ایجاد گردش خون در تمام اعضاست، بلکه منظور آن روح و عقل آدمی است همان گونه که در منابع لغت نیز آمده است.

اما این روح انسانی است که باید به وسیله موعظه و تقوا، احیا و آباد شود، زیرا می دانیم انسان دارای سه روح و گاه چهار روح است: روح نباتی که اثرش نمو جسم و تغذیه و تکثیر مثل است و روح حیوانی که افزون بر آن اثرش حس و حرکت است؛ ناخن و موی انسان فقط روح نباتی دارد به همین دلیل با چیدن آن هیچ احساسی به انسان دست نمی دهد؛ ولی گوشت و ماهیچه او علاوه بر

روح نباتی، روح حیوانی نیز دارد و کمترین آسیب به آن، انسان را ناراحت می کند. اما روح انسانی که اثر بارز آن درک و شعور و ابتکار و خلاقیت و تجزیه و تحلیل مسایل مختلف است، حقیقتی است اضافه بر روح نباتی و حیوانی. البته افرادی هستند که روح چهارمی نیز دارند که از آن به روح القدس تعبیر می شود.

حقایقی را درک می کنند که افراد عادی از آن بی خبرند (روح القدس گاهی اشاره به جبرئیل است و گاهی به فرشته اعظم از او) تعبیری که در بعضی روایات به «روح الایمان» است، شاید اشاره به همین مرتبه عالی روح انسانی باشد.

در حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذا زنى الرجل فارقه روح الایمان؛ هنگامی که کسی زنا کند روح ایمان از او جدا می شود (مگر اینکه توبه کند و جبران نماید)». (۱)

در بعضی از روایات روح القدس مرتبه بالاتری از روح ایمان شمرده شده و تعبیر به ارواح پنج گانه در آن آمده است. (۲)

سخن در روح انسانی است که گاه به اندازه ای قوی می شود که همه وجود انسان را روشن می سازد و گاه به قدری ضعیف می شود که به آن مرده می گویند.

امام مجتبی حسن بن علی علیهما السلام می فرماید: «التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ؛ تفکر موجب زنده شدن قلب بیناست». (۳) در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَمَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ بر شما باد به اندیشیدن که موجب حیاة قلب بینا می شود و کلید درهای دانش است». (۴)

در مقابل آن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أَرْبَعٌ يُمْتَنُّ الْقَلْبُ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ كَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَتَهُنَّ وَ مُمَارَاةَ الْأَحْمَقِ... وَ مُجَالَسَةَ الْمَوْتَى

ص: ۴۸۵

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، باب الكبائر، ح ۱۱.

۲-۲. همان مدرک، ص ۲۸۲، باب الكبائر، ح ۱۶.

۳-۳. میزان الحکمه، ح ۱۷۰۳۰.

۴-۴. همان مدرک، ح ۱۷۰۳۱.

فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُؤْتَى قَالَ كُلَّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می میراند: تکرار گناه و گفتگوی زیاد با زنان (بی بند و بار) و جدال و جر و بحث با افراد احمق و همنشینی با مردگان. کسی سؤال کرد ای رسول خدا منظور از مردگان در اینجا چیست؟ فرمود: ثروتمندان خوش گذران و مست ثروت». (۱)

نیز در روایات از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «لقاء اهل المعرفه عماره القلوب و مستفاد الحکمه؛ ملاقات با اهل معرفت سبب آبادی دل ها و به دست آوردن دانش است» (۲) و در تعبیر دیگر فرمود: «عماره القلوب فی معاشره ذوی العقول؛ آبادی دل ها در معاشرت با خردمندان است». (۳)

البته همان گونه که در روایات بالا آمده، قلب انسان گاه به صورت ویرانه یا بیمار در می آید و گاه به کلی از دست می رود و شایسته نام مرده می شود. امام علیه السلام در وصیت نامه بالا هم سفارش به احیای قلب کرده است و هم عمران و آبادی آن. ذکر خدا سبب آبادی قلب و موعظه وسیله احیای آن است.

۲- واعظان و اندرزگویان

هنگامی که سخن از واعظ به میان می آید، ذهن همه متوجه انسان فرهیخته و استادی روشن بین و مردی با تقوا می شود که با استفاده از آیات قرآن مجید و روایات معصومین و تجارب و مطالعاتی که داشته به دیگران اندرز می دهد. در حالی که در روایات، از واعظان دیگری غیر از آن نیز نام برده شده است؛ از جمله حوادث تلخ و ناگوار دنیا و دگرگونی جهان که امام علیه السلام در ادامه گفتار «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ» به آن اشاره فرموده اند.

ص: ۴۸۶

۱-۱. خصال، ص ۲۲۸.

۲-۲. غررالحکم، ح ۴۳۰، ح ۹۷۹۵.

۳-۳. همان مدرک، ص ۴۲۹، ح ۹۷۷۴.

پندهای دیگر، تاریخ پیشینیان، قصرهای ویران شده، قبرهای خاموش و دیار متروک آنهاست که با زبان بی‌زبانی هزار گونه اندرز دارند و امام علیه السلام در ادامه همین سخن به آن اشاره فرموده است.

واعظ دیگری که در سخن دیگری از امام علیه السلام (خطبه ۱۸۸) آمده، جسم بی‌جان مردگان است می‌فرماید: «فَكَفَىٰ وَعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ مردگانی که به سوی قبرهایشان بدون اختیار می‌برند برای پند و اندرز شما کافی هستند». (۱)

واعظ دیگری که در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است واعظ درونی یعنی همان وجدان بیدار آدمی است می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ کسی که از درون وجود خود واعظی داشته باشد خداوند حافظ و نگهبانی برای او قرار می‌دهد» (۲) این واعظ نفسانی همان است که قرآن در سوره شمس به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ وَ قَسَمَ بِهِ رُوحِ آدَمِي وَ أَنْ كَسَّ أَنْ رَا (آفریده و) موزون ساخته سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است». (۳)

واعظ دیگر همان است که امام کاظم علیه السلام در برابر هارون الرشید بیان کرد آن گاه که هارون از امام علیه السلام تقاضای موعظه کرد آن حضرت در بیانی کوتاه و پر معنا فرمود: «ما من شيء تراه عينيك إلا - وفيه موعظه؛ هیچ چیزی را چشمت نمی‌بیند جز آنکه در آن موعظه ای است». (۴)

یعنی ستارگانِ فروزان آسمان، خورشید و ماه درخشان، قامت خمیده پیران، موی سپید سالخوردگان، برگ‌های خشکیده درختان در فصل خزان، قبرهای

ص: ۴۸۷

۱-۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۲-۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۹.

۳-۳. شمس، آیه ۷ و ۸.

۴-۴. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴.

خاموش مردگان و قصرهای ویران شده شاهان هر یک با زبان بی‌زبانی درسی از عبرت می‌آموزند.

اگر هارون تنها به حوادث تکان‌دهنده‌ای که در تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عباس روی داد نگاه می‌کرد بهترین اندرزها را به او می‌آموخت.

بنابراین فرمایش امام علیه‌السلام در این وصیت‌نامه: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ؛ قلب خود را با موعظه زنده کن» مفهومی وسیعی دارد که تمام واعظان را شامل می‌شود.

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی می‌نویسد: «خرقاء دختر نعمان (یکی از سران عرب) هنگامی که می‌خواست به عبادتگاه خود برود جاده را از پارچه‌های حریر و دیبا و خز مفروش می‌ساختند و کنیزان به استقبال او می‌شتافتند و او را همراهی می‌کردند تا به عبادتگاه برود و به منزل خویش باز گردد. هنگامی که سعد بن ابی‌وقاص به قادسیه آمد و لشکر ساسانیان شکست خوردند و رستم فرمانده لشکر کشته شد، خرقاء نزد سعد آمد با کنیزان خود (به صورت اسیران) که لباس‌های بسیار مندرس در تن داشتند (و آثار نکبت دنیا از سر و صورت خرقاء نمایان بود) سعد گفت: کدام یک از شما خرقاء هستید؟ خرقاء خود را معرفی کرد سپس افزود: دنیا دار زوال است و به یک حال نمی‌ماند، ما پادشاهان این سرزمین بودیم خراج آن را برای ما می‌آوردند و همه سر بر فرمان ما بودند هنگامی که دنیا به ما پشت کرد همه چیز ما را در هم کوبید (اشاره به اینکه تو هم چنین روزی در پیش داری)». (۱)

نیز از محمد بن عبدالرحمان هاشمی نقل شده که می‌گوید: یک روز عید قربان وارد بر مادرم شدم. زنی را با لباس‌های مندرس نزد او دیدم. مادرم رو به من کرد و گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مادر جعفر برمکی (وزیر معروف هارون) است. من به او سلام کردم گفتم: کمی از ماجرای زندگی

ص: ۴۸۸

خود برای من تعریف کن. گفت: جمله ای می گویم که درس عبرتی است برای هر کس که آماده گرفتن عبرت است؛ فراموش نمی کنم (در عصر قدرت فرزندانم جعفر) در یکی از همین روزهای عید قربان چهار صد کنیز داشتم با این حال فکر می کردم فرزندانم جعفر حق مرا ادا نکرده؛ ولی امروز نزد شما آمده ام تقاضای پوست دو گوسفند قربانی دارم که یکی را زیر انداز و دیگری را روی انداز خود کنم. (۱)

به گفته شیخ بهایی:

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب

پرده داری می کند بر طاق کسری عنکبوت جغد نوبت می زند بر قلعه افراسیاب

ص: ۴۸۹

۱- ۱). شرح نهج البلاغه تستری، ج ۸، ص ۳۳۳ و مرحوم محدث قمی نیز در تتمه المنتهی، ص ۲۴۸ این داستان را نقل کرده است.

فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَ لَمَّا تَبِعَ آخِرَتَكَ بِجُدُنِيَاكَ؛ وَ دَعَا الْقَوْلَ فِيمَا لَمَّا تَعْرِفُ، الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ. وَ أَمْسَكَكَ عَنْ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَمَاتَهُ، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرِهِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ. وَ أُمِرَ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَ أَنْكَرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ، وَ بَايِنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ، وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. وَ خُصِّ الْعَمْرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَ تَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، وَ عَوِّذْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.

بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرتت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت ننما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند. امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبانت منکر را انکار نما و از کسی که کار بد انجام می دهد با جدیت دوری گزین. در راه خدا آن گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد، در دریای مشکلات هر جا که باشد برای رسیدن به حق فرو شو. در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فرا گیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است.

امام علیه السلام در آغاز این بخش به عنوان نتیجه گیری از بخش سابق که دستور به سیر در احوال گذشتگان می داد، پنج اندرز مهم را بیان می کند می فرماید:

«بنابر این منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند»؛ (فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَ لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَ دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَ أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَمَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرِهِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ).

جمله «أَصْلِحْ مَثْوَاكَ» با توجه به اینکه «مَثْوَى» به معنای جایگاه است و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است، اشاره دارد که در این دنیا کاری کن که سرای آخرت را آباد کنی.

در دعای روز سه شنبه از دعاهای پر معنای ایام هفته، به نقل از امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام می خوانیم: «وَ أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقَرِّي؛ (خدایا) آخرتم را اصلاح کن، چرا که سرای جاویدان من است».

جمله «لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ» اشاره به این است که متاع بسیار پرارزش آخرت و سعادت جاویدان را به بهای اندک و بی ارزش زرق و برق دنیا مفروش، همان گونه که قرآن مجید در نکوهش جمعی از یهود و اعمال زشت آنها می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَّرُونَ؛ آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را با (از دست دادن) آخرت خریده اند؛ از این رو از عذاب آنها کاسته نمی شود؛ و (به هیچ صورت) یاری

جمله «دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَمَّا تَعْرِفُ» اشاره به نهی از قول به غیر علم دارد که انسان از اموری سخن بگوید که از آن آگاهی ندارد. در قرآن کرارا از آن نهی شده است از جمله می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن» (۲) و در مورد پیروی از وسوسه های شیطان می فرماید: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ او شما را فقط به بدی و کار زشت فرمان می دهد؛ (و نیز دستور می دهد) آنچه را نمی دانید، به خدا نسبت دهید». (۳)

فقره «وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ» اشاره به این است که در مسائل غیر مربوط به تو دخالت مکن و به تعبیر ساده فضولی در کار دیگران موقوف! چه بسیارند کسانی که به علت دخالت در کارهای دیگران و اموری که به آنها مربوط نیست هم از انجام وظیفه خود می مانند و هم گرفتاری ها و نزاع هایی برای خود از این رهگذر به وجود می آورند. این همان چیزی است که قرآن مجید می فرماید:

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ؛ مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زبانی نمی رساند». (۴)

آخرین جمله «وَأَمْسِكْ...» به رعایت احتیاط در شبهات اشاره دارد که یکی از اصول مسلم عقلانی است؛ هر گاه انسان در برابر دو راه قرار گرفت: راهی روشن و خالی از اشکال و راهی مجهول و تاریک، عقل می گوید هرگز در چنین راهی گام مگذار که ممکن است سرانجام شومش دامانت را بگیرد و اگر هم به مقصد برسی با ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. در راهی گام بنه که با اطمینان و

ص: ۴۹۳

۱-۱. بقره، آیه ۸۶.

۲-۲. اسراء، آیه ۳۶.

۳-۳. بقره، آیه ۱۶۹.

۴-۴. مائده، آیه ۱۰۵.

آرامش تو را به مقصودت می رساند.

این اصل عقلانی در روایات زیادی، از جمله در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اشاره شده است آنجا که می فرماید: «دَعَّ مَيَّا يُرِيئِكَ إِلَى مَيَّا لَا يُرِيئِكَ؛ آنچه تو را به شک می افکنند رها کن و به سوی راهی برو که در آن شک و تردید نداری». (۱)

در حدیث دیگری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امور زندگی انسان ها را به سه قسم تقسیم می کند: «بخشی بین الرشید که سالم بودنش آشکار است و باید از آن تبعیت کرد و بخشی بین الغی که ناسالم بودنش آشکار است و باید آن را رها و بخشی که مشکل و مشکوک است که باید آن را رها نمود و به خدا واگذار کرد». (۲)

بدیهی است که هیچ کدام از این دستورات مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل را نفی نمی کند و مربوط به مواردی است که انسان مسئولیتی در برابر آن ندارد.

و لذا به دنبال این دستورات می فرماید: «امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبان منکر را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام می دهد با جدیت دوری گزین»؛ (وَ أُمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنُّ مِنْ أَهْلِهِ، وَ أَنْكَرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَ لِسَانِكَ، وَ بَايِنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ).

جمله اول «وَ أُمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنُّ مِنْ أَهْلِهِ» اشاره به این است که چون انسان، دیگران را امر به معروف می کند، اگر خودش اهل معروف نباشد در پیش وجدان خویش شرمنده می گردد. به علاوه از مردم نیز خجالت می کشد که بگویند او آمر به معروف است در حالی که خودش عامل به منکر است. مجموع این امور سبب می شود که با امر به معروف انسان تدریجاً در سلک عاملان به معروف درآید.

جمله «وَ أَنْكَرِ الْمُنْكَرَ...» اشاره به مراتب نهی از منکر دارد که در اینجا برای آن دو مرحله ذکر شده و در بعضی دیگر از سخنان امام علیه السلام در کلمات قصار سه

ص: ۴۹۴

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۷.

۲- ۲. کافی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۰.

مرحله برای آن ذکر شده است: نخست انکار به قلب و بیزاری از منکر در درون دل و جان، هر چند ظالمان دست و زبان انسان را ببندند. مرحله دوم انکار با زبان و مرحله سوم جلوگیری عملی از منکرات. بسیاری از فقها این مرحله را وظیفه حکومت اسلامی و حاکم شرع دانسته اند و مرحله اول و دوم را وظیفه عموم مردم.

جمله (وَ بَايُنٌ مِّنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ) ممکن است اشاره به جایی باشد که نهی از منکر اثر نمی گذارد، در چنین مواردی انسان باید مجلس منکر را ترک گوید و از عاملان به منکر دوری گزیند.

این احتمال نیز هست که منظور از آن بیزاری قلبی است که آثار آن در چهره انسان نمایان باشد که یکی از مراحل سه گانه نهی از منکر است و در حدیثی امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: «أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که اهل منکر را با چهره ای عبوس ملاقات کنیم (تا از قیافه ما بدانند که از آنها بیزاریم)». (۱)

امام علیه السلام در ادامه این سخن چند دستور دیگر می دهد می فرماید: «در راه خدا آن گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد و در دریای مشکلات برای رسیدن به حق فرو شو هر جا که باشد؛ (وَ جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَ لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٌ. وَ خُضِ (۲) الْعَمْرَاتِ (۳) لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ).

می دانیم جهاد مراحل و مراتبی دارد؛ خواه جهاد نظامی با دشمن و خواه

ص: ۴۹۵

۱-۱. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.

۲-۲. «خض» صیغه امر از ریشه «خوض» بر وزن «حوض» گرفته شده که در اصل به معنی وارد شدن تدریجی در آب است. سپس به عنوان کنایه به معنی ورود یا شروع به کارها آمده است.

۳-۳. «غمرات» جمع «غمره» بر وزن «ضربه» در اصل از غمر به معنای از بین بردن اثر چیزی گرفته شده سپس به آب زیادی که تمام چهره چیزی را می پوشاند و پیش می رود، «غمره» و «غامر» گفته شده و بعد از آن به گرفتاری های شدید و جهل و نادانی فراگیر که انسان را در خود فرو می برد اطلاق شده است و «غمرات الموت» به معنای شاداید حالت مرگ است.

تلاش هایی دیگر در مسیر حق. بعضی از مراحل آن شایسته مجاهدان واقعی نیست؛ شایسته آنها این است که آخرین مرحله ای را که در توان دارند در این راه به کار گیرند و جمله «جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» اشاره به همین معناست.

اما جمله «وَلَمَّا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَمَائِمٍ» اشاره به این است که گاهی افراد آلوده، اطراف انسان های مجاهد و مبارز را می گیرند و با ملامت و سرزنش می خواهند سدی بر سر راه آنها ایجاد کنند. امام علیه السلام می فرماید: هرگز این سرزنش ها مانع راه تو نشود؛ هنگامی که راه را تشخیص دادی با توکل بر خدا و عزم راسخ و بدون اعتنا به سرزنش سرزنش گران به پیش تاز.

از آنجا که در راه حق مشکلات فراوانی وجود دارد و حق جویان بدون پیکار با آنها، راه به جایی نمی برند، امام علیه السلام این مشکلات را به امواج خروشان دریا تشبیه کرده و دستور می دهد برای به دست آوردن گوهر حق، در این امواج فرو شو تا به گوهر مطلوب برسی.

سخن امام علیه السلام در این جمله ها برگرفته از آیاتی از قرآن مجید است؛ در آیه ۷۸ سوره حج می خوانیم: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» و در آیه ۵۴ سوره مائده می خوانیم: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ».

بسیاری از مفسران «حق جهاد» را به معنای اخلاص در نیت تفسیر کرده اند؛ ولی باید توجه داشت که مفهوم آن منحصر به اخلاص نیت نیست، بلکه منظور این است که مشکل ترین مرحله جهاد، جهاد با نفس و کسب خلوص نیت است.

امام علیه السلام در پایان این بخش دو اندرز مهم دیگر به فرزندش می دهد می فرماید: «در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فرا گیر) و خویشان را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است؛ (و تَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، وَ عَوِّذْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ (۱))»

ص: ۴۹۶

۱- ۱). «تصبر» از ریشه «صبر» به معنای خود را به شکیبایی واداشتن و خویشتن داری کردن است و تفاوت آن با صبر این است که شخص صبور واقعا اهل صبر است اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می کند.

عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَ نِعَمَ الْخُلُقِ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ).

با توجه به اینکه «تَفَقُّه» از ریشه «فقه» به معنای فهم و درک است، منظور امام علیه السلام از جمله «وَ تَفَقَّهَ فِي الدِّينِ» این است که حقایق دینی را اعم از اصول و فروع به طور کامل درک کن و تنها به صورت قناعت نکن، بلکه به عمق آنها آشنا شو.

جمله «عَوِّذُ نَفْسِكَ...» اشاره به این است که صبر و استقامت در مقابل مشکلات چیزی است که با تمرین بدست می آید. باید آنقدر تمرین کنی و خویشتن را عادت دهی تا خلق و خوی تو گردد.

فقره «نِعَمَ الْخُلُقِ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ» اشاره به این است که هر کار مثبتی با مشکلات و موانعی روبه روست. هر گاه انسان صبر و استقامت بر حق نداشته باشد، هرگز نمی تواند به آن دست یابد. چیدن یک گل بدون تحمل نیش خار میسر نیست و برداشتن اندکی عسل از کندو غالباً با نیش زنبور همراه است. اگر استقامت در برابر مشکلات نباشد هیچ هدف مقدسی به انجام نمی رسد.

در اینجا سزاوار است به اشعار پرمعنایی که ابو الاسود سروده است توجه کنیم:

تَعَوَّدْتُ مَسَّ الضَّرِّ حَتَّى أَلْفَتَهُ وَ أَسْلَمَنِي طَوْلَ الْبَلَاءِ إِلَى الصَّبْرِ

و وَسَّعَ صَدْرِي لِلأَذَى كَثْرَةَ الأَذَى وَ كَان قَدِيمًا قَدْ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي

إِذَا أَنَا لَمْ أَقْبَلْ مِنَ الدَّهْرِ كُلِّ مَا أَلَايَهُ مِنْهُ طَالَ عَتَبِي عَلَى الدَّهْرِ

من خود را به درد و رنج ها عادت دادم تا به آن انس گرفتم و ادامه مشکلات مرا به صبر عادت داد.

فزونری رنج ها سینه مرا برای تحمل رنج گشاده ساخت، هر چند در گذشته در

برابر آن تنگی سینه احساس می کردم.

(من فکر می کنم) اگر من همه حوادث جهان را (از تلخ و شیرین نپذیرم، پیوسته باید دنیا را سرزنش کنم). (۱)

نکته ها

۱- رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر

احتیاط در موارد مشکوک یکی از اصول مسلم مذهب ماست که در بعضی از موارد واجب و گاه مستحب است.

ریشه احتیاط، حکم عقل است که در علم اصول به عنوان دفع ضرر محتمل است که در وجوب آن به طور مطلق یا با بعضی قیود و شروط بحث است. عقل حکم می کند که زیان های احتمالی را از خود دور کنیم. قابل توجه اینکه همین مسأله در علم کلام و عقاید به عنوان پایه تحقیق در مسائل مذهبی و مبدأ و معاد شناخته شده و تحقیق درباره وجود خدا و معرفه الله را بر همین اساس می گذارند که ترک تحقیق احتمال ضررهای عظیمی را در پی دارد. به همین دلیل عقل حکم می کند که فرد به تحقیق پردازد.

امام علیه السلام در تعبیری که در این فقره داشت این اصل را کاملاً مستدل ساخت و بعد از آنکه به فرزندش دستور فرمود از مسیرهایی که خوف ضلالت در آن است بپرهیزد، زیرا پرهیز در این گونه موارد بهتر از آن است که انسان گرفتار حوادث هولناک و وحشتناک شود.

اصولاً احتیاط اگر به افراط نکشد در همه جا و همه چیز-خواه در امور معنوی و یا امور مادی- کاری عاقلانه و منطقی است.

ص: ۴۹۸

جمله «وَعَوِّذُ نَفْسِيكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ» اشاره به یک اصل مهم اخلاقی است و آن اینکه انسان هایی که تربیت اخلاقی نشده اند در آغاز کار پذیرش اصول اخلاق برای آنها آسان نیست؛ باید آن را بر نفس خود تحمیل کنند و پیوسته تکرار نمایند. این فعل مکرر سبب می شود که آن امر اخلاقی به صورت عادت در آید و ادامه این عادت سبب می شود که به صورت ملکه نفسانی ظاهر شود یعنی تدریجاً در درون عمق جان انسان نفوذ کند و روح را به رنگ خود در آورد.

حدیث «الْخَيْرُ عَادَةٌ» و حدیث «الْعَادَةُ طَبْعٌ ثَانٍ» که در غرر الحکم در لا به لای کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده، اشاره به همین معناست.

تفاوت تصبر با صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است؛ اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می کند.

اصولاً- بسیاری از فضایل اخلاقی است که جز با ریاضت نفس و عادت دادن خویش حاصل نمی گردد و از آنجا که صبر (استقامت در برابر مشکلات) خمیر مایه تمام پیروزی هاست و طبق بعضی از روایات صبر نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن، باید به هر قیمتی است آن را به دست آورد و به گفته شاعر:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر و العصر را آگه بخوان

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید

اشاره

وَأَلْجَى نَفْسِكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ حَرِيزٍ، مَيَانِعِ عَزِيزٍ. وَأَخْلَصَ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِزْمَانَ، أَكْثَرَ الْإِسْتِخَارَةِ، وَتَفَهُمَ وَصِيَّتِي، وَ لَمَّا تَذَهَبَنَّ عَنْكَ صِفْحًا، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَ لَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ.

ترجمه

در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده ای. به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامن لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد. وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری مگیر، زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن نمی باشد سودی ندارد.

شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر

وصیتم را سرسری مگیر

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه (بخش ششم) پنج دستور مهم دیگر به فرزند دلبنده می دهد:

نخست توکل به خداست که می فرماید: «در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده ای»؛

(وَأَلْجِئِ (۱) نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَىٰ إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَىٰ كَهْفٍ (۲) حَرِيْرٍ (۳)، وَ مَا نَعِ عَزِيْرٍ).

توکل زاییده ایمان به توحید افعالی است هنگامی که انسان سرچشمه همه امور جهان را به دست خدا بداند و او را مسبب الاسباب بشمرد طبعاً در همه مشکلات به او پناه می برد و او را پناهگاه مطمئن خود می داند.

توکل به این معنا نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و تنها به امید لطف خدا بنشیند، بلکه به این است که تمام توان خود را به کار گیرد و در آنجا که به موانع و مشکلاتی برخورد می کند که حل آن بیرون از توان اوست دست به دامان لطف خدا می زند و با توکل بر او بر مشکلات چیره می شود.

آن گاه به مسأله اخلاص اشاره کرده می فرماید: «به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست»؛ (وَ أَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَ الْحِرْمَانَ).

اخلاص نیز از ثمرات ایمان به توحید افعالی است، زیرا هنگامی که انسان بداند «لا مؤثر فی الوجود الا الله» یقین پیدا می کند که عطا و حرمان به دست اوست. به هنگامی که به این امر ایمان پیدا کرد تنها به در خانه او می رود و با خلوص نیت هر چه می خواهد از او می خواهد. به همین دلیل در روایات وارد شده است که ریاکاران مشرکند؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مِنْ عَمَلِ النَّاسِ كَانَ تَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَ مَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ تَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریایی شرک است هر کس کاری برای مردم کند پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر کس

ص: ۵۰۲

۱-۱). «ألجىء» از ریشه «الجماء» از «لجوء» به معنی پناه بردن گرفته شده و «الجماء» به معنای پناه فرستادن است.

۲-۲). «كهف» به معنای غار وسیع است و سپس به هر گونه پناهگاه اطلاق شده است.

۳-۳). «حرير» به معنای حفظ کننده از ریشه «حرز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده است.

عملی برای خدا انجام دهد پاداش او بر خداست».^(۱)

این جمله در ضمن به این حقیقت نیز اشاره دارد که انسان خواسته های خود را باید فقط از خدا بخواهد نه از غیر خدا و اگر طبق عالم اسباب به سراغ غیر خدا می رود باز هم مؤثر واقعی را خدا می داند که اراده اش گاه به دست بندگانش تحقق می یابد و جمله «فَإِنَّ يَدَهُ الْعَطَاءِ وَالْحِرْمَانِ» نیز بیانگر همین حقیقت است.

در سومین دستور می فرماید: «و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد»؛ (وَ أَكْثِرِ الْإِسْتِخَارَةَ).

استخاره دو معنا دارد: یکی استخاره ای است که امروز در میان مردم معمول و متعارف است، هر گاه مسأله ای بر انسان مشکل شده و با نیروی عقل خود و مشورت با اهل آن نتوانست آن را بر خود حل کند به سراغ مشورت با خدا می رود و استخاره نوعی مشورت با پروردگار است. معنای دوم استخاره این است که انسان در هر کاری که قدم می گذارد از خدا طلب خیر کند؛ یعنی خداوند را حاکم بر سرنوشت خود ببیند؛ در امر تجارت و زراعت و مانند آن تلاش کند ولی زبان حال و قال او استخیر الله برحمته باشد؛ یعنی خدایا خیر و برکت را از رحمت تو می خواهم. این نوع از استخاره در روایات بسیار بر آن تأکید شده است. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَا اسْتِخَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ؛ هیچ بنده با ایمانی از خداوند طلب خیر نمی کند مگر اینکه خداوند خیر او را فراهم می سازد».^(۲)

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای اینکه فرزندش نسبت به اندرزها و وصایای او اهتمام به خرج دهد می فرماید: «وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری

ص: ۵۰۳

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۳.

۲-۲. بحارالانوار ج ۸۸، ص ۲۲۴، ح ۴.

سپس دلیلی برای آن ذکر می کند و علوم و دانش ها را ضمن آن، به سه بخش تقسیم می نماید و می فرماید: «زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که (زیان بار است) سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی بخشد»؛ (فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَعَ، وَ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَ لَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ).

دانش های مفید، علمی است که انسان را در مسیر قرب الی الله یاری می بخشد خواه در زمینه اعتقادات باشد یا عبادات و اخلاق و...، دنیای او را به صورت آبرومند تأمین می کند و از فقری که مایه کفر و روسپاهی است رهایی می بخشد.

علوم بیهوده دانش هایی است که نه خیر دنیا در آن است و نه خیر آخرت و گاه از آن برای سرگرمی و یا تفاخر استفاه می شود؛ شبیه آنچه در حدیث معروف وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی را در مسجد دید که گروهی اطراف او را گرفته اند فرمود: این چیست؟ عرض کردند: این مرد علامه است (و دانش فراوان دارد) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علامه چیست؟ عرض کردند: این شخص آگاه ترین فرد به نسب های عرب و حوادث ایام جاهلیت و اشعار آنهاست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ؛ این علمی است که هر کس آن را نداند زیانی نمی کند و آن کس که آن را بداند سودی نمی برد» سپس افزود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ

ص: ۵۰۴

۱- ۱). «صفح» در اصل به معنای جانب و روی هر چیزی است و معنای مصدری آن روی گردانیدن و صرف نظر کردن است و از آنجا که صرف نظر کردن گاه به علت عفو و گاه به سبب قهر است، این واژه در هر دو معنا به کار می رود- در ضمن باید توجه داشت که فاعل تذهبن، وصیت است و معنای جمله این است که وصیت من به سبب روی گرداندن و بی اعتنایی از خاطر تو نرود و معادل آن در فارسی این است که وصیت مرا سرسری مگیر. در بعضی از نسخ به جای «عنک» عنها آمده در این صورت فاعل تذهبن مخاطب یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام است.

وَمَا خَلَقَهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ؛ علم تنها در سه چیز است: نشانه های روشن (در مسائل مربوط به خدا شناسی و مبدأ و معاد) و علم مربوط به احکام الهی و واجبات و علوم مربوط به امور اخلاقی و سنت ها و مستحبات و غیر آن اضافی است». (۱)

البته علوم و دانش هایی که به عمران و آبادی دنیای مردم کمک می کند و آنها را از فقر و بیماری و مشکلات دیگر رهایی می بخشد اینها نیز از علوم مفیدند، زیرا در واقع مقدمه ای برای آن سه گروه از علوم نافعند.

قسم سوم از علوم، علوم زیان بار است؛ مانند علم سحر و شعبده و علوم مربوط به تولید مواد حرام مانند شراب و مواد مخدر. در دنیای امروز ما، این علوم فراوان تر از گذشته است؛ علمی که تهیه و سائل کشتار جمعی را به بشر می آموزد مانند بمب اتم، سلاح های مرگبار شیمیایی و امثال آن این گونه علوم آموختن و فرا گرفتنش از نظر اسلام حرام است، چرا که به عنوان مقدمه حرام محسوب می شود.

نکته: علوم نافع و غیر نافع

علوم نافع و غیر نافع

شک نیست که علم و دانش نور و روشنایی است؛ ولی در عین حال چنین نیست که همه علوم مطلوب و مفید باشد.

همان گونه که در وصیت نامه بالا آمده است، امام علیه السلام علوم را به سه گونه تقسیم می کند:

علمی که برای زندگی انسان ها نافع است، گاه جنبه معنوی دارد؛ مانند علم به معارف دینی و احکام و اخلاق انسانی و گاه جنبه مادی دارد؛ مانند تمام علمی که برای زندگی مادی انسان ها لازم است نظیر علم پزشکی، کشاورزی، فنون

ص: ۵۰۵

دفاعی، صنایع سبک و سنگین و... و می دانیم اگر این علوم نباشد و زندگی مادی انسان به طور معقول اداره نشود مشکلات معنوی فراوانی به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل این علوم در اسلام به عنوان واجب کفایی معرفی شده؛ یعنی هر گروهی لازم است به دنبال بخشی از این علوم برود تا همه نیازهای مادی جامعه اسلامی تأمین گردد و اگر در یک رشته به اندازه کافی متصدیانی نداشته باشد، وجوب عینی پیدا می کند.

مسلمانان در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما نباید در این علوم از دیگران عقب بمانند بلکه باید پرچم دار علم باشند همان گونه که در قرون نخستین اسلام و چند قرن بعد از آن چنین بوده است.

اما علوم مضر و زیان بار، علمی است که نتیجه آن تخریب نظام اجتماعی و سلامت جامعه و برخورداری آن از پیشرفت و تکامل است مانند علوم مربوط به سلاح های کشتار جمعی و تولید انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی و امثال آن.

قسم سوم علوم بیهوده است که نه فایده ای دارد نه زیانی که نمونه آن در بالا در شرح کلام امام علیه السلام بیان شد.

أَيُّ بَيْتِي، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِتْنًا، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادًا وَهَنَا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي
 دُونَ أَنْ أُفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ
 الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ.

وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْمَارِضِ الْخَالِيهِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ. فَبَادَرْتُكَ بِاللَّادِبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ، وَيَسْتَنْغِلَ لُبُّكَ، لِتَسْتَقْبَلَ
 بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَتَهُ وَتَجَرِبَتُهُ، فَتَكُونَ قَدْ كَفَيْتَ مَثُونَةَ الطَّلَبِ، وَعُوفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ
 التَّجَرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به (نوشتن) این وصیتم برای تو مبادرت ورزیدم و نکات برجسته ای را در وصیتم وارد کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم و از آنجا که قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری در آن پاشیده شود آن را می پذیرد، پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد (گفتمی ها را گفتم) همه اینها برای آن است که با تصمیم

جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته و زحمت آزمون آن را کشیده اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد.

شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه

انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه اش (هفتمین بخش) بار دیگر به انگیزه خود در بیان این وصیت نامه طولانی و مملو از اندرزهای نافع می پردازد؛ انگیزه ای که از دو بخش تشکیل می شود: بخشی از آن در وجود امام علیه السلام و بخشی از آن در وجود امام مجتبی علیه السلام و خلاصه اش این است که سن من بالا رفته و می ترسم اجلم فرا برسد به همین دلیل اقدام به این وصیت نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده پذیرش حق از این می ترسم سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد. به این دو دلیل به این وصیت نامه مبادرت کردم.

نخست می فرماید: «پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به این وصیتم، برای تو مبادرت ورزیدم»؛ (أَيُّ بُنَىٰ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهَنًا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ).

می دانیم سن مبارک امام علیه السلام در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بود و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقایای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان، هنگامی که سنین عمر آنها بالا می رود پیش از آنکه اجل فرا رسد و یا فرزندانشان دوران جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است، پشت سر بگذارند، آنچه را لازم

است به آنها بگویند و وصیت کنند.

آن گاه امام علیه السلام به توضیح بیشتری می پردازد و می فرماید: «و نکات برجسته ای را در وصیتم وارد کردم پیش از آنکه اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم»؛ (وَ أَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ [\(۱\)](#) إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أُنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَ فِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ). [\(۲\)](#)

امام علیه السلام در اینجا نه به عنوان معصوم و نیز مخاطبش نه به عنوان فرزندی معصوم، بلکه به عنوان پدری پیر و دلسوز در برابر فرزندی که ممکن است در معرض تندباد و سوسه های نفس و فتنه های دنیا قرار بگیرد، به دو نکته راجع به خودش و یک نکته درباره فرزندش اشاره می کند و می فرماید: از یک سو سن من بالا رفته و بیم فرا رسیدن اجل و از دست رفتن فرصت را دارم و از سوی دیگر همراه بالا رفتن سن همان گونه که اعضای بدن ضعیف و ناتوان می شود، فکر هم ممکن است به سستی گراید و از سوی سوم تو که مخاطب من هستی نیز در معرض آفات مختلفی قرار بگیری؛ و سوسه های شیطان، هوای نفس و بندگی دنیا که اگر چنین شود باز فرصت پند و اندرز از دست می رود.

روی این جهات، من مبادرت به این وصیت و اندرزنامه کردم تا به نتیجه

ص: ۵۰۹

۱- ۱). «افضی» از ریشه «افضاء» و ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است سپس در مورد القا و تعلیم مطلبی به دیگری به کار رفته گویی آن مطلب را در فضای فکر مخاطب وارد می کند.

۲- ۲). «نفور» در اصل به معنای حیوان فراری که از چیز وحشتناکی رم کرده باشد و سپس به انسان هایی که از چیزی فراری هستند نیز اطلاق شده است.

مطلوب، قبل از فوت فرصت برسم.

جای تعجب است که ابن ابی الحدید در شرح جمله هایی که امام علیه السلام درباره خود بیان فرموده می گوید: «این جمله ها نشان می دهد، بر خلاف عقیده شیعه که می گویند امام علیه السلام از این گونه امور معصوم است نه در فکر او نقصانی حاصل می شود نه رأی او فتور می پذیرد»، باطل است. (۱)

در حالی که تمام قراین-همان گونه که گفتیم- نشان می دهد امام علیه السلام، این سخنان را نه از موضع امامت و عصمت، بلکه از موضع پدری پیر و پر تجربه که برای فرزندی جوان و کم تجربه نصیحت و اندرز می دهد، بیان فرموده است.

اگر ابن ابی الحدید سخن دیگر مولا- علی علیه السلام را که در همین نهج البلاغه وارد شده توجه می کرد که می فرماید: «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ؛ از من سؤال کنید (آنچه را می خواهید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست از هیچ حادثه ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می شود از من سؤال نمی کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم)». (۲)

نیز سخن دیگری که در خطبه ۱۸۹ آمده است که می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَّا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم هر چه می خواهید از من بپرسید، چرا که من به راه های آسمان از راه های زمین آگاه ترم (و همه چیز به فرمان خدا و به اذن الله نزد من روشن است). آری اگر ابن ابی الحدید این سخنان را در کنار هم می گذاشت هرگز چنین نمی گفت.

سپس امام علیه السلام به بیان دلیلی برای طرح وصایای خود برای فرزند جوانش پرداخته چنین می گوید: «به یقین قلب جوان و نوجوان همچون زمین خالی

ص: ۵۱۰

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۶۶.

۲- ۲). نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

است؛ هر بذری در آن پاشیده شود آن را می پذیرد؛ (وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَلِيَّةٌ).

این امر بارها به تجربه رسیده است و حتی روایتی است که به صورت ضرب المثل در آمده که «العلم في الصغر كالنقش في الحجر؛ تعلیماتی که در کودکی (و جوانی) داده می شود همچون نقشی است که بر سنگ بزنند (نقشی است ثابت، عمیق و پایدار. سپس بر آن افزوده اند که) و التعلم في الكبر كالخط على الماء؛ فراگیری در بزرگسالی همچون نقشی است که بر آب زنند (نقشی است گذرا و ناپایدار)».

آن گاه دو دلیل دیگر بر آن می افزاید می فرماید: «به همین دلیل به تعلیم و تأدیب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد؛ (فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ).

در واقع امام علیه السلام برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم آلودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات و هر کدام از این سه به تنهایی برای انتخاب این زمان کافی است تا چه رسد به اینکه همه این جهات جمع باشد.

سپس امام علیه السلام می افزاید: «همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته، زحمت آزمون آن را کشیده اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی؛ (لَيْسَ تَقْبَلُ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَتَهُ (۱) وَ تَجْرِبَتُهُ، فَتَكُونُ قَدْ كَفَيْتَ مَثْوَنَةَ الطَّلَبِ، وَ عُوْفِيَّتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ).

ص: ۵۱۱

۱- ۱). «بغیه» به معنای طلب و تقاضا از ریشه «بغی» بر وزن «نفی» گرفته شده که به گفته راغب در مفردات گاهی بار مثبت دارد که طلب خیرات است و گاه بار منفی که تجاوز از حد عدالت و تمایل به ظلم و باطل است.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود به اهمیت استفاده از تجارب دیگران اشاره می کند، زیرا زندگی چیزی جز تجربه نیست و انسان عاقل به جای اینکه همه چیز را خودش تجربه کند و ضایعات و مشکلات آن را بپذیرد از تجارب دیگران استفاده می کند و آنچه را آنها آزموده اند و نتیجه اش روشن شده در اختیار می گیرد بی آنکه هزینه ای برای آن بپردازد. به تعبیر دیگر همواره نسل های آینده از نسل های گذشته از این نظر سعادتمندترند که تجارب پیشینیان در اختیار آیندگان قرار می گیرد و آنچه را آنها با زحمت فراوان به دست آورده اند آیندگان بدون زحمت در اختیار می گیرند و تعبیرات امام علیه السلام «کفیت مؤنه الطلب و عوفیت من علاج التجربة» همه اشاره به همین نکته است.

لذا در پایان این بخش از اندرزنامه می فرماید: «بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد»؛ (فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَ اسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ).

اشاره به اینکه گاه تجربه پیشینیان به طور کامل در اختیار آیندگان قرار می گیرد و آنها از آن بهره کامل می برند و گاه پیشینیان در بعضی از مسائل، نیمی از راه را پیموده اند و نیم دیگر را آیندگان می پیمایند و به اموری دست می یابند که حتی نصیب پیشینیان نشده بود.

همان گونه که قبلا نیز اشاره شد، سخنان امام علیه السلام در این وصیت نامه از موضع امامت و مقام عصمت نیست، بلکه به عنوان فردی دنیا دیده و تجربه کرده و دلسوز که به فرزندش در برابر طوفان حوادث دنیا کمک می کند تا از تجربیاتش بهره گیرد و حتی گاه آنچه را او به تجربه نیافته، فرزندش آن را تکمیل کند و به نتایج بهتری برسد.

آثار تربیت در جوانی

تاریخ انبیا نشان می دهد جوانان نخستین گروهی بودند که به آنها ایمان می آوردند و از اهداف آنها دفاع می کردند. قرآن کراراً داستان نوح و ایمان آوردن جوانان را به او و ایراد بزرگسالان ثروتمند را بیان کرده و نیز تاریخ اسلام نشان می دهد که مؤمنان به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از همه جوانان بودند.

روایات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می کند؛ امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش که او را برای دفاع از مکتب اهل بیت به بصره رفته بود و ناکام برگشت، فرمود:

«عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرِعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ بر تو باد که به سراغ جوانان بروی که آنها برای پذیرش هر امر خیری از همه سریع ترند». (۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَ هُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ؛ هر کس قرآن را بخواند در حالی که جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خون او عجین خواهد شد». (۲)

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ؛ فرزندان خود را با احادیث (اهل بیت) آشنا سازید پیش از آنکه گروه منحرف مرجئه (که اعتقادی به خلافت بلا فصل علی علیه السلام نداشتند) از شما پیشی بگیرند». (۳)

در فصل بالا از وصیت نامه امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز این مطلب به خوبی بیان شده است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا از یک سو قلب جوانان پاک و خالی از آلودگی به تعصب های کور و لجاجت و عقاید باطله است، به همین دلیل همانند زمینی

ص: ۵۱۳

۱-۱. کافی، ج ۸، ص ۹۳.

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۴.

۳-۳. کافی، ج ۶، ص ۴۷، ح ۵.

است که خالی از هر گونه گیاه و علف های هرزه مزاحم باشد و هر بذری در آن افشانده شود به سرعت آن را می پذیرد.

از سوی دیگر، تعلقات دنیوی و مادی، او را به خود مشغول نداشته است تا پذیرش او نسبت به حق ضعیف شود.

از سوی سوم تعلیمات انبیا و احکام دین خدا با منافع نامشروع بسیاری از بزرگسالان در تضاد است و آنها حاضر نیستند به آسانی دست از منافع خود بردارند در حالی که جوانان گرفتار چنین منافعی نیستند.

یک از شعرای عرب می گوید:

قد ینفع الادب الاحداث فی مهل و لیس ینفع بعد الکبر الادب

ان القصون اذا قومتها اعتدلت و لن تلین اذا قومتها الخشب

تربیت نسبت به جوانان در مدت کوتاهی فایده می بخشد ولی بعد از بزرگسالی اثری ندارد.

شاخه های تر و نازک را به راحتی می توان صاف و مستقیم کرد ولی هنگامی که به صورت چوب های سختی در آمد قابل تغییر نیست.

و به گفته سعدی:

آنکه در خریدش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست

چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

ص: ۵۱۴

أَيُّ بُنَى، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرُتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، فَكَرِهْتُ فِي آخِرِهِمْ، وَسَرَرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَيْثِي عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ؛ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صِفَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَجِيهَهُ، وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدْبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمَرِ وَ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نَيْهِ سَلِيمِهِ، وَنَفْسٍ صَافِيهِ.

ترجمه

پسر! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده ام (من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم آن گاه از میان تمام آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگزفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیبایی را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتم و همان گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می خواهد من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی.

سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران

امام علیه السلام در آغاز این بخش از وصیت نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می کند و آن اهمّیت مطالعه و بررسی تاریخ پیشینیان است؛ آنچه از اعمال آنها به ما رسیده و از اخبار آنها در اختیار ما قرار گرفته و آنچه در آثار بازمانده از آنها: کاخ های ویران شده، قبرهای خاموش، ثروت های به جا مانده و... باقی است می فرماید:

«پسرم گر چه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده ام»؛ (أَيُّ بُنَيِّ، إِنِّي وَ إِن لَّمْ أَكُنْ عُمَرُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَ سَرْتُ فِي آثَارِهِمْ؛ حَتَّى عُدْتُ كَأَخِي دِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ).

اشاره به اینکه زندگی چیزی جز تجربه نیست. اگر کسی از تجارب دیگران بهره بگیرد، در اعمال آنها و نتایجی که از عملشان گرفتند دقت کند و در اخبار عبرت انگیزی که از آنها به یادگار باقی مانده بیندیشد و در آثار بازمانده از آنان با دیده عبرت بین بنگرد، عمری به درازای تمام تاریخ بشریت پیدا می کند و گویی از روز اول خلقت آدم تا کنون زنده بوده است.

آن گاه امام علیه السلام می افزاید: «(من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. سپس از میان همه آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیباییش را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتم»؛

(فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ (۱) وَتَوَخَّيْتُ (۲) لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ).

اشاره به اینکه مطالعه آثار پیشینیان و سیر و سیاحت در آثار آنها به تنهایی کافی نیست. انسان باید همچون صراف، سره را از ناسره جدا سازد و آنچه را خوب است گزینش کند و ناخالصی ها را به دور افکند و من زحمت این کار را نیز برای تو کشیده ام.

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت نامه انگیزه خود را بر بیان این وصیت نامه به این صورت بیان می کند که می فرماید: «و همان گونه که پدری مهربان بهترین نیکی ها را برای فرزندش می خواهد من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی؛ (وَ رَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَ أَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمْرِ وَ مُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نَيْبِهِ سَلِيمِهِ، وَ نَفْسٍ صَافِيهِ).

اشاره به اینکه اگر من زحمت گردآوری تجارب پیشینیان و آموزه های تاریخ را برای تو کشیدم و همه آنها را در این اندرزنامه ام خلاصه کردم، به دو دلیل است نخست اینکه پدرم؛ پدری مهربان و عاشق و دلباخته سعادت فرزندش و دیگر اینکه تو هم جوان هستی و در آغاز عمر و نیتی پاک و قلبی صاف داری. این دو،

ص: ۵۱۷

۱- ۱). «نخیل» از ریشه «نخل» در اصل به معنی غرابال کردن آرد برای جدا سازی سبوس و نخاله است. سپس واژه «نخیل» به هر شیء تصفیه شده اطلاق شده است و در عبارت بالا- منظور امام این است که من از تاریخ پیشینیان، مصفای آن را برای تو برگزیدم و بخشهای تاریک و کدر آن را رها ساختم و باید توجه داشت که «نخیل» به این معنای که جنبه وصفی دارد غیر از «نخیل» جمع «نخل» به معنای درخت خرماست.

۲- ۲). «توخیت» از ریشه «وخی» بر وزن «نفی» به معنای قصد چیزی کردن گرفته شده و «توخی» در اینجا به معنای برگزیدن و انتخاب کرده به کار رفته است.

۳- ۳). «مقتبل» به معنای آغاز شده و ابتدای هر چیز از ریشه «اقتبال» به معنای شروع کردن و ابتدا نمودن به چیزی گرفته شده است.

دست به دست هم داده و این زحمت را برای من آسان نموده است.

در واقع امام علیه السلام با این سخنانش به همه پدران دلسوز درس می آموزد که اگر خواهان سعادت فرزندان خود هستند از آن زمان که قلب فرزندان صاف و پاک است در تربیتشان بکوشند و مخصوصاً از تاریخ پیشینیان که مملو از درس ها و عبرتهاست و نمونه های حسی برای مسائل اخلاقی به دست می دهد، کمک بگیرند.

نکته ها

۱- مجموعه پر از اسراری به نام تاریخ

از آن روز که خط اختراع شد و بشر توانست آثار خود را به وسیله آن به یادگار بگذارد، تاریخ بشر آغاز گردید و تجربیات اقوام پیشین به عنوان میراث گرانبهایی برای اقوام آینده به دل تاریخ سپرده شد. عوامل پیروزی ها و اسباب شکست ها و ناپایداری قدرت ها و تلخ و شیرین های بسیاری دیگر در دل آن ثبت شد به گونه ای که افراد آگاه می توانند مسیر زندگی فردی و اجتماعی خود را در آینه تاریخ ببینند و بی آنکه نیاز به تجربه جدیدی داشته باشند از تجارب دیگران استفاده کنند.

به همین دلیل در قرآن مجید بخش مهمی از آیات، بیانگر تاریخ عبرت آموز پیشینیان است و با صراحت می گوید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود». (۱)

قرآن در مورد بعضی از بخش های تاریخی که درس های عبرت بیشتری را در خود نهفته دارد، نام «أَحْسَنُ الْقِصَصِ» را برگزیده و می گوید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»؛ ما بهترین سرگذشت ها را به وسیله

ص: ۵۱۸

این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می دهیم». (۱)

گاهی نیز مخاطبان خود را به سیر در زمین و مطالعه آثاری که از گذشتگان باقی مانده و تاریخ تکوینی آنها را تشکیل می دهد، دعوت می کند و می گوید:

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ ». (۲)

امام علیه السلام در این وصیت نامه به نکته مهمی درباره تاریخ اشاره کرده است و آن اینکه مطالعه دقیق تاریخ پیشینیان، عمر جاودان به انسان می بخشد و به این می ماند که انسان از روز آغاز خلقت آدم علیه السلام تا امروز همراه همه اقوام و جمعیت ها بوده و نتیجه تجارب آنها را برای خود ذخیره کرده باشد و به راستی چه فرصت گرانبهایی است که انسان با هزینه بسیار کم، متاعی این چنین بزرگ به دست آورد.

البته تاریخ کاستی های مهمی دارد و این بر اثر اعمال نفوذ جباران پیشین در تحریف حقایق تاریخ به نفع خویشان است که این آینه را در موارد بسیاری تیره و تار ساخته اند و با تطمیع و تهدید تاریخ نگاران، آنها را وادار به این کار کرده اند که نمونه آشکار آن بنی امیه و تاریخ ننگین آنهاست.

ولی محققان آگاه، با دقت در قرآینی که در گوشه و کنار حوادث تاریخی است غالباً می توانند سره را از ناسره بشناسند و حق را از باطل جدا سازند و از آنجا که دروغگویان حافظه ندارند و غالباً گرفتار ضد و نقیض می شوند از آن ضد و نقیض ها، آب را از سراب تشخیص دهند.

ای کاش قدرتمندان امروز گاه و بی گاه سری به تاریخ می زدند و حد اقل شاهنامه ها را می خواندند و سرنوشت آینده خود را در این آینه می دیدند و دست از ظلم و ستم و تبهکاری بر می داشتند.

ص: ۵۱۹

۱-۱. یوسف، آیه ۳.

۲-۲. روم، آیه ۴۲.

از تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از نامه استفاده می شود که دسترسی امام علیه السلام به تاریخ عبرت انگیز پیشینیان از سه راه بوده است: نخست از طریق نگاه کردن در اعمال آنها؛ که ممکن است اشاره به کارهایی باشد که سینه به سینه، نسلی به نسل دیگر منتقل می کند. دوم، از طریق تفکر در اخبار آنها که در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ سوم، از طریق سیر در آثار آنان؛ یعنی کاخ های متروک، قصرهای خاموش، ویرانه های شهرها، قبرهای مندرس شده و مانند آن؛ که با زبان بی زبانی حقایق مربوط به نسل های پیشین را بیان می دارند و در عین خاموشی صد زبان دارند و همواره عارفان آگاه و شاعران با خبر از زبان آنها مطالب زیادی برای ما نقل کرده و می کنند.

راه چهارمی نیز امام برای آگاهی از تاریخ پیشینیان داشته و آن علم و دانشی است که از طریق وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به بزرگترین شاگرد و وصیش علی علیه السلام منتقل ساخته است.

و از آنجا که غیر از منبع اخیر، خطاها، ناصافی ها و ناخالصی ها در اخبار رسوخ کرده، امام می فرماید: «من با فکر خدادادی خالص آن را از ناخالص جدا ساخته ام و صحیح را از سقیم پرداخته ام و نتیجه آن را در اختیار تو (فرزند دلبدش امام حسن علیه السلام) که مخاطب مستقیم آن حضرت در این نامه است و تمام پیروانش که مخاطب غیر مستقیم آن حضرتند) گذاشت.

وَ أَنْ أُبَيِّدَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ، وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ، وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ. ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مِمَّا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَمَّا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ، وَ رَجَوْتُ أَنْ يُوفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ، وَ أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ.

و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیر و اصول و احکامش و حلال و حرام آن، به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف کرده اند، بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم هر چند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوبتر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم. امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راهی که در خور توست هدایت کند به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم.

گرچه این بخش از کلام امام علیه السلام (بخش نهم) عطف بر جمله ای است که در

بخش قبل آمد، جمله (ان یکون ذلک) و از این نظر می بایست یک بخش منظور شود؛ ولی چون امام علیه السلام در اینجا بر مسائل مربوط به قرآن و تعلیمات کتاب الله تکیه کرده، آن را به صورت بخش مستقلی قرار دادیم می فرماید: «و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیرش و اصول و احکامش و حلال و حرام آن به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم»؛ (وَ أَنْ أُبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ، وَ شَرَائِعِ (۱) الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ، وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ، لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَّا غَيْرِهِ).

شک نیست که عالی ترین تعلیمات اسلام از عقاید و احکام و اخلاق، در قرآن است و سنت پیغمبر و معصومان علیهم السلام شرحی است بر فروع و مسائل مربوط به آن، لذا امام علیه السلام به هنگام تربیت فرزندش از قرآن شروع می کند و به همه مسلمانان تعلیم می دهد که آموزش فرزندان را از قرآن آغاز کنند تا گرفتار وسوسه های شیاطین جن و انس نشوند.

منظور از «تأویل» در اینجا تفسیر قرآن است، زیرا در قرآن مطالبی است که گاه به اجمال بیان شده و در اینجا توضیح و تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و آگاهانی را که از قراین حالیه و مقامیه آگاهند، می طلبد و منظور از شرایع اسلام در اینجا عقاید اسلامی است به قرینه اینکه احکام بعد از آن ذکر شده است، هر چند شرایع و شریعت به اصول و فروع هر دو اطلاق می شود و تعبیر به «حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» توضیحی است برای احکام، زیرا عمده احکام مربوط به حلال و حرام

ص: ۵۲۲

۱- ۱). «شرایع» جمع «شریعت» در اصل به معنای محلی است که از آنجا به کنار نهر می رسند، زیرا معمولاً سطح نهرها پایین تر از سطح زمین است، لذا برای دسترسی به آب، کناره نهر را می شکافند و به صورت شیب دار یا پله درست می کنند تا مردم به راحتی بتوانند دسترسی به آن پیدا کنند. سپس این واژه به آنچه خداوند آن را مقرر دانسته و بیان فرموده اعم از عقاید و احکام و اخلاق، اطلاق شده است و ارتباط آن با معنای اصلی روشن است، زیرا ایمان و تقوا و صلح و عدالت همچون آب حیات است که راه وصول به آن، شریعت الهی است.

است، هر چند احکام دیگری از قبیل مستحبات و مکروهات و احکام وضعیه نیز دارد.

جمله «لَمَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ» اشاره به این است که من تمام حقایق دین را خالی از هر گونه خطا و اشتباه در قرآن می بینم، لذا تو را به سراغ راه های مشکوک در عقاید و احکام نمی فرستم، زیرا می دانیم در صدر اسلام بر اثر نفوذ افکار التقاطی بسیاری از مسلمانان جذب مذاهب باطل در اصول و فروع شدند؛ افکار التقاطی را چسبیدند و آیات قرآن را مطابق خواسته های خود تفسیر به رأی کردند و در احکام اسلام به سراغ قیاس و استحسان و اجتهادات ظنی که هیچ کدام پایه محکمی نداشت رفتند و در مسائل فرعی گرفتار اشتباهات و بدعت هایی شدند و جمله های بعد از این جمله شاهد و گواه این معناست.

آن گاه امام علیه السلام به نکته دیگری اشاره می کند و می فرماید: «سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده اند، بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم، هر چند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم»؛ (تَمَّ أَشْفَقْتُ (۱) أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَ آرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَى مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ لَمَّا آمَنُ عَلَيْكَ بِهَ الْهَلَكَةِ).

ص: ۵۲۳

۱-۱). «شفقه» در این گونه موارد معمولاً مرادف با خوف شمرده می شود در حالی که به گفته بعضی از ادبا معنای اصلی آن توجه به چیزی است آمیخته به ترس یا به تعبیر دیگر خوف و ترسی است که با محبت و احترام و امید آمیخته باشد، زیرا در اصل از ریشه شفق که به معنای روشنایی روز آمیخته به تاریکی شب گرفته شده است. منتها هر گاه این واژه با «من» متعدی شود جنبه خوف در آن غلبه دارد (مانند عبارت بالا) و هر گاه با «فی» و «علی» متعدی شود، خوف در آن غلبه دارد. مثل اینکه انسان به دوستش بگوید: انا مشفق علیک یعنی من از سرانجام کار تو بیمناکم.

چکیده کلام امام علیه السلام این است که من در این وصیت نامه خود به نفی آرا و عقاید باطله، با دلیل و برهان پرداختم گر چه طرح عقاید باطله و شبهات منحرفان خوشایند نیست؛ ولی ضرورت ایجاب می کند که آنها را طرح کنم و پاسخ آنها را روشن سازم، زیرا این کار بهتر از آن است که بر آن پرده پوشی کنم و یک روز تو گرفتار آن شوی و پاسخ آن را نداشته باشی.

این دغدغه ای است که همه معلمان و مربیان آگاه دارند که اگر شبهات گمراهان را مطرح نکنند بیم آن می رود که شخص مورد تربیت روزی گرفتار آن شود بنابراین سعی می کنند آن شبهات را به صورت حد اقل عنوان کنند و پاسخ قاطع آن را بگویند.

این جمله ممکن است ادامه گفتار امام علیه السلام راجع به قرآن مجید و اهمیت آن باشد و می خواهد بفرماید: من از قرآن دلایل بطلان این عقاید فاسد را به تو تعلیم می دهم تا گرفتار شبهات فاسدان و مفسدان نشوی.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مستقلی باشد؛ یعنی علاوه بر اینکه لازم دیدم کتاب الله و تفسیر آن و احکام حلال و حرام را به تو تعلیم دهم، لازم دیدم به کمک دلیل عقل، به نقد آرای باطله و عقاید فاسده، برخیزم و تو را از افتادن در دام منحرفان رهایی بخشم. تعبیر به «ثُمَّ أَشْفَقْتُ» با توجه به کلمه «ثُمَّ» که اشاره به مطلب تازه ای است، با تفسیر دوم مناسب تر است.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود، تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می کند که امام به عنوان امامت و امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان جانشین امام علیه السلام در اینجا مطرح نیست، بلکه به عنوان پدري دلسوز در برابر فرزندی نیازمند به تعلیم و تربیت، این سخنان را بیان فرموده، زیرا همان گونه که قبلا نیز اشاره شد امام حسن علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال از عمر مبارکش می گذشت. آیا امکان دارد که امام علیه السلام تا آن زمان به او

تعلیم قرآن نداده باشد و از آرای باطله او را آگاه نکرده باشد؟! امام حسن مجتبی علیه السلام نخست در آغوش پدر و سپس در کنار او همواره حضور داشت و علاوه بر استماع خطبه های فصیح و بلیغ پدر از تعلیمات ویژه نیز برخوردار بود.

امام علیه السلام در آخرین جمله این بخش، ابراز امیدواری می کند که وصایای او در فرزندش کاملاً مؤثر گردد می فرماید: «امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راه راستی که در خورِ توست هدایت کند به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم»؛ (وَ رَجَوْتُ أَنْ يُوفَّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ (۱)، أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ (۲)، فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ).

از این تعبیر امام علیه السلام «فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ» استفاده می شود که آنچه در این نه بخش از وصیت نامه آمده در واقع جنبه مقدماتی داشته است و هدف این بوده که فرزند خود را کاملاً برای پذیرش وصایای اصلی که بعداً می آید آماده سازد که بدون آماده سازی، نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد.

ص: ۵۲۵

۱- ۱) واژه «رشد» در فارسی امروز به معنای نمو اطلاق می شود؛ ولی در اصل لغت، به معنای راه یافتن به مقصد است و جمله «راشداً مهدياً» که دعای هنگام بدرقه است؛ یعنی به مقصودت برسی و هدایت شوی.

۲- ۲) «قصد» گاه به معنای نیت می آید و گاه به معنای پیمودن راه راست و معتدل و خالی از افراط و تفریط است و «قصد السبیل» به معنای جاده ای است که انسان را به مقصد می رساند.

وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنْ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ الْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْآخِذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ
 الْمَأْوُولُونَ مِنْ آبَائِكَ، الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَأَيْنَهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لَأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَفَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ
 رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَيَّ الْآخِذُ بِمَا عَرَفُوا، الْإِمْسَاكَ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا، فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلمُوا فَلْيَكُنْ
 طَلِبُكَ ذَلِكَ بِتَفْهَمٍ وَتَعْلَمَ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَغَلَقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدَأْ قَبْلَ نَظْرِكَ فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي
 تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَأْنٍ أَوْلَجْتِكَ فِي شُجْبِهِ، أَوْ أَشْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالِهِ. فَإِنْ أَيَقْنَتَ أَنْ قَدْ صَيَّرَ مَا قَلْبِكَ فَخَشَعٌ، وَتَمَّ رَأْيُكَ
 فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَمَا نَظَرُ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ، وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغَ نَظْرِكَ وَ
 فِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَحْبِطُ الْعَشْوَاءَ، وَتَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ. وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مِنْ حَبْطٍ أَوْ خَلْطٍ وَالْإِمْسَاكَ عَنْ ذَلِكَ أَمْتَلُ.

پسرم! بدان محبوب ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه
 خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدران در گذشته آن را پیموده اند و صالحین از خاندانت از
 آن راه رفته اند، زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده اند و آن گونه که تو (برای
 صلاح خویشتن) می اندیشی آنها نیز می اندیشیدند (با این تفاوت که آنها تجارب خود را برای تو به یادگار گذاشته اند)

سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به جایی رسانید که آنچه را به خوبی شناخته اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند. اگر روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می بایست (از طریق صحیح این راه را بیویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبهات و تمسک جستن به دشمنی ها و خصومت ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هر گونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه ای افکند یا تسلیم گمراهی کند پرهیز.

هر گاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت نامه) توضیح داده ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری) و اگر آنچه را در این زمینه دوست می داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می روی و در میان تاریکی ها غوطه ور می شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است.

شرح و تفسیر: از پیمودن راه های مشکوک پرهیز

از پیمودن راه های مشکوک پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه اندرزهای مهمی به فرزندش می دهد و

ص: ۵۲۸

مقدم بر همه چیز او را به تقوای الهی و قناعت به فرایض و احکام روشن خداوند و پرهیز از گام نهادن در راه های مشکوک دعوت می کند می فرماید: «پسرم بدان محبوب ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدران در گذشته آن را پیموده اند و صالحان از خاندانت از آن راه رفته اند»؛ (وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَ الْإِقْتِصَارُ عَلَيَّ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَ الْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ).

بی شک تقوای الهی مهمترین وصیت همه اولیاء الله است و زاد و توشه قیامت و برگه ورود در بهشت و معیار امتیاز انسان ها بر یکدیگر می باشد و به همین دلیل در همه خطبه های نماز جمعه به آن توصیه می شود و بر آن تأکید می ورزند.

تقوا که همان حالت خداترسی درونی و مسئولیت پذیری واقعی است انسان را از هر گونه گناه باز می دارد.

جمله «وَ الْإِقْتِصَارُ عَلَيَّ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» به این معنا نیست که تنها به واجبات قناعت کن و از مستحبات و سنن پرهیز، بلکه اشاره به نکته ای است که در ادامه سخن می آید و آن پرهیز از اموری است که در شریعت مسکوت مانده و کسی در برابر آن مسئولیت ندارد و یا دسترسی به آن میسر نیست؛ مانند معرفت به کنه ذات خداوند.

جمله «وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ» اشاره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و شخص علی علیه السلام و عبدالمطلب و حمزه و ابو طالب و جعفر است.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل بر این مطلب پرداخته می فرماید: «زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده اند و آن گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می اندیشی آنها نیز می اندیشیدند (با این تفاوت که آنها

تجارب خویش را برای تو به یادگار گذاشتند) سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به آنجا رسانید که آنچه را به خوبی شناخته اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند؛ (فَيَأْتِيهِمْ لَمَّا يَدْعُوا أَن يُنظَرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا).

این سخن نیز ناظر به آن است که در مسائل مربوط به دین، اموری است که باید دنبال شود و عدم آگاهی بر آنها عذر نیست، بلکه همه باید آن را فرا گیرند و اموری است که یا از تحت قدرت انسان بیرون است؛ مانند معرفت کنه ذات خداوند که هیچ پیامبر مرسلی هم نمی تواند به آن برسد و یا از اموری است که خداوند به لطف و کرمش بر بندگانش تخفیف داده و آنها را بدان مکلف نساخته است؛ ولی اگر اصرار بر آن کنند ممکن است تکلیف به آن دامانشان را بگیرد؛ مانند آنچه در داستان بنی اسرائیل مربوط به ذبح گاو مخصوص آمده که اگر اصرار در سؤال از جزئیات آن نداشتند، هر گاوی را ذبح می کردند کافی بود ولی اصرار بیش از حد آنها سبب شد چندان اوصاف مختلفی برای گاو مزبور ذکر شود که در دستیابی به آن دچار مشکل شوند.

نیز مانند آنچه درباره حج در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که روزی خطبه ای خواند و درباره وجوب حج سخن گفت. شخصی به نام عکاشه و طبق روایتی سراقه گفت: ای رسول خدا! آیا همه سال واجب است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و جوابی نگفت و او دو یا سه بار سؤالش را تکرار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شد و فرمود: وای بر تو اگر بگویم آری، هر سال بر شما واجب می شود و قدرت نخواهید داشت، بنابراین آنجا که سکوت می کنم سکوت کنید، زیرا کسانی که پیش از شما بودند بر اثر کثرت سؤال گرفتار شدند، بنابراین هنگامی که شما را به چیزی امر کردم به آن اندازه که توانایی دارید انجام دهید. (۱)

ص: ۵۳۰

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم که خطبه ای ایراد فرمود و گفت: «إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْقُصُوهَا وَ سَيَّكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْئُرْ عَلَيْهَا نَسِيَانًا فَلَا تَكَلِّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَأَقْبِلُوهَا؛ خداوند حدود و مرزهایی (برای حلال و حرام) قرار داده از آن تجاوز نکنید و واجباتی را لازم شمرده از آن کم نگذارید و نسبت به اموری ساکت شده و این سکوت به خاطر نسیان نبوده، در برابر آن اصرار نکنید. این رحمت خداست (و تخفیف الهی) برای شما پس آن را بپذیرید». (۱)

سپس در ادامه سخن می فرماید: «اگر (این پیشنهاد را نمی خواهی قبول کنی و) روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می بایست (از طریق صحیح این راه را بپویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبهات و تمسک جستن به دشمنی ها و خصومت ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هر گونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه ای افکند یا تسلیم گمراهی کند پرهیز؛ (فَإِنَّ آيَةَ نَفْسِكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُمٍ وَ تَعْلَمَ، لَمَا بَتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَ عُلِقِ الْخُصُومَاتِ. وَ ابْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَ تَزَكِ كُلَّ شَائِبَةٍ أَوْلَجْتِكَ (۲) فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسَلَمْتَكَ إِلَى ضَلَالَةٍ).

عصاره کلام امام علیه السلام در اینجا این است که برای رسیدن به حق دو راه در پیش

ص: ۵۳۱

۱- ۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۲، ح ۶۱.

۲- ۲. «اولجتک» از ریشه «ایلاج» و از ریشه «ولوج» به معنای داخل شدن در مکان محدود گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود معنای متعدی پیدا می کند بنابراین «اولج» یعنی داخل کرد شخص یا چیزی را.

داری؛ یکی راه پیروی از پیشینیان صالح از خاندانت و استفاده از تجربیات بسیار سودمند آنها که راهی است نسبتاً آسان و بی خطر. و راه دوم، راه اجتهاد شخصی است که خودت وارد میدان شوی و حق را از باطل بشناسی و پیمودن این راه چهار شرط دارد.

نخست اینکه در هر موضوعی نیک بیندیشی و دقت کنی و دیگر اینکه از فرو رفتن در شبهات یا تمسک جستن به تعصب یا خصومات بپرهیزی و سوم اینکه از خدای خود استعانت بجویی و از او بخواهی که تو را در پیمودن این راه کمک کند و چهارم اینکه از هر امر مشکوکی که ممکن است منتهی به ورود در شبهه ای شود یا تو را به گمراهی بکشاند بپرهیزی.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، نکته را روشن می کند که تنها سخنان سودمند و پربار و مؤثر من کافی نیست؛ آمادگی در وجود تو نیز از شرایط تأثیر محسوب می شود و به تعبیر دیگر همان گونه که فاعلیت فاعل شرط است، قابلیت قابل نیز لازم است، از این رو برای آماده ساختن قلب و جان فرزندش برای پذیرش این وصایا می فرماید:

«هر گاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت نامه) توضیح داده ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری)»؛ (فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ، وَ تَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمِعْ، وَ كَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَانظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ).

مسلم است کسانی که قلبی تاریک و مملو از تعصب ها و هوا و هوس دارند و فکرشان چندین جا مشغول است؛ گاه در فکر حفظ مقامند و گاه در فکر جمع اموال و گاه به دنبال هوا و هوس های دیگر، آنها نمی توانند از نصایح و اندرزهای

سودمند و بیدار کننده، هر چند گوینده اش امام علیه السلام باشد بهره بگیرند. به همین دلیل آیات قرآن که در تأثیرش جای هیچ تردید نیست، گروهی را هدایت می کند و در گروهی از تیره دلان لجوج اثری ندارد و یا اثر معکوس دارد. در سوره توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ می خوانیم: «وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ؛ و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنان (به دیگری) می گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت (به آنان بگو): اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند* و اما کسانی که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیانشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند».

و به گفته شاعر:

باران که در لطافت طبعش کلام نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

حضرت در ادامه این سخن می افزاید: «و اگر آنچه را در این زمینه دوست می داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می روی و در میان تاریکی ها غوطه ور می شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است»؛ (وَ إِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَيَّا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخِطُّ الْعُشْوَاءَ (۱)، وَتَتَوَرَّطُ (۲)).

ص: ۵۳۳

۱- ۱). «عشواء» در اصل به معنای شتری است که چشم ضعیفی دارد و به همین دلیل مسیر خود را اشتباه و متمایل به چپ و راست می رود. سپس به هر انسانی که چنین باشد اطلاق شده است.

۲- ۲). «تورط» از ریشه «تورط» بر وزن «توکل» به معنای افتادن در جایی است که رهایی از آن مشکل یا غیر ممکن باشد.

الظَّالِمَاءَ وَ لَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ، وَ الْإِمْسَاكُ عَنِ ذَلِكَ أَمْثَلُ. (۱)

امام علیه السلام بدین وسیله به فرزندش هشدار می دهد که برای نتیجه گرفتن از این وصیت نامه خود را آماده سازد، اراده و تصمیم جدی بگیرد و از آنچه مایه پراکندگی فکر و خیال اوست جداً پرهیزد، دامن همت به کمر بزند و با گام های استوار وارد میدان شود و گوش دل را به سخنان امام علیه السلام بسپارد تا بتواند به سر منزل مقصود و سعادت مطلوب برسد. در غیر این صورت، بیهوده خود را خسته می کند و در این راه گام می نهد.

ص: ۵۳۴

۱- ۱). «امثل» از ریشه «مثول» بر وزن «طلوع» به معنای افضل و برتر است و جمع آن «امائل» و «مثل» بر وزن «کتب» است.

فَتَمَّهُمْ يَا بَنِيَّ وَصِيَّتِي، وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكِ الْحَيَاةِ، وَ أَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيِّتُ، وَ أَنَّ الْمُفْنِيَّ هُوَ الْمُعِيدُ، وَ أَنَّ الْمُبْتَلِيَّ هُوَ الْمُعَافِي، وَ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقَرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعَمَاءِ، وَ الْإِثْنَاءِ، وَ الْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ، فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ، وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصِيرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ! فَمَا عَتَصِمَ بِاللَّذِي خَلَقَكَ وَ رَزَقَكَ وَ سَوَّاكَ، وَ لِيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ، وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ، وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ.

ترجمه

پسر! در فهم وصیتم دقت نما. بدان مالک مرگ همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفا بخش است و دنیا پابرجا نمی ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت، گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستخیز یا آنچه او خواسته و تو نمی دانی (از کیفیهای دنیوی) و اگر درباره فهم این امور (حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می کند؛ اما پس از مدتی آن را می بینی (و از حکمت آن آگاه می شوی).

بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس.

شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست

همه چیز از سوی اوست

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نخست به فرزندش دستور می دهد که در آنچه او می گوید دقت کند و فهم خود را به کار گیرد، می فرماید: «پسرم در فهم وصیتم دقت نما»؛ (فَتَفَهُمَ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي).

این جمله در واقع اشاره به اهمیت بحثی است که بعد از آن بیان فرموده، اهمیتی که در خورِ دقت فراوان است.

آن گاه به این حقیقت اشاره می کند که در این عالم هر چه هست از سوی خداست؛ حیات و مرگ، صحت و بیماری، تلخ و شیرین، نعمت و ابتلا... همه آنها حکیمانه است و اگر نتوانستی به حکمت آنها پی ببری حمل بر بی اطلاعی خود کن و در برابر اراده حکیمانه خدا تسلیم باش. می فرماید:

«بدان مالک مرگ همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفا بخش است»؛ (وَ اعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَ أَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ، وَ أَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَ أَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي).

این سخن در واقع اشاره به توحید افعالی است که در جهان بیش از یک مبدأ نیست:

«لا مؤثر فی الوجود الا الله» نه اینکه عالم دو مبدأ دارد، مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن؛ آن گونه که ثنویان و دوگانه پرستان می پنداشتند. اصولاً در خلقت خداوند شری وجود ندارد و هر چه هست خیر است و شر امری نسبی است. به

عنوان مثال: نیش عقرب وسیله ای دفاعی برای او در برابر دشمنانش هست.

افزون بر آن که در سم و نیش حشرات دواهای شفابخشی وجود دارد و از این نظر خیر است و اگر کسی اشتباه کند و گرفتار نیش او شود، این شر بر اثر ناآگاهی او به وجود آمده است.

آن گاه امام علیه السلام به ناپایداری دنیا و آمیخته بودن تلخ و شیرین در آن اشاره کرده می فرماید: «و دنیا پابرجا نمی ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است گاهی نعمت و گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستخیز یا آنچه او خواسته و تو نمی دانی (از کیفرهای دنیوی)»؛ (وَ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِنَسِيْتَقَرِّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعْمَاءِ، وَ الْإِتِّعَاءِ، وَ الْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ).

آری این طبیعت دنیاست و موافق حکمت خداوند است، زیرا اگر انسان همیشه غرق نعمت باشد، در میان امواج غفلت غرق می شود و اگر همیشه مبتلا باشد، یأس و نومیدی همه وجودش را فرا می گیرد و از خدا دور می شود.

خداوند حکیم این دو را به هم آمیخته تا انسان پیوسته بیدار باشد و به سوی او حرکت کند و دست به دامان لطفش زند.

سپس از آنجا که گاهی افراد نادان به سبب بی اطلاعی از حکمتِ حوادثِ عالم، زبان به اعتراض می گشایند. امام علیه السلام به فرزندش هشدار می دهد می فرماید:

«و اگر درباره فهم این امور (حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می کند؛ اما پس از مدتی آن را می بینی (و از حکمت آن آگاه می شوی)»؛ (فَإِنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوْلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ، وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَنْحَيِّرُ فِيهِ رَأْيَكَ، وَ يَضِلُّ فِيهِ بَصْرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ).

اشاره به اینکه کسی می تواند زبان به اعتراض بگشاید که نسبت به همه چیز آگاه باشد و فلسفه تمام حوادث را بداند و آن را موافق حکمت نبیند در حالی که چنین نیست؛ معلومات انسان در برابر مجهولاتش همچون قطره در مقابل دریاست. در آغاز عمر چیزی نمی داند و تدریجاً نسبت به بعضی امور آگاه می شود و چه بسیار اموری که در آغاز از فلسفه آن بی خبر است؛ اما چیزی نمی گذرد که حکمت آن بر او آشکار می شود. آیا انسان با این علم محدود و با این تجاربی که درباره جهل و علم خود دارد می تواند در مورد آنچه نمی داند لب به اعتراض باز کند؟!

امام علیه السلام در پایان این قسمت، فرزندش را دستور به تمسک به ظل عنایت و الطاف الهی و توجه به ذات پاک او می دهد که در هر حال کلید نجات است، می فرماید: «بنا بر این به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و فقط رغبت و محبت تو تنها به سوی او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس؛ (فَاعْتَصِمِ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ، وَ لِيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ، وَ إِلَيْهِ رَغْبَتُكَ، وَ مِنْهُ شَفَقَتُكَ).

این چهار دستور کوتاه و پر معنا به یقین ضامن سعادت هر انسانی است اعتصام به ظل عنایت پروردگار و پرستش او و توجه به ذات پاکش و ترس از مجازاتش.

در جمله «الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ» که در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» (۱) نخست اشاره به آفرینش، سپس روزی و بعد تسویه و نظام بخشیدن به وجود انسان از نظر جسم و جان آمده است در حالی که می دانیم نخست خلقت است و بعد تسویه و سپس رزق و روزی؛ اما با توجه به اینکه عطف به او همیشه دلیل بر

ص: ۵۳۸

ترتیب نیست مشکلی از این نظر در تفسیر عبارت پیدا نمی شود.

این احتمال نیز کاملاً پذیرفتنی است که نظر امام علیه السلام به دوران تکامل جنینی و رشد پس از تولد است؛ زیرا نطفه ای که در رحم مادر قرار می گیرد، از روزی الهی که در رحم مادر برای او حواله شده پیوسته بهره می گیرد و به دنبال آن مراحل تکامل را یکی بعد از دیگری سیر می کند حتی زمانی که متولد می شود و روزی او از خون به شیر مادر مبدل می گردد، باز هم مراحل تسویه و تکامل را تا مدت زیادی ادامه می دهد، بنابراین می توان گفت که روزی قبل از مراحل تکامل انسان شروع می شود.

نکته: مقایسه علم و جهل بشر

مقایسه علم و جهل بشر

شک نیست انسان هنگام تولد چیزی را نمی داند، هر چند استعداد او برای فراگیری در حد بسیار بالایی است. قرآن مجید نیز بر این حقیقت ناطق است می گوید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» (۱).

آن گاه از سه طریق آموزش می بیند: ۱. از طریق تجربیاتی که پیوسته به صورت بازی و سرگرمی و... بدان مشغول است. ۲. از راه تعلیم و تربیت پدر و مادر و استاد. ۳. از طریق شکوفا شدن علوم فطری (فطرت توحید، حسن و قبح عقلی، امور وجدانی و مانند آن) که دست قدرت خدا در نهاد او قرار داده است؛ ولی هر چه پیشتر می رود به وسعت مجهولات خود آشنا تر می گردد.

فی المثل ستاره شناسان با اسباب ابتدایی که نگاه به آسمان می کنند، ستارگان محدودی را می بینند که وضع آنها برایشان مجهول است، وقتی ابزار پیشرفته تر می شود به کهکشان های عظیمی دست می یابند که هر کدام میلیونها یا میلیاردها

ص: ۵۳۹

ستاره دارد. با کشف یک کهکشان دنیایی از مجهولات در مقابل آنها خودنمایی می کند و اگر روزی بتوانیم بعضی از ستاره های آنها را با دقت به وسیله تلسکوپ بینیم، عالمی از مجهولات در مورد آن ستاره در مقابل ما آشکار می شود. به این ترتیب هر چه در علم پیشرفت می کنیم آگاهی ما بر دامنه جهلمان بیشتر خواهد شد و تا به جایی می رسیم که به گفته آن دانشمند معروف:

تا به جایی رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

سری به قرآن می زنیم و آیاتی را که اشاره به علم خدا دارد بررسی می کنیم:

« وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ »؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی گیرد». (۱)

به همین دلیل در جای دیگر می فرماید: « وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ». (۲)

انجستین دانشمند معروف می گوید: اگر تمام علوم بشر را از روز نخست تا به امروز که در کتابخانه ها جمع شده است، در برابر مجهولات بشر بگذاریم، همانند یک صفحه از یک کتاب بسیار قطور است.

از اینجا نتیجه ای را که امام علیه السلام در عبارت بالا- گرفته است به خوبی درک می کنیم که اگر ما در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و اسرار زندگی بشر سؤالات بدون جوابی پیدا کنیم باید حمل بر نادانی خود کنیم و زبان به انکار و اعتراض نکشاییم. این حکم عقل و منطق است.

ص: ۵۴۰

۱-۱. لقمان، آیه ۲۷.

۲-۲. اسراء، آیه ۸۵.

اشاره

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُبَيِّعْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَارْضَ بِهِ رَاثِدًا، وَإِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا، فَإِنِّي لَمَ أَلْكَ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنْ اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

ترجمه

پسرم! بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر نیاورده (و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن. من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح و مصلحت خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام نخواهی رسید.

شرح و تفسیر: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را راهنمای خود قرار ده

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را راهنمای خود قرار ده

امام علیه السلام در این بخش از اندرزنامه خود خطاب به فرزند عزیزش به دو نکته مهم اشاره می کند: نخست اینکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بهترین پیشوا و راهنماست و دیگر اینکه پدرش امیر مؤمنان از هیچ کوششی برای هدایت او فروگذار نکرده است، بنابراین بر پیروی از این دو پیشوا پافشاری کرد.

می فرماید: «پسرم بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر نیاورده (و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، او را قائد خویش انتخاب کن»؛ (وَاعْلَمَ يَا

بُنِيَ أَنْ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَارْضَ بِهِ رَائِدًا (۱)، وَ إِلَى النَّجَاهِ قَائِدًا).

این تعبیر نشان می دهد که وحی آسمانی که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد سرآمد همه وحی هایی است که بر انبیای پیشین نازل شده است. در آن اعصار مطابق استعداد انسان های همان زمان وحی آسمانی نازل می شد و در عصر خاتم انبیا آخرین پیام های خدا بر قلب مبارکش وحی شد.

مقایسه قرآن مجید با تورات و انجیل کنونی (هرچند دست تحریف به آن راه یافته) شاهد گویای این تفاوت عظیم است؛ در مورد معرفه الله و دلایل توحید و صفات پروردگار، قرآن مجید مطالبی دارد که در هیچ یک از کتب آسمانی دیده نمی شود حتی عشری از اعشار آن هم وجود ندارد. در مورد مسائل مربوط به معاد که به گفته بعضی از محققان دو هزار آیه در قرآن از معاد و شاخ و برگ آن سخن می گوید، آنقدر قرآن مطلب به میان آورده که فراتر از آن تصور نمی شود.

در مباحث اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و مسائل مربوط به حکومت و تاریخ پیشینیان، قرآن از هر نظر پربار است. به همین دلیل امام علیه السلام در گفتار بالا می فرماید: احدی مانند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وحی آسمانی را به صورت گسترده بیان نکرده است و همین دلیل انتخاب او به عنوان بهترین راهنما و پیشواست.

باید توجه داشت که واژه «رائد» در اصل به معنای کسی است که او را برای جستجوی مرتع (و آب) برای چهارپایان می فرستند و هنگامی که آن را کشف کرد خبر می دهد سپس این معنا توسعه یافته و به کسانی ه امور حیاتی را در اختیار انسان ها می گذارند اطلاق شده است.

ص: ۵۴۲

۱- ۱). «رائد» از ریشه «رود» بر وزن «عود» همان گونه که در متن گفته شده در اصل به معنی تلاش و کوشش برای یافتن آب و چراگاه است سپس به هر گونه تلاش برای انجام چیزی گفته شده است. مثل معروف «الرائد لا یکذب قومه؛ کسی که به دنبال چراگاه می رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی گوید»، ناظر به همین معناست و از آنجا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جستجوی سعادت برای پیروان خویش بود، بر او «رائد» اطلاق شده است.

قائد نیز در اصل به معنای کسی است که مهار ناچه را در دست می گیرد و آن را در مسیر راهنمایی می کند. سپس به رهبران انسانی اطلاق شده است.

امام علیه السلام سپس در ادامه سخن می افزاید: «من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده ام نخواهی رسید»؛ (فَإِنِّي لَمْ أَلْكَ (۱) نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنْ اجْتَهَدْتَ - مَبْلُغَ نَظَرِي لَكَ).

هدف امام علیه السلام از این سخن آن است که فرزندش را تشویق کند به دو دلیل نسبت به این نصایح کاملاً پایبند باشد یکی اینکه امام علیه السلام بر اثر دلسوزی و محبت فوق العاده به او چیزی را فروگذار نکرده و دیگر اینکه فرزندش تازه کار است و هرگز نمی تواند آنچه را امام علیه السلام می داند و می بیند، بداند و ببیند که گفته اند: آنچه را جوان در آینه می بیند پیر در خشت خام آن بیند.

ص: ۵۴۳

۱- ۱). «آل» صیغه متکلم وحده از ریشه «الو» بر وزن «دلو» در اصل به معنای کوتاهی کردن است و جمله «لم ألك نصيحة» به این معناست که من در هیچ نصیحت و خیرخواهی درباره تو کوتاهی نکردم. قابل توجه اینکه این فعل لازم است و مفعول نمی گیرد، هر چند بعضی پنداشته اند که دو مفعول دارد: ضمیر خطاب در آلك مفعول اول و «نصیحه» مفعول دوم، در حالی که نصیحه تمیز است و ضمیر خطاب محذوفی دارد و در اصل «لم آل لك» بوده است.

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ سُلْطَانِهِ، وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ، وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَ لَا يَزُولُ أَيْدِئاً وَ لَمْ يَزَلْ. أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلِيَّةٍ، وَ آخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نَهَائِهِ. عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصِيرَةٍ. فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَتَّبِعِي لِمَثَلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صَغَرِ خَطَرِهِ، وَ قَلِّهِ مَقْدَرَتِهِ، وَ كَثْرَةَ عَجْزِهِ، وَ عَظِيمَ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَ الْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَ الشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ، وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ.

ترجمه

پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی؛ ولی او خداوندی یگانه است همان گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است.

هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی کند و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است. او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنهاست بی آنکه پایانی برایش تصور شود. بزرگ تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد.

حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوارِ مانندتوست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فرونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت. در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتش بر حذر باش و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

ایمان به یکتایی او

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه خود به سراغ یکی از دلایل توحید می رود، همان توحیدی که پایه اصلی تمام دین و رکن رکن آن است؛ می فرماید:

«پسرم بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می آمدند و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی»؛ (وَ اعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ، وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ).

امام علیه السلام در یک نگاه برای نفی شریک و همتا برای خداوند به سه امر استدلال می کند:

نخست اینکه اگر خدا شریک و همتایی می داشت حتما حکیم بود و خداوند حکیم باید بندگان را از وجود خویش آگاه سازد و اوامر و نواهی را توسط پیامبران خویش به گوش آنها برساند در حالی که ما می بینیم تمام انبیا بشر را به سوی خدای واحد دعوت کرده اند؛ آیات قرآن و متون کتب آسمانی گواه این مطلب است.

از سوی دیگر اگر پروردگار دیگری وجود داشت باید آثار ملک و قدرت و سلطان او در جهان نمایان گردد در حالی که هر چه در این عالم بیشتر دقت می کنیم به وحدت آن آشنا تر می شویم. جهان مجموعه واحدی است با قوانین یکسان که بر سر تا سر آن حکومت می کند و این وحدت که از ساختمان اتم ها گرفته تا کهکشان های عظیم همه تحت قانون واحدی به حیات خود ادامه می دهند، دلیل بر یکتایی آفریدگار و یگانگی خداست.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به هفت وصف از صفات خداوند اشاره می کند :

نخست می فرماید: «ولی او خداوند یگانه است، همان گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است»؛ (وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ).

این وصف نتیجه استدلالی است که امام علیه السلام قبلاً بیان فرمود که اگر پروردگار و معبود دیگری بود، فرستادگان او به سراغ تو می آمدند و آثار ملک و سلطانش را در همه جا می دیدی و افعال و صفاتش را در جبین موجودات مشاهده می کردی و چون چنین نیست نتیجه می گیریم که او خداوندی است یکتا. اضافه بر این در قرآن مجید نیز بارها خودش را به یکتایی توصیف کرده که نمونه بارز آن سوره توحید است و از آنجا که او صادق است و کذب و دورغ که نتیجه نیاز و عجز و هواپرستی است در ذات او راه ندارد، بنابراین می توانیم در این وصف و سایر صفاتش، بر دلیل سمعی؛ یعنی آیات و روایات قطعی تکیه کنیم.

در دومین وصف می فرماید: «هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی کند»؛ (لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ).

این همان توحید در حاکمیت است که یکی از شاخه های توحید افعالی است؛ مالک یکی است و حاکم یکی. دلیل آن هم روشن است، زیرا وقتی بپذیریم خالق اوست طبعاً مالک و حاکم جز او نمی تواند باشد. آن هم خالقیت مستمر، چرا که می دانیم خلقتش دائمی است؛ یعنی ما لحظه به لحظه آفریده می شویم درست مانند نور چراغ که به منبع مولد برق ارتباط دارد و اگر یک لحظه رابطه اش قطع شود خاموش می گردد. آری او همه روز خالق است و همواره حاکم و مالک.

آن گاه در بیان سومین و چهارمین وصف می افزاید: «او هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است»؛ (وَ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ).

دلیل اینها روشن است، زیرا می دانیم او واجب الوجود است، واجب الوجود حقیقی است که به تعبیر ساده، وجودش از ذاتش می جوشد، بنابراین چنین وجودی ازلی است و باید ابدی باشد. موجودی حادث است که وجودش از

خود او نبوده و از بیرون آمده؛ موجودی فانی می شود که وجودش از درون ذاتش نبوده و از خارج ذاتش به او رسیده باشد.

بنابراین پنجمین و ششمین وصف را هم می توان از اینجا نتیجه گرفت که می فرماید: «او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنها است بی آنکه پایانی برایش تصور شود»؛ (أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوَّلِيَّةٍ، وَ آخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِلَا نَهَائِيَّةٍ).

این دو وصف نیز از لوازم ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست که آن هم نتیجه واجب الوجود بودن او است.

در هفتمین وصف که آخرین وصفی است که امام علیه السلام در اینجا بیان کرده و می فرماید: «بزرگ تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد»؛ (عَظْمَ عَنِ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحْاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ).

دلیل آن هم روشن است؛ ربوبیت او از ازل شروع شده و تا ابد ادامه دارد و همه عالم هستی را با مرزها و حدود ناشناخته اش در بر می گیرد، بنابراین چنین ربوبیت گسترده ای را نه با چشم می توان مشاهده کرد و نه در فکر انسان می گنجد، زیرا ربوبیتش نامحدود است و نامحدود در فکر محدود انسان نخواهد گنجد.

امام علیه السلام بعد از بیان عظمت خداوند و یگانگی و ازلیت و ابدیت و احاطه ربوبیت او بر جمیع عالم، در ادامه سخن، فرزندش را مخاطب ساخته و او را به کوچکی و ناتوانیش و نیازهای فراوانش در برابر خداوند توجه می دهد می فرماید: «حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوارِ مانند توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت»؛ (فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ (۱)، وَ قَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَ كَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ).

ص: ۵۴۸

۱- ۱). «خطر» در اینجا به معنای قدر و منزلت است.

چهار وصفی را که امام علیه السلام برای فرزندش بر شمرده اوصافی است درباره همه انسانها؛ همه در پیشگاه خداوند کوچک اند و قدرشان ناچیز و عجزشان فراوان و نیازشان به پروردگارشان زیاد. مشروط بر اینکه انسان، خویشتن را بشناسد و به خود فراموشی گرفتار نگردد. که در این صورت از طریق بندگی خارج نخواهد شد و گام در طریق طغیان نخواهد گذاشت. آری شناخت عظمت خدا و معرفت نسبت به کوچکی خویش در برابر او سرچشمه عبودیت و بندگی است و فراموشی آن سرآغاز طغیان و ظلم و بیدادگری است.

قرآن مجید می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد؛ آنها گناهکارانند. (۱)

آن گاه امام علیه السلام راه را به فرزند دلبندهش نشان می دهد که انجام اعمال شایسته چگونه است، می فرماید: «در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است»؛ (فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِالْحَسَنِ، وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ الْقَبِيحِ).

امام علیه السلام در اینجا عمل شایسته را در سه چیز خلاصه کرده است: اطاعت و فرمان، ترس از عقوبت و اشفاق از خشم او.

بدیهی است که خشیت و اشفاق در برابر عقوبت و خشم پروردگار، انگیزه طاعت است، بنابراین امام علیه السلام نخست به اطاعت پروردگار اشاره کرده و سپس بر انگیزه های آن تأکید ورزیده است و تفاوت خشیت و اشفاق همان گونه که قبلاً اشاره شد در این است که خشیت به معنای خوف و ترس ولی شفقت و اشفاق ترس آمیخته با امید است، بنابراین ترس از عقوبت خداوند، همچون ترس از

ص: ۵۴۹

حادثه وحشتناک ناامید کننده نیست، بلکه ترسی آمیخته با امید به لطف و عطف و کرم پروردگار است.

جمله «فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ...» اشاره به این است: گمان نبر اطاعت تو از پروردگار چیزی بر جاه و جلال او می افزاید یا خداوند نیازی به آن دارد. به عکس تو نیازمند به آنی، زیرا تو را به نیکی هایی که مایه سعادت توست امر فرموده و از قبایح و زشتی هایی که تو را به بدبختی و شقاوت می کشاند نهی کرده است.

این جمله دلیل روشنی بر حسن و قبح عقلی است که متأسفانه جمعی از مسلمانان که از مکتب اهل بیت و تمسک به کتاب و عترت دور مانده اند با آن به مخالفت برخاسته اند و مسأله ای بدیهی عقلی را به سبب انگیزه های نادرست انکار کرده اند.

نکته ها

۱- رابطه جهان بینی و ایدئولوژی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بعد از بیان یک سلسله حقایق در مورد خداوند و بیان چندی از صفات او و بیان عجز، ضعف و ناتوانی انسان، نتیجه می گیرد که باید او را آن گونه که شایسته است عبادت کرد.

این بدین معناست که وظایف ما پیوندی تنگاتنگ با واقعیت ها دارد؛ یعنی قوانین، همیشه از دل حقایق بیرون می آید و باید ها و نبایدها زاییده هستها و نیست هاست. به عبارت دیگر، به دلیل شناخت و واقعیت هایی که در مورد غنای خداوند و احتیاج انسان است، لزوم عبادت نیز استنباط می شود و این همان بحث مهمی است که می گویند بین ایدئولوژی و جهان بینی ارتباط هست یا نه.

جهان بینی همان شناخت واقعیت هاست و ایدئولوژی در اینجا اصطلاحاً به معنای احکام و قوانینی است که به عقیده ما از دل جهان بینی متولد می شود.

از این رو شبهه کسانی که می گویند: احکام اموری اعتباری بوده و ارتباطی با واقعیت ها که اموری تکوینی است ندارد، بی اساس است و امام علیه السلام در این بخش از نامه قلم سرخ بطلان بر آن می کشد، زیرا با جدایی این دو از یکدیگر، اعتبار احکام از میان می رود. حکم، زمانی ارزش دارد که با واقعیت پیوند داشته باشد و این فلسفه احکام است که به آن اعتبار می بخشد و این گره خوردن حکم با واقعیت است که موجب تثبیت حکم می شود.

احکام تبعیدی نیز از این قانون مستثنا نیستند و تمام احکام مطابق مصالح و مفاسد واقعی اند، هر چند گاهی ما فلسفه آنها را ندانیم، زیرا در غیر این صورت ترجیح بلا مرجح می شد. علمای شیعه همه بر این قول اتفاق دارند.

آیات قرآن و روایات نیز به این ارتباط تنگاتنگ بین احکام و واقعیت ها تصریح دارند.

در قرآن کریم در سوره مائده آمده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟ ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و ازلام (نوعی بخت آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگار شوید* شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟» (۱) خداوند متعال در این آیات بعد از آنکه مواردی از پلیدی های واقعی؛ مانند شراب و قمار را بیان می کند و متذکر می شود که آنها از عمل شیطان هستند، به بیان حکم آن می پردازد و مؤمنان را از ارتکاب به آنها نهی می کند سپس بار دیگر در بیان واقعیتها به رستگاری

ص: ۵۵۱

انسان اشاره می کند و اینکه عمل شیطان در واقع دشمنی، کینه و دوری از ذکر خدا و ترک نماز است.

در مورد روزه نیز فرموده اند: «صُومُوا لِحُورِ رُوزِهِ بَکَیْرِ جَسْمِ شَمَا سَالِمِ مِی شُود» (۱) و در جای دیگر به بیان فلسفه روزه پرداخته می فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۲).

در حقیقت تمام روایاتی که در باب علل الشرایع وارد شده، دلیل روشنی بر این مدعاست.

۲- آغاز خلقت و دوام فیض

همان گونه که از تعبیرات گویای امام علیه السلام در این بخش از نامه روشن شد، ذات پاک خداوند سرآغاز همه چیز است بی آنکه آغازی و سرانجام همه چیز است بی آنکه پایانی داشته باشد. از این معنا به ازلیت و ابدیت تعبیر می شود. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا مخلوقات، حدوث زمانی دارند؛ یعنی زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته؟ (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است، زیرا زمان خودش یا مخلوق است یا نتیجه حرکت در مخلوقات) آن گونه که آمده است: «کان الله و لم یکن معه شیء» (۳) اگر چنین باشد مسأله دوام فیض زیر سؤال می رود و مفهومش این است که زمانی بوده که خداوند فیاض فیضی نبخشیده است در حالی که می دانیم فیض لازمه ذات پروردگار است و نبودنش نقصی محسوب می شود.

پاسخ این سؤال آن است که جهان حدوث ذاتی دارد؛ یعنی اگر بگوییم همیشه مخلوقی وجود داشته، آن مخلوق هم مستند به ذات پاک او و وابسته به

ص: ۵۵۲

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷، ح ۴۶.

۲- ۲. بقره، آیه ۱۸۳.

۳- ۳. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۸.

قدرت او بوده است نه اینکه واجب الوجود باشد، همان گونه که نور آفتاب وابسته به اوست و اگر همیشه خورشید باشد و همیشه نورافشانی کند باز هم خورشید اصل است و نورش فرع و وابسته به آن.

به تعبیر دیگر واژه «مع» در جمله «کان اللّٰه و لم یکن معه شیء» بیانگر این حقیقت است که خداوند در ازل بوده و با او و همراه و همتای او (نه بوسیله او) چیزی وجود نداشته است.

ص: ۵۵۳

يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِفَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعِدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحْذَرَ عَلَيْهَا. إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا نِيَابَهُمْ مَنْزِلَ حَيْدِيبٍ، فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيبًا وَجَنَابًا مَرِيعًا، فَأَخْتَمُوا وَعَشَاءَ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ، خُسُونَةَ السَّفَرِ، وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ، فَلَيْسَ يَجِدُونَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمَاءَ، وَلَا يَرُونَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرَمًا. وَلَا شَيْءَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَذْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ. وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلِ خَصِيْبٍ، فَتَيَّأَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلِ حَيْدِيبٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَحَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُصَارَقِهِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، يَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

ترجمه

فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برای مثال هایی زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی.

کسانی که دنیا را خوب آزموده اند (می دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته اند به سوی منزلی پر نعمت و ناحیه ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت ها و سختی های سفر و غذاهای ناگوار را

(با جان و دل) قبول نموده اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند. به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی ها احساس درد و رنج نمی کنند و هزینه هایی را که در این طریق می پردازند از آن ضرر نمی بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب تر از آن نیست که آنان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامشان برساند.

(اما) کسانی که به دنیا مغرور شده اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند، نیست.

شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند

راهیان جهان دیگر دو گروهند

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه خود، موقعیت دنیا و آخرت را از دیدگاه خداجویان طالب آخرت و دنیاپرستان، ضمن دو مثال زیبا و گویا بیان می کند نخست می فرماید: «فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال هایی زدم تا به وسیله آن عبرت گیری و در راه صحیح گام نهی»؛ (يَا بَنِيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَ زَوَالِهَا وَ انْتِقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَ مَا أُعِدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَ ضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَتَعَبَّرَ بِهَا، وَ تَحْذُوَ عَلَيْهَا).

همیشه مثال ها نقش بسیار مهمی در فهم و درک مسائل پیچیده؛ اعم از مسائل عقلی و حسی دارد و از طریق آن می توان شنونده را به عمق مسائل رهنمون ساخت و او را برای انجام کارهای مفید و پرهیز از بدی ها و زشتی ها آماده کرد و

قرآن مجید از مثال های زیبا و پرمعنا بسیار استفاده کرده و بخش مهمی از قرآن را مثل های قرآن تشکیل می دهد. در کلمات امام علیه السلام در نهج البلاغه نیز مثال های فراوان پرمعنایی دیده می شود که نهایت فصاحت و بلاغت در آن به کار گرفته شده است.

امام علیه السلام بعد از ذکر این مقدمه دو مثال می زند نخست می فرماید: «کسانی که دنیا را خوب آزموده اند (می دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته اند به سوی منزلی پر نعمت و ناحیه ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت ها و سختی های سفر و غذاهای ناگوار را (با جان و دل) قبول نموده اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند»؛ (إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ حَبَرَ (۱) الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا (۲) نَبَا بِهِمْ مَنَزِلٌ جَدِيدٌ (۳)، فَأَمُّوا (۴) مَنَزِلًا حَصِيبًا (۵) وَ جَنَابًا (۶) مَرِيعًا (۷)، فَأَخْتَمُوا وَ عَثَاءَ (۸) الطَّرِيقِ، وَ فِرَاقَ الصَّدِيقِ، وَ حُسُونَةَ السَّفَرِ،

ص: ۵۵۷

۱-۱). «خبر» این واژه فعل ماضی از ریشه «خبر» بر وزن «قفل» به معنای آگاه شدن و گاه به معنی آزمودن برای آگاه شدن آمده است.

۲-۲). «سفر» جمع مسافر است.

۳-۳). «جدیب» به معنای خشک و بی آب و علف است و از ریشه «جذب» بر وزن «جلب» گرفته شده است.

۴-۴). «أموا» از ریشه «أم» بر وزن «غم» به معنای قصد کردن گرفته شده است.

۵-۵). «خصیب» به معنای پر نعمت و پر آب و گیاه از ریشه «خصب» بر وزن «جسم» به معنای فزونی نعمت گرفته شده است.

۶-۶). «جناب» به معنای ناحیه است.

۷-۷). «مریع» به معنی پر نعمت از ریشه «مرع» بر وزن «رأی» به معنای فزونی گرفته شده است و «ارض مریعه» به معنای زمین حاصل خیز است.

۸-۸). «وعثاء» از ریشه «وعث» بر وزن «درس» به معنای شن های نرمی است که پای انسان در آن فرو می رود و او را از راه رفتن باز می دارد و به زحمت می افکند. سپس بر هر گونه مشکلات اطلاق شده است، «وعثاء الطريق» اشاره به مشکلات سفر است.

وَ جُشُوبَهُ (۱) الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَ مَنَزِلَ قَرَارِهِمْ).

«به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که آنان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامششان برساند؛» (فَلَيْسَ يَجِدُونَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمًا وَ لَا يَزُونَ نَفَقَةً فِيهِ مَعْرَمًا).

وَ لَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنَزِلِهِمْ، وَ أَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ).

آری این طرز فکر مؤمنان صالح و خداجویان اطاعت‌کار است زیرا آنها هرگز فریفته زرق و برق دنیا نمی‌شوند؛ دنیا را مجموعه‌ای از ناراحتی‌ها، درد و رنج‌ها، گرفتگی‌ها، نزاع‌ها و کشمکش‌ها می‌بینند در حالی که ایمان به معاد و بهشت و نعمت‌هایش و اعتقاد به وعده‌های الهی به آنها اطمینان می‌دهد که در آنجا جز آرامش و آسایش و نعمت‌های مادی و معنوی و خالی بودن از هر گونه درد و رنج و از همه مهم‌تر رسیدن به قرب پروردگار چیزی نیست و همین امر سبب می‌شود که سختی‌های این سیر و سلوک را با جان و دل بپذیرند و هر گونه مشقتی را در این راه متحمل شوند و چون عزم کعبه دوست کرده‌اند، خارهای مغیلان در زیر پای آنها همچون حریر است و تلخی‌ها همچون شهد شیرین.

آن‌گاه امام علیه السلام به مثال دوم درباره دنیاپرستان بی‌ایمان پرداخته می‌فرماید:

«(اما) کسانی که به دنیا مغرور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته‌سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند نیست؛» (وَ مَثَلٌ مَنِ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ، فَتَبَّأَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَ لَا

ص: ۵۵۸

أَفْطَعَ (۱) عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ).

آری؛ آنها می دانند که سرنوشتشان دوزخ با آن عذاب های مرگبار است و زندگی دنیا با همه مشکلاتش در برابر آن بسیار گواراست. به همین دلیل از مرگ، بسیار می ترسند و از آینده خود بسیار در وحشتند، همان گونه که قرآن مجید درباره گروهی از دنیاپرستان بنی اسرائیل می گوید: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سِنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْخِرِ حَرِّهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ (آنان نه تنها آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه) آنها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود، در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت». (۲)

نیز به همین دلیل در روایت معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَنَّ الدُّنْيَا سَيِّجُنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است برای این گروه (مؤمنان) به سوی بهشتشان و پلی است برای آن گروه (کافران) به سوی دوزخشان». (۳)

به همین دلیل در روایتی از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که کسی از محضرش پرسید: «مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نَحِبُّهُ؟ چرا از مرگ بیزاریم و از آن خوشمان نمی آید؟». در پاسخ فرمود: «إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ أَخْرَبْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَاتَّيْتُمْ تَكْرَهُيُونَ التُّقْلَةَ مِنَ الْعُمُرَانِ إِلَى الْخَرَابِ؛ زیرا شما آخرت خود را ویران ساخته اید و دنیایتان را آباد، از این رو شما کراهت دارید که از آبادی به سوی ویرانی روید». (۴)

ص: ۵۵۹

۱-۱. «افطع» به معنای ناپسندتر از ریشه «فطاعت» به معنای شنيع و ناپسند بودن گرفته شده است.

۲-۲. بقره، آیه ۹۶.

۳-۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۴-۴. معانی الاخبار، ص ۳۹۰.

يَا بَنِيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَ اسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

ترجمه

پسرم! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی. به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود. به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی. آنچه را که نمی دانی مگو، اگر چه آنچه می دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو.

شرح و تفسیر: یکسان نگری منافع خویش و دیگران

یکسان نگری منافع خویش و دیگران

امام علیه السلام در این فقره از وصیت نامه پربارش نخست به یکی از مهم ترین اصول اخلاق انسانی اشاره کرده می فرماید: «پسرم خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت

میان خود و دیگران قرار ده؛ (يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ).

ترازوهای سنتی معمولاً دارای دو کفه بود و وزن کردن صحیح با آن در صورتی حاصل می شد که دو کفه دقیقاً در برابر هم قرار گیرد. این سخن اشاره به آن است که باید هر چه برای خود می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چیزی را که برای خود روا نمی داری برای دیگران هم روا مداری تا دو کفه ترازو در برابر هم قرار گیرد.

آن گاه به شرح این اصل مهم اخلاقی پرداخته و در هفت جمله، جنبه های مختلف آن را بیان می کند:

در جمله اول و دوم می فرماید: «برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی»؛ (فَأَحِبِّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا).

در بخش سوم می فرماید: «به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود»؛ (وَ لَمَّا تَظْلِمُ كَمَا لَمَّا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ).

در فقره چهارم می افزاید: «به دیگران نیکی کن همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود»؛ (وَ أَحْسِنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ).

در جمله پنجم می فرماید: «آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار»؛ (وَ اسِدِّ تَقْبِيحُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِيحُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

در قسمت ششم می افزاید: «و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی»؛ (وَ اَرْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ).

سرانجام در هفتمین دستور می فرماید: «آنچه را که نمی دانی مگو اگر چه آنچه می دانی اندک باشد و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو»؛ (وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ).

اشاره به اینکه همان گونه که دوست نداری مردم از تو غیبت کنند یا به تو

تهمت زنند یا با القاب زشت و ناپسند تو را یاد کنند یا سخنان دیگری که اسباب آزرده‌گی خاطر شود نگویند، تو نیز غیبت دیگران مکن و به کسی تهمت زن و القاب زشت بر کسی مگذار و با سخنان نیش دار خاطر دیگران را آزرده مکن.

به راستی اگر این اصل مهم اخلاقی با شاخ و برگ های هفت گانه ای که امام علیه السلام برای آن شمرده در هر جامعه ای پیاده شود، صلح و صفا و امنیت بر آن سایه می افکند و نزاع ها و کشمکش ها و پرونده های قضایی به حداقل می رسد. محبت و صمیمیت در آن موج می زند و تعاون و همکاری به حد اعلی می رسد زیرا همه مشکلات اجتماعی از آنجا ناشی می شود که گروهی همه چیز را برای خود می خواهند و تنها به آسایش و آرامش خود می اندیشند و انتظار دارند دیگران درباره آنها کمترین سستی نکنند و سخنی بر خلاف نگویند؛ ولی خودشان آزاد باشند، هر چه خواستند در باره دیگران انجام دهند و یا اینکه برای منافع و حیثیت و آبرو و آرامش دیگران ارزشی قائل باشند؛ ولی نه به اندازه خودشان، برای خودشان خواهان حد اکثر باشند و برای دیگران حداقل.

آنچه را امام علیه السلام در تفسیر این اصل اخلاقی بیان فرموده در کلام هیچ کس به این گستردگی دیده نشده است، هر چند ریشه های این اصل - به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه اش در تفسیر همین بخش از کلام مولا - به طور اجمالی در گذشته وجود داشته است.

او می گوید: «ما نمی دانیم چه کسی نخستین بار این سخن طلایی را بیان کرده ولی هر چه باشد همه انسان های فهمیده در آن اتفاق نظر دارند، زیرا معنای برادری و انسانیت و تعامل انسان ها با یکدیگر و قدرت و پیروزی، بدون محبت حاصل نمی شود. زندگی بدون محبت سامان نمی یابد و مفهومی نخواهد داشت و نقطه مقابل محبت که نفرت و کراهت است جز جنگ و جدایی و سستی نتیجه ای نخواهد داشت».^(۱)

ص: ۵۶۳

در تعلیمات اسلام نیز اولین بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت زیبایی این اصل را بیان فرموده است؛ در حدیثی وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب بود و به سوی یکی از غزوات می رفت، مرد عربی آمد و رکاب مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و عرض کرد: «یا رسول الله علمنی عملاً ادخل به الجنة؛ عملی به من بیاموز که با آن وارد بهشت شوم» پیامبر فرمود: «مِا أَحَبَبْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأْتِهِ إِلَيْهِمْ وَ مَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ؛ آنچه را دوست داری مردم درباره تو انجام دهند درباره آنان انجام ده و آنچه را دوست نداری نسبت به تو انجام دهند نسبت به آنان انجام نده (مطلب همین است که گفتیم) مرکب را رها کن».

(۱)

در حدیث دیگری در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که جوانی از قریش نزد آن حضرت آمد و عرض کرد اجازه می دهی من مرتکب زنا شوم؟ اصحاب بر او فریاد زدند: چه حرف زشتی می زنی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آرام باشید و به جوان اشاره کرد که نزدیک بیاید بعد به او فرمود: آیا دوست داری کسی با مادر تو زنا کند و یا با دختر و خواهر تو و یا....

جوان عرض کرد: هرگز راضی نیستم و هیچ کس به این امر راضی نیست.

فرمود: آن چه را گفتمی نیز همین گونه است و همه بندگان خدا نسبت به حفظ ناموس خود سخت پایبندند.

آن گاه دست مبارک را بر سینه او گذارد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَ طَهِّرْ قَلْبَهُ حَصِّنْ فَرْجَهُ؛ خداوندا گناهِش را ببخش و قلبش را پاک کن و دامانش را از آلودگی ها نگاه دار» بعد از این ماجرا هیچ کس آن جوان را نزد زن بیگانه ای ندید. (۲)

ص: ۵۶۴

۱-۱). کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، باب الانصاف و العدل، ح ۱۰.

۲-۲). مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱، ص ۱۲۹. این حدیث را مرحوم محدث قمی نیز در کتاب منتهی الآمال در فصل فضایل اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در هفتمین جمله از جمله های بالا، امام علیه السلام مقدمتاً می فرماید: «آنچه را نمی دانی نگو، هر چند آنچه می دانی کم باشد» اشاره به اینکه اگر معلومات تو محدود است، به همان قناعت کن و در آنچه نمی دانی دخالت مکن که تو را بر پرتگاه های خلاف و خطا می کشد.

ص: ۵۶۵

اشاره

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ، فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَ لَا تُكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصِيدِكَ فَكُنْ
أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

ترجمه

(پسرم!) بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست، پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش (و از آنچه به دست می آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش. هر گاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش.

شرح و تفسیر: خزانه دار دیگران مباش

خزانه دار دیگران مباش

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نورانی خود به چهار فضیلت دیگر اشاره کرده و فرزند دلبندهش امام مجتبی علیه السلام را به آن توصیه می کند.

نخست می فرماید: «(پسرم) بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی است و آفت عقل هاست؛ (وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ).

اشاره به اینکه انسان خودپسند، حقایق را درباره خویش و دیگران درک نمی کند و این صفت زشت، حجابی بر عقل او می افکند تا آنجا که عیوب خویش را صفات برجسته و نقص ها را کمال می بیند و گاه یک عمر در این خطا و اشتباه

بزرگ باقی می ماند و با همان حال از دنیا می رود.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه، عجب و خودپسندی همانند شراب است؛ هر دو انسان را مست می کند و انسان مست همچون دیوانگان است که باید از او فرار کرد.

در قرآن مجید و روایات اسلامی، در نکوهش عجب و خودپسندی نکته های فراوانی آمده است از جمله در آیه ۸ سوره فاطر می خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»؛ آیا کسی که زشتی عملش (بر اثر عجب و خودپسندی و هوای نفس) برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و سزاوار باشد) گمراه می سازد و هر کس را بخواهد (و شایسته بیند) هدایت می کند پس جانت به سبب تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست».

در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام تعبیرات عجیبی درباره عجب و خودپسندی دیده می شود؛ در یک جا می فرماید: «العجب آفة الشرف؛ خودپسندی آفت شرف انسان است» (۱) و در جای دیگر می فرماید: «آفة اللب العجب؛ آفت عقل، عجب است» (۲) و باز می فرماید: «العجب يفسد العقل؛ عجب عقل انسان را فاسد می کند» (۳) و در جای دیگر: «ثمره العجب البغضاء؛ نتیجه خودپسندی آن است که مردم دشمن انسان می شوند» (۴) و بالاخره در جای دیگر می فرماید: «العجب رأس الحماقة؛ خودپسندی سرآغاز حماقت است» (۵).

ص: ۵۶۸

۱-۱. غررالحکم، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۳.

۲-۲. همان مدرک، ص ۶۵، ح ۸۴۸.

۳-۳. همان مدرک، ح ۸۴۶.

۴-۴. همان مدرک، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۶.

۵-۵. همان مدرک، ح ۷۰۹۶.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه سخن به دومین توصیه خود پرداخته می فرماید: «پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش»؛ (فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ).

این چیزی است که در بسیاری از روایات اسلامی بر آن تأکید شده تا آنجا که در حدیث معروف نبوی می خوانیم: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّةً عَلَى النَّاسِ؛ کسی که سربار مردم باشد ملعون و رانده شده دربار خداست». (۱)

اگر همه مسلمانان به ویژه جوانان به این دستور عمل کنند که هیچ کسی جز افراد از کار افتاده محتاج دیگران نباشد، به یقین جامعه اسلامی به پیشرفت های مهمی نایل می شود حتی کشورهای اسلامی نیز نباید سربار کشورهای غیر مسلمان باشند که نتیجه ای جز ذلت به بار نمی آورد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، این جمله را طور دیگری تفسیر کرده اند و گفته اند منظور این است که در راه انفاق، تلاش و کوشش کن و واژه «کدح» را به معنای آنچه را که انسان برای آن زحمت کشیده تفسیر کرده اند که در این صورت این فقره مقدمه ای برای بیان جمله بعد خواهد بود؛ ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

آن گاه امام علیه السلام به بیان توصیه سوم پرداخته می فرماید: «(از آنچه به دست می آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش»؛ (وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ).

اشاره به اینکه آنها که از افزوده های اموال خویش انفاق نمی کنند و سعی در اندوختن آن دارند، بیچارگانی هستند که تلاش خود را صرف در نگهداری اموال برای وارثان می کنند و در قیامت، حسابش بر آنها و در دنیا لذتش برای دیگران است؛ همان وارثانی که گاه کمترین اعتنایی به مورث خود ندارند و عمل خیری برای او انجام نمی دهند، بلکه گاه از او نکوهش می کنند که آنچه برایشان به ارث گذاشته کافی نیست. حتی اگر وارثان افراد نیکی باشند و از آن در طریق طاعت

ص: ۵۶۹

خدا استفاده کنند باز هم مایه حسرت آنهاست، چرا که زحمتش را آنها کشیدند و ثوابش را دیگران بردند، همان گونه که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ؛ خداوند این چنین اعمال آنها را به صورتی حسرت آور به آنان نشان می دهد» (۱) می فرماید: «قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ لَا يُنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنَّ عَمَلًا بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَاهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ فَرَأَاهُ حَسْرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمَلًا بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ قَوَاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمَلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ منظور از این آیه کسی است که مال فراوانی از خود به یادگار می گذارد که بر اثر بخل، در راه خدا انفاق نمی کند. سپس می میرد و آن را برای دیگری می گذارد که در طریق اطاعت خداوند یا معصیت او هزینه می کند که اگر در راه طاعت خدا عمل کرده، آن شخص مال خود را در ترازوی عمل دیگری می بیند و مایه حسرت او می شود در حالی که زحمت مال را او کشیده بود و اگر با آن معصیت خدا کند آن شخص به وسیله مالش کمک به معصیت به خداوند متعال کرده است (و باز هم مایه حسرت اوست)». (۲)

سرانجام در چهارمین توصیه می فرماید: «هر گاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش»؛ (وَ إِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ).

اشاره به اینکه همه نعمت های الهی در خور شکر است و چه نعمتی از این بزرگ تر که انسان، راه هدایت را به لطف پروردگار پیدا کند با اینکه گروه های زیادی در بیراهه ها سرگردان می شوند و شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است. شکر هدایت، خضوع در پیشگاه پروردگار و اطاعت اوامر و نواهی اوست.

ص: ۵۷۰

۱-۱. بقره، آیه ۱۶۷.

۲-۲. کافی، ج ۴، ص ۴۲، ح ۲.

اشاره

وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَ أَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنِ الْحُسْنِ الْإِزْتِيَادِ، وَ قَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ، فَلَمَّا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونُ ثِقَلُ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ، وَ إِذَا وَجِدْتِ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمِي وَ حَمِّلِي إِيَّاهُ، وَ أَكْثِرِي مِنْ تَرْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرَةٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَ اعْتَنِمِي مِنَ اسْتَقْرَضِكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عَشْرَتِكَ.

ترجمه

(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری. در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی). بنابراین بیش از حدِ توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود.

هر گاه در زمانی که قدرت داری نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو باز پس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر، این زاد و توشه را بر دوش او بگذار، زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بر آیی و پیدایش نکنی. (همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستیت بگذارد، آن را غنیمت بشمار!

زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه به طولانی بودن سفر آخرت و نیاز شدید به تهیه زاد و توشه برای این سفر از طاعات و کارهای خیر به ویژه انفاق در راه خدا اشاره کرده است.

نخست می فرماید: «(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری؛ (وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَ مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ).»

پیمودن راه های دنیا، هر چند طولانی و مشقت بار باشد در برابر راه آخرت سهل و آسان است. راه آخرت بسیار پر پیچ و خم و از گردنه های صعب العبور فضایل اخلاقی و مبارزه با هواهای نفسانی می گذرد و گاه پیمودن یکی از آنها سال ها وقت می طلبد.

امام علیه السلام بعد از این هشدار، لزوم تهیه زاد و توشه برای این سفر را گوشزد می کند و می فرماید: «در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی)؛ (وَ أَنَّهُ لَمَّا غَنَى بِكَ فِيهِ عَنِ الْإِزْتِيَادِ (۱)، وَ قَدَرِ بَلَاغِكَ (۲) مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ).»

اساس این زاد و توشه همان است که در قرآن مجید آمده است آنجا که می فرماید: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ و زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه تقوا و پرهیزگاری است.» (۳)

ص: ۵۷۲

- ۱-۱). «ارتیاد» از ریشه «رود» بر وزن «قوم» در اصل به معنای رفت و آمد کردن توأم با مدارا و ملایمت در طلب چیزی است و در مشتقات آن، گاه روی جنبه طلب تکیه می شود و گاه روی جنبه رفق و مدارا. واژه اراده نیز از همین ریشه گرفته شده است.
- ۲-۲). «بلاغ» به معنای چیزی است که انسان را به مقصد برساند.
- ۳-۳). بقره آیه، ۱۹۷.

تعبیر به «حسن الارتیاد» با توجه به اینکه ارتیاد به معنای طلب کردن است، مفهومی است که طلب یا به عبارت دیگر تدبیر و مدیریت صحیح (در طریقه تهیه زاد و توشه برای سفر آخرت) است.

تعبیر به «خفه الظهر؛ سبک بودن پشت» اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده می فرماید: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْثِقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود». (۱) امام علیه السلام به فرزندش می گوید که هرگز مانند آنان نباشد و تا می تواند پشت خود را از این بار سبک گرداند.

پیش از این نیز در خطبه بیست و یکم، این عبارت بسیار کوتاه و پر معنا را داشتیم: «تخففوا تلحقوا؛ سبکبار باشید تا به قافله برسید» در زمان های گذشته که قافله ها به راه می افتادند و به گردنه های صعب العبور می رسیدند گران باران و می ماندند و چون قافله نمی توانست به خاطر آنها توقف کند، به مسیر خود ادامه می داد و آنها تنها در بیابان می ماندند و طعمه خوبی برای دزدان و گرگان بیابان بودند.

امام علیه السلام پس از این مقدمه کوتاه و پر معنا مسائل مالی و انفاق فی سبیل الله را که از مهمترین زاد و توشه های قیامت است عنوان می کند و می فرماید: «بنابراین بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود»؛ «فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلًا عَلَيْكَ وَبَالًا عَلَيْكَ».

اشاره به اینکه آنقدر ذخیره کن که برای نیاز تو کافی باشد و بتوانی فردای قیامت پاسخگوی آن باشی و گر نه همچون بار سنگینی بر دوش تو خواهد بود؛ باری که از آن استفاده نمی کنی و فقط رنج آن را می کشی.

ص: ۵۷۳

سپس امام علیه السلام با تعبیر جالبی دعوت به انفاق فی سبیل الله می کند و می فرماید:

«هر گاه در زمانی که قدرت داری، نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر این زاد و توشه را بر دوش او بگذار!»؛ (وَ إِذَا وَجِدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَأَغْتَنِمَهُ وَ حَمَلَهُ إِيَّاهُ، وَ أَكْثَرَ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ).

آن گاه می افزاید: «زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بر آیی و پیدایش نکنی»؛ (فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ). (۱)

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت نامه برای تشویق به انفاق در راه خدا از تعبیر دیگری استفاده کرده می فرماید: «(و همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار»؛ (وَ اغْتَنِمَ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قِضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ).

خلاصه اینکه انسان عاقل و هوشیار باید از وجود دو کس بهره گیرد: کسی که داوطلبانه و به طور رایگان بار سنگین توشه انسان را بر دوش می گیرد و با شادی و خوشحالی آن را به مقصد می رساند و دیگر کسی که در هنگام بی نیازی انسان به مال، بخشی از اموال او را وام می گیرد و در آن زمان که شدیداً به آن نیازمند است باز پس می دهد. آری چنین است حال کسانی که در راه خدا انفاق می کنند و

ص: ۵۷۴

۱ - ۱). در مورد اینکه ضمیر «تطلبه» و جمله «فلا تجده» به چه چیز برمی گردد، میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. احتمال اول این است که به شخص فقیر نیازمند باز گردد که انفاق ها را گویا بر دوش حمل می کند و در قیامت تحویل صاحبش می دهد. احتمال دیگر اینکه به خود مال برگردد؛ یعنی ممکن است زمانی فرا رسد که بخواهی مالی در راه خدا انفاق کنی و نداشته باشی؛ ولی تفسیر اول همان گونه که در متن آمد ترجیح دارد و جمله «و اغتنم» شاهد خوبی برای آن است.

تعبیری جالب تر و زیباتر از این پیدا نمی شود.

تعبیر دوم برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؛ کیست که به خدا قرض نیکویی دهد، (و بدون منت، انفاق کند)، تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند؟». (۱) البته آیه مسأله وام دادن را با نکته اضافه ای بیان می دارد و آن اینکه خداوند وامی را که از بندگانش می گیرد دو چندان یا چند برابر به آنها باز پس می دهد.

تعبیر اول را هم احتمالاً- بتوان از آیات شریفه سوره بلد استنباط کرد آنجا که می فرماید: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ* فَكُّ رَقَبَةٍ* أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ...». (۲)

شایان توجه است که مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع روایت جالبی متناسب با وصیت نامه بالا نقل می کند که سفیان بن عیینه می گوید: زهری (یکی از تابعین معروف) در شبی سرد و بارانی علی بن الحسین علیه السلام را دید که آرد بر دوش خود حمل می کند عرض کرد: یا بن رسول الله این چیست؟ فرمود: «أُرِيدُ سَفَرًا أُعِدُّ لَهُ زَادًا أَحْمَلُهُ إِلَى مَوْضِعٍ حَرِيزٍ؛ سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را به جای مطمئنی نقل می کنم» زهری گفت: غلام من در خدمت شماست آن را برای شما حمل می کند. امام علیه السلام قبول نکرد، زهری گفت: من خودم آن را بر دوش حمل می کنم تو والا مقام تر از آنی که بخواهی چنین باری را بر دوش حمل کنی. امام علیه السلام فرمود: «لَكِنِّي لَا أَرْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يُنَجِّنِي فِي سَفَرِي وَ يُحَسِّنُ وُرُودِي عَلَيَّ مَا أَرِدُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لَمَّا مَضَيْتَ لِحَاجَتِكَ وَ تَرَكْتَنِي؛ لکن من خودم را والا-تر از آن نمی دانم که آنچه مرا در سفرم نجات می بخشد و ورودم را بر آنچه می خواهم نیکو می سازد بر دوش حمل کنم. تو را به خدا سوگند می دهم به دنبال

ص: ۵۷۵

۱-۱. بقره، آیه ۲۴۵.

۲-۲. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

کار خود بروی و مرا به حال خود رها سازی».

زُهری به دنبال کار خود رفت بعد از چند روز امام علیه السلام را دید، عرض کرد:

اثری از سفری که فرمودید نمی بینم، امام علیه السلام فرمود: «بَلَى يَا زُهْرِيُّ لَيْسَ مَا ظَنَنْتَ وَ لَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَ لَهُ كُنْتُ أَشْتَعِدُّ إِنَّمَا الْأَشْيَاءُ تَعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجُنَّبُ الْحَرَامَ وَ بَدَلُ النَّدَى وَ الْخَيْرِ؛ آن سفری که تو گمان کردی نیست منظورم سفر آخرت است و من برای آن آماده می شوم و آماده شدن برای این سفر با پرهیز از حرام و انفاق در راههای خیر حاصل می شود».^(۱)

ص: ۵۷۶

۱- ۱). بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۵، ح ۲۷.

اشاره

وَاعْلَمَ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَهُ كَثُودًا، الْمُخْفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ، وَ الْمُطِيُّ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَ أَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَهُ إِلَّا عَلَى جَنِّهِ أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبِيلَ نَزُولِكَ، وَ وَطِئَ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ»، وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

ترجمه

(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است، و کندروان وضعشان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است و (بدان که) نزول تو بعد از آن گردنه به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ، بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مرگ راهی برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته).

شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!

امروز بار خود را سبک کن!

امام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه نورانی خود بار دیگر به مسأله سفر طولانی و پر خوف و خطر قیامت باز می گردد و مسیر راه را به دقت روشن ساخته و وسیله نجات را یادآوری می کند.

نخست می فرماید: «(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است و کندروان

وضعشان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است؛ (وَ اَعْلَمَ اَنَّ اَمَامَكَ عَقَبَهُ كَثُودًا (۱)، الْمُخْفُ (۲) فِيهَا اَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقِلِ (۳)، وَ الْمُبْطِئُ عَلَيْهَا اَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ).

منظور از این گردنه صعب العبور یا مرگ و سكرات آن است یا عالم برزخ و یا پل صراط (و یا همه اینها).

بدیهی است برای عبور سالم از گردنه های صعب العبور باید بار خود را سبک کرد و به سرعت گذشت، زیرا در این گونه گردنه ها ممکن است راهزنان و یا حیوانات درنده نیز وجود داشته باشند.

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می فرماید: «فَلَا اَقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * اَوْ اِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ...»؛ ولی او از آن گردنه مهم نگذشت، و تو چه می دانی که آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده ای، یا غذا دادن در روز گرسنگی». (۴)

برخی از مفسران در شرح این آیات، عقبه را به معنای هوای نفس و بعضی دیگر به گردنه های صعب العبور روز قیامت تفسیر کرده اند که کلام حضرت متناسب با همین تفسیر دوم است.

آن گاه در ادامه سخن می فرماید: «و (بدان که) نزول تو بعد از آن گردنه ناچار یا در بهشت است و یا در دوزخ؛ (وَ اَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَهٔ اِمَّا عَلٰی جَنَّةٍ اَوْ عَلٰی نَارٍ).

سپس می افزاید: «بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مرگ راهی

ص: ۵۷۸

۱- ۱. «کثود» به معنای پر مشقت و صعب العبور است، از ریشه «کند» بر وزن «عهد» به معنای شدت و سختی گرفته شده است.

۲- ۲. «مخف» به معنای سبک بال از ریشه «خف» بر وزن «صف» به معنای سبک شده گرفته شده است.

۳- ۳. «مثقل» یعنی سنگین بار از ریشه «ثقل» است.

۴- ۴. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته)؛ «فَارْتَدُّ (۱) لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَ وَطِئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ (۲)» وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ (۳).

شایان توجه است که جمله «لیس بعد الموت مستعتب» نخستین بار در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است آنجا که می فرماید: «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ وَمُنْغَصِ الشَّهَوَاتِ؛ بعد از مرگ راهی برای عذرخواهی و جلب رضایت پروردگار نیست، بنابراین بسیار به یاد چیزی باشید که لذات را در هم می کوبد و شهوات را بر هم می زند». (۴)

جمله «وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ» راه بازگشتی وجود ندارد، حقیقت و واقعیت واضحی است که در آیات قرآن و روایات به طور گسترده به آن اشاره شده است.

قرآن مجید می فرماید: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...»؛ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می گوید «پروردگارا! مرا بازگردانید؛» شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم» (ولی به او می گویند: چنین نیست!)». (۵)

در خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه درباره مردگان آمده است: «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَشِيءُ تَطِيعُونَ انْتِقَالًا وَ لَا فِي حَسَنٍ يَشِيءُ تَطِيعُونَ اِزْدِيَادًا؛ نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند».

ص: ۵۷۹

۱-۱). «ارتد» به معنای انتخاب کن از ریشه «ارتیاد» است که در بخش قبل تفسیر شد.

۲-۲). «مستعتب» مصدر میمی است و به معنای عذرخواهی و رضایت طلبیدن است از ریشه «عتب» بر وزن «عطف» گرفته شده که معانی متعددی دارد و یکی از معانی آن رضا و خشنودی است و کسی که عذرخواهی می کند در واقع رضایت طرف را می طلبد لذا این واژه به معنای عذرخواهی به کار رفته است.

۳-۳). «منصرف» نیز مصدر میمی به معنای بازگشت است.

۴-۴). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶.

۵-۵). مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰. در آیات ۲۸ سوره انعام و ۳۷ سوره فاطر نیز به همین معنا اشاره شده است.

آری منزلگاه های این عالم قابل بازگشت نیست، همان گونه که فرزند ناقص هرگز به رحم مادر برای تکامل بیشتر باز نمی گردد و میوه ای که از درخت جدا شد به شاخه بر نمی گردد، کسانی که از این دنیا به عالم برزخ می روند نیز امکان بازگشت به دنیا را ندارند. برزخیان نیز هنگامی که به قیامت منتقل شوند هرگز نمی توانند به عالم برزخ بازگردند و این هشدار است به همه ما که بدانیم ممکن است در یک لحظه همه چیز تمام شود، درهای توبه بسته شود و راه تحصیل زاد و توشه مسدود گردد و با یک دنیا حسرت، چشم از جهان ببوشیم.

ص: ۵۸۰

وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، تَكْفُلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيعْطِيكَ، وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيرْحَمَكَ، وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَ لَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ، وَ لَمْ يَمْنَعَكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنِّقْمَةِ، وَ لَمْ يُعَيِّرْكَ بِالْإِنَابَةِ، وَ لَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضْحُ يَحُكُّ بِكَ أَوْلَى، وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَ لَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسِينَةً، وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً، وَ حَسَبَ حَسِيَّتَكَ عَشْرًا، وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَ بَابَ الْإِسْتِعْتَابِ،

فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَ إِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَافْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَ أَبْتَنَيْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَ شَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَ اسْتَعْتَنَتْهُ عَلَى أُمُورِكَ، وَ سَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ، سِرِّعِهِ الْأَرْزَاقِ. ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ، فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ، وَ اسْتَمْطَرْتَ شَائِبَ رَحْمَتِهِ، فَلَا يُفْنِطُنْكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النَّيِّهِ، وَ رَبَّمَا أُخْرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ، وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْآمِلِ. وَ رَبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَ أُوتِيْتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا، أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيْتَهُ، فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَ يُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَ لَا تَبْقَى لَهُ.

(فرزندم!) بدان آن کس که گنج های آسمان ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده است و اجابت آن را تضمین نموده است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند. خداوند میان تو و خودش کسی قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفיעی پناه ببری و خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است).

در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته) هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی کند (آن گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می دهند) و حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن گونه که تنگ نظران بی گذشت فوراً اقدام به رسوا سازی و افشاگری درباره خطا کاران می کنند) و در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن گونه که معمول افراد کوتاه فکر است) و در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است).

هیچ گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هر چند گناه تو سنگین و بزرگ باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می دارد و حسنه ات را ده برابر حساب می کند و در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته به گونه ای که هر زمان او را ندا کنی ندای تو را می شنود و هر گاه با او نجوا نمایی آن را می داند، بنابراین حاجت را به سویش می بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می دهی، غم و اندوه خود را با وی در میان می گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می خواهی، و در کارهایت از او استعانت می جویی، می توانی از

خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست مانند فرونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی.

سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است پس هر گاه خواسته ای داشته باشی می توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است؛ گاه می شود که اجابت دعا به تأخیر می افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون تر کند و گاه می شود چیزی را از خدا می خواهی و به تو نمی دهد در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می کند.

گاه چیزی از خدا می خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (و خداوند آن را از تو دریغ می دارد و چیزی بهتر از آن می دهد) بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیبایش برای تو باقی بماند و وبال و بدیش از تو برود (بدان مال دنیا این گونه نیست) مال برای تو باقی نمی ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند!

شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است

درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه پرورش به چند موضوع مهم اشاره می فرماید: نخست به سراغ مسأله دعا می رود که بسیار سرنوشت ساز و پر اهمیت است می فرماید: «(فرزندم) بدان آن کس که گنج های آسمان ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده

است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند؛ (وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أذنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَ تَكْفَلُ لَكَ بِالْإِحْيَاءِ، وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ، تَشْتَرِحَمَهُ لِيُزَحَمَكَ).

در این چند جمله، امام علیه السلام برای تشویق به دعا کردن به نکاتی اشاره فرموده است: نخست می گوید: از کسی تقاضا می کنی که همه چیز در اختیار اوست زمین و آسمان و مواهب و نعمت ها و روزی ها و در یک جمله تمام گنجینه های آسمان ها و زمین؛ بنابراین درخواست از او به یقین به اجابت بسیار نزدیک است.

در جمله دوم می فرماید: به تو اجازه داده و در واقع دعوت کرده تا به درگاهش روی و دعا کنی و این نهایت لطف و مرحمت است که کسی نیازمندان را به سوی خود فرا خواند و بگوید: بیایید و درخواست کنید. اشاره به آیاتی همچون: «قُلْ مَا يَعْجُبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» (۱) و مانند آن دارد.

در جمله سوم می فرماید: او تضمین کرده که دعای شما را مستجاب کند که اشاره به آیاتی مانند «أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲) و امثال آن است.

در جمله چهارم مطلب را از اذن و اجازه فراتر می برد و می گوید: به شما امر کرده است که از او درخواست کنید و طلب رحمت نمایید تا خواسته شما را عطا کند و این به آیاتی نظیر: «وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا». اشاره دارد. (۳)

در جمله پنجم می فرماید: «خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفיעی پناه بری»؛ (وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَ لَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ).

ص: ۵۸۴

۱-۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲-۲. غافر، آیه ۶۰.

۳-۳. نساء، آیه ۳۲.

اشاره به اینکه اساس اسلام بر این است که انسان ها می توانند رابطه مستقیم با پروردگار خود پیدا کنند، همان گونه که همه روز در نمازهای خود از آغاز تا پایان، مخصوصاً در سوره حمد، با پروردگارشان خطاب مستقیم دارند به گونه ای که هیچ واسطه ای میان آنها و او نیست. این افتخار بزرگی است برای اسلام و مسلمین که اسلام راه ارتباط مستقیم با خدا را بر همه گشوده و جای جای قرآن مجید، شاهد و گواه بر آن است به ویژه آیاتی که خداوند را با تعبیر «ربنا» یاد می کند.

بر خلاف بعضی از مذاهب باطله که پیر و مرشد و شیخ خود را واسطه می دانند و گاه ارتباط مستقیم با خدا را روا نمی پندارند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مسأله شفاعت در اسلام- شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله، امام معصوم علیه السلام و حتی فرشتگان و مؤمنان صالح العمل- وارد شده است و آیات فراوان و روایات بسیار دلالت بر شفاعت شفیعان در دنیا و آخرت می کند، آیا شفاعت با برقراری ارتباط مستقیم منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می شود:

اولاً: دلیلی بر نفی ارتباط مستقیم نیست، بلکه ارتباط مستقیم با خدا در جای خود محفوظ است و مسلمانان شب و روز از آن استفاده می کنند و شفاعت هم در جای خود ثابت است و به تعبیر دیگر هر دو در کنار هم قرار دارند و دو راه به سوی رحمت خداوندند.

ثانیاً: در آیات قرآن مکرر به این نکته اشاره شده که شفاعت نیز به اذن خدا است، بنابراین کسی که دست به دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام برای شفاعت می زند باید در کنار آن از خدا بخواهد که اذن شفاعت به آنها بدهد، پس مکمل آن نیز ارتباط مستقیم با خداست.

به بیان دیگر من حوایج خویش را مستقیماً از خدا می خواهم ولی گاه حاجت به قدری مهم و پیچیده است یا من آنقدر آلوده و گنه کارم که احساس می کنم به

تنهایی توفیق رسیدن به خواسته خود را ندارم. در اینجا است که دست به دامان شخص بزرگ و آبرومندی می شوم که به اذن الله در پیشگاه خدا برای من شفاعت کند؛ مثلاً- برادران یوسف بعد از آن همه جنایت درباره برادر خود احساس کردند گناهشان به قدری عظیم است که نمی توانند مستقیماً عفو خود را بخواهند؛ لذا دست به دامن پدر شدند و گفتند: «یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (۱).

سپس امام علیه السلام بعد از مسأله دعا به سراغ مسأله توبه می پردازد و با تعبیراتی بسیار گویا و پر معنا لطف الهی را به گناه کاران توبه کار شرح می دهد و در هشت جمله بر آن تأکید می ورزد.

۱. «خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است)؛ (وَلَمْ يَمْنَعْكَ إِنَّ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ).

۲. «در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته)؛ (وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ).

۳. «هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی کند (آن گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می دهند)؛ (وَلَمْ يُعَيِّرْكَ بِالْإِنَابَةِ).

۴. «حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن گونه که تنگ نظران بی گذشت فوراً اقدام به رسوا سازی و افشاگری درباره خطا کاران می کنند)؛ (وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى).

۵. «و در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن گونه که معمول افراد کوتاه نظر است)؛ (وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ).

۶. «در محاسبه جرایم تو دقت و مواظبت نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است)؛ (وَلَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ).

ص: ۵۸۶

۱-۱. یوسف، آیه ۹۷.

۲-۲. «لم يناقشك» از ریشه «مناقشه» به معنای دقت و سخت گیری در حساب است و به همین جهت به مناظره و مباحثه دقیق، مناقشه گفته می شود.

۷. «تو را از رحمتش مایوس نساخته (هر چند گناه تو سنگین و بزرگ باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می دارد و حسنه ات را ده برابر حساب می کند»؛ (وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ (۱) عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً، وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً، وَ حَسَبَ حَسَنَتِكَ عَشْرًا).

۸. «در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته»؛ (وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَ بَابَ الْإِسْتِعْتَابِ). (۲)

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات مختلف قرآن است که توبه و آثار توبه و الطاف و عنایات الهی را در زمینه آن بازگو می کند.

در یک جا می فرماید: «و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ و ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید». (۳)

و در جای دیگر در مورد قبولی توبه می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدی ها را می بخشد». (۴)

در مورد عدم تعجیل عقوبت می فرماید: «وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابَ»؛ و پروردگارت آمرزنده و دارای رحمت است؛ اگر می خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند عذاب را هر چه زودتر برای آنها می فرستاد». (۵)

ص: ۵۸۷

۱-۱. «نزوع» به معنای جدا شدن از چیزی است از این رو به حالت انسان در لحظات نزدیک به مرگ حالت «نزوع» گفته می شود زیرا لحظه جدایی روح از جسم است.

۲-۲. «الاستعتاب» در فراز هجدهم از همین وصیت نامه تفسیر شد.

۳-۳. نور، آیه ۳۱.

۴-۴. شوری، آیه ۲۵.

۵-۵. کهف آیه، ۵۸.

درباره عدم یأس از رحمت با عبارتی مملوّ از لطف و محبت به پیامبرش می گوید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است». (۱)

در مورد تبدیل سیئات به حسنات می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می کند». (۲)

درباره ثبت سیئات به اندازه خودش و ثبت خوبی ها به ده برابر می فرماید:

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ »؛ هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد». (۳)

به یقین توبه اولین گام برای پیمودن راه حق است و به همین دلیل، سالکان مسیر الی الله آن را منزلگاه اول می شمرند و اگر در فرمایش امام علیه السلام به دنبال دعا ذکر شده برای آن است که توبه نیز نوعی دعاست؛ دعا، تقاضای عفو و رحمت خداست و تا این گام برداشته نشود و روح و دل از غبار گناه شستشو نگردد و حجابِ معصیت از برابر چشم دل کنار نرود، پیمودن این راه مشکل یا غیر ممکن است.

در دعاها و روایات معصومین علیهم السلام نیز اشارات زیاد و تعبیرات لطیفی در این باره دیده می شود؛ از جمله در مناجات تائبین (نخستین مناجات از مناجات های

ص: ۵۸۸

۱-۱. زمر، آیه ۵۳.

۲-۲. فرقان، آیه ۷۰.

۳-۳. انعام، آیه ۱۶۰.

پانزده گانه حضرت سید الساجدین علیهم السلام) می خوانیم: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَمَا عُمِدُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعِيدَ فَتْحِهِ؛ مَعْبُودٍ مِنْ تُوهُمَانِ هَسْتِي كَمَا دَرِي بِه سَوِي عَفْوٍ وَ رَحْمَتِ خُودَتِ بِه رُوي بِنْدِگَانَتِ گَشُودِه اِي وَ نَامِ آن رَا تُوْبِه نِهَادِه اِي (سپس اذن عام دادی) و گفستی: همگی توبه کنید و به سوی خدا بازگردید توبه ای خالص از هرگونه ناخالصی ها پس کسانی که از ورود بر این باب رحمت غافل می شوند چه عذری دارند».

آری امام علیه السلام به عنوان راهنمایی آگاه و پر تجربه، دست فرزند جوانش را گرفته و از منزلگاه های این مسیر یکی بعد از دیگری عبور می دهد تا به جوار قرب الهی واصل گردد.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن فرزندش را به مناجات و راز و نیاز با خداوند و تقاضای حاجت از او دعوت می کند و می فرماید: «هر گاه او را ندا کنی ندای تو را می شنود و هر زمان با او نجوا نمایی آن را می داند، بنابراین حاجت را به سوبش می بری و آن چنان که هستی، در پیشگاه او خود را نشان می دهی و غم و اندوه خود را با او در میان می گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می خواهی و در کارهایت از او استعانت می جویی»؛ (فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَقْضَيْتَ (۱) إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَ أَبْثُتَهُ (۲) ذَاتَ نَفْسِكَ، وَ شَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، وَ اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَ اسْتَعْنَيْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ).

امام علیه السلام در این قسمت از کلام خود راه مناجات با خدا را به فرزندش می آموزد و می فرماید: حاجت را از او بخواه و سفره دلت را برای او بگشا و غم

ص: ۵۸۹

۱- ۱. «افضت» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است؛ گویی در فضای او وارد شده است.

۲- ۲. «ابثته» از ریشه «بث» به معنای پراکنده ساختن گرفته شده و اینجا به معنای افشا کردن و ظاهر نمودن است.

و اندوه های خود را به او بازگو کن و برطرف کردن درد و رنج هایت را از او بطلب و در تمام کارها از او یاری بخواه. این پنج نکته محورهای مناجات بندگان با خداست که در عبارات کوتاه فوق به آن اشاره شده است.

آن گاه امام علیه السلام چگونگی درخواست از خداوند و نعمت های مهمی را که باید از درگاهش طلب کرد، برمی شمرد و می فرماید: «تو می توانی از خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست؛ مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی»؛ (وَ سَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَمْدُرُ عَلَيَّ إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَ صِحَّةِ الْأَبْدَانِ، وَ سَيِّعِهِ الْأَرْزَاقِ).

امام علیه السلام در اینجا پس از آنکه می فرماید خداوند مواهبی در خزانه رحمتش دارد که در اختیار هیچ کس جز او نیست، به سه موهبت اشاره می کند:

۱. عمر طولانی که انسان بتواند در آن خودسازی بیشتر کند و حسنات افزون تری فراهم سازد.

۲. سلامتی و تندرستی که بدون آن زیادی عمر جز درد و رنج و گاه دوری از خدا ثمره ای نخواهد داشت.

۳. روزی فراوان، زیرا انسان بدون امکانات مالی قادر بر انجام بسیاری از حسنات نیست؛ حسناتی مانند صله رحم، کفالت ایتام، کمک به نیازمندان، ساختن بناهای خیر، نشر علوم اسلام و اهل بیت و ضیافت افراد باایمان.

البته این در صورتی است که ارزاق را تنها به معنای ارزاق مادی تفسیر کنیم؛ اما اگر معنای رزق به معنای وسیع کلمه گرفته شود که شامل علوم و دانش ها، قدرت و نفوذ اجتماعی و نیروی جسمانی و مانند آن شود، مطلب روشن تر می گردد.

بی شک طولانی شدن عمر و صحت بدن و وسعت روزی در مواردی به تلاش و کوشش خود انسان ارتباط دارد که امور بهداشتی را رعایت کند و از

عوامل زیان بار پرهیزد و برای به دست آوردن روزی تلاش و کوشش بیش تر نماید. ولی به طور کلی و کامل، تنها بسته به مشیت الهی است و عواملی که او می داند و مقرر می دارد و از چشم ما پوشیده و پنهان است و به تعبیری که امام علیه السلام فرموده: از خزاین رحمت الهی است که جز او کسی قادر بر آن نیست.

قرآن مجید نیز به این موضوع در مورد درخواست های ابراهیم علیه السلام اشاره کرده و از قول او می فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ* وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ* وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ*»؛ همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنمایم می کند، و کسی که مرا غذا می دهد و سیراب می نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد، و کسی که مرا می میراند و سپس زنده می کند». (۱)

روشن است که مواهب الهی منحصر به زیادی عمر و صحت بدن و وسعت روزی نیست؛ ولی بی شک ارکان اصلی را این سه چیز تشکیل می دهد، زیرا عمده کارهای خیر در پرتو این سه امر انجام می گیرد.

امام علیه السلام در بیان کلیدهای این خزاین رحمت، چنین می فرماید: «سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است»؛ (ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَدْنَى لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ).

از این تعبیر روشن می شود که دعا و مسئلت از پیشگاه خداوند، اثر عمیقی در نیل به خواسته ها و بهره مندی از خزاین بی پایان پروردگار دارد و نقش دعا را بیش از پیش روشن می سازد.

البته دعا با شرایطش، از جمله این که انسان آنچه در توان دارد به کار گیرد و برای آنچه از توان او خارج است متوسل به دعا گردد.

ص: ۵۹۱

سپس نتیجه می گیرد: «پس هر گاه خواسته ای داشته باشی می توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری»؛ (فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْذُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ، وَ اسْتَمَطَّرْتَ شَأْيَبَ (۱) رَحْمَتِهِ).

روشن است که خزاین پروردگار همان مجموعه نعمت های مادی و معنوی اوست و کلید درهای این خزاین دعاست. در بیان دیگری، امام علیه السلام نعمتهای خدا را به باران رحمت و حیات بخش تشبیه می کند که با دعا انسان می تواند آن را از آسمان لطف خداوند بر زمین وجود خویش فرود آورد.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الذُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِيٍّ وَ قَلْبٍ تَقِيٍّ؛ دعاها کلیدهای پیروزی و وسیله گشودن قفل های رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینه پاک و قلب با تقوا برخیزد». (۲)

در اینجا سؤال مهم و معروفی است که امام علیه السلام بلافاصله به پاسخ آن می پردازد و آن اینکه چرا بسیاری از دعاهای ما به اجابت نمی رسد یا اجابت آن مدت های طولانی به تأخیر می افتد؛ اگر دعا کلید درهای رحمت خداست چرا این کلید همیشه در را نمی گشاید یا دیر می گشاید؟ در حالی که آیاتی که دعا را کلید اجابت می شمرد از شمول اطلاق بهره مند است؛ در یک جا می فرماید:

«أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم» (۳) در جای دیگر می فرماید: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم». (۴)

ص: ۵۹۲

۱-۱). «شأيب» جمع «شؤبوب» بر وزن «بهلول» به معنای رگبار و بارش تند است و گاه به معنای هر گونه شدت می آید.

۲-۲). کافی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۲.

۳-۳). غافر، آیه ۶۰.

۴-۴). بقره، آیه ۱۸۶.

امام علیه السلام در پاسخ این سؤال به چهار نکته اشاره می کند:

نخست اینکه گاه می شود که نیت دعا کننده آلوده است و از قلب پاک و شستشو یافته از گناه سر نرده است؛ می فرماید: «و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است»؛ (فَلَا يُقْتَنُّكَ إِنْطَاءُ إِيَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النَّيِّهِ).

در حدیث بالا- که از کتاب کافی نقل شد نیز خواندیم که دعایی به اجابت می رسد که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برخیزد، بنابراین اگر بخشی از دعا به اجابت رسد و بخشی نرسد معلول آلودگی نیت بوده است و روایاتی که می گوید یکی از شرایط استجاب دعا توبه از گناه است نیز به همین معنا اشاره دارد.

حضرت به دومین مانع اشاره کرده و می فرماید: «گاه می شود که اجابت دعا به تأخیر می افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون تر کند»؛ (وَ رَبِّمَا أَخْرَثَ عَنْكَ الْإِجَابَةَ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَكْبَرَ لَأَجْرِ السَّائِلِ، وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ).

به بیان دیگر خداوند اجابت دعای بنده اش را به تأخیر می اندازد تا بیشتر بر در خانه او باشد و نتیجه فزون تری نصیب او گردد و این نتیجه علاقه ای است که خدا به او دارد.

آن گاه درباره سومین مانع چنین می فرماید: «گاه می شود چیزی را از خدا می خواهی و به تو داده نمی شود در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می کند»؛ (وَ رَبِّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَ أُوتِيَتْ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجَلًا).

اشاره به اینکه گاه چیز کوچکی از خدا می خواهی و خداوند به مقتضای عظمتش و گستردگی رحمتش آن را به تو نمی دهد و از آن برتر را زود یا دیر در اختیار تو می گذارد؛ مانند کسی که به سراغ شخص کریمی می رود و از او

تقاضای خانه محقر معینی می کند و او درخواستش را نمی پذیرد؛ اما بعداً خانه ای وسیع و آباد و مرفه در اختیار او می گذارد.

سپس حضرت از علت چهارم سخن می گوید که از مهم ترین علت هاست و می فرماید: «گاه چیزی از خدا می خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (خداوند آن را از تو دریغ می دارد و چیزی بهتر از آن می دهد)؛ (أَوْ صِيرَفَ عَنكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرْبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أَوْتَيْتَهُ).

بسیاری از ما بر اثر بی اطلاعی از عواقب امور گاه چیزهایی را با اصرار و با تمام وجود از خدا می خواهیم در حالی که مایه هلاکت و بدبختی ما می شود.

خداوند که عالم به عواقب امور است دعای ما را به اجابت نمی رساند؛ ولی ما را دست خالی هم بر نمی گرداند و چیزی که صلاح ماست می بخشد.

قرآن مجید نیز اشاره ای به این معنا دارد که می فرماید: «وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است». (۱)

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که خداوند می فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ الْبَدَنِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَقَاهِ وَالْمَسِيكَةِ وَالسَّقْمِ فِي أَيْدِيهِمْ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْفَقَاهِ وَالْمَسِيكَةِ وَالسَّقْمِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ بعضی از بندگان من افرادی هستند که اصلاح امر دین آنها جز به غنا و گسترده گی زندگی و صحت بدن نمی شود، از این رو امر دین آنها را به وسیله آن اصلاح می کنم و بعضی از بندگانم هستند که امر دین آنها جز با نیاز و مسکنت و بیماری

ص: ۵۹۴

اصلاح نمی شود، لذا امر دین آنها را با آن اصلاح می کنم و آنان را به وسیله آن می آزمایم». (۱)

در طول تاریخ و حتی در زمان صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نیز نمونه های روشنی از آن دیده شده که بعضی از افراد کم ظرفیت پیوسته از خدا به وسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امامان معصوم علیهم السلام تقاضای وسعت روزی می کردند و بعد از اصرار که در حق آنها دعا شد وسعت روزی به طغیان و سرکشی آنها انجامید و حتی بعضی از آنان تعبیراتی گفتند که بوی ارتداد می داد، همان گونه که در داستان معروف ثعلبه بن حاطب انصاری آمده است که پیوسته از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای دعا برای مال فراوان می نمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله که وضع حال و آینده او را می دانست به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی که شکرش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی» آیا بهتر نیست به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تاسی جویی و به زندگی ساده ای بسازی؟ اما ثعلبه دست بردار نبود. سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او دعا کرد و ثروت کلانی به ارث از جایی که امیدش را نداشت رسید؛ گوسفندانی خرید که زاد و ولد فراوانی کردند آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود. ناچار به بادیه های اطراف مدینه روی آورد و آنچنان سرگرم زندگی مادی شد که بر خلاف رویه او که در تمام نمازهای پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت می کرد، نماز جماعت و حتی نماز جمعه را نیز ترک کرد.

پس از مدتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموالش را بدهد او از پرداخت خودداری کرد و به اصل تشریح زکات اعتراض نمود و گفت: این چیزی مثل جزیه ای است که از اهل کتاب گرفته می شود، ما مسلمان شده ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم. هنگامی که این

ص: ۵۹۵

خبر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید دو بار فرمود: «یا ویح ثعلبه؛ وای بر ثعلبه». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در ادامه سخنان خود در یک نتیجه گیری روشن می فرماید:

«بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و وبال و بدیش از تو برود (بدان مال دنیا این گونه نیست) مال برای تو باقی نمی ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند»؛ (فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَ يُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛ فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَ لَا تَبْقَى لَهُ).

نکته: شرایط استجاب دعا

شرایط استجاب دعا

بعضی چنین می پندارند که تعییراتی نظیر: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم» (۲) هیچ قید و شرطی ندارد و انسان هر دعایی که می کند باید انتظار داشته باشد که از لطف خدا به اجابت رسد در حالی که چنین نیست در روایات متعددی که از معصومان علیهم السلام به ما رسیده برای اجابت دعا شرایط متعددی ذکر شده از جمله توبه و پاکی قلب؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ شَيْئًا مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ بِالتَّوْبَةِ عَلَى اللَّهِ وَالْمَدْحَةِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ ثُمَّ الْإِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ وَ التَّوْبَةِ ثُمَّ الْمَسْأَلَةَ؛ مبادا هیچ یک از شما از خدا درخواستی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیغمبر و آلش بفرستد سپس به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید». (۳)

دیگر اینکه دعا کننده باید در پاکی زندگی خود به ویژه پرهیز از غذای حرام و

ص: ۵۹۶

۱-۱. تفسیر مجمع البیان و قرطبی و طبری و تفسیر نمونه و کتب دیگر، ذیل آیات شریفه ۷۵ تا ۷۸ از سوره توبه.

۲-۲. غافر، آیه ۶۰.

۳-۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۱۱ و کتب متعدد دیگر.

کسب حرام بکوشد، همان گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند». (۱)

در حالی که بسیاری از مردم به هنگام دعا نه توبه می کنند و نه از غذاهای آلوده یا مشکوک پرهیزی دارند، باز هم اجابت تمام دعاهایشان را انتظار می کشند.

نیز از شرایط دعا تلاش و کوشش در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ آنها که شاهد مناظر گناه هستند و عکس العملی نشان نمی دهند، نمی توانند انتظار استجابت دعا داشته باشند همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «وَلْتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لْتَنْهَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيْسَ لَطَنَ اللَّهُ شَرَّ أَرْكَمٍ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَمَّا يُشْتَجَابُ لَهُمْ؛ باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر نه خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند آن گاه هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد». (۲)

در حدیث آمده است که شخصی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خدا فرموده دعا کنید من اجابت می کنم، پس چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟ امام علیه السلام در آن حدیث هشت شرط برای استجابت دعا بیان فرمود که بخشی از آن در احادیث بالا آمده است. (۳)

برای توضیح بیشتر به کتاب «مفاتیح نوین» صفحه ۲۱ تا ۲۵ و تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه «وَ إِذَا سَأَلْتَكَ عِبَادِيَ عَنِّي...» (۴) مراجعه کنید.

ص: ۵۹۷

۱-۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۲-۲. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ح ۳.

۳-۳. سفینه البحار، ج ۱ بحث دعا.

۴-۴. بقره، آیه ۱۸۶.

وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لِلدُّنْيَا، وَ لِلْفَنَاءِ لِمَا لِلْبَقَاءِ، وَ لِلْمَوْتِ لِمَا لِلْحَيَاةِ، وَ أَنَّكَ فِي قُلْعِهِ وَ دَارِ بُلْعِهِ، وَ طَرِيقِ إِلَى الْآخِرَةِ، وَ أَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَ لَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَ لَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ، فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ، فَدَكُّتُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ، فَيُحْوَلُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

ترجمه

(پسرم!) بدان تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مرگ نه برای زندگی (در این دنیا) تو در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرتِ توست.

و (بدان) تو رانده شده مرگ هستی (و مرگ پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده ای از آن نجات نمی یابد و هرکس را او در جستجوییش باشد از دست نمی دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت، بنابراین از این بترس که مرگ زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مرگ با خویشتن گفتگو می کردی که توبه کنی؛ ولی مرگ میان تو و توبه حایل می شود و اینجاست که تو خویشتن را به هلاکت افکنده ای.

هدف آفرینش

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه (بخش بیستم) به چند نکته مهم درباره هدف آفرینش انسان و حقیقت دنیا و زندگی در آن و موقعیت انسان در برابر مرگ اشاره می کند که هر یک هشدار می دهد به فرزند خود و به همه کسانی است که این وصیت نامه را می خوانند.

نخست می فرماید: «(پسرم) بدان تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مرگ نه برای زندگی (در این دنیا)»؛ (وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ).

از دیدگاه اسلام و تمام ادیان آسمانی، هدف آفرینش انسان زندگی در دنیا نیست، بلکه دنیا گذرگاهی به سوی آخرت و بازار تجارتهای برای برگرفتن زاد و توشه است؛ سرانجام زندگی دنیا فناست و هیچ کس حتی پیامبران الهی را بقایی نیست.

درباره هدف آفرینش انسان، تعبیرات مختلفی در آیات و روایات آمده؛ قرآن مجید در سوره ذاریات می گوید: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱) بر اساس این آیه هدف از آفرینش انسان، بندگی خداست.

در آیه دوم از سوره ملک می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کند».

روشن است که آزمایش الهی، برای حسن عمل است و عبودیت برای تهذیب نفوس است و نتیجه همه اینها زندگی سعادت بخش آخرت است و به این ترتیب همه اهداف به یکی بازمی گردد.

آن گاه به نکته دوم یعنی حقیقت دنیا و موقعیت آن اشاره کرده می فرماید: «تو

ص: ۶۰۰

در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرت توست؛ «وَ أَنْتَ فِي قَلْعِهِ (۱) وَ دَارِ بُلْغِهِ (۲)، وَ طَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ».

امام علیه السلام در اینجا هم هدف آفرینش انسان را بیان می کند و هم ماهیت زندگی دنیا را؛ هدف آفرینش، زندگی سعادت بخش در سرای آخرت است نه زیستن در دنیا و به همین دلیل سرانجام زندگی دنیا فناست نه بقا و به تعبیر قرآن: «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛ و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است «(۳)».

این معنا در بسیاری از آیات دیگر قرآن منعکس است.

اما اینکه حضرت دنیا را جایگاه «قلعه» (محلی که از آن باید کوچ کرد) و سرای «بلغه» (محلی که باید از آن زاد و توشه برگرفت) معرفی می فرماید این نکته نیز در آیات قرآن مجید منعکس است. آیاتی همچون: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۴)، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۵)، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» (۶) همگی ناظر به همین معناست و آیه شریفه «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۷) نیز اشاره به دار بلغه است.

هر گاه نگاه ما به دنیا و آخرت آن گونه باشد که امام علیه السلام در اینجا بیان فرموده، چهره زندگی ما عوض خواهد شد و دیگر اثری از حرص و آز، آرزوهای دور

ص: ۶۰۱

۱-۱). «قَلْعَهُ» معانی زیادی دارد: به انسان ضعیف و کسی که نمی تواند خود را روی زمین اسب نگه دارد و اموالی که دوام و بقایی ندارد و همچنین سرایی که باید از آن نقل مکان کرد «قلعه» می گویند و در عبارت بالا معنای اخیر منظور است. این واژه از ماده قلع گرفته شده است.

۲-۲). «بلغه» به معنی زاد و توشه ای است که انسان به وسیله آن به مقصد می رسد از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» گرفته شده، زیرا چنان زاد و توشه ای انسان را به مقصد می رساند.

۳-۳). عنکبوت، آیه ۶۴.

۴-۴). زمر، آیه ۳۰.

۵-۵). عنکبوت، آیه ۵۷.

۶-۶). الرحمن، آیه ۲۶.

۷-۷). بقره، آیه ۱۹۷.

و دراز، تکالب و نزاع با اهل دنیا برای چیره شدن بر اموال بیشتر، و بخل و ثروت اندوزی وجود نخواهد داشت، بلکه همه چیز برای خدا و در راه خدا و در طریق جلب رضای او برای سعادت جاویدان آخرت خواهد بود.

آنگاه امام علیه السلام در سومین نکته می فرماید: «و (بدان) تو رانده شده مرگ هستی (و مرگ پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی یابد و هر کس را او در جستجویش باشد از دست نمی دهد و سرانجام او را خواهد گرفت»؛ (وَ أَتَّكَ طَرِيدٌ [\(۱\)](#) الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَ لَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَ لَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ).

تعبیر به «طرید» شخصی که در تعقیب او هستند یا شکاری که صیاد به دنبال او می دود تعبیر بسیار جالبی است، گویی از آغاز عمر صیاد مرگ در تعقیب انسان است؛ گاه در کودکی گاه در جوانی و گاه در پیری او را شکار خواهد کرد و هیچ کس از دست این صیاد نمی تواند فرار کند و همان گونه که قرآن می فرماید:

« أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ »؛ هر جا باشید مرگ شما را در می یابد، هر چند در برجهای محکم باشید» [\(۲\)](#) در جای دیگر می فرماید: « قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ »؛ بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت» [\(۳\)](#).

آری انسان در هر چیز شک کند، در این معنا نمی تواند تردیدی به خود راه دهد که روزی باید از این جهان رخت بربندد، روزی که نه تاریخش معلوم است و نه ساعت و دقیقه آن، ممکن است دور باشد و ممکن است بسیار نزدیک؛ فردا یا امروز؟ قابل توجه اینکه هیچ استثنایی در این قانون نیست. زورمندان،

ص: ۶۰۲

۱- ۱). «طرید» به تعبیری که می آید به معنای «مطروود» یا صیدی است که صیاد به دنبال آن می دود از ریشه «طرد» به معنای راندن گرفته شده است.

۲- ۲). نساء، آیه ۷۸.

۳- ۳). احزاب آیه، ۱۶.

قوی پیکران، صاحبان ثروت و قدرت و طیبیان حاذق و حتی انبیا و اولیا. قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ؛ تو می میری و آنها نیز خواهند مرد». (۱)

آن گاه امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره می کند که آخرین هشدار در این بخش از وصیت نامه اوست می فرماید: «بنابراین از این بترس که مرگ زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مرگ با خویشتن گفتگو می کردی که توبه کنی؛ ولی مرگ میان تو و توبه حایل می شود و اینجاست که تو خویشتن را به هلاکت افکنده ای»؛ «فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ، فَيُحُولَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ».

امام علیه السلام در این هشدار، فرزندش را به این حقیقت توجه می دهد که تاریخ مرگ در هر حال مبهم و ناپیداست و گاه انسان گرفتار گناهی می شود و تصمیم می گیرد لحظه ای بعد آن را با آب توبه از صفحه نامه اعمالش بشوید؛ ولی مرگ ناگهان فرا می رسد و این فرصت را از او می گیرد. همه ما در زندگی خود دیده یا شنیده ایم افرادی را که تصمیم به انجام کارهای خوب یا بدی داشتند ناگهان در همان لحظه از ادامه کار و رسیدن به مقصود باز ماندند.

در همین ایام که مشغول شرح این وصیت نامه هستیم خبری در رسانه ها پخش شد که برای یکی از دانشمندان معروف در محیط ما بزرگداشتی گرفته بودند و گروهی در آن مجلس شرکت داشتند و او با نشاط و خوشحالی در انتظار دریافت لوحه تقدیر که ناگهان در همان جا دست تقدیر او را گرفت و ناگاه گرفتار ایست قلبی شد و همه چیز پایان یافت. (۲)

ص: ۶۰۳

۱-۱. زمر، آیه ۳۰.

۲-۲. مرحوم آقای دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی استاد پیش کسوت رشته مرمت و معماری، از نظر اعتقادات دینی مرد برجسته ای بود که به هنگام سخنرانی در همان مجلس سخن خود را با این آیه شریفه شروع کرد: «إِنَّا لَأَنْضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا». (کهف، آیه ۳۰)

در حدیث معروف مفضل می خوانیم که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل فرمود: اگر سؤال کنی چرا خداوند مدت حیات انسان را مسطور داشته و در هر ساعتی که مشغول انجام گناه و ارتکاب معاصی است، ممکن است مرگش فرا رسد، در پاسخ می گوئیم: حکمت آن این است که با اینکه انسان تاریخ مرگ خود را نمی داند باز هم هر زمان به سراغ گناه می رود، اگر تاریخ آن را می دانست و امید به طول بقای خود داشت بیشتر پرده دری می کرد. بنابراین انتظار مرگ در هر حال برای او از اطمینان به بقا بهتر است و اگر این انتظار در گروهی از مردم اثر نکند در گروه دیگر به یقین مؤثر خواهد بود؛ دست از گناه می کشند و به سراغ اعمال صالح می روند و از اموال نفیس خود برای انفاق به فقرا و مساکین بهره می گیرند. (۱)

ص: ۶۰۴

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۴، (با تلخیص و نقل به معنا).

يَا بَنِي أَكْثَرِ مَنْ ذَكَرِ الْمَوْتَ، وَ ذَكَرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَ تُفْضِي بَعِيدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَ شَدَّدَتْ لَهُ أَرْكَكَ، وَ لَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَبْهَرَكَ. وَ إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَ تَكَالِبِهِمْ عَلَيْهَا، فَقَدْ نَبَّأَكَ اللَّهُ عَنْهَا، وَ نَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا، فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ، وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ يَأْكُلُ عَزِيْزُهَا دَلِيْلَهَا، وَ يَقْفَهُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا. نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ، وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ، قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا، رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا. سِرُّوْحٌ عَاهِهِ بَوَادٍ وَ غَثٌّ، لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يُقِيْمُهَا، وَ لَا مُسَيِّمٌ يُسَيِّمُهَا. سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى، فَتَاهُوا فِي خَيْرَتِهَا، وَ غَرَقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَ اتَّخَذُوهَا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ لَعِبُوا بِهَا، وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا.

پسران! بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آنچه به سوی آن می روی و پس از مرگ در آن قرار می گیری به گونه ای که هر گاه مرگ به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد و سخت بر حذر باش که دلبستگی ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبد و مغرور نسازد زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی هایش را برای تو آشکار ساخته است. جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ هایی هستند که پیوسته پارس می کنند (و برای تصاحب

جیفه ای بر یکدیگر فریاد می کشند) یا درندگان که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می غرند، و زوزه می کشند، زورمندان، ضعیفان را می خورند و بزرگ ترها کوچک ترها را مغلوب می سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنهایند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوآت) عقل خود را گم کرده (و راه های صحیح را از دست داده اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده اند. آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده اند نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نایبایی به راه انداخته و چشم هایشان را از دیدن نشانه های هدایت برگرفته، در نتیجه در وادی حیرت سرگردانند و در نعمت ها و زرق و برق های دنیا غرق شده اند، دنیا را به عنوان معبود خود برگزیده، و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته است و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده اند.

شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن

دنیای فریبکار و اهل آن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه اش به فرزند خود هشدار می دهد و تأکید می کند که به یاد مرگ و آماده استقبال از آن باشد و فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد.

نخست می فرماید: «پسرم بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آنچه به سوی آن می روی و پس از مرگ در آن قرار می گیری به گونه ای که هر گاه مرگ به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته

ص: ۶۰۶

باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوب سازد؛ (یا بَنَى أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَ ذَكَرَ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَ تَفْضِي بِعِيدِ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ (۱)، وَ شَدَّدَتْ لَهُ أَرْكَ (۲)، وَ لَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَبْهَرَكَ). (۳)

این واقعیتی روشن است که غالب مردم از آن غافل اند. همه می دانند برای عمر انسان تاریخ معینی در ظاهر تعیین نشده و هر لحظه و هر زمان بر اثر حوادث بیرونی، فردی یا جمعی یا حوادث درونی (بیماری های ناگهانی) ممکن است انسان از دنیا چشم پوشد و بسیاری کسانی که این حقیقت را می دانند و می بینند و از آن غافل می شوند. گاه در لحظاتی که در مجالس یادبود عزیزان از دست رفته شرکت می کنند، در فکر فرو می روند و شاید تصمیماتی جهت آمادگی برای این سفر می گیرند؛ ولی از مجلس که خارج شدند به دست فراموشی سپرده می شود.

امام علیه السلام در اینجا تأکید می فرماید که این واقعیت عینی و قطعی را فراموش مکن و برای استقبال از مرگ آماده باش و از آن بترس که غافلگیر شوی و بدون آمادگی چشم از جهان فرو بندی.

در خطبه ۱۱۴ در کلام دیگری از امام علیه السلام نیز خواندیم «فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَعْتَهُ الْأَجَلَ؛ به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید و از فرا رسیدن ناگهانی پایان عمر بترسید.»

در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز اشعار پر معنایی در این زمینه آمده است از جمله.

ص: ۶۰۷

۱-۱). «حذر» به معنای پرهیز کردن و مراقبت در برابر خطرات است.

۲-۲). «ازر» در اصل از «ازار» به معنای لباس، مخصوصاً لباسی که بند آن به کمر بسته می شود، گرفته شده و به همین مناسبت به قوت و قدرت اطلاق می گردد.

۳-۳). «یبهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای غلبه کردن و مبهوت ساختن گرفته شده است.

یا من بدنیاہ اشتغل قد غره طول الأمل

الموت یأتی بغته والقبر صندوق العمل

«ای کسی که سرگرم دنیایی و آرزوهای دراز تو را فریفته، بدان مرگ ناگهان فرا می رسد و قبر نگهدارنده اعمال توست».

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن هشدار دیگری به فرزندش می دهد که فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد که آنها همچون حیوانات درنده اند؛ می فرماید: «و سخت بر حذر باش که آنچه را از دلبستگی ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را بفریبد و مغرور سازد»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ (۱) أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَ تَكَالِبِهِمْ (۲) عَلَيْهَا).

آن گاه به ذکر دو دلیل برای این سخن پرداخته می فرماید: «زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی هایش را برای تو آشکار ساخته است»؛ (فَقَدْ تَبَّأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَ نَعَتْ (۳) هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا).

آیات متعددی در قرآن مجید درباره بی اعتباری دنیا دیده می شود از جمله:

« وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا »؛ (ای پیامبر) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین (سرسبز می شود و) در هم فرو می رود. اما (بعد از مدتی) می خشکد به گونه ای که بادهای آن را به هر سو پراکنده می کنند؛ و خداوند به هر چیز تواناست». (۴)

ص: ۶۰۸

۱- ۱). «اخلاذ» از ریشه «خُلد» و «خلود» به معنای سکونت مستمر در یک جا گرفته شده و «اخلاذ الی الارض» به معنای چسبیدن به زمین و «اخلاذ الی الدنیا» به معنای چسبیدن به امر دنیا است.

۲- ۲). «تکالب» به معنای حمله کردن برای به دست آوردن چیزی است و در اصل از واژه «کلب» به معنای سگ گرفته شده است.

۳- ۳). «نعت» از ریشه «نعی» بر وزن «سعی» به معنای خبر مرگ کسی را دادن است.

۴- ۴). کهف، آیه ۴۵.

این مثال برای کسانی است که مراحل مختلف عمر خود (کودکی و جوانی و پیری) را طی می کنند؛ ولی بسیاری کسانی که چنین امری نصیبتان نمی شود و در مراحل ابتدایی یا میانه به دلایل مختلفی چشم از جهان برمی بندند.

اینکه می فرماید: دنیا ناپایداری و بی اعتباری خود را برای تو شرح داده، منظور به زبان حال است که تعبیر گویای آن در کلام دیگری از امام علیه السلام آمده است؛ آن گاه که دید انسان غافل یا ریاکاری به مذمت دنیا پرداخته و از فریبندگی دنیا سخن می گوید امام علیه السلام می فرماید: «أَيُّهَا الدَّائِمُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرِّ بِعُرْوِهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبْطِيلِهَا... مَتَى غَرَّتْكَ أَمْصَارِعُ آبَائِكَ مِنَ اللَّيْلِ أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؛ ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی و خودت فریفته دنیا شده ای و اباطیل دنیا تو را فریفته... چه زمان دنیا تو را فریب داده (و با چه وسیله ای) آیا به استخوان های پوسیده پدرانت در زیر خاک و یا خوابگاه مادرانت (در درون قبرها)». (۱)

به گفته شاعر عرب:

هی الدنيا تقول لمن عليها حذار حذار من بطشي و فتكى

فلا يغركم حسن ابتسامي فقولي مضحك و الفعل مبكى

«دنیا با صراحت و آشکارا به اهلش می گوید: بر حذر باشید بر حذر باشید از حمله و مرگ غافلگیرانه من.

تبسم های طولانی من شما را نفریبد، سخنانم خنده آور است و اعمالم گریه آور». (۲)

آری زرق و برق دنیا نشاط آور است؛ ولی هنگامی که به عمق آن دگرگونی ها، بی وفایی ها و ناپایداری های آن بیندیشیم چیزی جز گریه نخواهد داشت.

آن گاه امام علیه السلام در یک تقسیم بندی حساب شده، اهل دنیا را به چهار گروه

ص: ۶۰۹

۱- ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

۲- ۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۱.

تقسیم می کند و می فرماید: «جز این نیست که دنیا پرستان همچون سگ هایی هستند که پیوسته پارس می کنند (و برای تصاحب جیفه ای بر سر یکدیگر فریاد می کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می غرند، و زوزه می کشند، زورمندان، ضعیفان را می خورند و بزرگ ترها کوچک ترها را مغلوب می سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنهایند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوآت)؛ (فَإِنَّمَا أَهْلَهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ (۱)، وَ سَبَاعٌ ضَارِيَةٌ (۲)، يَهْرٌ (۳) بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ يَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا، وَ يَقْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا، نَعْمٌ (۴) مُعَقَلَةٌ (۵)، وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ. (۶)

به راستی تقسیمی است بسیار جالب و دقیق، زیرا:

گروهی از مردم دنیا همچون سگانی هستند که کنار جیفه ای آمده اند و هر کدام سعی دارد جیفه را در اختیار خودش بگیرد، پیوسته بر دیگری فریاد می زند و با فریادش می خواهد او را از جیفه دور سازد. نمونه روشن آن همان ثروتمندان از خدا بی خبری هستند که پیوسته سعی دارند ثروت بیشتری را تصاحب کنند و دیگران را از آن دور سازند؛ گاه بر سر آنها فریاد می کشند گاه به دادگاه ها متوسل می شوند و از طریق وکلای مزدور و پرونده سازی به تملک اموال دیگران می پردازند. در میان دولت ها نیز گاه چنین رقابتهایی وجود دارد که از طریق جنگ سرد و تبلیغات پر حجم دروغین سعی می کنند بازارهای مصرف دنیا را در

ص: ۶۱۰

۱-۱. «عاویة» به معنای سگ هایی است که فریاد می کشند و پارس می کنند.

۲-۲. «ضاریه» به معنای درنده است و از ریشه «ضرو» بر وزن «ضرب» به معنای درنده خویی گرفته شده است.

۳-۳. «یهر» از ریشه «هریر» به معنای زوزه کشیدن است.

۴-۴. «نعم» به معنی چهارپاست؛ ولی غالباً به شتر اطلاق می شود (این واژه گاه معنی مفرد دارد و گاه به معنای جمعی استعمال می شود که در این صورت شتر و گاو و گوسفندان را شامل می شود).

۵-۵. «معقله» به معنای بسته شدن با عقال است. عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می بندند.

۶-۶. «مهمله» یعنی رها شده و در اینجا به معنای حیوان رها شده است.

گروهی از مردم دنیا که نمونه آن در عصر ما دولت های نیرومند و زورگو هستند (یا ثروتمندانی که از آنها پشتیبانی می کنند) پیوسته در رقابتی ناسالم تلاش و کوشش می کنند که منابع ثروت را از چنگال یکدیگر برابیند و برای رسیدن به مقصود خود گاه جنگ های خونینی به راه بیندازند که هزاران انسان بی گناه در آن به خاک و خون کشیده می شوند و شهرها و آبادی ها را ویران می سازند. آری این گرگانِ خون خوار بر سر جیفه دنیا پیوسته می غرند و زوزه می کشند و آنها که نیرومندترند ضعیفان را پایمال می کنند و آنها که بزرگ ترند کوچک ترها را نابود می سازند.

بنابراین گروه سوم گروه بی دست و پای هستند که برای تحصیل متاع دنیا به هر ذلتی تن در می دهند و اسیر و برده جهان خواران می شوند در حالی که گروه چهارم همچون حیوانات سرکشی هستند که در بیابان به هر سو می روند و به تعبیر امام علیه السلام در ادامه این سخن: «عقل خود را گم کرده (و راه های صحیح را از دست داده اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده اند آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده اند؛ (قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولُهُمْ، وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهُمْ سُرُوحٌ (۱) عَاهِهِ (۲) بَوَادٍ وَعَثٌ). (۳)

سپس می افزاید: «نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نایبایی به راه انداخته و چشم هایشان را از دیدن نشانه های هدایت بر گرفته در نتیجه در وادی حیرت سرگردان شده و در نعمت ها و زرق و برق های دنیا غرق

ص: ۶۱۱

-
- ۱- ۱). «سروح» جمع «سرح» بر وزن «شرح» به معنای حیوانی است که آن را در بیابان برای چریدن، آزاد می گذارند.
۲- ۲). «عاهه» به معنای آفت است.
۳- ۳). «وعث» به معنای شن زار است که با کندی می توان در آن حرکت کرد.

شده اند، دنیا را به عنوان معبود خود برگزیده و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده اند؛ (لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا، وَ لَا مُسْتَيْمٍ (۱) يَسْتَيْمُهَا، سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَ أَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا (۲) فِي حَيْرَتِهَا، وَ غَرُّوا فِي نِعْمَتِهَا، اتَّخَذُوهَا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَ لَعِبُوا بِهَا، وَ نَسُوا مَا وَرَاءَهَا).

این همان گروهی هستند که در هر زمان به خصوص در دنیای امروز وجود دارند؛ جهان را جولانگاه خود قرار داده و همه جا را به فساد می کشند؛ علاقه بی حد و حصر به مال و ثروت و جاه و مقام، چشم آنها را از دیدن حقایق کور کرده و گوش آنها را برای شنیدن سخن حق کر کرده است. غرق نعمت های مادی و زر و زیور و عابدان درهم و دینارند و برای به دست آوردن دنیا گاه آتش جنگ به پا می کنند و گاه سلاح های کشتار جمعی ساخته و به قیمت گزاف در اختیار این و آن قرار می دهند و آنها را به جان هم می اندازند. دنیا بازیچه آنهاست و آنها هم بازیچه دنیا و به همین دلیل، خدا و روز حساب و برنامه های آخرت را به کلی فراموش کرده اند.

امام علیه السلام، فرزند دلبندهش را هشدار می دهد که خود را از این چهار گروه دور دارد؛ نه فقط فرزند امام علیه السلام بلکه همه انسان ها مخاطب کلام اویند.

«عقول» در جمله «قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا» جمع عقل به معنای خرد است؛ ولی بعضی آن را جمع عقال (پای بند شتران) دانسته اند که مفهوم جمله چنین می شود: آنها پای بندهای خود را گم کرده و به همین دلیل در بیابان زندگی سرگردانند؛ ولی با توجه به جمله بعد «وَ رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا» معنای اول مناسب تر است. اضافه بر این، «عقول» جمع عقل است نه جمع عقال زیرا جمع عقال

ص: ۶۱۲

۱ - ۱). «مسیم» به معنای کسی است که حیوانات را به چرا می برد. از ریشه «سوم» بر وزن «صوم» به معنای چریدن گرفته شده است.

۲ - ۲). «تاهوا» از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی گرفته شده است.

«عقل» بر وزن قفل و «عقل» بر وزن دهل است.

به هر حال تقسیمی که امام علیه السلام برای اصناف دنیاپرستان و گروه های مختلف آن بیان فرموده، تقسیم بسیار جالبی است که انسان را برای تشخیص آنها و دوری از آنها بیدار و آگاه می سازد:

۱. گروه غوغاگران و صاحبان رسانه های گمراه کننده.

۲. گروه درندگان که برای به دست آوردن منابع دنیا با هم در نبردند.

۳. گروه بردگانی که برای رسیدن به مال و مقام، به هر ذلتی تن در می دهند.

۴. گروه هوس ران و عیاش که عقل را رها کرده و در بیابان زندگی سرگردانند؛ خدای آنها زر و سیم و هدفشان عیش و نوش است.

ص: ۶۱۳

رُوَيْدًا يُسَيِّرُ الظَّلَامَ، كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ، يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ! وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَإِدْعَاءً.

آرام باش (و کمی صبر کن) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد) گویا این مسافران، به منزل رسیده اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند). نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مرگ) برسد.

پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است او را می برند و در حرکت است هر چند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گر چه ظاهراً ایستاده است و استراحت می کند.

شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند

آنها که بر مرکب شب و روز سوارند

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه بار دیگر به فرزند دلبندهش درباره مرگ و پایان عمر هشدار می دهد و می فرماید: «آرام باش (و کمی مهلت بده) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد)»؛ (رُوَيْدًا (۱))

ص: ۶۱۴

۱- ۱). «رویدا» از ریشه «رود» بر وزن «عود» در اصل به معنای رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است این واژه معنای مصدری دارد و توأم با تصغیر است؛ یعنی مختصر مهلتی بده منصوب بودن رویداً آن است که مفعول مطلق برای فعل محذوفی است، گویا در اصل چنین گفته شود: «امهل امهالا قليلا».

منظور از ظلام (تاریکی) در اینجا جهل به حال دنیاست که بعضی از بی خبران آن را گویی پایدار می پندارند؛ ولی چیزی نمی گذرد که مرگ با قیافه وحشتناکش، خود را نشان می دهد.

آن گاه امام علیه السلام، اهل این جهان را به مسافرانی تشبیه کرده که به سوی سرمنزله مقصود در حرکتند می فرماید: «گویا این مسافران به منزل رسیده اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند)؛ (كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتِ الْأَطْعَانُ). (۲)

سپس می افزاید: «نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مرگ) برسد»؛ (يُوشِكُ (۳) مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ).

منظور از «مَنْ أَسْرَعَ» همه انسان ها هستند نه گروه خاصی، زیرا همه با سرعت به سوی سرمنزله نهایی که همان پایان زندگی است می رسند.

امام علیه السلام، تشبیه جالبی درباره مردم جهان می کند می فرماید: «پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است او را می برند و در حرکت است، هر چند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، هر چند ظاهراً ایستاده است

ص: ۶۱۶

۱-۱). «یسفر» از ریشه «سفر» بر وزن «فقر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است، لذا به زنان بی حجاب «سافرات» گفته می شود و در مورد طلوع صبح این تعبیر به کار می رود گویی صبح نقاب از چهره برمی گیرد و می درخشد. باید توجه داشت که ظلام فاعل است و در واقع حقیقت به موجودی نورانی تشبیه شده که تاریکی جهل آن را پوشانیده و نقاب آن سرانجام کنار می رود.

۲-۲). «اطعان» گاه جمع «طعینه» به معنای هودج یا تخت روانی است که به هنگام سفر بر آن سوار می شدند و فرا رسیدن هودج ها به معنای فرا رسیدن مسافران است.

۳-۳). «یوشک» از ریشه «وشک» بر وزن «اشک» به معنای تند رفتن گرفته شده است، بنابراین مفهومش این است که به زودی فلان امر تحقق می یابد (صحیح آن یوشک با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می شود).

و استراحت می کند؛ (وَ اعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ (۱) اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَ إِنَّ كَانَ وَاقِفًا، وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنَّ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا). (۲)

اشاره به اینکه حرکت به سوی پایان عمر یک حرکت اجباری است نه اختیاری؛ دست تقدیر پروردگار همه را بر مرکب راهوار زمان سوار کرده و چه بخواهند یا نخواهند با سرعت آنها را به سوی نقطه پایان می برد، هر چند غافلان از آن بی خبرند.

تعبیرهای دیگری در سایر کلمات امام علیه السلام در این زمینه دیده می شود از جمله می فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همانند سوارانی هستند که مرکبشان را به پیش می برند و آنها در خوابند». (۳) در جای دیگر می فرماید:

«نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفسهای انسان هر بار گامی به سوی سرآمد زندگی است». (۴) در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «ان الليل و النهار يعملان فيك فاعمل فيهما و يأخذان منك فخذ منهما؛ شب و روز در تو اثر می گذارند (و از عمر تو می کاهند) تو هم در آن اثری از خود بگذار و کاری کن؛ آنها از تو چیزی می گیرند تو هم چیزی از آنها بگیر». (۵)

ابن ابی الحدید در اینجا داستان جالبی از یکی از اساتید خود نقل می کند می گوید: ابوالفرج محمد بن عباد رحمه الله از من خواست که این وصیت نامه را برای او بخوانم و در آن روز من جوان کم سن و سالی بودم آن را از حفظ برای او خواندم هنگامی که به این بخش از وصیت نامه رسیدم استادم فریادی کشید و به زمین افتاد در حالی که کسی بود که به این زودی تحت تأثیر واقع نمی شد. (۶)

ص: ۶۱۷

۱-۱). «مطیه» از ریشه «مطو» بر وزن «عطف» به معنای جدیت و نجات در سیر است.

۲-۲). «وادع» به معنای کسی است که ساکن و آرام است، از ریشه «وداعه» به معنای سکون و آرامش گرفته شده است.

۳-۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۴-۴). همان مدرک، ۷۴.

۵-۵). غرر الحکم، ح ۲۷۸۹.

۶-۶). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۹۱.

مسافران جهان دیگر

در تعبیرات امام علیه السلام در این فقرات، انسان‌ها به مسافرانی تشبیه شده‌اند که بر مرکبی تندرو سوارند و این مرکب آنها را به سوی منزلگاه نهایی پیش می‌برد.

شک نیست که گروهی از این مسافران در ایستگاه‌های وسط راه پیاده می‌شوند و گروه دیگری به راه خود همچنان تا پایان عمر طبیعی ادامه می‌دهند و عجب اینکه هیچ کس نمی‌داند در کدام ایستگاه او را پیاده می‌کنند.

دو چیز این سفر مسلم است: بدون اختیار بودن آن و اینکه پایان مقرری دارد.

گروهی این سفر را در حال خواب می‌پیمایند و عده‌ای بیدارند و بعضی گاه خواب و گاه بیدار؛ آنها که بیدارند پس از پیاده شدن نعمت‌ها و برکات فراوانی که در هر ایستگاه موجود است و به آن نیاز دارند تهیه می‌کنند و آنها که در خوابند و یا موقعیت خود را نمی‌دانند به مفهوم «الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا» (۱) دست خالی به مقصد می‌رسند.

انبیا و رسولان الهی مأمورانی هستند که پیوسته در مسیر راه به مسافران هشدار می‌دهند و بر خواب‌آلودگان فریاد می‌زنند که برخیزید و از توقفگاه‌های وسط راه آنچه نیاز دارید بگیرید، چرا که وقتی به مقصد رسیدید در آنجا تهیه و سائل مورد نیاز ابداً امکان ندارد و از آن مهم‌تر اینکه بازگشت در این مسیر نیز ممکن نیست.

گروهی این سخنان را باور می‌کنند و از جان و دل می‌پذیرند و گروهی انکار می‌کنند یا ناباورانه به آن گوش می‌دهند و هنگامی که به مقصد رسیدند به واقعیت تمام آن سخنان پی می‌برند و فریاد و حسرت‌ها سر می‌دهند و نعره «یا لَیْتِنَا نُزِدُ وَ لَا نُكذِّبُ بِآیَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» از آنها شنیده می‌شود؛ ولی چه سود؟ (۲)

ص: ۶۱۸

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲- ۲. انعام، آیه ۲۷.

اشاره

وَ اعْلَمْ يَقِيناً أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ، وَ لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ، وَ أَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَن كَانَ قَبْلَكَ. فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ. وَ أَجْمَلْ فِي الْمُكْتَسَبِ، فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ، فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَ لَا كُلُّ مُجْمَلٍ بِمَحْرُومٍ. وَ أَكْرَمُ نَفْسِكَ عَن كُلِّ دَيْئِهِ وَ إِنْ سَأَقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضاً.

وَ لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً. وَ مَا خَيْرُ خَيْرٍ لَّا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَ يُسِيرُ لَّا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ؟! وَ إِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ.

وَ إِنْ اسْتِطَعْتَ أَلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قَسِيمِكَ، وَ آخِذُ سَيْهِمِكَ، وَ إِنْ أَلْسَيْتَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَ أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَ إِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ.

ترجمه

و به یقین بدان هرگز به همه آرزوهایت دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت) حال که چنین است، در به دست آوردن دنیا زیاده روی مکن و در کسب و کار میانه رو باش، زیرا بسیار دیده شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) به نابودی منجر گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاش گری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه روی محروم گشته است.

نفس خویشتن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوarter از آن باش که به پستی ها تن در دهی) هر چند گرایش به پستی ها تو را به خواسته هایت برساند،

زیرا تو هرگز نمی توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می دهی بهای مناسبی به دست آوری و برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است. آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود.

پرهیز از اینکه مرکب های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبشخورهای هلاکت بیندازند و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش تر است از مقدار زیادی که از سوی مخلوقش برسد، هر چند همه نعمت ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می رسد) از ناحیه خداست.

شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده

هرگز تن به پستی مده

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه خود به شش نکته مهم که هر یک نصیحتی است انسان ساز، اشاره می کند؛ ولی پیش از آن در مقدمه ای می فرماید:

«و بدان به یقین هرگز به همه آرزوهایت دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت)»؛ (وَ اعْلَمْ يَقِيناً أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ، وَ لَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ).

آن گاه چنین نتیجه می گیرد: «حال که چنین است در به دست آوردن دنیا زیاده روی مکن و در کسب و کار میانه رو باش»؛ (فَخَفِّضْ (۱) فِي الطَّلَبِ وَ اجْمَلْ (۲) فِي الْمُكْتَسَبِ).

ص: ۶۲۰

۱- ۱). «خَفِّضْ» از ریشه «خَفَضَ» به معنای پایین آوردن، در مقابل رَفَعَ به معنای بالا بردن است و در اینجا به معنای کم کردن و دست از زیاده روی برداشتن است.

۲- ۲). «اجْمَلْ» از ریشه «اجْمَلَ» به معنای اعتدال در کار و عدم افراط است.

جمله «لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكُ» بیان واقعیتی روشن است که هیچ انسانی در این جهان به تمام آرزوهای خود نخواهد رسید، بنابراین چرا در طلب روزی حریص باشد؟

جمله «وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ» اشاره به این است که عمر انسان به هر حال محدود است و هیچ کس نمی تواند بیش از وقت مقرر در این جهان بماند. حال که چنین است چرا برای به دست آوردن مال، بیش از حد دست و پا کند.

تعبیر به «خَفْضُ؛ آرام باش و فرو نه» و «أَجْمَلٌ؛ راه اعتدال پیش گیر» هر دو اشاره به یک حقیقت و آن ترک حرص و برای جلب روزی بیشتر است. این تعبیر هرگز تلاش و سعی برای به دست آوردن روزی حلال را نفی نمی کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به استدلال پرمعنایی توسل می جوید و می فرماید:

«زیرا بسیار شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) منجر به نابودی (اموال) گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه روی محروم گشته است»؛ «فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ (۱)؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمَلٍ بِمَحْرُومٍ».

شبهه این مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است، حضرت می فرماید: «اجملوا فی طلب الدنیا فان کلا میسر لما خلق له؛ در طلب دنیا میانه رو باشید چرا که به هر کس آنچه مقدر شده است داده می شود». (۲)

جمله «رب طلب قد جر الی حرب» چه بسیار تلاش فراوانی که منجر به نابودی شده» به گفته بعضی از نویسندگان، ضرب المثلی در لسان العرب است که مضمون آن را در فارسی، سعدی در ضمن دو بیت آورده است:

شد غلامی که آب جوی آورد آب جوی آمد و غلام ببرد

دام، هر بار ماهی آوردی ماهی این بار رفت و دام ببرد

ص: ۶۲۱

۱- ۱. «حرب» به معنای غارت کردن است و در اینجا معنای فعل مجهول دارد؛ یعنی غارت شدن.

۲- ۲. کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم، ص ۱۸۲.

دو جمله «فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ... وَ لَا كُلُّ مُجْمِلٍ...» در واقع به منزله دلیل است برای آنچه در جمله های قبل درباره رعایت اعتدال و میانه روی در طلب رزق آمده است و اشاره به این حقیقت است که دست و پای زیاد همیشه درآمد بیشتر و رعایت اعتدال و میانه روی همیشه درآمد کمتر را در پی ندارد، بلکه لطف الهی بر این قرار گرفته آنها که بر او توکل کنند و حرص و آرزو طمع را کنار بگذارند و به صورت معتدل برای روزی تلاش نمایند زندگی بهتر و توأم با آرامش بیشتر داشته باشند و در ضمن، دیگران نیز اجازه پیدا کنند که از تلاش خود برای روزی بهره گیرند و حریمان جای را بر آنها تنگ نکنند.

امام علیه السلام در دومین دستور می فرماید: «نفس خویشتن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوarter از آن باش که به پستی ها تن در دهی) هر چند گرایش به پستی ها تو را به خواسته ها برساند، زیرا تو هرگز نمی توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می دهی بهای مناسبی به دست آوری»؛ (وَ أَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَيْئِهِ (۱) وَ إِنْ سَأَفْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ (۲)، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ (۳) بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا).

اشاره به اینکه بعضی از خواسته ها چنان است که اگر انسان از شخصیت خود مایه نگذارد به آن نمی رسد و سزاوار انسان آزاده و با شخصیت نیست که تن به چنین معامله ای بدهد؛ از شخصیت خود بکاهد تا به خواسته ای از خواسته های مادیش برسد.

و به گفته شاعر عرب:

ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله عوضا و لو نال الغنى بسؤال

و إذا النوال إلى السؤال قرنته رجح السؤال و خف كل نوال

ص: ۶۲۲

۱- ۱). «دنیه» به معنای شیء پست است از ریشه «دناؤه» به معنای پستی گرفته شده است.

۲- ۲). «رغائب» جمع «رغیبه» به معنای شیء مطلوب و امر مرغوب است.

۳- ۳). «تعتاض» از ریشه «اعتیاض» به معنای گرفتن عوض چیزی است و ریشه اصلی آن عوض است.

«کسی که از آبروی خویش به وسیله تقاضای از دیگران صرف نظر می کند، عوض شایسته ای پیدا نخواهد کرد هر چند از این طریق به غنا و ثروت برسد.

زیرا هنگامی که رسیدن به مواهب مادی را در کنار سؤال بگذاری (ذلت) سؤال آشکارتر می شود و مواهب مادی هر چه باشد کوچک خواهد بود».

به بیان دیگر، انسان مال را برای حفظ آبرو می خواهد و سزاوار نیست آبرویش را برای کسب مال بریزد.

سپس امام علیه السلام در ادامه سخن سومین توصیه مهم خود را می فرماید و می گوید: «برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است»؛ (وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا).

این جمله از مهم ترین و درخشنده ترین وصایای امام علیه السلام است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و همواره نصب العین باشد. آری خداوند انسان را آزاد آفریده و نباید این آزادی و آزادگی را با هیچ بهای مادی معاوضه کند حتی گاه باید با زندگی محدود و مشقت بار مادی بسازد و تن به بردگی این و آن ندهد.

این سخن هم درباره افراد صادق است و هم درباره ملت ها؛ چه بسیارند ملت های ضعیف و ناتوانی که آزادی خود را برای مختصر درآمدی از دست می دهند و استثمارگران دنیا نیز از این نقطه ضعف بهره گرفته آنها را برده خویش می سازند و حتی در کنار کمک های مختصر اقتصادی فرهنگ غلط خود را بر آنها تحمیل می کنند و گاه دین و ایمانشان را نیز از آنها می گیرند.

افراد با شخصیت و ملت های آزاده ترجیح می دهند از جان خود بگذرند و برده دیگران نشوند.

این توصیه در حقیقت از آثار و لوازم توصیه گذشته است که می فرمود:

«شخصیت خود را برای رسیدن به مواهب مادی فدا مکن».

یکی از نمونه های روشن این مطلب همان است که امام حسین علیه السلام و یارانش

در کربلا نشان دادند؛ امام علیه السلام در این واقعه مهم تاریخی فرمود: «الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیئات منی الذله؛ ناپاک زادگان مرا در میان شمشیر و تن دادن به ذلت مخیر ساخته اند و هیئات که من تن به ذلت بدهم». (۱)

امام صادق علیه السلام مطلب را در اینجا در حد کمال بیان فرموده و حریت را جامع صفات برجسته دانسته است می فرماید: «خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ أَوْلَاهَا الْوَفَاءُ وَ الثَّانِيَةُ التَّوْبَةُ وَ الثَّالِثَةُ الْحَيَاءُ وَ الرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ الْحُرِّيَّةُ؛ پنج صفت است که اگر کسی لا اقل یکی از آنها را نداشته باشد خیر قابل توجهی در او نیست: اول وفاست دوم تدبیر سوم حیا چهارم حسن خلق پنجم که جامع همه این صفات است، حریت و آزادگی است». (۲)

حضرت در چهارمین توصیه پرداخته می فرماید: «آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود»؛ (وَ مَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَأَيْتَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَ يُسْرٌ لَأَيْتَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ).

اشاره به اینکه بعضی برای رسیدن به مقصود خود از هر وسیله ای استفاده می کنند در حالی که دستور اسلام این است که تنها از طریق مشروع و صحیح باید به اهداف رسید. به بیان دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی کند. همچنین نباید برای رسیدن به راحتی ها به سراغ مقدماتی رفت که بیش از حد انسان را در فشار قرار می دهد.

دو جمله بالا را که به صورت جمله های خبریه تفسیر کردیم، بعضی به صورت جمله استفهامیه تفسیر کرده اند و مطابق این تفسیر معنای جمله چنین می شود: چه سودی دارد آن خیری که جز از طریق شر به دست نمی آید و چه

ص: ۶۲۴

۱- ۱). لهوف، ص ۹۷، و بحار الانوار ج ۴۵، ص ۸.

۲- ۲). خصال، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۳۳.

فایده ای دارد آن راحتی که جز از طریق ناراحتی حاصل نمی شود. روشن است که نتیجه هر دو تفسیر یکی است، هر چند لحن و بیان متفاوت است.

شبهه همین معنا در کلمات قصار امام علیه السلام نیز آمده است می فرماید: «مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ وَ مَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ؛ آن خوبی و نیکی که جهنم را به دنبال داشته باشد خوبی نیست و نه آن ناراحتی و مشکلی که بهشت در پی آن باشد ناراحتی و مشکل است.» (۱)

سپس امام علیه السلام در پنجمین توصیه مهم خویش خطاب به فرزندش می فرماید:

«و پرهیز از اینکه مرکب های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبخورهای هلاکت بیندازند؛ (وَ إِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ (۲) بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ (۳) الْهَلَاكَةِ).

امام علیه السلام در اینجا موارد طمع را به منزله مرکب های سرکشی گرفته که اگر انسان بر آن سوار شود اختیار را از او ربوده و به پرتگاه می کشانند و تعبیر به «مناهل الهلکه؛ آبخورهای هلاکت» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان به سراغ آبخور برای سیراب شدن می رود ولی آبخوری که با مرکب طمع به آن وارد می شود نه تنها سیراب نمی کند، بلکه آبی نیست و به جای آن هلاکت است.

بارها در زندگی خود آزموده ایم و تاریخ نیز گواه صدق این حقیقت است که افراد طماع گرفتار شکست های سختی در زندگی شده اند، زیرا طمع، چشم و گوش انسان را می بندد و به او اجازه نمی دهد راه را از بیراهه و محل نجات را از پرتگاه بشناسد، بلکه می توان گفت که غالب کسانی که در مسائل تجاری و مانند آن

ص: ۶۲۵

۱- ۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۸۷.

۲- ۲). «توجف» از ریشه «ایجاف» به معنای با سرعت حرکت کردن و تاختن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وجف» بر وزن «حذف» به معنای حرکت کردن سریع است. با توجه به اینکه در عبارت بالا با «باء» متعدی شده به معنای به سرعت راندن است.

۳- ۳). «مناهل» جمع «منهل» به معنای آبخور است.

گرفتار و رشکست نهایی می شوند، عامل اصلی آن طمع آنها بوده است.

شبهه این معنا حدیث پرمعنایی است که از امام صادق علیه السلام در بحار الانوار نقل شده است می فرماید: «الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَيْقِي بِبَيْدِهِ لِحَوَاصِّهِ فَمَنْ سَيَّرَ مِنْهُ لَمْ يَصِدْ حَوْ إِلَّا فِي أَلِيمٍ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ مُجَاوِرِهِ سَاقِيهِ؛ طمع شراب شیطان است که با دست خود به خواص خود می نوشاند و هر کس از آن مست شود جز در عذاب الهی یا در کنار ساقیش (شیطان) هوشیار نمی شود». (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم: «الطمع يذهب الحكمة من قلوب العلماء؛ طمع حکمت و تدبیر را حتی از دل دانشمندان بیرون می برد».

در حدیث دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مَا هَيْدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ؛ چیزی مانند بدعت ها دین را ویران نمی سازد و چیزی بدتر از طمع برای فاسد کردن انسان نیست». (۲)

آن گاه در ششمین و آخرین توصیه خود در این بخش از وصیت نامه می فرماید: «و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش تر است از مقدار زیادی که از سوی مخلوقش برسد، هر چند همه نعمت ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می رسد) از ناحیه خداست»؛ (وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قَسَمِكَ، وَ آخِذٌ سَهْمِكَ، وَ إِنْ أَلْسِيَرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَ أَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَ إِنْ كَانَ كُلُّ مَنْهُ).

امام علیه السلام در این دستور آخر بر این نکته اخلاقی مهم تکیه می کند که انسان تا می تواند نباید زیر بار منت مردم باشد، بلکه باید با نیروی خود و اعتماد به توان

ص: ۶۲۶

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹، ح ۶.

۲-۲. همان مدرک، ج ۷۵، ص ح ۹۲، ۹۸.

خویشتن سهم خود را از مقدرات الهی به دست آورد و اگر از این طریق به سهم کمتری برسد از آن بهتر است که از طریق مردمی که منت می گذارند به سهم بیشتری نایل شود. در واقع این سهم کمتر با توجه به حفظ کرامت و شخصیت و مقام انسان، از آن سهم بیشتر افزون تر است، زیرا در آنجا شخصیت و ارزش والای انسان خرج می شود؛ چیزی که بهایی برای آن نمی توان قایل شد.

گر چه عبارت امام علیه السلام در اینجا مطلق است و تفاوتی میان کسانی که با آغوش باز خواسته انسان را استقبال می کنند حتی پدر و فرزند و برادر همه را شامل می شود؛ ولی روشن است که منظور امام علیه السلام آنجاست که شخصیت انسان با سؤال خدشه دار شود و آمیخته با ذلت یا متنی باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده: «قَالَ يَوْمًا رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُمَّ أَعْنِنَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَقُلْ هَكَذَا وَ لَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ أَعْنِنَا عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْ أَحِيهِ؛ روزی شخصی در محضر آن حضرت به پیشگاه خدا عرضه داشت: خداوندا من را از همه خلق خود بی نیاز کن امام علیه السلام فرمود این گونه دعا نکن؛ ولی بگو خداوندا ما را از بدان خلقت بی نیاز کن، زیرا هیچ انسان باایمانی از کمک و یاری برادرش بی نیاز نیست». (۱)

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم که به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلْبُ الزَّيْمَانِ وَ قَحَطُ الدَّهْرِ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأُصُولِ الثَّابِتَةِ الْفُرُوعِ النَّابِتَةِ مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَ الْإِيثَارِ وَ الشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ أَمْضَى لِذَفْعِ الْمَلَمَاتِ؛ فرزندم هنگامی که سختی های زمان و کمبودهای دوران دامن تو را گرفت از کسانی کمک بخواه که دارای ریشه های ثابت خانوادگی و شاخه های پر بارند؛ آنهایی که اهل رحمت و ایثار و شفقت هستند، چرا که آنها در قضای حوایج سریع تر و در دفع مشکلات مؤثرترند». (۲)

ص: ۶۲۷

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲، ح ۵.

۲- ۲. همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۹، ح ۳۸.

به بیان دیگر بسیار می شود که انسان شخصا قادر بر انجام کاری است؛ ولی تنبلی می کند و از دیگران کمک می خواهد و کلّ بر آنها می شود این کار مذموم و نکوهیده است؛ ولی مواردی هست که کارها بدون تعاون دیگران انجام نمی شود.

کمک گرفتن اشکالی ندارد زیرا زندگی انسان همواره آمیخته با تعاون است.

جمله «و ان كان كل منه» در واقع اشاره به توحید افعالی خداست و آن اینکه به فرض که انسان از دیگران کمک بگیرد (آنجا که نباید بگیرد) و به او کمک کنند باز هم اگر دقت کنیم همه اینها از سوی خداست، زیرا انسان خودش چیزی ندارد که به دیگری بدهد آنچه دارد از سوی خدا دارد و آنچه به دست آورده با نیروی خداداد به دست آورده است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود ذیل این توصیه امیر مؤمنان علیه السلام سخن کوتاه و پرمعنایی از شیخ محمد عبده، عالم معروف مصری به این مضمون نقل می کند که هیچ سخنی در دل انسان از این سخن اثربخش تر نیست، سخنی که به سبب قوت در تأثیر و اصابت به حق خواننده باایمان را فوراً از دنیا (و مردم دنیا) برمی کند (و تمام توجه او را به سوی خدا می برد).

و به گفته شاعر:

گرفتن شرزه شیری را در آغوش میان آتش سوزان خزیدن

کشیدن قله الوند بر دوش پس آنگه روی خار و خس دویدن

مرا آسان تر و خوش تر بود زان که بار منتّ دونان کشیدن

ص: ۶۲۸

وَ تَلْفِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صِيَمَتِكَ أَيْسِرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ، وَ حِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشِدَّةِ الْوِكَاءِ، وَ حِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ. وَ مَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ، وَ الْحِزْفَةُ مَعَ الْعَفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ، وَ الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِتْرِهِ، وَ رَبُّ سِيَاحٍ فِيمَا يَضُرُّهُ! مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ، وَ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. قَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَ يَايُنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ، بِنْسِ الطَّعَامِ الْحَرَامِ! وَ ظَلَمَ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ! إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا. رَبُّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَ الدَّاءُ دَوَاءً، وَ رَبِّمَا نَصِيحَ غَيْرِ النَّاصِحِ، وَ عَشَّ الْمُسِيئِ تَنْصِيحُ. وَ إِيَّاكَ وَ الْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَصَائِعُ النَّوَكِيِّ وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَ عَطَلَكَ. يَا دِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصَيِّبُ، وَ لَمَّا كُفِّلَ غَائِبٌ يَثُوبُ. وَ مِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ، وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَ لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ، سَوْفَ يَا تِيكَ مَا قَدَّرَ لَكَ.

التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ، وَ رَبُّ يَسْتِيرُ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ! لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ، وَ لَا فِي صِدِيقٍ ظَنِينٍ. سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ، وَ لَا تُخَاطِرِ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرِ مِنْهُ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بِكَ مَطِيئَةَ اللَّجَاجِ.

(فرزندم!) جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده ای آسان تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست می رود، و نگه داری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است و حفظ آنچه در دست داری، نزد من محبوب تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است. تلخی یأس (از

آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها و درآمد (کم) همراه با پاکی و درست کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است و انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگه داری می کند و بسیاری کسانی که بر زیان خود تلاش می کنند

کسی که پرحرفی کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می گوید. هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می بیند و راه صحیح را انتخاب می کند. به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی. بدترین غذاها غذای حرام است و ستم بر ناتوان زشت ترین ستم هاست. در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروها سبب بیماری گردد و چه بسا بیماری هایی که داروی انسان است، گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می کند.

از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمق ها است. عقل، حفظ و نگهداری تجربه هاست و بهترین تجربه های تو آن است که به تو اندرز دهد، فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه اندوه گردد غنیمت بشمار. نه هر کس طالب چیزی باشد به خواسته اش می رسد و نه هر کس که از نظر پنهان شد باز می گردد. تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد. هر کاری سرانجامی دارد (باید مراقب سرانجام آن بود). آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید. هر بازرگانی خود را به مخاطره می اندازد. (همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت تر و رشدش بیشتر است. نه در کمک کار پست خیری است و نه در دوست متهم فایده ای، تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر و هیچ گاه نعمتی را که داری برای آنکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز. از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت بر حذر باش که تو را بیچاره می کند.

بیست و هفت اندرز گرانها

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نورانیش مجموعه ای از اندرزهای گوناگون به فرزندش می دهد که هر کدام به تنهایی نکته مهمی را در بر دارد و مجموعه اش برنامه مبسوطی برای زندگی سعادت مندانه هر انسانی است.

نخست می فرماید: «جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده ای آسان تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست رفته»؛ (و تَلَاْفِيكَ (۱) مَا فَرَطَ (۲) مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مُنْطِقِكَ).

اشاره به اینکه انسان اگر از گفتن چیزی خودداری و صرف نظر کند و بعد بفهمد این سکوت اشتباه بوده فوراً می تواند آن را تلافی و تدارک کند در حالی که اگر سخنی بگوید و بعد بفهمد این سخن اشتباه بوده و یا گفتنی نبوده است بازگرداندن آن امکان پذیر نیست؛ همانند آبی است که به روی زمین ریخته می شود و جمع کردن آن عادتاً غیر ممکن است.

در ادامه این سخن، راه صحیح را برای رسیدن به این مقصود با ذکر مثالی نشان می دهد و می فرماید: «نگه داری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان پذیر است»؛ (و حَفِظَ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ).

«وعاء؛ ظرف» همان قلب و روح انسان است و «وکاء؛ ریسمانی است که دهانه مشک را با آن می بندند» اشاره به زبان و دهان انسان که اگر انسان آن را در اختیار خود بگیرد سخنان ناموزون یا کلماتی که موجب پشیمانی است از او صادر نمی شود.

حضرت در دومین توصیه می فرماید: «و حفظ آنچه در دست داری، نزد من

ص: ۶۳۱

۱- ۱). «تلافی» از ریشه «لفی» بر وزن «نفی» به معنای جبران کردن است و «الفاء» به معنای یافتن می باشد.

۲- ۲). «فرط» از ریشه «فرط» بر وزن «شرط» به معنای کوتاهی کردن و «افراط» زیاده روی کردن است.

محبوب تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است؛ (وَ حَفِظْتُ مِمَّا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مِمَّا فِي يَدِي غَيْرِكَ).

اشاره به اینکه بسیاری از کسانی که بر اثر اسراف و تبذیر اموال خود را از دست می دهند و نیازمند به دیگران می شوند و عزت و حیثیت خود را بر سر آن می نهند. هر گاه انسان، اعتدال و اقتصاد را در زندگی از دست ندهد نیازمند به دیگران نخواهد شد بنابراین توصیه مزبور هرگز به معنای دعوت به بخل نیست بلکه به معنای دعوت به میانه روی و اعتدال و ترک اسراف و تبذیر است.

آن گاه امام علیه السلام در سومین توصیه خود که در ارتباط با توصیه قبل است می فرماید: «تلخی یأس (از آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها»؛ (وَ مَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ).

منظور از «یأس» در این عبارت همان ناامیدی است که انسان بر خود تحمیل می کند به گونه ای که راه طلب از دیگران را بر خویش می بندد. این کار گرچه تلخ است؛ ولی سبب عزت و شرف انسان است و به همین دلیل، امام علیه السلام این تلخی را از شیرینی طلب بهتر می شمرد.

تعبیر به «یأس عما فی ایدی الناس» به عنوان یک ارزش و فضیلت در روایات متعددی از معصومان آمده است از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «وَ خَيْرُ الْمَالِ الثَّقَةُ بِاللَّهِ وَ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ بهترین سرمایه اعتماد بر ذات پاک خدا و مأیوس بودن از چیزی است که در دست مردم است». (۱)

این سخن بدان معنا نیست که انسان، تعاون و همکاری با مردم را در زندگی از دست دهد، زیرا زندگی اجتماعی چیزی جز تعاون و همکاری نیست، بلکه منظور این است که چشم طمع بر اموال مردم ندوزد و سربار مردم نشود و با تلاش، برای معاش بکوشد.

ص: ۶۳۲

به گفته شاعر:

و إن كان طعم اليأس مراً فإنه ألدُّ وأحلى من سؤال الأراذل

اگر چه طعم یأس، تلخ است ولی شیرین تر و لذت بخش تر از درخواست و تقاضا از افراد رذل و پست است.

آن گاه در چهارمین توصیه می افزاید: «درآمد (کم) همراه با پاکی و درست کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است»؛ (وَ الْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ).

عفت از نظر لغت و موارد استعمال نزد علمای اخلاق، تنها به معنای خود نگهداری جنسی نیست، بلکه هر گونه خویشتن داری از گناه را شامل می شود و در جمله بالا به این معناست، زیرا بعضی به هر گناه و زشتی تن در می دهند تا ثروتی را از این سو و آن سو جمع آوری کنند اما مؤمنان پاک دل ممکن است از طریق حلال و خالی از هر گونه گناه به ثروت کمتری برسند؛ امام علیه السلام می فرماید این را بر آن ترجیح ده.

حضرت در پنجمین توصیه می فرماید: «انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می کند»؛ (وَ الْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ).

زیرا انسان، نسبت به اسرار خود از همه دلسوزتر است، چرا که افشای آنها گناه موجب ضرر و زیان و گناه سبب آبروریزی و هتک حیثیت او می شود در حالی که دیگران از افشای سر او ممکن است هیچ آسیبی نبینند. بنابراین اگر می خواهد اسرارش محفوظ شود باید در صندوق سینه خود آن را محکم نگه دارد، همان گونه که در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است «صدر العاقل صندوق سره؛ سینه انسان خردمند صندوق اسرار اوست».

در ششمین توصیه می فرماید: «بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می کنند»؛ (وَ رَبُّ سَاعٍ (۱) فِيمَا يَضُرُّهُ).

ص: ۶۳۳

۱- ۱). «ساع» «ساعی» کوشش گر است، از ریشه «سعی است».

اشاره به اینکه سعی و تلاش باید روی حساب باشد. به بیان دیگر، تلاش باید با تدبیر توأم گردد نکند انسان با دست خود ریشه خود را قطع کند که این بدترین نوع مصیبت است.

در هفتمین توصیه می فرماید: «کسی که بر حرفی می کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می گوید»؛ (مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ). (۱)

آری یکی از فواید سکوت، گرفتار نشدن در دام سخنان بی معناست و این بسیار به تجربه رسیده که افراد پر حرف پرت و پلا زیاد می گویند زیرا سخنان سنجیده و حساب شده، فکر و مطالعه می خواهد در حالی که افراد پر حرف مجالی برای فکر ندارند. امام علیه السلام در غرر الحکم عواقب سوء زیادی برای افراد پر حرف بیان فرموده از جمله اینکه «من کثر کلامه زل؛ کسی که سخن بسیار گوید لغزش فراوان خواهد داشت» (۲) و همین امر آبروی او را می برد و سبب خواری و رسوایی می گردد به عکس کسانی که کم و سنجیده سخن می گویند، سبب آبرومندی خود می شوند و به گفته شاعر:

کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر

در هشتمین توصیه می فرماید: «هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می بیند و راه صحیح را انتخاب می کند»؛ (وَ مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ).

اهمیت تفکر در همه امور دنیا و آخرت چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و تمام افراد پیروزمند و موفق همین راه را پیموده اند.

قرآن مجید در این باره می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید بیندیشید. * (درباره دنیا و آخرت). (۳)

ص: ۶۳۴

۱- ۱). «اهجر» از ریشه «هجر» بر وزن «فجر» در اصل به معنای دوری و جدایی است. سپس به معنای هذیان گفتن مریض هم آمده، زیرا سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است.

۲- ۲). غرر الحکم، ۴۱۱۹.

۳- ۳). بقره، آیه ۲۱۹ و ۲۲۰.

در نهمین توصیه می فرماید: «به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی»؛ (قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيِّنْ عَنْهُمْ).

اشاره به اینکه تأثیر مجالست و هم نشینی غیر قابل انکار است؛ همنشینی با بدان انسان را بدبخت و با نیکان انسان را خوشبخت می سازد. در قرآن مجید اشاره روشنی به این معنا شده است آنجا که می فرماید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعِيدٍ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»؛ به یاد آور روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم * ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم * او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه انسان را تنها و بی یاور می گذارد». (۱)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروفی می فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش دارد». (۲)

همین امر سبب می شود که بهترین راه برای شناخت شخصیت انسانی پیچیده و ناشناخته نگاه به همنشینان او باشد، همان گونه که در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به همنشینان او نگاه کنید؛ اگر اهل دین الهی باشند او هم بر دین خداست و اگر بر

ص: ۶۳۵

۱- ۱. فرقان، آیه ۲۷-۲۹.

۲- ۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۳.

غیر دین الهی باشند او نیز بهره ای از دین ندارد». (۱)

در دهمین توصیه می فرماید: «بدترین غذاها غذای حرام است»؛ (بَسَّ الطَّعَامُ الْحَرَامُ).

قرآن مجید کسان را که اموال یتیمان را می خورند به عنوان کسانی معرفی کرده که آتش می خورند: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» (۲) بقیه غذاهای حرام نیز بی شبهت به اموال یتیمان نیست؛ در روایات آمده است از جمله مواع استجاب دعا خوردن غذای حرام است. قبلاً به این حدیث نبوی اشاره کردیم.

امام علیه السلام در یازدهمین توصیه می فرماید: «ستم بر ناتوان زشت ترین ستم است»؛ (و ظَلَمَ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ).

زیرا او قادر بر دفاع از خویشتن نیست. مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بَنِي أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بَنِي إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ؛ هنگامی که پدرم در آستانه رحلت از دنیا بود مرا به سینه خود چسبانید و فرمود این سخنی است که پدرم در آستانه وفات (شهادت) سفارش کرد و او از پدرش (امیر مؤمنان علی علیه السلام) نقل فرمود: که پرهیز از ستم کردن بر کسی که یار و یاورى جز خدا ندارد». (۳)

البته ظلم درباره همه کس قبیح است؛ ولی اگر کسی مثلاً به ثروتمندی ظلم کند و مقداری از مال او را ببرد، گر چه کار خلافی کرده، ولی لطمه زیادی بر او وارد نمی شود به خلاف آن کس که از فقیری مالی ببرد.

ص: ۶۳۶

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

۲- ۲). نساء، آیه ۱۰.

۳- ۳). کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۵.

در دوازدهمین توصیه می فرماید: «در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری هایی که داروی انسان است»؛ (إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا [\(۱\)](#) كَانَ الْخُرْقُ.

رِفْقًا رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَ الدَّاءُ دَوَاءً).

اصل و اساس در برنامه های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می افزایند در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می شود که دوا، درد را فزون تر می سازد و تحمل درد، دوا محسوب می شود همان گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود

اشاره به اینکه زخم هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری و به عکس گاه بیماری هایی عارض انسان می شود که سبب بهبودی از بیماری های مهم تری است.

در سیزدهمین توصیه می فرماید: «و گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می کند»؛ (وَ رُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَ غَشَّ [\(۲\)](#) الْمُسْتَنْصَحُ). [\(۳\)](#)

اشاره به اینکه همیشه نباید به سخنان کسانی که اهل نصیحت نیستند بدین بود؛ گاه می شود از آنها سخن حکمت آمیز و ناصحانه ای صادر می گردد و به عکس، خیرخواهان نصیحت گو، گاه از روی خطا و حسادت و عوامل دیگر در نصیحت خود خیانت می کنند، بنابراین همیشه نباید به آنها خوش بین بود و در

ص: ۶۳۷

۱- ۱). «خرق» به معنای خشونت به خرج دادن (ضد رفق و مدارا کردن).

۲- ۲). «غش» از ریشه «غش» (به کسر غین) به معنای خیانت کردن است.

۳- ۳). «المستنصح» (به صورت اسم مفعول) به معنای کسی است که از او نصیحت می طلبند.

هر دو صورت حکم عقل را باید به کار گرفت و از قراین به درستی و نادرستی اندرز اندرزگویان پی برد.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار حدیث معروف جالبی در این زمینه نقل می کند که پس از پایان طوفان نوح، شیطان در برابر حضرت نوح علیه السلام ظاهر شد و گفت: خدمت بزرگی به من کردی و حقی بر من داری می خواهم جبران کنم.

نوح علیه السلام به او گفت: من بسیار ناراحت می شوم که من خدمتی به تو کرده باشم بگو چیست؟ گفت: آری تو نفرین کردی و قومت را غرق نمودی اکنون کسی باقی نمانده که من او را گمراه کنم و مدتی استراحت می کنم تا جمع دیگری به وجود آیند و به گمراه ساختن آنها پردازم نوح گفت: چه خدمتی به من می خواهی بکنی (در بعضی از روایات دیگر آمده است که نوح حاضر به پذیرش از او نبود ولی از سوی خداوند خطاب آمد: گر چه کار او شیطنت است ولی در اینجا راست می گوید، پذیر) (۱)؛ شیطان گفت: «اذْکُرْنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي إِخِيْدَاهُنَّ اذْکُرْنِي إِذَا عَضِبَتْ وَ اذْکُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ اذْکُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ؛ در سه جا مراقب من باش که من در این سه مورد به بندگان خدا از همیشه نزدیک ترم: هنگامی که خشمگین شوی مراقب من باش و هنگامی که در میان دو نفر قضاوت کنی (باز هم) مراقب من باش و هنگامی که با زنی در خلوتگاهی که شخص دیگری در آنجا نباشد همراه شوی در آنجا نیز مراقب من باش». (۲) این در واقع یکی از مصادیق روشن کلام مولا امیر مؤمنان است.

در چهاردهمین توصیه می فرماید: «از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمق هاست»؛ (وَ اِيَّاكَ وَ الْاِتِّكَالَ عَلَي الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى). (۳)

ص: ۶۳۸

۱-۱. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰.

۲-۲. همان مدرک، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

۳-۳. «نوکی» جمع «انوک» بر وزن «ابتر» به معنای شخص احمق و نادان است.

منظور از «منی؛ آرزوها» آرزوهای دور و دراز است که به خیالات شبیه تر است و آنها که گرفتار این گونه آرزوها می شوند، نیروهای فعال خود را بیهوده هدر می دهند و سرانجام به جایی نمی رسند. از سوی دیگر تکیه بر این گونه آرزوها تمام فکر و عمر انسان را به خود مشغول می دارد و از پرداختن به معاد باز می دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی که هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه، فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعَ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولَ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَهَ؛ ای مردم چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است:

پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، چرا که پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دور و دراز آخرت را به فراموشی می سپارد». (۱)

در پانزدهمین توصیه می فرماید: «عقل، حفظ و نگهداری تجربه هاست»؛ (وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ).

اشاره به اینکه هنگامی که تجربه ها جمع آوری شود با توجه به اینکه «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد؛ حوادث مشابه نتیجه مشابه دارند» و حدیث معروف «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَلْدُغُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ؛ انسان با ایمان از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود» (۲) سبب می شود که انسان، راه صحیح را در برخورد با حوادث آینده پیدا کند و از تجربیات پیشینیان درس بگیرد و از زیانهای ناشی از خطاها رهایی یابد.

بسیاری از قواعد کلی عقلی از همین تجربیات جزئی برگرفته شده (طبق قاعده استقراء منطقی) البته این تجربه ها گاه مربوط به خود انسان است و گاه از

ص: ۶۳۹

۱- ۱). نهج البلاغه، خطبه ۴۲ و در بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷ نیز با کمی تفاوت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۵.

از تجربه های دیگران استفاده می کند که این به اصطلاح «نور علی نور» است و به همین دلیل مدیران مدبر به مطالعه تاریخ پیشینیان اهمّیت فراوان می دهند.

کوتاه سخن اینکه انسان اگر تجارب خویش را حفظ کند و از تجارب دیگران نیز استفاده کند، هم می تواند در موارد مشابه، گرفتار خطا نشود و هم قانونی کلی از موارد جزئی تهیه کند که برای خودش و دیگران در همه شئون زندگی مفید و سودمند باشد.

در نامه ۷۸ تعبیر شدیدتری در این زمینه آمده است می فرماید: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَةِ؛ بَدْبَخْتِ كَسَى اسْتِ كَهْ از عَقْلٍ وَ تَجْرِبَاتِ خُودِ سُودِ نَبْرِدِ».

در شانزدهمین توصیه می فرماید: «بهترین تجربه های تو آن است که به تو اندرز دهد»؛ (وَ خَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ).

اشاره به اینکه تجربه ها گاه سود مادی می آورد و گاه سود معنوی و بهترین تجربه ها آن است که دارای سود معنوی باشد.

در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است «لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛ آنچه از مال تو از دست برود ولی باعث اندرز و بیداری تو شود در واقع از دست نرفته است».^(۱)

در هفدهمین توصیه می فرماید: «فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه اندوه گردد غنیمت بشمار»؛ (بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً).

فرصت به معنای فراهم بودن مقدمات برای رسیدن به یک مقصد است؛ گاه انسان مقصد مهمی دارد و مقدماتش فراهم نیست؛ ولی ناگهان در یک لحظه فراهم می گردد که باید بدون فوت وقت از آن لحظه استفاده کند و خود را به مقصد برساند که اگر غفلت کند و از دست برود چه بسا در آینده هرگز چنان

ص: ۶۴۰

شرایطی برای رسیدن به مقصد فراهم نگردد. فرصت مانند بادها و نسیم های موافقی است که به سوی مقصد می وزد که اگر کشتی بادبانی از آن استفاده نکند ممکن است ساعت ها و روزها بر سطح دریا بماند و مایه غصه و اندوه شود.

در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ (بدانید) از سوی پروردگار شما در ایام زندگیتان نسیم های سعادت می وزد از آن استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید». (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده: «من فُتِحَ له باب من الخیر فلینتهزه فانه لا یدری متی یُغلق عنه؛ کسی که دری از خیر به روی او گشوده شود باید برخیزد و از آن بهره گیرد، زیرا نمی داند چه زمانی این دری بسته می شود». (۲)

در این زمینه، روایات معصومین علیهم السلام و عبارات بزرگان فراوان است با حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آن را پایان می دهیم فرمود: «أَشَدُّ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرْصِ؛ شدیدترین غصه ها از دست رفتن فرصت هاست». (۳)

سپس در هجدهمین توصیه می فرماید: «نه هر کس طالب چیزی باشد به خواسته اش می رسد و نه هر کس که از نظر پنهان شد باز می گردد»؛ (لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَ لَا كُلُّ غَائِبٍ يَتُوبُ).

این دو جمله می تواند به منزله علتی برای توصیه مبادرت به فرصت ها باشد که در جمله قبل گذشت، زیرا انسان تنها در صورتی به مقصود می رسد که در زمینه فراهم بودن شرایط برخیزد و تلاش کند در غیر این صورت تلاش او بیهوده است. واژه «غائب» می تواند اشاره به فرصت از دست رفته باشد که ای بسا دوباره باز نگردد. در عین حال می تواند توصیه مستقلی باشد اشاره به اینکه انسان همیشه نباید انتظار داشته باشد که کوشش هایش نتیجه بگیرد. به بیان

ص: ۶۴۱

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۲۱.

۲-۲. کنز العمال، ح ۴۳۱۳۴.

۳-۳. غرر الحکم، ۱۰۸۱۸.

دیگر، از شکست‌ها نباید ناامید گردد.

در نوزدهمین توصیه می‌فرماید: «تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد»؛ (وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ).

منظور از زاد و توشه در اینجا همان زاد و توشه تقوا برای سفر آخرت است که اگر انسان آن را از دست دهد آخرت او تباه خواهد شد.

در بیستین توصیه می‌فرماید: «هر کاری سرانجامی دارد (باید مراقب سرانجام آن بود)»؛ (وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ).

اشاره به اینکه انسان هنگامی که دست به کاری می‌زند باید در عاقبت آن بیندیشد و بی حساب و کتاب اقدام نکند؛ اگر عاقبت آن نیک است در انجام آن بکوشد و گرنه پرهیزد.

در غرر الحکم از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام همین جمله با اضافه ای نقل شده:

«و لکل امر عاقبه حلوه او مره؛ هر کار عاقبت شیرین یا تلخ دارد (که باید به آن اندیشید)».^(۱)

در بیست و یکمین توصیه می‌فرماید: «آنچه برای مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید»؛ (سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ).

اشاره به اینکه نباید بیهوده حرص زد؛ نه بدین معنا که انسان تلاش برای معاش را رها سازد و کوشش برای بهبود زندگی را فراموش کند، بلکه هدف این است که از تلاش‌های بیهوده و حریصانه پرهیزد. همه روایاتی که به مقدر بودن روزی اشاره می‌کند نیز ناظر به همین معناست.

در بیست و دومین توصیه می‌افزاید: «هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد»؛ (التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ).^(۲)

ص: ۶۴۲

۱-۱. غرر الحکم، ۱۰۹۱۳.

۲-۲. «مخاطر» کسی است که خود را به خطر می‌افکند.

بازرگان همیشه از تجارت خود سود نمی برد و به اصطلاح امروز، تجارت نوعی ریسک است؛ بنابراین باید شجاع باشد و بر خدا توکل کند و از زیان های احتمالی نهراسد و از زیان ها ناامید و مأیوس نشود. البته تاجر باید تلاش و کوشش و تدبیر را از دست ندهد؛ ولی اگر با زیانی مواجه شد نیز ناراحت نگردد.

این احتمال نیز داده شده که این جمله اشاره به جنبه های معنوی تجارت است زیرا تاجر گاه آلوده اموال حرام می شود و سعادت خود را به خطر می افکند، بنابراین باید همواره مراقب این خطرات باشد مخصوصاً در عصر و زمان ما که اموال حرام و تجارت های نامشروع فزونی گرفته و گاه پر سود بودن آن چشم عقل را می بندد و تاجر را گرفتار گناه می سازد.

آن گاه در بیست و سومین توصیه می فرماید: «همواره دنبال فزونی مباش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت تر و رشدش بیشتر است»؛ (وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْحَى مِنْ كَثِيرٍ).

اشاره به اینکه همیشه نباید به کمیت اعمال و کارها نگاه کرد، بلکه مهم کیفیت آن است؛ چه بسا اعمال کمتر با کیفیت بالاتر و خلوص بیشتر بارورتر و مؤثرتر باشد. قرآن مجید می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید». (۱)

احتمال دیگر در تفسیر این جمله آن است که انسان نباید در زندگی مادی دنبال سرمایه های فزون تر باشد چه بسا سرمایه کمتر پاک تر و حلال تر بوده، و نمو و رشد بیشتری داشته باشد. قرآن مجید می فرماید: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيُزْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَزْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

ص: ۶۴۳

الْمُضْعِفُونَ»؛ آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فرونی یابد، نزد خدا فرونی نخواهد یافت؛ و آنچه را بعنوان زکات می دهید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت و فرونی است و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعف اند». (۱)

حضرت در بیست و چهارمین توصیه می فرماید: «نه در کمک کار پست خیری است و نه در دوست متهم»؛ (لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَّهِينٍ (۲)؛ وَ لَا فِي صِدِّيقٍ ظَنِينٍ). (۳) زیرا هر گاه فرد پستی انسان را یاری کند غالباً توأم با منت است اضافه بر این شخصیت انسان در نظر مردم پایین می آید، زیرا فرد پستی در یاری او است و دوست متهم هر چند حق دوستی را ادا کند سبب متهم شدن انسان و آبروریزی او می شود و اینجاست که باید عطایش را به لقایش بخشید.

در بیست و پنجمین توصیه می فرماید: «تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر»؛ (سَاهِلٍ (۴) الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ).

اشاره به اینکه ممکن است چنین فرصتی همیشه به دست نیاید. این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که هر گاه روزگار با تو مدارا کند تو هم آسان بگیر و مدارا کن و به گفته شاعر:

إذا الدهر اعطاك العنان فسر به رویدا و لا تعنف فیصبح شامسا

هنگامی که روزگار زمام خود را در اختیار تو بگذارد آرام با او حرکت کن و فشار میاور که ممکن است چموش و سرکش شود.

در بیست و ششمین توصیه می فرماید: «هیچ گاه نعمتی را که داری به خاطر اینکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز»؛ (وَ لَا تُخَاطِرُ بِشَيْءٍ رَجَاءَ أَكْثَرِ مِنْهُ).

ص: ۶۴۴

۱-۱. روم، آیه ۳۹.

۲-۲. «مهین» به معنای پست و حقیر و ضعیف از ریشه «مهانه» گرفته شده است.

۳-۳. «ظنین» به معنای شخص متهم است از ریشه «ظن» به معنای گمان گرفته شده و معنای اسم مفعولی دارد.

۴-۴. «ساهل» امر از ریشه «مسهله» به معنای مدارا کردن است.

گاه انسان، نعمت هایی در اختیار دارد، ولی طمع و فزون طلبی او را وادار می کند که برای به چنگ آوردن نعمت بیشتر آن را به مخاطره افکند. این کار عاقلانه نیست. مثل اینکه انسان مال خود را در اختیار افرادی که آگاهی بر تجارت و مضاربه ندارند به هوای قول هایی که برای سود بیشتر می دهند بگذارد و سرانجام نه تنها سودی عایدش نشود بلکه اصل سرمایه نیز از دست بدهد.

سرانجام در بیست و هفتمین و آخرین توصیه (در این بخش از وصیت نامه) می فرماید: «از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت بر حذر باش که تو را بیچاره می کند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ (۱) بِكَ مَطِيئَةُ اللَّجَاجِ).

لجاجت آن است که انسان بر سخن باطل یا طریقه نادرستی که بطلان آن بر او ثابت شده اصرار ورزد به گمان اینکه شخصیت خود را در انظار نشکنند در حالی که اگر در این گونه موارد انسان در برابر حق تواضع کند و آن را پذیرا شود، اعتبار و آبروی او در انظار مردم بیشتر خواهد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِيَّاكَ وَ اللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرَهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت پرهیز که آغازش جهل و نادانی و آخرش ندامت و پشیمانی است». (۲)

در حدیثی از همین امام علیه السلام می خوانیم: «لا مرکب أجمع من اللجاج؛ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست». (۳)

به راستی اگر کسی تنها وصایای بیست و هفت گانه این بخش از وصیت نامه را که با عباراتی کوتاه و پر معنا ایراد شده بود در زندگی خود پیاده کند چه سعادت نصیب او می شود و اگر جامعه ای توفیق عمل به آن را یابد چه جامعه ای خوشبخت و سعادت مند خواهد بود.

ص: ۶۴۵

۱- ۱). «تجمح» فعل مضارع از ریشه «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۹، ح ۶.

۳- ۳). غرر الحکم، ح ۱۰۶۴۳.

أَحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَحِيكَ عِنْدَ صِرْمِهِ عَلَى الصَّلَةِ، وَعِنْدَ صِدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَدَلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُزْمِهِ عَلَى الْعُدْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتَعَادِيَ صَدِيقَكَ، وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعِ الْعَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً، وَلَا أَلْمَدَّ مَعْتَبَةً. وَلَنْ لِمَنْ غَالَطَكَ، فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَنَّ لَكَ، وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَحِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بِقِيَّتِهِ يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا. وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ.

(فرزندم!) در مقابل برادر دینی خود (این امور را بر خود تحمیل کن:) به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو، در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن، به هنگام سخت گیری و نرمش و به هنگام جرم، عذرش را بپذیر، آن گونه که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت توست؛ اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به کار بندی. هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته ای. نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز، خواه این نصیحت (برای او) زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده.

خشم خود را جرعه جرعه فرو بر که من جرعه ای شیرین تر و خوش عاقبت تر و لذت بخش تر از آن ندیدم.

با کسی که با تو به خشونت رفتار می کند نرمی کن که امید می رود به زودی در برابر تو نرم شود. با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبت) شیرین ترین را برگزیده ای. اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد بتواند. کسی که درباره تو گمان نیکی ببرد با عمل گمانش را تصدیق کن.

شرح و تفسیر: در برابر بدی ها نیکی کن!

در برابر بدی ها نیکی کن!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه وظیفه انسان را در برابر دوستانش ضمن چند توصیه بیان می فرماید؛ نخست می گوید: «در برابر برادر دینی خود (این امور را بر خویش تحمیل کن): به هنگام قطع رابطه از ناحیه او، تو پیوند برقرار نما و در زمان قهر و دوریش به او نزدیک شو، در برابر بخلش، بذل و بخشش و به وقت دوری کردنش نزدیکی اختیار کن، به هنگام سخت گیریش نرمش و به هنگام جرم عذرش را بپذیر آن گونه که گویا تو بنده او هستی و او صاحب نعمت توست»؛ (اِحْمَلْ نَفْسَكَ مِنْ اَخِيكَ عِنْدَ صِيْرَمِهِ (۱) عَلَي الصَّلَةِ، وَ عِنْدَ صُدُوْدِهِ (۲) عَلَي اللِّطْفِ (۳) وَ الْمُقَارَبَةِ، وَ عِنْدَ جُمُوْدِهِ (۴) عَلَي الْبُذْلِ، وَ عِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَي الدُّنُوِّ، وَ عِنْدَ

ص: ۶۴۸

-
- ۱- ۱). «صرم» به معنای قطع کردن و بریدن و جدا ساختن، در اینجا به قطع رابطه با دیگری اشاره دارد. نقطه مقابل آن صله و برقرار ساختن پیوند است.
 - ۲- ۲). «صدود» مصدر و به معنای منع کردن است.
 - ۳- ۳). «اللطف» بر وزن «شرف» و در بعضی از نسخ بر وزن «قفل» آمده و به معنای محبت کردن و نیکی نمودن است.
 - ۴- ۴). «جمود» در اینجا به معنای بخل است، نقطه مقابل بذل.

شَدَّتْهُ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُزْمِهِ عَلَى الْعُدْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ).

امام علیه السلام در این توصیه اش فرزند خود را از مقابله به مثل در برابر خشونت و بی محبتی دوستان، بر حذر می دارد و در ضمن شش جمله مقابله به ضد را در این گونه موارد توصیه می کند، چرا که مقابله به مثل پایه و اساس دوستی را به خطر می افکند و انسان دوستان خود را از دست می دهد؛ ولی اگر در برابر بی مهری مهر ورزد و در برابر بدی ها نیکی کند، به زودی دوستش به اشتباه خود پی می برد و شرمنده می شود و در مقام جبران بر می آید و پایه های دوستی محکم تر از پیش می شود.

عبارات امام علیه السلام در اینجا در واقع شرح چیزی است که در قرآن کریم آمده است که می فرماید: «إِدْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ* وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی شوند». (۱)

گر چه این آیه در مورد دشمنان است، ولی به طور مسلم درباره دوستان نیز صادق خواهد بود. سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و علمای بزرگ نیز همین معنا را نشان می دهد که جز در موارد استثنایی در برابر بدی های دوستان و دشمنان، به مقابله به مثل بر نمی خواستند.

ولی از آنجا که بعضی از افراد پست و کوتاه فکر ممکن است از این گونه رفتار سوء استفاده کنند، امام علیه السلام این گروه را استثنا کرده می فرماید: «اما بر حذر باش از اینکه این کار را در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به کار

ص: ۶۴۹

بندی»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ).

تفاوت جمله «وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ...» و جمله «أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ...» در این است که جمله دوم به افراد نااهل و لجوج و کینه توز اشاره دارد که نیکی در برابر بدی آنها سبب جرأت و جسارتشان می شود و مانند «ترحم بر پلنگ تیز دندان» است؛ ولی جمله اول ناظر به کسانی است که چنین حالتی ندارند؛ اما نیکی های مکرر در برابر بی مهری های آنها ای بسا سبب اشتباهشان می شود و خیال می کنند کار خوبی انجام داده اند.

تعبیر به «اِحْمِلْ» در آغاز این توصیه اشاره به این است که خوبی کردن در برابر بدی گر چه برای انسان مشکل است؛ ولی باید آن را بر خود تحمیل کرد.

حضرت در دومین توصیه می فرماید: «هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر که با این کار به دشمنی با دوست خود برخاسته ای»؛ (لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ).

این عملی منافقانه است که انسان هم با دوستش دوستی کند و هم با دشمن دوستش؛ این روش کسانی است که دوستی صادقانه ندارند و هدفشان این است که از هر کسی بهره بگیرند و در این راه از کارهای ضد و نقیض نیز پروا ندارند.

البته این در جایی است که دشمنی دشمن ظالمانه باشد نه آنجا که دوست ما کار خلافی کرده و کار خلافش سبب دشمنی افرادی شده است.

نیز این سخن در جایی است که هدف از طرح دوستی با دشمن دوست اصلاح میان آنها نبوده باشد که اگر این کار به منظور اصلاح ذات البین باشد نه تنها زشت و ناپسند نیست، بلکه کاری بسیار شایسته است.

شایان توجه است که اندرز امام علیه السلام در اینجا تنها درباره اشخاص صادق نیست، بلکه درباره گروه ها و ملت ها و دولت ها نیز صادق است، هر چند در دنیای امروز بسیاری از دولت هایی که با طرفین دعوا طرح دوستی می ریزند بی

آنکه قصد صلح و سازشی داشته باشند، بلکه هدفشان این است که از هر دو برای تأمین منافع شخصی خود استفاده کنند. هم با ما دوستند و هم با دشمنان ما و جالب اینکه آن را پنهان نمی دارند؛ آشکارا با ما طرح دوستی عمیق می ریزند و آشکارا با دشمنان ما نرد عشق می بازند.

شخصی به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: من هم ترا دوست دارم و هم فلان شخص را - و نام بعضی از دشمنان امام علیه السلام را برد - (در بعضی از روایات آمده که نام معاویه را برد) امام علیه السلام فرمود: تو الان یک چشمی هستی یا به کلی نابینا شو (و دشمنانم را دوست بدار) و یا کاملاً بینا باش (و مرا دوست دار). (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: کسی خدمتش عرض کرد:

فلان کس شما را دوست می دارد؛ ولی در بیزاری از دشمنانتان ضعیف است فرمود: «هَيْهَاتَ كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَّبِرْ أَمِنْ عَدُوِّنَا؛ هيهات دورغ می گوید کسی که ادعای محبت ما می کند و از دشمنان ما بیزاری نمی جوید». (۲)

قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یانی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند فرزند پدران، یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند». (۳)

سپس در سومین توصیه در این بخش از وصیت نامه می فرماید: «نصيحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز خواه این نصیحت زیبا و خوشایند باشد یا زشت و ناراحت کننده»؛ (وَ اَمْحَضُ (۴) أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً).

ص: ۶۵۱

۱-۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸، ح ۱۷.

۲-۲. همان مدرک، ح ۱۸.

۳-۳. مجادله، آیه ۲۲.

۴-۴. «امحض» از ریشه «محض» بر وزن «وعظ» به معنای خالص کردن و در مورد نصیحت به معنای خیر خواهی خالی از هر گونه شائبه است.

اشاره به اینکه بسیار می شود که دوستان انسان از نصایحی که ممکن است سبب آزردهی خاطر ما شود پرهیز می کنند و حقایق را کتمان می نمایند. آنها در واقع نصیحت کننده با اخلاص نیستند، زیرا اگر مشکل کسی را به او بگویند و موقتا ناراحت شود؛ ولی او را از خطر و ضرر یا از گناهی رهایی بخشند بسیار بهتر از آن است که لب فرو بندند و او را در دام مشکلات و خطرات رها سازند.

متأسفانه بسیاری کسانى که روی همین گونه ملاحظات از اندرزه‌های به موقع صرف نظر می کنند و خدا را از خود ناراضی و به خلق خدا خیانت می نمایند.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي؛ محبوب ترین دوستان من آنها هستند که عیوب مرا به من هدیه می کنند». (۱)

یعنی انسان عاقل نه تنها نباید از بیان عیوب خود بر زبان دیگران ناراحت شود بلکه آنها را به گفتن این عیوب تشویق کند.

در حدیث پر معنای دیگری از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است که به یکی از دوستانش فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَ هُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَ لَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَ هُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می گریاند؛ اما خالصانه سخن می گوید و از آن کس بپرهیز که تو را می خندانند اما ناخالصانه حرف می زند (و زشتی هایت را در نظرت زیبا نشان می دهد)». (۲)

آن گاه امام علیه السلام در چهارمین توصیه اش می فرماید: «خشم خود را جرعه جرعه فرو بر که من جرعه ای شیرین تر و خوش عاقبت تر و لذت بخش تر از آن ندیدم»؛ (وَ تَجَرَّعَ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَ لَا أَلَذَّ مَغْبَةً). (۳)

ص: ۶۵۲

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۹، ح ۵.

۲-۲. همان مدرک، ص ۶۳۸، ح ۲.

۳-۳. «مغبه» به معنای عاقبت از ریشه «عَبَّ» به معنای عاقبت گرفته شده است. این ریشه گاهی در مورد کارها و اموری که یک در میان انجام می شود اطلاق می گردد؛ مانند روایت معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به بعضی از یارانش فرمود: «زُرْ غِيًّا تَزِدُّ حَيًّا؛ همه روز به دیدن من نیا، بلکه یک روز در میان باشد تا محبت شدیدتر شود». (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۷۴، ح ۱۲۲۱۰)

امام علیه السلام در اینجا خشم را به داروی تلخی تشبیه می کند که نوشیدنش سخت و طاقت فرساست و به همین دلیل انسان ناچار است آن را کم کم و به صورت جرعه جرعه بنوشد؛ ولی دارویی بسیار شفا بخش است و عاقبتش شیرین و لذیذ، زیرا انسان را از شرمساری و ندامت و پشیمانی و زیان های بسیار که غالباً به هنگام خشم در صورت عدم خویشتن داری دامان انسان را می گیرد، نجات می دهد.

در کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم به من چنین نصیحت کرد:

«يَا بُنَيَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَقْرَ لِعَيْنٍ أَبِيكَ مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ عَاقِبَتُهَا صَبْرٌ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يَسْرُنِي أَنْ لِي بِذُلِّ نَفْسِي حُمْرَ النَّعَمِ؛ فرزندم چیزی همچون صبر در هنگام خشم مایه روشنی چشم من نخواهد بود و من دوست ندارم نفس خویش را (به هنگام غضب) ذلیل سازم هر چند ثروت های عظیمی در برابر آن به دست آورم». (۱)

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ لَوْ شَاءَ أَنْ يُمَضِّيَهُ أَمْضَاهُ أَمَلَمَا اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِضًا؛ کسی که خشم خود را فرو برد در آنجا که می تواند بر طبق آن عمل کند (ولی خودداری نماید) خداوند روز قیامت قلبش را از خوشنودی خود پر می کند». (۲)

در پنجمین توصیه می افزاید: «با کسی که با تو به خشونت رفتار می کند نرمی کن که امید می رود به زودی در برابر تو نرم شود»؛ (وَلِنْ (۳) لِمَنْ غَالَطَكَ (۴) فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ).

بسیارند کسانی که در هنگام خشونت راه خشونت را پیش می گیرند و

ص: ۶۵۳

۱-۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۱۰.

۲-۲. همان مدرک، ح ۶.

۳-۳. «لن» فعل امر از ریشه «لین» بر وزن «چین» به معنای نرم بودن است.

۴-۴. «غالط» از ریشه «غلطت» به معنای خشونت (نقطه مقابل لینت و نرمش) گرفته شده است.

خشونت ها به صورت تصاعدی پیش می رود و گاه به جاهای خطرناک می رسد؛ ولی اگر انسان بر نفس خویش مسلط باشد و با اراده و تصمیم خود را در برابر خشونت ها کنترل کند و به جای خشونت، راه نرمش را پیش گیرد، نه تنها خشونت ها پایان می گیرد بلکه جای خود را به دوستی و محبت و نرمش می دهد همان گونه که قرآن مجید بر این معنا تأکید می نهد و نیکی را در برابر بدی توصیه می کند و نیکی را سبب جلب دوستی می داند. (۱)

سپس در ششمین توصیه می فرماید: «با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن که در این صورت از میان دو پیروزی (پیروزی از طریق خشونت و پیروزی از طریق محبت) شیرین ترین را برگزیده ای»؛ (وَأُخِذْ عَلَىٰ عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَخْلَى الظَّفَرَيْنِ).

این جمله در واقع تأکیدی است بر آنچه در توصیه های قبل آمد؛ ولی با تعبیری دلپذیر می فرماید: تو ممکن است از طریق شدت و خشونت بر دشمن پیروز شوی و نیز ممکن است از طریق ابراز محبت و دوستی؛ به یقین دومی شیرین تر است و عاقبت بهتری دارد، چرا که در آینده بیم خشونتی نخواهی داشت در حالی که اگر با خشونت پیروز شوی هر زمان انتظار خشونت جدیدی از سوی دشمن خواهی داشت و به تعبیر دیگر در روش اول دشمن همچنان دشمن باقی می ماند در حالی که در روش دوم، دشمن مبدل به دوست می گردد.

در کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی داستان جالبی در این زمینه از موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می کند که مردی از خاندان عمر چون حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را می دید، به امیر المؤمنین علی علیه السلام دشنام می داد تا حضرت را ناراحت کند. یکی از دوستان امام علیه السلام عرض کرد اجازه دهید آن مرد ناصبی را به قتل برسانیم. امام علیه السلام فرمود: نه سپس سوار شد و به سوی مزرعه آن مرد ناصبی

ص: ۶۵۴

رفت و با مرکب خود مقداری از زراعت او را پایمال کرد. مرد ناصبی فریاد برآورد: زراعت ما را پایمال نکن. امام علیه السلام (به خاطر مصالحی) گوش به حرف او نداد و همچنان پیش آمد تا نزد او رسید و با او به شوخی و مزاح پرداخت سپس فرمود: چقدر هزینه کشت این زراعت تو شده است عرض کرد: صد دینار.

فرمود: چقدر امید داری که سود کنی؟ عرض کرد: نمی دانم. امام علیه السلام فرمود:

(نگفتم چقدر سود می کنی) گفتم: چقدر امید داری سود کنی؟ عرض کرد: صد دینار. امام علیه السلام سیصد دینار در آورد و به او بخشید. آن مرد برخاست و سر امام علیه السلام را بوسید. هنگامی که امام علیه السلام بعد از این ماجرا وارد مسجد شد آن مرد ناصبی برخاست سلام کرد و گفت: «اللّٰهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا می داند رسالت و نبوت خود را در چه خاندانی قرار دهد» یاران آن مرد ناصبی برخاستند و او را نهی کردند و گفتند: این چه کاری است که می کنی؟ مرد ناصبی به آنها دشنام داد. در اینجا امام علیه السلام به یارانش فرمود: کدام یک بهتر بود آنچه را شما می خواستید یا آنچه را من می خواستم؟ (۱)

آن گاه امام علیه السلام در هفتمین توصیه می فرماید: «اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را قطع کنی جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد بتواند»؛ (وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ يَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا).

اشاره به اینکه هم چنان که انسان در دوستی باید حد اعتدال را نگه دارد و همه اسرار خویش را نزد دوستش فاش نکند که اگر روزی دوستی مبدل به دشمنی شد گرفتار زیان و خسران نشود، همین گونه اگر انسان پیوند دوستی را برید نباید تمام پل های پشت خود را ویران سازد، زیرا بسیار می شود که طرف پشیمان

ص: ۶۵۵

۱-۱). مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲. مرحوم علامه مجلسی همین داستان را به صورت مشروح تر در بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷ آورده است.

می گردد و می خواهد به دوستی برگردد ولی راهی در برابر او باقی نمانده است.

همین تعبیر به صورت جامع تری در کلام دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام (مطابق آنچه در بحارالانوار آمده) دیده می شود که می فرماید: «أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا بَا دُوسْتَتِ دَر حُدِّ اعْتِدَالِ دُوسْتِي كُنْ شَايِد رُوزِي دُشْمَنَتِ شُود وَ بَا دُشْمَنَتِ دَر حُدِّ اعْتِدَالِ دُشْمَنِي كُنْ شَايِد رُوزِي دُوسْتَتِ شُود (مبادا از کارهایی که در حق او کردی شرمنده شوی)» (۱).

به گفته ابن ابی الحدید بعضی از دانشمندان این مطلب را به بیان دیگری گفته اند: «إِذَا هَوَيْتَ فَلَائِكَ تَكُنْ غَالِيًا وَإِذَا تَرَكْتَهُ فَلَائِكَ تَكُنْ قَالِيًا؛ هر گاه به کسی علاقمند شوی راه غلو را در پیش نگیری و هر گاه او را رها ساختی راه عداوت را در پیش مگیری» (۲). حضرت در آخرین و هشتمین توصیه این بخش از وصیت نامه می فرماید:

«كُفَى كُفَى دَر بَارِه تُو گَمَانِ نِيكِي بَرِد بَا عَمَلِ گَمَانِش رَا تَصْدِيقِ كُنْ»؛ (وَ مِنْ ظَنِّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ).

اشاره به اینکه اگر مثلاً تو را اهل خیر و بذل و بخشش و سخاوت می داند و از تو چیزی خواست به او کمک کن تا گمان او را تصدیق کرده باشی و بزرگواری تو تثبیت شود.

این گونه رفتار دو مزیت دارد؛ هم خوش بینی و حسن ظن مردم را تثبیت می کند و هم با این خوش بینی ها به راه خیر کشیده می شود.

بسیار اتفاق می افتد که افرادی نزد انسان می آیند و می گویند مشکلی داریم که گمان می کنیم تنها به دست تو حل می شود انسان باید در حل مشکل چنین افرادی بکوشد و حسن ظن آنها را به سوء ظن تبدیل نکند.

ص: ۶۵۶

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۴.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

اشاره

وَلَمَّا تَضَمَّ يَمَنُ زَهْدٍ عَنكَ، وَ لَمَّا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَ لَمَّا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَ لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِنْ ظَلَمِكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَّتِهِ وَ نَفْعِكَ، وَ لَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

ترجمه

هیچ گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که میان تو و برادرت برقرار است حق او را ضایع مکن؛ زیرا آن کس که حقش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود. نباید خاندان تو بدبخت ترین و ناراحت ترین افراد در برابر تو باشند. به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی اعتنایی یا تحقیر می کند) اظهار علاقه مکن و نباید برادرت در قطع پیوند برادری، نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد و نه در بدی کردن قوی تر از تو در نیکی نمودن و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می دارد بر تو گران آید، زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد (بار گناه خود را سنگین می کند و ثواب و پاداش تو را افزون می سازد) و البته پاداش کسی که تو را خوشحال می کند این نیست که به او بدی کنی.

شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن

حق دوست را ضایع مکن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه پر بارش همانند بخش سابق، طی شش

نکته نصیحتی پر معنا در قالب عبارات کوتاهی برای فرزند دلبندهش بیان می کند.

نخست می فرماید: «هیچ گاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت است حق او را ضایع مکن زیرا آن کس که حقش را ضایع کنی برادر تو نخواهد بود؛ (وَ لَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اِتِّكَالًا عَلَيَّ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مِّنْ أَضَعَّتْ حَقَّهُ).

اشاره به اینکه همیشه برادران از یکدیگر انتظار دارند که به حقوقشان احترام گذارده شود. اگر خلاف آن را ببینند پایه های اخوت متزلزل می گردد؛ ولی مع الاسف افرادی هستند که بر خلاف این فکر می کنند و گمان دارند اگر حق برادر و دوستان و نزدیکان را نادیده بگیرند مهم نیست و قابل گذشت است. در حالی که این اشتباه بزرگی است، زیرا این گونه بی مهری ها اگر فوراً اثر نگذارد تدریجاً همچون موریانه پایه های محکم اخوت را می خورد و سست می کند.

این سخن به آن می ماند که شخصی طلبکاران زیادی دارد و تمام سعی او بر این است که دیگران را راضی کند و از مطالبات دوستانش غافل می شود و معتقد است بی اعتنایی به حق آنان مانعی ندارد.

در دومین توصیه می افزاید: «نباید خاندان تو بدبخت ترین و ناراحت ترین افراد نسبت به تو باشند؛ (وَ لَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ).

اشاره به اینکه نباید با آنها چنان بد رفتاری کنی که با تو مخالف شوند آن چنان که تمنای مرگ تو و زوال نعمت تو را داشته باشند.

این احتمال در تفسیر این جمله نیز وجود دارد که نباید تمام توجه خود را به دوستان و افراد مورد علاقه خویش داشته باشی و از خانواده ات غافل شوی و آنها در درد و رنج و بدبختی زندگی کنند.

کم نیستند کسانی که بیشترین وقت خود را با دوستان و یاران می گذرانند و عیش و نوشهایشان با آنهاست و کمک ها و محبت هایشان متوجه آنان؛ ولی خانواده های آنها در محرومیت شدید از نظر زندگی یا از نظر محبت و صفا و

صمیمیت زندگی می کنند.

در حدیثی از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم: «يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوسِّعَ عَلَيَّ إِالِهِ كَيْلَمَا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ؛ سزاوار است هر گاه انسان نعمتی پیدا کرد خانواده خود را در رفاه قرار دهد مبادا (تضییق بر آنان سبب شود که) آرزوی مرگ او را کنند». سپس امام علیه السلام در ذیل روایت فرمود: «کسی بود که امام علیه السلام نعمتی به او داد و او آن نعمت را از خانواده خود دریغ داشت خدا آن نعمت را از او گرفت و به دیگری داد». (۱)

در سومین توصیه می افزاید: «به کسی که به تو علاقه ندارد (و بی اعتنایی یا تحقیر می کند) اظهار علاقه مکن؛ (وَ لَا تَرْغَبَنَّ فِيْمَنْ زَهَدَ (۲) عَنْكَ)».

زیرا چنین علاقه ای باعث ذلت و خواری انسان می شود. درست است که طبق دستورات گذشته انسان باید با کسی که از او قطع رابطه کرده پیوند برقرار سازد؛ ولی این در جایی است که طرف مقابل جواب مثبت دهد؛ اما اگر او بی اعتنایی و تحقیر می کند نباید تن به ذلت داد و به سراغش رفت، بلکه باید عطایش را به لقایش بخشید. مطابق ضرب المثل معروف، انسان باید برای کسی بمیرد که او برایش تب می کند.

در چهارمین توصیه می فرماید: «و نباید برادرت در قطع پیوند برادری نیرومندتر از تو در برقراری پیوند باشد و نه در بدی کردن قوی تر از تو در نیکی نمودن»؛ (وَ لَمَّا يَكُونَنَّ أَحْوَكُ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءِهِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ)».

اشاره بر اینکه هر قدر او در قطع پیوند می کوشد، تو بیش از وی اصرار بر پیوند داشته باش و هرچه او در بدی تلاش می کند، تو بیشتر در نیکی تلاش کن.

ص: ۶۵۹

۱-۱). کافی، ج ۴، ص ۱۱، ح ۳.

۲-۲). واژه «زهد» خواه با «فی» متعدی شود یا با «عن» هر دو به معنای بی اعتنایی کردن است و زاهد را از این جهت زاهد می گویند که نسبت به زرق و برق دنیا بی اعتناست.

البته این در مورد کسانی است که نیکی‌ها و محبت‌ها در آنان تأثیر مثبت می‌گذارد، بنابراین منافاتی با جمله قبل ندارد.

در پنجمین توصیه می‌فرماید: «و هرگز نباید ظلم و ستم کسی که بر تو ستم روا می‌دارد بر تو گران آید زیرا او در واقع سعی در زیان خود و سود تو دارد (بار گناه خود را سنگین می‌کند و ثواب و پاداش تو را افزون می‌سازد)؛ (وَ لَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَّنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَبَتِهِ وَ نَفَعِكَ).

اشاره به اینکه انسان نباید در برابر ستم‌هایی که به او می‌شود زیاد ناراحت و مأیوس گردد و امید به زندگی را از دست دهد و باید این سخن مایه تسلی خاطر او باشد که ظالم تیشه به ریشه خود می‌زند و بار گناهان مظلوم را نیز بر دوش می‌کشد. در واقع زیان ظلم نخست دامن او را می‌گیرد و با دست خود بار مظلوم را سبک می‌کند.

این سخن شبیه روایتی است که در باب غیبت وارد شده است که یکی از بزرگان شنید کسی درباره او غیبت کرده است هدیه ای برای او فرستاد. او تعجب کرد. آن مرد بزرگ فرمود: شنیدم حسنات را به نامه اعمال منتقل کردی و سیئاتم را پذیرفتی من هم در برابر این خدمت خواستم تشکری کرده باشم.

این سخن بدان معنا نیست که انسان در مقابل ظالمان سکوت کند، زیرا می‌دانیم شعار اسلام این است: «لا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ؛ نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌شود» (۱) و می‌دانیم امام علی علیه السلام در وصیت نامه خود که در بستر شهادت بود به فرزندان خود تأکید کرد: «كُونَا لِلظَّالِمِ خَصِيمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا؛ دشمن ظالم و کمک کار مظلوم باشید». (۲) بلکه منظور این است، هنگامی که ستمی بر انسان وارد می‌شود و او توانی برای برطرف کردن ظلم ندارد گرفتار یأس و

ص: ۶۶۰

۱-۱. بقره، آیه ۲۷۹.

۲-۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

ناامیدی و بدبینی نشود و زبان به نفرین و آه و ناله نگشاید. شاهد این سخن حدیث معروفی است که از پیغمبر اکرم نقل شده زمانی که شنید گردنبد عایشه را سارقی برده است و عایشه پیوسته به سارق نفرین می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا تمسحی عنه بدعائک؛ عذاب او را با نفرین های خود از بین نبر» (۱) یعنی خویشتن دار باش و بدان او به خود ستم کرده و خداوند در برابر صبر و تحمل به تو پاداش خواهد داد.

در اینجا نکته باریکی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه ظالم (مثلاً سارق) هم خسارت مالی بر مظلوم وارد می کند و هم او را گرفتار آزار روحی می سازد و خدا به هر دو علت او را مجازات خواهد کرد؛ ولی اگر مظلوم با نفرین های مکرر تشفی قلب و آسودگی خاطر پیدا کند طبعاً عذاب ظالم کمتر می شود.

از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه بعضی از شارحان مانند ابن ابی الحدید تمایل به این سخن پیدا کرده اند که خاموش نشستن در برابر ظلم ظالم قاعده ای کلی است، اشتباه بزرگی است؛ بلکه باید گفت این یک استثناست و مربوط به موارد خاص است و اصل کلی در اسلام نه ظلم کردن و نه تن به ظلم دادن است.

سرانجام امام علیه السلام در ششمین توصیه این بخش از وصیت نامه می فرماید:

«و پاداش کسی که تو را خوشحال می کند این نیست که به او بدی کنی»؛ (وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ).

این در واقع برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»؛ آیا جزای نیکی جز نیکی است». (۲)

بعضی از شارحان این جمله را کلام مستقل ندانسته اند و گفته اند ادامه توصیه

ص: ۶۶۱

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۱.

۲- ۲). الرحمن، آیه ۶۰.

قبل است زیرا امام علیه السلام می فرماید: ظالم، به خود زیان می رساند و به تو سود می دهد، بنابراین کسی که به تو سود می دهد نباید او را (از طریق نفرین و ابراز ناراحتی های مکرر) ناراحت کنی.

ص: ۶۶۲

وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ. مَا أَقْبَحَ الخُضُوعَ عِنْدَ الحَاجِهِ، وَ الجَفَاءَ عِنْدَ العِنْيِ إِنَّمَا لَمَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ، وَ إِنْ كُنْتَ جَارِعاً عَلَى مَا تَفَلَّتَ مِنْ يَدَيْكَ، فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ. اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الأُمُورَ أَشْبَاهُ؛ وَ لَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ العِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ فِي إِبْلَامِهِ، فَإِنَّ العَاقِلَ يَتَعَطَّ بِمَا آدَابِ البِهَائِمِ لَمَّا تَتَعَطَّ إِلَّا بِالصَّرْبِ. اطْرَحْ عَنكَ وَارِدَاتِ الهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ اليَقِينِ. مَنْ تَرَكَ القَضِيَّةَ جَاراً، وَ الصَّاحِبَ مُنَاسِباً، وَ الصَّدِيقَ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ. الهَوَى شَرِيكُ العَمَى وَ رَبُّ بَعِيدِ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ، وَ قَرِيبُ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ، وَ الغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ. مَنْ تَعَدَّى الحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، وَ مَنْ افْتَضَّصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ. وَ أَوْثَقُ سَبَبٍ أَحَدَتْ، بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللّهِ سُبْحَانَهُ. وَ مَنْ لَمْ يُبَالِكْ فَهُوَ عَدُوٌّكَ. قَدْ يَكُونُ اليَأْسُ إِذْرَاكاً، إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكاً. لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ، وَ لَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ، وَ رُبَّمَا أَخْطَأَ البَصِيرُ قَضِيَّةً، وَ أَصَابَ الأَعْمَى رُشْدَهُ. أَخْرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتُ تَعَجَّلْتَهُ، وَ فَطِيعَهُ الجَاهِلُ تَعْدِلُ صِلَمَهُ العَاقِلُ. مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ حَانَهُ، وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ.

لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ. إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. سَلِّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبِيلَ الطَّرِيقِ، وَ عَنِ الحِجَارِ قَبَلَ الدَّارِ. إِيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكاً، وَ إِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَن غَيْرِكَ.

جستجوی آن برمی خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگری آن که به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می آید. چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز و جفا و خشونت به هنگام بی نیازی و توانگری، تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی و اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی تابی کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش.

با آنچه در گذشته واقع شده، نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن؛ زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند. از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی؛ چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می گیرند؛ ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی گیرند. هجوم اندوه و غم ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز. کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می شود. (و بدان) یار و همنشین (خوب) همچون خویشاوند انسان است.

دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند. هواپرستی شریک و همتای نایبایی است. چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک تر و خویشاوندانی که از هر کس دورترند. غریب کسی است که دوستی نداشته باشد.

آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می گیرد. و آن کس که به ارزش و قدر خود اکتفا نماید موقعیتش پایدارتر خواهد بود. مطمئن ترین وسیله ای که می توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه ای برقرار سازی.

کسی که به (کار و حق) تو اهمیتی نمی دهد در واقع دشمن توست. گاه نومییدی نوعی رسیدن به مقصد است، در آنجا که طمع موجب هلاکت می شود. چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود. و نه هر فرصت ها مورد استفاده قرار گیرد.

گاه می شود که شخص بی‌نا به خطا می رود و نایبنا به مقصد می رسد. بدی را به

تأخیر بیفکن (و در آن عجله مکن) زیرا هر زمان بخواهی می توانی انجام دهی.

بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل است. کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد و کسی که آن را بزرگ بشمارد او را خوار می سازد. چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند. هر گاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز دگرگون می شود. پیش از عزم سفر ببین که هم سفرت کیست و پیش از انتخاب خانه بنگر که همسایه ات چه کسی است؟ از گفتن سخنان خنده آور (و بی محتوا) بپرهیز هر چند آن را از دیگری نقل کنی.

شرح و تفسیر: بیست و هشت اندرز دیگر

بیست و هشت اندرز دیگر

امام علیه السلام در بخش بیست و هفتم از وصیت نامه پربار خود نیز به بیست و هشت موضوع مهم به عنوان نصیحت اشاره می کند و بیش از پیش این وصیت نامه را پربارتر می سازد.

یکم. نخست درباره رزق و روزی هایی که بسیاری از مردم با حرص و ولع به دنبال آنند می فرماید: «پسرم بدان که روزی بر دو گونه است: یک نوع، روزی است که به جستجوی آن برمی خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگری آن که به سراغ تو خواهد آمد حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می آید»؛ (وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).

این جمله به قرینه جمله مشابه؛ اما مفصل تری که در کلمات قصار (۱) آمده ناظر به این نکته است که انسان نباید در تحصیل روزی حریص باشد و نیز نباید سست و تنبل شود.

منظور امام علیه السلام از روزی هایی که انسان باید به دنبال آن برود کسب و کارهای

ص: ۶۶۵

روزانه است مانند زراعت، صنعت، تجارت و امثال آن و منظور از روزی هایی که به دنبال انسان می آید، هر چند انسان به دنبال آن نرود اموری مانند ارث، هدایا و یا تجارت و درآمدهای غیر منتظره ای است که انسان به چنگ می آورد؛ بنابراین اگر روزی های قسم اول برای او تنگ شود نباید از لطف خدا مأیوس گردد و در عین تلاش و کوشش بیشتر انتظار روزی های ناخواسته را داشته باشد.

هنگامی که انسان در جهان خلقت، موارد زیادی از نوع دوم را می بیند، این امید در دل او قوت بیشتری پیدا می کند. روزی جنین در عالم رحم از طریق بند ناف متصل به مادر تأمین است و بعد از تولد آنچه را برای حیات خود لازم دارد از سینه مادر می مکد، قرآن مجید می گوید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ هیچ جنبه ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست. و او قرارگاه و محل نقل و انتقالشان را می داند؛ همه اینها در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است. (۱)

مخصوصاً اگر انسان با تقوا باشد و از درآمدهای حرام پرهیزد، خداوند مژده وسعت رزق را به او داده است «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ». (۲)

از سوی دیگر مشاهده می کنیم که در جهان خلقت روزی های بسیار گران بها و ضروری برای زندگی انسان به طور فراوان به مقتضای رحمانیت خداوند به همه انسان ها اعم از مؤمن و کافر ارزانی داشته شده همچون نور خورشید، برکات زمین، باران و اکسیژن هوا که زندگی بدون آن غیر ممکن است. اینها همه روزی هایی هستند که به سراغ انسان می آیند هر چند او به سراغش نرود.

قرآن مجید نیز می فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ؛ و روزی شما در

ص: ۶۶۶

۱-۱. هود، آیه ۶.

۲-۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می شوید».^(۱)

نیز می فرماید: «وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا؛ از آیات و نشانه های خدا رزقی (بارانی) است که از آسمان برای شما نازل می کند و بوسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات می بخشد».^(۲)

گرچه این آیه به قرآینی که در آن موجود است تنها ناظر به دانه های حیات بخش باران است؛ ولی آیه قبل مفهوم گسترده تری دارد که شامل نور آفتاب که منبع هر گونه حرکت در روی کره زمین است و هوا که مایه حیات همه موجودات زنده است نیز می شود.

در تاریخ پیشینیان، گاه داستان ها از حوادثی پرده برمی دارد که مصداق زنده روزی هایی است که به دنبال انسان می آید بی آنکه او بخواهد. از جمله داستانی است که ابن ابی الحدید در شرح این جمله از عماد الدوله (از سلاطین آل بویه) نقل می کند و آن زمانی بود که عماد الدوله وارد شیراز شد و ابن یاقوت ر که بر آن حکومت می کرد مجبور به فرار نمود. این در حالی بود که وضع مالی عماد الدوله بسیار بد بود. هنگامی که از بیابان می گذشت یکی از پاهای اسب او ناگهان در زمین فرو رفت. ناچار شد از اسب پیاده شود. غلامان به کمک او آمدند و او را نجات دادند. ناگاه دیدند در آنجا نقب وسیعی است. عماد الدوله دستور داد آن را حفر کنند. ناگهان انبار عظیم و ذخایر پر قیمتی را که مربوط به ابن یاقوت بود در آنجا یافتند. روز دیگری در همان شهر استراحت کرده بود و به پشت خوابیده بود همان خانه ای که قبلاً ابن یاقوت در آن ساکن بود. ناگهان ماری را بر فراز سقف مشاهده کرد. به غلامان گفت بالا بروید و مار را بکشید. مار فرار کرد و در لابه لای چوب های سقف پنهان شد. عماد الدوله دستور داد چوب ها را بشکنید

ص: ۶۶۷

۱-۱. ذاریات، آیه ۲۲.

۲-۲. جاثیه، آیه ۵.

و مار را بیرون بیاورید و بکشید. هنگامی که چوب‌ها را شکستند دیدند بیش از پنجاه هزار دینار در آنجا ذخیره و جاسازی شده است. در حادثه دیگری، نیاز به دوختن لباسی داشت، گفتند: در اینجا خیاط ماهری است که پیش از این لباس‌های ابن یاقوت را او می‌دوخت و او مردی است باایمان و اهل خیر. تنها اشکال او این است که کر است و چیزی نمی‌شنود (اما می‌تواند سخن بگوید) عماد الدوله دستور داد او را احضار کردند؛ ولی او بسیار متوحش و ترسان بود هنگامی که نزد عماد الدوله حاضر شد به او گفت: من می‌خواهم لباسی این‌گونه و آن‌گونه برای من بدوزی. (خیاط چون کر بود نفهمید و ذهنش به مسأله دیگری منتقل شد، لذا) خیاط لرزید و با صدایی لرزان گفت: به خدا سوگند ای مولای من ابن یاقوت بیش از چهار صندوق در نزد من امانت نداشت اگر دشمنان من چیزی غیر از این بگویند باور نکن. عماد الدوله تعجب کرد و دستور داد صندوق‌ها را حاضر کنند. دید تمام آن مملو از طلا و زینت‌آلات و جواهرات است که همه تعلق به ابن یاقوت داشته و او به عنوان غنیمت آنها را تصاحب کرد. (۱)

دوم. دومین نصیحت و اندرز پرفایده امام آن است که می‌فرماید: «چه زشت است خضوع (در برابر دیگران) به هنگام نیاز و جفا و خشونت به هنگام بی‌نیازی و توانگری»؛ (مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى).

اشاره به اینکه افراد ضعیف‌النفس به هنگام نیاز به این و آن چنان ذلیلانه عرض حاجت می‌کنند که تمام شخصیت آنها را زیر سؤال می‌برد؛ ولی به هنگام بی‌نیازی و توانگری کسانی را که دست‌نیاز به آنها دراز می‌کنند با خشونت بر می‌گردانند. هر دو صفت از نکوهیده‌ترین رذایل اخلاقی است. باید به هنگام نیاز، مناعت طبع را حفظ کرد و به هنگام بی‌نیازی و توانگری، لطف و محبت و تواضع را دریغ نداشت.

ص: ۶۶۸

بعضی از شارحان نهج البلاغه (۱) این سخن را ناظر به آنچه در آیه ذیل است می دانند: «حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بَيْنَهُمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ* فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ؛ زمانی که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق کشتی نشینان را (به سوی مقصد) می برد و خوشحال می شوند، (ناگهان) طوفان شدیدی می وزد، و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید و گمان می کنند هلاک خواهند شد. (در آن هنگام) خدا را از روی خلوص عقیده می خوانند که: «اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود* اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید (بار دیگر) به ناحق در زمین ستم می کنند». (۲)

به این ترتیب جمله های بالا را ناظر به رابطه خلق و خالق دانسته اند در حالی که چنین نیست و ظاهر این است که این جمله ها ناظر به رابطه خلق با خلق است و گر نه خضوع در برابر خالق در هر حال شایسته است.

منظور از خضوع در اینجا تواضع معقول نیست، بلکه تواضع های ذلیلانه و توأم با حقارت است و منظور از جفا، خشونت و بی احترامی و بی مهری و بی محبتی است.

بلکه در حدیث شریف علوی می خوانیم: «مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ فُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ؛ چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش های الهی و از آن بهتر بی اعتنایی و ابای نفس مستمندان در برابر اغنیا به جهت توکل بر خداست». (۳)

ص: ۶۶۹

۱-۱. همان مدرک، ص ۱۱۵.

۲-۲. یونس، آیه ۲۲ و ۲۳.

۳-۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۰۶.

یکی از شعرا در این زمینه شعر زیبایی گفته است:

خلقان لا ارضاهما لفتی تیه الغنی و مذله الفقر

فإذا غنیت فلا تکن بطرا و إذا افتقرت فته علی الدهر

دو ویژگی است که من هرگز برای هیچ جوانمردی آنها را نمی پسندم: تکبر اغنیا و اظهار ذلت فقرا.

بنابراین هنگامی که توانگر شدی متکبر و بی اعتنا مباش و هنگامی که فقیر شدی در برابر تمام دنیا بی اعتنا باش.

سوم. «تنها از دنیا آنقدر مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی»؛ (إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ). (۱)

اشاره به اینکه ثروت های دنیا می آید و می رود و گاه آلف و الوف از انسان باقی می ماند و به دست دیگران می افتد که حسابش در قیامت با اوست و لذتش در دنیا برای دیگران. هیچ یک از اینها مال حقیقی انسان نیست. تنها آن مقدار که برای اصلاح سرای آخرت از پیش فرستاده است مال حقیقی اوست.

در حدیثی از کلمات قصار امام علیه السلام می خوانیم: «لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ؛ برای هر انسانی در اموالش دو شریک است: وارث و حوادث (حوادثی که اموال او را بر باد می دهد)». (۲)

در حدیث دیگری، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «يَقُولُ ابْنُ آدَمَ مِإِلِي مِإِلِي وَ هَيْلَ لِمَكَ مِنْ مَالِكَ إِلَّا مَا أَكَلْتَ فَأَفْنَيْتَ أَوْ لَبَسْتَ فَأَبْلَيْتَ أَوْ تَصَّيَدْتْ فَأَمْضَيْتَ وَ مَا عَدَا ذَلِكَ فَهُوَ مَالُ الْوَارِثِ؛ انسان می گوید: مال من مال من (کدام مال؟) آیا مال تو چیزی جز آن است که خورده ای و از بین برده ای یا پوشیده ای و کهنه و فرسوده کرده ای و یا صدقه داده ای و آن را (برای سرای آخرت) گذارده ای و غیر از آن

ص: ۶۷۰

۱- ۱). «مثنوی» همان طور که قبلاً اشاره شد به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است.

۲- ۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۳۵.

یعنی مال واقعی انسان تنها دو بخش است: بخشی که آن را مصرف می کند و حدّ اقل در دنیا از آن استفاده می کند و بخش دیگری که ذخیره آخرت و يوم المعاد می سازد، بقیه اموالی خیالی هستند که گاه در حوادث از بین می روند و اگر باقی بماند نصیب وارث است.

چهارم. حضرت به نکته مهم دیگری اشاره می کند که سزاوار است همه روز انسان به یاد آن باشد و آن اینکه می فرماید: «و اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته ناراحت شوی و بی تابی کنی پس برای هر چیزی که به تو نرسیده نیز ناراحت باش (زیرا هر دو یکسان است)»؛ (وَ إِنْ كُنْتَ جَازِعًا عَلَيَّ مَا تَقَلَّتْ (۲) مِنْ يَدَيْكَ، فَاجْزَعْ عَلَيَّ كُلَّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ).

بسیارند افرادی که اگر مال و مقامی که داشتند از دست رفت، ناله و فریاد سر می دهند روزها و گاه ماه ها و سال ها دریغ و حسرت می خورند؛ اما نسبت به اموال و مقامی که به آنها هرگز نرسیده چنان دیدی را ندارند. در حالی که اگر دقت کنند هر دو شبیه هم است؛ مقدر بوده مال و مقامی یک یا چند سال در اختیار من باشد و بعد از آن به حسب اسباب ظاهری یا ماورای طبیعی برای من تقدیر نشده بوده است. چه فرق می کند بین بقا و حدوث؛ هر گاه در حدوث مقدر نبوده جزع نمی کنم چرا در بقای نیز چنین نباشد؟ البته گاه انسان خیال می کند که می بایست بیش از آن مدت در اختیارش بود؛ ولی بر حسب عالم اسباب خیال باطلی بوده و تأسف بر آن همانند تأسف کسی است که در خواب مال و مقامی را می بیند و هنگامی که بیدار می شود به خاطر از دست رفتنش جزع و فزع می کند.

پنجم. این توصیه نیز به نکته مهم دیگری اشاره کرده می فرماید: «با آنچه در

ص: ۶۷۱

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ح ۶.

۲-۲. «تفلت» از ریشه «فلت» بر وزن «فقر» در اصل به معنای خلاص شدن و نیز به معنای اموری است که ناگهانی و بدون تأمل از انسان صادر می شود نیز اطلاق می گردد.

گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند؛ (اسْتَدِلَّ عَلَيَّ مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهٌ).

اشاره به اینکه یک سلسله قوانین کلی بر جهان هستی و بر جوامع انسانی حکومت می کند که هر زمان مصادیقی از آن روی می دهد؛ ولی همه مشمول آن قوانین کلی هستند، بنابراین انسان می تواند با مطالعه در حالات پیشینیان و جوامع گذشته و یا حتی با مطالعه در سنین پیشین عمر خود مسائل مربوط به امروز و فردا را از طریق مقایسه درک کند تا گرفتار خطا و اشتباه و زیان و خسران نشود.

این سخن شبیه چیزی است که امام علیه السلام در خطبه دیگری بیان کرده آنجا که می فرماید: «عَبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِيَةِ؛ بندگان خدا! این جهان نسبت به موجودین همان گونه جریان دارد که نسبت به گذشتگان جریان داشت» (۱) و این سخنی معروف است که در تعبیر روزانه ما به عنوان تاریخ تکرار می شود.

در ذیل همان خطبه چگونگی تکرار تاریخ را تحت شش عنوان بیان کردیم:

زوال سریع نعمت ها، ناپایداری حوادث جهان، بی وفایی بسیاری از مردم دنیا، غرورها و شکست های ناشی از آن، تغییر حالات و روحيات به گونه ای که گاه نزدیک ترین دوستان انسان خطرناک ترین دشمن او می شوند و بالاخره آنچه باقی مانده و می ماند و مایه یاد نیک مردم جهان است نیکی ها محبت ها و اخلاص هاست و آنچه مایه نفرین و لعنت و بدنامی ها می شود ظلم و ستم ها و بی عدالتی هاست.

آری! همه این امور، امروز نیز همچون گذشته در حال تکرار است. به همین دلیل افراد باهوش کسانی هستند که هم در زندگی خود و هم در تاریخ پیشینیان بسیار مطالعه کنند و عبرت گیرند.

ص: ۶۷۲

ششم. می فرماید: «از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سودی نمی بخشد مگر آن زمان که در ملامت او اصرار ورزی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می گیرند ولی چهارپایان جز با زدن اندرز نمی گیرند»؛ (وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ فِي إِيْلَامِهِ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْأَدَابِ، وَ الْبَهَائِمَ لَا تَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَّرْبِ).

اشاره به اینکه مردم دو گروهند؛ بعضی هوشیار که با اندک موعظه و اندرز به خطای خود پی می برند. اینها انسان های واقعی اند؛ ولی برخی به آسانی پند نمی پذیرند تا زمانی که از هر سو مورد ملامت و سرزنش و توبیخ و تحقیر قرار گیرند. آنها بسان چهارپایانند که جز با ضربات تازیانه راه صحیح را پیش نمی گیرند و از چموشی دست بر نمی دارند و آرام نمی شوند.

هفتم. در این توصیه به مسأله مهم دیگری اشاره می کند: «هجوم اندوه و غم ها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز»؛ (اطْرُخْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ).

اشاره به اینکه زندگی عبارت از تلخ و شیرین هاست و هر زمان از سوئی غم و اندوهی به انسان هجوم می آورد؛ گاه در مسائل اجتماعی گاه سیاسی گاه امور مادی و گاه امور خانوادگی. انسان اگر در برابر همه اندوه ها زانو بزند به زودی از پای در می آید؛ ولی با دو نیرو می توان بر آنها غلبه کرد: نخست قدرت صبر و شکیبایی است که انسان بداند چه صبر کند چه صبر نکند این گونه حوادث که از اختیار او بیرون است، اگر بر اثر سهل انگاری و ندانم کاری دامن او را گرفته باشد، مسیر خود را طی می کند. اگر صبر کند در نزد خدا هم سالم است و هم مأجور و اگر شکیبایی را ترک کند باز حوادث مسیر خود را طی می کند بی آنکه اجر و پاداشی داشته باشد. دیگر اینکه اگر انسان به نیروی یقین مجهز باشد و به تعبیر قرآن بگوید: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا؛ بگو: هیچ حادثه ای برای ما

رخ نمی دهد، مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است» (۱) به یقین تقدیرات الهی از روی حکمت است چه از حقیقت آن آگاه باشیم چه نباشیم؛ در نتیجه با این دو نیرو در برابر واردات هموم ایستادگی می کند و به خود آرامش می دهد.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود داستانی نقل می کند که آموزنده است؛ وی می گوید: مردی در خود احساس بیماری کرد. هنگامی که به طبیب مراجعه نمود به او خبر داد که متأسفانه گرفتار سرطان خون شده است. آن مرد بیمار با بی اعتنایی از این مسأله گذشت و گفت: برای من چه تفاوت می کند با مرگ ناگهانی از دنیا بروم یا با مرگ تدریجی به هر حال باید رفت و سالیان دراز به همین صورت زندگی می کرد در حالی که اگر صبر و قرار را از دست داده بود و در بستر بیماری می خوابید، قوای خود را از دست می داد و با مرگ دست به گریبان می شد و در همان زمان کوتاهی که زنده بود گویا هر روز می مرد و زنده می شد. (۲)

لقمان حکیم نیز در اندرزهای سودمندش به فرزند خود می گوید: «وَ اضْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ؛ در برابر مصائبی که به تو می رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است». (۳)

امام علیه السلام در این بخش از نصائح خود با عباراتی کوتاه و پرمحتوا توصیه های خود را دنبال می کند.

هشتم می فرماید: «کسی که میانه روی را ترک کند از راه حق منحرف می شود»؛ (مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارًا).

اشاره به اینکه سلامت دین و دنیا همیشه در میانه روی است و هر گونه افراط و تفریط باعث گمراهی و بدبختی و شکست است و صراط مستقیمی که ما همه

ص: ۶۷۴

۱-۱. توبه، آیه ۵۱.

۲-۲. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۳، ص ۵۲۶.

۳-۳. لقمان، آیه ۱۷.

روز در نمازهایمان هدایت به سوی آن را از خدا می خواهیم همین صراط مستقیم اعتدال است.

نهم. «یار و همنشین (خوب) همچون خویشاوند انسان است»؛ (وَ الصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ). (۱)

اشاره به اینکه پیوندهای دوستی گاه به قدری قوی می شود که جای پیوندهای نسبی را می گیرد؛ بلکه گاهی از آن قوی تر می شود. ضرب المثل معروفی است که می گویند از کسی پرسیدند: دوست بهتر است یا برادر؟ گفت: برادری که دوست باشد بهتر است. ضرب المثلی نیز در زبان عرب رایج است که می گوید:

«الصدیق نسیب الروح و الاخ نسیب البدن؛ دوست، هماهنگ و مناسب با روح و برادر، هماهنگ و مناسب با جسم و بدن است».

(۲)

از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که همان حقوقی که برای خویشاوندان در نظر گرفته می شود باید دربارہ دوستان خوب در نظر گرفته شود.

دهم. می فرماید: «دوست آن است که در غیاب انسان، حق دوستی را ادا کند»؛ (وَ الصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ).

اشاره به اینکه کسانی که در حضور انسان اظهار محبت و عشق و علاقه می کنند، ممکن است نشانه واقعی دوستی آنها نباشد؛ دوستی واقعی آن گاه آشکار می شود که انسان در غیاب دوستش تمام آنچه را در حضور می گفت و رعایت می کرد بگوید و رعایت کند.

یازدهم. در این توصیه به نکته مهم دیگری اشاره کرده و می فرماید:

«هوا پرستی شریک و هتای نابینایی است»؛ (وَ الْهُوَى شَرِيكُ الْعَمَى).

زیرا همان گونه که نابینایان اجسامی را که در اطراف آنهاست نمی بینند

ص: ۶۷۵

۱-۱). «مناسب» از ماده «نَسَب» در اینجا به معنای خویشاوند است.

۲-۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱۷.

هر چند نزدیک و مجاور باشد، هوا پرستان نیز از دیدن حقایق آشکار محرومند، چرا که حجاب هوا پرستی سخت ترین و تیره ترین حجاب است و در آفات شناخت، آفتی بدتر از آن یافت نمی شود.

قرآن مجید می گوید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؟! با این حال غیر از خدا چه کسی می تواند او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟». (۱)

امام علیه السلام در نامه ای نیز به یکی از اصحابش نیز به این حقیقت تصریح کرده می فرماید: «فَارْزُقِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ؛ محبت دنیا (و هوای نفس) را رها کن که چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال و گردن ها را به زیر می آورد». (۲)

دوازدهم می فرماید: «چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک تر و خویشاوندانی که از هر کس دورترند»؛ (وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ، وَ قَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ).

اشاره به اینکه پیوندهای نسبی همیشه دلیل بر پیوند دل ها و نزدیکی فکرها نیست؛ گاه می شود دور افتادگان به انسان از نزدیکان نزدیک ترند. آنچه مهم است پیوند دل و ارتباط ارواح به یکدیگر است که اگر در نزدیکان پیدا نشد می توان آن را در دور افتادگان جستجو کرد.

در قرآن کریم می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا

ص: ۶۷۶

(۱-۱). جائیه، آیه ۲۳.

(۲-۲). کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

سیزدهم. «غریب کسی است که دوستی نداشته باشد»؛ (وَ الْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَيِّبٌ).

آری! آنچه انسان را از غربت بیرون می آورد محبت است و کسانی که محروم از محبت دوستانند تنهای تنهایند. این غربت از عوامل مختلفی سرچشمه می گیرد گاه کبر و غرور و خودبرتربینی است که مردم را از انسان می راند و گاه حسادت هاست و گاه بی وفایی ها و عوامل دیگر است.

بنابراین برای اینکه از غربت بیرون آییم راهی جز این نیست که این گونه رذایل را از خود دور سازیم و جاذبه اخلاقی ما دوستان خوبی را فراهم سازد.

چهاردهم. در این توصیه به نکته بااهمیتی اشاره می فرماید: «آن کس که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می گیرد»؛ (مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مِذْهُبُهُ). زیرا راه حق وسیع و گسترده و صاف و نورانی است؛ اما طریق باطل سنگلاخ و پر پیچ و خم و تنگ و باریک است. آنها که راه حق را پیش می گیرند با سرعت به سوی مقصد می روند، چرا که عالم هستی در مسیر حق است و آنچه هماهنگ با آن باشد در همان مسیر حرکت می کند ولی طی کردن راه باطل همچون شنا بر خلاف جهت آبی است که به سرعت در حرکت است و دائماً شناگر را در تنگنا قرار می دهد.

افزون بر این، مسیر حق همچون جاده ای است که در جای جای آن علایم راهنمایی به چشم می خورد و رهروان را از وضع راه آگاه می سازد؛ ولی مسیر باطل فاقد همه اینهاست و به همین دلیل به گمراهی می انجامد.

پانزدهم. این فقره به مطلب معروف و پراهمیتی اشاره کرده و می فرماید: «و آن کس که به ارزش خود اکتفا کند موقعیتش پایدارتر خواهد بود»؛ (وَمَنْ

اَقْتَصَرَ عَلَيَّ قَدْرَهُ كَأَن أُبْقِيَ لَهُ).

این جمله شبیه جمله دیگری است که در غرر الحکم از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعد طوره؛ خدا رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند». (۱)

تجربه نشان داده کسانی که پا را از گلیم خویش فراتر می نهند مردم را بر ضد خود می شورانند و مردم نه تنها آن جایگاه نادرست را برای آنان به رسمیت نمی شناسند، بلکه جایگاه سزاوارشان را هم از آنان می گیرند. دلیل آن روشن است زیرا مردم این گونه مدعیان نالایق و بلند پروازان بی مقدار و گاه ابله را افرادی متقلب و دروغ گو و خائن می شناسند و به همین دلیل کمترین ارزشی برای آنها قائل نیستند؛ ولی افراد صادق و راستگو و قانع به حق خویش را انسان های باارزشی می دانند که همیشه حقشان را ارج می نهند.

شانزدهم. «مطمئن ترین وسیله ای که می توانی به آن چنگ زنی آن است که میان تو و خدایت رابطه ای برقرار سازی»؛ (وَ اَوْثَقُ سَبَبٍ اَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ).

اشاره به اینکه پناه بردن به وسایل مادی و توسل به مخلوق، هرگز قابل اطمینان نیست و به آسانی ممکن است هم آنها شکست بخورند و هم تو که دست به دامان آنها زده ای. ثابت و جاودانه و پایدار، ذات پاک خداست که هیچ چیز نمی تواند قدرتش را محدود سازد، بنابراین آن کس که تکیه بر ذات پاکش کند تکیه بر جای مطمئن و غیر قابل زوالی کرده و این همان توحید افعالی است که می گوید: «لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ مؤثر واقعی در عالم هستی تنها خداست».

قرآن مجید می گوید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ؛ بنابراین، کسی که به طاغوت (بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر) کافر

ص: ۶۷۸

شود و به خدا ایمان آورد، به محکم ترین دستگیره، چنگ زده است».^(۱)

بعضی گفته اند منظور از وسیله، ایمان و قرآن مجید است ولی روشن است که جمله مفهوم گسترده تری دارد و تمام وسائلی که انسان را به خدا نزدیک تر می کند را در بر می گیرد.

البته این سخن بدین معنا نیست که ما به سراغ عالم اسباب نرویم و نیز بدان معنا نیست که توسل به معصومین علیهم السلام نداشته باشیم، چرا که اگر ذات پاک مسبب الاسباب را در پشت عالم اسباب ببینیم و توسل به معصومین علیهم السلام را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا بشمریم تمام اینها مصادیقی از رابطه با خدا محسوب می شود.

هفدهم. «کسی که به (کار و حق) تو اهمّیت نمی دهد در واقع دشمن توست»؛ (وَمَنْ لَمْ يُبَالِكْ فَهُوَ عَدُوٌّكَ).

البته منظور کسانی هستند که به نحوی با انسان ارتباط دارند و شاید دم از دوستی می زنند؛ اما هنگامی که پای دفاع از حق، آبرو و شخصیت به میان می آید کاملاً خونسرد و بی تفاوتند. این نشان می دهد که آنها در اظهار دوستی صادق نیستند و نوعی عداوت مضمحل در درون دارند.

بنابراین مجبور نیستیم که این جمله را فقط ناظر به رابطه مردم با زمامداران جامعه بدانیم و بگوییم افرادی از مردم که در پیش آمدهای سیاسی و اجتماعی و مانند آن هیچ گونه اظهار هماهنگی با برنامه های زمامداران ندارند و بی اعتنا از کنار آن می گذرند، آنها در واقع مخالف آن نظام و دشمن آن وادی هستند.^(۲) به خصوص اینکه حال و هوای این وصیت نامه مربوط به رابطه خلق با زمامداران نیست، بلکه رابطه مردم با یکدیگر را روشن می سازد.

ص: ۶۷۹

۱-۱. بقره، آیه ۲۵۶.

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه مرحوم مغنیه.

هجدهم. حضرت در این توصیه پربار خود می فرماید: «گاه نومییدی نوعی رسیدن به مقصد است در آنجا که طمع موجب هلاکت می شود»؛ (قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِذْرَاكًا، إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا).

اشاره به اینکه گاه انسان، پیوسته برای رسیدن به مقصدی تلاش و کوشش می کند و طمع دارد به آن دست یابد در حالی که خدا می داند شر او در آن است، لذا او را مأیوس و محروم می سازد در اینجا گر چه ظاهراً او به هدف نرسیده ولی در واقع هدف که سلامت و حفظ منافع است برای او حاصل شده است، بنابراین همیشه نباید یأس و نومییدی را شکست و زیان محسوب داشت بلکه در بسیاری از موارد پیروزی و موفقیت است.

نوزدهم. «چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود»؛ (لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ).

در تفسیر این جمله احتمالاتی است: نخست اینکه اگر افرادی را ظاهراً بی عیب دانستید زیاد به وضع ظاهری آنها مغرور نشوید، زیرا ممکن است عیوب پنهانی داشته باشند که بر شما ظاهر نگردیده است، بنابراین احتیاط را در هر حال از دست ندهید. این تفسیر را جمعی از شارحان نهج البلاغه پذیرفته اند.

دیگر اینکه انسان اگر ظاهراً خودش را بی عیب دید نباید مغرور شود، چرا که بسیاری از عیوب است که جز با تأمل و تفکر آشکار نمی شود همان گونه که در حالات بعضی از بزرگان گفته اند که بعد از مثلاً سی سال ناگهان بر اثر پیشامدی به بعضی از عیوب خود واقف شدند.

احتمال سومی نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه اگر عیوبی داشتی و خود را نسبت به دیگران معیوب تر دیدی، نگران نباش و در اصلاح خویش بکوش، زیرا دیگران هم غالباً عیوبی دارند که در پنهان داشتن آن می کوشند.

البته این تفسیرها با هم تضادی ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم جمله

جمع باشند، هر چند تفسیر نخست مناسب تر به نظر می رسد.

بیستم. «و نه هر فرصتی مورد استفاده قرار می گیرد»؛ (وَ لَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ).

یعنی اگر فرصتی از دست تو رفت زیاد غمگین نباش، زیرا گاه فرصت چنان غافلگیرانه است که انسان موفق به بهره گیری از آن نمی شود، هر چند باید نهایت کوشش را برای استفاده از فرصت ها به خرج داد و اگر مردم می توانستند از همه فرصت ها بدون فوت وقت استفاده کنند چهره زندگی بشر بسیار با وضع فعلی متفاوت بود.

این کلام نورانی درس بزرگی به ما می دهد، زیرا بسیار دیده ایم افرادی یک عمر برای فرصتی که از دست داده اند غصه می خورند و می گویند: اگر فلان روز فلان کار را کرده بودیم چنین و چنان می شد و ای کاش بیدار بودیم و این فرصت را از دست نمی دادیم. آنها به جای اینکه به آینده بپردازند دائماً اندوه گذشته را می خورند.

بیست و یکم. امام علیه السلام در این توصیه خود به موضوع مهم دیگری اشاره کرده و می فرماید: «گاه می شود که شخص بینا به خطا می رود و نابینا به مقصد می رسد»؛ (وَ رَبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ، وَ أَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ).

اشاره به اینکه در مورد کارهای افراد آگاه نیز بیندیش و میندار همیشه آنها بدون ارتکاب خطا راه صواب را می پویند. و نیز درباره کارهای ناآگاهان بیندیش و نپندار که همیشه آنها راه خطا را می پویند. ای بسا بر اثر عواملی به نتیجه مطلوبی برسند که بینایان نرسیده اند.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم که از پدرانش از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد: «كَلِمَتَانِ غَرِيبَتَانِ فَاحْتَمِلُوهُمَا كَلِمَةُ حِكْمَةٍ مِنْ سَفِيهِ فَاقْبَلُوها وَ كَلِمَةُ سَفَهٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاغْفِرُوها؛ دو سخن شگفت آور است: سخن حکمت آمیزی که از سفیهی صادر شود آن را بپذیرید و سخن سفیهانه ای که از

حکیمی و دانایی صادر شود آن را بر او ببخشید». (۱)

در امالی، ذیل این حدیث چنین آمده است: «فَإِنَّهُ لَا حَكِيمَ إِلَّا ذُو عَثْرَةٍ وَلَا سَفِيهَ إِلَّا ذُو تَجْرِبَةٍ؛ زیرا هیچ دانایی بدون لغزش و هیچ نادانی بدون تجربه نیست». (۲)

بیست و دوم. «بدی را به تأخیر بینکن (و در آن عجله نکن) زیرا هر زمان بخواهی می توانی انجام دهی»؛ (أَخَّرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ).

اشاره به اینکه خوبی احتیاج به مقدماتی دارد که انسان باید برای آن عجله کند در حالی که بدی در هر زمان و در هر شرایط از هر شخصی ساخته است.

این سخن ممکن است به این معنا باشد که در مجازات ها و توبیخ و سرزنش های به حق عجله مکن چرا که در هر زمان میسر است شاید بعدا پشیمان شوی و راه بازگشت بر تو بسته شده باشد.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا- به جمله مورد بحث وجود دارد که کنایه از ترک هر گونه شر و بدی به ناحق باشد مثل اینکه گاه بعضی از افراد می گویند: ما چنان ناراحت شده ایم که می خواهیم دست به خودکشی بزنیم و ما به آنها می گوئیم: خودکشی دیر نمی شود و هر زمان ممکن است. بیا تا راه اصلاح مشکلات را جستجو کنیم. به یقین مفهوم این سخن آن نیست که بعدا اقدام به خودکشی کن، بلکه کنایه از ترک آن است.

بیست و سوم. «بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل است»؛ (وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ).

اشاره به اینکه همان گونه که از ارتباط با عقلا سود می گیری از جدایی با جاهلان نیز بهره مند خواهی شد. (مطابق این معنا جاهل و عاقل مفهوم قطیعه و صله است).

ص: ۶۸۲

۱- ۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۷۹.

۲- ۲. امالی طوسی، ص ۵۸۹، ح ۱۰.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که اگر جاهل از تو قطع پیوند کرد هرگز ناراحت مباش، زیرا به منزله این است که عاقلی با تو رابطه برقرار کند؛ از زیانش بر کنار می مانی و شر او از تو قطع می شود. (مطابق این تفسیر، جاهل و عاقل جنبه فاعلی دارد).

بیست و چهارم. «کسی که خود را از حوادث زمان ایمن بداند زمانه به او خیانت خواهد کرد و کسی که آن را بزرگ بشمارد او را خوار می سازد»؛ (مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ حَانَهُ، وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ).

جمله اول اشاره به این است که هیچ یک از نعمت های دنیا مورد اعتماد نیست؛ پیروزی ها، ثروت ها، حسن و جمال، محبوبیت ها و سایر مواهب مادی در هر لحظه در معرض زوال است. آنها که بر این امور اعتماد کنند ناگهان دنیا به آنها خیانت کرده و یکی را پس از دیگری از آنها می گیرد. این درست به آن می ماند که انسان در مسیر سیلاب خانه مجللی بنا کند که هر لحظه ممکن است سیلاب عظیمی جاری شود و خانه را در هم بکوبد. بنابراین منظور از زمان در اینجا دنیا و مواهب مادی دنیاست و منظور از جمله دوم این است که دنیا در نظرش مهم باشد و برای به چنگ آوردن آن تن به هر کاری بدهد. به یقین چنین کسی خوار و بی مقدار و در نظرها موهون خواهد شد.

این احتمال نیز در تفسیر دو جمله بالا- هست که منظور از زمان، اهل زمان است؛ یعنی انسان نباید به همه مردم زمان خود اطمینان کند، چرا که ممکن است ناگهان از پشت به او خنجر زنند و منظور از بزرگ داشتن زمان، اهل زمان است مخصوصاً طاغوت ها و صاحبان قدرت که اعتماد بر آنها و بزرگ شمردنشان سبب وهن انسان می شود، لذا بسیاری از بزرگان و علمای گذشته، نزدیک شدن به طاغوت ها را خطر شمرده و افراد محترم را از قرب سلطان بر حذر داشته اند و اینکه در شرح حال بزرگان پیشین می بینیم که از فساد زمان خود شکوه داشته اند

منظور فساد مردم زمانشان بوده است. (۱)

در اشعار منسوب به حضرت عبدالمطلب می خوانیم:

يَعِيبُ النَّاسُ كُلَّهُمْ زَمَانًا وَ مَا لَزَمَانِنَا عَيْبٌ سِوَانَا

نَعِيبُ زَمَانِنَا وَ الْعَيْبُ فِينَا وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا

وَ إِنَّ الدُّنْبَ يُتْرَكُ لَحَمِّ ذَنْبٍ وَ يَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عَيْنَانَا

«مردم هر کدام زمانی را نکوهش می کنند در حالی که زمان ما عیبی جز ما ندارد.

ما بر زمان خود عیب می گیریم در حالی که عیب در خود ماست و اگر زمان زبان بگشاید ما را مسخره خواهد کرد (شاهد این سخن اینکته:)

گرگ ها گوشت یکدیگر را نمی خورند ولی ما گوشت یکدیگر را آشکارا می خوریم». (۲)

بیست و پنجم. حضرت در این وصیت پربارش می فرماید: «چنین نیست که هر تیراندازی به هدف بزند»؛ (لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ).

اشاره به اینکه نباید انسان توقع داشته باشد همیشه به مقصد برسد و تلاش هایش نتیجه بخش باشد به گونه ای که اگر یک بار به هدف نرسید مأیوس گردد یا کسانی را که مرتکب خطایی شدند و به هدف نرسیدند زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار دهد. انسان ها همیشه جایز الخطا هستند. (جز معصومین علیهم السلام).

این سخن در واقع برای تسلی خاطر و تقویت اراده در مقابل بعضی از شکست ها و نیز برای طرد نکردن دوستان و مدیران به علت یک یا چند خطاست.

نیز محتمل است منظور آن باشد که هر تیراندازی موفق نمی شود به هدف بزند، بلکه تیراندازان ماهر و لایق از عهده چنین کاری برمی آیند.

ص: ۶۸۴

۱- ۱. درباره مفهوم فساد زمان بحث بیشتری را در پیام امام، ج ۲، ذیل خطبه ۳۲ آورده ایم.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ص ۴۹، ۱۱۱.

جمع هر دو معنا در تفسیر این جمله نیز بعید نیست.

بیست و ششم. این توصیه مبارک خود به مسأله دگرگون شدن اوضاع زمان پرداخته می فرماید: «هر گاه حاکم تغییر پیدا کند زمانه نیز دگرگون می شود»؛ (إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ).

اشاره به اینکه اوضاع جامعه بر محور وضع حاکمان می گردد؛ نه تنها «الناس علی دین ملوکهم» از واقعیت برخوردار است، غالب حرکات و سکنات مردم بر محور نوع حکومت ها می چرخد. اگر حاکمان، افرادی آگاه عدالت پیشه و باتقوا باشند، مردم به سوی تقوا و عدالت حرکت می کنند و اگر افرادی سودجو، ظالم، بی تقوا و سنگدل باشند، تمام این روحیات در جامعه منعکس می شود. به همین دلیل پیغمبران بزرگ الهی سعی داشتند که قبل از هر چیز حکومت عادلانه ای برقرار کنند تا اصلاح مردم در سایه آن میسر شود. آنها که تصور می کنند سیاست از دیانت جداست سخت در اشتباهند، زیرا ترویج دیانت بدون اصلاح حکومت امکان پذیر نیست و به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در اولین فرصت دست به تشکیل حکومت اسلامی زد تا بتواند با قدرت، راه را برای تبلیغات صحیح و مؤثر اسلامی بگشاید و فرهنگ سازی صحیح را جانشین فرهنگ جاهلیت کند.

مخصوصاً در دنیای امروز که رسانه های عمومی با تأثیر عمیقی که در افکار مردم دارد و همچنین برنامه های مربوط به آموزش و پرورش از سطوح پایین تا سطح عالی در اختیار حکومت ها یا عناصر وابسته به حکومت است. آیا ممکن است بدون در دست داشتن این امور، جامعه را از فساد رهایی بخشید؟

از آنچه در بالا- گفتیم معلوم شد که منظور از تغییر زمان، تغییر مردم جامعه است و منظور از تغییر سلطان، تغییر حالات سلطان است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «صِفَةُ نَفَانٍ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صِلَحًا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدًا فَسَدَتْ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ؛ دو گروه از امت من

هستند که اگر اصلاح شوند، مردم اصلاح می شوند و اگر فاسد بشوند مردم فاسد می گردند: بعضی از حاضرین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: آن دو گروه کدامند؟ فرمود: عالمان و حاکمان». (۱)

در بعضی از تواریخ آمده است که روزی انوشیروان کارگزاران روستاهای خود را جمع کرد و گوهر گرانبهایی در دست داشت و آن را در دست خود می گرداند. به آنها خطاب کرد و گفت: چه چیز بیش از هر چیز به روستاها زیان می رساند و آن را به نابودی می کشاند؟ هر کس از شما پاسخ صحیح آن را بگوید این گوهر گرانبها را در دهانش می گذارم.

بعضی گفتند: قطع شدن آب و بعضی گفتند: خشکسالی. بعضی دیگر گفتند:

غلبه بادهای مخالف (انوشیروان هیچ کدام را نپسندید) آنگاه رو به وزیرش (بوذرجمهر) کرد و به او گفت: تو پاسخ بگو من تصور می کنم عقل تو به اندازه عقل همه رعایا یا بیشتر است. بوذرجمهر گفت: عامل ویرانی و فساد آبادیها تغییر رأی سلطان درباره رعیت و تصمیم بر ظلم و جور گرفتن اوست.

انوشیروان گفت: آفرین بر این عقل تو... آن گاه گوهر گرانبها را در دهان او قرار داد. (۲)

بیست و هفتم. «پیش از سفر ببین که هم سفرت کیست و پیش از انتخاب خانه ببین که همسایه ات کیست»؛ (سَلَّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ).

این سخن امام علیه السلام واقعیتی است که بارها مردم آن را تجربه کرده اند، زیرا به هنگام سفر غالباً پرده ها کنار می رود و درون اشخاص ظاهر می شود؛ اگر هم سفر انسان آدمی نادرست و بی تقوا یا بخیل و سنگدل یا بد خلق باشد آرامش را به

ص: ۶۸۶

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۹، ح ۱۰.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۱.

کلی از او سلب می کند همچنین همسایگان بد سبب آرامش از انسان حتی در خانه او هستند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم «کان اذا سافر يقول: من کان یسیء الی جاره فلا یصحبنا لان الجار رفیق ملازم؛ آن حضرت هنگامی که مسافرت می کرد می فرمود: کسی که به همسایه اش بدی می کند با ما هم سفر نشود؛ زیرا همسایه رفیق همیشگی انسان است».

مرحوم تستری در شرح نهج البلاغه خود از کتاب تاریخ بغداد چنین نقل می کند که محمد بن میمون ابی حمزه (۱) از معاریف عصر خود) همسایه ای داشت که می خواست خانه اش را بفروشد. مشتری پرسید: به چند می فروشی؟ گفت: دو هزار (دینار) قیمت خانه است و دو هزار (دینار) ارزش همسایه ابی حمزه بودن.

این سخن به گوش ابو حمزه رسید چهار هزار (دینار) برای او فرستاد و گفت:

این را بگیر و خانه ات را بفروش. (۲)

بیست و هشتم. حضرت در آخرین اندرز این بخش از وصیت نامه پربار می فرماید: «از گفتن سخنان خنده آور (و بی محتوا) پرهیز، هر چند آن را از دیگری نقل کنی»؛ (إِيَّاكَ أَنْ تَذُكَّرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحَكًا، وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ).

زیرا این گونه سخنان از یک سو هیبت و ابهت انسان را بر باد می دهد و از سویی دیگر غالباً همراه با غیبت یا استهزای فرد آبرومندی است، بنابراین هم مایه نقص انسان در دنیا هم در آخرت است. خواه این سخن از خودش باشد یا به نقل از دیگری. چه تفاوت می کند که غیبت یا سخریه ابداع خود انسان باشد یا حکایت از دیگری.

ص: ۶۸۷

۱ - ۱). در زمان خود از شیوخ برجسته خراسان و مردی دانشمند و آگاه و سخاوتمند و شیرین زبان بود و به همین جهت لقب «سکری» به او دادند. (سُكْرٌ به معنای شکر است). (اعلام زرکلی)

۲ - ۲). شرح نهج البلاغه تستری، ج ۸، ص ۴۵۵ در تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۵۴۸ نیز همین روایت از تاریخ بغداد نقل شده است.

البته این سخن به آن معنا نیست که انسان از شوخی و مزاح مشروع پرهیزد و خشک و عبوس در مجالس بنشیند، زیرا می دانیم شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیه السلام و بزرگان علما این گونه شوخی و مزاح مشروع را داشته اند. حتی توصیه شده در سفرها برای از بین بردن فشار مشکلات سفر مزاح بیشتر کنید.

مرحوم علامه بحر العلوم در اشعار فقهی خود می گوید:

و اکثر المزاح فی السفر اذا لم یسخط الرب و لم یجلب اذی

«در سفرها مزاح بیشتر کن مشروط بر اینکه موجب خشم خدا و آزار شنوندگان نباشد».

این سخن برگرفته از حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «وَأَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَيَذُلُّ الزَّادِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعْاصِي؛ مروت در سفر آن است که انسان از زاد و توشه خود به دیگران ببخشد و حسن خلق داشته باشد و مزاح خالی از معصیت کند». (۱)

کوتاه سخن اینکه این امور در حد اعتدالش نیکوست و اگر از حد اعتدال بگذرد یا موجب وهن شخصیت انسان می شود و مردم همچون دلچکی به او نگاه می کنند و یا اینکه وارد گناهانی می شود که خشم خدا را می طلبد.

باید انصاف داد که این نصایح بیست و هشت گانه که در عباراتی کوتاه و پرمعنا ایراد شده بود و هر کدام درس مهمی درباره زندگی مادی یا معنوی انسان دربر داشت، از باارزش ترین اندرزهاست که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و در برابر دیدگان همگان قرار گیرد. سلام و درود بر روان پاکت و سخنان پرمحتوایت ای امیر مؤمنان.

ص: ۶۸۸

اشاره

وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَىٰ أُنْفُسِنَا، وَعَزْمُهُنَّ إِلَىٰ وَهْنِنَا. وَ أَكْفُفْنَا عَلَيْهِنَّ مِنْ أُبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَىٰ عَلَيْهِنَّ، وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مِنْ لَمَّا يُوثِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَ إِنْ اسْتِطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ. وَ لَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مِمَّا حَاوَزَتْ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ، لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ. وَ لَا تَعِيدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَ لَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَظِيمَاتِهَا.

وَ إِيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ.

ترجمه

از مشاوره با زنان (کم خرد) بپرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار، زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم تر و پاک تر نگاه خواهد داشت. (افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن زیرا) بیرون رفتن آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن را به آنها راه دهی. اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را شناسند چنین کن و به زن بیش از کارهای خودش را وامگذار زیرا او همچون شاخه گل است نه قهرمان و مسلط بر امور.

به خاطر احترام او، دیگری را (بیگانه ای را) احترام مکن و احترامش را به حدی نگه دار که او را به این فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند. بر حذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی، اظهار غیرت کنی (و کار تو به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی جا و سوء ظن نادرست زن پاک دامن را به ناپاکی، و بی گناه را به آلودگی ها سوق می دهد.

رفتار حکیمانه و عادلانه با زن

در بیست و هشتمین بخش از این وصیت نامه تاریخی، امام علیه السلام به مسائل مربوط به زنان می پردازد و دستورات هشت گانه ای را در این زمینه به فرزندش می دهد.

نخست می فرماید: «از مشاوره با زنان (کم خرد) بپرهیز که رأی آنها ناقص و تصمیمشان سست است»؛ (وَإِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ (۱)، وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ).

امام علیه السلام در اثنای این نصایح هفتگانه علتی بیان کرده که می تواند به تمام سؤالاتی که امروز پیرامون این دستورات مطرح می شود، پاسخ گوید، حضرت می فرماید: زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان (مدیر مسلط).

روشن است چنین موجود لطیفی نمی تواند در مسائل مهم طرف مشورت باشد. بدیهی است هر حکم عامی استثنائاتی دارد و در این مورد نیز زنانی را استثنا می توان یافت که در عزم و اراده و رأی، با مردان صاحب نظر برابری می کنند. به علاوه، می دانیم که مسائل احساسی و عاطفی بر زنان غلبه دارد و همین امر در مقام مشاوره با آنها اثر می گذارد.

سپس در دومین توصیه می فرماید: «و از طریق حجاب، دیده آنها را از دیدن مردان بیگانه باز دار زیرا تأکید بر حجاب، آنها را سالم تر و پاک تر نگاه خواهد داشت»؛ (وَ اكْفُفْ عَلَيْنَهُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْنَهُنَّ).

این سخن شبیه دستوری است که در آیه ۳۱ سوره نور آمده است: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»؛ و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ کنند».

ص: ۶۹۰

۱- ۱). «افن» به معنای نقصان و کمبود فکر و خرد است.

نیز نشان می دهد که بر خلاف تصور بسیاری از مردم، همه فتنه ها از ناحیه نگاه مردان به زنان نیست، بلکه بسیاری از آنها به سبب نگاه زنان به مردان و وسوسه های آنهاست که امام علیه السلام برای جلوگیری از آن دستور می دهد آنها را در حجاب نگه دار.

روشن است که این قبح نیز همه زنان را شامل نمی شود بلکه زنان بی بند و بار یا ضعیف الایمان را می گوید.

در سومین توصیه می فرماید: «(افراد غیر مطمئن را بر آنها وارد نکن، زیرا) بیرون رفتن آنها بدتر از آن نیست که افراد غیر مطمئن را به آنها راه دهی»؛ (وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَأَ يُوثِقُ بِهِ عَلَيْنَ).

در چهارمین توصیه که در واقع تکمیل توصیه قبل است می فرماید: «اگر بتوانی که آنها غیر از تو (از مردان بیگانه) دیگری را شناسند چنین کن»؛ (وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ).

اشاره به اینکه هر چه می خواهند، تنها از تو بخواهند، حتی اگر خواسته ای از دیگران داشته باشند، به وسیله تو باشد و عملاً رابطه آنها را با دیگران که در بسیاری از موارد مبدل به رابطه فاسدی می شود قطع کن و رابطه او را با خودت در همه جا محکم و استوار دار و به این ترتیب هم خواسته هایشان انجام شود و هم رابطه های مفسده انگیز قطع گردد.

حضرت در پنجمین دستور می افزاید: «و به زن بیش از کارهای خودش را وا مگذار، زیرا او همچون شاخه گل است نه قهرمان و مسلط بر امور»؛ (وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ). (۱)

اشاره به اینکه زنان به علت داشتن جنبه های عاطفی و لطافت روحی

ص: ۶۹۱

۱- ۱). «قهرمان» در اصل لغت فارسی است که به ادبیات عرب منتقل شده و به معنای مدیر و کافرما و وکیل دخل و خرج است و گاه به معنای پهلوان و شجاع نیز آمده است.

نمی‌توانند عهده دار امور خشن شوند و مدیریت‌های سخت را بر عهده گیرند، بنابراین آنها در محدوده امور مربوط به خویش باید فعالیت کنند نه امور مربوط به دیگران مخصوصاً پست‌های حساس و سنگین.

علتی را که امام علیه السلام برای این دستور و دستورات مشابه آن بیان فرموده، علت بسیار حساب شده‌ای است که با ساختمان روح و جسم زنان سازگار است، هر چند بعضی از غرب زده‌ها در سخن، حاضر به پذیرش این معنا نیستند؛ ولی در عمل، سعی دارند آن را پیاده کنند. حتی در مغرب زمین که سال‌های طولانی است شعار مساوات زنان با مردان را می‌دهند در عمل طور دیگری رفتار می‌کنند به گونه‌ای که کمتر زنی می‌تواند به پست‌های حساس دست یابد و نسبت آنها که توفیق بر این کار پیدا می‌کنند به کسانی که نمی‌توانند شاید به پنج درصد هم نرسد.

کوتاه سخن اینکه رعایت عدالت در میان زنان و مردان و رفع تبعیض ناروا گرچه یک واقعیت است؛ اما نمی‌توان قوانین را طوری تنظیم کرد که با واقعیت‌های عامل تکوین در تضاد باشد و شعارهایی که این تضاد را پرورش می‌دهد شعارهایی است ریاکارانه و دروغین که هرگز به واقعیت نمی‌رسد.

در ششمین توصیه می‌فرماید: «به جهت احترام او، دیگری را (بیگانه‌ای را) احترام مکن»؛ (وَ لَا تَعْدُ [\(۱\)](#) بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا).

اشاره به اینکه هر گاه برای او این و آن را اکرام کنی ممکن است رابطه‌ای عاطفی بین آنها پیدا شود، رابطه‌ای که در آینده ممکن است منشأ فساد گردد.

در هفتمین توصیه که بی‌ارتباط با توصیه قبل نیست می‌فرماید: «و احترامش را به حدی نگه دار که او را به این فکر نیندازد که برای دیگران (بیگانگان) شفاعت کند»؛ (وَ لَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرِهَا). چرا که این گونه شفاعت‌ها نیز می‌تواند منشأ رابطه عاطفی گردد و ضرر و زیان آن قابل انکار نیست.

ص: ۶۹۲

(۱- ۱). «لا تعد» به معنای تجاوز نکن از ریشه «عدو» بر وزن «سرو» به معنای تجاوز گرفته شده است.

خلاصه اینکه احترامات زن باید محفوظ باشد؛ ولی در حد خودش و از آنها به دیگران تجاوز نکند خواه به صورت قبول شفاعت باشد و یا بدون شفاعت؛ زیرا از نظر روانی آثار منفی در آنها می گذارد و آنها را تشویق به ارتباط با دیگران می کند.

بعضی از شارحان در تفسیر «وَلَمَّا تَعِيدُ بِكْرَامَتِهَا نَفْسَهَا» گفته اند: منظور این است که بیش از حد آنها را احترام نکن و در تکریمشان اندازه نگه دار؛ ولی این تفسیر با ترکیب این جمله و کلمات آن سازگار نیست و ظاهر همان است که در بالا گفته شد.

در هشتمین (و آخرین توصیه این بخش از خطبه) می فرماید: «بر حذر باش از اینکه در جایی که نباید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی (و کار به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی جا و سوء ظن نادرست، زن پاک دامن را به ناپاکی و بی گناه را به آلودگی ها سوق می دهد»؛ (وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايِرَ (۱) فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ). (۲)

شک نیست که هر کسی به ویژه زنان برای حفظ آبروی خود دست به کارهای خلاف نمی زنند؛ ولی اگر نزدیکان و همسران آنان با غیرت های بی مورد و سوء ظن های ناروا آنها را متهم کنند این پرده دریده می شود و می گویند: حال که ما را بی جهت رسوا کرده اند چه ضرورتی دارد که دیگر در پاکی خود بکوشیم. از این پس هر آنچه با دادا باد.

این سخن تنها درباره زنان صادق نیست، بلکه درباره فرزندان، همکاران، خدمتکاران و دوستان نیز جاری است که همیشه سوء ظن های ناروا سبب تشویق به آلودگی ها می شود و راه را برای فساد می گشاید. همه چیز در حد اعتدال خوب است حتی غیرت و تعصب برای حفظ ارزش ها.

ص: ۶۹۳

۱-۱). «التغایر» از ریشه «غیرت» به معنای شدت عمل در جهت حفظ نوامیس یا سرمایه های مهم دیگر است.

۲-۲). «ریب» (با توجه به فتح یاء) جمع «ریبه» بر وزن «غیبت» به معنای شک و سوء ظن است.

موقعیت اجتماعی زنان

در اینجا لازم است به دو موضوع اشاره کنیم:

۱. در دنیای امروز شعارهای زیادی در مورد مساوات زن و مرد طنین انداز است و کنوانسیون های جهانی نیز آن را روز به روز داغ تر می کند که مطلقاً هیچ تفاوتی بین این دو جنس نیست، بنابراین هر دو می توانند بدون هیچ گونه تفاوت مسئولیت های اجتماعی را بر عهده بگیرند؛ خواه مسأله قضاوت باشد یا فرماندهی لشکر و اداره جنگ و خواه سفرهای فضایی، یا کاوش های اعماق دریاها و خلاصه مدیریت ها در تمام سطوح.

ولی با نهایت تعجب هنگامی که وارد مرحله عمل می شوند تفاوت ها کاملاً آشکار می شود. مردان مدیریت ها را در سطوح بالا و میانه غالباً جز در موارد بسیار محدود و معدود در اختیار گرفته اند و به زنان اجازه ورود در این میدان ها را نمی دهند و در کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز مطلب همین است. هنگامی که سؤال می شود که این تناقض در قول و عمل از کجاست، پاسخی برای آن ندارند.

این تناقض زائیده تفاوت واقعیت ها با شعارهاست که در جهان امروز همه جا به چشم می خورد. برای جلب آرای زنان در انتخابات سیاسی و خاموش کردن اعتراض های آنها شعار مساوات را هر چه داغ تر سر می دهند؛ ولی در مرحله عمل این واقعیت را پذیرفته اند که ساختمان روح و جسم زنان با مردان متفاوت است و هر کدام برای مسئولیتی آفریده شده اند. هر دو انسانند و هر دو صاحب حقوق فردی و اجتماعی؛ اما اینکه بگوییم هر دو یک جور فکر می کنند و قابلیت برای هر کاری را دارند اشتباه بزرگی است.

الکسیس کارل، فیزیولوژیست و جراح زیست شناس معروف فرانسوی که کتابهایی با شهرت جهانی دارد در کتاب معروف خود انسان موجود ناشناخته

می گوید: زن و مرد به حکم قانون خلقت متفاوت آفریده شده اند و این اختلاف و تفاوت ها وظایف و حقوق آنها را متفاوت می کند... و به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم، طرفداران نهضت آزادی زنان فکر می کنند که هر دو جنس می توانند یکسان تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت های یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است.

یکایک سلول های بدن همچنین دستگاه های عضوی مخصوصاً سلسله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد. سپس می افزاید: قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان و آسمان ها سخت و غیر قابل تغییرند و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها تغییری ایجاد کند. ما مجبوریم آنها را آن طور که هست بپذیریم (نه آن طور که می خواهیم).

آن گاه این سخن را با این جمله پایان می دهد: زنان باید به سمت مواهب طبیعی خود و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت بسیار بیشتر از مردهاست و نبایست آن را سرسری گیرند و رها کنند. (۱)

جالب اینکه در سال هزار و نهصد و نود و پنج میلادی ده ها هزار تن از اعضای سازمان های دولتی و غیر دولتی در پکن گرد هم آمدند تا سندی را که بر اساس کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض بر ضد زنان قبلاً تنظیم شده بود امضا کنند. بعضی از مواد آن به قدری نادرست بود که مورد اعتراض سازمان ها و گروه های مختلف قرار گرفت. از افرادی که به اعتراض جلسه را ترک کردند خانم شارون هیر نماینده پارلمان کانادا و رییس هیأت کانادایی شرکت کننده در آن جلسه بود. او برخاست و خطاب به خبرنگاران گفت: «تساوی مورد نظر سند پکن برای زنان تساوی به ارمغان نخواهد آورد. من با اولین پرواز به وطنم باز

ص: ۶۹۵

می‌گردم و سعی می‌کنم تفاوت بین زن و مرد (و مسئولیت‌های آنان) را حفظ کنم همان‌گونه که این تفاوت در خلقت وجود دارد، چون این تفاوت هاست که ما را حفظ خواهد کرد.» (۱)

شرح این مسأله از عهده بحث کوتاه و فشرده ما خارج است، کافی است اجمالاً بگوییم که این شعارها نه تنها مشکلی را از زنان جهان حل نکرده بلکه آثار مخربی نیز داشته است. (۲)

بنابراین باید واقعیت‌های مربوط به این دو جنس را دور از شعارهای تو خالی بپذیریم و بر اساس آن برنامه ریزی کنیم و هر یک را در جایگاه شایسته اجتماعی خود قرار دهیم بی آنکه کمترین ظلم و ستم یا تحقیر در حق زنان روا داریم.

۲. آنچه در کلمات مولا علی علیه السلام در این وصیت‌نامه و در بعضی خطبه‌های دیگر و کلمات قصار وارد شده مورد بحث و گفتگو از ناحیه بعضی قرار گرفته که آیا مفهوم این نامه‌ها و خطبه‌ها زن ستیزی نیست؟ ولی هر گاه ما به شأن ورود این خطبه‌ها و مسائل تاریخی مقارن آن بنگریم خواهیم دانست که این تعبیرات هرگز درباره همه زنان نیست، بلکه اشاره به گروه خاصی دارد که سرچشمه مفاسدی در درون خانواده یا داخل اجتماع می‌شدند. مخصوصاً با توجه به اینکه بخشی از سخنان مولا علی علیه السلام در این باره بعد از جنگ جمل بیان شده است.

سردمدار جنگ جمل، همان جنگی که بنا به روایتی هفده هزار قربانی از مسلمانان گرفت زن بود که آتش افروز یا یکی از آتش افروزان جنگ هم او بود.

بنابراین نظر مولا به این‌گونه زنان است. به بیان دیگر سخنان مولا به صورت موجه کلیه نیست، بلکه موجه جزئی است.

ص: ۶۹۶

۱-۱). به نقل از گزارش توصیفی اجلاس پکن، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ص ۱۰.

۲-۲). برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به دائرةالمعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۸۴-۸۹ مراجعه کنید.

شاهد این سخن دیدگاه قرآن نسبت به زنان است که به عنوان نمونه به آیات ذیل اشاره می شود می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ و از نشانه های خدا اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید و در میانتان محبت و رحمت قرار داد. به یقین در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند». (۱)

اگر همه آنها نواقص العقول یا شر و بد باشند این آرامش از کجا پیدا می شود.

در جای دیگر می فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»؛ آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید)». (۲)

هر گاه همه آنها دارای صفات منفی باشند چگونه می توانند سبب زینت همسرانشان و مایه حفظ آنها گردند.

در جای دیگر می خوانیم: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس کار شایسته ای انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد». (۳)

در آیه ۳۵ سوره احزاب، ده گروه از مؤمنان صالح العمل و زنان صالحه را در کنار هم قرار داده و در پایان به همه وعده اجر عظیم می دهد، می فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

ص: ۶۹۷

۱-۱. روم، آیه ۲۱.

۲-۲. بقره، آیه ۱۸۷.

۳-۳. نحل، آیه ۹۷.

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا».

در این زمینه بحث بسیار است که ذکر همه آنها ما را از کیفیت بحث های مربوط به نکته ها خارج می کند؛ ولی برای حسن ختام به کلام خود مولا- علیه السلام باز می گردیم که در همین بخش از وصیّت نامه اش فرمود: «ان المرأه ریحانه و لیست بقهرمانه» می دانیم که گل و ریحان در حد ذات خود مزایای فراوانی دارد؛ هم مایه آرامش خاطر است و هم زینت و هم فواید فراوان دیگر؛ ولی در عین حال موجودی است لطیف که اگر از آن مراقبت کافی نشود پژمرده خواهد شد. در واقع این جمله اشاره به آن است که در آنها جنبه احساس و عواطف برتری دارد در حالی که در مردان خرد بر عواطف ترجیح دارد و البته هنگامی که این دو با این دو ویژگی با هم بیامیزند نظام خانواده تأمین می شود.

ص: ۶۹۸

وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَىٰ أَلَّا يَتَوَكَّلُوا فِي خِدْمَتِكَ وَ أَكْرَمَ عَشِيرَتِكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَ أَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

ترجمه

برای هر یک از خدمتگذاران کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی؛ زیرا این سبب می شود که آنها کارهای تو را به یکدیگر وا نگذارند (و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند) قبيله و خویشاوندان را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال توند که به وسیله آنها پرواز می کنی و اصل و ریشه تواند که به آنها باز می گردی و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می کنی.

شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت ها

تقسیم مسئولیت ها

در این بخش از وصیت نامه امام علیه السلام دو دستور مهم در زمینه مدیریت و تعاون به فرزند دلبندهش - و در واقع به همه انسان ها به عنوان پدری دلسوز - می دهد.

نخست می فرماید: «برای هر یک از خدمتگذاران کار معینی قرار ده که او را در برابر آن مسئول بدانی، زیرا این سبب می شود آنها کارهای تو را به یکدیگر وا نگذارند (و از زیر بار مسئولیت شانه تهی نکنند)»؛ (وَ اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَىٰ أَلَّا يَتَوَكَّلُوا (۱) فِي خِدْمَتِكَ).

ص: ۶۹۹

۱- ۱). «یتواکلوا» از ریشه «تواکل» و «وکالت» گرفته شده و «تواکل» آن است که هر کسی کار خود را به دیگری بگذارد و شانه از آن تهی کند.

تقسیم کار از مهم ترین اصول مدیریت است زیرا بدون آن غالباً افراد در انتظار دیگران می نشینند و مسئولیت ها را به گردن آنها می اندازند و به هنگامی که کار زمین می ماند در برابر مؤاخذه کارفرما به این عذر متوسل می شوند که ما گمان کردیم دیگران این کار را انجام خواهند داد و اگر به دیگران گفته شود آنها هم همین عذر را می آورند؛ ولی هنگامی که کارها و مسئولیت ها تقسیم شود هر کسی می داند در برابر کار خود مسئول است و در انجام آن سعی و تلاش می کند.

این توصیه نشان می دهد که امام علیه السلام به اصول مدیریت کاملاً توجه داشته و فرزندش را به آن توصیه می کند.

در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در جنگ و غیر جنگ این امر نمایان بود که فردی را فرمانده میمنه لشکر و فرد دیگری را فرمانده میسره و فرد سومی را در قلب سپاه قرار می داد و مسئولیت ها را تعیین می فرمود. برای جمع آوری زکات افراد خاصی مأموریت داشتند و برای کسب اطلاعات از وضع دشمنان افراد دیگری مأموریت پیدا می کردند و اداره امور بخش های کشور اسلام به افراد آگاه سپرده می شد.

در دومین دستور می فرماید: «قبیله و خویشاوندان را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تواند که به وسیله آنها پرواز می کنی و اصل و ریشه تواند که به آنها باز می گردی و دست و نیروی تو که با آن (به دشمن) حمله می کنی»؛ (وَ أَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَ أَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ). (۱)

امام علیه السلام در این جمله خویشاوندان را به سه چیز تشبیه کرده که هر کدام ناظر به مطلب خاصی است؛ تشبیه به بال و پر، تشبیه به بال و پر، اصل و ریشه و تشبیه به دست.

تشبیه اول اشاره به پیشرفت و ترقی در سایه کمک های آنهاست و تشبیه دوم

ص: ۷۰۰

۱- ۱). «تصول» از ریشه «صوله» بر وزن «دوله» به معنای حمله کردن گرفته شده است.

اشاره به عدم احساس تنهایی در برابر مشکلات و تشبیه سوم اشاره به مبارزه با دشمنان با کمک عشیره و خویشاوندان است.

در واقع همان گونه که اجتماع بزرگ انسان ها در سایه کمک های متقابل به پیشرفت های بی نظیر نایل می گردد اجتماع کوچک عشیره و خویشاوندان در دل این اجتماع بزرگ نیز با تعاون بیشتر و همکاری نزدیک تر به موفقیت های فوق العاده ای نایل می گردد. حتی اقوام جاهلی نیز به این حقیقت پی برده بودند و لذا پیوند با قبیله و جلب حمایت آنها در غلبه بر مشکلات در عصر جاهلیت عرب و سایر اعصار نیز با قوت تمام دنبال می شد. البته با این تفاوت که آنها در حمایت از قبیله و حمایت قبیله از آنان، حق و باطل و ظلم و عدالت را به رسمیت نمی شناختند و بدون قید و شرط، از یکدیگر کمک می خواستند و مورد حمایت قرار می گرفتند؛ ولی اسلام این حمایت متقابل را محدود به مسیرهای حق کرد و طرفداری از باطل را حتی آنجا که پای پدر و مادر و برادر در میان باشد مجاز نشمرده است.

در بخش چهارم خطبه بیست و سوم در جلد دوم همین کتاب بحث قابل توجهی ملاحظه خواهید کرد.

ابن ابی الحدید نمونه هایی از حمایت قبیله نسبت به افراد مظلوم را آورده که نشان می دهد این حمایت تا چه حد کارساز بوده است. از جمله اینکه فرزاد هر زمان می خواست در مقابل خلفا و امرا شعری از اشعارش را بخواند حتما نشسته می خواند. روزی وارد بر خلیفه اموی سلیمان بن عبدالملک شد و شعری خواند و پدران خودش را در آن ستود. سلیمان، ناراحت شد گفت: این مدح و ستایش درباره من بود یا خودت؟ فرزاد در جواب گفت: هم برای من و هم برای تو.

این مسأله سبب خشم سلیمان شد به او گفت: بسیار خوب برخیز و بقیه اشعار را بخوان و بعد از این جز در حالت قیام نباید شعری بخوانی. فرزاد گفت: نه به

خدا قسم. چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه سر من بر تنم نباشد و به زمین افتد. سلیمان گفت: وای بر این احمق آلوده مادر. با صراحت با من مخالفت می کند و فریادش بلند شد. (و قصد سویی درباره فرزدق کرد) ناگهان شنید سر و صدای زیادی بر در قصر است. سلیمان گفت: چه خبر است گفتند: قبیله بنی تمیم (قبیله فرزدق) بر در ایستاده اند و می گویند: هرگز نباید فرزدق ایستاده شعر بخواند و ما دست به قبضه شمشیرها بردیم.

سلیمان هنگامی که شرایط را سخت دید گفت: مانعی ندارد. فرزدق بنشیند و اشعارش را بخواند. (۱)

ص: ۷۰۲

۱-۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۸.

(بخش آخر)

اسْتَوْدِعِ اللّٰهَ دِيْنَكَ وَ دُنْيَاكَ، وَ اسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ، وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ السَّلَامُ.

ترجمه

دین و دنیایت را نزد خدا به امانت بگذار و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا و دنیا و آخرت بخواه و سلام بر تو.

شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار

همه چیز خود را به خدا بسپار

سرانجام امام علیه السلام در آخرین و کوتاه ترین بخش این وصیت نامه به فرزندش دو دستور می دهد که همه چیز در آن دو جمع است؛ نخست می فرماید: «دین و دنیایت را نزد خدا به امانت بگذار»؛ (اسْتَوْدِعِ (۱) اللّٰهَ دِيْنَكَ وَ دُنْيَاكَ).

سپس می افزاید: «و از او بهترین مقدرات را برای امروز و فردا، دنیا و آخرت بخواه و سلام بر تو»؛ (وَ اسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ، وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ السَّلَامُ).

بدیهی است هیچ کس بهتر از خدا نمی تواند دین و دنیای انسان را حفظ کند و هیچ کس بهتر از او نمی تواند بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت انسان تأمین

ص: ۷۰۳

۱- ۱). در بسیاری از نسخ نهج البلاغه به جای صیغه امر «استودع» و «اسئل» صیغه متکلم وحده آمده است که مفهومی این است که من دین و دنیای تو را به خدا می سپارم و بهترین مقدرات را برای دنیا و آخرت تو از پیشگاه او می طلبم. البته مفهوم هر دو در واقع یکی است، هر چند نسخه اخیر مناسب تر به نظر می رسد مخصوصاً با توجه به تعبیر به «لک».

کند. او سرچشمه همه خیرات و منبع تمام برکات است و هر کس هر چه دارد از او دارد همان گونه که در قرآن می خوانیم: «
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ تمام خوبیها به دست توست و تو بر هر چیزی توانایی». (۱)

شک نیست که هم دنیای انسان آفاتی دارد و هم دین انسان و البته آفات دین بیشتر است و این آفات به قدری زیاد و متنوع است که غلبه بر آنها جز با استمداد از ذات پاک خداوند امکان پذیر نیست.

و به گفته شاعر:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغان حریص و بی نوا

دم به دم وابسته دام نوایم

هر یکی گر باز و سی مرغی شویم

می رهانی هر دمی ما را و باز

سوی دامی می رویم ای بی نیاز

گر هزاران دام باشد هر قدم

چون تو با مایی نباشد هیچ غم

«مولوی»

اکنون که این جمله های آخر جلد نهم را می نویسیم در آستانه عید غدیر سال هزار و چهار صد و بیست و هشت هجری قمری هستیم (مطابق دی ماه سال هزار و سیصد و هشتاد و شش) و به این دعای زیبا مترنم می شویم: (الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايه مولانا امير المؤمنين و الائمة المعصومين عليهم السلام).

پایان جلد نهم

ص: ۷۰۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

